رسالهٔ

توضیح المسائل

مطابق با فتوای

حضرت آیة‌الله العظمی

آقای حاج سید صادق حسینی شیرازی

(دام ظلّه)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

رساله توضیح المسائل

سخن ناشر

بسم اللّه الرحمن الرحيم

مقدّمه کتاب **«المسائل الاسلامية»** که رساله توضیح المسائل عربی مرحوم مغفور **حضرت آیت اللّه العظمی سید محمّد شیرازی**قدس‌سره می‌باشد با توجّه به اینکه حاوی مباحث مهم اعتقادی و سایر شئون اسلامی است و با حجم کوچك، از نظر محتوا بسیار حایز اهمیّت و قابل توجّه می‌باشد، لذا تصمیم گرفته شد، فشرده فارسی آن را، به ضمیمه قسمتی از کتاب با ارزش و پرفایده معظم له به نام **«آنچه هر مسلمان باید بداند»** برای استفاده بیشتر، در اختیار همگان قرار گیرد.

امید است مورد قبول درگاه الهی و پیشوایان معصوم‌علیهم‌السلام واقع شود.

«ناشر»

مقدمه

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمد للّه ربّ العالمین والصلاة والسلام علی اشرف الخلق اجمعین

محمّد وآله الطیّبین الطاهرین واللعنة علی اعدائهم اجمعین

وبعد: برای یك شخص مسلمان کافی نیست که خود را مسلمان بنامد و به دستورات اسلام که بهترین آیین زندگی است آشنایی نداشته باشد و به آن رفتار نکند، زیرا لازمه مسلمان بودن این است که انسان طبق قوانین مترقّی و پیشرفته اسلام و تعلیمات روح‌بخش و سعادت‌آور آن عمل کند، بعد از آنکه فکر و اندیشه خود را با اصول عقاید استوار آن، نیرو بخشیده و آراسته نماید، تا به راستی مسلمان بوده و در دنیا آسوده‌خاطر و کامیاب زندگی کرده و در آخرت نیز سعادتمند و اهل بهشت گردد.

از این جهت بر هر مسلمانی لازم است که اصول عقاید اسلام، قوانین و تعالیم عالیه آن را فرا گرفته با کوشش فراوان بعد از عقیده‌مند شدن، به آن جامه عمل بپوشاند.

تعالیم عالیه‌ی اسلام بر سه بخش تقسیم می‌گردد:

۱ـ اصول دین

۲ـ فروع دین

۳ـ اخلاق و آداب دین

هر کس به اصول دین مقدّس اسلام اعتقاد پیدا نمود و به فروع آن عمل کرد و خود را به اخلاق و آداب اسلام آراست در دو جهان رستگار خواهد شد.

بخش اوّل

فهرستی از اصول عقاید اسلام

دین مقدّس اسلام پنج اصل دارد به نام اصول دین[1]:

۱ـ توحید

۲ـ عدل

۳ـ نبوت

۴ـ امامت

۵ـ معاد

۱ـ توحید

توحید که زیربنای جهان‌بینی اسلامی است، همان شناخت خدا به دور از هر پیرایه، افسانه و جدای از هر آلودگی و ناتوانی است، نظام شگرف جهان، گواهی راستین بر وجود آفریدگاری یکتا، دانا و تواناست... و خلاصه توحید عبارت از این است که انسان بداند، جهان هستی را پدیدآورنده‌ای است که آن را از نیستی به هستی آورده و زمام تمام کارها آفرینش، روزی، داد و دهش، زندگی، مرگ، تندرستی، بیماری و... در قبضه اختیار و اراده خلل‌ناپذیر اوست.

... تمام این پدیده‌ها، از کوچکترین ذرّه تا بزرگترین سیّاره و نظمی که بر آن حکمفرماست به حکم عقل، دلیل کافی و شاهد گویایی است بر وجود پدیدآورنده‌ای حکیم، دانا و توانا که در آیات زیادی از قرآن مجید بر این اصل مسلّم عقلی اشاره شده است.

آری، این‌ها همه شاهد عظمت و بزرگی پروردگاری می‌باشد که به پیروی از عقل و فطرت به او معتقدیم، او را می‌پرستیم، از او یاری می‌طلبیم و بر او توکّل می‌کنیم.

---

۱. آیین، راه و روشی که انسان را به رستگاری دنیا و آخرت می‌رساند، را دین می‌گویند.

صفات جمال و کمال خدا

خدای یکتا و بی‌همتا دارای همه صفات جمال و کمال است، مانند:

علم: بدین معنی که او بر همه جهان آفرینش از کوچك و بزرگ و در هرکجا حتّی از آنچه در قلب انسان‌ها می‌گذرد، آگاه است.

قدرت: بدین معنی که او بر همه چیز توانایی دارد: هستی بخشیدن، آفریدن، روزی دادن، میراندن و از بین بردن و توانایی بی‌مانند او همه را به وجود آورده است.

حیات: یا زندگی پایدار، بدیهی است که در جهان هستی حیات و زندگی وجود دارد و ممکن نیست از چیزی که خود فاقد حیات است، زندگی سرچشمه بگیرد. گذشته از آنکه علم و قدرت، ملازم حیات بوده و قدرت بدون زندگی و حیات، بی‌معنی و نامعقول است.

اراده و خواست: هدف از اثبات خواستن و اراده برای خدا، رسیدن به این نکته است که او در کارهای خود، مجبور نبوده و مانند گُل نیست که بدون اختیار و اراده، بوی خوش بدهد.

ادراك: یعنی علم به مدرکات، او همه چیز را می‌بیند و هر صدایی را می‌شنود، هر چند آهسته باشد.

قِدمت: یا ازلی بودن، یعنی او از قبل بوده و پیوسته خواهد بود زیرا وجودبخش سراسرِ جهان هستی اوست و هر چه وجودش از خود نبوده، حادث و استقلالی نداشته و همیشه به وجودبخش خود نیازمند است، بلکه ادامه وجود آن نیز به خواست و اراده او بستگی دارد، از این رو همه جهان هستی حادث و نیازمند او است، امّا او قدیم و از همه بی‌نیاز است.

تکلّم: یا ایجاد سخن در چیزی، او هرگاه بخواهد با هریك از بندگان پاك و خالص خود، پیامبران و یا فرشتگان سخن می‌گوید، یعنی: صوت را خلق می‌کند.

صدق: آنچه می‌فرماید راست بوده و وعده‌های او هیچ گاه تخلّف ندارد و همچنین پروردگار متعال، آفریننده، روزی‌دهنده، هستی‌بخش، بخشنده، کریم، مهربان، با گذشت و آمرزنده... می‌باشد.

صفات جلال خدا

از سوی دیگر، خدا اجلّ است از اینکه صفت نقص داشته باشد، یعنی: خدای بزرگ از هر عیب و نقصی به دور، و از هر کم و کاستی مبرّا است، او مانند ما موجودی مادّی نیست تا جسم داشته باشد یا از اجزای مختلف تشکیل شده یا جایی را پر کند و یا به نحوی قابل لمس و دیدن باشد، نه در دنیا و نه در آخرت.

او مادّه نیست تا قابل تغییر باشد، عوارض مادّی بر او راه ندارد، بنابراین بیمار نمی‌شود، گرسنه نمی‌گردد، خوابش نمی‌برد، پیری و فرسودگی در او راه ندارد.

همتا و شریکی برای او نیست، بلکه او یگانه و یکتاست، صفات او عین ذات اوست و مانند ما و سایر مخلوقاتش نیست، خدای متعال از هر جهتی بی‌نیاز است و هیچ‌گونه نیاز و احتیاجی به مشورت، یاور، وزیر، لشکر، مال، ثروت و مانند آن ندارد.

۲ـ عدل

پروردگار جهان عادل است، حقوق همه نزد او محفوظ و حقّ احدی را ضایع نمی‌کند، بین افراد بدون جهت فرق نمی‌گذارد.

به‌طور کلّی بر جهان هستی عدالت حکم‌فرماست نه مساوات، در عدل اولویت‌ها شرط است مثلا در کلاس درس، عدالت اقتضا می‌کند به هر دانش آموزی طبق معلومات و لیاقت او نمره داده شود، نه آنکه تمام دانش آموزان از نمره‌های مساوی بهره‌مند شوند.

اصولا بی‌عدالتی عبارت است از محروم کردن کسی از حقّ مسلّم او و موجودات جهانی حقّی بر خدا ندارند تا اختلاف در آفرینش، کیفیت آفریده‌ها و فراز و نشیب در زندگی بی‌عدالتی باشد و تفاوت بین آن‌ها ستم محسوب گردد، زیرا ستم ره آورد نادانی، ناتوانی، جاه‌طلبی و مانند این‌هاست که ذات پاك پروردگار از این نقص‌ها مبرّاست، او دانا و حکیم است، هیچ کاری را بدون مصلحت انجام نمی‌دهد، هرچه به آفریده‌های جهان هستی داده و یا از آن‌ها گرفته، بی‌حساب و بی‌مصلحت نبوده و اگر به نظر سطحی ما، بی‌فایده و بدون مصلحت جلوه کند، معلول کوتاهی و نارسایی فکر و اندیشه ماست، چنانچه می‌دانیم نسخه پزشك، حاوی دارویی است که دارای مصلحت برای بیمار است، اگرچه خصوصیت و جهت مصلحت آن را ندانیم.

در روایت از حضرت موسی‌بن عمران علیه‌السلام آمده است: در دامنه کوهی بر سرچشمه آبی رسید و از آن چشمه وضو گرفته سپس از کوه بالا رفته تا نماز بخواند که در این هنگام اسب سواری آمد و از آن چشمه آبی آشامید و برفت و از خود کیسه‌ای که در آن درهم و طلا بود بجای گذاشت، پس از او چوپانی آمد و آن کیسه را بدید و با خود برد، پس از او پیرمردی که آثار تهیدستی بر او نمایان بود و بر سر خود بار هیزم داشت آمد و هیزم را بر زمین نهاد سپس بر زمین دراز کشید تا کمی بیاساید چیزی نگذشت که اسب سوار برگشت و در جستجوی کیسه پول شد و چون او را نیافت بطرف پیرمرد آمد و کیسه پول را از او مطالبه کرد و پیرمرد منکر شد، همینطور از او مطالبه می‌کرد و او انکار می‌کرد تا اینکه او را بزد و پیوسته او را می‌زد تا او را کشت، پس حضرت موسی علیه‌السلام گفت: پروردگارا دادگری در این امر چگونه خواهد بود؟ پس خدا به او وحی نمود: که این پیرمرد قاتل پدر اسب سوار بوده و بر پدر اسب سوار دینی به پدر چوپان بوده به همان مقدار در کیسه، پس قصاص جاری گردید بین آن دو و دین ادا شد.

۳ــ نبوّت

قبل از ورود به این بحث، بیان این نکته ضروری است که فلسفه آفرینش انسان چیست؟ آیا انسان پدیده‌ای صرفاً مادی و برای لذّت ساخته شده و به طور کلّی هیچ گونه هدفی برای جهان هستی نیست؟ و یا انسان، گذشته از جنبه مادی، دارای بعد روحی و معنوی است که این جنبه نیز مانند بُعد مادّی در مسیر تکامل قرار دارد؟

در متون اسلامی **(آیات و روایات)** اهداف متعددی برای خلقت انسان بیان شده و نقطه مشترك تمام آن‌ها، عبارت از این است که هدف نهایی خلقت: تکامل وجود انسان در سایه تربیت ارزش‌های انسانی است «نیافریدیم جن و انس را مگر برای پرستش».[۱]

در واقع، بندگی عبارت است از پرورش و تکامل انسان و هر عبادتی به نوعی در تربیت و ترقّی انسانیّت انسان، دخالت دارد و آزمایش و امتحان الهی نیز بر همین

۱. سوره ذاریات: آیه۵٦.

اساس استوار است: «خدایی که آفرید مرگ و زندگی را تا شما بندگان را بیازماید که کدام نیکوکارتر است».[۱]

و «او خدایی است که شما را جانشین گذشتگان اهل زمین قرار داد و بعضی از شما را بر برخی دیگر برتری داد، تا شما را در آنچه عطا فرموده آزمایش کند».[۲]

این نکته شایان توجّه است که آزمایش و امتحان الهی، ناشی از بی‌اطلاعی پروردگار عالم از نتیجه و عاقبت رفتار مردم نیست، بلکه چون امتحان، عامل مؤثری جهت ظهور و تبلور استعدادهای نهفته انسانی است، این آزمایش به منظور به کارگیری نیروهای نهفته و بارآوردن استعدادهای ذاتی انسان، مقرّر گردیده است. با توجّه به اینکه امتحان وسیله‌ای است برای آگاهی یافتن انسان در جهت شناخت استحقاق ثواب و عقاب خویش و در واقع محکمه‌ای در دادگاه وجدان بشر که وی را در برابر آنچه را که در این آزمایش کسب نموده تسلیم می‌سازد.

خلاصه بحث: انسان در سیر تکامل نهایی که از راه بینش، آگاهی و عمل به دست می‌آید، قرار گرفته و تداوم این راه مستلزم تداوم راهنماست.

راهنما کیست؟

آیا انسان از طریق عقل و خِرَد می‌تواند بینش خود را کامل نموده، همه درستی‌ها و نادرستي‌ها را شناخته و راه سود و زیان زندگی را به دست آورد؟ مسلماً پاسخ منفی است، زیرا خِرد آنقدر کشش ندارد که به تنهایی بتواند به طور کامل راهنما باشد، بلکه خِرد خود نیز نیازمند تربیت و پرورش است و چه بسا تحت تأثیر محیط‌های فاسد، به انحراف کشیده شود، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السلام یکی از اهداف بعثت انبیا را پرورش عقل شمرده و فرموده است: «اندیشه‌ها و خردهای فراموش و پنهان شده را آشکار و به کار می‌اندازند».

آیا قوانین و ایدئولوژی‌های ساخت بشر، برای اصلاح فرد و جامعه کافی است؟ قرن‌هاست پیشنهادات گوناگونی برای اصلاح اجتماع از سوی دانشمندان عرضه

۱. سوره ملك: آیه۲.
۲. سوره انعام: آیه۱٦٥.

شده و با توجّه به اختلاف شدید بین آن‌ها که گاهی تا حد نقطه مقابل یکدیگر رسیده، به محدودیت عقل بشر و عدم آگاهی او به راز سعادت همه جانبه انسان در همه ابعاد زندگی پی برده و به دست می‌آوریم هیچ گونه اطمینانی به ساختارهای اندیشه بشری و پرداخته‌های تصوّرات و فکر محدود تئوریسین‌ها نیست، گذشته از اینکه هیچ گونه ضامن اجرایی، برای پیاده شدن آن قوانین، در بین نمی‌باشد.

امّا برنامه‌های آسمانی و مکتب انبیا، از این‌رو که مبدأش دانشی بی‌آغاز وبی‌انتهاست و هرگونه نقطه ابهام، زوایا، ریزه‌کاری‌ها و خصوصیّات انسان را از هر مقام و فرد دیگری بهتر می‌داند، هیچ گونه احتمال خطا در آن راه ندارد، بنابراین ضرورت رسالت انبیا علیهم‌السلام و اصالت مکتب آن‌ها روشن می‌گردد.

پیامبر کیست و راه شناخت او چیست؟

پیامبر انسانی است که بدون دخالت انسان دیگری، استعداد آن را دارد که به توسط وحی و ارتباط با مبدأ هستی و علم بی‌پایان او، مأمور تبلیغ و رساندن احکام الهی باشد.

راه شناخت پیامبران واقعی از مدعیان دروغین آن عبارت است از:

۱ـ اعجاز و قدرت بر کارهایی که از توانایی نوع بشر بیرون است.

۲ـ جمع آوری قراین و شواهد، از قبیل مطالعه و بررسی سوابق زندگی آن‌ها قبل از بعثت از نظر اخلاقی، روانی، رفتار اجتماعی و تحقیق در محتوای دعوت آن‌ها از نظر انطباق با موازین عقلی، مبانی منطقی و بازدهی مثبت و زیبنده دستورات آن‌ها در اجتماع و افرادی که در تحت تعالیم آن‌ها پرورش یافته‌اند و...

۳ـ بشارت و وعده پیامبر قبلی که نبوّت او با دلایل قطعی ثابت شده است.

پیامبران بر دو دسته اند:

۱ ـ **غیر اولی العزم:** پیامبرانی که محیط تبلیغی آن‌ها، محدود و دارای کتاب و دین جدید نیستند.

۲ ـ **اولوالعزم:** پیامبرانی که دارای دین، آیین جدید و کتاب آسمانی بوده و حوزه تبلیغی آن‌ها گسترده است، این دسته از پنج شخصیت عظیم‌الشأن تشکیل شده

و هرکدام در یك مقطع خاص تاریخی مـأمور بـه هـدایت جامعـه بشـری و رسـانیدن فرامین الهی به مردم، از شرق تا غرب جهان بوده‌اند. آن بزرگواران عبارتند از:
۱ ـ حضـرت نـوح علیه‌السلام ۲ ـ حضـرت ابـراهیم علیه‌السلام ۳ ـ حضـرت موسـی علیه‌السلام ٤ ـ حضرت عیسی علیه‌السلام ٥ ـ حضـرت محمّـد صلی‌الله‌علیه‌وآله و رشـته نبـوّت بـا وجـود مقـدّس پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله پایان یافته و او آخرین پیامبر الهی است.

تعلیمات جامع اسلام از نظر بینش دینی و قوانین اجتماعی به طوری تنظـیم شـده که قدرت رفع نیازهای جامعـه بشـری را در هـر عصـر و زمـانی دارد و بـه عنـوان قانون، شریعت نهایی و رسالت ابدی، ادیان دیگر را نسـخ و اجـازه پیـروی از آن‌هـا را نمی‌دهد: «هر کس غیر از اسلام، دینی را بپذیرد، پذیرفتـه نیسـت و در آخـرت از زیانکاران است».[۱]

پیامبر گرامي اسلام

در اینجا چه شایسته و بجاست که شعاعی پُرفروغ و روحـانی بـه ایـن نوشـته داده شود و گزارشی مختصر از زندگانی طلایـه‌دار نیـك‌بختـی انسـانیّت را در ایـن بخـش منعکس نماییم.

نام گرامیش محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله به معنی: ستوده و پسندیده است، پدر بزرگـوار او: عبداللّـه و مادر بافضیلتش: آمنه بنـت وهـب اسـت. زادروز بـا عظمـت ایـن والاتـرین پدیـده آفرینش و چشمه فیض و رحمت، سـحرگاهان روز جمعـه هفـدهم ربیـع الاول سـال عام الفیل و زمان سلطنت انوشیروان عادل در مکّه معظّمه است، او در بیسـت و هفـتم رجب سال ٦١٠ میلادی در سـن چهـل سـالگی از جانـب خـدای متعـال بـه رسـالت برانگیخته شد. جبرئیل آن فرشته وحی بر او نازل گشته و اوّلین پیـام پروردگـار را کـه پنج آیه اوّل سوره علق بود، به حضرتش ابلاغ کرد:

«**بسم اللّه الرحمن الرّحیم**»، بخوان به نام پروردگارت که آفرید انسـان را از خـون بسته. بخوان پروردگارت را که کریم‌تـرین اسـت. آنکـه آموخـت نوشـتن بـه قلـم را. آموخت انسان را آنچه نمی‌دانست...[۲]

---

۱. سوره آل عمران: آیه۸۵.
۲. سوره علق: آیه۱ ـ ٥.

تبلیغ و رساندن فرمان الهی به مـردم، برحسـب مقتضـیات روز و شـدّت مخالفـت دشمنان بت پرست و ناهنجار قریش، بدون شتاب زدگی آغاز گشت و پـس از مـدّتی دستور الهی راجع به تبلیغ اسلام به بستگان نزدیك او رسـید.[۱] سـپس فرمـان دعـوتی عمومی، تبلیغ آشکار و همگانی صادر گردید: «...آنچه را دستور داری ابـلاغ کـن و از مشرکین روی گردان، ما تو را از شرّ دشمنان استهزاگر حفظ می‌نماییم».[۲]

پیامبر گرامی برای رساندن پیام و فرمـان الهـی در مسـجدالحرام و مراکـز عمـومی شهر مکّه آغاز به تبلیغ نمود و با کلمـات زیبـای «**قُولـوا لا الـه الاّ اللّـه تُفلِحُـوا**» نـدای توحید سر داد و با مخالفت دشمنان و مشرکان روبرو گردید و مـورد اسـتهزا و اذیّـت فراوان آنان قرار گرفت تا جایی که فرمود: «هیچ پیامبری به اندازه من، آزار ندید».

نخستین مؤمن و مؤمنه

اتفاق نظر و آرای مفسّران و تاریخ نویسان بر این است که نخسـتین رادمـردی کـه در اوّلین مرحله، دعوت پیامبر اکرم ﷺ را پذیرفت حضرت علی‌بن ابـی‌طالـب علیه‌السلام و از گروه زنان، همسر باوفا و عالیقـدر پیـامبر ﷺ حضـرت خدیجـه کبـری علیهاالسلام بـود. سپس گروه کمی دعوت آسمانی او را بـه جـان و دل پذیرفتنـد و بـا زجـر، شـکنجه، محاصره اقتصادی و فشار اجتماعی مشرکین مکّه مواجه گردیدند.

هجرت به مدینه

در سال سیزدهم بعثت، مشرکین مکّه تصمیم به از بین بردن پیـامبر گرفتنـد و سـتم را به حدّی رساندند که حضرتش به امر خدا شبانه از مکّه به مدینـه هجـرت فرمـود و این هجرت پربرکت، سرآغاز تاریخ روشن مسلمانان گردید، کـه تمـامی پـیش آمـدها را بر اساس همین سال هجری تاریخ گذاری نمودند.

در مدینه شـمار مسـلمانان افـزون گردیـد، حکومـت اسـلامی تشـکیل و قـدرت، شوکت و عظمت این مکتب روز به روز آشکارتر می‌شد، تـا اینکـه تمـام تمـدّن‌هـای جهان، تحت الشعاع تمدّن و برنامه‌های عالی اسلام قرار گرفت.

---

۱. سوره شعرا: آیه۲۱٤.
۲. سوره حجر: آیه۹۵.

در مدّت اقامت پیامبر ﷺ در مدینه، بر اثر تجاوزات مشرکین، یهودیان و مسیحیان بر مسلمانان و همدست شدن آنان برای براندازی حکومت نوپای اسلام و محو آیین یکتاپرستی و عدالت گستر جهانی آن، همواره پیامبر اکرم ﷺ درگیر نبردهایی کوچك و بزرگ بود. آن حضرت در تمام درگیری‌ها و جنگ‌ها، با آنکه برای از بین بردن ریشه شرك و بی‌دینی بیش از همه با دشمن غدّار برخورد داشت، چنانکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «در میدان رزم و پیکار کسی از پیامبر به دشمن نزدیك‌تر نبود، در عین حال آن حضرت صلح طلب و طرفدار رفتاری مسالمت آمیز بود، از نرمی در عین صلابت، گذشت، بخشندگی و مهربانی... برخوردار بود»، از این روی به شهادت تاریخ تعداد تلفات و کشته‌های طرفین، در بیش از هشتاد برخورد مسلّحانه، از یکهزار و چهارصد نفر تجاوز ننمود.

رهبری دین و دنیا

پیامبر اکرم ﷺ در مدّت اقامت خود در مدینه، با استمداد از وحی و دستورات آسمانی قرآن، متصدّی کارهای دینی و دنیوی مردم بوده و چگونگی برخورد بزرگ با کوچك، پدر با فرزند، فرزند با پدر، زن با شوهر، شوهر با زن، همسایه با همسایه، حاکم با مردم، مردم با حاکم، مسلمانان با دیگران، داد و ستد با یکدیگر، کیفیّت اداره جامعه، سیاست، اقتصاد، روش بندگی، عبادت و... را طبق دستورات وحی، تبلیغ و برای مردم بیان کرد.

آن وجود مقدّس برنامه‌های مکتب آسمانی خویش را بیش از دیگران رعایت کرده و تطبیق می‌نمود، او به فرمان خدا و دستور وحی منادی برادری، برابری و درهم کوبنده امتیازات موهوم نژادی و طبقاتی بود، او غُل و زنجیرها، قید و بندهای دست و پاگیر جاهلیت را برچیده و بهترین و بیشترین آزادی‌ها را برای جهانیان به ارمغان آورد. او در مسند حکومت و رهبری مظهر تمام نمای رحمت الهی، عدالت اسلامی، ظلم ستیزی، مشورت، نصیحت، فتوّت، عفو و بخشندگی بود، اثری از کینه و انتقام در وجودش نبود، او نمونه بارز بخشش، کرم و ایثار یك رهبر اسلامی در عالم هستی است، همیشه دیگران را بر خود مقدّم می‌داشت، به خرما و آب قناعت می‌فرمود و گوشت و گندم را به دیگران می‌بخشید، لباس‌های درشت بافت و خشن

را خود می‌پوشید و جامه‌های نرم و لطیف را در اختیار دیگران مـی‌گذاشـت، برخـورد آن وجود مقدّس با همه یکسان بود، حتّی در نشست‌هایش، نگاه نـازنین خـود را بـین یاران تقسیم می‌نمود.

حجّة الوداع و ماجراهای بعد از آن

پس از آنکه اسلام از نظر قوانین تکمیل گشـت و در حجـة الـوداع رسـول گرامـی اسلام ﷺ مناسك حج را تعلیم مسلمانان فرمود، به هنگام بازگشت در «غدیر خُـم» بـا تعیین جانشین که همانا امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود، ادامه راه روشن گردیـد، آیـه مبارکـه نازل شد که: «امروز دین شما را کامل گردانیده و نعمت خود را بر شـما تمـام نمـودم و دین اسلام را یگانه آیین قرار دادم».[۱]

زمانی بیش از این واقعه بزرگ نگذشت کـه آثـار بیمـاری در وجـود مقـدّس نبـیّ اکرم ﷺ نمودار شـد و در بسـتر تـب قـرار گرفـت، سـاعت بـه سـاعت بیمـاری آن حضرت شدّت یافـت و سـرانجام روح پـاك آخـرین فرسـتاده خـدا در روز دوشـنبه بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجری به ملکوت اعلی پیوسـت و طبـق وصـیّت آن حضرت، امیرمؤمنان علیه‌السلام جسد مطهّر پیامبر اکرم ﷺ را غسل داده، کفن کـرد و بـر او نماز گذارد، سپس یاران پیامبر دسته دسته بـر پیکـر پـاك حضـرتش نمـاز گذاردنـد و روز شنبه پیکر پاك آن حضرت، در همان حجره‌ای که درگذشـته بـود[۲] در مدینـه بـه دست امیرمؤمنان علیه‌السلام به خاك سپرده شد.[۳]

پیامبر گرامی ﷺ در تمام زندگی، مظهر کامل و نمونه بارزی بود بـرای امانتـداری، اخـلاص، درسـتی، خـوش خُلقـی، دانـش، بردبـاری، گذشـت، بخشـش، شـجاعت، پرهیزکاری، فضیلت و رادمـردی، عفّـت و پاکـدامنی، عـدل و دادگسـتری، فروتنـی و تواضع، جهاد و انجام وظیفه و... و از نظر ساختمان ظاهری بدن مبـارك، آن حضـرت از تناسب کامل اندام برخوردار و رخسـار مبـارکش در زیبـایی و جـذّابیت ماننـد مـاه

---

۱. سوره مائده: آیه۳.

۲. که همان حجره حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام بود.

۳. برای آشنایی بیشتر با زندگانی پیامبر اسلام ﷺ به کتاب «الأول مرة في تاريخ العالم، جلد ۱ــ۲» تألیف آیة اللّه العظمی سید محمّدبن مهدی حسینی شیرازی قدس‌سره مراجعه شود (ناشر).

شب چهارده درخشان بود، خلاصه آنکه: آن حضرت دارای همه خصوصیّات پیامبری و خاتم پیامبران بوده است، او محور دانش، دادگستری، فضیلت و مدار دین و دنیا بود که در گذشته همتایی نداشته و در آینده نیز مانندی نخواهد داشت، دین او بهترین ادیان و کتاب او بهترین کتاب‌ها است که: «باطل در آن راه نداشته و نخواهد داشت، زیرا که از سوی خدای حکیم و شایسته نازل گردیده است».[۱]

قرآن کریم، معجزه‌ی جاودان

اراده‌ی خدای متعال بر آن تعلق گرفته است که از میان کتاب‌های آسمانی و مرتبط با مبدأ وحی، تنها قرآن کریم از تحریف و تبدیل، زیادی و کاستی مصون بماند و کتابی جاودانه و قانونی برای تمام دوران هستی تا روز قیامت ماندگار باشد، چراکه این کتاب آسمانی و ارجمند آموزه‌های مترقیِ تضمین کننده‌ی سعادت انسان، در صورت اجرایی شدن، انسان را در تمام زمینه‌ها به مراتب ترقی، تعالی و پیشرفت نایل می‌سازد. از این‌رو قرآن معجزه‌ی جاودان و حیات‌بخش رسول خدا ﷺ است.

قرآن کریم افزون بر این‌که کتاب علم، فرهنگ، احکام، حقوق، اخلاق، آداب، مدیریت و اقتصاد است، معجزه‌ی جاودان آسمانی است که تأثیر بزرگِ روحی و معنوی بر جان‌ها می‌نهد.

این کتاب، زبان‌آوران عرب و صاحبان معلقات سبع را به چالش کشید، آن‌سان که از پاسخ به خواسته‌اش مبنی برآوردن سوره‌ای مانند آنچه آورده، درماندند و از سر شرم درماندگی و سرافکندگی در برابر این معجزه‌ی آسمانی پا پس کشیده و تمام افتخارات خود را از دیوار کعبه برچیدند، چه این‌که اگر می‌توانستند به مصاف شیوایی، شکوه، اسلوب و نظم قرآن کریم ـ که معجزه‌ای بی‌مانند است ـ بروند، هرگز جنگ‌هایی خونین به راه نمی‌انداختند؛ جنگ‌هایی که بزرگانشان را فرو بلعید، کیان و عزت آنان را درهم کوبید و جامه‌ی ذلت، بی‌نوایی، گرسنگی و هراس بر اندام آنان پوشانید.

---

۱. سوره فصلت: آیه۴۲.

این کتاب معجزگون آسمانی و جاودان، سعادت و زندگی توأم با خیر و برکت و آرامش را برای بشر به ارمغان آورده و صلح در سراسر گیتی می‌گستراند. از همین‌رو روایات فراوانی در فضیلت فراگیری، تلاوت، حفظ قرآن و اجرای آموزه‌ها و عمل به آن آمده که انسان را به اهتمام ورزیدن نسبت به این کتاب ارجمند وا می‌دارد. به یاری خدای متعال در این مختصر برخی از روایات مرتبط با موضوع بیان می‌شود.

فضیلت فراگیری، آموزش و عملی کردن قرآن کریم

روایاتی در دو کتاب گرانسنگ کافی و وسائل الشیعه مرتبط با موضوع قرآن کریم آمده است که به قصد تبرک و تتمیم فایده مواردی از آن را بیان می‌کنیم.[۱]

سعد خفّاف از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است که فرمودند: «ای سعد، قرآن را بیاموزید، زیرا قرآن در روز قیامت در بهترین و زیباترین شکل و شمایلی ـ که خلق دیده‌اند ـ وارد محشر می‌شود... تا آن‌که در محضر حضرت ربُّ العزَّة قرار می‌گیرد، آن‌گاه خدای ـ تبارک و تعالی ـ به قرآن می‌فرماید: ای حجت من در زمین، و ای سخن راستِ ناطق، سر بلند کن و بخواه که به تو داده می‌شود، و شفاعت کن که پذیرفته است. بندگان مرا چگونه یافتی؟

قرآن می‌گوید: پروردگارا، عده‌ای از من صیانت و حفاظت کردند و تباهم نکردند، و جمعی مرا تباه کردند و حقم را ناچیز شمردند و تکذیبم نمودند، حال آن‌که من حجت تو بر خلقت بودم.

خدای ـ عز وجل ـ خواهد فرمود: به عزت و جلالم و بلندای جایگاهم سوگند، امروز به جهت تو بهترین پاداش را می‌دهم و به جهت تو سخت‌ترین کیفرها را روا می‌دارم...

آن‌گاه قرآن نزد یکی از شیعیان ما آمده می‌گوید: مرا نمی‌شناسی؟ من قرآن هستم که شب‌های خود را با من به صبح رساندی و زندگی‌ات را [به پاس حرمت و قرائت من] با سختی و رنج همراه کردی، سپس به محضر پروردگار بازگشته، خواهد گفت:

---

۱. نک: وسائل الشیعه، کتاب الصلاة، باب ۱، و اصول کافی، کتاب فضل قرآن.

پروردگارا، [این] بنده‌ات برای من خود را سخت رنجور و رنجه می‌کرد و بر [تلاوت] من مواظبت می‌نمود، برای من دشمنی و در راه من دوستی می‌ورزید.

خدای ـ عز وجل ـ خواهد فرمود: بنده‌ام را به بهشت [خاصٍّ] من وارد کنید، و از حُلّه‌های بهشت بر او بپوشانید و تاجی بر سر او بنهید و چون با آن بنده چنین کنند، بر قرآن عرضه‌اش خواهند کرد و به قرآن گفته خواهد شد: آیا از این رفتاری که با ولیّ (دوست) تو شد خرسندی؟

قرآن خواهد گفت: پروردگارا، من این [پاداش] را ناچیز می‌دانم، تمام خیر را بر او بیفزا.

خدای ـ عز وجل ـ خواهد فرمود: به عزت و جلال و بلندای جایگاه خود سوگند، امروز پنج چیز به همراه اضافاتی به او و کسانی که در رتبه‌ی اویند خواهم داد [و آن این است که]: آنان جوان خواهند بود و پیر نخواهند شد، و تندرستانِ بیماری‌ناپذیر، و ثروتمندانِ فقرناپذیر، و شادمانان اندوه‌ناپذیر، و زندگانی میرایی‌ناپذیر خواهند بود»[۱].

یونس‌بن عمار نیز از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمودند: «دیوان (نامه) اعمال مردم در روز قیامت سه‌گونه است: ... آن‌گاه آدمی‌زاده‌ی مؤمن برای حساب فراخوانده می‌شود و قرآن کریم در بهترین شکل و شمایل پیشاپیش او قرار گرفته، به خدای متعال عرضه می‌دارد: پروردگارا، من قرآن هستم و این بنده‌ی مؤمن تو با تلاوت من خود را رنجور و شب خود را با تلاوت من سپری می‌کرد و چون تهجد می‌نمود چشمانش اشک افشان می‌شد، پس همان‌گونه که مرا راضی کرده است، تو نیز او را راضی گردان.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: آن‌گاه خدای عزیزِ جبار می‌فرماید: بنده‌ام، دست راست خود را بگشا، پس آن را از رضوان خود و دستِ چپش را از رحمت خود پر خواهد کرد و به او گفته خواهد شد: این بهشت برای تو مباح است، [قرآن] بخوان و بالا برو و چون او آیه‌ای بخواند یک درجه بالا می‌رود»[۲].

---

۱. اصول کافی، ج۲، ص۵۹۸، حدیث۱.
۲. همان، ص۶۰۲، حدیث۱۲.

مؤمن و قرآن کریم

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند: «**ینبغي للمؤمن أن لا یموت حتی یتعلم القرآن، أو أن یکون في تعلیمه**؛[۱] بر مؤمن بایسته و شایسته است که نمیرد مگر آن که قرآن را آموخته باشد یا در حال فراگیری آن باشد».

عقبةبن عمار از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است که فرمودند: «**إن الله لا یعذب قلباً وعی القرآن**؛[۲] خدای متعال قلبی را که پیمانه‌ی قرآن باشد کیفر نخواهد کرد».

نعمان‌بن سعد از امیرالمؤمنین علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است که فرمودند: «**خیارکم من تعلم القرآن وعلمه**؛[۳] بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گیرد و آن را به دیگران بیاموزد».

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ای در این‌باره فرمودند: «و قرآن را فرا گیرید که بهار دل‌هاست، و از فروغش شفا جویید که شفای سینه (قلب)هاست، و تلاوتش را نیکو دارید که سودمندترین داستان‌هاست [و بدانید که] عالمی که به غیر دانش خود علم کند به نادانِ سرگردانی می‌ماند که از [خواب] جهل خویش بیدار نمی‌شود، بلکه [چنین عالمی] حجت بر او بزرگ (قاطع)تر، حسرتش گریبانگیرتر است و خود نزد خدا سخت‌تر نکوهش می‌شود»[٤].

معاذ می‌گوید از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمودند: «**ما من رجل علّم ولده القرآن إلاّ توّج الله أبویه یوم القیامة بتاج الملك وکسیا حلّتین لم یر الناس مثلهما**؛[٥] هرکس فرزند خود را قرآن بیاموزد، به یقین خدای متعال پدر و مادرش را در روز قیامت تاج فرمانروایی بر سر نهد و دو حُله‌ای بر اندامشان بپوشاند که مانند آن‌دو دیده نشده باشد».

---

۱. وسائل الشیعه، ج٦، ص١٦٧، باب١، حدیث٤.
۲. مستدرک الوسائل، ج٤، ص٢٤٥.
۳. وسائل الشیعه، ج٦، ص١٦٧، حدیث٦.
٤. همان، حدیث٧.
٥. همان، ص١٦٨، حدیث٨.

همچنین فرمودند: «**أهل القرآن هم أهل الله وخاصته**؛[۱] اهل قرآن، اهـل و خاصـان خدای متعال هستند».

نیز فرمودند: «**أفضل العبادة قـراءة القـرآن**؛[۲] برتـرین عبـادت [پـس از واجبـات] تلاوت قرآن است».

نیز فرمودند: «**القرآن غنی لا غنی دونه ولا فقر بعده**؛[۳] قرآن بی‌نیازی که با غیـر آن بی‌نیازی حاصل نشود و با وجود آن فقری نیست».

هـم ایشـان فرمودنـد: «**أشـراف أمتـي حملـة القـرآن واصـحاب الليـل**؛[٤] حـاملان (حافظان) قرآن و شب‌زنده‌داران گرامیان امت من هستند».

همین‌طور فرمودند: «**إن هذا القـرآن مأدبـة الله فتعلمـوا مأدبتـه مـا اسـتطعتم، ان هذا القرآن حبل الله وهو النور البين والشـفاء النـافع، عصـمة لمـن تمسـك بـه ونجـاة لمـن تبعه**؛[٥] این قرآن [کتاب] تربیت الهی است، پس هرچـه مـی‌توانیـد از آن فـرا گیریـد. این قرآن رشته‌ی خدا، و نور آشکار، و شفای سودبخش، پناه تمسک‌یافتگـان بـه آن و وسیله‌ی نجات پیروان آن است».

نیز آن حضرت فرمودند: «**من قرأ القرآن حتى يستظهره ويحفظه أدخلـه الله الجنـة وشفعه في عشرة من أهل بيته كلهم قد وجبت لهم النار**؛[٦] هـرکس قـرآن را بخوانـد و آن را حفظ کنـد، خـدای متعـال او را داخـل بهشـت کـرده، شـفیع ده کـس از افـراد خانواده‌اش ـ که آتش جهنم بر همگی آن‌ها واجب گشته ـ قرارش خواهد داد».

همچنین فرمودند: «**حملة القرآن في الدنيا عرفاء أهل الجنة يـوم القيامـة**؛[۷] حـاملان (حافظان) قرآن در این جهان، مهتران اهل بهشت در قیامت هستند».

---

۱. همان، حدیث۹.
۲. همان، حدیث۱.
۳. همان، حدیث۱۱.
٤. من لا یحضره الفقیه، ج٤، ص۳۹۹.
٥. وسائل الشیعه، ج٦، ص١٦٨، حدیث۱۳.
٦. همان، ص١٦٩، حدیث١٤.
۷. همان، حدیث۱٥.

و این‌که می‌فرمایند: «**إذا قال المعلم للصبي: قل: بسم الله الرحمن الرحيم فقال الصبي: بسم الله الرحمن الرحيم، كتب الله براءة للصبي وبراءة لأبويه وبراءة للمعلم**؛[۱] چون معلم به کودک (دانش آموز) بگوید: بگو: بسم الله الرحمن الرحیم و کودک آن را بگوید، خدای متعال برات [آزادی از دوزخ] را برای او و پدر و مادرش و معلم خواهد نوشت».

قرآن، شافع پذیرفته شده

اسحاق‌بن غالب از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمودند: «آن‌گاه خدای ـ عز وجل ـ اولین و آخرین را [در قیامت] گرد آوَرَد، آنان شخصی را در حال آمدن می‌بینند که هرگز به زیبایی‌اش دیده نشده است و او قرآن است. مؤمنان با دیدن آن خواهند گفت: این، بهترین (زیباترین) چیزی که دیده‌ایم و چون از آنان بگذرد... در سمت راست عرش خواهد ایستاد. خدای ـ عز وجل ـ خواهد فرمود: به عزت و جلالم و بلندای جایگاهم سوگند، هرکس تو را گرامی داشته باشد، گرامی‌اش می‌دارم، و هرکس خوارت ساخته، خوارش می‌کنم»[۲].

ابوالجارود از امام باقر علیه‌السلام از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است که فرمودند: «**أنا أول وافد على العزيز الجبار يوم القيامة وكتابه وأهل بيتي ثم أمتي، ثم أسألهم ما فعلتم بكتاب الله وأهل بيتي**؛[۳] من نخستین کس [از این دوره] هستم که در روز قیامت بر خدای عزیز جبار وارد خواهم شد [و پس از من کتاب خدا و خاندانم،] سپس مادرم. آن‌گاه از آنان (محشریان) خواهم پرسید: شما با کتاب خدا و خاندانم چگونه رفتاری داشتید».

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است: «**من قرأ القرآن فظنّ أن أحداً أُعطي أفضل مما أُعطي فقد حقّر ما عظّم الله وعظّم ما حقّر الله**؛[۴] هرکس قرآن را بخواند

۱. همان، حدیث۱۶.
۲. اصول کافی، ج۲، ص۶۰۲، حدیث۱۴.
۳. همان، ص۶۰۰، حدیث۴.
۴. وسائل الشیعه، ج۶، ص۱۷۰، حدیث۳.

و گمان کند که به دیگری چیزی داده است که از داده‌ی به او (قرائت قرآن) برتر است، به یقین آنچه را خدا بزرگ داشته، خُرد شمرد و آنچه را خدا بی‌مقدار ساخته، بزرگ داشته است».

طلحةبن زید نیز از امام صادق علیه السلام درباره‌ی جایگاه والا و بی‌مانند قرآن روایت کرده که فرمودند: «**إن هذا القرآن فيه منار الهدى ومصابيح الدجى، فليجل جال بصره ويفتح للضياء نظره، فان التفكر حياة قلب البصير كما يمشي المستنير في الظلمات بالنور**؛[1] به یقین این قرآن، چراغ خانه‌ی هدایت و چراغ‌های تاریکی در خود دارد، پس هر جویای راه روشن در آن بکاود و برای بهره‌گیری از روشنایی [آن] دیدگان خود را بگشاید، چه این‌که تفکر [در این قرآن، مایه‌ی] حیات قلب انسان بصیر است، چنان که انسان برخوردار از نور، تاریکی‌ها را [سالم و بی‌خطر] می‌پیماید».

سماعه از آن حضرت روایت می‌کند که فرمودند: «**ينبغي لمن قرأ القرآن، اذا مر بآية من القرآن فيها مسألة أو تخويف أن يسأل عند ذلك خير ما يرجو ويسأله العافية من النار ومن العذاب**؛[2] کسی‌که قرآن می‌خواند و به آیه‌ای می‌رسد که در آن پرسش یا هشدار آمده است، سزاوار و شایسته است که در آن‌هنگام بهترین چیزی را که [از رحمت خدا] امید دارد و نیز ایمنی از آتش دوزخ و کیفر الهی بخواهد».

سکونی از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمودند: «هنگامی که فتنه چونان شب تاریکی شما را در میان گرفت [چندان‌که راه گریزی نباشد] رو به سوی قرآن کنید [و بدان تمسک جویید] که شفاعت کننده‌ای است پذیرفته شده و گواهی است تصدیق شده. پس هرکه آن را پیش روی (پیشوای) خویش قرار دهد، قرآن به سوی بهشت راهبری می‌کند، وهرکس آن را پشت سر قرار دهد به سوی دوزخش پیش می‌راند.

این قرآن راهنمایی است که به سوی بهترین راه‌ها دلالت می‌کند. تفصیل و بیان [هر چیزی] در آن و فصل الخطاب است و شوخی نیست. ظاهری دارد و باطنی که ظاهرش حکم است و باطنش علم، ظاهرش زیبا و دوست داشتنی و باطنش ژرف.

---

۱. اصول کافی، ج۲، ص۶۰۰.
۲. وسائل الشیعه، ج۶، ص۶۹.

آیاتش بر احکام خدا و نیز بر آیاتی دیگر دلالت می‌کند و شگفتی‌هایش بـه شـماره درنیاید و غرائبش فرسـایش نیابـد. چـراغ‌هـای هـدایت و چـراغ خانـه‌ی حکمـت و راهنمای جویندگان معرفـت و دانـش اسـت بـرای کسـانی‌کـه راه را [نیـک] شـناخته باشند. پس هر کاونده‌ای با [دقت] نظر در آن بکاود، چندان کـه بـه بایسـته‌هـا دسـت یابد تا از این رهگذر از تباهی و تنگنـا برهـد، چراکـه تفکـر [در ایـن قـرآن، مایـه‌ی] حیات قلبِ انسانِ بصیر است، چنان‌که انسان برخوردار از نور، تاریکی‌هـا را [سـالم و بی‌خطر] می‌پیماید. پس بر شما بـاد بـه برداشـت نیکـو [از قـرآن] و پرهیـز از درنـگ [طولانی و بی‌جا] در آن»[۱].

پیامبر اکرم صلي الله علیه وآله و قرآن کریم

میمون قداح از امام باقر علیه‌السلام نقل کـرده کـه فرمودنـد: رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودنـد: «**إنّي لأعجب کیف لا أشیب اذا قرأت القرآن**؛[۲] من در شگفتم که چرا به هنگـام تـلاوت قرآن [از عظمت آن و هشدارهایش] پیر نمی‌شوم».

امام صـادق علیه‌السلام از جـدّ بزرگـوار خـود حضـرت امیرالمـؤمنین علیه‌السلام ضـمن خطبـه‌ای طولانی در اوصاف پرهیزگاران آورده‌اند: «هنگام شب برای عبـادت برپاینـد و جـزء جـزء قرآن را آرام و با تأنّی و تـدبّر تـلاوت مـی‌کننـد، بـه هنگـام تـلاوت، خـود را انـدوهگین ساخته و داروی درد خویش از آن می‌جویند. چـون بـه آیـه‌ای رسـند کـه در آن بشـارتی باشد بدان طمع بندند، چنان که گویی در برابر آن‌هاست و روحشـان بـه شـوق دیـدار پَـر می‌کشد، و چون به آیه‌ی تهدید در آن بـیم عـذاب باشـد گـوش دل بـدان مـی‌سـپارند، و پندارند که اکنون بانگ شیون و فریاد دوزخ در گوششان پیچیده است»[۳].

ابوحمزه‌ی ثمـالی از امـام بـاقر علیه‌السلام از امیرالمـؤمنین علیه‌السلام روایـت کـرده اسـت کـه فرمودند: «می‌خواهید شما را از فقیه (عالم) حقیقی آگاه کنم؟ او (عالم حقیقـی) کسـی است که مردم را از رحمت خدا نومید نکنـد و از کیفـر الهـی ایمنـی‌شـان ندهـد، و از

۱. اصول کافی، ج۲، ص۵۹۹، حدیث۲.
۲. وسائل الشیعه، ج٦، ص۱۷۱، حدیث٤.
۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی همّام.

رحمت خدا مأیوس شان نکند، و آنان را در نافرمانی خدا مجاز نخواند، و از قرآن روی برنتابد و به غیر آن نگرود.

آگاه باشید که در علم تهی از فهم کردن، خیری نیست، آگاه باشید که در قرائت خالی از تدبّرِ قرآن خیری نیست، آگاه باشید که در عبادت بدون تفقُّه خیری نیست»[۱].

برتری اهل قرآن

سکونی از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمودند: «**إن أهل القرآن في أعلى درجة من الآدميين ما خلا النبيين والمرسلين، فلا تستضعفوا أهل القرآن حقوقهم، فان لهم من الله العزيز الجبار لمكاناً**؛[۲] [بدانید که] اهل قرآن پس از پیامبران و رسولان، عالی‌ترین درجه در میان آدمیان دارند، پس آنان را در حق‌شان ضعیف مسازید، چراکه آنان نزد خدای عزیزِ جبار منزلتی [بزرگ] دارند».

عبدالله‌بن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمودند: «**أشراف أمتي حملة القرآن وأصحاب الليل**؛[۳] حاملان قرآن و شب‌زنده‌داران، اشراف امت من هستند».

ابوسعید خدری آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «**حملة القرآن عرفاء أهل الجنة**؛[٤] حاملان قرآن بزرگان اهل بهشت هستند».

امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خود از پدران معصومش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمودند: «اهل قرآن، خاصّان از برخورداران از رحمت خدایند، از نور خدا پوشانیده شده‌اند که سخن خدا به آنان آموخته شده است، مقربان اویند. هرکس با آنان دوستی کند با خدا دوستی کرده است و هرکس با ایشان دشمنی ورزد، با خدا دشمنی ورزیده است.

خدای متعال از شنونده‌ی قرآن، بلای دنیا را دفع و از قاری آن، بلای آخرت را

---

۱. وسائل الشیعه، ج٦، ص۱۷۳، حدیث۷.
۲. همان، ص۱۷٤، حدیث۱.
۳. من لا یحضره الفقیه، ج٤، ص۳۹۹.
٤. الخصال، ص۲۸، حدیث۱۰۰.

برطرف می‌کند. سوگند به آن‌که جان محمد در دست اوست، برای شنونده‌ی آیه‌ای از کتاب خدا که به آن اعتقاد داشته باشد، پاداش کسی را داده می‌شود که به بزرگی ثبیر (کوهی در مکه) طلا صدقه داده باشد و به کسی‌که آیه‌ای از قرآن بخواند و به آن اعتقاد داشته باشد پاداشی برتر از هرچه زیر عرش تا اعماق زمین قرار دارد داده می‌شود»[۱].

فضیل‌بن یسار در همین معنا روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرموده‌اند: «**الحافظ للقرآن العامل به مع السفرة الكرام البررة**؛[۲] حافظ قرآن که به آن عمل کند، همراه فرشتگان نیکوکردار خواهد بود».

نیز از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمودند: «**ان الذي يعالج القرآن ويحفظه بمشقة منه وقلة حفظ، له أجران**؛[۳] آن‌که در حفظ قرآن سخت می‌کوشد و [در عین حال] کمتر حفظ می‌کند دو پاداش دارد».

جوانان و قرائت قرآن

منهال قصاب از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمودند: «هر جوان مؤمنی که قرآن بخواند، با گوشت و خون او آمیخته می‌شود و خدای متعال او را با فرشتگان نیکوکار قرار خواهد داد و قرآن در روز قیامت سپر [بلای] او شده به خدا عرضه می‌دارد: پروردگارا، هر عاملی پاداش کار خود را ستانده است، جز عامل به من، پس گرامی‌ترین عطای خود را به او عنایت کن.

امام فرمودند: در آن هنگام خدای عزیز جبار دو حُلّه از حله‌های بهشتی بر تن او می‌پوشاند و تاج بزرگی و ارجمندی بر سر او نهاده می‌شود، سپس به قرآن گفته می‌شود: آیا با رفتارمان با وی تو را خشنود ساختیم؟

قرآن می‌گوید: پروردگارا، بیش از این را برای او می‌خواستم.

---

۱. وسائل الشیعه، ج٦، ص١٧٥، حدیث٤.
۲. اصول کافی، ج۲، ص٦٠٣، حدیث۲.
۳. همان، ص٦٠٦، حدیث۱.

در آن هنگام برات امان به دست راستش و برات جاودانگی بـه دسـت چـپش داده شد، وارد بهشت و به او گفته می‌شود: آیه‌ای بخوان و درجه‌ای بالا رو.

آن‌گاه به قرآن گفته می‌شود: آیا آنچه را برای او درنظر داشـتی بـه وی عطـا کـرده، تو را خشنود ساختیم؟

قرآن می‌گوید: آری.

سپس امام صادق علیه‌السلام فرمودند: و هرکس قـرآن را فـراوان بخوانـد و در حفـظ آن پیگیر باشد و در این راه به مشقت افتد، خدای ـ عز وجـل ـ دو برابـرِ ایـن پـاداش را به او خواهد داد»[۱].

ابان‌بن تغلب از امام صادق علیه‌السلام آورده است: «**من أوتي القرآن والايمان فمثلـه مثـل الاترجة ريحها طيب، وطعمها طيب وأما الـذي لم يـؤت القـرآن ولا الايمـان، فمثلـه كمثـل الحنظلة طعمها مر ولا ريح لها**؛[۲] هرکس قرآن و ایمان داده شود، به ترنج می‌مانـد کـه عطر و مزه‌ای نیکو دارد و آن‌که قرآن و ایمان داده نشـده اسـت چونـان حنظـل، تلـخ است و هیچ بویی ندارد».

فضیل‌بن یسـار از امـام صـادق علیه‌السلام از رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایـت کـرده اسـت کـه فرمودند: «قرآن بیاموزید کـه در روز قیامـت در هیئـت جـوانی زیبـارو و رنـگ‌پریـده وارد محشر شده، به قاری قرآن می‌گوید: من همان قرآن هسـتم کـه بـرای [خوانـدن] من شب را بیدار می‌ماندی، تشنگی بر خود هموار می‌کردی و خشک‌کام مـی‌شـدی و اشک می‌افشاندی... پس تو را مژده باد.

آن‌گاه تاجی بر سرش نهـاده مـی‌شـود و بـرات امـان بـه دسـت راسـتش و بـرات جاودانگی در بهشت‌ها به دست چپش داده، سپس دو حلّه بر او پوشـانده مـی‌شـود و به او می‌گویند: بخوان و بالا رو و با خواندن هر آیه‌ای یک درجه بالا مـی‌رود. پـدر و مادر او نیز اگر مؤمن باشند حلّه‌ی بهشتی پوشانده شـده، بـه آن‌هـا گفتـه مـی‌شـود: این، پاداش قرآنی است که به او آموختید»[۳].

---

۱. وسائل الشیعه، ج۶، ص۱۷۷، حدیث۱.
۲. اصول کافی، ج۲، ص۶۰۴، حدیث۶.
۳. همان، ص۶۰۳، حدیث۳.

اصبغ‌بن نباته آورده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «چون مردم به گناه پرداختند و از هیچ‌گونه‌ی آن فروگذار نکردند، خدای متعال بنا را بر کیفر کردن همه مردم این خاکدان می‌گذارد، با دیدن سالخوردگانی که برای گزاردن نماز در حرکتند و جوانان در حال فراگیری قرآن، بر آنان رحم آورده، کیفرشان را به تأخیر خواهد انداخت»[۱].

ویژگی های حاملان قرآن

عمرو بن جمیع از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتی نقل کرده که طی آن پاره‌ای از ویژگی‌های قرآن کریم بیان شده است. در این روایت می‌خوانیم: «سزاوارترینِ مردم به خشوع در نهان و عیان، حاملان قرآنند، و سزاوارترین مردم به نماز و روزه در نهان و عیان حاملان قرآنند.

آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله با صدای بلند ندا در دادند: ای حامل قرآن، به وسیله‌ی آن فروتنی کن، خدایت رفعت و بلندی می‌دهد و به وسیله (با ابزار قرار دادن) آن عزت مجوی که خدایت خوار می‌سازد.

ای حامل قرآن، برای خدا خود را به قرآن بیارای تا خدا تو را زینت و آراستگی بخشد و برای خلق خود را بدان نیارای که خدایت خوار و زشت می‌گرداند. هرکس قرآن را ختم کند چنان است که نبوت در او قرار داده شود، اما بدو وحی نخواهد شد.

هرکس قرآن را جمع کند (گرد آورد) پاداشش این‌که در شمار کسانی‌که حقشان ناشناخته می‌ماند و نیز مورد خشم قرار می‌گیرند در نخواهد آمد و اندوه‌زده نخواهد شد، بلکه به پاس بزرگ داشتن قرآن، می‌بخشاید، درمی‌گذرد و بردباری می‌ورزد.

[ای مردم،] هرکس که قرآن بدو داده شده باشد، ولی بپندارد که به دیگری چیزی بهتر از قرآن داده شده است، به یقین آنچه را خدای خوار شمرده، بزرگ و آنچه را خدا بزرگ شمرده، خوار می‌شمارد»[۲].

---

۱. وسائل الشیعه، ج٦، ص۱۸۰، حدیث۲.
۲. همان، ص۱۸۱، حدیث۱.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: «قاریان قرآن سه دسته‌اند: کسی‌که قرآن را چونان کالایی به کار گرفته، به وسیله‌ی آن از عطای شاهان برخوردار شده و بدان بر مردم تعرّض کند، و کسی‌که الفاظ قرآن را حفظ، حدود آن را تباه کند و آن را ابزار نکوهش [دیگران] قرار دهد، پس خداوند مانند این قبیل حاملان قرآن را فزونی نبخشد، و کسی‌که قرآن را بخواند و دارو (مرهم)اش را بر درد قلب خود نهد و شب خود را با آن به صبح رساند و روزش را با تلاوت آن تشنه بماند و با آن در مساجد بگذراند و نیمه‌شب‌ها را با آن از بستر جدا شود، پس به وجود آنان، خدای منان بلا را دفع می‌کند، و به وجود آنان از دشمنان انتقام می‌گیرد، و به [برکت] وجود آنان از آسمان باران رحمت فرو می‌فرستد. به خدا سوگند اینان در میان قاریان قرآن، از کبریت احمر پربهاتر هستند»[۱].

حسین‌بن یزید از امام صادق علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمودند: «**من قرأ من القرآن، ثم شرب علیه حراماً، او آثر علیه حبّ الدنیا وزینتها استوجب علیه سخط الله إلاّ أن یتوب، ألا وإنه إن مات علی غیر توبة، حاجَّه یوم القیامة، فلا یزایله إلاّ مدحوظاً**؛[۲] هرکس چیزی از قرآن بخواند، سپس بر آن حرامی بنوشد یا دوستی دنیا و آرایه‌های آن را بر قرآن مقدم دارد، سزاوار خشم خدا خواهد بود، مگر آن‌که توبه کند. آگاه باشد که اگر توبه نکرده از دنیا برود، قرآن در روز قیامت با او محاجّه و مخاصمه و درنهایت حجتش را باطل خواهد کرد».

نیز اسماعیل‌بن ابی‌زیاد از امام صادق علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده‌اند: «**صنفان من امتي إذا صلحا صلحت امتي وإذا فسدا فسدت امتي: الامراء والقرّاء**؛[۳] دو گروه از امت من اگر صالح باشند امت نیز صالح خواهد شد و چون به فساد گرایند، امت فاسد خواهد شد: فرمانروایان و قاریان قرآن».

---

۱. همان، ص۱۸۲، حدیث۳.
۲. من لا یحضره الفقیه، ج٤، ص۱۲.
۳. وسائل الشیعه، ج٦، ص۱۸۳، حدیث٦.

سکونی از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پدران خود روایت کرده است که فرمودند: «**من قرأ القرآن یأکل به الناس، جاء یوم القیامة ووجهه عظم لا لحم فیه**؛[۱] هرکس قرآن بخواند تا آن را وسیله‌ی ارتزاق خود از مردم کند، در حالی روز قیامت وارد محشر خواهد شد که صورتش استخوانی بوده، گوشتی بر آن وجود ندارد».

عالم به قرآن، غیر از عامل به آن است

رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمودند: «هرکس قرآن را فراگیرد و به آن عمل نکند و دوستی و آرایه‌های دنیا را بر آن مقدم بدارد سزاوار خشم خدا و در مرتبه‌ی یهودیان و نصاریان خواهد بود که کتاب خدا را پشت سر می‌افکنند. و هرکس به انگیزه بلندآوازگی و شهرت و رسیدن به دنیا قرآن بخواند، در روز قیامت در حالی به دیدار خدا خواهد رفت که صورتش استخوانی و بدون گوشت خواهد بود و قرآن [چونان سر نیزه‌ای] در پشت او قرار داده می‌شود تا آن‌که او را به دوزخ وارد کند و او با سرنگون‌شدگان در دوزخ در آن سرنگون خواهد شد.

و هرکس که قرآن بخواند و به آن عمل نکند، خدا در روز قیامت او را کور محشور خواهد کرد. آن‌گاه ـ چنان که خدا از زبان او روایت می‌کند ـ خواهد گفت: «**رب لم حشرتني أعمى وقد كنت بصيراً**؛[۲] پروردگارا، در حالی‌که بینا بودم، چرا نابینا محشورم کردی؟».

خدا در پاسخ می‌فرماید: «**كذلك أتتك آياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى**؛[۳] آری چنین است، [در آن روز] آیه‌های ما به تو رسید و تو آن را فراموش کردی، همان‌گونه امروز [نیز] فراموش می‌شوی».

آن‌گاه فرمان داده می‌شود او را به دوزخ افکنند.

و هرکس برای خشنودی خدا و معرفت دین قرآن بخواهد، همسنگ پاداش تمام فرشتگان و پیامبران و رسولان، پاداش خواهد داشت. و هرکس به انگیزه‌ی

---

۱. همان‌جا، حدیث۷.
۲. سوره طه: آیه۱۲۵.
۳. سوره طه: آیه۱۲۶.

ریاء و شهرت قرآن را فرا گیرد تا به وسیله‌ی آن با سفیهان جدال کند و با آن بر علما فخر فروشد و از رهگذر آن، دنیا را به دست آورد، خدای متعال در روز قیامت استخوان‌هایش را از هم می‌گسلد؛ کیفری که در دوزخ سخت‌تر از آن وجود ندارد و [البته] هر کیفر و عذابی که وجود دارد در حق او روا داشته می‌شود، چراکه خدای توانا سخت بر او خشم گرفته است.

و هرکس قرآن را فراگیرد و به امید رسیدن به پاداش خدا در [داشتن علم] فروتنی ورزد و آن را به بندگان خدا بیاموزد، در بهشت هیچ‌کس به پایه‌ی پاداش و منزلت او پاداش نخواهد داشت و او از تمام منازل و مراتب بهشت، بیشترین و ارجمندترین بهره و جایگاه را خواهد داشت»[۱].

از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمودند: «**إن في جهنم وادياً يستغيث أهل النار كل يوم سبعين ألف مرة منه...**؛ در جهنم دره‌ای وجود دارد که دوزخیان هر روز هفتادهزار بار از [سختی و آزار] آن [از خدا] استغاثه می‌کنند.

گفته شد: این کیفر برای کیست؟

فرمودند: **شارب الخمر من أهل القرآن، وتارك الصلاة**؛[۲] برای شراب‌خوار از اهل قرآن و تارک نماز است».

ابوالأشهب نخعی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمودند: «**من دخل في الاسلام طائعاً وقرأ القرآن ظاهراً، فله في كل سنة مائتا دينار في بيت مال المسلمين، وإن منع في الدنيا أخذها يوم القيامة وافية أحوج ما يكون إليها**؛[۳] هرکس با میل و رغبت مسلمان شود و قرآن را آشکارا بخواند سالانه دویست دینار از بیت‌المال مسلمانان خواهد داشت و اگر در دنیا به او داده نشود، [عوض] آن را در قیامت که بدان محتاج‌تر است به طور کامل خواهد گرفت».

از امام باقر علیه‌السلام از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند: «**لا تنزلوا النساء**

---

۱. وسائل الشیعه، ج٦، ص۱۸۳ـ۱۸٤، حدیث۸.
۲. همان، ص۱۸٤، حدیث۹.
۳. همان، ص۱۸۵، حدیث۱.

الغرف، ولا تعلموهنّ الكتابة، ولا تعلموهن سورة يوسف، وعلموهن المغزل وسورة النور؛[۱] زنان را به اتاق‌ها[ی محل آمد و شد نامحرمان] در نیاورید و نوشتن و سوره‌ی یوسف را به آنان نیاموزید، بلکه ریسندگی و سوره‌ی نور را به آن‌ها بیاموزید». نگارنده می‌گوید: شاید مراد از نهی، موارد در معرض فتنه قرار گرفتن باشد.

همیشه قرآن بخوانید

معاویةبن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: «پیامبر صلی الله علیه و آله در سفارش به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **وعليك بتلاوة القرآن على كل حال**؛[۲] و در هر حال بر تو باد به تلاوت قرآن».

از زهری نقل شده است که گفت: «به علی‌بن الحسین علیهما السلام گفتم: کدامین اعمال برتر است؟

فرمودند: اتراق‌کننده‌ی کوچنده است.

گفتم: این، چه معنایی دارد؟

فرمودند: **فتح القرآن وختمه، كلما جاء بأوله ارتحل في آخره**؛[۳] [آن که] قرآن را بگشاید (آغاز کند) و آن را به پایان رساند و هرگاه آن را بیاغازد، تا به آخر آن برود (پیوسته در حال قرائت قرآن باشد)».

حفص می‌گوید: از موسی‌بن جعفر علیهما السلام شنیدم که طی سخنانی فرمودند: **إن درجات الجنة على قدر آيات القرآن، يقال له: إقرأ وارقا، فيقرأ ثم يرقى**؛[٤] درجات بهشت به اندازه و شماره‌ی آیات قرآن است. به قاری قرآن گفته می‌شود: بخوان و بالارو و او می‌خواند و بالا می‌رود».

عبدالله‌بن سلیمان از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: «**من قرأ القرآن قائماً في صلاته كتب الله له بكل حرف مائة حسنة، ومن قرأ في صلاته جالساً كتب الله**

۱. من لا يحضره الفقيه، ج۱، ص۳۷٤.
۲. وسائل الشيعه، ج٦، ص۱۸٦، حديث۱.
۳. اصول كافی، ج۲، ص٦۰۵، حديث۷.
٤. وسائل الشيعه، ج٦، ص۱۸۷، حديث۳.

له بكل حرف خمسين حسنة، ومن قرأه في غير صلاته كتب الله له بكل حرف عشر حسنات؛[۱] آن کس که قرآن را در حال ایستاده در نماز خود بخواند خدای متعال به هر حرفی از آنچه خوانده برایش یکصد حسنه می‌نویسد، وهرکس قرآن را در حال نشسته در نماز بخواند، خدای متعال به هر حرفی از آنچه خوانده برایش پنجاه حسنه می‌نویسد و هرکس در غیر نماز قرآن بخواند، خدای متعال به هر حرفی از آنچه خوانده برایش ده حسنه می‌نویسد».

از بشیر بن غالب اسدی از امام حسین علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند: «هرکس در نمازش در حالت ایستاده قرآن بخواند خدای متعال به هر حرفی که از قرآن خوانده برایش یکصد حسنه می‌نویسد و اگر در غیر نماز قرآن بخواند به هر حرفی که از قرآن خوانده باشد برایش ده حسنه می‌نویسد، و اگر به تلاوت قرآن گوش فرا دهد به هر حرفی که از آن گوش داده باشد خدای متعال برایش یک حسنه می‌نویسد، و اگر قرآن را شبانه ختم کند، فرشتگان بر او صلوات خواهند فرستاد تا آن شب را به صبح رساند، و اگر در روز قرآن را ختم کند فرشتگان نگاهبان بر او صلوات خواهند فرستاد تا آن روز را به شب رساند و یک دعای مستجاب خواهد داشت و این [پاداش‌ها] از آنچه میان آسمان و زمین است، برای او بهتر خواهد بود».

گفتم: آنچه بیان شد برای قاری قرآن است و آن که قرآن نمی‌خواند چه؟

فرمودند: ای برادر بنی‌اسد، خدای متعال بخشنده، ستاینده و کریم است، پس هرکه هرچه بلد باشد بخواند، خدای متعال همان پاداش را به او خواهد داد»[۲].

پاداش گوش دادن به قرآن

از محمدبن بشیر از امام سجاد علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند: «هرکس یک حرف از کتاب خدا بشنود، بدون آن‌که آن را بخواند، خدای متعال برای او حسنه‌ای

۱. اصول کافی، ج۲، ص۶۱۱، حدیث۱.
۲. همان‌جا، حدیث۳.

نوشته، گناهی از او پاک کرده و برای او درجه‌ای بالا می‌برد. وهرکس در غیر نماز از روی قرآن بخواند، خدای متعال به ازای هر حرفی حسنه‌ای برایش نوشته، و گناهی از او زدوده و درجه‌ای برایش می‌افزاید. وهرکس حرفی از قرآن را فراگیرد خدای متعال ده حسنه برایش نوشته، و ده گناه از او زدوده، و ده درجه برایش بالا می‌برد.

آن گاه فرمودند: نمی‌گویم برای هر آیه‌ای، بلکه به هر حرفی مانند: ب ت و جز آن، [چنین پاداشی دارد]. و هرکس در حالت نشسته در نماز حرفی از قرآن را بخواند، خدای متعال به ازای آن پنجاه حسنه برایش نوشته، و پنجاه گناه از او زدوده، و پنجاه درجه به او عطا فرماید. و هرکس ایستاده در نماز حرفی از قرآن را بخواند خدای متعال یکصد حسنه برایش نوشته، و یکصد گناه از او زدوده، و یکصد درجه به او عطا می‌فرماید. وهرکس قرآن را ختم کند دعایی مستجاب [نزد خدای سبحان] دارد، حال این دعای مستجاب زودهنگام باشد یا دیرهنگام.

گفتم: فدایت گردم، ختم کردن تمام قرآن را؟

فرمود: آری، ختم کردن تمام قرآن را»[۱].

اسحاق‌بن عمار از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمودند: «**من قرأ مائة آية يصلي بها في ليلة، كتب الله له بها قنوت ليلة، ومن قرأ مائتي آية في غير صلاة الليل كتب الله له في اللوح المحفوظ قنطاراً من الحسنات والقنطار ألف ومائتا أوقية، والأوقية أعظم من جبل احد**؛[۲] هرکس در شبی یکصد آیه در نمازش بخواند خدای متعال برای او قنوت یک شب را می‌نویسد، و هرکس در غیر نماز شب دویست آیه بخواند خدای متعال برای او یک قنطار که هزار و دویست اوقیه است و هر اوقیه از کوه احد بزرگتر است از حسنات در لوح محفوظ می‌نویسد».

و انس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است که فرمودند: «**من قرأ مائة آية لم يكتب من الغافلين، ومن قرأ مائتي آية كتب من القانتين، وقرأ ثلاثمائة آية لم يحاجّه القرآن، يعني من حفظ قدر ذلك من القرآن، يقال: قد قرأ الغلام القرآن: إذا**

---

۱. وسائل الشيعه، ج٦، ص١٨٨، حديث٦.

۲. همان، ص ۱۹۰، حدیث ۱۱.

حفظه؛[۱] هرکس یکصد آیه از قرآن را بخواند در شمار غافلان ثبت نخواهد شد، و هرکس دویست آیه از قرآن را بخواند در شمار قانتان (فرمانبرداران، عبادپیشگان) ثبت خواهد شد، وهرکس سیصد آیه از قرآن را بخواند قرآن [در قیامت] با وی محاجّه [و مخاصمه] نخواهد کرد و این یعنی حفظ کردن آن مقدار از قرآن است. گفته می‌شود: آن جوان قرآن را خواند و این سخن هنگامی گفته می‌شود که آن را حفظ کرده باشد».

فضیلت سوره‌ی فاتحه

امام حسن عسکری علیه‌السلام از پدران خود روایت کرده، می‌فرماید: «سوره‌ی فاتحة الکتاب از تمام آنچه در گنجینه‌های عرش وجود دارد گرامی‌تر است [تا آن جا که فرمودند:] آگاه باشید هرکس با اعتقاد به لزوم پیروی از پیامبر و خاندان پاکش آن را بخواند خدای متعال به ازای هر حرفی از آن یک حسنه به او عطا خواهد کرد هریک از این حسنات از تمام آنچه در دنیا از خیرات و اموال برتر است. و هرکس به تلاوت کسی گوش فرا دهد که آن را می‌خواند، پاداشی همسنگ پاداش قاری آن دریافت خواهد کرد، پس هریک از شما از این خیر بسیار برگیرد»[۲].

از فضل‌بن حسن طبرسی در مجمع البیان از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرمودند: «**أفضل العبادة قراءة القرآن**؛[۳] برترین عبادت‌ها[ی مستحب] خواندن قرآن است».

نیز آن حضرت فرمودند: «**إن هذا القرآن حبل الله وهو النور المبين والشفاء النافع... فاتلوه، فإن الله يأجركم على تلاوته بكل حرف عشر حسنات، أما إني لا أقول: ألم عشر، ولكن ألف عشر، ولام عشر وميم عشر**؛[٤] این قرآن ریسمان خدا و نور آشکار و شفای سودبخش است [تا آن جا که فرمودند:] پس آن را تلاوت کنید که

۱. همان‌جا، حدیث۱۲.
۲. همان‌جا، حدیث۱۳.
۳. همان، ص۱۹۱، حدیث۱۵.
٤. همان‌جا، حدیث١٦.

خدای متعال به ازای هر حرفی که تلاوت می‌کنید ده حسنه به شما خواهد داد. بدانید که من نمی‌گویم: ألم [یک حرف است و] ده حسنه دارد، بلکه ألف ده حسنه، و لام ده حسنه، و میم ده حسنه دارد».

هم ایشان فرمودند: «**يقال لصاحب القرآن: إقرأ وارقه، ورتل كما كنت ترتل في الدنيا، فإن منزلك عند آخر آية تقرؤها**؛[۱] به صاحب (قاری و حافظ) قرآن گفته می‌شود: بخوان و بالا رو و همان‌گونه تلاوت کن که در دنیا تلاوت می‌کردی، و بدان منزل تو همان جایی خواهد بود که آخرین آیه را می‌خوانی».

همچنین فرمودند: «**من قرأ القرآن فكأنما ادرجت النبوة بين جنبيه، إلا أنه لا يوحى إليه**؛[۲] هرکس قرآن را بخواند (حفظ کند) چنان است که پیامبری در وجود او قرار داده شده باشد، جز این که بدو وحی نخواهد شد».

احمدبن فهد حلی در کتابش عدة الداعي از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمودند: «**قال الله تبارك و تعالى: من شغل بقراءة القرآن عن دعائي ومسئلتي أعطيته أفضل ثواب الشاكرين**؛[۳] خدای متعال می‌فرماید: هرکس با مشغول شدن به قرائت قرآن از درخواست از من منصرف شد، برترین پاداش شاکران را به او عطا خواهم کرد».

آن که قرآن را حفظ، سپس فراموش کند

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «**من نسي سورة من القرآن مثلت له في صورة حسنة ودرجة رفيعة في الجنة، فإذا رآها قال: ما أنت؟ فما أحسنك ليتك لي. فتقول: أما تعرفني؟ أنا سورة كذا وكذا، ولو لم تسني لرفعتك إلى هذا المكان**؛[٤] هرکس سوره‌ای از قرآن را [که حفظ کرده باشد] فراموش کند، آن

۱. همان‌جا، حدیث۱۷.
۲. همان‌جا، حدیث۱۸.
۳. همان، ص۱۹۲، حدیث۲۰.
٤. همان، ص۱۹۳، حدیث۲.

سوره در شکل و شمایل زیبا و در منزلتی رفیع در بهشت برایش مجسم خواهد شد و چون آن را ببیند خواهد گفت: تو چیستی و چه نکویی؟ ای کاش از آن من باشی!

به او خواهد گفت: آیا مرا نمی‌شناسی؟ من فلان سوره هستم و اگر مرا فراموش نمی‌کردی تو را به این جا می‌رساندم».

یعقوب احمر می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: بر اثر بدهی به چنان وضعیتی گرفتار شده‌ام که نزدیک است قرآن را از دست بدهم (فراموش کنم).

امام فرمودند: **القرآن القرآن، إن الآية من القرآن أو السورة لتجيء يوم القيامة حتى تصعد ألف درجة، يعني في الجنة فتقول: لو حفظتني لبلغت بك هيهنا؛**[1] قرآن را، قرآن را [از دست مده] که آیه‌ای یا سوره‌ای از قرآن در روز قیامت می‌آید و در بهشت هزار درجه بالا رفته، [به تو] می‌گوید: اگر مرا حفظ می‌کردی قطعاً تو را به این درجه می‌رساندم».

نیز از او روایت شده است که گفت: «به امام صادق علیه السلام گفت: فدایت گردم، اندوه‌هایی گریبان مرا گرفته است که هیچ خیری برایم باقی نگذاشته، مگر آن‌که بخشی از آن را از دستم ستانده است، حتی بخشی از قرآن که مقداری از آن را از دست داده‌ام (فراموش کرده‌ام). [چون امام این سخن را شنیدند] هراسان شده، فرمودند: کسی سوره‌ای از قرآن را فراموش می‌کند و آن سوره در روز قیامت نزد او آمده و در درجه‌ای از درجات قرار گرفته، او را سلام می‌دهد و آن فرد جواب سلامش را داده، می‌پرسد: تو کیستی؟

پاسخ می‌شنود: من فلان سوره هستم که تباه و رهایم کردی. بدان که اگر به من تمسک می‌جستی (فراموشم نمی‌کردی) یقیناً تو را در این درجه می‌رساندم.

آن گاه با انگشت خود اشاره[ی هشدار] کرده، فرمودند: بر شما باد به قرآن، پس آن را [برای خدا] فرا گیرید، چراکه برخی از مردم قرآن را فرا می‌گیرند که مردم بگویند: آن شخص قاری قرآن است، و عده‌ای آن را می‌آموزند [و می‌خوانند] تا مردم ایشان را خوش صدا بدانند که در آن خیری نیست و عده‌ای نیز آن را می‌آموزند و

---

۱. اصول کافی، ج۲، ص۶۰۸، حدیث۳.

شب و روز خود را با [تلاوت] آن سپری می‌کنند، بی‌تفاوت که کسی از این [خصوصیت او] خبر دارد یا نه»[۱].

از سعیدبن عبدالله الأعرج روایت شده است که گفت: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کسی قرآن را می‌خواند (حفظ می‌کند) سپس آن را فراموش می‌کند و می‌خواند و فراموش می‌کند، آیا در این امر بر او حرجی هست؟

امام علیه السلام فرمودند: نه»[۲].

حسین‌بن زید از امام صادق علیه السلام از پدرانش در حدیث مناهی (نهی‌شده‌ها) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند: «**ألا من تعلم القرآن ثم نسیه، لقی الله یوم القیامة مغلولاً، یسلط الله علیه بکل آیة منها حیة تکون قرینه إلی النار، إلاّ أن یغفر له**؛ آگاه باشید که هرکس قرآن را فرا گیرد، سپس آن را فراموش کند، در حالی که در غل و زنجیر است در روز قیامت به دیدار خدا خواهد رفت. آن‌گاه به شمار هر آیه[ی فراموش کرده] خدا ماری بر او مسلط کرده، با او به دوزخ خواهد رفت، مگر آن‌که [حضرتش] از او درگذرد».

مراد از فراموش کردن قرآن، نادیده گرفتن احکام آن است.[۳]

در آداب قرائت قرآن کریم

از محمدبن فضیل نقل شده است که گفت: «به امام رضا علیه السلام گفتم: در حال خواندن قرآن هستم که محصور می‌شوم، لذا به مستراح رفته، دفع ادرار، سپس استنجاء می‌کنم و پس از شستن دست‌هایم، می‌توانم به قرائت قرآن ادامه دهم؟

امام علیه السلام فرمودند: «**لا، حتی تتوضأ للصلاة**؛ نه، مگر این که وضو[ی کامل که] برای نماز [می‌سازی] بگیری»[۴].

در کتاب الخصال، با اسناد خود از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمودند:

---

۱. همان‌جا، حدیث٦.
۲. همان، ص٦٣٣، حدیث٢٤.
۳. من لا یحضره الفقیه، ج٤، ص١٢.
٤. وسائل الشیعه، ج٦، ص١٩٦، حدیث١.

«**لا يقرأ العبد القرآن إذا كان على غير طهور حتى يتطهر**؛[۱] در صورتی که بنده بر غیر طهور (وضو، غسل یا تیمم) باشد نباید قرآن بخواند، مگر آن‌که خود را [با وضو، غسل یا تیمم] طاهر کند».

از عدة الداعی احمدبن فهد حلی روایت شده است که آن حضرت فرمودند: «**لقاري القرآن بكل حرف يقرأه في الصلاة قائماً مائة حسنة، وقاعداً خمسون حسنة، ومتطهراً في غير صلاة خمس وعشرون حسنة، وغير متطهر عشر حسنات، أما إني لا أقول: «الم» بل بالألف عشر، وباللام عشر، وبالميم عشر وبالراء عشر**؛[۲] آن‌که در نماز و به صورت ایستاده قرآن بخواند صد حسنه و آن‌که [در نماز] نشسته قرآن بخواند پنجاه حسنه و آن‌که با طهارت (وضو) در غیر نماز قرآن بخواند ۲۵ حسنه و آن‌که بدون طهارت قرآن بخواند ده حسنه خواهد داشت. [ایشان در ادامه فرمودند:] اما من نمی‌گویم: المر [چنین پاداشی دارد]، بلکه برای «الف» ده حسنه، «لام» ده حسنه، «میم» ده حسنه و «ر» ده حسنه پاداش دارد».

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام آمده است که فرموده‌اند: «ما این سخن خدا که حضرتش تو را بدان فراخوانده و فرمانت داده است که هنگام قرائت قرآن بگویی: **أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم**؛ از شیطانِ رانده شده به خدایِ شنوایِ دانا پناه می‌برم» امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تفسیر آن فرموده است: این‌که خدایِ متعال می‌فرماید «**اعوذ بالله**» یعنی در پناه خدا قرار می‌گیرم [تا آن جا که فرمود:] و استعاذه همانی است که خدای متعال بندگانش را به هنگام قرائت قرآن بدان فرمان داد، آن جا که فرمود: «**فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم**؛ پس چون قرآن می‌خوانی از شیطانِ مطرود به خدا پناه ببر».

پس هرکه از خدای منان ادب آموخت، او را به رستگاری همیشگی رهنمود خواهد شد. آن‌گاه حدیثی طولانی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرد که در آن حضرت فرموده است: «**إن أردت أن لا يصيبك شرهم، ولا يبدأك مكرهم، فقل إذا أصبحت:**

---

۱. همان‌جا، حدیث۲.
۲. همان‌جا، حدیث۳.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، فإن الله يعيذك من شرهم؛ اگر بخواهی از شر و نیرنگ آنان (شیاطین) در امان باشی، چون صبح کنی بگو: أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، از شیطان مطرود به خدا پناه می‌برم [و بدان] که خدای متعال تو را از شر آنان ایمن می‌دارد»[۱].

قرآن پیمان الهی

حریز از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمودند: «**القرآن عهد الله إلى خلقه، فقد ينبغي للمرء المسلم أن ينظر في عهده وأن يقرأ منه في كل يوم خمسين آية**؛[۲] قرآن پیمان و عهدنامه‌ی خداست، لذا بایسته است که هر مسلمان در آن بنگرد و هر روز پنجاه آیه از آن را بخواند».

از زهری نقل شده است که گفت: «علی بن الحسین علیهماالسلام را شنیدم که می‌فرمودند: **آيات القرآن خزائن، فكلما فتحت خزانة ينبغي أن تنظر ما فيها**؛[۳] آیات قرآن گنجینه‌هایی است، پس هرگاه گنجینه‌ای [از قرآن] را گشودی سزاوار است که [به دیده‌ی تأمل، تدبر و تعقل] در آن بنگری».

معمر بن خلاد از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده است که فرمودند: «**ينبغي للرجل إذا أصبح أن يقرأ بعد التعقيب خمسين آية**؛[٤] سزاوار است که چون انسان صبح کند، پس از تعقیبات نماز، پنجاه آیه از قرآن بخواند».

عبدالأعلی، مولای آل‌سام از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمودند: «**إن البيت إذا كان فيه المسلم يتلوا القرآن يتراءى لأهل السماء كما يتراءى لأهل الدنيا الكوكب الدري في السماء**؛[۵] خانه‌ای که مسلمانی در آن قرآن بخواند، برای آسمانیان چنان [درخشان] می‌نماید که ستاره‌ی درخشان آسمان برای زمینیان [جلوه‌گری می‌کند]».

---

۱. همان، ص۱۹۷، حدیث۱.
۲. همان، ص۱۹۸، حدیث۱.
۳. اصول کافی، ج۲، ص٦۰۹، حدیث۲.
٤. التهذیب، ج۲، ص۱۳۸.
۵. بحارالانوار، ج۸۹، ص۲۰۰.

ابن القداح از امام صادق علیه‌السلام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که فرمودند: «خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت و از خدا یاد می‌شود برکتش فزونی می‌گیرد، و فرشتگان در آن حضور می‌یابند، و شیاطین آن جا را ترک می‌کنند و برای آسمانیان همان‌گونه می‌درخشد که ستارگان برای زمینیان می‌درخشند. و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده و از خدای عزّوجل یادی نمی‌شود، برکتش کاستی می‌گیرد، و فرشتگان از آن کوچ می‌کنند، و شیاطین در آن گرد می‌آیند»[۱].

امام صادق علیه‌السلام از پدر گرامی خود سخن می‌گفتند و فرمودند: «**كان يجمعنا فيأمرنا بالذكر حتى تطلع الشمس، ويأمر بالقراءة من كان يقرأ منا، ومن كان لا يقرأ منا أمره بالذكر. والبيت الذي يقرأ فيه القرآن ويذكر الله ـ عزوجل ـ تكثر بركته**؛[۲] [پدرمان] ما را گرد می‌آوردند و به گفتن ذکر خدا تا برآمدن خورشید فرمان می‌دادند و هرکس قرآن می‌خواند (حافظ قرآن بود) به تلاوت آن دستور می‌دادند و هرکس چنین نبود به ذکر خدا امر می‌کردند. و [بدانید] هر خانه‌ای که در آن قرآن خوانده و ذکر خدای ـ عزوجل ـ گفته شود، برکتش فراوان می‌شود».

از لیث‌بن ابوسلیم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است که فرمودند: «با تلاوت قرآن خانه‌های خود را نورانی کنید و آن را به قبر بدل نکنید، چنان که یهودیان و نصرانیان این‌گونه عمل کرده، در کلیساها و معابد خود نماز گزاردند و خانه‌ی خود را تعطیل [و از فروغ عبادت بی‌بهره] کردند. خانه‌ای که تلاوت قرآن در آن فراوان باشد، خیر و برکتش فزونی می‌گیرد، و اهل آن پرشمار می‌شوند (از آفات ایمن می‌گردند)، و آن خانه چنان برای آسمانیان خواهد درخشید که ستارگان آسمان برای زمینیان می‌درخشند»[۳].

در کتاب شریف عدة الداعی از امام رضا علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است که فرمودند: «**إجعلوا لبيوتكم نصيباً من القرآن، فإن البيت إذا قرأ فيه القرآن تيسر على أهله، وكثر خيره، وكان سكانه في زيادة، وإذا لم يقرأ فيه القرآن ضيّق على أهله، وقَلَّ**

۱. اصول کافی، ج۲، ص۶۱۰، حدیث۳.
۲. همان، ص۴۹۹، حدیث۱.
۳. همان، ص۶۱۰، حدیث۱.

خیره، وکان سکانه في نقصان؛[۱] برای خانه‌های خود بهره‌ای از قرآن قرار دهید، زیرا هر خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت شود ساکنانش در رفاه قرار گرفته و خیر آن فزونی می‌گیرد و ساکنان آن نیز افزایش می‌یابند، و اگر در خانه‌ای قرآن تلاوت نشود، بر ساکنان آن تنگ گرفته شده، خیرش کاستی می‌یابد و ساکنان آن رو به کاهش می‌نهند».

تاجران، کاسبان و قرآن

فضیل‌بن یسار از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمودند: «**ما یمنع التاجر منکم المشغول في سوقه إذا رجع إلی منزله أن لا ینام حتی یقرأ سورة من القرآن؟ فیکتب له مکان کل آیة یقرؤها عشر حسنات وتمحا عنه عشر سیئات؛**[۲] تاجری (کاسبی) از شما [مردم] که در بازار [به داد و ستد] مشغول است، به هنگام بازگشت به خانه و پیش از خفتن چه چیزی او را از خواندن سوره‌ای از قرآن باز می‌دارد؟ [بدانید] چنین کسی به ازای هر آیه‌ای که می‌خواند ده حسنه برایش ثبت و ده سیئه از [نامه‌ی عمل] او پاک می‌شود».

سعد بن طریف از امام باقر علیه‌السلام و آن حضرت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرمودند: «هرکس در یک شب ده آیه از قرآن بخواند در شمار غافلان ثبت نخواهد شد، و هرکس پنجاه آیه بخواند در شمار ذاکران ثبت خواهد شد، و هرکس یکصد آیه بخواند در شمار عبادت‌کنندگان ثبت خواهد شد، و هرکس دویست آیه بخواند در شمار خاشعان ثبت خواهد شد، و هرکس سیصد آیه بخواند در شمار رستگاران ثبت خواهد شد، و هرکس پانصد آیه بخواند، در شمار مجتهدان (کوشندگان در راه خیر) ثبت خواهد شد، و هرکس هزار آیه بخواند یک قنطار برایش پاداش لحاظ می‌شود و هر قنطار پانزده هزار (و در نسخه‌ای پنجاه هزار) مثقال طلا و هر مثقال ۲٤ قیراط است که کوچکترین آن به اندازه‌ی کوه اُحد و بزرگترین آن به گستردگی میان آسمان و زمین است»[۳].

---

۱. بحارالانوار، ج۸۹، ص۲۰۰.
۲. وسائل الشیعه، ج٦، ص۲۰۱، حدیث۱.
۳. همان‌جا، حدیث۲.

و ابوحمزه‌ی ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: «هرکس در مکه از جمعه تا جمعه یا زمانی کمتر از این قرآن را بخواند و در روز جمعه آن را ختم کند، خدای متعال پاداش و حسنات از نخستین جمعه‌ی دنیا تا آخرین جمعه را به او عطا خواهد کرد و اگر در روزهای دیگر [هفته] قرآن را ختم کند همین‌گونه پاداش خواهد داشت»[۱].

و جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «**لكل شيء ربيع وربيع القرآن شهر رمضان**؛[۲] هر چیزی را بهاری است و بهار قرآن ماه رمضان است».

روخوانی قرآن

یعقوب‌بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «**من قرأ القرآن في المصحف مُتّع ببصره، وخفّف على والديه وإن كانا كافرين**؛[۳] هرکس قرآن را از رو بخواند، از دیدگان خود [به بهترین وجه] بهره‌مند شده، بر پدر و مادرش ـ هرچند هر دو کافر باشند ـ آسان گرفته خواهد شد».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: «**ليس شيء أشدّ على الشيطان من القرآءة في المصحف نظراً**؛[٤] هیچ چیزی مانند خواندن قرآن از رو بر شیطان سخت‌تر نیست».

اسحاق‌بن عمار می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم، من قرآن را از بر دارم با این حال قرآن را از بر بخوانم برتر است یا از رو؟

امام علیه السلام به من فرمودند: «**بل اقرأه وانظر في المصحف فهو أفضل، أما علمت أن النظر في المصحف عبادة**؛[۵] بلکه با نگاه کردن در قرآن، آن را بخوان که این بهتر است. هیچ می‌دانی که [خودِ] نگاه کردن در قرآن عبادت است».

---

۱. اصول کافی، ج۲، ص۶۱۲، حدیث٤.
۲. همان، ص۶۳۰، حدیث۱۰.
۳. وسائل الشیعه، ج٦، ص۲۰٤، حدیث۱.
٤. همان‌جا، حدیث۲.
۵. همان، ص۲۰۵، حدیث٤.

ابوذر طی سخنی گفت که از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «**النظر إلى علي‌بن أبي‌طالب عليه السلام عبادة، والنظر إلى الوالدين برأفة ورحمة عبادة، والنظر في الصحيفة، يعني صحيفة القرآن عبادة، والنظر إلى الكعبة عبادة**؛[1] نگریستن در [چهره‌ی] علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام عبادت است، و نگریستن آمیخته به مهربانی به پدر و مادر عبادت است، و نگریستن در صحیفه (قرآن) عبادت است، و نگریستن به کعبه عبادت است».

حماد بن عیسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «**إنه ليعجبني أن يكون في البيت مصحف يطرد الله ـ عزوجل ـ به الشياطين**؛[2] بودن قرآنی در خانه که خدای ـ عزوجل ـ شیاطین را با آن [از آن جا] براند، خوش می‌دارم».

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «**ثلاثة يشكون إلى الله ـ عزوجل ـ: مسجد خراب لا يصلي فيه أهله و عالم بين جهال ومصحف معلق قد وقع عليه الغبار لا يقرأ فيه**؛[3] سه [کس] به پیشگاه خدای ـ عزّوجل ـ شکایت می‌برند: مسجد خراب (غریب) که اهل (همسایگان) آن در آن نماز نخوانند، و عالمی که در میان جاهلان باشد و قرآنی که [تاقچه متروکه] و غبار بر آن نشسته باشد و کسی آن را نخواند».

ترتیل قرآن کریم

عبدالله‌بن سلیمان می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی «**ورتل القرآن ترتيلاً**؛[4] و قرآن را شمرده شمرده بخوان» پرسیدم، ایشان فرمودند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «**بينه تبياناً ولا تهذّه هذ الشعر ولا تنثره نثر الرمل ولكن اقرعوا به قلوبكم القاسية ولا يكن هم أحدكم آخر السورة**؛[5] آن را نیک بیان کن و چون شعر، آن را تقطیع منما و چونان [دانه‌های] رمل آن را پراکنده مساز، بلکه با آن بر دل‌های

۱. همان‌جا، حدیث۵.
۲. اصول کافی، ج۲، ص۶۱۳، حدیث۲.
۳. همان‌جا، حدیث۳.
٤. سوره مزمل: آیه٤.
۵. وسائل الشیعه، ج٦، ص۲۰۷، حدیث۱.

سخت خویش بکوبید [تا نرم شود] و تمام دغدغه‌ی کسی این نباشد که سوره را به پایان ببرد».

سلیم فراء به واسطه از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: «**أعرب القرآن فإنه عربي**؛[1] قرآن را عربی (با رعایت قواعد دستوری) بخوان که قرآن عربی است».

محمد بن فضیل روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «**يكره أن يقرأ «قل هو الله أحد» بنفس واحد**؛[2] خواندن [سوره‌ی] قل هو الله أحد با یک نفس مکروه است».

ابوبصیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام درباره‌ی آیه «**ورتل القرآن ترتيلا**؛ و قرآن را شمرده شمرده بخوان» فرمودند: «**هو أن تتمكث فيه وتحسن به صوتك**؛[3] ترتیل آن است که قرآن را با درنگ و آوای خوش بخوانی».

از ام‌سلمه روایت شده است که گفت: «**كان النبي صلی الله علیه و آله يقطع قراءته آية آية**؛[4] پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را آیه، آیه (شمرده، شمرده) تلاوت می‌کرد».

ابن ابی‌عمیر با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: «**إن القرآن نزل بالحزن فاقرؤه بالحزن**؛[5] به یقین قرآن با اندوه نازل شده است، پس آن را [با آوای] حزین بخوانید».

عبدالله‌بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «**إن الله ـ عزوجل ـ أوحى إلى موسى بن عمران علیه السلام: إذا وقفت بين يديَّ فقف موقف الذليل الفقير، وإذا قرأت التوراة فأسمعنيها بصوت حزين**؛[6] خدای ـ عزوجل ـ به موسی‌بن عمران علیه السلام وحی کرده، فرمود: چون در پیشگاه من می‌ایستی ذلیلانه و مستمندانه بایست، و چون تورات بخوانی، آن را با آوای حزین به سمع من برسان».

---

۱. اصول کافی، ج۲، ص۶۱۵، حدیث۵.
۲. همان، ص۶۱۶، حدیث۱۲.
۳. وسائل الشیعه، ج۶، ص۲۰۷، حدیث۴.
۴. همان‌جا، ص۲۰۸، حدیث۵.
۵. اصول کافی، ج۲، ص۶۱۴، حدیث۲.
۶. همان، ص۶۱۵، حدیث۶.

حفص می‌گوید: «کسی را چون موسی‌بن جعفر علیهما السلام ندیدم که بر خویش بیمناک و [به رحمت خدا] امیدوار باشد و قرآن خواندنش اندوه[گین] بود و چون قرآن می‌خواند، گویی با انسانی گفتگو می‌کرد»[۱].

قرائت قرآن با صدای بلند و آهسته خوانی

سیف‌بن عمیره از مردی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «**من قرأ «إنا أنزلناه في ليلة القدر» يجهر بها صوته كان كالشاهر سيفه في سبيل الله ومن قرأها سراً كان كالمتشحط بدمه في سبيل الله ومن قرأها عشر مرات، مرّت له على نحو (محو) ألف ذنب من ذنوبه**؛[۲] هرکس سوره‌ی قدر را با صدای بلند بخواند، چنان است که در راه خدا شمشیر کشیده باشد، و هرکس آن را آهسته بخواند به کسی می‌ماند که در راه خدا در خون خود غلتیده باشد، و هرکس آن را ده بار بخواند هزار گناه از گناهانش زدوده خواهد شد».

معاویةبن عمار می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی بر آن است که در زمینه‌ی دعا و قرآن کاری نکرده است، مگر آن‌که صدای خود را به دعا و تلاوت قرآن بلند کند؟

امام فرمود: با کی نیست، علی‌بن الحسین علیهما السلام خوش آوازترین مردم در خواندن قرآن بود و با صدای بلند قرآن می‌خواند، به گونه‌ای تمام اهل خانه صدای او را می‌شنیدند، و امام باقر علیه السلام خوش صدا بودند و چون برای نماز شب برمی‌خاستند و قرآن را با صدای بلند می‌خواند و سقایان و جز آنان چون از آن جا می‌گذشتند، از رفتن بازمانده، به قرآن خواندن او گوش فرا می‌دادند»[۳].

ابوذر می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیت خود فرمودند: **يا أباذر، أخفض صوتك عند الجنائز، وعند القتال، وعند القرآن**؛[٤] ای ابوذر، به هنگام تشییع جنازه، جنگ و [تلاوت] قرآن صدای خود را فروکِش».

---

۱. همان، ص٦٠٦، حدیث۱۰.
۲. وسائل الشیعه، ج٦، ص۲۰۹، حدیث۱.
۳. همان‌جا، حدیث۲.
٤. همان، ص۲۱۰، حدیث۳.

عبدالله‌بن سنان آورده است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «**قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: إقرؤا القرآن بألحان العرب وأصواتها، وإياكم ولحون أهل الفسق وأهل الكبائر، فإنه سيجيء من بعدي أقوام يرجِّعون القرآن ترجيع الغناء، والنوح، والرهبانية، لا يجوز تراقيهم، قلوبهم مقلوبة، وقلوب من يعجبه شأنهم**؛[1] رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: قرآن را با لحن و آوای عرب بخوانید و از لحن اهل فسق و گناهان کبیره بپرهیزید، زیرا پس از من اقوامی خواهند آمد که قرآن را به سبک غنا، نوحه‌گری و رهبانیت می‌خوانند که از ترقوه‌ی آنان فراتر نمی‌رود. دل‌های آنان واژگونه شده و دل‌های کسانی آن سَبْک را می‌پسندند، همانند دل‌های آنان است».

علی‌بن محمد نوفلی می‌گوید که نزد امام رضا علیه‌السلام از صدا[ی خوش] سخن گفتم، ایشان فرمودند: «علی‌بن الحسین علیهما‌السلام قرآن می‌خواند و گاهی کسی از کنار حضرتش می‌گذشت از صدای خوش او مدهوش می‌شد»[2].

عبدالله‌بن سنان از امام صادق علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است که فرمودند: «**لكل شيء حلية، وحلية القرآن الصوت الحسن**؛ هر چیزی زیوری دارد و زیور قرآن صدای نیکوست».

حسن‌بن عبدالله تمیمی از پدرش از امام رضا علیه‌السلام نقل کرده که فرمودند: «**قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حسِّنوا القرآن بأصواتكم، فإن الصوت الحسن يزيد القرآن حسناً**؛[3] رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: با صدای [دلنشین] خود قرآن را زیبا کنید، چون صدای خوش بر زیبایی قرآن می‌افزاید».

آداب تلاوت و گوش فرادادن به قرآن

جابر[4] می‌گوید: «به امام باقر علیه‌السلام گفتم: جماعتی هستند که چون چیزی از قرآن را یاد کنند یا از آن سخن گویند، یکی از آنان چنان صعقه‌ای (فریادی) برمی‌آورد که

---

۱. اصول کافی، ج۲، ص٦١٤، حدیث۳.
۲. وسائل الشیعه، ج٦، ص۲۱۱، حدیث۲.
۳. اصول کافی، ج۲، ص٦١٥، حدیث۹.
٤. همان، ص۲۱۳، حدیث۱.

اگر کسی از آن جماعت [چنان حالتی می‌یابد] که اگر دستان یا پاهایش قطع شود، آن را حس نمی‌کند.

امام فرمودند: **سبحان الله، ذاك من الشيطان، ما بهذا نعتوا انما هو اللين والرقة والدمعة والوجل**؛[1] سبحان الله، این رفتار از شیطان است، آنان به این کار مأمور نشده‌اند، بلکه باید [به هنگام تلاوت قرآن] نرمی، رقّت قلب، اشک و بیم از خدا در میان باشد».

عبدالله‌بن ابی‌یعفور می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: «کسی قرآن می‌خواند. آیا بر کسی که آن را می‌شنود واجب است که خموش باشد و گوش فرا دهد؟

امام فرمودند: «**نعم، إذا قرأ عندك القرآن وجب عليك الانصات والاستماع**؛[2] آری، اگر کسی نزد تو قرآن بخواند واجب است که خموش باشی و به آن گوش فرا دهی».

از علی‌بن مغیره نقل شده است که گفت: «به امام رضا علیه السلام گفتم: پدر من از جدت درباره‌ی ختم قرآن در هر شب پرسید و جدت [پرسش‌گونه] به او فرمودند: هر شب؟

پدرم گفت: آری، در هر شب در ماه رمضان.

جدت به او فرمود: در ماه رمضان؟

پدرم گفت: آری، در حدّ توانم.

پدرم در ماه رمضان چهل بار قرآن را ختم می‌کرد و من نیز پس از پدرم قرآن را ختم می‌کردم، [با این تفاوت] که به تناسب فراغت و اشتغالم، سرزندگی و سستی‌ام بر آن می‌افزودم یا می‌کاستم. چون روز فطر فرا می‌رسید یک ختم آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک ختم برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام، یک ختم برای فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و هریک از امامان یک ختم منظور می‌داشتم تا آن‌که به حضرتت منتهی شد و از زمانی که در این مسیر قرار گرفته‌ام این روال ادامه دارد. حال چه پاداشی از این کار عاید من می‌شود؟

امام فرمودند: پاداش تو این است که در روز قیامت همراه آنان باشی.

---

۱. اصول کافی، ج۲، ص۶۱۶، حدیث۱.

۲. وسائل الشیعه، ج۶، ص۲۱۴، حدیث۴.

گفتم: الله اکبر، برایم چنین پاداشی است؟

امام علیه السلام سه بار فرمودند: آری».

سلیمان‌بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد جوانانی از انصار رفته، فرمودند: می‌خواهم برای شما قرآن بخوانم، پس هرکس گریست بهشت برای (پاداش) اوست، آن‌گاه آیات آخر سوره‌ی زمر را خواندند که می‌فرماید: «**وسیق الذین کفروا إلی جهنم زمرا**؛ و کسانی‌که کفر ورزیدند به طور گروهی به سوی دوزخ رانده شدند». حاضران گریستند، جز یک جوان که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا، خود را به گریستن واداشتم، ولی اشکی از چشمانم فرو نریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: دگرباره بر شما می‌خوانم، پس هرکه تباکی کند (خود را به حالت گریه‌کنندگان درآورد) بهشت برای اوست، آن گاه قرآن را باز خواندند و همگان گریستند و آن جوان تباکی کرد و همگی‌شان وارد بهشت شدند»[۱].

امام صادق علیه السلام از پدران گرامی خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند: «**تعلموا القرآن بعربیته...**؛[۲] قرآن را با عربی بودن آن بیاموزید».

سلمی از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «**تعلموا العربیة فإنها کلام الله الذي کلّم به خلقه ونطق به الماضین**؛[۳] زبان عربی را فراگیرید، زیرا زبان خداست که با خلق خود بدان سخن گفت و پیشینیان با آن سخن می‌گفتند».

در کتاب گرانسنگ عدة الداعی از امام جواد علیه السلام روایت شده که فرمودند: «هرگاه دو کس از نظر حسب و دین[داری] یکسان باشند، یقیناً ادب یافته (آگاه و عالم)ترینشان نزد خدای ـ عزوجل ـ برتر است.

گفتم: جایگاه و برتری چنین کسی را در میان مردم می‌دانم، برتری‌اش نزد خدا در چیست؟

امام علیه السلام فرمودند: **بقراءة القرآن کما انزل، ودعائه من حیث لا یلحن، وذلك أنّ**

---

۱. وسائل الشیعه، ج۶، ص۲۱۹، حدیث۱.

۲. همان، ص۲۲۰، حدیث۱.

۳. همان‌جا، حدیث۲.

الدعاء الملحون لا يصعد إلى الله؛[1] قرآن را چنان که نازل شده بخواند و به هنگام دعا، آن را درست بخواند و [بدانید که] دعای نادرست و غلط خوانده شده بالا نمی‌رود».

سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «**قال النبي صلی الله علیه و آله: إن الرجل الأعجمي من امتي ليقرأ القرآن بعجميّته فترفعه الملائكة على عربيته؛**[2] مردی عجمی (غیر عرب) از امت من قرآن را با عجمیت خود می‌خواند و فرشتگان آن را با عربیتش بالا می‌برند».

۴ـ امامت

امام در لغت به معنی کسی است که پیشاپیش پیروان خود در حرکت بوده و عملا رهبری آنان را در یك مرام دینی، یا سیاسی، یا مسیر اجتماعی و یا مسلك علمی به عهده داشته و دیگران از او پیروی می‌کنند.

با توجّه به معنی وسیع کلمه **«امام»** از نظر شیعه امامت منصبی است الهی و انتصابی نه انتخابی. و همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله را خدا معرفی می‌کند این مقام نیز از جانب خدا به شایسته‌ترین، داناترین و وارسته‌ترین فرد داده می‌شود. در این بخش دو نکته مورد بحث قرار خواهد گرفت:

۱ـ نیاز به امام

۲ـ انتصابی بودن او از طرف خدا

ضرورت وجود امام

دقّت و بررسی در لزوم فرستادن انبیا و نبوّت عامّه، ما را به واقعیّت نیاز به وجود امام معصوم آگاه می‌سازد، زیرا روشن است که هرگونه تحرّك، چه مادی و چه معنوی نیاز به زمامدار و رهبری دانا دارد، زیرا ممکن است براثر نداشتن زمامدار و رهبر که نقش مهم و عمده در گرو اوست، انحراف در مسیر پدید آید، نیروها هدر و هدف از دست رفته و به مقصد نرسند، اگرچه خدا انسان را با نیروی فکر و خِرَد مجهّز کرده، پیامبر و کتاب آسمانی برای او فرستاده، امّا انحراف پذیری انسان، تأثّر

۱. همان، ص۲۲۱، حدیث۳.

۲. همان‌جا، حدیث٤.

او در شرایط خاص زمانی و مکانی و تأثیر فشار و جوّ حاکم بر محیط سبب می‌شود که در تعیین راه خود اشتباه کند و به جای ترقّی و رسیدن به سر منزل سعادت و تکامل، مسیر قهقرایی و شقاوت را بپیماید.[۱]

تنها امام معصوم است که جامعه را از خطر گمراهی و انحراف مصون می‌سازد، وجود امام معصوم مانند پیامبر مکمّل هدف آفرینش است، کوتاه سخن آنکه: امام معصوم عبارت است از زعیم مسلمانان، رهبری دینی، سیاسی و اجتماعی و اُلگوی انسان برای رسیدن به قلّه والای انسانیّت و پیشرفت دنیا و آخرت، که در پرتو وجود او تکامل مادی و معنوی انجام می‌پذیرد و سعادت دنیا و آخرت تضمین می‌گردد، زیرا او واسطه فیض الهی است.

تعیین امام به عهده کیست؟

نوع برداشت و درك مسلمانان، از امامت رمز اختلاف عقیده و تقسیم آنان به شیعه و سنّی شده است، عقیده شیعه ـ طبق فرموده قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام ـ بر این است که امامت ادامه راه رسالت و نبوّت است و پیامبر به فرمان خدا رهبر و جانشین بعد از خود را تعیین و معرّفی نموده و زمام امور دینی و اجتماعی مردم را به او سپرده است و امام علاوه بر اداره امور اجتماعی مسلمانان، نگاهبان اصالت احکام الهی از انحراف و بیانگر نقاط پیچیده مسائل اسلامی می‌باشد، بنابراین شیعه امامت را اصلی از اصول اعتقادی می‌داند و همان‌طور که تحقیق و بحث از مسائل نبوّت را در متن زندگی خود قرار می‌دهد، در شناسایی امام و بحث

---

۱. مثال دنیایی آن ژاپن و عراق است که گفته می‌شود هر دو بعد از جنگ جهانی دوم در عقب افتادگی و ویرانی مساوی بودند، امّا پس از مدّتی ژاپن در پیشرفت صنعتی و رونق اقتصادی با پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا رقابت کرد و عراق درجا زده و حتّی یك سوزن هم نتوانست بسازد، آگاهان سیاسی پیشرفت ژاپن و درجا زدن عراق را معلول رهبری خردمندانه اوّل و نابخرد دوم می‌دانند، این نتیجه دنیایی آن است و نتیجه آخرتی آن هم روشن است، چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «**مَنْ لا مَعاشَ لَهُ لا مَعادَ لَه**» یعنی: بدبختی دنیا بدبختی آخرت را در پی دارد، و حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: «اگر حقّ حضرت علی علیه السلام را غصب نمی‌کردند هر آینه در عالم دو نفر با هم اختلاف نمی‌نمودند».

از امامت نیز تقلید را روا نمی‌دارد، بلکه بر هر فرد واجب دانسته که آن را با دلیل و برهان درك کند.

آری! نبوّت و امامت با یکدیگر توأم و غیرقابل انفکاکند و این دو در بخش‌های مهمی از برنامه‌های دینی با یکدیگر مشارکت دارند. با این تفاوت که پیامبر پایه گذار دین، مبلّغ قوانین آسمانی و طرف ارتباط مستقیم با وحی است و امام معصوم روشنگر، مبیّن و مفسّر آن بخش‌هایی از آیین پیامبر است که در اثر نامساعد بودن محیط و شرایط زمان کاملا بیان نشده است.

امام معصوم علاوه بر رهبری حکومت اسلامی، اجرای قوانین و حفظ اصالت مکتب از کجی‌ها، انحرافات و افکار آلوده التقاطی مغرضین را به عهده دارد و حافظ منافع باطنی و تکامل معنوی افراد جامعه است. این خصوصیّات اقتضا می‌کند که جانشین پیامبر که مقام پرمسئولیت و خطیر رهبری جامعه در اختیار اوست، مانند شخص پیامبر دارای صفات عالی، خصوصیّات برجسته و ویژگی‌های استثنایی همچون مقام عصمت و مصونیّت از خطا و گناه، برخورداری از علم و دانش سرشار در امور دین و دنیا و وارستگی از آلودگی‌ها باشد، تا مقام امامت وی تحکیم گردد.

مسأله‌ای که نمی‌توان نادیده گرفت

با توجّه به شرایط سنگین و مهمّی که برای امام معصوم ذکر شد، آیا می‌توان مسأله جانشینی پیامبر و زعامت امّت را که سرنوشت سازترین فراز عالم اسلامی است نادیده گرفت؟

هرگز! بنابراین تعیین امام معصوم مربوط به خدا است و او این مقام را به هر کسی واگذار نمی‌کند.

از سوی دیگر، پیامبر گرامی اسلام ﷺ که زحمات فراوانی تحمّل نموده و مشقّات زیادی کشیده تا توانست آیین و مکتب خود را بنیان گذارد، آیا حکمت و اصول عقلی اقتضا می‌کند که امّت خود را بدون تعیین جانشین رها کند؟ آیا عقل و خرد می‌پذیرد که پیامبر در این مسأله سرنوشت ساز، جانب سکوت و بی‌تفاوتی را بگیرد؟! آیا باورکردنی است پیامبری که اگر چند روزی برای غزوه‌ای از شهر مدینه خارج می‌شد جانشین تعیین می‌کرد، برای امّت اسلامی و محدوده وسیع و گسترده کشور اسلامی پس از خود جانشین تعیین ننماید و مردم را در تحیّر و نابسامانی

فکری و عملی رها کند؟! آیا معقول است اسلام که آیینی است جهانی و مخصوص به زمان و مکان معیّنی نیست، پیامبرش برای تداوم راه آن، هیچ گونه اقدامی ننموده و مسأله اساسی رهبری را به دست فراموشی بسپارد؟!

با کمی اندیشه روشن است که از نظر عقل، تعیین امام و جانشین لازم است و با مراجعه به تاریخ و کتب حدیث مطلب کاملا واضح می‌شود، زیرا پیامبر به صراحت بیان می‌کند که: «هر کس بمیرد و امام معصوم زمان خویش را نشناسد در جاهلیّت مرده است» در این حدیث شدّت مسئولیت و ضرورت شناخت رهبر معصوم به حدّی است که انسان را در مرز کفر و جاهلیّت قرار داده است، با این وصف چگونه پیامبر ﷺ راضی خواهد شد که امّت اسلامی به عصر جاهلیّت عقب گرد نماید؟!

آری پیامبر اسلام ﷺ در اوّلین مراسم ابلاغ رسالت خود، هنگامی که به فرمان خدا نزدیکانش را به منزل عموی خود ابوطالب فرا خواند، فرمود:

«... خدا به من دستور داده است که من شما را به سوی آیین او دعوت نمایم، کدام یك از شما با من همکاری می‌نماید تا برادر و وصی و جانشین من باشد؟» هیچ کس پاسخ نداد جز حضرت علی علیه‌السلام و پیامبر ﷺ نیز او را به عنوان خلیفه و امام بعد از خود تعیین فرمود.

ماجرای غدیر خُم

پیامبر گرامی اسلام ﷺ در آخرین سال عمر خود پس از شرکت در مراسم حج ـ معروف به **«حجة الوداع»** ـ هنگام بازگشت به شهر مدینه در سرزمینی به نام **«غدیر خُم»** که از نظر جغرافیایی مرز جدایی راه‌های مدینه، یمن، عراق و حبشه بود و در آنجا مردم از یکدیگر جدا و هر یك از راهی به سوی وطن خویش می‌رفتند، از سوی فرشته وحی با این آیه مورد خطاب قرار گرفت: «ای پیامبر آنچه از سوی پروردگارت بر تو فرستاده شده، به مردم برسان وگرنه رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای و خدا تو را از شرّ مردم حفظ می‌کند».[1]

---

۱. سوره مائده: آیه۶۷.

پیامبر ﷺ دستور توقّف داد، کسانی که جلو روانه شده بودند برگشته و آن‌ها که از دنبال می‌آمدند به پیامبر پیوستند، پس از ادای نماز ظهر بر بلندی که از جهاز شتر ساخته بودند قرار گرفت، خطبه غدیر را با صدای بلند و رسا خواند:

«...هان ای مردم! نزدیك است دعوت حق را پاسخ گویم... من در میان شما دو امانت گرانقدر و عزیز می‌گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری خاندانم که اهل بیت من می‌باشند، خدای به من خبر داده که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد...». سپس دست علی علیه‌السلام را گرفت، بلند کرد و او را به مردم به عنوان جانشین و امام بعد از خود معرّفی نمود و سه بار فرمود: «هرکس را من مولایم پس این علی مولای اوست»، سپس روی به درگاه احدیّت نمود و عرضه داشت: «بار خدایا آنکه علی را دوست دارد دوست بدار، و آنکه علی را دشمن دارد دشمن بدار، خدایا یاران علی را یاری و دشمنان او را خوار و ذلیل کن، او را محور حق قرار بده»، سپس فرمود: الآن فرشته وحی نازل گشت و این آیه را آورد: «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما به عنوان آیین کامل و جاودان پذیرفتم».[1] این واقعه تاریخی در جلد اوّل کتاب شریف **«الغدیر»** به تفصیل با ذکر مصادر شیعه و سنّی درج شده است.

امامت: اوّلین و آخرین دستور وحی

بنابراین پیامبر ﷺ در اوّلین مراسم تبلیغ اسلام، جانشین خود را به حاضران در آن مجلس معرفی کرد و در آخرین مراسم تبلیغ اسلام و به حضور دسته جمعی مسلمانان در غدیر خُم نیز همان تعیین و انتصاب را بازگو نمود و با مهر تکمیل دین از جانب خدا آن را مزیّن و آشکار ساخت، در بین این دو واقعه نیز مکرّر، در موارد مختلف و مناسبت‌های متعدّد، امامت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گوشزد کرد، به گونه‌ای که جای هیچ گونه شبهه و تردیدی باقی نگذارد.

همچنین احادیث بسیار و متواتری از طریق اهل سنّت از پیامبر ﷺ درباره امامان معصوم که هریك از آن‌ها از جانب خدا به مقام امامت منصوب شده‌اند رسیده است،

---

۱. سوره مائده: آیه۳.

گاهی از آن‌ها به عنوان عترت و اهل بیتم یاد کرده، گاهی تعداد و شماره آنان را بیان نموده و فرموده است: «امامان بعد از من دوازده نفرند به تعداد نقبای بنی اسرائیل و حواریّون و اطرافیان خاصّ حضرت عیسی علیه‌السلام». یا فرموده است: «امامان بعد از من دوازده نفرند اوّلشان تو هستی یا علی و آخرشان قائم است که خدای تبارك و تعالی توسط او شرق و غرب عالم را می‌گشاید». از سلمان فارسی نقل شده که بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شدم، دیدم حسین بن علی علیه‌السلام بر روی پاهای مبارکش نشسته بود، پیامبر دیدگان و دهانش را می‌بوسید و می‌فرمود: «تو بزرگوار و آقایی و فرزند بزرگوار و آقا، تو امام، فرزند امام، برادر امام و پدر امامان هستی، تو حجّت خدا، فرزند حجّت خدا و پدر نُه حجت خدایی که از نسلت پدید می‌آیند و نُهمی ایشان قائمشان می‌باشد.

جانشینان بر حق پیامبر

جانشینان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصوم علیهم‌السلام به ترتیب عبارتند از:

۱ـ حضرت امیرمؤمنان علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام
۲ـ امام حسن مجتبی علیه‌السلام
۳ـ امام حسین شهید علیه‌السلام
٤ـ امام زین العابدین حضرت علی‌بن الحسین علیه‌السلام
۵ـ امام باقر حضرت محمّدبن علی علیه‌السلام
٦ـ امام صادق حضرت جعفربن محمّد علیه‌السلام
۷ـ امام کاظم حضرت موسی‌بن جعفر علیه‌السلام
۸ـ امام رضا حضرت علی‌بن موسی علیه‌السلام
۹ـ امام جواد حضرت محمّدبن علی علیه‌السلام
۱۰ـ امام هادی حضرت علی‌بن محمّد علیه‌السلام
۱۱ـ امام عسکری حضرت حسن‌بن علی علیه‌السلام
۱۲ـ امام زمان حضرت مهدی حجةبن الحسن عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

شیعه: نام آسمانی

نکته شایان توجّه این است که کلمه «شیعه» در قرآن آمده و درباره ابراهیم خلیل الرحمان به کار رفته آنجا که می‌فرماید: «**وَاِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لاَبْراهِیم**»[1] یعنی: «و به تحقیق که از شیعیان و پیروان نوح، ابراهیم بود». و پیامبر گرامی اسلام ﷺ نام **«شیعه»** را برای پیروان و دوستداران حضرت علی علیه‌السلام انتخاب نمود، چنانچه علمای سنّی نیز این مطلب را گفته‌اند.

آری، کلمه «شیعه» این عنوان افتخارآمیز پیروان اهل بیت علیهم‌السلام از لب‌های مبارك پیامبر ﷺ شنیده شده و نقل گردیده که در این رابطه جابر بن عبداللّه می‌گوید: خدمت پیامبر ﷺ نشسته بودیم، علی علیه‌السلام از دور نمایان شد، پیامبر ﷺ فرمودند: برادرم آمد، سپس به خانه کعبه توجّه نمود، دست مبارکش را بر آن گذاشت و فرمود: «سوگند به آنکه جان محمّد در دست اوست، علی و شیعیانش در قیامت رستگارند». و این عنوان و لقب با عظمت در زمان رسول خدا به سلمان، ابوذر، مقداد و عمّار که یاران وفادار امیرمؤمنان علیه‌السلام بودند، گفته می‌شد.

اهل بیت خاندان وحی

در اینجا شایسته است که گزارش مختصری از احوالات اهل بیت گرامی پیامبر اکرم ﷺ: حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام و ائمّه اطهار علیهم‌السلام اشاره نماییم:

دختر پیامبر

فاطمه زهرا علیهاالسلام، پدر بزرگوارشان فرستاده خدا، محمّد بن عبداللّه ﷺ و مادرشان، بانوی بزرگ اسلام حضرت خدیجه **«اُمُّ الْمُؤمنین»** می‌باشند.

ایشان همسر وصیّ و جانشین بر حق پیامبر، حضرت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام هستند و مادر یازده امام و حجت خدا بر همه جهان و جهانیان می‌باشند.

حضرت زهرا علیهاالسلام در روز بیستم ماه جمادی الثانی و در چهل و پنجمین سال تولّد پیغمبر اکرم ﷺ به دنیا آمدند و در روز سه شنبه سوّم ماه جمادی الثّانی، یازده

---

۱. سوره صافات: آیه۸۳.

سال پس از هجرت پیامبر اکرم ﷺ در سنّ هیجده سالگی بـه شـهادت رسـیدند و دار فانی را بدرود گفتند.

مراسم غسل و کفن و دفن ایشـان را امیرالمـؤمنین علیه‌السلام بـه عهـده گرفتنـد و طبـق وصیّت خودشان، جنازه ایشان را در شهر مدینه مخفیانه و در جـای پنهـانی، بـه خـاك سپردند تا سندی زنده برای اثبات مظلومیّت آن حضـرت و ناخشنودیشـان از غاصـبین حقّشان و حقّ همسرشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا روز قیامت باشد.

این بانوی ارجمنـد، در عبـادت خـدا و پرهیزکـاری و فضـیلت آیینـه تمـام نمـای پدرشان رسول خدا ﷺ بودند و خدا در شأن ایشان آیاتی چنـد از قـرآن کـریم نـازل فرموده است.[1]

پیامبر اسلام ایشان را به امر خدا لقب **«سَـیِّدَةُ نسـاءِ الْعـالَمِین»** یعنـی: «بزرگتـرین بانوی جهان» مُلقَّب نمودند و ایشان را بسیار دوستَ می‌داشتند، تا آنجا کـه هرگـاه بـر رسول خدا ﷺ وارد می‌شدند، حضرت به احترامشان از جا برمی خاسـتند بـه ایشـان خوش آمد می‌گفتند و ایشان را در کنار خود می‌نشانیدند و گـاهی هـم دسـت ایشـان را می‌بوسید و بارها می‌فرمودند:

«خدا، با خشنودی فاطمه خشنود می‌گردد و با رنجشِ فاطمه، غضبناك خواهد شد».

و برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام چند فرزند دختر به نام: حضرت زینـب و ام‌کلثـوم علیهما‌السلام و پسر به نام: امام حسن و امام حسین و محسن علیهم‌السلام آوردند.

حضرت محسن علیه‌السلام به جهت آزاری که از غاصبان خلافـت بـر ایشـان وارد شـد، سقط گشته و به شهادت رسیدند.

امام اوّل

حضرت علـی امیرالمـؤمنین علیه‌السلام، فرزنـد ابوطالـب و مادرشـان فاطمـه بِنْـتِ أَسَـد هستند، ایشان پسر عمو و داماد پیـامبر ﷺ و پـدر امامـان علیهم‌السلام مـی‌باشـند کَـه پـس از پیامبر پیشوای مردم جهان و امیرمؤمنان هستند.

---

۱. در این‌باره می‌توانید به کتاب ارزشمند «**فاطِمَةُ الزَّهراء في الْقُرآن**» تألیف فقیه محقـق آیـة اللّـه العظمـی سیّد صادق شیرازی دام‌ظله مراجعه فرمایید.

در روز جمعه سیزدهم رجب، سی سال پس از تولّد پیامبر ﷺ در شهر مکّه و در خانه کعبه قبله گاه مسلمانان به دنیا آمدند و در شب جمعه نوزدهم ماه رمضان در مسجد کوفه در محراب عبادت، با شمشیر عبدالرحمن بن ملجم مرادی ضربت خوردند که پس از سه روز در سنّ شصت و سه سالگی به درجه رفیع شهادت نائل و به سوی پروردگار عالم شتافتند.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام مراسم غسل و کفن و دفن حضرت را عهده‌دار شدند و جسد مطهرشان را در نجف اشرف و در همین بارگاه کنونی طبق وصیّت آن حضرت مخفیانه به خاك سپردند تا از گزند دشمنانی چون خوارج و حجّاج‌ها در امان باشد، سپس حضرت صادق و امام کاظم علیهما السلام آن مکان مقدّس را معرّفی و آشکار نمودند.

امیرمؤمنان و مولای متّقیان علیه السلام، دارای برتری‌های بی‌شماری هستند. ایشان اوّلین کسی بودند که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و در تمام عمرشان بر هیچ بُتی سجده نکردند. در تمام جنگ‌ها پیروزی نصیب ایشان بود و هیچ گاه از میدان جنگ نگریختند و در علم قضاوت که مخصوص انبیا و اولیای خُدا است آن چنان استاد بودند که پیامبر اکرم ﷺ درباره ایشان فرمودند:

«**أَقْضاكُم عَلي**» یعنی مسند قضاوت ـ که حقّ انبیا و اوصیای آنان است ـ فقط شایسته حضرت علی علیه السلام می‌باشد زیرا او داناترین است به این علم.

و در دانش آن چنان بودند که پیامبر ﷺ فرمودند: «**أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بابُها**» یعنی: «من شهر علم هستم و علی در آن است».

و در حقانیّت چنان بودند که پیامبر فرمودند: «**عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ**» «یعنی علی با حق است و حق با علی است».

درباره رعیّت، دادگر بودند و اموال بیت المال را به طور مساوی بین مردم تقسیم می‌نمودند، نسبت به ثروت زودگذر دنیا پرهیزکار بودند و هرگاه که به سرکشی خزانه مسلمانان می‌رفتند، به طلاها و نقره‌ها که می‌نگریستند، می‌فرمودند: «ای زردی‌ها و سفیدی‌ها بروید غیر مرا فریب دهید که من فریب شما را نخواهم خورد» سپس آن‌ها را میان نیازمندان تقسیم می‌کردند.

به بیچارگان رحم می‌نمودند و با فقرا نشست و برخاست می‌کردند نیاز حاجتمندان را برمی‌آوردند و به حق حُکم می‌کردند و به عدالت قضاوت می‌فرمودند. خلاصه اینکه

در همه صفات، مانند پیامبر اکرم ﷺ بودند تا آنجا که در قرآن مجید در آیه مباهله خدای تبارك و تعالی به صراحت ایشان را نفس پیامبر ﷺ معرفی کرده است.[۱]

امام دوم

امام حسن علیه‌السلام فرزند علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، مادرشان فاطمه زهرا علیهاالسلام دختر گرامی پیامبر اسلام حضرت محمّد ﷺ است همچنین ایشان نوه رسول خدا ﷺ می‌باشند، دوّمین جانشین آن حضرت بوده و پس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایشان پیشوای مردم هستند.

در روز سه شنبه نیمه ماه رمضان سال سوّم هجرت در مدینه منوّره به دنیا آمدند و در روز پنج شنبه هفتم ماه صفر سال چهل و نه هجری در سنّ چهل و هفت سالگی به وسیله زهر مسموم[۲] و شهید گشتند.

برادرشان امام حسین علیه‌السلام مراسم غسل و کفن و دفن ایشان را انجام دادند و در مزار بقیع، در همین جایگاه کنونی ـ که متأسفانه وهابی‌ها آن را ویران کردند ـ به خاك سپردند.

در علم و عبادت سرآمد مردم عصر خود بودند و از همه کس بیشتر به پیامبر خدا ﷺ شباهت داشتند و در زمان خود سخاوتمندترین و بردبارترین مردم بودند.

بخشش فراوانی داشتند به طوری که روزی یکی از کنیزان آن حضرت یك دسته گل به ایشان تقدیم داشت، حضرت به او فرمودند:

تو را در راه خدا آزاد ساختم و سپس اضافه نمودند: خداوند ما را چنین تربیت کرده است. «**فَإِذا حُيِّيْتُمْ بِتَحِيَّة فَحَيُّوا بِأَحْسَن مِنْها...**؛[۳] هرگاه برای شما هدیه آورند مثل آن یا بهتر از آن را به آنان اهدا کنید».

درباره بردباری آن حضرت گفته‌اند: روزی فردی شامی آن حضرت را دید و

---

۱. «**فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ و نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُم...**؛ بگو بیایید ما و شما بخوانیم فرزندان و زنان و نفوس خود را...»، سوره آل‌عمران: آیه۶۱.

۲. با نقشه شوم معاویه توسط همسر آن حضرت، جعده.

۳. سوره نساء: آیه۸۶.

دهان به ناسزاگویی گشود. حضرت سعه صدر، پیشه نمودند تا حرف خود را تمام کرد سپس به طرف او رفتند و بر او سلام کرده، با صورتی خندان فرمودند: «ای آقا به گمانم شما غریب هستید و شاید اشتباه می‌کنید! اگر از ما رضایت بخواهی راضی می‌شویم اگر چیزی بخواهی به تو خواهیم داد، اگر راهنمایی بخواهی دریغ نداریم و اگر از ما سرپرستی خواستی می‌پذیریم، اگر گرسنه باشی سیرت می‌نماییم، اگر برهنه باشی لباست می‌پوشانیم و اگر نیازمندی بی‌نیازت می‌کنیم، اگر از جایی رانده شده‌ای پناهت می‌دهیم و اگر کاری داری انجام می‌دهیم».

مرد شامی چون کلمات حضرت امام حسن علیه‌السلام را شنید به گریه آمد و فهمید که دستگاه تبلیغاتی و دروغ‌پرداز معاویه چقدر او را به اشتباه انداخته است، سپس اظهار داشت:

گواهی می‌دهم که تویی حجّت خدا در روی زمین و «خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را در چه خاندانی قرار دهد»، «**اَللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ**»[۱].

امام سوم

امام حسین علیه‌السلام، فرزند علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام است، مادرشان فاطمه زهرا علیهاالسلام، دختر پیامبر اسلام حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله، نوه رسول خدا و سومین جانشین ایشان بوده که پس از برادرشان امام حسن علیه‌السلام پیشوای مردم هستند.

در روز پنج شنبه سوم ماه شعبان سال چهارم هجرت در مدینه منوّره به دنیا آمدند و در روز شنبه دهم محرّم سال شصت و یک هجری، روز واقعه معروف عاشورا با لب تشنه و مظلوم[۲] شهید شدند.

سه روز پس از شهادت جانگدازشان، فرزندشان حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام پیکر آغشته به خون آن حضرت را در همین بارگاه فعلی در کربلا به خاك سپردند. در هنگام شهادت پنجاه و هفت سال از عمر شریفشان می‌گذشت.

فضایل حضرتشان بیش از آن است که بیان شود، ایشان جگر گوشه رسول خدا بودند و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمودند:

---

۱. سوره انعام : آیه۱۲٤.

۲. به دستور یزید بن معاویه و به دست شمر بن ذی الجوشن.

«**حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَين**؛ حسین از من است و من از حسینم» و نیز پیامبر اکرم ﷺ درباره ایشان و برادرشان امام حسن علیهما السلام فرمودند: «**هُما رَيْحانَتايَ فِي الدُّنْيا**؛ حسن و حسین دو گُل خوشبوی من در دنیا هستند» و همچنین فرمودند: «**اَلْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّة**؛ حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند» و نیز فرموده‌اند: «**أَلْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ اِمامانِ قاما أَوْ قَعَدا**؛ حسن و حسین دو امامند، قیام کنند و یا قیام نکنند».

امام حسین علیه السلام، دانشمندترین و عابدترین مردم و آیینه تمام‌نمای پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام و جدّشان پیامبر خدا ﷺ بودند.

بیشتر شب‌ها شخصاً انبان‌هایی پر از آذوقه برای مستمندان به دوش می‌کشیدند که پس از شهادت حضرتشان اثر این بارها در شانه مبارکشان دیده می‌شد، بسیار کریم، بزرگوار و بردبار بودند.

در روایتی چنین آمده: عرب بادیه‌نشینی ضمن چند بیت شعر از آن حضرت درخواست بخشش نمود و عرضه داشت:

لَمْ يَخب الْآنَ مَنْ رَجاكَ وَمَنْ — **حَرَّكَ مِنْ دُونِ بابكَ الْحَلَقَةَ**

هر که به تو امید داشته نومید نگشته است — و هر آنکس که در خانه‌ات را کوبیده است

أَنْتَ جَوادٌ وَأَنْتَ مُعْتَمَدٌ — **أَبُوكَ قَدْ كانَ قاتِلَ الْفَسَقَةِ**

تو سخاوتمند و پناه بی‌پناهانی — پدرت به تحقیق نابود کننده فاسقین بود

لَوْ لاَ الَّذى كانَ مِنْ أَوائِلِكُمْ — **كانَتْ عَلَيْنا الْجَحيمُ مُنْطَبَقَةً**

اگر راهنمایی‌های پدر وجدّت نبود — هر آینه دوزخ همه ما را فرا می‌گرفت

سپس امام حسین علیه السلام چهار هزار دینار به او دادند و از او طلب عفو نموده چنین فرمودند:

خُذْها فَإِنّى اِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ — **وَاعْلَمْ بِأَنّى عَلَيْكَ ذُو شَفَقَة**

بگیر این مبلغ را من از تو پوزش می‌خواهم — و بدان که من نسبت به تو مهربانم

لَوْ كانَ فى سَيْرِنا الغَداةُ عَصى — **أَمْسَتْ سَمانا عَلَيْكَ مُنْدَفِقَة**

اگر روزی حکومت ظاهری دنیا به دست ما آمد — ثروت سرشاری بر شما ریزش خواهد نمود

لـكِنَّ رَيْبَ الزَّمانِ ذُو غِيَرٍ — **وَالْكَفُّ مِنّى قَليلَةُ النَّفَقَة**

امّا چه کنم که گردش زمانه به دلخواهم نیست — و اینك آنچه به تو عطا کردم کم و اندك است

آن مرد عرب پول را گرفت و گریست، حضرت به او فرمودند: شاید از کمی عطای ما ناراحت شدی؟ گفت: خیر، ولی گریه ام برای این است که چگونه زمین این دست با سخاوت را در دل خود پنهان می‌سازد.

آری! چنین شخصیّتی بودند که با نهضت خونین خود اسلام و دین جدّشان، بلکه جهانی را برای ابد زنده کردند. نهضت حسینی، نهضتی بود که در جهان سابقه نداشت.

امام حسین علیه‌السلام پس از برادرشان، برترین مردم جهان بودند که خون خود را برای آبیاری درخت اسلام اهدا کردند.

امام چهارم

حضرت علی‌بن الحسین، زین العابدین علیه‌السلام فرزند امام حسین علیه‌السلام و مادرشان «شهربانو»، (دختر یزدگرد پادشاه ایران) هستند. در روز پنج شنبه، پنجم ماه شعبان سال سی و هشت هجرت و گفته شده: روز پنج شنبه پانزدهم جمادی الاُولی سال سی و شش هجرت و روزی که جدّشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بصره را فتح کردند، در مدینه منوّره به دنیا آمدند و در روز شنبه دوازدهم محرّم و به نقلی بیست و پنجم محرّم سال نود و پنج (هجرت) با زهر کشنده‌ای[1] به شهادت رسیدند، در حالی که از عمر شریف آن بزرگوار پنجاه و هفت و به نقل دیگر پنجاه و نه سال می‌گذشت.

پیکر پاك آن امام معصوم توسط فرزند برومندشان امام باقر علیه‌السلام در شهر مدینه در قبرستان بقیع کنار عموی ایشان، امام حسن مجتبی علیه‌السلام به خاك سپرده شد.

در دانش و فضیلت و پرهیزکاری و دادرسی بی‌پناهان در زمان خود بی‌نظیر بودند که علمای ما نیز روایات بی‌شمار و پندها و دعاهای بسیار زیادی را از آن حضرت نقل کرده‌اند[2]. در شب‌های تاریك چهره خود را می‌پوشانیدند تا کسی ایشان را نشناسد و

---

۱. به دستور ولید بن عبدالملك و به دست برادرش هشام بن عبدالملك از خلفای بنی مروان.

۲. ائمّه معصومین علیهم‌السلام در زمان خود با بزرگترین مشکلات روبرو بودند زیرا خلفای بنی‌امیّه و بنی‌عباس خلافت اسلامی را غصب کرده و با اعمال زور و قدرت بر مسلمانان حکومت می‌کردند و از تماس مردم با خاندان رسالت و ائمّه طاهرین علیهم‌السلام جلوگیری می‌نمودند، لذا امامان ما با آنکه خود در میان مردم بودند مراجعات فراوانی نداشتند و از این رو بیشتر اوقات را به عبادت پروردگار می‌گذرانیدند. از طرف دیگر علوم و معارف آنان هم ارثی بود به این معنی که بدون

انبان‌هایی از سکّه‌های طلا و نقره و یـا از غـذا و هیـزم پرکـرده بـه دوش مـی‌گرفتنـد و درب یکایك خانه‌ها می‌رفتند و از روی قُرعه بین مستمندان تقسیم مـی‌نمودنـد، پـس از شهادت حضرت مردم مدینه فهمیدند کسی که نقاب به چهره داشـته و انبـان بـه دوش می‌گرفت آن حضرت بودند. بسیار خوش می‌داشتند تا بـر سـر سـفره ایشـان یتیمـان، نیازمندان و مسکینان بنشینند.

از اخلاق نیك آن حضرت این بود که هر ماه یك بـار غلامـان خـود را گِـرد خـود جمع می‌کردند و به آنان می‌فرمودند: هر کـدام از شـما زن مـی‌خواهـد، بـه او همسـر خواهم داد و هر کس میل دارد او را به دیگری بفروشـم خـواهم فروخـت، هـر کـس مایل است آزادش می‌کنم و هنگـامی کـه مسـتمندی از ایشـان درخواسـتی مـی‌نمـود، می‌فرمودند: آفرین بر تو که توشه مرا به آخرت می‌رسانی.

آنقدر سجده‌های طولانی می‌کردند که به ایشان لقب **«سَجّاد»** یعنـی: بسـیار سـجده کننده دادند و در اثر سَجده بسیار پیشانی و دو کـف دسـت و دو سـر زانوانشـان پینـه بسته بود و آنقدر عبادت می‌کردند که به ایشان **«زَیْنُ الْعابِـدِین»** گفتنـد، یعنـی زینـت عبادت کنندگان.

هرگاه به نماز می‌ایستادند بدنشان مانند بید می‌لرزید و رنگ صورتشان زرد می‌شد.

مردی از نزدیکانش به ایشان ناسزا گفت، حضرت سـاکت ماندنـد و چیـزی نفرمودنـد پس از چندی بـه سـوی او روان شـدند، حاضـرین گمـان کردنـد حضـرت مـی‌خواهنـد جوابش را بدهند، ولی حضرت این آیه از قـرآن را قرائـت فرمودنـد: «**وَالْکـاظِمینَ الْغَـیْظَ وَالْعافینَ عَنِ النَّاسِ وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِـنینَ**؛[1] آنان کـه غضـب خـود را فـرو مـی‌برنـد و از خطای مردم درمی گذرند و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

سپس حضرت به آن مرد فرمودند: برادرم شـما مقابـل مـن ایسـتادی و گفتـی... و گفتی...، اگر راست گفتی و این صفات در من بوده است، از خدا برای خـود آمـرزش

رنج بردن و تعلیم یافتن، از پدران خود به امر خدا تحویل می‌گرفتند و دیگر بـه تحقیـق و مطالعـه نیازی نداشتند، لذا فرصت را غنیمت شمرده و بیشترین وقت خود را در راز و نیاز با خـدا، قـرآن و نماز سپری می‌نمودند.

۱. سوره آل‌عمران: آیه۱۳٤.

می‌طلبم، و اگر ناروا و بی‌جا گفتی و این‌ها در من راه نداشته است، از خدا برای شما آمرزش می‌خواهم.

امام پنجم

حضرت محمّد باقرعليه‌السلام فرزند امام زَیْنُ العابدینعليه‌السلام هستند، مادرشان فاطمه دختر امام حسن مجتبیعليه‌السلام می‌باشند، ایشان در روز جمعه اوّل ماه رجب و به نقلی روز دوشنبه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری در شهر مدینه منوّره به دنیا آمدند و در روز دوشنبه هفتم ماه ذی الحجه سال یکصد و چهارده به وسیله زهر[1] مسموم گردیده و شهید شدند.

هنگام شهادت از سنّ مبارکشان پنجاه و هفت سال می‌گذشت، بدن مطهّرشان در مدینه منوَّره در قبرستان بقیع کنار پدر و عمویشان به خاك سپرده شد.

دارای کَرامت‌های بزرگ، سیادت و آقایی، دیانت و دانش سرشار و بردباری فراوان و اخلاق نیکو و عبادت بسیار و فروتنی و سخاوت بی‌کرَان بودند.

در نیك خُلقی آن حضرت می‌گویند: روزی یك نفر مسیحی به آن حضرت گفت: تو بَقَر «یعنی تو گاو هستی»؟ حضرت فرمودند: نه، من باقِرَم «شکافنده علوم» او گفت: تو فرزند آن زن آشپزی؟ حضرت فرمودند: این حرفه اوست. گفت: تو پسر آن زن سیاه رنگ بدکاره زنگی هستی؟ حضرت فرمودند: اگر شما راست می‌گویی خدا آن زن را بیامرزد و اگر ناروا گفتی خدا شما را بیامرزد.

در اثر این برخورد پیامبرگونه امامعليه‌السلام مرد مسیحی فوراً مسلمان شد.

حضرت باقرعليه‌السلام در دانش مانند پدران بزرگوارشان دریای خروشانی بودند که به هر پرسشی بی‌درنگ پاسخ می‌دادند.

اِبنِ عَطای مَکّی می‌گوید: علمای بزرگ که به خدمت حضرت باقرعليه‌السلام می‌رسیدند، کوچك می‌شدند و به قدری نزد حضرت متواضع می‌شدند که ندیدم نزد هیچ کس دیگری به این شکل تواضع کنند.

حَکَم بْنِ عَقَبَه با آن همه بزرگی که در نظر مردم می‌داشت، در خدمت حضرت باقرعليه‌السلام مانَند کودکی بود که در حضور آموزگارش نشسته باشد.

---

۱. به دستور ابراهیم بن ولید از خُلفای بنی مروان.

محمد بن مسلم می‌گوید: هرگاه چیزی به خاطرم می‌آمد از حضرت باقر علیه‌السلام پرسش می‌نمودم و به اندازه سی هزار حدیث از آن حضرت پرسیده ام.

حضرت باقر علیه‌السلام همیشه به یاد خدا بودند، فرزندشان حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «پدرم بسیار ذکر خدا می‌گفتند و من همراهشان بودم، ایشان همیشه تسبیح خدا می‌نمودند و هر چند که با مردم حرف می‌زدند از یاد خدا غافل نمی‌گردیدند، عبادت و پارساییشان بسیار بود و اشك‌ها از چشمانشان جاری بود».

امام ششم

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرزند امام محمّد باقر علیه‌السلام هستند و مادرشان فاطمه **«اُمِّ فَرْوَه»** بودند.

در روز جمعه هفدهم ربیع الاوّل مصادف با روز ولادت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، در سال هشتاد و سه هجری پا به دنیا نهادند و در روز بیست و پنجم شوّال سال یکصد و چهل و هشت هجری[1] مسموم شده و به درجه رفیعه شهادت نایل گردیدند.

هنگام شهادت از سنّ مبارکشان شصت و پنج سال می‌گذشت و در مدینه منوّره در قبرستان بقیع کنار پدر و جدّ بزرگوارشان به خاك سپرده شدند.

دانش و فضیلت، فِقاهت و حکمت، زهد و پارسایی، راستی و عدالت، نجابت و بزرگی، سخاوت و شجاعت و دیگر صفات پسندیده در ایشان بسیار و بی‌شمار بود.

مرحوم شیخ مفید رحمه‌الله می‌فرماید: علما آنقدر که از حضرت صادق علیه‌السلام روایت نموده‌اند، از هیچ یك از اهل بیت استفاده ننموده‌اند و راویان مورد اعتمادی که از آن حضرت روایت نقل کرده‌اند قریب چهار هزار نفرند.

ابوحنیفه پیشوای فرقه حَنَفیِّه از اهل سنّت، از شاگردان مکتب حضرت صادق علیه‌السلام بود و همچنین دیگر پیشوایان اهل سنّت شاگردان مکتب آن حضرت نیز بودند، بلکه بعضی از آنان شاگردان با واسطه بودند. خیلی از علوم جدید مانند شیمی و فیزیك، هیئت و ستاره‌شناسی، راه اکتشاف معادن و استخراج ذخیره‌های معدنی و غیره را حضرت پایه‌گذار بودند.

---

۱. به دستور منصور دوانیقی، دومین خلیفه عباسی.

حضرت به قدری پارسا بودند که خوراکشان سرکه و روغن زیتون و لباسش زِبْر و خشن بود و چه بسا لباس وصله‌دار می‌پوشیدند و خودشان در باغ به کار می‌پرداختند.

عبادت و نمازشان طولانی و بسیار بود، نفع و کمکشان به بندگان خدا شامل دوستان و دشمنان می‌شد، عزم و همّتشان در ترویج دین خدا و بیان احکام قرآن و مسائل شرع قابل وصف نبود، ایشان در این زمینه از درگیری امویان با عباسیان نوپا استفاده کرده و تجدید مبانی دین و شرع مبین اسلام نمودند، از این رو پیروان مکتب حضرتش را «**جعفری**» می‌نامند.

امام هفتم

حضرت مُوسَی بْنِ جَعفَر علیه‌السلام ملقّب به کاظم هستند، مادر ایشان حمیده خاتون «**مُصَفّاة**» می‌باشند.

آن حضرت در روز یك شنبه هفتم ماه صفر سال یکصد وبیست وهشت هجری در «**ابواء**» که منزلی است بین مکّه و مدینه به دنیا آمدند و در روز بیست و پنجم ماه رجب سال یکصد و هشتاد و سه هجری پس از مدّت چهارده سال که در زندان ظلم و بیداد هارون عباسی به سر برده بودند، در همان زندان در سنّ پنجاه و پنج سالگی[1] با زهر مسموم و به درجه رفیعه شهادت نایل گردیدند. مراسم غسل و کفن و دفن آن حضرت را فرزندشان حضرت رضا علیه‌السلام عهده دار شدند و در همین مرقد شریف فعلی در کاظمین به خاك سپردند.

دانشمندترین، فاضل‌ترین و شجاع‌ترین مردم زمان خود بودند، خوش رفتار و نیك اخلاق بودند، فضل و دانش ایشان بر همه آشکار بود، بزرگ مقام و بلند منزلت بودند.

حضرت کاظم علیه‌السلام عبادتشان بسیار و سَجده‌هایشان طولانی بود و آنقدر غضب خود را فرو می‌نشاندند که او را «**کاظِم: فرونشاننده**» نامیدند و آنقدر صالح بودند که به ایشان «**اَلْعَبْدُ الصّالِح**» می‌گفتند.

دانش ایشان در علوم مختلفه بسیار بود و بر همه اَقران خود برتری داشتند، حدیث مشهور «**بریهه**» بزرگ مسیحیان نمونه‌ای بارز از دانش آن حضرت است که

---

۱. به دستور هارون و به دست سندی بن شاهك یهودی زندانبان هارون.

پس از محکوم شدن توسط آن حضرت اسلام را اختیار کرده و مسلمان خوبی شد.

در سخاوت آن حضرت گفته‌اند: هنگامی که مستمندی از حضرت درخواست یکصد درهم می‌نماید، امام علیه السلام برای اینکه شرمندگی مسئلت را از او دور کنند و او را به دانش و فراگیری علم تشویق نموده و معلومات او را به دست آورده و آشکار کنند،چند مسأله از او سؤال می‌کنند و چون خوب جواب می‌دهد دو هزار درهم به او می‌بخشند.

در قرآن خواندن از همه مردم خوش صداتر و کوشاتر و در عبادت و بندگی خدا یگانه عصر خویش و در گریه و تضرّع به درگاه الهی بر همه پیشی داشتند.

امام هشتم

حضرت عَلِی بْنِ مُوسَی الرِّضا علیه السلام هستند و مادرشان نَجْمِه خاتون می‌باشند. در روز جمعه یازدهم ذی القعده سال صد وچهل وهشت هجری در مدینه منوّره به دنیا آمدند و در روز آخر ماه صفر سال دویست و سه در سنّ پنجاه و پنج سالگی[1] با زهر مسموم و شهید شدند.

مراسم غسل و کفن حضرتشان را فرزندشان حضرت جواد علیه السلام عهده‌دار گردیدند و در بارگاه فعلی در خراسان در شهر مقدّس «مشهد» به خاك سپرده شدند.

دانش و فضیلت، نجابت و سخاوت، نیك خُلقی و فروتنی و عبادات آن حضرت مشهور و نیازی به گفتن ندارد.

مأمون، خلیفه عباسی که در مکر و خدعه و حیله گری مشهور است با یك نقشه موذیانه و حساب شده از حضرتشان درخواست کرد تا به جای وی خلافت اسلامی را عهده دار شوند ولی حضرت مقام خلافت را نپذیرفتند، زیرا از نیرنگ مأمون در این پیشنهاد باخبر بودند و چون حضرت رضا علیه السلام خلافت را نپذیرفتند، مأمون با تهدید حضرت را وادار ساخت که ولایت عهدی را قبول کنند. حضرت رضا علیه السلام به شرطی که در امور مملکت و شئون دولت وقت، دخالت نکنند به این پیشنهاد تن در دادند.

مأمون که همیشه در اندیشه ترور شخصیت حضرت بود، گاه و بی‌گاه میزگردی

---

۱. توسط مأمون عباسی.

ترتیب می‌داد و رؤسای ادیان و مذاهب را دعوت کرده و از حضرت نیز می‌خواست که در این مجالس شرکت نمایند. امام رضاعلیه‌السلام نیز شرکت می‌فرمودند و دانش فراوان ایشان درباره ادیان و مذاهب، همگی را به اعجاب و تحسین وامی داشت و مأمون را ناکام و شکست خورده می‌نمود.

حضرت رضاعلیه‌السلام در عبادات کوشش فراوانی داشتند و بیشتر شب‌ها را به عبادت سپری می‌کردند و چه بسیار از اوقات که در هر سه روز یك بار تمام قرآن را تلاوت می‌فرمودند و خیلی از اوقات در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواندند و گاهی ساعت‌ها سر به سجود می‌نهادند و با خدای خود راز و نیاز می‌کردند.

روزه بسیار می‌گرفتند و دارای بخشش فراوانی بودند و صدقات خود را پنهانی، به خصوص در شب‌های تاریك به مستمندان می‌رساندند.

در آداب معاشرت آنقدر بزرگوار بودند که هیچ گاه کسی را با زبان آزار ندادند، در سخن گفتن دچار اشتباه نمی‌شدند و اگر در مجلسی کسانی اطراف ایشان بودند تکیه نمی‌نمودند و هیچ گاه با صدای بلند نمی‌خندیدند.

وقتی سفره گسترده می‌شد ـ به خصوص زمانی که حضرت در خراسان حضور داشتند و ولایت عهدی را مأمون بر ایشان تحمیل کرده بود ـ همه اهل خانه حتّی نوکران را احضار می‌کردند و با آنان بر سرِ یك سفره غذا میل می‌نمودند.

امام نهم

حضرت محمّد جَوادعلیه‌السلام فرزند علی بن موسی الرضاعلیه‌السلام هستند. مادرشان سبیکه خاتون می‌باشند.

در روز دهم ماه رجب سال یکصد و نود و پنج هجری در مدینه منوّره به دنیا آمدند و در روز آخر ذی القعده سال دویست و بیست در سنّ بیست و پنج سالگی[1] با زهر مسموم و شهید شدند، بدن مبارکشان در کنار قبر جدّشان حضرت موسی بن جعفرعلیه‌السلام در شهر کاظمین، همین جایگاه فعلی به خاك سپرده شد.

در زمان خود دانشمندترین، فاضل‌ترین، سخاوتمندترین، خوش‌اخلاق‌ترین و فصیح‌ترین مردم بودند و هرگاه سوار می‌شدند یك کیسه طلا و نقره همراه خود

۱. توسط همسر آن حضرت: امّ الفضل دختر مأمون و به دستور معتصم عباسی.

برمی‌داشتند و هیچ یك از درخواست‌کنندگان را رد نمی‌نمودند و هرکس از عموزاده‌هایشان که از ایشان درخواست چیزی می‌کردند کمتر از پنجاه دینار به ایشان نمی‌دادند و هرگاه یکی از عمّه زاده‌هایشان از ایشان چیزی طلب می‌نمود کمتر از پنج دینار به او عطا نمی‌فرمودند.

از نمونه‌های بارزی که دانش فراوان حضرتشان را بر مردم ثابت کرد این بود که یك سال پس از اعمال حجّ، هشتاد نفر از دانشمندان مَمالك مختلف گرد ایشان جمع شدند و از مسائل گوناگون پرسش نمودند، حضرت نیز به همگی جواب فرمودند.

از چیزهایی که بسیار شگفت انگیز است این بود که در سنّ نُه سالگی مردم بسیاری گردِ آن حضرت جمع شدند و در یك مجلس[1] از آن بزرگوار سی هزار پرسش کردند و همه را بدون درنگ و بی‌غلط جواب فرمودند.

البته این قبیل کارها از خاندان وحی و قرآن دور نیست و حتّی خلیفه وقت هم بارها حضرت را با پرسش‌های بزرگی امتحان می‌کرد که جواب همه را به بهترین وجه می‌گرفت.

امام دهم

حضرت عَلِیٌّ النَّقی علیه‌السلام فرزند امام محمّد جواد علیه‌السلام هستند و مادرشان سمانه خاتون هستند. در روز پانزدهم ماه ذی الحجّه یا دوم رجب سال دویست و دوازده هجری در مدینه منوَّره به دنیا آمدند و در روز دوشنبه سوم ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهار در سنّ چهل و دو سالگی در شهر سامرا[2] با زهر مسموم و به درجه رفیعه شهادت نایل گردیدند و در همان سامرا در جایگاه کنونی به خاك سپرده شدند.

ایشان با فضیلت‌ترین، دانشمندترین، سخاوتمندترین، خوش زبان‌ترین، عابدترین و خوش اخلاق‌ترین مردم زمان خود بودند.

«اربلی» ضمن داستانی بسیار زیبا و جالب درباره سخاوت آن حضرت این روایت را نقل کرده است که:

---

۱. به سمینارها و کنفرانس‌های چند روزه نیز مجلس گفته می‌شود.

۲. توسط معتزّ عباسی.

روزی خلیفه سی هزار درهم برای آن حضرت فرستاد، حضرت همه آن پول‌ها را به یك عرب بیابانی که مقروض بود بخشیدند و به او فرمودند: با این پول قرض خود را می‌پردازی و بقیّه را صرف خانواده‌ات می‌کنی و مرا از این مقدار کم معذور می‌داری.

مرد عرب عرض کرد: ای پسر رسول خدا، آرزوی من کمتر از یك سوم این مقدار پول بود ولی خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را در چه خاندانی قرار دهد، سپس مرد عرب با شادی بسیار پول را گرفت و رفت.

امام یازدهم

حضرت حسن عسکری علیه‌السلام فرزند امام عَلِي النَّقی علیه‌السلام هستند و مادرشان **«حُدیث»** خاتون می‌باشند.

در روز جمعه هشتم ربیع الثانی سال دویست و سی دو هجری در مدینه منوَّره به دنیا آمدند و در روز جمعه هشتم ربیع الاوّل سال دویست و شصت در سنّ بیست و هشت سالگی در شهر سامرا[1] با زهر مسموم و به شهادت نایل گردیدند.

مراسم غسل و کفن و دفن آن حضرت را فرزند برومندشان امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عهده‌دار شدند و در جوار پدرشان در سامرا در همین بارگاه کنونی به خاك سپرده شدند.

فضیلت و دانش، شرف و نجابت، بزرگی و عبادت، فروتنی و مکارم اخلاق آن حضرت بر کسی پوشیده نیست.

بسیار خوش اندام و زیبا چهره و با آن کمی سنّ، دارای اُبُهَّت و عظمت خاصّی بودند و در اخلاق به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شباهت داشتند، درباره کَرَم آن حضرت از اسماعیل روایتی رسیده است که می‌گوید: در سر راه حضرت نشستم، هنگامی که از کنار من عبور می‌کردند برایشان سوگند یاد کردم و اظهار نیاز نمودم، حضرت فرمودند: آیا سوگند دروغ به خدا بر زبان جاری می‌کنی، در حالی که دویست دینار پنهان کرده‌ای؟ سپس اضافه نمودند: این گفتار من برای آن نیست که تو را از بخشش خود به دور کنم و آنگاه حضرت رو به غلام خود کرده به او فرمودند: هر آنچه با خود داری به او بده و غلام حضرت یکصد دینار به من داد.

---

۱. توسط معتمد عباسی.

مرد دیگری که به پانصد درهم نیاز داشت همراه با فرزند خود که به سیصد درهم محتاج بود، چون آوازه سخاوت و بخشش آن حضرت را می‌شنود، به خدمتشان می‌رسند و قبل از آنکه آن پدر و پسر نیاز خود را بازگو کنند، حضرت توسط غلام خود پانصد درهم برای پدر و سیصد درهم برای پسر عنایت می‌فرمایند.

بزرگواری و بخشش آن حضرت نَه فقط شامل حال مسلمانان می‌شد، بلکه شامل حال غیر مسلمانان نیز بود و به همین جهت بود که می‌بینیم مسیحیان آن زمان همگی گواهی می‌دادند که آن حضرت در فضیلت و دانش و اعجاز[۱] مانند حضرت مسیح علیه‌السلام است.

آن بزرگوار در عبادت کوشا و اغلب، شب‌زنده‌دار بودند.

امام دوازدهم

حضرت مَهْدی، مُحمّدِ بْنِ الحسن الْعَسْکَری علیه‌السلام هستند و کنیه ایشان ابوالقاسم می‌باشند، یعنی: حضرتشان هَم نام جدشان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و نیز هم کُنیه ایشان هستند، مادرشان نَرْجس خاتون می‌باشند. در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری در شهر سامرا به دنیا آمده‌اند.

امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آخرین حُجّت خدا در روی زمین و آخرین جانشین پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و دوازدهمین امام مسلمانان می‌باشند.

خدای تبارك و تعالی به اراده خود عمر حضرتشان را طولانی نمود و آن حضرت از نظرها پنهان شدند تا در آخرُالزَّمان ظهور کنند و جهان را پر از عدل و داد نمایند پس از آنکه از ظلم و ستم پر شده باشد.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه اطهار علیهم‌السلام به ما خبر داده‌اند که مهدی موعود، زنده و پاینده هستند تا آن روز که ظاهر گردند و سراسر گیتی را به تصرُّف درآورده و در آن عدالت را گسترش دهند و کاخ‌های ستم را واژگون سازند، «تا خدای تبارك و تعالی دین اسلام را بر ادیان عالم پیروز گرداند گرچه بر مشرکان ناگوار آید».[۲]

«بار پروردگارا، در ظهورشان تعجیل کن و... و ما را از یاوران وفادارشان قرار بده...».[۳]

---

۱. داشتن معجزه.

۲. «**لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّين كُلِّه وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ**». سوره صف: آیه۹.

۳. «**اَللّهُمَّ عَجِّل فِي فَرَجِهِ وَ... وَ أجْعَلْنا مِنْ أَنْصارِهِ وَ أَعْوانِهِ...**».

و چون امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در خانه خود از انظار پنهان شدند، مسلمانان محل غیبت آن حضرت را در سامرا زیارتگاه خود قرار داده‌اند که اکنون آنجا به سرداب غیبت مشهور است.

البته در زمان غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وظایف شیعیان بسیار زیاد است مانند: آشنایی کامل با آن حضرت، انتظار فرج آن بزرگوار و همچنین دعا برای سلامتی و فرج آن حضرت و همچنین توسّل در مشکلات و ناگواری‌ها به دامان پرفیض آن بزرگوار و دیگر وظایفی که این جزوه گنجایش ذکر آن را ندارد.

از خدای تبارك و تعالی توفیق عمل به آن وظایف را خواستاریم.

۵ـ معاد «بازگشت جاودانه انسانها»

اعتقاد به این حقیقت که آدمی با مرگ فانی نمی‌شود، بلکه به سرای دیگری منتقل گشته و در آنجا به سزای کردار خوب یا بد خویش می‌رسد، اعتقادی است که تمام ادیان آسمانی آن را بیان کرده‌اند و می‌توان گفت که دعوت مذاهب و ادیان، برای اعتقاد به مبدأ، هم دوش اعتقاد به معاد بوده و پیامبران خدا با اصرار تمام این نکته را تذکّر داده‌اند که عالم شگفت انگیز خلقت، بیهوده نبوده و پس از انتقال از این جهان پرونده تمام کارهایی که در این جهان انجام گشته بررسی و به نیکان پاداش و به تبهکاران کیفر داده خواهد شد، قرآن کریم می‌فرماید: «آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی‌گردید؟».[۱]

اثبات معاد تنها از طریق تعبّد و تسلیم در مقابل دعوت ادیان آسمانی نیست، بلکه از دید عقل و خِرَد بر اساس پذیرش حکمت و عدالت خدا امری روشن و قطعی است که در کتب اعتقادی مفصّلاً بیان شده است. از طرفی یادآوری این نکته بجاست که ما مسأله معاد را پس از پذیرش خدای حکیم، دانا، عادل و توانا بررسی می‌کنیم.

برزخ یا عالم پس از مرگ

عالم برزخ: قرآن می‌فرماید: «و از پی آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند»[۲] برزخ عالم پس از مرگ و عالم قبر است، در آنجا از هر انسانی بازجویی

۱. سوره مؤمنون: آیه۱۱۵.
۲. سوره مؤمنون: آیه۱۰۰.

مختصری نسبت به کردار دنیا و اعتقاداتش خواهد شد و پس از پرسش و سؤال، متناسب با رفتار نیك و یا بد او در دنیا، برخوردی موقّت با او خواهد شد. پیامبر اسلام ﷺ در این باره فرموده است: «قبر، یا بوستانی است از باغهای بهشت و یا گودالی است از گودال‌های جهنّم». امّا زندگان احساس نمی‌کنند مانند کسی که خوابیده و خواب شیرین می‌بیند و در کمال خوشی است و یا خواب‌های دلهره‌انگیز می‌بیند و بی‌نهایت در فشار، اضطراب و ناراحتی است، امّا اطرافیان وی هیچ‌گونه درك و احساسی از افسردگی و یا خوشی او نمی‌کنند، همین مثال کاملا روشن می‌کند که چگونه زندگان، جسم خشك و بی‌حرکت مرده‌ای را می‌بینند، امّا خوشی یا ناراحتی و عذاب او را حس نمی‌کنند.

قیامت و عالم آخرت

قیامت: پس از به هم خوردن زمین و آسمان و دگرگونی کُرات آسمانی، تمام انسان‌ها از قبر بیرون آمده و زنده خواهند شد، همه مردم برانگیخته و احضار خواهند گردید، در دشت پهناوری دادگاه عظیم الهی تشکیل می‌شود، معیارهای عدالت آن دادگاه‌ها که پیامبران، امامان و نیکانند حاضر خواهند شد، پرونده‌های از پیش تشکیل شده به مردم داده می‌شود، نامه اعمال به دست افراد خواهد رسید، گواهان در آنجا شهادت‌های خود را خواهند داد و سرانجام گروهی که در دنیا کار نیك کرده‌اند رستگار و آن‌هایی که در دنیا مرتکب زشتی‌ها شده‌اند گرفتار خواهند شد... روشن است که چه باید کرد، باید خود را آماده نمود و به مقدار توان کار نیك انجام داد تا دچار زیانکاری و شقاوت نگردید. شقاوت ابدی که راه نجات و گریزی ندارد و کیفر و عذابی است دائمی... «**فَمَنْ یَعْمَلْ مِثقالَ ذَرَّة خَیراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّة شَرّاً یَرَهُ**»[1] یعنی: «هر کس به اندازه ذرّه‌ای کار خیر انجام دهد پاداش آن را می‌بیند و هر کس ذرّه‌ای بدی کند کیفر آن را خواهد دید».

---

۱. سوره زلزال: آیه۷ ـ ۸.

بخش دوم

فروع دین

قبل از ورود به بخش دوم تعالیم عالیه اسلام، لازم است بدانیم که اصول عقاید اسلام، ارتباط به فکر و اندیشه انسان دارد، لذا باید اعتقاد به آن از روی دلیل و اجتهاد باشد، امّا فروع دین که دامنه وسیع آن، همه جزئیّات و کلیّات زندگی، حرکات و سکنات انسان، از قبل از تولّد تا بعد از وفات را در برمی‌گیرد و انسان ـ غالباً ـ نمی‌رسد در همه آن‌ها اجتهاد کند، می‌تواند در آن از مجتهد جامع‌الشرایطی تقلید نماید.

آنجا که فروع دین اسلام بسیار است، ما تنها به ده مورد مهم و معروف آن اشاره نموده، سپس به بیان بعضی دیگر که احتیاج به کمی توضیح دارد می‌پردازیم:

۱ـ نماز
۲ـ روزه
۳ـ خمس
٤ـ زکات
۵ـ حج
٦ـ جهاد
۷ـ امر به معروف
۸ـ نهی از منکر
۹ـ تولّی
۱۰ـ تبرّی

مخفی نماند که این ده فرع مهم به اضافه فروعات دیگری مانند: خرید و فروش، نکاح و طلاق، قصاص و دیات، در همین کتاب «بخش مسائل» بیان می‌گردد، ولی بعضی از فروعات مهم دیگر روز مانند: جامعه و نظام اسلامی، سیاست و اقتصاد، ارتش و مقرّرات نظامی، قضاوت و حکومت، حرّیت و آزادی، فرهنگ و بهداشت و غیره را در همین بخش دوم تعالیم عالیّه اسلام به طور مختصر بیان می‌نماییم. ان شاء اللّه تعالی.

جامعه و نظام اسلامی

تردیدی نیست که آیین اسلام برنامه خاصّی برای زندگی اجتماعی بشر در نظر گرفته و سعادت جامعه را با قوانین عملی و معیارهای اخلاقی و معنوی تأمین می‌کند و تا قبل از نیم قرن مقرّرات اجتماعی اسلام، کم و بیش بر کشورهای اسلامی حکومت می‌کرد و گاهی نمونه‌هایی از تمدّن اسلامی به گوش می‌خورد که بی‌نهایت جالب، چشمگیر و حیرت‌انگیز بود.

اسلام جوابگوی نیازمندی‌های مردم دنیا و برطرف کننده مشکلات جهان بشریّت است و اگر حکومت اسلامی به طور صحیح و درست و منطبق با قوانین و احکام دین بر جهان حاکم شود دنیا همانند بهشت، خوش کامی همگان را به همراه خواهد داشت از این رو زمینه این پرسش فراهم می‌شود که این آیین چیست؟ و چگونه جوابگوی سعادت و خوشبختی جوامع مختلف مردم دنیاست؟ در دورانی که بشر بر اتم و انرژی دست یافته و قدرت علمی او از محدوده زمین خارج شده است و در زمانی که موشك‌ها و سفینه‌های او به فضا نفوذ کرده و از طرفی طرح جنگ ستارگان بر افکار او حاکم است، آیا اسلام توان اداره جامعه و قابلیت بازگشت به عرصه حکومت را دارد؟ آیا اگر به قدرت برسد موقعیت سازنده و مثبتی برای حلّ مشکلات جهانیان دارد؟ این پرسش‌ها نیازمند به پاسخ بوده که در صفحات آینده روشن خواهد شد.

چگونه اسلام توانایی اداره بشر در تمام ابعاد و شئون مختلف زندگی را به احسن وجه داراست و چگونه احکام الهی و دستورات آن با کیفیت‌ها و واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی جهان بشریّت منطبق می‌باشد.

سیاست

اسلام زیباترین و سازنده‌ترین سیاست و روش اداره مملکت را بر اساس آزادی، حفظ مصالح عمومی، عدالت اجتماعی و آرامش همگانی جامعه قرار داده و با در نظر گرفتن هدف‌های اساسی زندگی در محور نوع دوستی و برادری، همه ملّت‌ها را یکسان دانسته و فرموده است: «همواره بر نیکی و پرهیزکاری یکدیگر را کمك

کنید و هرگز بر گناه و دشمنی همکاری ننمایید»[۱] امتیازات خیالی قبیله‌ای و نژادی اجتماع را کنار زده، زیرا این‌ها ملاك امتیاز نیست، «البته گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شما است».[۲]

دقیقاً سیاستی که پیشوایان معصوم اسلام با بهترین روش عملی در دوران حکومت ظاهری خویش پایه گذاری نمودند دارای هدفی عالی و روشن بوده، اجتماع را از آتش اختلاف، بیچارگی، فقر، نادانی، نگرانی و افسردگی دور کرده و امنیّت عمومی، رفاه و آسایش اجتماعی در سایه تقوی را برای آنان به ارمغان آورده است.

اسلام به منظور حفظ حقوق و منافع اجتماع، هر فرد از افراد امّت را مسئول دانسته و فرموده است: «همه شما نسبت به رعیّت خود مسئولیّت دارید» و «کسی که در جامعه اسلامی صبح کند و نسبت به کارهای مسلمانان اهمیّت ندهد و خود را مسئول نداند مسلمان نیست» بدین وسیله روحیه بی‌تفاوتی و حربه «به من چه» و «مرا چکار» را با قاطعیّت رد کرده است.

اسلام استبداد ستیز است

اسلام برای جلوگیری از ظلم، استبداد و خودکامگی شیوه حکومت وراثتی، سلطنتی و تك حزبی را کنار گذارده و مقدّرات اداره کشور اسلامی را نسبت به غیر معصومین علیهم‌السلام به صورت شورا، اکثریت آراء و تعدّدیت، در اختیار و استناد به مشورت فیما بین فقهای مراجع که تنها نهاد دارای مقام پیشوایی شرعی در اسلام بعد از امامان معصوم علیهم‌السلام می‌باشد قرار داده است. و از طرفی هر یک از افراد امّت اسلامی، در حق انتخاب آن‌ها آزاد بوده و تا زمانی که هر یک فاقد یکی از این شرایط نشده است در مقام فقهای مراجع رهبری باقی می‌ماند وگرنه شخص دیگری را که دارای خصوصیّات ویژه و مرجع تقلید مردم باشد برای پُرکردن جای او انتخاب می‌کنند. و همچنین امّت اسلامی از آزادی کامل در انتخابات برای تشکیل مجلس برخوردار بوده تا مجلس در چهارچوب اسلام و قوانین کلّی آن که در عصر غیبت

۱. سوره مائده: آیه۲.
۲. سوره حجرات: آیه۱۳.

توسط فقهای عادل و علمایی که آشنایی کامل به مسائل دینی، امور اجتماعی و دنیایی اسلام دارند و از طریق قرآن، روش معصومین علیهم‌السلام (سنّت) عقل و اجماع فقها به دست می‌آید، آن را بر موارد جزیی و نمونه‌های خارجی تطبیق و پیاده نمایند و در صورتی که مقرّراتی از آن اصول منشعب شود آنها را معین و سپس برای اجرا به قوه مجریّه و مسئولین دولت اسلامی ابلاغ نموده، تا آنان با کمال صداقت و دلسوزی برای حفظ عدالت، امنیّت و رفاه عمومی اقدام نمایند. و به عبارت رساتر: مجلس به هیچ وجه حقّ قانونگذاری در مقابل قوانین شرع و کم و زیاد کردن آن را ندارد، زیرا «حلال محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله حلال است تا روز قیامت و حرام محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله حرام است تا روز قیامت» وظیفه مجلس در اسلام منحصر است در تشخیص بهترین راه برای تطبیق قوانین شرع اگر خود شرع راهی را معیّن نکرده باشد.

مثلا: شرع معیّن نموده که تجارت دست مردم باشد، اینجا مجلس حق ندارد این راه را تغییر داده و در دست دولت یا افراد مخصوصی و به شکل انحصاری قرار دهد، ولی شرع معیّن ننموده که مسیر اتومبیل‌ها به دست راست باشد یا به دست چپ، اینجا مجلس حق دارد بهترین راه مسیر اتومبیل‌ها را معیّن نماید.

سپس بعد از تشخیص و تعیین بهترین راه‌ها حکومت اسلامی موظّف است برای تحقّق آن در چهارچوب کامل شرع، از تمام وسایلی که مایه ترقّی فرهنگ و سطح فکر جامعه و سبب گسترش رفاه و ارتقای سطح زندگی مردم است، استفاده نماید.

اسلام و بیمه اجتماعی

بیمه اجتماعی در اسلام یکی از آرزوهای دیرینه انسانیّت و بشریّت است زیرا اسلام این آرزوی فطری بشری را که مورد دغدغه همه انسان‌ها است به بهترین وجه و با در نظر گرفتن همه ابعاد انسانی و جنبه‌های اخلاقی آن پاسخ گفته است.

تاریخ به طور قطع به خود ندیده، نه در ادیان قبل از اسلام و نه در مکاتب پدید آمده بعد از آن، با همه پیشرفت‌های علمی و حقوقی روز خصوصاً در سیستم بیمه و تأمین فردی و اجتماعی دنیا، نظام بیمه جامع و کاملی مانند بیمه اجتماعی که اسلام آن را به جهانیان ارائه نموده است.

نمونه هایی از بیمه اجتماعی اسلام[1]

نمونه اوّل

اسلام ـ از زبان پیامبر اکرم و اهل بیت معصومین علیهم‌السلام[2] ـ در قانون بیمه اجتماعی خود مطالبی را گنجانیده و با دقّت آن را تطبیق نموده است:

۱ـ اگر شخصی از دنیا برود و از خود ثروت و اموالی را بجا گذارد، تمامی آن اموال و ثروت با شرایط مربوطه از آنِ ورثه است و کمترین وجهی به عنوان مالیات از او گرفته نمی‌شود، این در حالی است که جاهلیت و دولت‌های معاصر آن، بلکه دولت‌های امروز دنیا، نیز بر ارث مالیات وضع کرده و می‌کنند.

۲ـ اگر شخصی از دنیا برود و بدهکار باشد، یا زن و فرزند بی‌سرپرست و بی‌رزق و روزی از خود برجاگذارد، بدهی او و سرپرستی زن و فرزندان و روزی آنان، به عهده امام مسلمین و دولت اسلامی است این مطلب نیز مانند موضوع اوّل در هیچ جای دنیا تطبیق نمی‌گردد.

۳ـ این دو مطلب فوق به اضافه آن خدمات مالی است که بیت المال مسلمین به همه افراد جامعه ارائه داده و در رفع نیازمندی آنان عرضه می‌دارد و در بحث اقتصاد به گوشه‌ای از آن اشاره خواهد شد. ان شاء اللّه تعالی.

نمونه دوم

علی‌بن ابراهیم قمی در تفسیر خود با ذکر سند از پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که حضرتش مکرّراً می‌فرمود:

«هیچ طلبکاری، بدهکار خود را نزد یکی از والیان و متصدیان حکومت اسلامی نبرد و نداری او برایش ثابت و روشن نشود، مگر اینکه ذمّه بدهکار از بدهی رها

---

۱. این بخش که با عنوان: اسلام و بیمه اجتماعی، آمده است، نقل از کتاب «السیاسة من واقع الاسلام» تألیف فقیه محقق آیة اللّه العظمی سیّد صادق شیرازی دام‌ظله می‌باشد، که چاپ اوّل آن در سنه (۱۳۸۱) هجری قمری به زبان عربی بوده است و ترجمه فارسی آن با نام «اسلام و سیاست» به چاپ رسیده است.

۲. تفسیر نورالثقلین: ج٤، ص٢٤٠؛ وسائل الشیعه: ج۱۳، ص۱۵۱.

گشته و بر ذمّه والی مسلمین مستقر گردد و باید از آنچه نزد او است از اموال بیت المال مسلمین به طلبکار بپردازد».[۱]

امام صادق علیه السلام بعد از نقل این حدیث شریف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اضافه کرده و می‌فرمایند:

«و سبب مسلمان شدن اغلب یهودیان نبود مگر همین فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که بعد از آن به اسلام گرویده و خود و زن و فرزندان خود را در خدمات بیمه اجتماعی اسلام سهیم و با آن بیمه نمودند».[۲]

نمونه سوم

شیخ مفید در کتاب مجالس با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت مکرراً می‌فرمود:

«اگر شخصی را بر ذمّه دیگری مالی بود، که شخص بدهکار از او گرفته بوده و در گناه و یا اسراف‌کاری مصرف نکرده است و سپس نتوانسته باشد بدهی خود را ادا کند، بر صاحب مال است که به او مهلت دهد تا وقتی که خدا او را روزی کند و بدهی خود را بپردازد، آنگاه اگر امامی عادل حکومت می‌کرد پس بر او است که بدهی این بدهکار را بدهد». این مطلب به جهت فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: «هر شخصی از دنیا برود و مالی را از خود برجا گذارد تمامی آن برای ورثه او است و هر شخصی که از دنیا برود و بدهی داشته باشد و یا زن و فرزند بی‌سرپرست و بی‌مالی را بعد از خود جا بگذارد، پس به نزد من بیایند تا من بدهی آنان را بدهم و زن و فرزند آنان را سرپرستی نموده و مال در اختیار آنان بگذارم»، آنگاه امام صادق علیه السلام اضافه نموده می‌فرماید: «و بر امام مسلمین است عُهده آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عهده‌دار آن شدند».[۳]

و نیز شیخ کلینی و شیخ طوسی در کتاب حدیث خود از امام صادق علیه السلام آوردند که حضرتش فرمود: «امام مسلمین بدهی‌های مؤمنان را اداء می‌نماید».[٤]

---

۱. مستدرك الوسائل: ج۲، ص٤۹۰.
۲. اصول الکافی: ص٦۰٤.
۳. مستدرك الوسائل: ج۲، ص٤۹۲.
٤. فروع کافی: ج۱، ص۳٥٤؛ تهذیب شیخ: ج۲، ص٥۹.

نمونه چهارم

شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل الشیعه نقل کرده است که: «روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در کوچه‌های کوفه راه می‌رفتند، ناگاه نظر مبارکشان به مردی افتاد که در حال گدایی از مردم بود، حضرت از این منظره ناهنجار ناراحت گشته و نگاهی به اطرافیان افکنده و فرمودند: این چه صحنه‌ای است که می‌بینم؟ (کنایه از اینکه کشور اسلامی با بودن فقیر همخوانی ندارد) مردم جواب دادند: او مرد نصرانی است که پیر گشته و از کار کردن ناتوان شده و مالی هم ندارد که زندگی خود را اداره کند لذا با گدایی امورات خود را سپری می‌کند. وقتی حضرت این جواب را شنیدند، با ناراحتی فرمودند: «او وقتی جوان بود از او کار کشیدید حال که ناتوان گشته او را به حال خود رها نمودید؟» سپس حضرت حقوقی را برای او از بیت المال مسلمین تعیین نموده تا با شرافت و عزّت مادامی که زنده هست زندگی نماید».[۱]

این حدیث شریف بر چند مطلب دلالت دارد:

۱ـ آنکه در کشور اسلامی فقر و فقیر وجود ندارد و الاّ بنا نبود امیرالمؤمنین علیه السلام از دیدن یك فقیر تعجّب کند.

۲ـ سعی امام مسلمین و دولت اسلامی بر محو فقر، تا حدّی که از پیدایش یك فقیر، آن حضرت ناراحت گشته و آشفته حال می‌گردد و آن مورد فقر را برطرف می‌نماید.

۳ـ حقوق بازنشستگی را اسلام به صورت صحیح پایه‌ریزی کرده و در قانون بیمه اجتماعی خود گنجانده است. به این صورت که مستمرّی را فقط به نیازمندها می‌دهد نه به هر بازنشسته‌ای، گرچه نیازمند نباشد، به اضافه اینکه خدمات بیمه اجتماعی در اسلام رایگان و بدون هیچ عوضی ارائه می‌شود.

نمونه پنجم

شیخ کلینی در کافی با سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است[۲]، هنگامی که طلحه و زبیر در جنگ جمل شکست خورده و لشکر آنان عقب‌نشینی می‌کرد

۱. وسائل الشیعه: کتاب الجهاد، ابواب جهاد العدو، باب۱۹ حدیث۱.
۲. بحارالانوار: ج۳۲، ص۲۱٤؛ نقل از کافی: ج۷، ص۳٥٤.

خانم بارداری که در کنار جاده راه می‌رفت به وحشت افتاد و بچّـه خـود را در حـالی که زنده بود سقط نمود، آن بچه سقط شده دست و پا زد و جـان سـپرد، سـپس مـادر او هم بعد از او جان داده و هر دو کنار جاده نقش بر زمین شدند.

آنگاه گذر امیرالمؤمنین علیه السلام بـا اصـحاب خـود بـر جنـازه آن زن و فرزنـد سـقط شده‌اش افتاد.

حضرت ایستادند و از جریان زن و فرزنـدش سـؤال نمـوده و جویـای مـاجرای آنان شد.

مردم اظهار داشتند: یا امیرالمؤمنین، ایـن زن بـاردار بـود و هنگـامی کـه لشـکریان جمل عقب‌نشینی می‌کردند این زن به وحشت افتاده و در اثر آن جان باختند.

حضرت فرمود: کدام یك از مادر و فرزند زودتر از دنیا رفت؟

در جواب گفته شد: اوّل بچّه از دنیا رفت و سپس مادر او.

در همان جا حضرت، همسر آن زن که پدر آن بچّه سقط شده بـود را طلبیـد و بـه او دو ثلث دیه فرزندش که سهم ارث او بود داده و یك ثلث آن را بـرای مـادر منظـور نمود، سپس حضرت آن ثلثی که به مادر رسیده بود دو قسمت کرده، یـك قسـمت آن را به زوج او داده و قسمت دیگر را به ورثه آن زن داد. (این دیه بچّه سـقط شـده بـود که حضرت بین وارثین آن بچّه تقسیم نمودند).

سپس حضرت، زوج را نصف دیه زن مرحومه‌اش که دو هزار و پانصد درهـم بـود به عنوان ارثِ زوجه داد و نصف دیگر را که نیـز دو هـزار و پانصـد درهـم بـود بـین وارثین آن زن تقسیم فرمود و این نوع تقسیم ارث به این جهت بود کـه آن زن فرزنـد دیگری غیر از آن بچه سقط شده نداشت.

آنگاه راوی بعد از پایان ماجرا اضافه کرده و می‌گوید: حضرت تمام ایـن دیـه‌هـا را از بیت المال بصره ادا کرده و پرداخت نمود.

آری، از بیت المال مسلمین در اسلام برای رفع نیازمندی‌هـای مـردم و پرداخـت حقوق آنان استفاده می‌کردند، زیرا که در اسلام حـقّ احـدی و خـون احـدی نبایـد ضایع شود و نیز پشـتوانه خـوبی بـرای تـأمین خـدمات بیمـه همگـانی و اجتمـاعی اسلام می‌باشد.

اقتصاد

سیستم اقتصادی اسلام عبارت است از: تنظیم قوانین اسلامی بر اساس آزادی‌های فراوان، عدالت اجتماعی و فردی، حلّ مشکل اختلاف طبقاتی، روابط اقتصادی سالم جامعه توأم با اصول اعتقادی و بر اساس معیارهای اخلاقی اسلامی می‌باشد، از این رو اسلام بهترین شکل اقتصاد را به دنیا عرضه نموده و ثروت اندوزی به هر نحوه و از هر طریق که در سرمایه داری کاپیتالیسم است و نیز سلب آزادی فرد و بی‌بهره نمودن افراد جامعه از شئون اقتصادی را که در سوسیالیسم و کمونیسم است کنار زده، شخصیت فرد و جامعه را محترم شمرده، مالکیت خصوصی و ثروتی را که نتیجه عمل انسان از طریق کارهای مشروع و غیرحرام باشد به شرط پرداخت حقوق شرعی، معتبر دانسته است و چون برنامه اقتصادی جامعه اسلامی توأم با عقیده و اخلاق است، هرکس باید شخصاً برنامه وجوهات خود را تنظیم و حقوق واجبش را به حاکم شرع یا نماینده او تسلیم نماید که ما به طور فشرده وجوهات اسلامی را بیان می‌نماییم.

وجوهات چهارگانه اسلامی

۱ـ خمس: یا ۲۰٪ از اضافی درآمد هر انسان که بعد از در نظر گرفتن مخارج سالیانه و هزینه زندگی مناسب و درخور شأن او، به حاکم شرع که همان مرجع تقلید است پرداخت می‌شود و همچنین ۲۰٪ از معدن، اموالی که به وسیله غواصی به دست می‌آید، گنج، ثروت حلالی که با حرام مخلوط شده، غنایم جنگی و زمین‌های خاصی که در کتاب‌های مفصّل فقهی ذکر شده است.

۲ـ زکات: که تنها در اشیای خاصی قرار داده شده و عبارت است از: گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، شتر، گاو، گوسفند. و مقدار زکات گندم، جو، خرما و کشمش در صورتی که به وزن تقریبی ۸۴۷ کیلوگرم برسد و پس از کسر مخارج در صورتی که از آب رود و باران تغذیه شده ۱۰٪ و اگر به وسیله دلو و... آبیاری شده ۵٪ و اگر از هر دو استفاده شده ۷/۵٪ می‌باشد. و در صورتی که وزن طلای سکّه دار به پانزده مثقال و وزن نقره مسکوك به ۱۰۵ مثقال برسد طبق شرایطی باید از هر کدام ۲/۵٪ پرداخت نمایند.

شتر، گاو و گوسفند نیز با رسیدن به حد نصاب و با شرایط خاصی مشمول زکات می‌گردد.

۳ـ خراج: زمین‌های خراجیّه‌ای که مسلمانان در جنگ از کفّار گرفته‌اند، دولت اسلامی از عین محصول زمین یا قیمت آن از کشاورزان، طبق قراردادی که بر حسب تشخیص حاکم شرع و رضایت کشاورزان بسته شده است، دریافت می‌کند.

٤ـ جزیه: سرانه اقلیت‌های مذهبی که در سایه حکومت اسلامی از امنیّت و مزایا برخوردار و تحت شرایط خاصی در مملکت اسلامی زندگی می‌کنند و در مقابل، خمس و زکاتی از آن‌ها دریافت نمی‌شود.

و دولت اسلامی به هیچ وجه حقّ دریافت مالیاتی غیر از این چهار قسم وجوهات را ندارد.

بیت المال در اسلام

با توجّه به حمایت اسلام از محرومان، مرکزی به نام **«بیت المال»** در دولت اسلامی مقرّر گردیده است، زیرا در هر جامعه‌ای افرادی از کار افتاده، بیمار، معلول، بی‌سرپرست، یتیم و... وجود دارد که باید تحت حمایت قرار گیرند و بیت المال موظّف است آن‌ها را اداره نماید. بیت المال علاوه بر آن وظیفه دارد نیاز جامعه اسلامی را در همه امور عمرانی با ایجاد امکانات و شرایط پیشروی جامعه همگام با پیشرفت‌های زمان برآورده نماید، همچنین وظیفه ایجاد فضای مناسب جهت توسعه امور کشاورزی و کارخانجات صنعتی به نحوی که جامعه اسلامی خودکفا بوده و دست نیاز به سوی بیگانگان دراز ننماید، بر عهده اوست. همچنین گسترش فرهنگ عموم مردم، نشر فرهنگ غنی و پربار اسلام، جدیّت در مسأله بهداشت عمومی، فراهم آوردن امکانات و وسایل بهداشت، تأمین اصول بهداشت برای مردم، رفع کمبودهای اقتصادی و اداره فرد فرد آحاد نیازمند جامعه در مسأله ازدواج، سرمایه برای کسب، تهیّه محل کسب، مسکن، دارو، درمان، تهیّه مقدّمات سفر، رسانیدن افراد درمانده و غریب به وطن و محلّ زندگیشان، کمك برای تحصیل و صدها مورد دیگر بر عهده بیت المال بوده و شخص نیازمند مستقیماً به بیت المال مراجعه و با سهولت، نیازهای خود را برطرف می‌نماید. مخارج بیت المال و سایر

بودجه دولت اسلامی از طریق منابع درآمد فوق تأمین می‌گردد. ممکن است گفته شود منابع یاد شده برای اداره کل کشور کافی نیست.

در جواب، فرمایش حضرت صادق علیه‌السلام را بازگو می‌کنیم که ایشان فرمودند: «به درستی که خدای عزوجل مستمندان و مقدار ثروت‌ها را حساب کرد، پس یافت که از هر هزار، بیست و پنج آنان را کفایت می‌کند، و اگر این مقدار کافی نمی‌بود آنان را زیادت می‌بخشید».

از طرفی در دولت اسلامی کارمندان کمی استخدام می‌شوند و بسیاری از ادارات رایج امروزی در مملکت‌ها که تنها تشریفاتی و ساخته تصوّرات و اوهام بوده و به هیچ وجه مورد لزوم جامعه نیست، بلکه مانع برخورداری امّت از آزادی‌های شرعی و عقلی می‌باشد، در دولت اسلامی حرام و حذف گردیده و بیشتر کارهای دولت را مردم آزادانه با سرمایه گذاری خصوصی در خدمات عمومی و غیره انجام می‌دهند.[۱]

و در نتیجه مخارج و هزینه‌های دولت اسلامی تقلیل یافته، ذخیره‌های ارزی و اموال عمومی دولت افزون گردیده، از طریق بانک‌های خصوصی و مردمی که منطبق با احکام اسلامی اداره می‌شوند، چرخ‌های اقتصاد جامعه به حرکت درمی آید، در بانک اسلامی هیچ گونه ربا وجود ندارد، به کلیّه وام‌هایی که بانک به افراد می‌دهد یا وام می‌ستاند، سودی تعلّق نخواهد گرفت، تنها از طریق درآمدهای شرعی از قبیل مضاربه حقیقی نه صوری بانک با بازرگانان، کشاورزان، صنعتگران و بالعکس، دریافت و پرداخت حواله جات، رهن، تجارت با سرمایه موجود، صرّافی و خرید اسناد و چک‌های مدّت‌دار به شرط وصول، مخارج بانک تأمین و حقوق کارمندان پرداخت می‌شود و در صورت بروز هرگونه کمبود، بیت المال موظّف به تأمین کسری آن می‌باشد.

---

۱. چندین سال قبل یکی از کشورهای غربی با کسری بودجه حادّی که به چندین هزار میلیون دلار می‌رسید مواجه شد امّا در اثر به کار گرفتن تعالیم اسلام در کم کردن کارمندان و پرسنل دولتی، توانست کسری بودجه حادّ خود را نه فقط برطرف کند بلکه چندین هزار میلیون دلار مازاد بر بودجه را ذخیره و به نفع اقتصاد و رفاه مردمش فراهم نماید، آری!

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست

ارتش و مقرّرات نظامی

ارتش و مقرّرات نظامی در اسلام به عالی‌ترین نحو بیان شده است. در اسلام خدمت سربازی اختیاری بوده و هیچ گونه جبری در کار نیست، مگر در صورت بروز اوضاع و شرایط استثنایی که مورد تأیید فقهای مراجع و مستند به مشورت فیمابین قرار گیرد. بنابراین دولت اسلامی موظّف است میدان‌های گسترده با انواع سلاح‌ها در مراکزی خاص اطراف شهرها تأسیس کند و مردم را در اوقات فراغت خود ـ مانند روز جمعه مثلاً ـ و بدون تبعیض طبقاتی برای آموزش و فراگیری فنون مختلف رزمی و دفاعی دعوت نماید و با روشی آسان، تمام افراد ملّت را آموزش داده و از رموز دفاع آگاهشان سازد، بدین وسیله از سویی بودجه سنگین و سرسام آور نظامی را از دوش دولت برداشته و از طرف دیگر، تمام آحاد ملّت را در این مسأله حسّاس شرکت داده، در عین اینکه آنان را از آغوش گرم خانواده دور نکرده، از کسب و کار، یا ادامه تحصیل و سایر جهات اجتماعی باز نداشته است.

اسلام تهیّه و ساخت وسایل جنگی و ادوات دفاعی جهت محافظت از حریم اسلام و مسلمین را لازم بلکه ضروری می‌داند و می‌فرماید: «آنچه در توان دارید برای دفاع از خود در برابر دشمن آماده نمایید».[۱]

البته اسلام مکتب صلح و آرامش است نه عامل جنگ و آتش افروزی، قرآن در این زمینه می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید در صلح و امنیّت داخل شوید»[۲] اسلام هیچ گونه تعدّی و تجاوز را روا نمی‌دارد و با تمام قوّت از صلح و امنیّت در داخل و خارج کشور اسلامی پشتیبانی می‌کند و هر دولتی که آماده عقد قرارداد مسالمت آمیز با دولت اسلامی باشد با چهره گشاده از آن استقبال کرده و به مصداق: «هرگاه آنها آمادگی برقراری صلح داشته باشند تو نیز صلح را بپذیر»[۳] صلح و آرامش را به دنیا هدیه می‌کند.

---

۱. سوره انفال: آیه ٦٠.
۲. سوره بقره: آیه۲۰۸.
۳. سوره انفال: آیه ٦١.

مفاسد اجتماعی

اسلام در مورد جبهه داخلی و در جهت تأمین امنیّت جامعه، تضمین سعادت، سیادت و کامیابی انسان‌ها، اساسی فکر می‌کند و ساده‌نگری ندارد و برای از بین بردن آلودگی‌ها و پلیدی‌ها، محو جرائم و جنایات مخرّب جامعه، با علل و انگیزه‌های اصلی جنایات و پلیدی‌ها که از محدوده فقر و گرسنگی، نادانی و بی‌فرهنگی، کشش‌های غریزی و جنسی، کینه‌توزی و عداوت و مشکلات روحی و اجتماعی بیرون نیست، به مبارزه پرداخته و با از بین بردن فقر و علل آن، به وسیله ایجاد کار و اشتغال، به کارگیری بیکاران و هدایت آنان به راه سعادت و نجات، مانع از بروز سرقت و سقوط در آلودگی‌ها می‌گردد، با جلوگیری از مصرف مشروبات الکلی، ایجاد مراکز بهزیستی و بازپروری و محیط‌های سالم ورزشی و تفریحی، جوانان را از آلودگی اعتیاد و هرزگی نگهداری می‌نماید و به زندگی شرافتمندانه و با سعادت سوق می‌دهد. با تربیت صحیح نوجوانان و جوانان ـ پسر و دختر ـ و دوره‌های اخلاقی و ارشادی به رعایت پاکدامنی و حجاب به خصوص برای بانوان از سبك سری زنان، دختران و بی‌حجابی آن‌ها و از گسترش فحشا و انحراف ممانعت نموده، حیا و عفّت عمومی را به اجتماع نوید می‌دهد و با ارائه روش صحیح زندگی و راه سعادت و نجات، ریشه نگرانی و افسردگی، دلهره و ناراحتی‌های روحی را از مردم برداشته، از سقوط معیارهای اخلاقی و ارزش‌های معنوی جامعه جلوگیری می‌نماید، اساس و پایه‌های بدبینی، دشمنی، کینه توزی و انتقام جویی را برهم زده، جانشین صالحی برای آن به نام «عفو» قرار می‌دهد و مشکلات اقتصادی و اجتماعی را با دخالت «بیت المال» حل می‌نماید، البته تاریخ گواه زنده این مدّعی است، زیرا در مدّت چهار قرن در کشور پهناور اسلامی که بیش از نصف جهان را فراگرفته بود، بیش از شش نفر مورد اجرای حکم شرعی دزدی قرار نگرفتند.[۱]

از طرفی یکی دیگر از امتیازات قوانین کیفری اسلام، فوریّت انجام کیفر و محدود

۱. مخفی نماند که اسلام برای اجرای حدود شرعی خود، شرط‌های زیادی ـ مانند پیاده شدن کل احکام اسلام نه فقط قسمتی از آن ـ قرار داده که جمع شدن آن‌ها کار آسانی نیست و از جهتی با کمترین شبهه، اجرای حد منتفی می‌شود: «تدرء الحدود بالشبهات».

بودن جنایات است و بدین جهت در حکومت اسلامی ارزشی برای قوانین دست و پاگیر بشری وجود ندارد و بیشتر جرایمی که در عصر کنونی جرم شناخته شده، مجازات آن از نظر اسلام مردود است. بنابراین در حکومت اسلامی نیازی به زندان به مفهوم گسترده آن در دنیای امروز نیست، بلکه با انجام کیفرهای خاصّی که در فقه بیان شده مسأله جرم و کیفر جنایت فوراً خاتمه می‌یابد، البته خطاهایی وجود دارد که در اسلام کیفر زندان برای آن تعیین شده، مانند ثروتمندی که در تعهّد خود نسبت به شخص طلبکار بی‌اعتنایی می‌کند، اسلام اجازه زندانی کردن چنین فردی را داده است.

قضاوت و عدالت خواهی

بهترین روش دادگری و قضاوت در اختیار مسلمین است که بدون تشریفات اضافی و پرونده‌سازی‌های حرفه‌ای، هرکس ادّعا و یا شکایتی داشته باشد می‌تواند به قاضی مراجعه کرده و ترتیب کار وی بدون معطّلی صادر می‌شود، از این رو در اسلام واجب است قاضی مردی مؤمن، عادل، فقیه در مسائل قضاوت بوده و بدون تشریفات و مراسم اضافی همه دعاوی را بررسی کرده و با تحقیق از شهود عادل بر اساس مقرّرات اسلام به عدالت قضاوت کند، از این رو در زمان حاکمیّت اسلام، شهرهای پرجمعیت را تنها یك قاضی اداره می‌کرد و هیچ گونه مشکل قضایی به صورتی که امروز، دنیا دست به گریبان آن است وجود نداشت.

حرّیت و آزادی

دین اسلام، بهترین و بیشترین آزادی را برای جامعه به ارمغان آورده که جهان امروز با تمدّن به ظاهر پیشرفته و اعلامیه حقوق بشر، خواب آن را هم ندیده است، اسلام همان گونه که مردم را از چنگال بندگی و بردگی اوهام و خرافات آزاد ساخت، به آنان آزادی انتخاب عقیده و فکر و آزادی اظهار و بیان آن را داده است، مشروط بر اینکه مخرّب و مسموم نباشد و به اخلاق و عفّت عمومی لطمه نزند، اسلام پیروان خود بلکه دیگر انسان‌ها را از تمام آزادی‌های مدنی برخوردار کرده است، از جمله:

آزادی کسب و تجارت

هر فردی از افراد جامعه می‌تواند هر نوع کسب و کار، فن و حرفه مورد علاقه خود را آزادانه انتخاب و شغل خود قرار دهد و هر کالایی که بخواهد وارد یا صادر

کند و هیچ‌گونه منعی برای او نیست، نـه گمرکـی در بـین اسـت و نـه عوارضـی، نـه شرط و شروط و قوانین دسـت و پـاگیر و محدودکننـده‌ای، مگـر در مـورد کالاهـای حرام که اسلام اجازه خرید و فروش آن را نمی‌دهد. فـن و حرفـه، کسـب و تجـارت حرام مانند شراب‌فروشی، ساختن آلات قمار و کارخانه مشروب‌سـازی و... همچنـین بـه پیـروان خـود، معاملـه‌ای را کـه پـای ربـا در آن باشـد اجـازه نـداده اسـت، زیـرا رباخواری، ربودن دسترنج دیگران است از طرفی کاسب حقّ احتکـار و ذخیـره کـردن کالاهای خوراکی کـه مـورد نیـاز جامعـه اسـت را نـدارد و اجـازه غـش و تقلّـب در اجناس نیز به وی داده نشده است.

آزادی زرع و زراعت

هر مسلمانی می‌تواند از آب و آفتاب، هوا و زمـین بـه انـدازه تـوان خـود اسـتفاده کرده و به آنچه مورد علاقه او است و به هر مقـداری کـه مـی‌خواهـد کِشـت نمایـد. «**مَن أحیی أرْضاً مَیتَةً فَهِي لَه**»، هرکس زمین بایری را زنـده و آبـاد کنـد آن زمـین در اختیار و ملك اوست. البته مسـأله احیـا مشـروط اسـت بـه اینکـه سـبب تضـییع حـقّ دیگران نگردد و آنچه زیان آور است از مخدّرات و غیـره کشـت ننمایـد، بنـابراین در اسلام مسأله‌ای بـه نـام «**اصـلاحات ارضـی**» بـه شـکلی کـه امـروزه شـرق و غـرب، کشورهای جهان سوّم را به آن مشغول کرده‌اند، وجود ندارد.

آزادی عمران و آبادانی

در اسلام هر شخصی می‌تواند زمین را به نحوی که مـی‌خواهـد آبـاد کـرده منـزل، مغازه، کارخانه، مسجد، حسینیّه، مدرسه، بیمارستان و... بسازد، به شرط آنکـه تجـاوز بـه حـقّ دیگـران ننمایـد و از نظـر اسـلام هـیچ‌گونـه عوارضـی نسـبت بـه کارهـای ساختمانی تعلّق نمی‌گیرد و دولت اسلامی حقّ دریافت حتّی یك ریال بابـت زمـین یـا ساختمان و یا تحت عناوین دیگر را ندارد.[۱]

۱. یکی از مبلّغین و خطبایی که به یك کشور غربی برای منبر دعوت شده بود نقل می‌نمود کـه در آن کشور با پیاده‌کردن گوشه‌ای از برنامه‌های اسلام در عمران و آبادانی، مسأله حادّ مسـکن امـری

آزادی صنعت و تولید

هر مسلمانی آزاد است و می‌تواند بدون هیچ شرطی هر نوع کالای صنعتی مورد نیاز جامعه را تولید نماید مگر تولید محرّمات مانند مشروب سازی، آلات قمار، آلات لهو و...

و همچنان هر مسلمانی آزاد است در انتخاب شغل و کار مانند شکار، ماهی‌گیری، استخراج معادن و تصرّف و به دست آوردن چیزهایی که حلال است و دولت اسلامی حقّ جلوگیری یا گرفتن عوارض و یا ایجاد موانع را ندارد.

آزادی اقامت و مسافرت

رفت و آمد و انتخاب مکان و وطن به طوری که هر فرد در انتخاب آزادی دارد و سفر به هر کشور و منطقه‌ای نیز حقّ اوست و مسأله رنگ، زبان، قوم و نژاد هیچ گونه امتیازی نمی‌آورد و با وجود این آزادی‌ها در اسلام، موضوع کارت شناسایی، شناسنامه، گذرنامه، دفترچه اقامت، روادید و... منتفی است همچنان که کشورهای اروپایی برای نفی این گونه بدعت‌ها از میان خود قدم‌هایی را برداشته‌اند.

آزادی فعالیّت های سیاسی و اجتماعی

به استثنای آنچه که اسلام حرام کرده که محرّمات بسیار کمی می‌باشد، هرگونه فعالیتی اعمّ از سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مادامی که از حدود شرع فراتر نرود آزاد بوده و این حق، مخصوص گروه و یا طایفه خاصّی نیست بلکه همه مسلمانان با رعایت تقوای الهی می‌توانند از این آزادی خدادادی بهره‌مند شوند و احدی حقّ تعرّض به آنان را ندارد، بنابراین اسلام تجسّس را حرام کرده و اداره‌ای به این نام

حل شده بود، شهرداری‌های آن کشور، مهندسین عمران و آبادانی را به‌طور مرتب و شبانه‌روزی به کار گرفته و آنان زمین‌ها را تقسیم و نقشه‌کشی کرده و آنچه نیاز هر قسمت و بخش از مدرسه، کتابخانه، تفریحگاه، ورزشگاه، درمانگاه، پارك و غیره بوده آن را در طرح‌ها گنجانده و به شرکت‌های ساخت وساز تحویل می‌نمایند و آنان به طور قسطی و با سود عادلانه در اختیار متقاضیان قرار می‌دادند.

نداریم تا بخواهد برای خود شرعیّت تراشیده و مزاحم دیگران شود.

البته تجسّس و آگاهی از نقشه‌های دشمنان اسلام که مثلا در خارج مرزها وجود دارد امری لازم و ضروری است. پس در اثر آزادی فعالیّت در اسلام، هر فرد یا گروهی از آزادی کامل بیان، قلم، تشکیل احزاب، جمعیّت‌ها و انجمن‌ها، جمع آوری کمک‌های نقدی، تهیّه و تأسیس روزنامه، مجلّه، ایستگاه رادیو و تلویزیون و... بهره‌مند خواهد بود.

همچنین مسائل دیگری از قبیل تجهیز و دفن میّت انسان‌ها آزاد هستند و محتاج به جواز دفن، جواز نقل از شهری به شهر دیگر و... نیست، به این ترتیب دولت و مردم از شرّ این ادارات دست و پاگیر راحت شده و هزینه‌های بی‌مورد و حقوق کارمندان اضافی، صرف جهات عمرانی و پیشبرد فرهنگ و سلامت فکری و جسمی مردم خواهد شد.

فرهنگ

یکی از وظایف دولت اسلامی، گسترش فرهنگ به زیباترین و بهترین صورت می‌باشد، اسلام آموزش دانش و علم را بر هر فرد مسلمان لازم دانسته و دولت اسلامی را نسبت به تهیّه مقدّمات آن ملزم ساخته است.

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که با این همه تأکید اسلام بر تحصیل علم و گسترش دانش چرا مسلمانان در این مسأله دارای انحطاط و در این مرحله از عقب ماندگی قرار دارند؟ با مراجعه و دقّت در تاریخ مسلمانان روشن می‌شود مبدأ عقب ماندگی مسلمین از هنگامی است که از پیروی دستورات سازنده و حیاتبخش اسلام سر باززده و اصالت خود را فراموش کردند و با غرق شدن در مادیّات و انحطاط فکری، فرهنگ درخشان خویش را زیر پا نهادند. تا قبل از بروز انحرافات فکری در آنان به اعتراف دانشمندان جهان غرب و محقّقین تاریخ، فرهنگ و تمدّن اسلام بر جهان سیطره داشت و دیگر کشورها را تحت الشّعاع قرار داده بود حتّی در مقایسه کتاب، کتابخانه، مدارس و دانشمندان آن زمان، به ویژه با در نظر گرفتن کمبود وسایل و امکانات در آن روزگار، بر مدارس و کتابخانه‌ها و دانشمندان امروزی برتری داشت و اگر مسلمانان به گسترش فرهنگ اصیل اسلامی توجّه بنمایند دوباره آن عظمت و شوکت از دست رفته بازخواهد گشت. در این راه

مسلمانان می‌توانند با تأسیس مدارس، روزنامه‌ها، مجلات، رادیو، تلویزیون، سینما و تئاتر و همچنین با استفاده از وسایل جدید روز مانند اینترنت و... در محدوده مقرّرات اسلام، دور از مفاسد بی‌بندوباری و با پاك کردن آلودگی‌ها و تأسیس مؤسّسات مختلف علمی و فرهنگی و هنری، سطح فرهنگ جامعه را بالا برند.

بهداشت

سلامتی و بهداشت بدن و محیط زیست از نظر اسلام مورد اهمیّت بوده و از سه طریق نسبت به آن اقدام نموده است.

۱ـ پیشگیری از نفوذ و گسترش بیماری‌های ناشی از مشروبات الکلی، زنا، هم جنس بازی، موسیقی، قمار که علاوه بر جریحه دار کردن اجتماع و عفّت عمومی، هر یك از این مفاسد، اثر نامطلوب و مخرّبی بر سلامتی فرد فرد جامعه دارد. اسلام تمام این مفاسد را نفی و حرام دانسته و از طرف دیگر برنامه‌های مثبتی برای بهداشت زندگی ارائه نموده است. مانند تأکید بر نظافت و تمیزی، استحمام و پاکیزگی، فصد و حجامت، ماساژ با روغن، سرمه کشیدن، مسواك کردن، برطرف کردن موهای اضافی بدن، ازدواج، روزه گرفتن و بیان دستورات بهداشتی، کیفیت خوردن و آشامیدن و...

۲ـ درمان به وسیله معرفی غذاها و داروهای مناسب که به آسانی در دسترس بوده و در نتیجه بیماری که کهنه و مزمن نشده به سرعت از بین می‌رود، این برنامه دارویی به طور گسترده در کتاب‌های طبّ النبی صلی الله علیه و آله، طبّ الائمّه علیهم السلام، طبّ الصادق علیه السلام، طبّ الرّضا علیه السلام و... ذکر شده است. از طرفی اسلام پیشرفت صحیح علمی و پزشکی را نیز تأیید می‌نماید.

۳ـ کنترل و سفارش شدید پزشکان، که آن‌ها را مسئول دانسته، پزشکی را وظیفه انسانی می‌داند و به صورت یك قانون و حکم شرعی می‌فرماید: اگر پزشك در تجویز دارویی که به بیمار می‌دهد دچار اشتباه شود ضامن است. و نیز می‌فرماید: طبیب را به این جهت طبیب گفتند که او با کوچك نشان دادن ناخوشی و بی‌خطر جلوه نمودن بیماری، بیمار را طیّب النّفس و روحیّه او را نیرومند ساخته تا بر بیماری خود غالب آید، بدین وسیله پزشك را وادار به خوش زبانی و خوش رفتاری

با بیماران و به دقّت و مواظبت بیشتری در کار خود می‌نماید.

اسلام بدین کیفیت بهداشت عمومی را برای پیروان خود تأمین کرده که نیاکان و پدران ما از آن بهره‌مند بودند امّا متأسّفانه طبّ جدید با تمام پیشرفتش از تأمین بهداشت عمومی جامعه عاجز است و امروزه معمولا در هر خانه ای، بیماری افسرده یا بیمارانی رنجور وجود دارند و اگر روزی خطوط اصلی بهداشت اسلامی به جامعه باز گردد و از تجربیّات طبّ قدیم و پیشرفت‌های طبّ جدید در کنار هم استفاده گردد می‌توان در مدّت زمان کوتاهی بشریّت را از شرّ بیماری‌های خانمان سوز نجات بخشید تا تمام افراد جامعه بدون دلهره، اضطراب، افسردگی و رنج جسمی و روحی در زندگی خود موفّق و کامیاب باشند.

تشکیل خانواده

اسلام مسأله ازدواج را که پاسخ به گرایش و کشش طبیعی زن و مرد به یکدیگر است، بسیار مورد توجّه قرار داده و می‌فرماید: «در اسلام چیزی محبوب‌تر از ازدواج پایه گذاری نشده است» و سفارش فراوانی بر تشکیل خانواده نموده، حتّی ازدواج را وسیله نگهداری نصف دین دانسته است: «هرکس ازدواج کند نصف دین خود را نگهداری نموده است» و سنّ ازدواج را در اوّلین مرحله‌ای که نیاز غریزی و کشش جنسی در انسان زمینه پیدا می‌نماید، قرار داده است و محدودیّت سِنّی برای ازدواج در نظر نگرفته، بنابراین دختر با کامل شدن نُه سال و پسر در پانزده سالگی می‌تواند ازدواج کند، البته مسأله کفو بودن طرفین و صلاحیت آنان برای همسری را از نظر دور نداشته است و بدین وسیله تمام ابعاد قضیه را تحت نظر گرفته تا زن و مرد مسلمان با ایجاد زندگی مشترك کشش غریزی خود را تأمین و از سقوط در منجلاب هولناك فحشاء محفوظ بمانند، از طرفی اسلام از اختلاط ناشایست زن و مرد و دختر و پسر جلوگیری نموده و بر مسأله حجاب تأکید می‌نماید، روشن است بدین وسیله مفاسد اجتماعی تقلیل گشته، روابط خانوادگی مستحکم و کانون داخلی خانواده‌ها با صفا، محبت، صمیمیت، درستی، پاکدامنی و همبستگی کامل اداره خواهد شد و هر کدام از زن و مرد در سایه معیارهای ایمان و فضایل اخلاقی وظایف داخلی و خارجی خانواده را انجام می‌دهند. زن مسئولیت حفظ کیان داخل خانه را بر عهده دارد و نیازمندی‌های عاطفی و روحی مرد را تأمین می‌نماید و مرد

نیز نیازهای خارجی منزل و شئون اقتصادی و اجتماعی را بـه عهـده مـی‌گیـرد. چنـین محیط آرام و بی‌دغدغه‌ای قابلیّت مناسبی بـرای رشـد نسـل آینـده را پیـدا مـی‌کنـد و اساساً اسلام کار سنگین برای زنان و ترك وظیفه فطـری مـادر بـودن و خانـه داری را پسندیده نمی‌داند، البتّه روشن است که اسلام با مطلق کار کردن زنـان مخـالف نیسـت بلکه کارهایی را که با عفّت و شخصیّت زن منافـات دارد، مـورد نهـی قـرار داده و آن را تحریم می‌کند. همچنین اسلام مسأله تحصیل علـم و دانـش را بـرای زن روا، بلکـه لازم دانسته است.

البته مخفی نماند که حتّی دانشمندان غرب و علمای روانکاو و جامعه‌شناس دنیـا بـر این باورند که بهترین راه و روش سالم زندگی، تأمین کشش غریـزی و کامیـابی، دسـت یافتن بـه آرامـش روحـی و روانـی، دارا شـدن فرزنـدان سـالم و کامـل، خوشـبخت و سعادتمند، همان راه و روشی است که اسـلام بـرای ازدواج و تشـکیل خـانواده، تعیـین وظایف زن و مرد و بیان حقوق متقابل و مشترك آنان بیان و ارائه نموده است.

اسلام و اداره جوامع بشری

حال با توجّه به آنچه که در طـیّ صـفحات گذشـته بـه طـور فشـرده بیـان کـردیم روشن شد اسلام بهترین توان اداره جامعه را دارا اسـت. جامعـه اسـلامی از امتیـازات بسیاری برخوردار و قابل مقایسه با جوامع امروزی نبـوده، رنگـی ویـژه و مخصـوص به خود را دارد جامعه اسلامی با بهره گیری از ایمان به خدا، تعادل انسـان را در تمـام شئون و حالات مختلف زندگی حفظ کرده تا افراد جامعـه مسـیر زنـدگی خـود را بـر محور میانه روی بپیمایند، امّا طرح‌ها و برنامه‌های ساخته افکـار نـاتوان بشـر از ایجـاد چنین روحیّه و حالتی در پیروان خود عاجز است.

در برنامه‌های اسـلامی شـعاع معنویّـت، انسـانیّت و جلـوه کرامـت همـه جـا را فـرا گرفته، در پرتـو آن عقـده‌هـای روانـی افسـردگی، نگرانـی و بیشـتر مشـکلات امـروزه اجتماع منتفی می‌شود، افراد جامعه سرشار از اعتماد به نفـس، عواطـف انسـانی، محبـت و دوستی خواهند بود، تمام ابعاد مادی و معنوی زندگی انسـان در سـایه نظـام اسـلامی شکوفا خواهد گردید، عمـران و آبـادانی همـه جـا را فـرا گرفتـه و آبـاد خواهـد کـرد. پیشرفت علم و دانش، ترقّی تکنیك و صنعت، توسـعه کشـاورزی و زراعـت، گسـترش

بازرگانی و تجارت، بالا رفتن درآمدها و تراکم ثروت‌های مشروع به چشم خواهد خورد، آن هم در محیطی که استبداد، ستم، تعدّی، قید و بندهای لغو و بیهوده، شرایط دست و پاگیر، مشکلات اقتصادی، فقر و کمبود در آن دیده نخواهد شد.

آری! اگر مسلمانان اندکی به خود آیند به این آینده روشن که در انتظار آن‌هاست دسترسی پیدا خواهند کرد، به شرطی که آیات فراموش شده قرآن و روش حکومت پیامبر ﷺ و امیرمؤمنان علیه‌السلام را پیاده کنند و امّت واحده، اخوّت اسلامی، آزادی، شورا و دیگر دستورات اسلام را اجرا نمایند. فرد فرد مسلمانان وظیفه دارند بی‌تفاوتی را کنار گذارده، برای تحقّق حکومت جهانی اسلام جدّیت نموده، به این آرمان والا و هدف مقدّس جامه عمل بپوشانند و از خدا کمك بجویند.

بخش سوم

اخلاق و آداب دین

اخلاق

پیامبر اسلام حضرت محمّد ﷺ با ایراد این گفتار جاویدان: «**انّما بُعِثْتُ لأُتَمِّمَ مَکارِمَ الْاَخْلاقِ**» به این معنی که: «به تحقیق برای این برانگیخته شدم که اخلاق نیك را کامل نمایم». هدف اساسی خود را از بعثت بیان می‌فرماید و قرآن هنگامی که می‌خواهد پیامبر گرامی اسلام را بستاید او را خطاب نموده می‌فرماید: «**وَ اِنَّكَ لَعَلی خُلُق عَظِیم**؛ و به درستی که تو دارای اخلاق عظیم و برجسته‌ای هستی». و این نشانگر اهمیّت اخلاق در دین مبین اسلام است.

اسلام محور اخلاق را، دینداری، تقوی و پرهیزکاری می‌داند و پایه‌های استوار آن را بر اساس چهار اصل معرفی نموده است:

۱ـ خوش نیّتی و پاك دلی انسان‌ها نسبت به هم؛

۲ـ خوش رویی و بشاشیّت با همه افراد جامعه؛

۳ـ خوش زبانی و نیك سخنی با کلیه مردم، اعم از دوست و دشمن؛

٤ـ خوش برخوردی و نیك رفتاری با تمامی مخلوقات و موجودات چه رسد به افراد بشر.

و آداب را بر دو پایه محکم استوار می‌بینند:

۱ـ آداب فردی راجع به حقوق شخصی انسان، مانند آداب خوردن و آشامیدن، لباس و پوشاك، خواب و بیداری، سفر و حضر، صحت و مرض و... که در همه آن‌ها اسلام آدابی منحصر به فرد داشته که پیروی از آن، انسان را در زندگی کامیاب و خوشبخت نموده و از نگرانی‌ها و گرفتاری‌ها، بیماری‌ها و ناهنجاری‌ها دور می‌دارد.

۲ـ آداب اجتماعی راجع به حقوق اجتماعی انسان، مانند آداب معاشرت با پدر و مادر، زن و فرزند، خویشان و نزدیکان، استاد و شاگرد، دوست و همسایه و همه افراد بشر، که تطبیق این آداب ضامن امنیّت جامعه و حافظ شادابی و خرمی،

سعادت و سلامتی همه انسان‌ها می‌باشد.[۱]

دین در واقع همه دستورات آن طبق بهترین آداب و اخلاق است و تمام شئون اسلام اعم از عبادات، داد وستدها و غیره، همگی بر پایه‌های بلند اخلاق و فضیلت استوار است، و اینك با رعایت اختصار به ذکر آنچه که طبق اخلاق و آداب سزاوار است انجام داد، یا ترك نمود، می‌پردازیم.

واجبات

خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «**إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى**؛[۲] در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد».

از این‌رو فراگیری واجبات بر هر مسلمانی واجب است. در این‌جا در حدّ توان و به تناسب مجال، مواردی از این واجبات بیان می‌شود:

۱. دادن مهریه‌ی زن؛ ۲. دادن مزد زنی که به فرزند شیرخواره‌ی انسان شیر می‌دهد؛ ۳. دادن نفقه‌ی واجب؛ ٤. دادن خمس؛ ٥. دادن زکات، ٦. [باز پس] دادن اموال یتیمان؛ ۷. احتیاط و رعایت حذر واجب؛ ۸. پایبندی به آنچه رسول خدا ﷺ و خاندان پاکش آورده [بدان فرمان داده]اند؛ ۹. ادای امانت؛ ۱۰. ادای شهادت [و پرهیز از پنهان داشتن آن]؛ ۱۱. ادای حق مردم و حق خدای متعال؛ ۱۲. اذن خواستن به هنگام ورود به خانه‌ی مردم؛ ۱۳. امر به معروف؛ ١٤. پذیرفتن امر به معروف؛ ۱۵. ایمان به خدا و روز واپسین؛ ١٦. پرداختن به امور واجب که خدا مقرر فرموده است؛ ۱۷. بیزاری جستن از دشمنان خدا و دشمنان پیامبران خدا و دشمنان اولیای خدا؛ ۱۸. داشتن بغض دشمنان خدا و دشمنان پیامبران و دشمنان اولیای خدا؛ ۱۹. به درگاه خدا وسیله بردن [وتوسل جستن]؛ ۲۰. خواستن از فضل خدا؛

---

۱. برای اطلاع بیشتر از اخلاق و آداب اسلامی به رساله حقوق امام زین العابدین علیه‌السلام و کتاب: مکارم الاخلاق، و کتاب: آداب و سنن آیت اللّه العظمی شیرازی مدظله مراجعه شود، و برای شناخت بیشتر واجب و حرام، به کتاب: واجبات و محرمات آیت اللّه العظمی شیرازی مدظله مراجعه گردد.

۲. سوره نحل، آیه ۹۰.

۲۱. رساندن آنچه به رسول خدا ﷺ فرو فرستاده شده است؛ ۲۲. بدعتگران را محکوم کردن؛ ۲۳. نزد همسر شب را به صبح رساندن؛ ٢٤. پیروی از رسول خدا ﷺ و خاندان معصوم و پاکش؛ ۲۵. متابعت از امام جماعت در حال نماز؛ ٢٦. از بین بردن کانون و عنصر فساد؛ ۲۷. توبه کردن از اعمال ناشایست؛ ۲۸. پایداری بر حق؛ ۲۹. پایداری و مقاومت در جهاد؛ ۳۰. پرهیز از ابراز و اظهار بدگمانی؛ ۳۱. پرهیز از پرستیدن غیر خدا؛ ۳۲. پرهیز از غنا و موسیقی؛ ۳۳. پذیرفتن صلح؛ ٣٤. پاسخ مثبت دادن به فرمان خدا و رسولش؛ ۳۵. پاسخ مثبت زن و شوهر به درخواست یکدیگر در امر همخوابگیِ واجب؛ ٣٦. دوست داشتن خدا و اولیایش؛ ۳۷. دور ماندن زن از نگاه مردان نامحرم؛ ۳۸. حج؛ ۳۹. عزادار بودن زن بر همسر متوفای خود؛ ٤٠. بر زبان‌آوردن نعمت‌های خدا داده؛ ٤١. حرام شمردن آنچه را که خدا و پیامبرش حرام کرده‌اند؛ ٤٢. گمان نیک به خدا داشتن؛ ٤٣. سرپرستی و اداره‌ی فرزندان؛ ٤٤. حفظ فرج (خویشتن‌داری در برابر کامجویی‌های نامشروع)؛ ٤٥. حفظ سپرده؛ ٤٦. محافظت بر نمازها، عبادات، پیمان‌ها و امانت‌ها؛ ٤٧. حکم به آنچه خدای متعال فرو فرستاده است؛ ٤٨. حلالیت خواستن از فرد ستمدیده؛ ٤٩. خشوع قلب و خداترسی؛ ۵۰. بال فروتنی بر پدر و مادر گستراندن؛ ۵۱. خمس؛ ۵۲. خداترسی؛ ۵۳. فراخوانی به کارهای خیر؛ ٥٤. فراخوانی به سوی راه خدا؛ ۵۵. دفاع از دین و از جان؛ ٥٦. زدودن منکر؛ ۵۷. کشتن دامی که انسانی با آن نزدیکی کرده و از بین بردن آن؛ ۵۸. یادکرد خدا در هر حالی؛ ۵۹. عده نگاه‌داشتنِ زنان طلاق گرفته یا شوهرمُرده تا سر آمدن آن؛ ٦٠. نیک تربیت کردن فرزندان؛ ٦١. جواب سلام دادن؛ ٦٢. موارد اختلاف را به خدا و رسول و خاندان پاک آن حضرت ﷺ واگذاردن؛ ٦٣. هدایت مردم به سوی حق در حدّ وجوب؛ ٦٤. رضایت به قضای خدا؛ ٦٥. زکات فطره؛ ٦٦. زیارت پیامبر و امامان از خاندانش ـ که درود خدا بر آنان باد ـ وجوب کفایی؛ ٦٧. شتاب به کسب آمرزش الهی؛ ٦٨. آزاد کردن (طلاق دادن) توأم با نیکی همسر به هنگام وجوب آن؛ ٦٩. تسلیم حکم، امر و نهی خدا بودن؛ ۷۰. تسلیم پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ بودن؛ ۷۱. گوش فرا دادن به قرآن فی‌الجملة؛ ۷۲. گردش در زمین به منظور عبرت‌آموزی از فرجام پیشینیان؛ ۷۳. سپاسگزاری

خدا و پدر و مادر؛ ۷٤. شاهد گرفتن دو عادل در طلاق؛ ۷۵. صبر؛ ۷٦. همنشینی و مصاحبت آمیخته به نیکی با پدر و مادر و نزدیکان؛ ۷۷. راستگویی؛ ۷۸. تصدیق راستگویان، یعنی حضرت محمد ﷺ و خاندان پاکش، و با آنان همراه بودن؛ ۷۹. صلوات فرستادن بر محمد ﷺ و خاندان پاکش فی‌الجملة؛ ۸۰. اصلاح میان مردم وجوب کفایی؛ ۸۱. روزه‌ی ماه مبارک رمضان؛ ۸۲. فرو انداختن دنباله‌ی خمار (سرپوش و مقنعه) برای زنان به منظور رعایت حدّ واجب حجاب؛ ۸۳. ضامن بودن در قبال چیزی که انسان از مال دیگران تلف کرده باشد، بدین‌معنا که مثل یا قیمت آن را به صاحبش بدهد؛ ۸٤. اطعام گرسنه؛ ۸۵. طلب روزی حلال فی‌الجملة؛ ۸٦. طلب علمِ واجب؛ ۸۷. فرمانبرداری از خدا و اولوالامر، یعنی رسول خدا ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام؛ ۸۸. اطاعت از شوهرش در امر همخوابگی و خارج شدن از خانه؛ ۸۹. خوش‌گمان بودن به خدا و رسول و امامان معصوم علیهم‌السلام؛ ۹۰. آشکار کردن حق؛ ۹۱. ابراز ناخشنودی از معصیت‌کاران؛ ۹۲. پرستیدن خدای سبحان؛ ۹۳. عبرت گرفتن از عبرت‌ها؛ ۹٤. پرهیز از نزدیکی با زن حائض؛ ۹۵. عدالت ورزیدن؛ ۹٦. تمسک به رشته‌ی الهی، یعنی رسول اکرم ﷺ و خاندان پاکش؛ ۹۷. رفتار توأم با نیکی همسران با یکدیگر؛ ۹۸. فراگیری علم واجب از قبیل: اصول، فروع، اخلاق و آداب و آموزش آن به دیگران؛ ۹۹. همکاری بر نیکی و پرهیزگاری؛ ۱۰۰. چشم‌پوشی زنان و مردان از آنچه دیدنش بر آنان روا نباشد؛ ۱۰۱. استغفار فی‌الجملة؛ ۱۰۲. تعصب ورزیدن نسبت به حق؛ ۱۰۳. جا بازکردن برای دیگران در مجالس؛ ۱۰٤. اندیشیدن در نعمت‌های خدا و آفرینش آسمان‌ها و زمین به منظور شناخت و شکرگزاری؛ ۱۰۵. تفقه در دین؛ ۱۰٦. اقرار به شهادت‌های سه گانه (شهادت به یگانگی خدای سبحان، رسالت پیامبر اکرم ﷺ و ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام)؛ ۱۰۷. نماز را در سفر قصر (شکسته) خواندن؛ ۱۰۸. ادای حقوق مالی و قضای بدهی‌های عبادی؛ ۱۰۹. داوری به حق؛ ۱۱۰. برپا داشتن مبانی دین و عمل به آن؛ ۱۱۱. بر پایه‌ی حق سخن گفتن؛ ۱۱۲. پایداری در امور؛ ۱۱۳. کسب روزی حلال فی‌الجملة؛ ۱۱٤. کفر ورزیدن به طاغوت؛ ۱۱۵. لعن کردن کسانی‌که خدا و رسول او لعن کرده‌اند؛ ۱۱٦. بیزاری جستن از کسانی که با آزردن اهل بیت رسول خدا ﷺ و در نتیجه آن

حضـرت و خـدای متعـال را آزرده‌انـد؛ ۱۱۷. ممانعـت از ورود کـافران بـه مسـاجد؛ ۱۱۸. پشیمانی بر ارتکاب گناه؛ ۱۱۹. خیرخواهی برای مـؤمن و یـاری او؛ ۱۲۰. انفـاق واجب در راه خدا؛ ۱۲۱. ازدواج في‌الجملة؛ ۱۲۲. نهـی از منکـر؛ ۱۲۳. خویشـتن‌داری از آنچه خدا و رسولش نهـی کـرده‌انـد؛ ۱۲٤. بازگشـتن و رو بـه سـوی خـدا بـردن؛ ۱۲۵. نیت صادقانه و نیک؛ ۱۲٦. ترک گناهان؛ ۱۲۷. از جـز خـدا بریـدن و بـه سـوی خدا روی‌کـردن؛ ۱۲۸. بـر انـدختن بنیـاد گمراهـی و گمراهـان؛ ۱۲۹. دوسـتی کامـل و همه‌جانبه نسبت به ذوی القربی، یعنی خاندان رسـالت ورزیـدن؛ ۱۳۰. بـاز ایسـتادن از ارتکاب محرمات الهی؛ ۱۳۱. پیمانه و وزن را کامل کردن؛ ۱۳۲. وفای بـه پیمـان‌هـا و قراردادها؛ ۱۳۳. ایمن ساختن خود و خانواده از آتـش دوزخ؛ ۱۳٤. توکـل بـر خـدا در تمـام امـور؛ ۱۳۵. یقـین داشـتن بـه خـدا و روز واپسـین؛ ۱۳٦. یقـین داشـتن بـه حسابرسی در قیامت و کیفر و پاداش؛ ۱۳۷. یقین داشـتن بـه ایـن‌کـه بهشـت پـاداش یکتاپرستانِ فرمانبردار است و آتش دوزخ کیفر کافران سرکشِ نافرمان.

محرمات

خدای متعال می‌فرماید: «**قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُـمْ عَلَـيْكُمْ**؛[1] [ای پیـامبر] بگـو: بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام فرمود بر شما بخوانم».

بنابراین فرمان خدای متعال همان‌گونه که فراگرفتن واجبـات و عمـل بـه آن بـرای انسان واجب است، شناختن محرمات و دوری جستن از آن نیز واجب اسـت، لـذا در این بخش آن دسته از محرمات که محل ابتلا بوده و چارچوبی خـاص دارد و شـرایط آن در جای خود ذکر شده است بیان می‌شود:

۱. یاری کردن در معصیت؛ ۲. کمـک بـه ظـالم؛ ۳. خـود را از خشـم خـدا ایمـن دانستن؛ ٤. انکار معجـزه؛ ۵. انکـار معـاد و محشورشـدن اجسـاد یـا انکـار اصـلی از اصول دین؛ ٦. انکـار یکـی از ضـروریات دیـن؛ ۷. روی برتـافتن از حکـم، کتـاب و یادکرد خـدا؛ ۸. اسـتهزا کـردن خـدا، پیـامبر اکـرم ﷺ و خانـدان پـاکش و مؤمنـان؛

۱. سوره انعام، آیه۱۵۱.

۹. ولخرجی و اسراف؛ ۱۰. اصرار بـر گناهـان صـغیره؛ ۱۱. صـدمه و ضـرر بـزرگ و قابل‌توجه بر جان خود وارد کردن؛ ۱۲. ایراد ضرر بـر دیگـران هرچنـد نـاچیز باشـد، مانند: جرح و ضرب و شتم و جز آن؛ ۱۳. انگشتر طلا به دسـت کـردن بـرای مـردان؛ ١٤. استمناء با دست یا تخیّل باشد یا جـز آن؛ ۱۵. آزردن مـؤمن؛ ١٦. روی‌برتـافتن از احکام شرعی؛ ۱۷. استفاده از ظـروف طـلا و نقـره؛ ۱۸. خـوار و بـی‌مقـدار شـمردن مؤمنان؛ ۱۹. افشای رازی کـه صـاحب آن راضـی نباشـد؛ ۲۰. بـرملا کـردن همسـران اسـرار یکـدیگر را؛ ۲۱. نافرمـانی زن از شـوهر در واجبـاتی کـه نسـبت بـه او دارد؛ ۲۲. نافرمانی فرزندان از والدین خود در صورتی کـه آزردگـی آنـان را در پـی داشـته باشد؛ ۲۳. شرط‌بندی مگر در سه موردی که شرعاً جایز [و در همـین کتـاب در جـای خود بیان شده] است؛ ٢٤. اقرار به گناه فـي‌الجملـة؛ ۲۵. اشـاعه‌ی فحشـا و منکـرات؛ ٢٦. افطار روز ماه مبارک رمضان یا ترک روزه‌ی واجبِ معـین [کـه بـا نـذر و جـز آن واجب شده باشد] بدون عـذر شـرعی؛ ۲۷. تظـاهر بـه روزه‌خـواری کـه حرمـت مـاه مبارک رمضان را بشکند؛ ۲۸. احتکار فـي‌الجملـة؛ ۲۹. عـدم اجتنـاب از ادرار و دیگـر نجاسات؛ ۳۰. اعتراض به قضـا و قـدر الهـی؛ ۳۱. امـر بـه منکـر و نهـی از معـروف؛ ۳۲. همسـایه آزاری؛ ۳۳. گرویـدن بـه ظـالم؛ ٣٤. خـود را بـه هلاکـت افکنـدن؛ ۳۵. ملحق کردن (نسبت دادن) فرزند به کسـی جـز پـدرش؛ ٣٦. خـارج شـدن زن از خانه بدون اجازه‌ی همسر، در صـورتی کـه اجـازه نگـرفتن زن، سـبب ضـرر و تنگنـا برای او نباشد؛ ۳۷. بوسیدن و لمس زن و مرد نامحرم یکـدیگر را؛ ۳۸. نگـاه، لمـس و بوسیدن دو انسان بیگانه همراه با شهوت مطلقاً حرام اسـت، خـواه دو مـرد، دو زن یـا دو جنس مخالف باشند، مگر زن و شوهر؛ ۳۹. بدعت‌آفرینی در دین؛ ٤٠. تبـاه کـردن حقوق واجب مردم؛ ٤١. ابراز حسد؛ ٤٢. ابراز بدگمانی نسـبت بـه مـردم؛ ٤٣. توجیـه کردن رفتار ظالم و صاحبان بدعت و پیروی و دوستی آنان؛ ٤٤. پشت یـا رو بـه قبلـه ادرار کردن؛ ٤٥. نسبت به عبادت و بندگی خـدای سـبحان تکبـر ورزیـدن؛ ٤٦. مـرد خود را با طلاجات بیاراید؛ ٤٧. طالع بینی في‌الجملة؛ ٤٨. خودبزرگ بینـی؛ ٤٩. تـرک نماز یا چیـزی از دیگـر واجبـات؛ ۵۰. بـه تـأخیر انـداختن حـج از سـال اسـتطاعت؛ ۵۱. دخول حرم یا مکه‌ی مکرمـه بـدون بسـتن احـرام؛ ۵۲. دروغ خوانـدن چیـزی از

قرآن کریم یا احکام شریعت؛ ۵۳. به تأخیر انداختن نماز از وقت آن تا آن‌که قضا شود؛ ٥٤. بردن منازعه نزد ظالم بدون هیچ ضرورتی؛ ۵۵. رفتن به کابارەها و اماکن مشابه آن؛ ٥٦. زن، خود را برای مرد اجنبی (نامحرم) بیارایید؛ ۵۷. تسخیر فرشته، روح، جن یا جز آن، فی‌الجملة؛ ۵۸. فریب و تدلیس، فی‌الجملة؛ ۵۹. به تأخیر انداختن بدون عذر قضای روزه تا ماه مبارک رمضان بعدی، بنابر احتیاط حرام است؛ ٦۰. ترک امر به معروف و نهی از منکر؛ ٦۱. بی‌اعتنایی به تربیت فرزندان که به فساد آنان بینجامد؛ ٦۲. حلال را حرام و حرام را حلال شمردن؛ ٦۳. تجسس بر ضد مردم؛ ٦٤. پی‌جویی عیب‌های مؤمنان بودن؛ ٦۵. ترساندن مؤمن؛ ٦٦. ترک تقیّه به هنگام ضرورت؛ ٦۷. از نظر پوشش و آرایش موی خود را شبیه جنس مخالف و کافران کردن، به گونه‌ای که ترویج کفر یا باطل گردد؛ ٦۸. جواب سلام ندادن؛ ٦۹. حکم کردن برخلاف آنچه خدای متعال فرو فرستاده است؛ ۷۰. حبس (نپرداختن) حقوق خدا؛ ۷۱. حبس حقوق مردم؛ ۷۲. به ناحق زندانی کردن کسی را؛ ۷۳. پوشیدن بدون عذر جامه‌ی ابریشمی برای مردان؛ ۷٤. نگاه داشتن کتاب، روزنامه و مجله‌های گمراه کننده و خرید و فروش و آموزش و ترویج آن؛ ۷۵. خوردن مال یتیم؛ ۷٦. نوشیدن مست کننده؛ ۷۷. خوردن مردار و دامی که به هنگام سر بریدنش نام خدا برده نشده باشد و نیز هر دامی که یکی از شروط ذبح شرعی را نداشته باشد؛ ۷۸. خوردن گوشت خوک؛ ۷۹. خوردن گوشت حیوانی که خوردنش حرام باشد؛ ۸۰. خوردن گِل و سایر محرمات؛ ۸۱. خیانت؛ ۸۲. غنا، خرید و فروش، استعمال و فراگیری و آموزش ابزار موسیقی حرام است؛ ۸۳. فریب دادن؛ ۸٤. خواستگاری از زن شوهردار یا زنی که هنوز در عده‌ی رجعی باشد؛ ۸۵. ازدواج با زن شوهردار یا در حال عدّه؛ ۸٦. خوردن دنبلان؛ ۸۷. خوردن اعضای حرام دام ذبح شده؛ ۸۸. خرید و فروش سگ هار و خوک؛ ۸۹. خروج بر ضد امام عادل؛ ۹۰. خوردن و نوشیدن هر چیز نجس و نجس شده؛ ۹۱. دروغ بستن، به ویژه بر خدای سبحان، پیامبر ﷺ یا اهل بیت علیهم‌السلام؛ ۹۲. نواختن دف و نی و مانند آن؛ ۹۳. دزدی؛ ۹٤. ترویج باطل؛ ۹۵. میراندن حق؛ ۹٦. وساطت میان زن و مرد نامحرم برای کامجویی نامشروع؛ ۹۷. پیوستن به احزاب باطل و مفسد؛ ۹۸. ورود به ادیان

باطل؛ ۹۹. دشمنی با خدا، پیامبر ﷺ، اهل بیت علیهم‌السلام و مؤمنان؛ ۱۰۰. دوستی بدون ضرورت با دشمنان دین؛ ۱۰۱. دشنام به طور مطلق حرام است، به ویژه اگر به خدای عزّوجل، پیامبر اکرم ﷺ و خاندان پاکش، مؤمن، دین، کتاب، مذهب و دیگر مقدسات باشد؛ ۱۰۲. تماس دست و بدن با نام خدا و نوشته‌ی قرآن کریم، بدون طهارت (وضو، غسل یا تیمم)؛ ۱۰۳. دورو بودن، به این معنا که در حضور کسی او را می‌ستاید و در نبودنش او را مذمت و نکوهش می‌کند؛ ۱۰٤. گرفتن و دادن رشوه برای حق‌کشی و حاکم گرداندن باطل؛ ۱۰۵. دادن و گرفتن ربا و نوشتن سند آن و شهادت برای آن؛ ۱۰٦. ماندن در شهر یا کشوری که انسان نتواند دین خود را در آن حفظ کند و شعائر واجب دینی خود را به جای آورد؛ ۱۰۷. سفر به کشوری که برای دین انسان زیانبار باشد و نیز ماندن در آن‌جا؛ ۱۰۸. بستن راه مردم؛ ۱۰۹. تراشیدن ریش خود و دیگران و گرفتن دستمزد برای آن، هرچند با ماشین ریز باشد؛ ۱۱۰. رقصیدن؛ ۱۱۱. شرکت در مسابقات اسب‌دوانی که از نوع قمار باشد؛ ۱۱۲. رفتن به مدارس و دانش‌سراهایی که مفسده‌آمیز باشد؛ ۱۱۳. رفتن به استخرها و حمام‌های مختلط؛ ۱۱٤. سر باز زدن از خدا، پیامبر ﷺ، اهل بیت علیهم‌السلام و مراجع رهپوی آنان در احکام شرعی؛ ۱۱۵. رضایت به معصیت؛ ۱۱٦. نسبت زنا به کسی دادن؛ ۱۱۷. سخن‌چینی، غیبت، تهمت و گوش دادن به آن؛ ۱۱۸. رفتن به سینماها و اماکن فسادانگیز؛ ۱۱۹. تلاش در راه تخریب مساجد؛ ۱۲۰. سعایت و جاسوسی بر ضد مؤمن نزد ستمگران؛ ۱۲۱. ساختن و فروختن و خریدن ابزارهای لهوی و قمار و صلیب و امثال آن؛ ۱۲۲. آوازه‌خوانی و نوحه‌گری به باطل؛ ۱۲۳. نکوهش و خوارشمردن مؤمن؛ ۱۲٤. کوچک شمردن گناه و به تأخیر انداختن توبه؛ ۱۲۵. زینت‌آرایی و خارج شدن زنان با پوشش ناقص؛ ۱۲٦. به خدای بزرگ شرک ورزیدن؛ ۱۲۷. حضور در باشگاه‌ها و اماکنی که به فساد و گمراهی انجامد؛ ۱۲۸. بی‌اعتنایی به سوگند؛ ۱۲۹. پیمان‌شکنی؛ ۱۳۰. گواهی باطل و ناحق؛ ۱۳۱. نفاق؛ ۱۳۲. تباه کردن افراد تحت تکفل؛ ۱۳۳. کبوتربازی که مستلزم فعل حرام، مانند همسایه‌آزاری باشد؛ ۱۳٤. ستم و تجاوز به حقوق و حریم دیگران؛ ۱۳۵. ظهار (کسی همسر خود را مانند مادر بر خود حرام گرداند)؛ ۱۳٦. عقوق والدین؛

۱۳۷. فال، پیش‌گویی [بر پایه‌ی باطل] شعبده، جادوگری و هر آنچه میان زن و شوهر جدایی اندازد یا محبتی ناخواسته یکی از آن دو را نسبت به دیگری برانگیزد؛ ۱۳۸. خوردن اموال مردم به باطل؛ ۱۳۹. خودپسندی در عبادت؛ ۱٤۰. ترانه را با خود زمزمه کردن یا گوش دادن به آن؛ ۱٤۱. دست بردن در وصیت‌نامه و تغییر در آن؛ ۱٤۲. خشمی که با فعل حرام همراه باشد؛ ۱٤۳. فساد در زمین؛ ۱٤٤. فتنه انگیزی؛ ۱٤٥. فسق و فجور؛ ۱٤٦. فروختن اسلحه به کافر حربی؛ ۱٤۷. بازی با شطرنج و نرد و دیگر ابزارهای قمار، هرچند بدون شرط‌بندی باشد؛ ۱٤۸. شکستن نماز واجب؛ ۱٤۹. سوگند دروغ؛ ۱٥۰. نبش قبر؛ ۱٥۱. قطع پیوند خویشاوندی (نقطه‌ی مقابله صله‌ی رحم)؛ ۱٥۲. نسبت فرزند داشتن به خدای سبحان دادن؛ ۱٥۳. فتوای از سر ناآگاهی و بدون علم؛ ۱٥٤. منحرف کردن از راه خدا؛ ۱٥٥. کشتن به ناحق؛ ۱٥٦. ازدواج مرد یا زن با محارم سببی، همشیرگی یا مصاهره (پدرشوهر و عروس، مادرزن و داماد و موارد مشابه)؛ ۱٥۷. به جهاد نرفتن و از مجاهدان واماندن؛ ۱٥۸. فرار از جنگ؛ ۱٥۹. کفر ورزیدن؛ ۱٦۰. کسب و کار حرام؛ ۱٦۱. کم‌فروشی؛ ۱٦۲. خودداری از شهادت دادن؛ ۱٦۳. پنهان داشتن حق؛ ۱٦٤. شعر گفتن و غزل‌سرایی درباره‌ی زنان پاکدامن یا نوجوان في‌الجملة؛ ۱٦٥. هجو کردن مؤمن در قالب شعر یا گفتار؛ ۱٦٦. کشف عورت در حضور شخص محترم؛ ۱٦۷. لِواط و انحرافات جنسی؛ ۱٦۸. مصافحه‌ی زن و مرد نامحرم با یکدیگر؛ ۱٦۹. خوردن، تقدیم کردن، خریدن و فروختن مست کننده‌ها، کاشت درخت به منظور تولید مست‌کننده، استفاده از وجه حاصل از فروش آن، اجاره‌ی مکان و وسیله‌ی نقلیه برای جابه‌جایی آن و نیز استعمال آن برای درمان زخم، در غیر موارد ضروری؛ ۱۷۰. رفتن نزد رمّال (کسی که مسیر حرکت فرد یا افرادی را ردیابی می‌کند)، جادوگر، کاهن، تسخیرکنندگان في‌الجملة؛ ۱۷۱. مخالفت نذر و بی‌اعتنایی به آن؛ ۱۷۲. ارتکاب محرمات احرام؛ ۱۷۳. ممانعت از زکات، خمس و دیگر حقوق واجب؛ ۱۷٤. به تأخیر انداختن حقوق؛ ۱۷٥. مجادله با خدا و پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام از سر خیره‌سری؛ ۱۷٦. ستمکارانه از حق منحرف شدن، خصوصاً در خانه‌ی خدا؛ ۱۷۷. سرکشی از پس دیوار یا فراز بام به خانه‌ی

همسایگان؛ ۱۷۸. نشستن بر سفره‌ای که در آن شراب خورده می‌شود؛ ۱۷۹. وارد شدن در دستگاه ظالمان في‌الجملة؛ ۱۸۰. هتک حرمت کعبه یا یکی از مقدسات؛ ۱۸۱. نومیدی از رحمت خدا؛ ۱۸۲. رکوع و سجود برای غیر خدا؛ ۱۸۳. سوگند به بیزاری جستن از خدا، پیامبر ﷺ، اهل بیت علیهم‌السلام یا دین رسول اکرم ﷺ؛ ۱۸٤. از راه‌های نامشروع به حکومت رسیدن؛ ۱۸۵. شکنجه به طور کلی ممنوع و حرام است، به ویژه اگر برای گرفتن اعتراف باشد.

گفتنی است که برخی محرمات پیش‌گفته داخل در دیگر حرام‌هاست، ولی نظر بر شدت تأکید آن در آیه یا روایتی جداگانه ذکر شده است.

همچنین پاره‌ای از موارد ذکر شده، کفر، برخی شرک، شماری از گناهان کبیره، بخشی مستلزم کفاره، تعزیر و حد است که در کتاب‌های مفصل و مرتبط آمده است.

ضدارزش‌ها

ویژگی‌هایی اخلاقی وجود دارد که ضدارزش‌های دینی و انسانی است و علمای اخلاق آن را در آثار خود برشمرده‌اند، لذا هر مسلمانی باید از آن دوری گزینند. در این‌جا بیشتر آن‌ها ـ که برخی از آن حرام شرعی است ـ ذکر می‌شود:

۱. انتقام؛ ۲. فخرفروشی؛ ۳. آزاررسانی هرچند از نوع حرام آن نباشد، مانند بالا بردن ارتفاع ساختمان نسبت به خانه‌ی همسایه که در نتیجه همسایه آفتاب یا هوای کمتری خواهد داشت؛ ٤. توهین در صورتی که به مرحله‌ی حرام بودن نرسد؛ ۵. حقیر شمردن مردم؛ ٦. ترساندن مردم در صورتی که به حدّ حرام بودن نرسد؛ ۷. فاش کردن مسائل بایسته‌ی پنهان داشتن؛ ۸. دروغ گفتن به هنگام شوخی؛ ۹. مسخره کردن؛ ۱۰. تعدی به دیگران، بدین‌معنا که مثلاً در جای تنگ، چهارزانو بنشیند؛ ۱۱. سستی ورزیدن در کارهای خیر؛ ۱۲. تهمت زدن به هنگام شوخی، به این‌معنا که مثلاً بگوید: فلان انسان پرخور است؛ ۱۳. دخالت گفتاری در اموری که به انسان ارتباط نداشته باشد؛ ١٤. توکل به مردم؛ ۱۵. به کارهای بیهوده پرداختن؛ ١٦. تجسس در جزئیاتی که به شخص ربط نداشته باشد؛ ۱۷. بی‌تابی به هنگام رسیدن مصیبت؛ ۱۸. جسارت داشتن در پرداختن به امور نکوهیده؛ ۱۹. اندوهگین

شدن بر آنچه از دنیا از دست رفته است؛ ۲۰. بی‌توجهی به امور آخرت؛ ۲۱. دوست داشتن مدح و تعریف و تمجید؛ ۲۲. ریاست و مقام‌دوستی؛ ۲۳. مال‌دوستی؛ ٢٤. دنیادوستی؛ ۲۵. حسد، در صورتی که به مرحله‌ی حرام نرسد؛ ٢٦. حرص؛ ۲۷. سربار دیگران شدن؛ ۲۸. کینه؛ ۲۹. ترس از مردم؛ ۳۰. پرداختن به امور زشت؛ ۳۱. پایبند بودن به امور دنیا، مانند پایبندی به خوراک، پوشاک، خانه و جز آن که عافیت‌طلب‌ها در پی آن هستند؛ ۳۲. خلف وعده؛ ۳۳. ریاکاری در غیر عبادت؛ ٣٤. بدگمانی به خدا؛ ۳۵. بدگمانی به مردم؛ ٣٦. بداخلاقی؛ ۳۷. بدمحضر بودن؛ ۳۸. تلاش در امور نکوهیده‌ای که حرام نباشد؛ ۳۹. ناخشنودی از آنچه قسمت و مقدر شده است؛ ٤٠. همنشینی با فرومایگان؛ ٤١. شکایت از زندگی؛ ٤٢. بخل ورزیدن؛ ٤٣. افراط در جنبه‌های حیوانی زندگی؛ ٤٤. زخم زبان هرچند حرام نباشد؛ ٤٥. خود را کوچک و بی‌مقدار کردن؛ ٤٦. تن به کوچک شدن دادن؛ ٤٧. همتی فرومایگانه داشتن؛ ٤٨. خودزنی چنان عادت عده‌ای هست؛ ٤٩. طمع؛ ۵۰. بسیار خوابیدن؛ ۵۱. آرزوی دراز داشتن؛ ۵۲. غیرت نورزیدن؛ ۵۳. تعصب بی‌جا؛ ٥٤. شتاب؛ ۵۵. دشمنی ورزیدن در حدّی که حرام نباشد؛ ٥٦. خوش‌گمانی به خود؛ ۵۷. تعصب‌های جاهلی؛ ۵۸. عدم احترام بزرگترها؛ ۵۹. عدم ترحم به کوچکترها؛ ٦٠. عدم اعتماد و تکیه به خدای ـ عزوجل ـ؛ ٦١. خشم گرفتن بدون انگیزه و دلیل ترجیح دهنده‌ی شرعی؛ ٦٢. ثروت زیاد که به سرکشی بینجامد؛ ٦٣. غرور؛ ٦٤. غفلت؛ ٦٥. تفریح و شادمانی کردن با امور مردم؛ ٦٦. بدگفتن هرچند به مرحله‌ی حرام نرسد؛ ٦٧. فتنه‌انگیزی؛ ٦٨. سنگ‌دلی؛ ٦٩. بدخویی و درنیامیختن با دیگران؛ ۷۰. تکبر؛ ۷۱. پنهان داشتن حق، هرچند با سکوت باشد و آشکار کردنش واجب نباشد؛ ۷۲. کار نیک خود را زیاد پنداشتن؛ ۷۳. کار نیک دیگران را اندک شمردن؛ ٧٤. شر و آزار دیگران را زیاد دانستن؛ ۷۵. شر و آزار خود را اندک خواندن؛ ٧٦. کفران نعمت؛ ۷۷. ترک کردن شکرگزاری؛ ۷۸. زیاد شوخی کردن؛ ۷۹. عدم مطابقت ظاهر و باطن اگرچه در امور دنیوی باشد؛ ۸۰. بی‌شرمی و وقاحت؛ ۸۱. دوری جستن از مؤمنان؛ ۸۲. بی‌کاری؛ ۸۳. زیاد خندیدن؛ ٨٤. وسوسه حتی در امور دنیایی؛ ۸۵. زیاد مشغول شدن به امور زندگی؛ ٨٦. کثیف بودن و

بی‌توجهی به نظافت؛ ۸۷. بی‌انصافی؛ ۸۸. افراط در کارها؛ ۸۹. تفریط (بی‌اعتنایی) در کارها؛ ۹۰. همنشینی با معصیت کاران؛ ۹۱. بی‌جهت چهره درهم کشیدن؛ ۹۲. بی‌توجهی به مستحبات؛ ۹۳. اشتغال همیشگی به مکروهات؛ ۹٤. بی‌اعتنایی به این که چه بگوید و درباره‌اش چه گفته شود؛ ۹۵. اهمیت ندادن به احکام شرعی.

اخلاق والا و خصلت‌های نیکو

اسلام، اخلاق والا و خصلت‌های ستوده را دوست داشتنی شمرده و به برخورداری از آن فرمان داده است. از این‌رو بر هر مسلمان لازم و شایسته است که خود را به آن بیاراید. این ویژگی‌ها بسیار است که برخی از آن، تحت شرایطی از واجب است. در این مختصر پاره‌ای از آن ذکر می‌شود:

۱. اطمینان به وعده‌ی خدای متعال؛ ۲. تأمل و درنگ در امور؛ ۳. خود را در پیشگاه خدای سبحان خُرد شمردن؛ ٤. انصاف؛ ۵. بی‌نیازی از مردم؛ ٦. ایثار؛ ۷. انفاق در راه خدا؛ ۸. کمک به مردم؛ ۹. خود را به کارهای نیک عادت دادن؛ ۱۰. امر کردن به کارهای نیک؛ ۱۱. نهی کردن از امور زشت و نکوهیده؛ ۱۲. اصلاح میان مردم؛ ۱۳. اخلاص در کارها؛ ۱٤. انس گرفتن با خدای متعال؛ ۱۵. نیکی به پدر و مادر؛ ۱٦. فروتنی؛ ۱۷. به دید و بازدید یکدیگر رفتن؛ ۱۸. الفت گرفتن؛ ۱۹. توبه کردن، حتی از امور غیر حرامی که خدای متعال آن را نمی‌پسندد؛ ۲۰. تسلیم دستور خدا بودن در هر امری؛ ۲۱. توکل بر خدای متعال؛ ۲۲. پایداری و استواری در کارهای نیک؛ ۲۳. بردباری؛ ۲٤. حسن خلق؛ ۲۵. رعایت و حفظ حقوق همسایگان؛ ۲٦. خدادوستی و دوست داشتن کسانی که خدای متعال به دوست داشتن آنان فرمان داده است؛ ۲۷. دوست داشتن در راه و برای خدا؛ ۲۸. دشمن داشتن در راه و برای خدا؛ ۲۹. ترس از خدا؛ ۳۰. امید به خدا داشتن؛ ۳۱. از گناهان ترسیدن؛ ۳۲. عدم اعتماد بر عمل؛ ۳۳. مردم‌داری؛ ۳٤. مدارات با نفس؛ ۳۵. مدارات با خانواده و فرزندان؛ ۳٦. رضایت دادن به قسمت؛ ۳۷. زهد و پارسایی؛ ۳۸. کرم؛ ۳۹. بر مردم پرده‌پوشی کردن؛ ٤۰. اصلاح عیوب نفس؛ ٤۱. زبان خوش داشتن؛ ٤۲. شکر نعمت‌ها بجا آوردن؛ ٤۳. اصلاح میان مردم با رفتار

حکیمانه و موعظه‌ی نیکو؛ ٤٤. بشاش بودن؛ ٤٥. بسیار صدقه دادن و کمک به ضعیفان؛ ٤٦. صله‌ی رحم؛ ٤٧. افشای (ترویج) سلام گفتن؛ ٤٨. سرکشی به ضعیفان، بیماران و یتیمان؛ ٤٩. پاکیزگی؛ ٥٠. پوشاندن عیب‌های مردم؛ ٥١. یکسان بودن ظاهر و باطن در تمام امور؛ ٥٢. راستگویی و پرهیز از دروغ حتی در موارد شوخی و غیر جدی؛ ٥٣. صبر؛ ٥٤. میزبانی مؤمنان؛ ٥٥. رفتن به میهمانی مؤمنان؛ ٥٦. دادن و گرفتن هدیه در مناسبت‌ها؛ ٥٧. گذشت از مردم؛ ٥٨. عفت‌ورزی؛ ٥٩. لحاظ داشتن عدالت در هر چیزی؛ ٦٠. بزرگ داشتن اهل دین؛ ٦١. دوری جستن از اراذل؛ ٦٢. غیرت ورزیدن؛ ٦٣. دوست داشتن فقیران؛ ٦٤. جهاد با نفس؛ ٦٥. وام دادن؛ ٦٦. برآوردن نیازهای مؤمنان؛ ٦٧. پرهیز از آزردن مؤمنان؛ ٦٨. رازداری و پرهیز از افشای آن؛ ٦٩. از مردم به نیکی یادکردن؛ ٧٠. شتاب ورزیدن در کارهای خیر؛ ٧١. محاسبه‌ی نفس؛ ٧٢. خیرخواهی برای مؤمنان، خواه مشورت باشد یا غیر آن؛ ٧٣. نیت خیر داشتن؛ ٧٤. پیراستن نفس و زدودن آن از پلیدی‌ها؛ ٧٥. پرهیزگاری؛ ٧٦. پارسایی؛ ٧٧. دوری جستن از شبهات؛ ٧٨. صبر (خویشتن‌داری) در برابر معصیت (تن دادن به آن)؛ ٧٩. صبر و پایداری بر طاعت و بندگی و صبر در مصیبت؛ ٨٠. یادکرد مرگ و آخرت؛ ٨١. قناعت؛ ٨٢. شرم؛ ٨٣. گشادگی چهره.

رسالـه

توضيـح المسـائـل

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

﴿اَلحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمِينَ

وَالصَّلاةُ وَالسَّلامُ عَلى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحمَّد وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللّهِ عَلى أعْدائِهِمْ أجْمَعِينَ اِلى يَومِ الدِّين﴾

احکام تقلید

مسأله۱: عقیده مسلمان به اصول دین، باید از روی دلیل باشد و نمی‌تواند در اصول دین تقلید نماید، یعنی بدون دلیل گفته کسی را قبول کند، امّا در احکام دین باید یا مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل به دست آورد یا از مجتهد تقلید کند، یعنی به دستور او رفتار نماید و یا احتیاط کند، یعنی طوری به وظیفه خود عمل نماید که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است. مثلا اگر عدّه‌ای از مجتهدین، عملی را حرام می‌دانند و عدّه دیگری می‌گویند حرام نیست، آن عمل را انجام ندهد و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب می‌دانند، آن را بجا آورد. پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی‌توانند به احتیاط عمل کنند، واجب است از مجتهد تقلید نمایند.

مسأله۲: تقلید در احکام، عمل کردن به دستور مجتهد است. و از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد، بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی، حلال زاده، زنده، آزاد و عادل باشد. عادل کسی است که واجبات را بجا آورد و محرّمات را ترك کند که اگر از اهل محل یا همسایگان او و یا کسانی که با او معاشرت دارند حال او را بپرسند خوبی او را تصدیق نمایند و بنابر احتیاط واجب، مجتهدی که انسان از او تقلید می‌کند باید اعلم باشد، یعنی در فهمیدن حکم خدا از تمام مجتهدهای زمان خود داناتر باشد و فحص از اعلم بنابر احتیاط واجب نیز لازم است.

مسأله۳: مجتهد و اعلم را از سه راه می‌توان شناخت، **اوّل:** خود انسان یقین کند، مثلا از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را تشخیص دهد. **دوم:** دو نفر عالم عادل که می‌توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، مجتهد و اعلم بودن او را تصدیق کنند به شرط آنکه دو نفر عالم عادل دیگر با گفته آنان مخالفت ننمایند. **سوم:** عدّه‌ای از اهل علم که می‌توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند و از گفته آنان اطمینان پیدا می‌شود، مجتهد و اعلم بودن او را تأیید کنند و بنابر اقوی یك نفر ثقه کفایت می‌کند. **چهارم:** مطلق شیاع در صورتی که مورد تهمت نباشد، گرچه بنابر احتیاط مستحب بر شیاعی که مفید اطمینان است تکیه گردد.

مسـأله۴: اگر شناخت اعلم مشکل باشد، باید بنابر احتیاط واجـب از کسـی تقلیـد کند که گمان به اعلم بودن او دارد و اگر احتمال ضـعیفی بدهـد کـه کسـی اعلـم اسـت و بداند دیگری از او اعلم نیست بنابر احتیاط مستحب از وی تقلید نمایـد و اگـر چنـد نفـر، در نظر او اعلم از دیگران و با یکدیگر مساوی باشند باید از یکی از آنـان تقلیـد کنـد ولـی چنانچه یکی از آنان پرهیزکارتر باشد، بنابر احتیاط مستحب باید از او تقلید نماید.

مسـأله۵: به دسـت آوردن فتـوای مجتهـد چهـار راه دارد، **اوّل:** شـنیدن از خـود مجتهد. **دوم:** شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهـد را نقـل کننـد. **سـوم:** شـنیدن از کسی که انسان به گفته او اطمینـان دارد. **چهـارم:** در رسـاله مجتهـد نوشـته باشـد، در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان کند.

مسـأله۶: تا انسان یقین نکند فتوای مجتهد عـوض شـده اسـت، مـی‌توانـد بـه آنچه در «رساله» نوشته شده عمل نماید و اگـر احتمـال دهـد فتـوای او عـوض شـده جستجو لازم نیست مگر احتمال، عقلایی باشد.

مسـأله۷: بنابر احتیاط واجب اگر مجتهد اعلم در مسـأله‌ای فتـوا دهـد، مُقلِّـد وی، یعنی کسی که از او تقلید می‌کند، نمی‌تواند در آن مسأله، به فتـوای مجتهـد دیگـری عمـل کند، ولی اگر فتوا ندهد، مثلا بفرماید: بنـابر احتیـاط نمـازگزار در رکعـت سـوم و چهـارم نماز، سه مرتبه تسبیحات اربعه، یعنی: **«سُـبْحانَ اللّـهِ وَ الْحَمْـدُ لِلّـهِ وَ لا اِلـهَ الاّ اللّـهُ وَ اللّـهُ أکْبَرُ»** بگوید، مقلّد باید یا به این احتیاط کـه احتیـاط واجـب اسـت عمـل کنـد و سـه مرتبه بگوید و یا به فتوای مجتهد که بنـابر احتیـاط واجـب اعلـم فـالاعلم از دیگـران باشد و یك مرتبه گفتن تسبیحات اربعه را کافی می‌داند، یك مرتبـه بگویـد و همچنـین اگر مجتهد اعلم بفرماید: مسأله محل تأمّل و یا محل اشکال است.

مسـأله۸: اگـر مجتهـد بعـد از آنکـه در مسـأله‌ای فتـوا داد احتیـاط کنـد، مـثلا بفرماید: ظرف نجس اگرچه با یك مرتبه شستن در آب کُـر پـاك مـی‌شـود ولـی بنـابر احتیاط سه مرتبه بشویند، مقلّـد او بنـابر احتیـاط واجـب نمـی‌توانـد در آن مسـأله بـه فتوای مجتهد دیگری رفتار کند در صورتی که مجتهد او اعلم باشـد، بلـه در غیـر ایـن صورت جایز است خصوصاً اگر فتوای دیگری موافق احتیاط باشد.

مسـأله۹: تقلید ابتدایی از مجتهدی که از دنیا رفته است جایز نیست، امّـا اگـر مجتهدی که انسان از او تقلید می‌کند از دنیا برود، جـایز اسـت در تمـام مسـائل بـر تقلید او باقی بماند، حتّی در مسـائلی کـه در حـال حیـات آن مجتهـد، بـه آن عمـل نکرده است.

مسأله۱۰: اگر در مسأله‌ای به فتوای مجتهدی عمل کند و بعد از مردن او در همان مسأله به فتوای مجتهد زنده‌ای رجوع نماید، دوباره نمی‌تواند آن را طبق فتوای مجتهدی که از دنیا رفته است انجام دهد، حتّی اگر مجتهد زنده در مسأله‌ای فتوا ندهد و احتیاط نماید و مقلّد مدّتی به آن احتیاط عمل کند، دوباره نمی‌تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته، عمل نماید.

مسأله۱۱: عدول از مجتهدی که از دنیا رفته به مجتهد زنده جایز است، ولی عدول از مجتهد زنده به مجتهد زنده دیگر، بنابر احتیاط جایز نیست مگر مجتهد دوّم اعلم از اوّلی باشد یا اوّلی از عدالت خارج شود.

مسأله۱۲: بر مکلّف واجب است مسائلی را که غالباً مورد ابتلای اوست و به آن احتیاج دارد یاد بگیرد.

مسأله۱۳: اگر مسأله‌ای برای انسان پیش آید که حکم آن را نمی‌داند، چنانچه ممکن است، باید صبر کند تا فتوای مجتهد را بدست آورد و اگر نمی‌تواند، از راه احتیاط وظیفه خود را انجام دهد.

مسأله۱۴: اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید، چنانچه بعداً فتوای آن مجتهد عوض شود، لازم نیست به او خبر دهد که فتوا عوض شده است ولی اگر بعد از گفتن فتوا بفهمد اشتباه کرده، در صورت امکان باید اشتباه را برطرف کند.

مسأله۱۵: اگر مکلّف مدّتی اعمال خود را بدون تقلید انجام دهد در صورتی اعمال او صحیح است که با فتوای مجتهدی که وظیفه‌اش تقلید از او بوده یا با فتوای مجتهدی که فعلا باید از او تقلید کند مطابق باشد گرچه احوط مطابقت با مجتهد فعلی است و یا از راه دیگری بفهمد به وظیفه واقعی خود رفتار کرده است.

مسأله۱۶: تقلید شامل کلّیه احکام، اعم از عبادات، معاملات، واجبات، محرمات، مستحبات، مکروهات و مباحات می‌شود.

احکام طهارت

آب مطلق و مضاف

مسأله۱۷: آب، یا مطلق است یا مضاف: آب مضاف، آبی است که از چیزی گرفته شود، مانند آب هندوانه و گلاب یا با چیزی مخلوط شود، مانند آبی که با گِل مخلوط گردد، به صورتی که دیگر به آن آب نگویند.

و غیر از این‌ها آب مطلق است، که پنج قسم می‌باشد، **اوّل:** آب کُر، **دوم:** آب قلیل، **سوم:** آب جاری، **چهارم:** آب باران، **پنجم:** آب چاه.

۱ـ آب کُر

مسأله۱۸: آب کُر، مقدار آبی است که اگر در ظرفی که طول و عرض و عمق آن هریك، سه وجب است و یا ظرفی که مجموعاً بیست و هفت وجب باشد بریزند، آن ظرف پُر شود.

مسأله۱۹: اگر عین نجس مانند بول و خون، یا چیزی که نجس شده است مانند لباس نجس، به آب کُر برسد، چنانچه آن آب، بو یا رنگ و یا مزه نجاست را بگیرد، نجس می‌شود و اگر تغییر نکند نجس نمی‌شود.

مسأله۲۰: اگر رنگ یا مزه و یا بوی آب کُر بر اثر غیرنجاست تغییر کند، نجس نمی‌شود.

مسأله۲۱: اگر عین نجس مانند خون، به آبی که بیشتر از کُر باشد برسد و بو یا رنگ و یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کُر باشد تمام آب نجس می‌شود و اگر به اندازه کُر یا بیشتر باشد، فقط مقداری که بو یا رنگ و یا مزه آن تغییر کرده، نجس است.

مسأله۲۲: آب فوّاره اگر متّصل به کُر باشد، آب نجس را پاك می‌کند ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد آن را پاك نمی‌کند مگر چیزی روی فوّاره بگیرند، تا آب آن قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متّصل شود. و بنابر احتیاط مستحب آب فوّاره با آب نجس مخلوط گردد.

مسأله۲۳: اگر چیز نجس را زیر شیری که متّصل به کُر است بشویند آبی که از آن می‌ریزد اگر متّصل به کُر باشد و بو یا رنگ و یا مزه نجاست نگرفته باشد و عین نجاست نیز در آن نباشد، پاك است.

مسأله۲۴: اگر مقداری از آب کُر، یخ ببندد و باقی آن به اندازه کُر نباشد چنانچه نجاست به آن برسد نجس می‌شود و هر مقدار از یخ نیز که آب می‌شود نجس است مگر اینکه مجموع آب باقی و آبی که ذوب شده به اندازه کُر گردد، که در این‌صورت پاک می‌شود.

مسأله۲۵: آبی که به اندازه کُر بوده، اگر انسان شك کند از کُر کمتر شده یا نه، در حکم آب کُر است یعنی نجاست را پاك می‌کند و اگر نجاستی به آن برسد نجس نمی‌شود. و آبی که کمتر از کر بوده و انسان شك دارد به مقدار کُر شده یا نه، حکم آب کُر را ندارد و بنابر احتیاط مستحب در این گونه موارد، تفحّص و تحقیق نماید.

مسـأله۲۶: کُر بودن آب، از سه راه ثابت می‌شود، **اوّل:** خـود انسـان یقـین کنـد. **دوم:** دو مرد عادل، یا یك نفر ثقه خبر دهـد. **سـوم:** کسـی کـه آب در اختیـار اوسـت بگوید، مثلا حمّامی بگوید: آب حوض حمّام، کُر است.

۲ـ آب قلیل

مسـأله۲۷: آب قلیل، آبی است که از کُر کمتر باشد و از زمین نجوشد.

مسـأله۲۸: اگر آب قلیل بر چیز نجس بریزد، یا چیـز نجـس بـه آن برسـد نجـس می‌شود، ولی اگر از بالا و یا با فشـار بـر چیـز نجـس بریـزد، مقـداری کـه بـه آن چیـز می‌رسد، نجس و بقیّه آب پاك است.

مسـأله۲۹: آب قلیلی که برای برطـرف کـردن عـین نجاسـت روی چیـز نجـس ریخته می‌شود و از آن جدا می‌گردد، بنا بر احتیاط واجب نجس است. بلـه آب قلیلـی که بعد از برطرف کردن عین نجاست بر آن ریخته می‌شود، هم مطهّـر آن بـوده و هـم خودش بنابر اقوی طاهر است.

مسـأله۳۰: آبی که برای شستن مخرج بول و غایط به کار می‌رود، بـا پـنج شـرط پاك است و چیزی را که بـا آن برخـورد نمایـد، نجـس نمـی‌کنـد. (بنـابر احتیـاط در بعضی از آن شرایط) **اوّل:** بو یا رنگ و یا مزه نجاست نگرفته باشـد. **دوم:** نجاسـتی از خارج به آن نرسیده باشد. **سوم:** نجاست دیگری مانند خون غیـر متعـارف بـا بـول یـا غایط بیرون نیامده باشد. **چهارم:** ذرّه‌های غایط در آب پیدا نباشد. **پـنجم:** بـه اطـراف مخرج بیشتر از مقدار معمول، نجاست نرسیده باشد.

۳ـ آب جاری

مسـأله۳۱: آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشـد، ماننـد آب چشمه و قنات.

مسـأله۳۲: آب جاری اگرچه کمتر از کُر باشد، چنانچه نجاست به آن برسـد، تـا وقتی بو یا رنگ و یا مزه آن بر اثر نجاست تغییر نکرده، پاك است.

مسـأله۳۳: اگر نجاستی بـه آب جـاری برسـد و مقـداری از آن، بـر اثـر نجاسـت تغییر کند، فقط همان مقدار، نجـس مـی‌شـود. و قسـمتی کـه متّصـل بـه چشـمه اسـت اگرچه کمتر از کُر باشد، پاك است و آب‌های دیگر نهر، اگر بـه انـدازه کُـر باشـد یـا بـه سبب آبی که تغییر نکرده، به آب طرف چشمه متّصل باشد پاك وگرنه نجس می‌شود.

مسأله۳۴: آب چشمه‌ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می‌جوشد، در حکم آب جاری می‌باشد. یعنی اگر نجاست به آن برسد تا وقتی بو یا رنگ و یا مزه آن بر اثر نجاست تغییر نکرده باشد، پاك است.

مسأله۳۵: آبی که کنار نهر، ایستاده و متّصل به آن می‌باشد، حکم آب جاری دارد.

مسأله۳۶: چشمه‌ای که مثلا در زمستان می‌جوشد و در تابستان از جوشش می‌افتد، فقط وقتی که می‌جوشد در حکم آب جاری است.

مسأله۳۷: آب حوض حمّام اگرچه کمتر از کُر باشد، چنانچه به خزینه‌ای که آب آن به اندازه کُر است متّصل باشد، مانند آب جاری است.

مسأله۳۸: آب لوله‌های حمّام و ساختمان‌ها که از شیرها و دوش‌ها می‌ریزد، اگر متّصل به کُر باشد (مانند شبکه‌های آبرسانی در شهرها) در حکم آب جاری است.

مسأله۳۹: آبی که بر روی زمین جریان دارد و از زمین نمی‌جوشد، چنانچه کمتر از کُر باشد و نجاست به آن برسد نجس می‌شود، امّا اگر از بالا یا با فشار به پایین بریزد، چنانچه نجاست به پایین آن برسد، بالای آن نجس نمی‌شود.

۴ـ آب باران

مسأله۴۰: اگر بر چیز نجسی که عین نجاست، در آن نیست یك مرتبه باران ببارد، جایی که باران به آن برسد پاك می‌شود. ولی باریدن دو سه قطره فایده ندارد بلکه باید طوری باشد که بگویند: باران می‌آید. و بنابر احتیاط مستحب باران مقداری باشد که بر زمین سخت، جاری شود.

مسأله۴۱: در فرش، لباس و مانند آن، فشار لازم نیست چنانچه با آب باران شسته شود.

مسأله۴۲: اگر باران بر عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشّح کند، چنانچه عین نجاست، همراه آن نباشد و بو یا رنگ و یا مزه نجاست نگرفته باشد پاك است، پس اگر باران بر خون ببارد و ترشح کند، چنانچه ذرّه‌ای خون در آن باشد، یا بو یا رنگ و یا مزه خون گرفته باشد نجس می‌شود.

مسأله۴۳: اگر بر سقف ساختمان، یا روی بام، عین نجاست باشد، تا وقتی باران بر بام می‌بارد، آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می‌ریزد پاك است ولی بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می‌ریزد به چیز نجس رسیده است نجس می‌باشد.

مسـأله۴۴: زمین نجسی که باران بر آن ببارد، پاك می‌شود و اگر بـاران بـر زمـین جاری شود و به جای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاك می‌کند.

مسـأله۴۵: خاك نجسی که بر اثر باران گِل شده، پاك است.

مسـأله۴۶: هرگـاه آب بـاران در جـایی جمـع شـود اگرچـه کمتـر از کُـر باشـد چنانچه هنگامی که باران می‌آید چیز نجسی را در آن بشویند و آب، بو یـا رنـگ و یـا مزه نجاست نگیرد، آن نجس پاك می‌شود.

مسـأله۴۷: اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است، باران ببارد و بـر زمـین نجس جاری شود، فرش نجس نمی‌شود و زمین نیز پاك می‌گردد.

۵ـ آب چاه

مسـأله۴۸: آب چاهی که از زمین می‌جوشد، اگرچه کمتر از کُـر باشـد، چنانچـه نجاست به آن برسد تا وقتی بو یا رنگ و یا مزه آن بر اثر نجاست تغییـر نکـرده، پـاك است ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاست‌ها به چـاه، بـه مقـداری کـه در «الفقه»[1] بیان شده است از آب آن بکشند.

مسـأله۴۹: اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ و یـا مـزه آب را تغییـر دهـد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود پاك می‌شود، اگرچه بنابر احتیـاط مسـتحب بایـد بـا آبی که از چاه می‌جوشد مخلوط گردد.

مسـأله۵۰: اگر آب باران پس از ایستادن، یا آب دیگری در گـودالی جمـع شـود و کمتر از کُر باشد، با رسیدن نجاست به آن، نجس می‌شود.

احکام آبها

مسـأله۵۱: آب مضاف که معنای آن در «**مسأله ۱۷**» بیان شد، چیز نجس را پـاك نمی‌کند و وضو و غسل با آن، باطل است.

مسـأله۵۲: آب مضاف هر قدر زیاد باشد، البتّه نه به اندازه چاه‌هـای نفـت و ماننـد آن، اگر ذره‌ای نجاست به آن برسد نجس می‌شود ولی چنانچه از بـالا روی چیـز نجـس بریزد، مقداری که به چیز نجس رسیده، نجـس و مقـداری کـه بـالاتر از آن اسـت پـاك

---

۱. تألیف مرجع فقید آیت اللّه العظمی سید محمد شیرازی تغمّده اللّه برحمته.

می‌باشد. مثلا اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه به دست رسیده نجس و آنچه به دست نرسیده پاك است و همچنین اگر مانند فوّاره، با فشار از پایین به بالا برود، اگر نجاست به قسمت بالای آب برسد پایین آب نجس نمی‌شود.

مسأله۵۳: اگر آب مضاف نجس، طوری با آب کُر یا جاری مخلوط شود که دیگر به آن، آب مضاف نگویند پاك می‌شود.

مسأله۵۴: آبی که مطلق بوده و معلوم نیست مضاف شده یا نه، در حکم آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاك می‌کند، وضو و غسل نیز با آن صحیح است. و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه، در حکم آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاك نمی‌کند، وضو و غسل نیز با آن باطل است.

مسأله۵۵: آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف و معلوم نیست که قبلا مطلق بوده یا مضاف، نجاست را پاك نمی‌کند، وضو و غسل نیز با آن باطل است ولی اگر به اندازه کُر یا بیشتر باشد و نجاست به آن برسد، به نجاست آن حکم نمی‌شود.

مسأله۵۶: آبی که عین نجاست، مانند خون و بول به آن برسد و بو یا رنگ و یا مزه آن را تغییر دهد، اگرچه کُر یا جاری باشد نجس می‌شود. ولی اگر بو یا رنگ و یا مزه آب، بر اثر نجاستی که بیرون آن است عوض شود، مثلا مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد ظاهر، عدم نجاست آن است و رعایت احتیاط، لازم نمی‌باشد گرچه خوب است.

مسأله۵۷: آبی که عین نجاست، مانند خون و بول در آن ریخته و بو یا رنگ و یا مزه آن را تغییر داده، چنانچه به اندازه کر گردد، یا به آب کُر یا جاری متّصل شود، یا باران بر آن ببارد، یا باد، باران را در آن بریزد و یا آب باران از ناودان، در آن جاری شود و تغییر آن از بین برود پاك می‌شود.

مسأله۵۸: اگر چیز نجسی را در آب کُر یا جاری آب بکشند، آبی که بعد از بیرون آوردن، از آن می‌ریزد پاك است.

مسأله۵۹: آبی که پاك بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه، پاك است و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاك شده یا نه، نجس است.

مسأله۶۰: نیم خورده سگ، خوك و کافر، نجس و خوردن آن حرام است و نیم خورده حیوانات حرام گوشت، پاك و خوردن آن مکروه می‌باشد، مگر نیم خورده گربه که خوردن آن کراهت ندارد.

احکام تخلّی

بول و غایط کردن

مسأله۶۱: واجب است انسان در هنگام تخلّی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانی که مکلّفند، اگرچه مانند خواهر و مادر با او مَحرم باشند و همچنین از دیوانه و بچّه‌های ممیّز که خوب و بد را می‌فهمند، بپوشاند. امّا زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

مسأله۶۲: لازم نیست با چیز مخصوصی، عورت خود را بپوشاند و اگر مثلا با دست آن را بپوشاند کافی است.

مسأله۶۳: هنگام تخلّی، باید قسمت جلوی بدن، یعنی شکم و سینه رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله۶۴: اگر هنگام تخلّی، قسمت جلوی بدن رو به قبله یا پشت به قبله باشد و عورت را از قبله برگرداند، کفایت نمی‌کند و اگر جلوی بدن او، رو به قبله یا پشت به قبله نباشد، بنابر احتیاط واجب عورت را، رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

مسأله۶۵: بنابر احتیاط مستحب قسمت جلوی بدن ـ در هنگام استبراء که احکام آن، بعداً گفته می‌شود و موقع تطهیر مخرج بول و غایط ـ رو به قبله یا پشت به قبله نباشد.

مسأله۶۶: اگر برای آنکه نامحرم او را نبیند، مجبور شود در حال تخلّی رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند و نیز اگر به جهت دیگری ناچار باشد که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، اشکال ندارد.

مسأله۶۷: بنابر احتیاط واجب لازم است بچّه را، در وقت تخلّی رو به قبله یا پشت به قبله ننشانند. ولی اگر خود بچّه بنشیند، جلوگیری از او واجب نیست.

مسأله۶۸: در پنج جا تخلّی حرام است، **اوّل:** در کوچه‌های بن بست، در صورتی که صاحبانش، اجازه نداده باشند و نیز در کوچه‌های غیر بن بست، در صورت ضرر به عابرین. **دوم:** در ملك کسی که اجازه تخلّی نداده است. **سوم:** در جایی که برای عدّه مخصوصی وقف شده است، مانند بعضی از مدرسه‌ها. **چهارم:** روی قبر مؤمنین در صورتی که بی‌احترامی به آنان باشد. **پنجم:** در جاهای محترمی که تخلّی، بی‌احترامی به حساب آید.

مسـأله۶۹: در سه صورت مخرج غایط فقط بـا آب، پـاك مـی‌شـود، البتـه بنـابر احتیاط در بعضی از آن‌ها، **اوّل:** نجاست دیگـری ماننـد خـون بـا غـایط بیـرون آمـده باشد. **دوم:** نجاستی از خارج به مخـرج غـایط رسـیده باشـد. **سـوم:** اطـراف مخـرج، بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد که آن مقدار بیشتر از معمـول جـز بـا آب پـاک نمی‌گردد. و در غیـر ایـن سـه صـورت، مخـرج را بـا آب مـی‌تـوان شسـت و یـا بـه دستوری که بعداً بیان می‌شود، با پارچه، سنگ و مانند آن پاك کرد، اگرچـه شسـتن بـا آب بهتر است.

مسـأله۷۰: مخرج بول با غیر آب پاك نمی‌شود. و در آب کُر و جـاری اگـر بعـد از برطرف شدن بول یك مرتبه بشویند کـافی اسـت، ولـی بـا آب قلیـل بنـابر احتیـاط واجب باید دو مرتبه شست و بهتر است سه مرتبه شسته شود.

مسـأله۷۱: اگر مخرج غایط را با آب بشویند، باید چیزی از غـایط بـر آن نمانـد، ولی باقیماندن رنگ و بوی آن اشکال ندارد و اگر در دفعـه اوّل، طـوری شسـته شـود که ذرّه‌ای غایط بر آن نماند، شستن دوباره لازم نیست.

مسـأله۷۲: با سنگ، کلوخ و مانند آن، اگر خشك و پاك باشـد، مخـرج غـایط را می‌توان تطهیر کرد. و چنانچه رطوبت کمی داشته باشد کـه بـه مخـرج نرسـد اشـکال ندارد. و بنا بر احتیاط مستحب از سه دفعه کمتـر نباشـد اگرچـه بـا یـك مرتبـه یـا دو مرتبه مخرج پاکیزه شود.

مسـأله۷۳: بنابر احتیاط مستحب باید سنگ یا پارچه‌ای که غایط را بـا آن برطـرف می‌کنند سه قطعه باشد، مگر در سنگ‌های بزرگ و پارچه‌های دراز که یـك قطعـه کـافی است. و اگر با سه قطعه برطرف نشود بایـد بـه قـدری اضـافه نماینـد تـا مخـرج کـاملا پاکیزه گردد، ولی باقیماندن ذرّه‌های کوچکی که دیده نمی‌شود اشکال ندارد.

مسـأله۷۴: پاك کردن مخرج غایط با چیزهایی کـه احتـرام آن لازم اسـت، ماننـد کاغذی که اسم خدا و پیامبران علیهم‌السلام بر آن نوشـته شـده حـرام اسـت و بـا اسـتخوان و سرگین مخرج غایط را پاك کردن محل اشکال است، ولی اگر کسی بـا ایـن‌هـا غـایط را برطرف کند، مخرج پاك می‌شود.

مسـأله۷۵: اگر شك کند مخرج را تطهیر کرده یا نه، بایـد آن را تطهیـر کنـد، امّـا اگر همیشه بعد از بول یا غایط فوراً تطهیر می‌نموده است، بنـابر احتیـاط مسـتحب آن را تطهیر نماید.

مسـأله۷۶: اگر بعد از نماز شك كند كه قبل از نماز مخرج را تطهير كرده يـا نـه، نمازی كه خوانده صحيح است، ولی برای نمازهای بعد بايد تطهيـر كنـد. و اگـر بعـد از داخل شدن در نماز شك كرد، بايد نماز را قطع كند و تطهير نمايد، امّـا اگـر هميشـه بنای او بر تطهير بوده گرچه به مرحله عادت نرسيده باشد تطهير لازم نيسـت، بلـه بنـابر احتياط مستحب تطهير نمايد و نماز واجب را برای اين احتياط مستحب قطع نكند.

استبراء

مسـأله۷۷: استبراء عمل مستحبی است كه مردها، بعد از بيرون آمدن بـول، بـرای آنكه يقين كنند بول، در مجرا نمانده است انجام می‌دهند. و بهتـرين روش آن بـه ايـن صورت است: اگر مخرج غايط نجس شده، اوّل آن را تطهير كنند، سپس سه دفعـه بـا انگشت ميانه دست چپ، از مخرج غايط تا بيخ آلـت بكشـند، سـپس شسـت را روی آلت و انگشت پهلوی شست را، زير آن بگذارند و يا بر عكس آن كننـد و سـه مرتبـه تا ختنه گاه بكشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

مسـأله۷۸: آبی كه گاهی بعد از ملاعبه و بازی كردن، از انسان خارج مـی‌شـود و به آن «**مذی**» می‌گويند پاك است و نيز آبی كه گاهی بعد از منی بيـرون مـی‌آيـد و بـه آن «**وذی**» گفته می‌شود و همچنين آبی كه گاهی بعد از بول، بيـرون مـی‌آيـد و بـه آن «**ودی**» می‌گويند، اگر بول به آن نرسيده باشد، پاك است و چنانچه انسان بعـد از بـول استبراء كند و سپس آبی از او خارج شود و شك كند بـول اسـت يـا يكـی از ايـن‌هـا، پاك می‌باشد.

مسـأله۷۹: اگر مرد شك كند استبراء كرده يـا نـه و رطـوبتی از او بيـرون آيـد كـه نداند پاك است يا نه، نجس می‌باشد و چنانچه وضو گرفته باشـد باطـل مـی‌شـود، ولـی اگر عادت داشته كه پس از بول فوراً استبراء نمايد، يا اگر شك كنـد اسـتبرايی كـه كـرده درست بوده يا نه و رطوبتی از او بيرون آيد كه نداند پاك است يا نـه، پـاك مـی‌باشـد و وضو را باطل نمی‌كند.

مسـأله۸۰: كسی كه اسـتبراء نكـرده اگـر بـر اثـر آنكـه مـدّتی از بـول كـردن او گذشته، يقين كند بول در مجری نمانده است و رطوبتی ببيند و شـك كنـد پـاك اسـت يا نه، آن رطوبت پاك می‌باشد و وضو را باطل نمی‌كند.

مسـأله۸۱: اگر مرد بعد از بـول، اسـتبراء کنـد و وضـو بگیـرد، چنانچـه بعـد از وضو، رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، واجب اسـت احتیاطـاً غسـل کنـد و وضو نیز بگیرد، ولی اگر وضو نگرفته باشد فقط گرفتن وضو کافی است.

مسـأله۸۲: برای زن، استبراء از بول نیست و اگر رطوبتی ببیند و شـك کنـد پـاك است یا نه، پاك می‌باشد و وضو و غسل او را باطل نمی‌کند.

آداب تخلّی

مسـأله۸۳: مستحب است در موقع تخلّی، جایی بنشـیند کـه کسـی او را نبینـد و هنگام وارد شدن به مکان تخلّی، اوّل پای چپ و موقع بیرون آمـدن، اوّل پـای راسـت را بگذارد و همچنین مستحب است در حال تخلّی، سر را بپوشاند و سـنگینی بـدن را بر پای چپ بیندازد.

مسـأله۸۴: نشستن روبروی خورشید و ماه در هنگام تخلّی مکـروه اسـت، ولـی اگـر عورت خود را با وسیله‌ای بپوشاند، مکروه نیست و نیز در موقع تخلّی نشستن روبـروی بـاد، در جاده، خیابان، کوچه، درب خانه و زیر درختی که میوه می‌دهد و همچنین چیـز خـوردن، توقّف زیاد و تطهیر کردن با دست راست مکروه بوده مگر در مواردی کـه ضـرر رسـاند، یـا هتک حرمت شود و یا حریم خانه است که تـرک آن واجـب مـی‌باشـد. و همچنـین اسـت حرف زدن در حال تخلّی، امّا اگر ناچار باشد، یا ذکر خدا بگوید، اشکال ندارد.

مسـأله۸۵: بول کردن در زمین سـخت، سـوراخ جـانوران و در آب، بـه ویـژه در آب ایستاده مکروه است. و همچنین است ایستاده بول کردن، امّا در حال «تنویر» کراهت ندارد.

مسـأله۸۶: خودداری کردن از بول و غـایط، مکـروه اسـت و اگـر بـه انـدازه‌ای باشد که برای بدن، ضرر فوق العادّه داشته باشد حرام است.

مسـأله۸۷: مستحب است انسان، پیش از نماز بـول کنـد سـپس وضـو یـا غسـل نموده و نماز بخواند. و همچنین مستحب است پیش از خواب، پیش از جمـاع و بعـد از بیرون آمدن منی نیز بول کند.

نجاسات

مسـأله۸۸: نجاسات یازده چیز است:

۱. بول ۲. غایط ۳. منی ٤. مردار ٥. خـون ٦. سـگ ۷. خـوك ۸. کـافر ۹. شـراب ۱۰. فقّاع ۱۱. عرق حیوان نجاست‌خوار، بنابر احتیاط.

۱ و ۲ــ بول و غایط

مسـأله۸۹: بول و غایط انسان و هر حیوان حرام گوشتی کـه خـون جهنـده دارد که اگر رگ آن را ببرند، خون از آن می‌جهد نجس اسـت، ولـی بـول و غـایط حیـوان حرام گوشتی که خون آن جستن نمی‌کند و همچنین حیوانی که گوشت نـدارد، ماننـد پشه و مگس و بول و غایط حیوان حلال گوشت، پاك است.

مسـأله۹۰: مستحب است از فضله پرنـدگان حـرام گوشـت، بـه ویـژه از بـول و فضله شب پره (خفاش) اجتناب کرد.

مسـأله۹۱: بول و غایط حیوان نجاسـت خـوار، نجـس اسـت و همچنـین اسـت بول و غایط حیوانی که انسان با آن نزدیکـی نمـوده و گوسـفندی کـه گوشـت آن، از خوردن شیر خوك محکم شده است نجس می‌باشد.

۳ــ منی

مسـأله۹۲: منی انسان و حیوانی که خون جهنده دارد نجس است.

مسـأله۹۳: «مذی»، «وذی» و«ودی» که معنای آن در **«مسأله۷۸»** گذشت، پاك می‌باشد.

۴ــ مردار

مسـأله۹۴: مردار حیوانی که خون جهنده دارد نجس اسـت، چـه خـودش مـرده باشد، یا به غیر دستور شرعی، آن را کشته باشند، امّا ماهی چون خـون جهنـده نـدارد، اگرچه در آب بمیرد پاك است.

مسـأله۹۵: آنچه که از مـردار روح نـدارد، ماننـد پشـم، مـو، کـرك، اسـتخوان و دندان پاك می‌باشد.

مسـأله۹۶: اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حـالی کـه زنـده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد، جدا کنند نجس است.

مسـأله۹۷: پوست‌های مختصر لـب و جاهـای دیگـر بـدن کـه هنگـام افتـادنش رسیده، اگرچه آن را بکنند پاك است. و همچنین پوسـتی کـه موقـع افتـادنش نرسـیده باشد، گرچه بهتر است از آن اجتناب شود.

مسـأله۹۸: تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می‌آید، اگـر پوسـت روی آن سفت شده باشد پاك است، ولی بنابر احتیاط باید ظاهر آن را آب کشید.

مسـأله۹۹: اگر بره و بزغاله پیش از آنکه علفخوار شوند بمیرند، پنیر مایـه‌ای کـه در شیردان آن‌ها می‌باشد پاك است، ولی بنابر احتیاط باید ظاهر آن را آب کشید.

مسـأله۱۰۰: دواجات روان، عطـر، روغـن، واکـس و صـابونی کـه از کشـورهای غیراسلامی می‌آورند، اگر انسان یقین به نجاست آن نداشته باشد، پاك است.

مسـأله۱۰۱: گوشت، پیه و چرمی که در بازار مسلمانان، فروخته می‌شـود پـاك اسـت و همچنین اگر در دست مسلمانان باشـد، ولـی اگـر بدانـد آن مسـلمان، از کـافر گرفتـه و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، نجس می‌باشد.

۵ـ خون

مسـأله۱۰۲: خون انسان و هر حیوانی که خـون جهنـده دارد، یعنـی حیـوانی کـه اگـر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می‌کند، نجس است، امّا خون حیـوانی کـه ماننـد مـاهی و پشه خون جهنده ندارد، یا مشکوك است که دارد یا ندارد، مانند مار، پاك می‌باشد.

مسـأله۱۰۳: اگر حیوان حلال گوشت را به دستور شـرعی بکشـند و خـون آن بـه مقدار معمول بیرون آید، خونی که در بدنش می‌ماند پـاك اسـت، ولـی اگـر بـه علّـت نفس کشیدن، یا بر اثر اینکه سر حیوان در جای بلنـدی بـوده، خـون بـه بـدن حیـوان برگردد، آن خون نجـس اسـت. و بنـابر احتیـاط واجـب، از خـون باقیمانـده در بـدن حیوان حرام گوشت، اجتناب شود.

مسـأله۱۰۴: خونی که در تخم مرغ دیده مـی‌شـود، چنانچـه کـم باشـد و پوسـته نازك روی خون پاره نشده باشد، اگر آن را بیـرون آورنـد بـدون اینکـه بـا تخـم مـرغ مخلوط شود، تخم مرغ پاك است.

مسـأله۱۰۵: خون بسیار کمی که گاهی هنگام دوشیدن شیر، دیـده مـی‌شـود بنـابر احتیاط شیر را نجس می‌کند.

مسـأله۱۰۶: خونی که از لای دندان‌ها می‌آید، اگـر بـر اثـر مخلـوط شـدن بـا آب دهان، از بین برود پاك است، ولی بنابر احتیاط مستحب آن را فرو نبرد.

مسـأله۱۰۷: خونی که بر اثر کوبیده شدن، زیر ناخن یا زیر پوست مـی‌میـرد، اگـر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند، پاك است و اگر به آن خون بگوینـد، نجـس است و در این صورت، چنانچه ناخن یا پوست سـوراخ شـود و عرفـاً آن را از ظـاهر بدانند، اگر مشقّت ندارد باید برای وضو و غسل، خون را بیرون آورند و اگـر مشـقّت دارد، باید اطراف آن را طوری که نجاسـت زیـاد نشـود، بشـویند و پارچـه یـا چیـزی

مانند پارچه، بر آن بگذارند و روی پارچه دست تر بکشند و بنابر احتیاط مستحب تیمّم نیز بکنند. این در صورتی است که عرفاً آن را از ظاهر بدانند و الاّ آنچه گفته شد بنابر احتیاط مستحب خواهد بود.

مسأله۱۰۸: اگر انسان نداند که خون، زیر پوست مرده یا گوشت بر اثر کوبیده شدن به آن حالت درآمده، پاك است.

مسأله۱۰۹: اگر هنگام جوشیدن غذا، ذرّه‌ای خون در آن بیفتد، تمام غذا و ظرف آن نجس می‌شود. و جوشیدن، حرارت و آتش پاك کننده آن نیست.

مسأله۱۱۰: زردابه‌ای که در حال بهبودی زخم، در اطراف آن پیدا می‌شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است پاك می‌باشد.

۶ و ۷ ــ سگ و خوک

مسأله۱۱۱: سگ و خوکی که در خشکی زندگی می‌کنند، حتّی مو، استخوان، پنجه، ناخن و رطوبت‌های آن‌ها نجس است، ولی سگ و خوك دریایی پاك می‌باشد.

مسأله۱۱۲: تمامی حیوانات حرام گوشت ـ جز سگ و خوك ـ قابل تذکیه هستند، یعنی اگر به دستور شرعی ذبح شوند، پاك می‌باشند گرچه حلال نیستند.

۸ ــ کافر

مسأله۱۱۳: کافر به همه اقسام آن نجس است، و بنابر احتیاط واجب از اهل کتاب در صورت عدم عسر و حرج اجتناب گردد، و کافر یعنی کسی که مُنکِر خداست، یا برای خدا شریك قرار می‌دهد و یا پیغمبری حضرت خاتم الأنبیاء محمّد بن عبداللّه ﷺ را قبول ندارد، و نیز کسی که ضروری دین، یعنی چیزی را که مانند نماز و روزه، مسلمانان آن را جزو دین اسلام می‌دانند منکر شود نجس است به شرطی که انکارش مستلزم انکار پیامبر ﷺ باشد و بداند آن چیز، ضروری دین است، امّا اگر نداند بنابر احتیاط مستحب باید از او اجتناب کرد. و کسی که منکر معاد یا کبائر ضروریّه شود در حکم کافر است.

مسأله۱۱۴: کفّار اهل کتاب (مسیحیان، یهودیان و زردشتیان) اگر بر اثر شرب خمر، اکل میته و گوشت خوك و برخورد با سایر نجاسات نجس نشده باشند، نجاست ذاتی آن‌ها قطعی نیست، گرچه احوط وجوبی در غیر عُسر و حرج اجتناب از آن‌هاست.

مسـأله۱۱۵: تمام بدن کافر، حتّی مو، ناخن و رطوبـت‌هـای او نجـس اسـت، و از اهل کتاب بنابر احتیاط واجب.

مسـأله۱۱۶: اگر پدر و مادر و جدّ و جدّه بچّه نابالغ، همه کافر باشند آن بچّـه نیـز نجس است مگر اینکه او ـ ولو قبل از بلوغ در حالی که عاقل و ممیز بـوده ـ مسـلمان گردد که محکوم به طهارت است، و اگر یکی از آن‌ها مسلمان باشد، بچّه پاك است.

مسـأله۱۱۷: کسی که معلـوم نیسـت، مسـلمان اسـت یـا نـه، چنانچـه در کشـور اسلامی اسـت پـاك مـی‌باشـد و احکـام دیگـر مسـلمانان را دارد، مـثلا مـی‌توانـد زن مسلمان بگیرد و در قبرستان مسلمانان دفن شود.

مسـأله۱۱۸: اگر مسلمانی به پیامبر اسلام ﷺ یا حضرت فاطمـه علیها السلام یـا بـه یکـی از دوازده امام علیهم السلام دشنام دهد یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است.

۹ـ شراب

مسـأله۱۱۹: شراب و هر چیزی که انسـان را مسـت مـی‌کنـد، چنانچـه بـه خـودی خود، روان باشد نجس است، حتّی اگر به وسیله چیزی آن را جامد کننـد. و اگـر ماننـد بنگ و حشیش، روان نباشد حتّی اگر چیزی در آن بریزند که روان شود پاك است.

مسـأله۱۲۰: الکل صنعتی که برای رنگ کردن درب، میـز، صـندلی و ماننـد آن بـه کار می‌رود، اگر انسان نداند مست کننده است پاك می‌باشد.

مسـأله۱۲۱: اگر آب انگور به خودی خود، به جوش آیـد نجـس نمـی‌شـود، ولـی خوردن آن حرام است. و همچنین است اگر بر اثر پختن بـه جـوش آیـد، و ایـن حکـم برای خود انگور بنابر احتیاط مستحب است.

مسـأله۱۲۲: خرما، مویز، کشمش و آب آن‌ها اگر به جوش آیـد، پـاك و خـوردن آن حلال است، اگرچه بنابر احتیاط مستحب به ویـژه در مـویز و کشـمش از خـوردن آن اجتناب شود.

۱۰ـ فُقّاع

مسـأله۱۲۳: فُقّاع که از جو گرفته می‌شـود و بـه آن «آب جـو» مـی‌گوینـد نجـس است، ولی آنچه که به دستور پزشك از جو می‌گیرند و بـه آن «ماءالشـعیر» مـی‌گوینـد پاك می‌باشد.

۱۱ ـ عرق حیوان نجاست خوار

مسأله۱۲۴: بنابر احتیاط واجب، باید از عرق شتر نجاست خوار و هر حیوانی که به خوردن نجاست انسان، عادت کرده اجتناب کرد.

عرق جُنُب از حرام

مسأله۱۲۵: عرق جُنب از حرام نجس نیست گرچه بنابر احتیاط مستحب اجتناب از آن بهتر است، چه عرق، در حال جماع بیرون آید یا بعد از آن، از مرد باشد یا از زن، از زنا باشد یا از لواط، از نزدیکی با حیوانات باشد، یا از استمناء (و استمناء یعنی انسان با خود، کاری کند که منی از او بیرون آید)، ولی نمی‌توان با این عرق، نماز خواند.

مسأله۱۲۶: اگر انسان هنگامی که نزدیکی با زن، حرام است، مثلا در وقت حیض یا در روزه ماه رمضان، با زن خود نزدیکی کند، بنابر احتیاط مستحب باید از عرق خود اجتناب نماید.

مسأله۱۲۷: اگر جنب از حرام به جهت عذری، عوض از غسل، تیمّم نماید و بعد از تیمّم، عرق کند با این عرق می‌تواند نماز بخواند، ولی اگر عذر او برطرف شد و عرق کرد نمی‌تواند با آن، نماز بخواند و بنابر احتیاط مستحب باید از عرق خود، اجتناب نماید.

مسأله۱۲۸: اگر کسی از حرام جنب شود، سپس با حلال خود نزدیکی کند، یا اوّل با حلال خود نزدیکی کرده سپس از حرام جنب شود، بنابر احتیاط مستحب از عرق خود اجتناب نماید.

ثابت شدن نجاست

مسأله۱۲۹: نجاست هر چیز از سه راه ثابت می‌شود: **اوّل:** خود انسان یقین کند چیزی نجس است، امّا اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است، لازم نیست از آن اجتناب نماید. بنابراین غذا خوردن، در قهوه خانه و مهمانخانه‌هایی که مردمان لاابالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی‌کنند و در آن‌ها غذا می‌خورند یا کار می‌کنند، اگر انسان یقین نداشته باشد غذایی را که برای او آورده‌اند نجس است، اشکال ندارد. **دوم:** کسی که چیزی در اختیار اوست، بگوید نجس است، مثلا همسر انسان یا خدمتکار خانه بگوید، ظرف یا چیز دیگری که در اختیار اوست نجس

می‌باشد. **سوم:** دو مرد عادل بگویند، چیزی نجس است. و همچنین اگر یک نفر عادل بگوید، چیزی نجس است، بنابر اقوی باید از آن چیز اجتناب کرد.

مسأله ۱۳۰: اگر بر اثر ندانستن مسأله، نجس بودن و پاك بودن چیزی را نداند، مثلا نداند عرق جُنب از حرام، پاك است یا نه، باید مسأله را بپرسد. ولی اگر با اینکه مسأله را می‌داند، شك کند چیزی پاك است، یا نه، مثلا شك کند که آن چیز خون است یا نه، یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، پاك می‌باشد.

مسأله ۱۳۱: چیز نجسی که انسان، شك دارد پاك شده یا نه، نجس است و چیز پاك را اگر شك کند نجس شده یا نه، پاك است. و اگر بتواند نجس بودن یا پاك بودن آن را بفهمد، لازم نیست تحقیق کند.

مسأله ۱۳۲: اگر بداند یکی از دو ظرف، یا دو لباسی که از هر دوی آن‌ها استفاده می‌کند، نجس شده و نداند کدام است، باید از هر دو اجتناب کند، ولی اگر نمی‌داند مثلا لباس خودش نجس شده یا لباسی که هیچ از آن استفاده نمی‌کند و مال دیگری است، لازم نیست از لباس اجتناب نماید.

نجس شدن چیزهای پاک

مسأله ۱۳۳: اگر چیز پاك به چیز نجس برسد و هر دو، یا یکی از آن‌ها طوری تَر باشد که تَری یکی به دیگری برسد، چیز پاك نجس می‌شود و این متنجس اول ملاقی دوم را نجس کرده اگر با رطوبت سرایت کننده باشد، و نیز متنجس دوم ملاقی سوم را بنابر احتیاط واجب نجس می‌کند چنانچه با رطوبت سرایت کننده باشد، بله متنجس سوم ملاقی چهارم به بالا را دیگر نجس نمی‌کند. و اگر تَری به قدری کم باشد که به دیگری نرسد، چیزی که پاك بوده نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۳۴: اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان، شك کند که هر دو یا یکی از آن‌ها تَر بوده یا نه، آن چیز پاك نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۳۵: دو چیزی که انسان نمی‌داند، کدام پاك و کدام نجس است، اگر یك چیز پاك مرطوب به یکی از آن‌ها برسد، نجس نمی‌شود، ولی اگر به هر دو رسید نجس می‌گردد.

مسأله ۱۳۶: زمین، پارچه و مانند آن اگر رطوبت داشته باشد، هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می‌شود و جاهای دیگر آن پاك است و همچنین است خیار، خربزه و مانند آن.

مسـأله۱۳۷: هرگاه شیره، روغن و مانند آن، طوری باشد که اگـر مقـداری از آن را بردارند جای آن خالی نمی‌ماند، همین که یك نقطه از آن نجـس شـد تمـام آن نجـس می‌شود، ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند، اگرچـه بعـد پر شود، فقط جایی که نجاست به آن رسیده نجس می‌باشد، پس اگر فضـله مـوش در آن بیفتد جایی که فضله افتاده، نجس و بقیّه پاك است.

مسـأله۱۳۸: اگر مگس یا حیوانی مانند آن، روی چیز نجسی که تَـر اسـت بنشـیند و بعد روی چیز پاکی که تَر است بنشـیند، چنانچـه انسـان بدانـد نجاسـت همـراه آن حیوان بوده، چیز پاك نجس می‌شود. و همچنین است اگر یقین داشته در پـای حیـوان نجاست بوده و بعد در زوال نجاست شك نماید، امّا اگر نداند، پاك است.

مسـأله۱۳۹: اگر جایی از بدن که عرق دارد، نجس شود و عرق از آنجـا بـه جـای دیگری برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس می‌شود و اگـر عـرق بـه جـای دیگـر نرود جاهای دیگر بدن پاك است.

مسـأله۱۴۰: اخلاطی که از گلو یا بینی می‌آید اگر خـون داشـته باشـد، جـایی کـه خون دارد نجس و بقیه آن پاك است. پس اگر به بیرون دهان یا بینـی برسـد، مقـداری که انسان یقین دارد، اخلاط نجس به آن رسیده، نجـس اسـت و جـایی کـه شـك دارد نجس شده یا نه، پاك است.

مسـأله۱۴۱: اگر آفتابـه‌ای کـه تَـه آن سـوراخ اسـت، روی زمـین نجـس بگذارنـد، چنانچه آب، طوری زیر آن جمع گردد که با آب آفتابـه یکـی حسـاب شـود، آب آفتابـه نجس می‌شود و همچنین اگر آب بر زمـین جـاری شـود یـا فـرو رود، در صـورتی کـه سوراخ آفتابه با زمین نجس، متصّل باشد طوری که مانع از فشـار آب شـود، آب نجـس است ولی اگر سوراخ آن با زمین نجس متصّل نباشد و آب زیر آفتابـه بـا آب داخـل آن یکی حساب نشود یا آب داخل آن با فشار بیرون آید، آب آفتابه نجس نمی‌شود.

مسـأله۱۴۲: اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صـورتی کـه بعـد از بیرون آمدن، آلوده به نجاست نباشد پاك است. پـس اگـر وسـایل امالـه، یـا آب آن در مخرج غایط وارد شود، یا سـوزن، چـاقو و ماننـد آن، در بـدن فـرو رود و بعـد از بیرون آمدن، به نجاست آلوده نباشد نجس نیست. و همچنین است آب دهـان و بینـی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد، پاك است.

مسأله۱۴۳: متنجِّس (چیزی که نجس شده است) مانند عین نجس منجِّس (نجس کننده) است، ولی تمامی احکام عین نجس بر آن بار نمی‌شود، مثلا اگر چیزی به بول نجس شد، در تطهیر آن تعدّد لازم است چنانچه با آب قلیل باشد، ولی در تطهیر ملاقی با متنجّس به بول، تعدّد لازم نیست.

چند مسأله

مسأله۱۴۴: نجس کردن قرآن کریم، حرام است و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب کشید و همچنین است حکم مساجد، مشاهد مشرّفه، تربت امام حسین علیه‌السلام بلکه تربت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و دیگر معصومین علیهم‌السلام نیز بنابر احتیاط در همین حکم است.

مسأله۱۴۵: اگر جلد قرآن نجس شود، در صورتی که بی‌احترامی به قرآن باشد، باید آن را آب کشید.

مسأله۱۴۶: گذاشتن قرآن روی عین نجس، مانند خون و مردار، اگرچه آن عین نجس، خشك باشد در صورتی که هتك محسوب شود و یا تر بوده و سرایت کند، حرام است و برداشتن قرآن از روی آن واجب می‌شود.

مسأله۱۴۷: نوشتن قرآن با مركّب نجس، اگرچه یك حرف آن باشد حرام است و اگر نوشته شود باید آن را آب کشید، یا با تراشیدن و مانند آن کاری کنند که از بین برود.

مسأله۱۴۸: دادن قرآن به کافر، در صورتی که بی‌احترامی به قرآن شود، حرام است و گرفتن قرآن از او واجب می‌باشد، بله اگر مستلزم بی‌حرمتی نبوده و سبب هدایت باشد اشکال ندارد.

مسأله۱۴۹: اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است، مانند کاغذی که اسم خدا، یا پیامبر، یا امام معصوم و یا حضرت زهرا علیهاالسلام بر آن نوشته شده، در مستراح بیفتد، بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگرچه خرج داشته باشد واجب است و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، بنابر احتیاط واجب باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده شده است و نیز اگر تربت امام حسین علیه‌السلام در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید تا وقتی که یقین نکرده‌اند به کلّی از بین رفته، به آن مستراح نروند.

مسأله۱۵۰: خوردن و آشامیدن عین نجس، یا چیزی که نجس شده مانند آبی که نجس شده حرام است و همچنین است خورانیدن آن به دیگری، حتّی به اطفال

البته در عین نجس، امّا اگر خود طفل غذای نجس را بخورد، در صورتی که ضرری بر او نداشته باشد لازم نیست از او جلوگیری کنند.

مسأله۱۵۱: فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می‌شود آن را آب کشید، اگر نجس بودن آن را به طرف بگویند اشکال ندارد و خبر دادن از نجس بودن آن در صورتی نگفتن سبب خوردن و یا آشامیدن نجس شود واجب است.

مسأله۱۵۲: اگر انسان ببیند کسی از روی جهل چیز نجسی را می‌خورد، یا با لباس نجس نماز می‌خواند، لازم نیست به او بگوید.

مسأله۱۵۳: اگر جایی از خانه یا فرش کسی، نجس باشد و ببیند بدن یا لباس و یا چیزی دیگر کسانی که وارد خانه او می‌شوند با رطوبت به جای نجس رسیده است، اگر آنان به مهمانی او و به دعوت وی آمده باشند بنابر احتیاط واجب باید به آنان بگوید.

مسأله۱۵۴: اگر صاحب خانه، در بین خوردن غذا بفهمد که غذا نجس است، باید به میهمان‌ها بگوید، امّا اگر یکی از میهمان‌ها بفهمد، لازم نیست به دیگران خبر دهد.

مسأله۱۵۵: اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود، چنانچه احتمال بدهد که صاحبش آن را در کاری که شرط آن پاکی است استفاده می‌کند، مانند لباسی که با آن نماز می‌خواند، بنابر احتیاط واجب باید نجس شدن آن را به او بگوید ولی اگر در کاری که شرط آن پاکی است استعمال نمی‌کند، واجب نیست نجس شدن آن را به او خبر دهد.

مسأله۱۵۶: اگر نوجوانی که در آستانه بلوغ است بگوید چیزی نجس است، یا چیزی را آب کشیده، حرف او قبول می‌شود.

مُطهِّرات

مسأله۱۵۷: دوازده چیز، نجس را پاك می‌کند که به آن‌ها «**مطهّرات**» گویند:

۱ـ آب ۲ـ زمین ۳ـ آفتاب ٤ـ استحاله ٥ـ کم شدن دو سوم آب انگور جوشیده بنابر نجاست آن ٦ـ انتقال ۷ـ اسلام ۸ـ تبعیّت ۹ـ برطرف شدن عین نجاست ۱۰ـ استبراء حیوان نجاست خوار ۱۱ـ غایب شدن مسلمان ۱۲ـ رفتن خون متعارف از حیوان.

۱ـ آب

مسـأله۱۵۸: آب با چهار شرط چیز نجس را پاك می‌کند:
اوّل: مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید، نجس را پاك نمی‌کند. **دوم:** پاك باشد. **سوم:** وقتی چیز نجس را می‌شویند، آب، مضاف نشود و بو یا رنگ و یا مزه نجاست نگیرد. **چهارم:** بعد از آب کشیدن چیز نجس، عین نجاست در آن نباشد.

مسـأله۱۵۹: پاك شدن چیز نجس با آب قلیل، یعنی آب کمتر از کُر، شرط‌های دیگری نیز دارد که بعد اشاره خواهد شد.

مسـأله۱۶۰: ظرف نجس را با آب قلیل، یک مرتبه بعد از برطرف کردن عین نجاست ولو بغیر از آب باشد کافیست، بله بنابر احتیاط مستحب سه مرتبه آن را بشوید. و در آب کُر و جاری یك مرتبه کافی است، ولی ظرفی را که سگ لیسیده یا از آن ظرف، آب یا چیز روان دیگری خورده، باید اوّل با خاكِ پاك، خاك مال کرد و بعد یك مرتبه در آب کُر یا جاری، یا دو مرتبه با آب قلیل شست، امّا ظرفی که آب دهان یا دیگر رطوبات سگ در آن ریخته، بنابر احتیاط واجب آن را خاك مال نموده و دو مرتبه در آب قلیل و یا یک مرتبه در آب کثیر بشویند.

مسـأله۱۶۱: اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده، تنگ باشد و نشود آن را خاك مال کرد، چنانچه ممکن است باید کهنه‌ای به چوبی بپیچند و با آن خاك را به ظرف بمالند و اگر ممکن نیست باید خاك را در آن بریزند و به شدّت حرکت دهند تا به همه ظرف برسد.

مسـأله۱۶۲: ظرفی که خوك بلیسد یا از آن، چیز روانی بخورد، با آب قلیل باید هفت مرتبه شست و در آب کُر و جاری یك مرتبه کافی است و لازم نیست آن را خاك مال کنند، اگرچه احتیاط مستحب است.

مسـأله۱۶۳: اگر بخواهند ظرفی را که به شراب نجس شده با آب قلیل آب بکشند، سه مرتبه شستن کفایت می‌کند، اگرچه احوط و اولی هفت مرتبه شستن است.

مسـأله۱۶۴: کوزه‌ای که از گِل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرو رفته، اگر در آب کُر یا جاری بگذارند، به هر جای آن که آب برسد پاك می‌شود و اگر بخواهند باطن آن نیز پاك شود، باید به قدری در آب کُر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود.

مسـأله۱۶۵: بعید نیست که بشود ظرف نجس را با آب قلیـل بعـد از برطـرف کـردن عین نجاست از آن ولو بـه غیـر از آب باشـد، یـک بـار تطهیـر نمـود، بلـه بنـابر احتیـاط مستحب به یکی از دو صورت نیز می‌توان آب کشـید: ۱ــ سـه مرتبـه پـر کننـد و خـالی کننـد. ۲ــ سـه دفعـه مقـداری آب در آن بریزنـد و در هـر نوبـت آب را طـوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

مسـأله۱۶۶: اگر ظرف بزرگی مانند پاتیل و خمره نجس شود بعید نیست کـه بعـد از برطرف کردن عین نجاست با یک بار آب قلیل تطهیر گردد، بله بنابر احتیـاط مسـتحب بـه یکی از دو صورت باشد: ۱ـ سه مرتبه آن را از آب پر کنند و خـالی کننـد پـاك مـی‌شـود. ۲ـ و همچنین است اگر سه مرتبه از بالا آب در آن بریزند، به طوری کـه تمـام اطـراف آن را بگیرد و در هر نوبت آبی که ته آن جمع می‌شود بیرون آورنـد و لازم نیسـت هـر دفعـه ظرفی را که با آن آب‌ها را بیرون می‌آورند آب بکشند.

مسـأله۱۶۷: اگر مِسّ نجس و مانند آن را آب کنند و آب بکشند، ظاهر آن پاك می‌شود.

مسـأله۱۶۸: تنوری که با بـول نجـس شـده اسـت، اگـر دو مرتبـه از بـالا آب در آن بریزند، طوری که تمـام اطـراف آن را بگیـرد پـاك مـی‌شـود و در غیـر بـول اگـر بعـد از برطرف شدن نجاست یك مرتبه به دستوری که گفته شد آب در آن بریزنـد کافیسـت، امّـا بهتر است که گودالی، ته آن بکنند تا آب‌ها در آن جمع شـده سـپس بیـرون بیاورنـد، بعـد آن گودال را با خاك پر کنند.

مسـأله۱۶۹: اگر بعد از برطرف کردن عین نجاست، چیز نجـس را یـك مرتبـه در آب کُر یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسـد، پـاك مـی‌شـود. در فرش و لباس و مانند آن فشار لازم نیست.

مسـأله۱۷۰: اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشـند، یك مرتبه آب روی آن بریزند تا از آن جـدا شـود و در صـورتی کـه بـول در آن چیـز نمانده باشد، یك مرتبه دیگر نیز آب روی آن بریزند تا پاك شود و در لبـاس، فـرش و مانند آن لازم است در شستن که عین نجاسـت را برطـرف مـی‌کنـد غُسـاله آن بیـرون آید و «غُساله» آبی است که معمولا در وقت شستن و بعد از آن، از چیـزی کـه شسـته می‌شود، خود به خود یا با فشار خارج می‌گردد.

مسـأله۱۷۱: در موردی که لازم است چند بار آب کشید، موالات و پشـت سـرهم بودن شرط نیست، پس اگر امروز، یـك مرتبـه آب روی آن بریـزد و فـردا یـك مرتبـه دیگر، پاك می‌شود.

مسـأله۱۷۲: اگر چیزی با بول پسر شیرخواری که غذاخور نشـده و بنـابر احتیـاط مستحب شیر خوك و زن کافر نخورده نجس شـود، چنانچـه یـك مرتبـه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد پاك می‌شود، اگرچه بنـابر احتیـاط مسـتحب یك مرتبه دیگر نیز آب روی آن بریزند.

مسـأله۱۷۳: اگر چیزی به غیر بول نجـس شـود، چنانچـه بعـد از برطـرف کـردن نجاست یك مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود، پاك مـی‌گـردد ولـی اگـر در دفعه اوّلی که آب روی آن می‌ریزند، نجاست آن برطـرف شـود بنـابر احتیـاط واجـب کافی نبوده مگر اینکه پیوسته بعد از برطرف شدن نجاست نیز آب روی آن بیاید.

مسـأله۱۷۴: اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شـده، در آب کُـر یـا جـاری فـرو برند، بعد از برطرف شدن عین نجاست پاك می‌شود، ولی اگـر بخواهنـد آن را بـا آب قلیل آب بکشند، دو بار در بول و یك بار در غیر بول کفایت می‌کند.

مسـأله۱۷۵: اگر ظاهر گندم، برنج، صابون، گوشـت و ماننـد آن نجـس شـود، بـا فرو بردن در آب کُر و جاری پاك می‌گردد و اگر باطن آن نجس شود، پـاك شـدن آن متوقّف است بـر اینکـه آب بـه بـاطن آن نفـوذ کنـد، مـثلا آن را در کیسـه پارچـه‌ای گذاشته و در آب کُر یا جاری نگه دارند تا آب در آن نفوذ کند.

مسـأله۱۷۶: اگر انسان شك کند که آب نجس، به باطن صابون و ماننـد آن رسـیده یا نه، باطن آن پاك است.

مسـأله۱۷۷: اگر ظاهر بـرنج و گوشـت، یـا چیـزی ماننـد آن نجـس شـده باشـد، چنانچه آن را در ظرفی بگذارند، و یک مرتبه آب روی آن بریزند و خـالی کننـد پـاك می‌شود و ظرف آن نیز پاك می‌گردد، اگرچه بنابر احتیاط مستحب این اسـت کـه ایـن کار سه بار تکرار شود، و همچنین است اگـر بخواهنـد لبـاس یـا چیـزی را کـه ماننـد لباس است تطهیر نمایند.

مسـأله۱۷۸: لباس نجسی که به نیل و مانند آن رنگ شده، اگر در آب کُر یـا جـاری فرو برند و آب، پیش از آنکه بر اثر رنـگ پارچـه مضـاف شـود بـه تمـام آن برسـد، آن لباس پاك می‌شود، اگرچه موقع فشار دادن، آب مضاف یا رنگین از آن بیرون آید.

مسـأله۱۷۹: اگر لباسی را در آب کُر یا جاری آب بکشـند و بعـد مـثلا لجـن آب در آن دیده شود، چنانچه از رسیدن آب جلوگیری نکرده، آن لباس پاك است.

مسـأله۱۸۰: اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن، خورده گِـل یـا اشـنان در آن دیده شود پاك است. ولی اگر آب نجس، به باطن گِل یـا اشـنان رسـیده باشـد، ظـاهر گِل و اشنان پاك و باطن آن نجس است. مگر آنکـه لبـاس بـا آب کُـر یـا جـاری آب کشیده و آب در آن نفوذ کرده باشد.

مسـأله۱۸۱: هر چیز نجس، تا عین نجاست را از آن برطرف نکنند پاك نمـی‌شـود و اگر بعد از آب کشیدن بو یا رنگ نجاست، در آن مانـده باشـد اشـکال نـدارد، پـس اگر خون را از لباس برطرف کنند و لبـاس را آب بکشـند و رنـگ خـون در آن بمانـد پاك می‌باشد، امّا چنانچه بر اثر بو یا رنگ یقین کننـد، یـا احتمـال عقلایـی دهنـد کـه ذرّه‌های نجاست، در آن مانده، نجس است.

مسـأله۱۸۲: اگر نجاستِ بدن را در آب کُـر یـا جـاری برطـرف کننـد، بـدن پـاك می‌شود و بیرون آمدن و دوباره در آب رفتن لازم نیست.

مسـأله۱۸۳: غذای نجسی که لای دندان‌ها مانده، اگـر آب در دهـان بگردانـند کـه به تمام غذای نجس برسد پاك است.

مسـأله۱۸۴: اگر موی سر و صورت را با آب قلیل، آب بکشند فشار لازم ندارد.

مسـأله۱۸۵: اگر جایی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطراف آنجـا کـه متصل به آن است و معمولا موقع آب کشیدن آنجا نجس می‌شود، با پاك شـدن جـای نجس پاك می‌شود و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلـوی چیـز نجـس بگذارنـد و روی هر دو آب بریزند. بنابراین اگر برای آب کشیدن یك انگشـت نجـس، روی همـه انگشت‌ها آب بریزند و آب نجس به همـه آن‌هـا برسـد، بعـد از پـاك شـدن انگشـت نجس، تمام انگشت‌ها پاك می‌شود.

مسـأله۱۸۶: گوشت و دنبه‌ای که نجس شـده، ماننـد چیزهـای دیگـر آب کشـیده می‌شود. همچنین است اگر بدن یا لباس، چربی کمی داشـته باشـد کـه از رسـیدن آب به آن جلوگیری نکند.

مسـأله۱۸۷: اگر ظرف یا بـدن، نجـس باشـد و بعـد طـوری چـرب شـود کـه از رسیدن آب به آن جلوگیری کند، چنانچه بخواهند ظـرف و بـدن را آب بکشـند، بایـد چربی را برطرف کنند تا آب به آن برسد.

مسـأله۱۸۸: چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست، اگر زیـر شـیری کـه متّصـل به آب کُر است یك دفعه بشویند، پاك می‌شـود و نیـز اگـر عـین نجاسـت در آن باشـد،

چنانچه عین نجاست آن، زیر شیر یا به وسیله دیگری برطرف شود و آبی که از آن چیز می‌ریزد، بو یا رنگ و یا مزه نجاست، نگرفته باشد با آب شیر پاك می‌گردد، امّا اگر آبی که از آن می‌ریزد بو یا رنگ و یا مزه نجاست گرفته باشد، باید به قدری آب شیر، روی آن بریزد تا در آبی که از آن جدا می‌شود، بو یا رنگ یا مزه نجاست نباشد.

مسأله۱۸۹: اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند، پاك شده و بعد شك کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه، در صورتی که عین نجاست نباشد آن چیز پاك است گرچه در وقت آب کشیدن متوجّه برطرف کردن عین نجاست نبوده است.

مسأله۱۹۰: زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد، اگر با آب قلیل بشویند پاك می‌شود، امّا زیر ریگ‌ها، بنابر احتیاط مستحب نجس می‌ماند زیرا آبی که روی آن می‌ریزند از آن جدا شده و در شن و ریگ فرو می‌رود.

مسأله۱۹۱: زمین سنگ فرش، آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی‌رود، اگر نجس شود با آب جاری پاك می‌شود. همچنین با آب قلیل پاك می‌گردد، ولی باید به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود و چنانچه آب قلیلی که روی آن ریخته‌اند از سوراخی بیرون رود، همه زمین پاك می‌شود و اگر بیرون نرود جایی که آب‌ها جمع می‌شود نجس می‌ماند و برای پاك شدن آنجا باید با پارچه و مانند آن، آب را بردارند و باز بر آن، آب بریزند و بردارند تا آنجا نیز پاك شود.

مسأله۱۹۲: اگر ظاهر نبات، قند، نمك سنگ و مانند آن نجس شود، با آب کمتر از کُر نیز پاك می‌شود.

مسأله۱۹۳: اگر شکر آب شده نجس را قند بسازند و در آب کُر یا جاری بگذارند پاك نمی‌شود، مگر آب به همه اجزای آن برسد در حالی که مضاف نشده باشد.

۲ـ زمین

مسأله۱۹۴: زمین با سه شرط، کف پا و ته کفش نجس را پاك می‌کند، **اوّل:** زمین پاك باشد. **دوم:** خشك باشد. **سوم:** اگر عین نجس مانند خون و بول، یا متنجّس مانند گِلی که نجس شده، در کف پا و ته کفش است، با راه رفتن یا مالیدن پا به زمین برطرف شود. و نیز زمین باید خاك یا سنگ و مانند آن باشد و با راه رفتن روی فرش و حصیر، کف پا و ته کفش نجس، پاك نمی‌شود، امّا آجر و گچ و سیمان که از ریگ درست شده، حکم زمین را دارد.

مسـأله۱۹۵: با راه رفتن روی آسفالت کف پا و تـه کفـش نجـس، پـاك مـی‌شـود ولی با راه رفتن روی زمینی که با چوب فرش شده، مورد اشکال است.

مسـأله۱۹۶: برای پاك شدن کف پا و ته کفش، بهتر است پانزده قدم یـا بیشـتر راه بروند، اگرچه با کمتر از پانزده قدم یا با مالیدن پا بر زمین، نجاست برطرف شود.

مسـأله۱۹۷: لازم نیست کف پا و ته کفش نجس، تَر باشد بلکـه اگـر خشـك بـود با راه رفتن پاك می‌شود.

مسـأله۱۹۸: کف پا و ته کفش نجس با راه رفتن پاك مـی‌شـود، امّـا اطـراف آن، کـه معمولا به گِل آلوده می‌شود، پاك شدن آن مورد اشکال است، مگر به اندازه متعارف آن.

مسـأله۱۹۹: کسی که با دست و زانو راه مـی‌رود، اگـر کـف دسـت یـا زانـوی او نجس شود، با راه رفتن پاك می‌گـردد. همچنـین تـه عصـا، تـه پـای مصـنوعی، نعـل چهارپایان، چرخ اتومبیل و درشکه و مانند آن پاك می‌شود.

مسـأله۲۰۰: اگر بعد از راه رفتن، بو یا رنگ و یا ذرّه‌های کوچکی از نجاسـت کـه دیده نمی‌شود، در کف پا یا ته کفش بماند، اشکال ندارد. اگرچه بهتر است بـه قـدری راه روند که آن‌ها نیز، برطرف شود.

مسـأله۲۰۱: توی کفش و مقداری از کف پا که به زمین نمـی‌رسـد، بنـابر احتیـاط بـا راه رفتن پاك نمی‌شود و همچنین بنابر احتیاط مستحب کف جوراب با راه رفتن پاك نمی‌گردد.

۳ـ آفتاب

مسـأله۲۰۲: آفتـاب، زمـین و سـاختمان و چیزهـایی کـه ماننـد درب و پنجـره در ساختمان به کار برده شده، همچنین میخی را که به دیوار کوبیـده‌انـد، بـا پـنج شـرط پـاك می‌کند، بنابر احتیاط در بعضی آن‌ها، **اوّل:** چیز نجـس، بنـابر احتیـاط واجـب بـا رطوبـت باشد و رطوبت آن بنابر احتیاط مستحب طـوری تَـر باشـد، کـه اگـر چیـز دیگـری بـه آن برسد تَر شود، پس اگر خشك باشد باید آن را تَر کنند تا آفتـاب خشـکش کنـد. **دوم:** اگـر عین نجاست، در آن چیز باشد برطرف گردد. **سـوم:** چیـزی از تابیـدن آفتـاب جلـوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند آن بتابد و چیز نجـس را خشـك کنـد، آن چیز پاك نمی‌شود، ولـی اگـر ابـر یـا پـرده بـه قـدری نـازك باشـد کـه از تابیـدن آفتـاب جلوگیری نکند، اشکال ندارد. **چهارم:** آفتاب به تنهایی چیـز نجـس را خشـك کنـد، پـس اگر مثلا چیز نجس بر اثر باد و آفتاب خشك شود، پاك نمی‌گردد، ولی اگر بـاد بـه قـدری کم باشد که بگویند آفتاب آن را خشك کرده، اشکال نـدارد. **پـنجم:** آفتـاب، مقـدار زمـین

یا ساختمانی را که نجاست به آن فرو رفته، در یك مرتبه خشك كند. و همچنین است اگر یك مرتبه بر زمین یا ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشك كند و بار دیگر زیر آن را خشك نماید به شرط این که تابیدن آفتاب بر باطن ـ عرفاً ـ صدق نماید، بله بنابر احتیاط مستحب آن است که فقط روی آن پاك می‌شود و زیر آن نجس می‌ماند.

مسأله۲۰۳: آفتاب، حصیر و درخت و گیاه نجس و هر چیز ثابت یا شبیه به ثابت را پاك می‌كند.

مسأله۲۰۴: اگر آفتاب به زمین نجس بتابد، بعد انسان شك كند كه زمین، موقع تابیدن آفتاب تَر بوده یا نه، یا تَری آن بر اثر آفتاب خشك شده یا نه، آن زمین بنابر احتیاط نجس است و همچنین است اگر شك كند پیش از تابش آفتاب عین نجاست از آن، برطرف شده یا نه، یا شك كند چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه.

مسأله۲۰۵: اگر آفتاب به یك طرف دیوار نجس بتابد، طرفی كه آفتاب به آن نتابیده پاك نمی‌شود، مگر با تابش آفتاب تمام دیوار خشك شود، و یا اینكه آفتاب مستقیماً بر آن بتابد.

۴ـ استحاله

مسأله۲۰۶: اگر جنس چیز نجس، طوری عوض شود كه به صورت چیز پاكی درآید پاك می‌شود و آن را «**اِستحاله**» می‌گویند. خواه عین نجس بوده یا متنجّس باشد، مثلا چوب نجس بسوزد و خاكستر گردد، یا سگ در نمكزار فرو رود و نمك شود، ولی اگر جنس آن عوض نشود مانند آنكه گندم نجس را آرد كنند یا نان بپزند و یا شیر نجس را پنیر یا ماست كنند، پاك نمی‌شود.

مسأله۲۰۷: كوزه گِلی و مانند آن، كه از گِل نجس ساخته شده بنابر احتیاط واجب بر نجس بودنش باقی است. و نیز بنابر احتیاط واجب زغالی كه از چوب نجس درست شده باشد.

مسأله۲۰۸: چیز نجسی كه معلوم نیست اِستحاله شده یا نه، نجس است.

مسأله۲۰۹: بخاری كه از بول یا آب نجس و مانند آن برمی خیزد پاك است.

مسأله۲۱۰: اگر شراب به خودی خود یا به سبب چیزی مانند سركه و نمك كه در آن ریخته‌اند سركه شود، پاك می‌گردد.

مسأله۲۱۱: بنابر احتیاط واجب شرابی كه از انگور نجس و مانند آن درست كنند، یا نجاست دیگری به آن برسد، با سركه شدن پاك نمی‌شود.

مسأله۲۱۲: بنابر احتیاط واجب سرکه‌ای که از انگور، کشمش و خرمای نجس درست کنند نجس است.

مسأله۲۱۳: اگر پوشال ریز انگور یا خرما، داخل آن باشد و سرکه بریزند ضرر ندارد و بهتر است تا خرما، کشمش و انگور سرکه نشده، خیار، بادنجان و مانند این‌ها در آن نریزند.

۵ــ کم شدن دو سوم آب انگور جوشیده

مسأله۲۱۴: آب انگوری که با آتش یا تابش آفتاب یا به خودی خود، جوش آمده نجس نمی‌شود، امّا خوردن آن حرام است مگر اینکه بنابر احتیاط واجب با آتش آنقدر بجوشد که دو قسمت آن کم شود و تنها یك قسمت بماند، حلال می‌شود، و همچنین است اگر به حال خود بماند تا سرکه شود، نیز حلال می‌گردد.

مسأله۲۱۵: اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن کم شود، چنانچه باقیمانده آن به خودی خود یا با آتش جوش آید، حرام است و اگر بخواهند حلال شود باید دو ثلث آن را با جوشانیدن از بین ببرند.

مسأله۲۱۶: آب انگوری که ـ بعد از فحص بنابر احتیاط واجب ـ معلوم نشود جوش آمده یا نه، حلال و پاك است، ولی اگر با آتش یا غیر از آتش ولو به خودی خود جوش بیاید، تا انسان یقین نکند که دو قسمت آن کم شده، و یا یقین نکند سرکه شده حلال نمی‌گردد.

مسأله۲۱۷: اگر مثلا در یك خوشه غوره، یك دانه یا دو دانه انگور باشد و بجوشد، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می‌شود، آبغوره بگویند و اثری از شیرینی انگور در آن نباشد، پاك و خوردن آن حلال است.

مسأله۲۱۸: اگر یك دانه انگور، در چیزی که به آتش می‌جوشد بیفتد و بجوشد، و استحاله شود، لازم نیست از خوردن آن اجتناب شود.

مسأله۲۱۹: اگر بخواهد در چند دیگ، شیره بپزد، کف گیری که در دیگ به جوش آمده زده است، می‌تواند در دیگی که جوش نیامده بزند و اگر همه جوش آمده باشد، کف گیر دیگی که دو ثلث آن کم نشده، در دیگی که دو ثلث آن کم شده از جهت حرمت نزند.

مسأله۲۲۰: چیزی که ـ بعد از فحص بنابر احتیاط واجب ـ معلوم نشود غوره است یا انگور، اگر جوش بیاید حرام نمی‌شود.

مسـأله۲۲۱: خرما و شیره آن همچنین مویز، کشمش و آب آن‌ها، اگر جـوش آیـد پاك است و برای خوردنش لازم نیست دو ثلـث آن کـم شـود، اگرچـه اجتنـاب از آن بهتر است به ویژه در مویز و کشمش.

۶ـ انتقال

مسـأله۲۲۲: اگر خون بدن انسان، یا خون حیـوانی کـه خـون جهنـده دارد، یعنـی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند، به بدن حیوانی کـه خـون جهنده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود پـاك مـی‌گـردد کـه ایـن را «انتقـال» می‌گویند، امّا خونی که زالو از انسان می‌مکد، نجس می‌باشـد زیـرا خـون زالـو بـه آن گفته نمی‌شود بلکه می‌گویند خون انسان است.

مسـأله۲۲۳: اگر کسی پشه‌ای را که بر بدنش نشسته بکشد و ندانـد خـونی کـه از پشه بیرون آمده، از او مکیده یا از خود پشه می‌باشد پاك است و همچنـین اگـر بدانـد از او مکیده، ولی جزو بدن پشه حساب شـود، امّـا اگـر فاصـله بـین مکیـدن خـون و کشتن پشه به قدری کم باشد کـه بگوینـد خـون انسـان اسـت، یـا معلـوم نباشـد کـه بگویند خون پشه است یا خون انسان، بنابر احتیاط نجس می‌باشد.

۷ـ اسلام

مسـأله۲۲۴: اگر کافر، شهادتین بگوید یعنـی: «**أشْـهَدُ أنْ لا إلـهَ إلاّ اللّـهُ وَ أشْـهَدُ أنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّه**» مسلمان می‌شود و بعد از مسلمان شدن، بدن، آب دهـان و بینـی و عرق او پاك است، ولی اگر هنگام مسلمان شدن، عین نجاست بر بـدن او بـوده، بایـد برطرف کند و جای آن را آب بکشد، بلکه اگر پیش از مسـلمان شـدن عـین نجاسـت برطرف شده باشد، بنابر احتیاط مستحب جای آن را آب بکشد.

مسـأله۲۲۵: لباس کافر که با رطوبت بـه بـدنش رسـیده چـه در هنگـام مسـلمان شدن، بر بدن او بوده یا نه، بلکه حتّی اگر بر بـدن او بـوده، بنـابر احتیـاط مسـتحب از آن اجتناب شود.

مسـأله۲۲۶: اگر کافر شهادتین بگوید و انسان نداند قلباً مسلمان شده یـا نـه، پـاك است ولی اگر بداند قلباً مسلمان نشده، به این معنی که تن زیر بار اسـلام نـداده بلکـه فقط لفظی بر زبان جاری نموده نجس است، امّا منافق که قلباً مسلمان نشـده ولـی تـن زیرِ بارِ اسلام داده پاك است.

۸ـ تبعیّت

مسأله۲۲۷: تبعیّت، یعنی چیز نجسی، بر اثر پاك شدن چیز دیگری پاك شود، مانند پاك شدن فرزندان نابالغ کافر که با اسلام یکی از پدر و مادر، یا جدّ و جدّه، پاك می‌شوند.

مسأله۲۲۸: اگر شراب سرکه شود، ظرف آن نیز تا جایی که شراب، هنگام جوشیدن به آنجا رسیده پاك می‌شود، همچنین کهنه و چیزی که معمولا روی آن می‌گذارند، اگر با آن رطوبت نجس شود، پاك می‌گردد. ولی اگر پشت ظرف با آن شراب، آلوده شود بنابر احتیاط مستحب بعد از سرکه شدن شراب، از آن اجتناب شود.

مسأله۲۲۹: آب انگور اگر با آتش جوش بیاید و پیش از آنکه دو سوم آن کم شود به جایی بریزد نجس نمی‌شود، همچنین ظرفی که آب انگور در آن جوش می‌آید و چیزهایی که مانند کف گیر و غیر آن، برای پختن آب انگور به کار می‌رود پاك است.

مسأله۲۳۰: تخته یا سنگی که روی آن، میّت را غسل می‌دهند و پارچه‌ای که با آن عورت میّت را می‌پوشانند و دست کسی که او را غسل می‌دهد، بعد از تمام شدن غسل پاك می‌شود.

مسأله۲۳۱: کسی که چیزی را با دست خود آب می‌کشد، بعد از پاك شدن آن چیز، دست او نیز پاك می‌شود.

مسأله۲۳۲: اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند، آبی که بعد از جدا شدن غُساله در آن می‌ماند پاك است.

مسأله۲۳۳: ظرف نجس را که با آب قلیل آب می‌کشند، بعد از جدا شدن غساله یعنی آبی که برای پاك شدن، روی آن ریخته‌اند، آب کمی که در آن می‌ماند پاك است.

۹ـ برطرف شدن عین نجاست

مسأله۲۳۴: اگر بدن حیوان ـ که شامل تمام اعضا و حتّی منقار پرندگان می‌شود ـ با عین نجس مانند خون، یا مُتنجّس مانند آب نجس آلوده شود، چنانچه آن‌ها برطرف گردد، بدن آن حیوان پاك می‌ماند، همچنین است باطن بدن انسان، مانند داخل دهان و بینی، مثلا اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین

برود، آب کشیدن داخل دهان لازم نیست، همچنین است اگر دندان عاریه در دهان باشد، بله بهتر است آن را آب بکشند.

مسأله۲۳۵: اگر مقداری غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید، آن غذا پاك است.

مسأله۲۳۶: آب کشیدن مقداری از لب‌ها و پلك چشم که هنگام بستن روی هم می‌آید لازم نیست، امّا جایی که انسان نمی‌داند از ظاهر بدن است یا باطن آن، اگر نجس شود بنابر احتیاط مستحب آن را آب بکشد.

مسأله۲۳۷: اگر گرد و خاك نجس به لباس، فرش و مانند آن بنشیند، چنانچه طوری آن را تکان دهد که گرد و خاك نجس از آن بریزد، پاك است.

۱۰ـ استبراء حیوان نجاست خوار

مسأله۲۳۸: بول، غایط و بنابر احتیاط واجب دیگر رطوبات حیوانی که به خوردن نجاست انسان، عادت کرده نجس است و اگر بخواهند پاك شود، باید آن را استبراء کنند، یعنی تا مدّتی که بعد از آن مدّت، دیگر نجاست خوار به آن نگویند، نگذارند نجاست بخورد و غذای پاك به آن بدهند.

مسأله۲۳۹: بنابر احتیاط مستحب، باید شتر نجاست خوار را چهل روز، گاو را سی روز ـ و کفایت بیست روز بعید نیست ـ گوسفند را ده روز، مرغابی را هفت یا پنج روز و مرغ خانگی را سه روز، از خوردن نجاست باز دارند و غذای پاك به آن‌ها بدهند و اگر بعد از این مدّت باز نجاست خوار به آن‌ها گفته شود، باید تا مدّتی از خوردن نجاست آن‌ها جلوگیری نمایند که بعد از آن مدّت، دیگر نجاست خوار به آن‌ها نگویند.

۱۱ـ غایب شدن مسلمان

مسأله۲۴۰: اگر بدن یا لباس مسلمان، یا چیز دیگری که مانند ظرف و فرش در اختیار اوست، نجس شود و آن مسلمان غایب گردد، با شش شرط می‌توان آن را پاك دانست (بنابر احتیاط مستحب در بعضی آن‌ها) **اوّل:** آن مسلمان، چیزی که بدن یا لباسش را نجس کرده نجس بداند، بنابراین اگر لباسش به عصیر انگور جوشیده آلوده شود و آن را نجس نداند، بعد از غایب شدن او نمی‌شود آن لباس را، پاك دانست. **دوم:** آن مسلمان بداند بدن یا لباسش، به چیز نجس رسیده است.

سوم: انسان ببیند آن چیز را که قبلا نجس بوده در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می‌کند، مثلا ببیند با آن لباس نماز می‌خواند. **چهارم:** آن مسلمان بداند که پاکی، شرط صحّت آن کار است، بنابراین اگر نداند که باید لباس نمازگزار پاك باشد و با لباسی که نجس شده نماز بخواند، نمی‌شود آن لباس را پاك دانست. **پنجم:** انسان احتمال دهد که مسلمان چیزی را که نجس شده آب کشیده است، پس اگر یقین داشته باشد که آب نکشیده، نباید آن چیز را پاك بداند. **ششم:** باید آن مسلمان یا بالغ و یا ممیز باشد، اگرچه بنابر احتیاط مستحب ممیز بودن کافی نباشد.

مسأله۲۴۱: اگر در نظر آن مسلمان، نجس و پاك فرقی نداشته باشد، پاك دانستن آن چیز، بعید نیست.

۱۲ـ خارج شدن خون متعارف حیوان

مسأله۲۴۲: اگر حیوان حلال گوشت را، به دستور شرعی بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید، خونی که در بدنش می‌ماند پاك است.

چند مسأله در مطهّرات

مسأله۲۴۳: اگر خود انسان یقین کند که چیز نجس پاك شده است، یا دو مرد عادل به پاك شدن آن خبر دهند، آن چیز پاك است، همچنین است اگر کسی که چیز نجس را آب کشیده از پاکی آن خبر دهد و مورد اطمینان باشد.

مسأله۲۴۴: کسی که وکیل شده تا لباس انسان را آب بکشد، اگر بگوید آب کشیده ام و انسان به گفته او اطمینان پیدا کند، آن لباس پاك است.

مسأله۲۴۵: اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس، یقین پیدا نمی‌کند، می‌تواند به گمان در تطهیر اکتفا نماید، یا به نحوی که افراد متعارف آب می‌کشند، رفتار کند.

احکام ظرفها

مسأله۲۴۶: ظرفی که از پوست سگ یا خوك و یا مردار ساخته شده، خوردن و آشامیدن در آن حرام است و نباید آن ظرف را در وضو، غسل و کارهایی که باید با چیز پاك انجام داد، استعمال کنند، بلکه بنابر احتیاط مستحب چرم سگ، خوك و مردار را، حتّی اگر ظرف نباشد استعمال نکنند.

مسـأله۲۴۷: ظرفی که سیمن دود (نقره کاری شده) و یا زرندود (طلا کـاری شـده) استعمال آن مکروه است، بله هنگام استفاده، گذاشتن رهن بر جایی کـه طـلا و یـا نقـره بوده جایز نیست.

مسـأله۲۴۸: خوردن و آشـامیدن، در ظـرف طـلا و نقـره حـرام اسـت و احتیـاط مستحب ترك استعمال آن‌هاست اگرچه برای زینت باشد.

مسـأله۲۴۹: بنابر احتیاط مسـتحب از سـاختن ظـرف طـلا و نقـره و همچنـین از گرفتن اجرت بر آن اجتناب گردد.

مسـأله۲۵۰: خرید و فروش ظرف طلا و نقره و پـول و عوضـی کـه فروشـنده در مقابل آن می‌گیرد بنابر احتیاط مستحب، ترك شود.

مسـأله۲۵۱: گیره اسـتکان کـه از طـلا یـا نقـره مـی‌سـازند اگـر بعـد از برداشـتن استکان، به آن ظرف گفته شود، استعمال آن، چه بـه تنهـایی و چـه بـا اسـتکان حـرام است و اگر به آن ظرف گفته نشود، استعمال آن اشکال ندارد.

مسـأله۲۵۲: اسـتعمال ظرفـی کـه روی آن را آب طـلا یـا آب نقـره داده‌انـد، اشکال ندارد.

مسـأله۲۵۳: اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلـوط کننـد و ظـرف بسـازند، چنانچـه مقدار آن فلز به قدری زیاد باشد که به آن ظرف، ظرف طلا یا نقره نگوینـد، اسـتعمال آن اشکال ندارد.

مسـأله۲۵۴: اگر انسان غذایی را که در ظرف طلا یا نقره است، به قصـد اینکـه چـون غذا خوردن در ظرف طلا و نقره حرام مـی‌باشـد، در ظـرف دیگـر بریـزد اشـکال نـدارد، بلکه اگر به این قصد نیز نباشد، حرام بودن ریخـتن آن از ظـرف طـلا یـا نقـره، در ظـرف دیگر محلّ تأمّل است، ولی در هر دو صورت خوردن غذا از ظرف دوم اشکال ندارد.

مسـأله۲۵۵: استعمال بادگیر قلیان، غلاف شمشیر، کارد و قاب قرآن، اگـر از طـلا یا نقره باشد، اشکال ندارد، ولی احتیاط مسـتحب از عطـردان، سـرمه دان و ماننـد آن، که از طلا یا نقره ساخته شده اجتناب شود.

مسـأله۲۵۶: استعمال ظرف طلا یا نقـره در حـال ناچـاری اشـکال نـدارد، ولـی برای وضو و غسل حتّی اگر ظرف دیگری نباشـد نمـی‌تـوان آن را اسـتعمال کـرد و باید تیمّم نمود.

مسـأله۲۵۷: استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیـز دیگـر، اشکال ندارد.

احکام وضو

مسـأله۲۵۸: در وضو واجب است نیّت نموده، صـورت و دسـت‌هـا را بشـویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

شستن صورت

مسـأله۲۵۹: درازی صورت را، باید از بالای پیشانی، جایی کـه مـوی سـر بیـرون می‌آید تا آخر چانه شست و پهنای آن به مقـداری کـه بـین انگشـت وسـط و شسـت قرار می‌گیرد باید شسته شـود و اگـر مختصـری از ایـن مقـدار نشـوید بنـابر احتیـاط واجب وضو باطل است و برای آنکه یقین کند ایـن مقـدار کـاملا شسـته شـده، کمـی اطراف آن را نیز بشوید.

مسـأله۲۶۰: اگر صورت یا دسـت کسـی، کـوچکتر یـا بزرگتـر از معمـول مـردم باشد، باید ملاحظه کند که مردمان معمولی، تا کجای صـورت خـود را مـی‌شـویند، او نیز تا همان جا را بشوید و همچنین اگر در پیشانی او، مو روییـده یـا جلـوی سـرش، مو ندارد باید به اندازه معمول، پیشانی را بشوید.

مسـأله۲۶۱: اگر احتمال دهد چرك یا چیز دیگری، در ابروها، گوشـه‌هـای چشـم و لب او هست که نمی‌گذارد آب بـه آن برسـد، چنانچـه احتمـال او، در نظـر مـردم بجـا باشد، بنابر احتیاط واجب پیش از وضو بررسی کند تا اگر مانعی هست برطرف نماید.

مسـأله۲۶۲: اگر پوست صـورت از لای مـو، پیـدا باشـد بایـد آب را بـه پوسـت برساند و اگر پیدا نباشد، شستن مو کافی است و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

مسـأله۲۶۳: اگر شك کند پوست صورت از لای مو پیداست یا نـه، بنـابر احتیـاط واجب، باید مو را بشوید و آب را به پوست برساند.

مسـأله۲۶۴: شستن موهایی که از حدّ صورت بیشتر اسـت واجـب نیسـت، ماننـد زیادی محاسن (ریش) که از درازی یا پهنای صورت گذشته باشد.

مسـأله۲۶۵: شستن داخل بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بسـتن دیـده نمی‌شود واجب نیست ولی برای آنکـه یقـین کنـد از جاهـایی کـه بایـد شسـته شـود چیزی باقی نمانده، مقداری از آن‌ها را نیز بشوید. و کسـی کـه نمـی‌دانسـته بایـد ایـن

مقدار را بشوید، اگر ندانـد در وضـوهایی کـه گرفتـه ایـن مقـدار را شسـته یـا نـه، نمازهایی که خوانده صحیح است.

مسـأله۲۶۶: باید صورت و دست‌ها را از بالا به پایین شسـت و اگـر از پـایین بـه بالا بشوید وضو باطل است.

مسـأله۲۶۷: اگر دست را تَر کند و به صورت و دست‌ها بکشد، چنانچه تَـری دسـت به قدری باشد که بر اثر کشیدن دست، آب کمی بر آن‌ها جاری شود کافی است.

شستن دستها

مسـأله۲۶۸: بعد از شستن صورت، باید دسـت راسـت و بعـد از آن دسـت چـپ را، از آرنج تا سر انگشت‌ها بشوید.

مسـأله۲۶۹: برای آنکه یقین کند آرنج را کاملا شسـته، مقـداری بـالاتر از آرنـج را نیز بشوید.

مسـأله۲۷۰: در موقع وضو باید دست‌ها را تا سر انگشتان بشوید و اگر فقط تـا مـچ را بشوید وضوی او باطل است، حتّی اگر پـیش از وضـو، دسـت‌هـای خـود را تـا مـچ شسته باشد.

مسـأله۲۷۱: در وضـو شسـتن صـورت و دسـت‌هـا، مرتبـه اوّل واجـب، مرتبـه دوم مستحب، مرتبه سوم و بیشتر از آن حرام می‌باشد. امّا کـدام شسـتن، اوّل یـا دوم و یـا سـوم است مربوط به قصد کسی است که وضو می‌گیـرد، پـس اگـر بـه قصـد شسـتن مرتبـه اوّل مثلا ده مرتبه آب به صورت بریزد اشکال ندارد و همه آن‌ها، شسـتن اوّل حسـاب مـی‌شـود و اگر به قصد اینکه سه مرتبه بشوید، سه مرتبه آب بریزد مرتبه سوم حرام است.

مسـأله۲۷۲: مستحب است وضو را شاداب گرفت و همچنین مستحب اسـت آب وضـو به مقدار یك مُد باشد و زیاده روی در آب وضو مکروه بوده مـادامی کـه بـه حـدّ اسـراف نرسد، و الا ترک اسراف بنابر احتیاط واجب لازم است.

مسح سر

مسـأله۲۷۳: بعد از شستن هر دو دست، باید جلوی سر را با تَـری آب وضـو کـه در دست مانده، مسح کند. و بنابر احتیـاط واجـب بـا دسـت راسـت باشـد، و بنـابر احتیـاط مستحب از بالا به پایین مسح نماید.

مسـأله۲۷۴: یك قسمت از چهار قسمت سر، که مقابل پیشانی اسـت جـای مسـح می‌باشد و هر جای این قسمت را به هـر انـدازه مسـح کنـد کـافی اسـت، اگرچـه بـه مقدار عرض یك انگشت یا کمتر باشد، بله احتیاط مسـتحب آن اسـت کـه از درازا بـه اندازه درازی یك انگشت و از پهنا به اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید.

مسـأله۲۷۵: لازم نیست مسح سر، بر پوست آن باشد، بلکه بر موی جلوی سـر نیـز صحیح است. ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه‌ای بلند است که اگـر مـثلا شـانه کند به صورتش می‌ریزد یا به جاهای دیگر سر می‌رسد ـ مانند زن‌هـا ـ بایـد بـیخ موهـا را مسح کند، یا فرق سر را باز کرده، پوست سر را مسح نماید. و اگر موهـایی را کـه بـه صورت می‌ریزد، یا به جاهای دیگر سر می‌رسد جلـوی سـر جمـع کنـد و بـر آن مسـح نماید، یا بر موی جاهای دیگر سر، که به جلوی سر آمده مسح کند، باطل است.

مسح پاها

مسـأله۲۷۶: بعد از مسح سر، باید بـا تَـری آب وضـو کـه در دسـت مانـده، روی پاها را از سر یکـی از انگشـت‌هـا، تـا برآمـدگی روی پـا مسـح کنـد و بنـابر احتیـاط مستحب تا مفصل را مسح نماید.

مسـأله۲۷۷: جایز نیست مسح پای چپ را مقدّم بر مسح پـای راسـت کنـد، ولـی جایز است هر دو پای را با هم مسح کند، اگرچه بنـابر احتیـاط مسـتحب، مسـح پـای راست را مقدّم بر مسح پای چپ نماید.

مسـأله۲۷۸: جایز است هر دو پای را با هم با یکدسـت چـه راسـت و چـه چـپ مسح کند، اگرچه بنابر احتیاط مستحب پای راست را با دست راسـت و پـای چـپ را با دست چپ مسح نماید.

مسـأله۲۷۹: پهنای مسح پا، به هر اندازه باشـد کـافی اسـت ولـی بهتـر اسـت بـه اندازه پهنای سه انگشت بسته باشد. و بهتر از آن، مسح تمام روی پاست.

مسـأله۲۸۰: واجب نیست که در مسح پا، دست را بـر سـر انگشـت‌هـا بگـذارد و سپس به پشت پا بکشد، بلکـه اگـر تمـام دسـت را روی پـا بگـذارد و کمـی بکشـد، کفایت می‌کند، اگرچه قسم اوّل بهتر است.

مسـأله۲۸۱: در مسح سر و روی پا، باید دست را روی آن بکشد و اگـر دسـت را

نگه دارد و سر یا پا را به آن بکشد وضو ـ بنابر احتیاط واجب ـ باطل است.

مسأله۲۸۲: اگر موقعی که دست را بر سر یا پا می‌کشد، سر یا پا کمی حرکت کند اشکال ندارد.

مسأله۲۸۳: جای مسح، باید خشك و یا مانند خشک باشد و اگر به قدری تَر باشد که رطوبت کف دست، بر آن اثر نکند خلاف احتیاط واجب است ولی اگر تَری آن کم باشد امّا رطوبتی که بعد از مسح، در آن دیده می‌شود، بگویند که از تری کف دست است اشکال ندارد.

مسأله۲۸۴: اگر برای مسح، رطوبتی در کف دست نمانده باشد، نمی‌تواند دست را با آب غیر وضو تَر کند، بلکه باید از اعضای دیگر وضو رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید.

مسأله۲۸۵: بنابر احتیاط مستحب مسح سر و پاها با رطوبت کف دست باشد، به اینکه کف دست را بعد از پایان شستن اعضای وضو به اعضای وضو نگذارد، بلکه با همان رطوبت کف دست، مسح نماید. و حتی اگر رطوبت کف دست، فقط به اندازه مسح سر باشد، سر را با همان رطوبت، مسح کند بنابر احتیاط مستحب، و سپس برای مسح پاها، از اعضای دیگر وضو رطوبت بگیرد.

مسأله۲۸۶: مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است ولی اگر بر اثر سرمای شدید، یا ترس از دزد، درنده و مانند آن نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد، مسح کردن بر آن اشکال ندارد و اگر روی کفش، نجس باشد باید چیز پاکی بر آن بیندازد و بر آن چیز مسح کند و بنابر احتیاط مستحب تیمّم نیز بنماید.

مسأله۲۸۷: اگر روی پایی که از زخم، دُمل خونی و غیره سالم بوده نجس باشد و نتواند برای مسح، آن را آب بکشد، باید تیمّم نماید.

وضوی ارتماسی

مسأله۲۸۸: وضوی ارتماسی، یعنی انسان، صورت و دست‌ها را در آب فرو برد و به قصد وضو بیرون آورد. و اگر موقعی که صورت یا دست‌ها را در آب فرو می‌برد، نیّت وضو کند و تا وقتی که آن‌ها را از آب، بیرون می‌آورد و ریزش آب تمام می‌شود، به قصد وضو باشد، وضوی او صحیح است و نیز اگر موقع بیرون آوردن از آب، قصد وضو کند و تا وقتی که ریزش آب تمام می‌شود، به قصد وضو باشد،

وضوی او صحیح می‌باشد. و همچنین است اگر دست راست را، به قصد وضو در آب فرو ببرد و دست چپ را به قصد وضو به غیرارتماس بشوید.

مسأله۲۸۹: در وضوی ارتماسی نیز مانند وضوی ترتیبی باید صورت و دست‌ها از بالا به پایین شسته شود، پس اگر وقتی که صورت و دست‌ها را در آب فرو می‌برد، قصد وضو کند باید صورت را از طرف پیشانی و دست‌ها را از طرف آرنج، در آب فرو برد. و اگر موقع بیرون آوردن از آب قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دست‌ها را از طرف آرنج بیرون آورد.

مسأله۲۹۰: اگر وضوی بعضی از اعضا را ارتماسی و بعضی را غیرارتماسی انجام دهد، اشکال ندارد.

وضوهای مستحب

مسأله۲۹۱: مستحب است شخصی که وضو دارد، بعد از این موارد ـ که طبق احادیث شریفه وارد شده ـ دوباره وضو بگیرد: ۱) بعد از خروج مذی (رطوبتی که بعد از ملاعبه خارج می‌شود) و بعد از ودی (رطوبت بعد از بول) و بعد از وذی (رطوبت بعد از منی). ۲) بعد از قیء (استفراغ) عمدی بوده یا غیر عمد، کم باشد یا زیاد، البته این در غیر از شخص روزه‌دار، چراکه تعمّد در قیء روزه را باطل می‌کند.۳) بعد از خون دماغ شدن (رعاف) کم باشد یا زیاد. ٤) بعد از بوسیدن با شهوت حتی اگر حلال باشد، مرد بوده یا زن، بر کوچک باشد یا بزرگ. ٥) بعد از تماس با سگ، حتی اگر رطوبتی در کار نباشد و تماس هم اختیاری نبوده بلکه سگ بدن خود را به انسان مالیده باشد، البته اگر رطوبت سرایت کننده باشد تطهیر از آن، قبل از وضو واجب است. ٦) بعد از تماس به ظاهر و یا باطن عورت گرچه عورت خودش باشد و فرقی بین مرد و زن و همچنین عمد و سهو و یا حلال و حرام نیست. ۷) بعد از خلال، مسواک و یا درمان لثه و دندان که سبب خون آمدن آن شده باشد. ۸) بعد از غَیبت کردن، جز در موارد جواز غَیبت. ۹) بعد از غضب کردن و عصبانی شدن، چه به حق باشد یا به باطل.

مسأله۲۹۲: اگر بعد از یکی از این وضوهای مستحب معلوم شد که او قبلاً هم وضو نداشته یا وضویش باطل شده، وضوی گرفته شده کافی بوده و دوباره وضو بر او واجب نیست.

دعاهای مستحب هنگام وضو گرفتن

مسأله۲۹۳: کسی که وضو می‌گیرد، مستحب است موقعی که نگاهش به آب می‌افتد، بگوید: «**الْحَمْدُ للّهِ الَّذي جَعَلَ الْماءَ طَهُوراً وَ لَمْ يَجْعَلْهُ نَجِساً**»[1] و موقعی که پیش از وضو دو کف دست خود را تا مچ می‌شوید بگوید: «**بسم الله وبالله اللّهُمَّ اجْعَلْني مِنَ التَّوّابينَ، وَ اجْعَلْني مِنَ الْمُتَطَهِّرينَ**»[2] و در وقت مضمضه کردن، یعنی آب در دهان گرداندن بگوید: «**اللّهُمَّ لَقِّني حُجَّتي يَوْمَ أَلْقاكَ، وَ أَطْلِقْ لِساني بِذِكْراكَ**» و در وقت استنشاق، یعنی آب در بینی کردن بگوید: «**اللّهُمَّ لا تُحرِّمْ عَلَيَّ ريحَ الْجَنَّةِ، وَ اجْعَلْني مِمَّنْ يَشُمُّ رِيحَها وَ رَوْحَها وَ طيبَها**» و موقع شستن رو بگوید: «**اللّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهي يَوْمَ تَسْوَدُّ فيهِ الْوُجُوهُ، وَ لا تُسَوِّدْ وَجْهي يَوْمَ تَبْيَضُّ فيهِ الْوُجُوهُ**» و در وقت شستن دست راست بخواند: «**اللّهُمَّ أَعْطِني كِتابي بِيَميني، وَ الْخُلْدَ فِي الْجِنانِ بِيَساري، و حَاسِبْني حِساباً يَسيراً**» و موقع شستن دست چپ بگوید: «**اللّهُمَّ لا تُعْطِني كِتابي بِشِمالي (وَ لا مِنْ وَراءِ ظَهْري)**[3] **وَ لا تَجْعَلْها مَغْلُولَةً إِلى عُنُقي، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعاتِ النّيرانِ**» و موقعی که سر را مسح می‌کند بگوید: «**اللّهُمَّ غَشِّني بِرَحْمَتِكَ وَ بَرَكاتِكَ وَ عَفْوِكَ**» و در وقت مسح پا بخواند: «**اللّهَمَّ ثَبِّتْني عَلَى الصِّراطِ يَوْمَ تَزِلُّ فيهِ الأَقْدامُ، وَ اجْعَلْ سَعيي في ما يُرْضيكَ عَنّي يا ذَا الْجَلالِ وَ الإِكْرامِ**».

و بعد از پایان وضوء بگوید: «**اشهد ان لا إله إلا الله وحده لا شريك له واشهد أن محمداً عبده ورسوله**»[4].

یا اینکه سوره قدر را تلاوت نموده و سپس بگوید: «**اللهم إني اسألك تمام الوضوء، وتمام الصلاة، وتمام رضوانك، و تمام مغفرتك والجنة**»[5].

شرایط وضو

شرایط صحیح بودن وضو دوازده چیز است که بیان خواهد شد:

---

۱. وسائل: ج۱، ص۱۳۵، حدیث۸.
۲. وسائل: ج۱، ص۴۲۳، حدیث۲.
۳. مصباح المتهجد: ج۱، ص۸.
٤. وسائل: ج۱، ص٤٢٦، حدیث۱۰.
۵. فقیه، ج۱، ص۵۱ و۵۲، حدیث۱۰۷، تصحیح غفاري.

شرط اوّل و دوم

مسأله۲۹۴: شرط اوّل: آب وضو باید پاك باشد. و **شرط دوم:** آب، مطلق باشد.

مسأله۲۹۵: وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است، اگرچه انسان نجس بودن، یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد. و اگر با آن وضو نمازی خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بجا آورد.

مسأله۲۹۶: اگر غیر از آب گِل آلود مضاف، آب دیگری برای وضو ندارد، چنانچه وقت نماز تنگ است، باید تیمّم کند و اگر وقت دارد، احتیاط واجب آن است که صبر کند تا آب صاف شود و وضو بگیرد.

شرط سوم

مسأله۲۹۷: شرط سوم: آب وضو، ظرف، محل وضو و فضایی که در آن وضو می‌گیرد مُباح باشد.

مسأله۲۹۸: وضو با آب غصبی یا در ظرف و محل غصبی حرام و باطل است. و نیز اگر آب وضو از صورت و دست‌ها در جای غصبی بریزد، وضوی او باطل می‌باشد.

مسأله۲۹۹: وضو گرفتن از حوض مدرسه‌ای که انسان نمی‌داند آن حوض را برای همه مردم وقف کرده‌اند، یا برای محصّلین همان مدرسه، در صورتی که معمولا مردم از آب آن وضو بگیرند و عمل ایشان، کشف از تعمیم وقف کند، اشکال ندارد.

مسأله۳۰۰: کسی که قصد ندارد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند حوض آن را برای همه مردم وقف کرده‌اند، یا فقط برای کسانی که در آنجا نماز می‌خوانند، نمی‌تواند از حوض آن وضو بگیرد، ولی اگر معمولا کسانی هم که نمی‌خواهند در آنجا نماز بخوانند، از حوض آن وضو می‌گیرند و این عمل کاشف از تعمیم وقف باشد، می‌تواند از حوض آن وضو بگیرد.

مسأله۳۰۱: وضو گرفتن از حوض تیمچه‌ها، پاساژها، مسافرخانه‌ها و مانند آن، برای کسانی که مالك یا ساکن آنجا نیستند، در صورتی صحیح است که معمولا کسانی که مالك و ساکن آنجا نیستند نیز، با آب آنجا وضو بگیرند، و وضو گرفتن آن‌ها کشف از تعمیم وقف کند.

مسـأله۳۰۲: وضو گرفتن در نهرهای کوچـک و بـزرگ، رودخانـه‌هـا، جـوی‌هـا، کانال‌ها و آبراه‌های شخصی، اگرچـه انسـان ندانـد کـه صـاحب آن‌هـا راضـی اسـت، اشکال ندارد ولی اگر صاحب آن‌ها از وضو گرفتن نهی کند، بنابر احتیـاط واجـب، بـا آب آن‌ها وضو نگیرد.

مسـأله۳۰۳: اگر فراموش کند آب، غصـبی اسـت و بـا آن وضـو بگیـرد وضـویش صحیح است، و چنانچه در وسط وضو یادش آمد، آنچـه انجـام گرفتـه صـحیح بـوده و باید تکمیل آن با آب مباح باشد، ولی کسی که خودش آب را غصب کـرده اگـر غصـبی بودن آن را فراموش کند و وضو بگیرد بنابر احتیاط واجب وضوی او باطل است.

مسـأله۳۰۴: اگر به حکم غصب، جاهل باشد، یعنی نداند وضـو بـا آب یـا در ظـرف و یـا محـل و فضـای غصـبی باطـل اسـت، در صـورتی کـه خـودش غاصـب آن نباشـد وضویش صحیح و اگر خودش غاصب باشد وضوی او بنابر احتیاط واجب باطل است.

شرط چهارم

مسـأله۳۰۵: **شرط چهارم:** ظرف آب وضو، طلا و نقره نباشد.

مسـأله۳۰۶: وضو گرفتن با آبی که در ظرف طلا یا نقره باشد حرام و باطـل اسـت، امّا اگر آب را در ظرف غیر طلا یا نقره خالی کند و سپس وضو بگیرد اشکال ندارد.

مسـأله۳۰۷: اگر از روی فراموشی، غفلت و یا جهل با آبی کـه در ظـرف طـلا یـا نقره است وضو بگیـرد ـ در صـورتی کـه از روی قصـور و نـه تقصـیر بـوده باشـد ـ وضوی او صحیح است.

مسـأله۳۰۸: اگر آب وضو در ظرف غصبی یا طلا و نقره اسـت و غیـر از آن، آب دیگری ندارد در صورتی که بتواند بدون تصرف در ظـرف، آب را بـه ظـرف دیگـری به مانند شلنگ منتقل کند، واجـب بـوده و همچنـین اسـت اگـر آب را بـا تصـرّف در ظرف به ظرف دیگری بریزد که این تصرف حرام بوده ولی وضو بنـابر اظهـر صـحیح است، و الاّ باید تیمّم کند و نمی‌تواند از آن ظـرف وضـو بگیـرد. و اگـر آب دیگـری دارد چنانچه در ظرف غصبی، یا طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد یا بـا آن‌هـا آب را به صورت و دست‌ها بریزد وضوی او باطل است. و در صورتی که با مشـت یـا چیـز دیگر آب را نه به نیت وضو از آن‌ها بردارد و سپس نیت وضو کـرده و بـه صـورت و دست‌ها بریزد این تصرف کار حرام است ولی وضوی او صحیح می‌باشد.

مسـأله۳۰۹: بنابر احتیاط مستحب در حوضی که مثلا یك آجـر یـا یـك سـنگ آن

غصبی است چنانچه عرفاً تصرّف در آن نباشد، وضو نگیرد.

مسأله۳۱۰: اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان علیهم‌السلام که سابقاً قبرستان بوده، حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده‌اند، وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد.

شرط پنجم

مسأله۳۱۱: **شرط پنجم:** اعضای وضو هنگام شستن و مسح کردن پاك باشد.

مسأله۳۱۲: اگر پیش از تمام شدن وضو، جایی را که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است.

مسأله۳۱۳: اگر غیر از اعضای وضو جایی از بدن نجس باشد، وضو صحیح است، ولی اگر مخرج بول یا غایط را تطهیر نکرده باشد، بنابر احتیاط مستحب اوّل آن را تطهیر کند بعد وضو بگیرد.

مسأله۳۱۴: اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد، می‌تواند قبل از آنکه آن عضو را به نیّت وضو بشوید آن را آب بکشد و چنانچه آن عضو نجس را در آب کُر یا جاری به نیّت وضو فرو برد، وضویش صحیح و از آب کشیدن نیز کفایت می‌کند و همچنین است اگر با آب قلیل باشد در صورتی که آن آب نجس نشود مثل اینکه ریختن آب بعد از برطرف شدن عین نجاست باشد.

مسأله۳۱۵: اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد و بعد از وضو، شك کند پیش از وضو آنجا را آب کشیده یا نه، چنانچه در موقع وضو متوجّه پاك بودن و نجس بودن آنجا بوده و یا نبوده و چنانچه احتمال آب کشیدن آن را بدهد و یا ندهد وضوی او صحیح است، بله در صورتی که بداند موقع وضو متوجه نجس بودن آن نبوده وضو را بنابر احتیاط مستحب اعاده نماید. و در هر صورت جایی را که نجس بوده و یا با تماس به آن نجس شده باید آب بکشد.

مسأله۳۱۶: اگر در صورت یا دست‌ها بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی‌آید و آب برای آن ضرر ندارد، باید در آب کُر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید، سپس به دستوری که گفته شد وضوی ارتماسی بگیرد.

شرط ششم

مسأله۳۱۷: **شرط ششم:** وقت برای وضو و نماز، کافی باشد.

مسأله۳۱۸: هرگاه وقت به قدری تنگ است که اگر وضو بگیرد، تمام نماز یا

مقداری از آن، بعد از وقت خوانده می‌شود باید تیمّم کند، ولی اگر برای وضو و تیمّم یك اندازه، وقت لازم است باید وضو بگیرد.

مسأله۳۱۹: کسی که در تنگی وقت نماز، باید تیمّم کند، اگر به قصد قُربت یا برای کار مستحبّ مانند خواندن قرآن وضو بگیرد صحیح است. و اگر برای خواندن آن نماز وضو بگیرد باطل است.

شرط هفتم

مسأله۳۲۰: **شرط هفتم:** به قصد قُربت، یعنی برای انجام فرمان خدا، وضو بگیرد و اگر برای خُنك شدن، یا به قصد دیگری وضو بگیرد وضو باطل است.

مسأله۳۲۱: لازم نیست نیّت وضو را به زبان بگوید، یا از قلب خود بگذراند، ولی باید متوجّه باشد که وضو می‌گیرد، به طوری که اگر از او بپرسند، چه می‌کنی، بگوید: وضو می‌گیرم.

شرط هشتم

مسأله۳۲۲: **شرط هشتم:** وضو را به ترتیبی که گفته شد بجا آورد، یعنی اوّل صورت، بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید و بنابر احتیاط مستحب باید اوّل پای راست و سپس پای چپ را مسح کند. و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است.

شرط نهم

مسأله۳۲۳: **شرط نهم:** موالات، یعنی کارهای وضو را پشت سرهم انجام دهد.

مسأله۳۲۴: اگر بین کارهای وضوٍ به قدری فاصله شود که مخلّ به موالات و پشت سر هم بودن کارهای وضو عرفاً شود، وضو باطل است اگرچه رطوبتی في الجملة به اعضای وضو مانده باشد که بتواند وضوء خود را کامل کند.

مسأله۳۲۵: اگر موالات را رعایت کند و کارهای وضو را پشت سرهم بجا آورد، ولی بر اثر گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند آن رطوبت خشك شود، وضوی او صحیح است.

مسأله۳۲۶: راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دست‌ها، چند قدم راه برود و بعد سر و پا را مسح کند، وضوی او صحیح است.

شرط دهم

مسأله۳۲۷: شرط دهم: شستن صورت و دست‌ها و مسح سر و پاها را، خود انسان انجام دهد و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در رساندن آب به صورت و دست‌ها و مسح سر و پاها به او کمك نماید، وضو باطل است.

مسأله۳۲۸: کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد، باید نایب بگیرد که او را وضو دهد و چنانچه مزد بخواهد، در صورتی که بتواند باید بدهد، ولی باید خود او نیّت وضو کند و با دست خود مسح نماید و اگر نمی‌تواند باید نایبش دست او را بگیرد و به جای او، مسح بکشد و اگر این هم ممکن نیست، باید از دست او رطوبت بگیرد و با آن رطوبت، سر و پای او را مسح کند.

مسأله۳۲۹: هر کدام از کارهای وضو را که می‌تواند، به تنهایی انجام دهد، نباید در آن کمك بگیرد.

شرط یازدهم

مسأله۳۳۰: شرط یازدهم: استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

مسأله۳۳۱: کسی که می‌ترسد اگر وضو بگیرد مریض شود، یا اگر آب را برای وضو مصرف کند تشنه بماند، نباید وضو بگیرد، ولی اگر نداند آب برای او ضرر دارد و وضو بگیرد، اگرچه بعد بفهمد ضرر داشته، وضوی او صحیح است.

مسأله۳۳۲: اگر رساندن آب به صورت و دست‌ها، به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است، ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد، باید به همان مقدار وضو بگیرد.

شرط دوازدهم

مسأله۳۳۳: شرط دوازدهم: در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

مسأله۳۳۴: اگر می‌داند چیزی به اعضای وضو چسبیده ولی شك دارد از رسیدن آب جلوگیری می‌کند یا نه، بنابر احتیاط واجب آن را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله۳۳۵: اگر زیر ناخن، چرك باشد وضو اشکال ندارد، ولی اگر ناخن را بگیرد، باید برای وضو آن چرك را برطرف کنند و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، باید چرك زیر مقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نماید.

مسـأله۳۳۶: اگر در صورت، دست‌ها، جلوی سر و روی پاها بـر اثـر سـوختن یـا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود، شستن و مسح روی آن کافی اسـت و چنانچـه سـوراخ شود رساندن آب به زیر پوست لازم نیست، بلکه اگـر پوسـت یـك قسـمت آن کنـده شود، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشـده برسـاند، ولـی چنانچـه پوسـتی که کنده شده، گاهی به بدن می‌چسبد و گاهی بلند می‌شـود، بایـد آن را قطـع کنـد یـا آب را به زیر آن برساند ـ بنابر احتیاط ـ .

مسـأله۳۳۷: اگر انسان شك کند چیـزی بـه اعضـای وضـوی او چسـبیده یـا نـه، چنانچه احتمال او در نظر مردم، بجا باشد مانند آنکه بعد از گِل کاری شـك کنـد، گِـل به دست او چسبیده یا نه، بنابر احتیاط واجب بررسی کند، یا بـه قـدری دسـت بمالـد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده برطرف شده یا آب به زیر آن رسیده است.

مسـأله۳۳۸: جایی را که باید شست و مسح کرد، هر قدر چرك باشد، اگـر چـرك آن مانع از رسیدن آب، بـه بـدن نباشـد اشـکال نـدارد و همچنـین اسـت اگـر بعـد از گچ کاری و مانند آن، چیز سفیدی که از رسیدن آب، به پوست جلـوگیری نمـی‌نمایـد بر دست بماند، ولی اگر شك کند با بودن آن، آب به بدن می‌رسـد یـا نـه، آن را بنـابر احتیاط واجب برطرف کند.

مسـأله۳۳۹: اگر پیش از وضو بداند در بعضی از اعضای وضو، مـانعی از رسـیدن آب هست و بعد از وضو شك کند که در موقع وضو، آب را بـه آنجـا رسـانده یـا نـه، وضوی او صحیح است.

مسـأله۳۴۰: اگر در بعضی از اعضای وضو مانعی باشد که گـاهی آب بـه خـودی خود زیر آن می‌رسد و گاهی نمی‌رسد و انسان بعد از وضـو، شـك کنـد کـه آب زیـرَ آن رسیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب به زیر آن نبـوده، احتیـاط مستحب آن است که دوباره وضو بگیرد.

مسـأله۳۴۱: اگر بعد از وضو، چیزی کـه مـانع از رسـیدن آب اسـت، در اعضـای وضو ببیند و نداند هنگام وضو بوده، یا بعد پیدا شده وضـوی او صـحیح اسـت، ولـی اگر بداند در وقت وضو، متوجّه آن نبوده، بنابر احتیاط مستحب دوباره وضو بگیرد.

مسـأله۳۴۲: اگر بعد از وضو شـك کنـد، چیـزی کـه مـانع رسـیدن آب اسـت در اعضای وضو بوده یا نه، وضو صحیح است.

مسائل متفرقه وضو

مسأله۳۴۳: کسی که در کارهای وضو و شرایط آن، مانند پاك بودن آب و غصبی نبودن آن شك می‌کند، باید به شك خود اعتنا نکند.

مسأله۳۴۴: اگر شك کند وضوی او باطل شده یا نه، بنا می‌گذارد که وضوی او باقی است، ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتی، از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر، وضوی او باطل است.

مسأله۳۴۵: کسی که شك دارد، وضو گرفته یا نه باید وضو بگیرد.

مسأله۳۴۶: کسی که می‌داند وضو گرفته و حَدَثی نیز از او سر زده، مثلا بول کرده، اگر نداند کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است باید وضو بگیرد و اگر در بین نماز است باید نماز را بشکند و وضو بگیرد و اگر بعد از نماز است، نمازی که خوانده صحیح است و برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

مسأله۳۴۷: اگر بعد از وضو یا در بین آن، یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است، چنانچه رطوبت جاهایی که پیش از آن است خشك شده، باید دوباره وضو بگیرد و اگر خشك نشده، باید جایی را که فراموش کرده و آنچه بعد از آن است بشوید یا مسح کند. و همچنین اگر در بین وضو، در شستن یا مسح کردن جایی شك کند، واجب است به همین دستور عمل نماید.

مسأله۳۴۸: اگر در بین نماز شك کند وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد سپس نماز را بخواند، و بنابر احتیاط مستحب نماز را به پایان برساند و سپس وضو گرفته و نماز را اعاده نماید.

مسأله۳۴۹: اگر بعد از نماز شك کند وضو گرفته یا نه، نماز او صحیح است، ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

مسأله۳۵۰: اگر بعد از نماز شك کند قبل از نماز، وضوی او باطل شده یا بعد از نماز، نمازی که خوانده صحیح است.

مسأله۳۵۱: اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می‌ریزد، یا نمی‌تواند از بیرون آمدن غایط خودداری کند، چنانچه یقین دارد که از اوّل وقت نماز، تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن، مهلت پیدا می‌کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می‌کند بخواند و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید

فقط کارهای واجب نماز را بجا آورد و کارهای مستحب آن، مانند اذان، اقامه و قنوت را ترك نماید.

مسأله۳۵۲: اگر شخص مسلوس به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی‌کند و در بین نماز چند دفعه، بول از او خارج شود، همان وضوی اول بنا بر اقوی کافی بوده و همچنین است در مبطون، یعنی غایط از او خارج می‌شود اگر تجدید وضو برای او سخت باشد، ولی در صورتی که اگر بخواهد بعد از هر دفعه وضو بگیرد، سخت نیست، باید ظرف آبی پهلوی خود بگذارد و هر وقت غایط از او خارج شد، فوراً وضو بگیرد و بقیه نماز را بخواند، و بنابر احتیاط مستحب همان نماز را دوباره با یك وضو بخواند و اگر در بین این نماز، وضوی او باطل شد اعتنا نکند.

مسأله۳۵۳: کسی که بول یا غایط طوری پی درپی از او خارج می‌شود که وضو گرفتن بعد از هر دفعه برای او سخت است باید برای هر نماز یك وضو بگیرد و فوراً مشغول نماز شود، ولی برای بجا آوردن سجده، تشهّد فراموش شده و نماز احتیاط که باید بعد از نماز انجام داد، در صورتی که آن‌ها را بعد از نماز فوراً بجا بیاورد، وضو گرفتن لازم نیست، امّا احتیاط در خصوص نماز احتیاطی ترك نشود.

مسأله۳۵۴: مسلوس و مبطون اگر پیوسته بول یا غایط از او خارج گردد به صورتی که نتواند حتی مقداری از نماز را هم با طهارت انجام دهد، با یک وضو می‌تواند چندین نماز بخواند و در حکم طاهر بوده تا وقتی که حدث دیگری مانند خواب و غیره از او سر زند، بله بنابر احتیاط مستحب این است که در این صورت هم برای هر نماز یک وضو بگیرد.

مسأله۳۵۵: کسی که بول او قطره قطره می‌ریزد باید برای نماز به وسیله کیسه‌ای که در آن، پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول، به جاهای دیگر جلوگیری می‌کند، خود را حفظ نماید. و بنابر احتیاط واجب پیش از هر نماز، مخرج بول، و کیسه را که نجس شده آب بکشد. و نیز کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن غایط خودداری کند، چنانچه ممکن باشد باید در حال نماز از رسیدن غایط به جاهای دیگر جلوگیری نماید. و بنابر احتیاط واجب اگر مشقّت ندارد، برای هر نماز مخرج غایط را آب بکشد.

مسأله۳۵۶: کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غایط خودداری کند در صورتی که ممکن باشد، بنابر احتیاط مستحب به مقدار نماز از خارج شدن بول و غایط جلوگیری نماید، اگرچه خرج داشته باشد، بلکه اگر بیماری او به آسانی معالجه شود، بنابر احتیاط مستحب خود را معالجه نماید.

مسأله۳۵۷: کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غایط خودداری کند بعد از آنکه بیماری او خوب شد، لازم نیست نمازهایی را که در وقت بیماری طبق وظیفه‌اش خوانده قضا نماید، ولی اگر در بین وقت نماز بیماری او خوب شود، بنابر احوط اولی نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

مسأله۳۵۸: اگر مرضی دارد که نمی‌تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفه کسانی که نمی‌توانند از بیرون آمدن بول خودداری کنند، عمل نماید.

چیزهایی که باید برای آنها وضو گرفت

مسأله۳۵۹: برای پنج چیز، وضو گرفتن واجب است، **اوّل:** برای نمازهای واجب، غیر از نماز میّت. **دوم:** برای سجده و تشهّد فراموش شده، بنابر احتیاط واجب اگر بین آن و بین نماز حَدَثی از او سر زده باشد مثلاً بول کند، ولی برای سجده سهو واجب نیست وضو بگیرد، اگرچه اولی است. **سوم:** برای طواف واجب خانه کعبه. **چهارم:** اگر نذر یا عهد کرده و یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد. **پنجم:** اگر نذر کند یا بخواهد جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند.

مسأله۳۶۰: برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده یا بیرون آوردن آن، از مستراح و مانند آن، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند، باید وضو بگیرد ولی چنانچه معطّل شدن به مقدار وضو، بی‌احترامی به قرآن است، باید در صورت امکان و عدم تأخیر مخلّ تیمم کند، و الاّ بدون اینکه وضو بگیرد، قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد، یا اگر نجس شده آب بکشد.

مسأله۳۶۱: مَس نمودن خط قرآن، یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن، برای کسی که وضو ندارد حرام است و بنابر احتیاط مستحب موی خود را نیز به خط قرآن نرساند، ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگری ترجمه کنند، مسّ آن بدون وضو اشکال ندارد، بله نام خدا بر هر زبانی که باشد مسّ آن بدون وضو حرام است.

مسأله۳۶۲: جلوگیری بچّه و دیوانه از مَسّ خط قرآن واجب نیست، ولی اگر بی‌احترامی به قرآن باشد، باید از آنان جلوگیری شود.

مسأله۳۶۳: کسی که وضو ندارد، حرام است اسم خدای متعال را، به هر زبانی نوشته شده باشد، مس نماید. و بنابر احتیاط واجب در بقیه ی اسماء و صفات مختصّه خدای متعال، بله بنابر احتیاط مستحب اسم مبارك پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام را نیز مَس ننماید.

مسـأله۳۶۴: اگر پیش از وقت نماز به قصد اینکه با طهـارت باشـد، وضـو بگیـرد صحیح است و نزدیك وقت نماز نیز اگر به قصد مهیّا بـودن بـرای نمـاز وضـو بگیـرد اشکال ندارد.

مسـأله۳۶۵: کسی که یقین دارد وقت داخل شده، اگر نیّت وضوی واجـب کنـد و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او اگر به صورت تقییـد نباشـد، صـحیح است وگرنه باطل می‌باشد.

مسـأله۳۶۶: مستحب است انسان برای نماز میّـت، زیـارت اهـل قبـور، رفـتن بـه مسجد و حرم امامان علیهم‌السلام وضو بگیرد. و همچنین برای همـراه داشـتن قـرآن، خوانـدن آن، نوشتن آن، مَسّ حاشیه آن و برای خوابیدن، وضـو گـرفتن مسـتحب اسـت و نیـز مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد.

مسـأله۳۶۷: اگر برای یکی از این کارهای مستحب وضو بگیرد، هـر کـاری را کـه باید با وضو باشد می‌تواند بجا آورد، مثلا می‌تواند با آن وضو، نماز بخواند.

چیزهایی که وضو را باطل می کند

مسـأله۳۶۸: هفت چیز وضو را باطل می‌کنـد، **اوّل:** بـول. **دوم:** غـایط. **سـوم:** بـاد معده و همچنین بنابر احتیاط واجب بـاد روده کـه از مخـرج غـایط خـارج مـی‌شـود. **چهارم:** خوابی که بر اثر آن چشم نبیند و گوش نشنود، ولی اگر چشم نبینـد و گـوش بشنود وضو باطل نمی‌شود. **پنجم:** چیزهایی که عقل را از بین می‌برد ماننـد دیـوانگی، مستی و بیهوشی. **ششم:** استحاضه زنانه که بعد بیان می‌شود. **هفـتم:** کـاری کـه بـرای آن باید غسل کرد، مانند جنابت، و همچنین مسّ میّت بنابر احتیاط واجب.

مسـأله۳۶۹: اگر بعد از وضو شك کند چیزی از مبطلات وضو پیش آمـده یـا نـه، بنابر عدم بگذارد و وضویش صحیح است.

مسـأله۳۷۰: اگر از مخرج بول یا غایط خون بیرون آید، وضو را باطـل نمـی‌کنـد، مگر اینکه یقین کند همراه با بول یا غایط بوده است.

وضوی جبیره

مسـأله۳۷۱: چیزی که با آن زخم و شکستگی را می‌بندند و دوایی کـه روی زخـم و مانند آن می‌گذارند «جبیره» نامیده می‌شود.

مسـأله۳۷۲: اگر در یکـی از جاهـای وضـو، زخـم یـا دُمَـل و یـا شکسـتگی باشـد، چنانچه روی آن باز است و آب برای آن ضرر ندارد، باید به طور معمول وضو گرفت.

مسـأله۳۷۳: اگر زخم یا دمل و یا شکستگی، در صـورت و دسـت‌هاسـت و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد، چنانچه کشیدن دست تَـر بـر آن، ضـرر ندارد، واجب است دست تَر، بر آن بکشد و اگر این مقـدار نیـز ضـرر دارد، یـا زخـم نجس است و نمی‌شود آن را آب کشید، باید اطراف زخم را، از بالا بـه پـایین بشـوید و بنابر احتیاط مستحب، پارچه پاکی روی زخم بگذارد و دست تَـر روی آن بکشـد و اگر گذاشتن پارچه ممکن نیست، باید اطراف زخم را بشوید و بنابر احتیـاط مسـتحب تیمّم نیز بنماید.

مسـأله۳۷۴: اگر زخم یا دمل و یا شکستگی، در جلـوی سـر یـا روی پاهاسـت و روی آن باز است، چنانچه نتواند آن را مسح کند، بنـابر احتیـاط واجـب پارچـه پـاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با تری آب وضو کـه در دسـت مانـده مسـح کنـد و اگر گذاشتن پارچه ممکن نباشد مسح لازم نیست، ولی بنابر احتیـاط مسـتحب بعـد از وضو تیمّم نماید، گرچه تیمم تنها در صورت اخیر کافی است.

مسـأله۳۷۵: اگر روی دمل یا زخم و یا شکستگی بسته باشد، چنانچـه بـاز کـردن آن ممکن است و آب برای آن ضرر ندارد، باید باز کند و وضـو بگیـرد، چـه زخـم و مانند آن در صورت و دست‌ها باشد، یا جلوی سر و روی پاها.

مسـأله۳۷۶: اگر زخم یا دمل و یـا شکسـتگی، در صـورت یـا دسـت‌هـا باشـد و بشود روی آن را باز کرد، چنانچـه ریخـتن آب روی آن ضـرر دارد و کشـیدن دسـت تر، ضرر ندارد باید دست تَر روی آن بکشد و بنـابر احتیـاط مسـتحب سـپس پارچـه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را نیز دست تَر بکشد.

مسـأله۳۷۷: اگر نمی‌شود روی زخم را باز کرد، ولی زخـم و چیـزی کـه روی آن گذاشته پاك است و رسانیدن آب به زخم ممکن است و ضرر نـدارد، بایـد آب را بـر روی زخم برساند. و اگر زخم یا چیزی کـه روی آن گذاشـته نجـس اسـت، چنانچـه آب کشیدن آن و رساندن آب بـه روی زخـم ممکـن باشـد، بایـد آن را آب بکشـد و هنگام وضو آب را به زخم برساند. و در صورتی کـه آب بـرای زخـم ضـرر دارد، یـا رساندن آب به روی زخم ممکن نیست و یا زخم نجس اسـت و نمـی‌شـود آن را آب کشید، باید اطراف زخم را بشوید و اگر جبیره پاك است، روی آن را مسـح کنـد، امّـا

اگر جبیره نجس است، یا نمی‌شود روی آن دست تَر کشید، مثلا دوایی است که به دست می‌چسبد، بنابر احتیاط مستحب پارچه پاکی را روی آن بگذارد و دست تَر روی آن بکشد. و اگر این نیز ممکن نباشد، بنابر احتیاط مستحب وضو بگیرد و تیمّم نیز بنماید، اگرچه کفایت شستن اطراف بعید نیست.

مسأله۳۷۸: اگر جبیره تمام صورت، یا تمام یکی از دست‌ها و یا تمام هر دو دست را گرفته باشد، باید وضوی جبیره‌ای بگیرد. و بنابر احتیاط مستحب تیمّم نیز بنماید.

مسأله۳۷۹: اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد، بنابر احتیاط مستحب، وضوی جبیره‌ای بگیرد و تیمّم نیز بنماید، گرچه تیمّم تنها کافی است.

مسأله۳۸۰: کسی که در کف دست و انگشت‌ها، جبیره دارد و در موقع وضو دست تَر روی آن کشیده است، باید سر و پا را با همان رطوبت مسح کند.

مسأله۳۸۱: اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته، ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا باز است، باید جاهایی که باز است، روی پا را و جایی که جبیره است، روی جبیره را مسح کند.

مسأله۳۸۲: اگر در صورت یا دست‌ها چند جبیره باشد، باید بین آن‌ها را بشوید و اگر جبیره‌ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آن‌ها را مسح کند و در جاهایی که جبیره است، باید به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله۳۸۳: اگر جبیره بیشتر از معمول، اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن ممکن نیست، باید به دستور جبیره عمل کند و بنابر احتیاط مستحب تیمّم نیز بنماید. و اگر برداشتن جبیره ممکن است باید جبیره را بردارد، پس اگر زخم در صورت و دست‌هاست، اطراف آن را بشوید و اگر در سر یا روی پاهاست اطراف آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله۳۸۴: اگر در جای وضو زخم، جراحت و شکستگی نیست ولی به جهت دیگری آب برای آن ضرر دارد، باید تیمّم کند و بنابر احتیاط مستحب وضوی جبیره‌ای نیز بگیرد.

مسأله۳۸۵: اگر جایی از اعضای وضو را رگ زده است و نمی‌تواند آن را آب بکشد یا آب برای آن ضرر دارد، باید به روش جبیره عمل کند.

مسأله۳۸۶: اگر در جای وضو یا غسل، چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست، یا به قدری مشقّت دارد که نمی‌شود تحمّل کرد، باید به دستور جبیره عمل کند و بنابر احتیاط مستحب تیمّم نیز بنماید.

مسأله۳۸۷: غسل جبیره‌ای مانند وضوی جبیره‌ای است، ولی بنابر احتیاط مستحب آن را ترتیبی بجا آورد، هرچند بتواند غسل ارتماسی را با شرایطی که از جمله پاك بودن عضو و ضرر نداشتن آب از برای اوست، انجام دهد. و امّا اگر نتواند شرایط غسل ارتماسی را فراهم کند، غسل ترتیبی لازم است.

مسأله۳۸۸: کسی که وظیفه او تیمّم است، اگر در بعضی از جاهای تیمّم او زخم یا دمل و یا شکستگی باشد، باید مانند وضوی جبیره، تیمّم جبیره‌ای بنماید.

مسأله۳۸۹: کسی که باید با وضو یا غسل جبیره‌ای نماز بخواند، چنانچه بداند تا آخر وقت، عذر او برطرف نمی‌شود، می‌تواند در اوّل وقت نماز بخواند، ولی اگر امید دارد تا آخر وقت عذر او بر طرف شود، بنابر احتیاط مستحب صبر کند.

مسأله۳۹۰: اگر انسان برای مرضی که در چشم اوست روی چشم خود را بچسباند، باید وضو و غسل را جبیره‌ای انجام دهد و بنابر احتیاط مستحب تیمّم نیز بنماید.

مسأله۳۹۱: کسی که نمی‌داند وظیفه‌اش تیمّم است یا وضوی جبیره ای، بنابر احتیاط واجب باید هر دو را بجا آورد.

مسأله۳۹۲: نمازهایی را که انسان با وضوی جبیره‌ای خوانده، صحیح است و لازم نیست دوباره بخواند، ولی بعد از آنکه عذرش بر طرف شد، برای نمازهای بعدی بنابر احتیاط مستحب، وضو بگیرد.

غُسلهای واجب

مسأله۳۹۳: غُسل‌های واجب، هفت غسل می‌باشد: **اوّل:** غسل جنابت. **دوم:** غسل حیض. **سوم:** غسل نفاس. **چهارم:** غسل استحاضه. **پنجم:** غسل مسّ میّت. **ششم:** غسل میّت. **هفتم:** غسلی که بر اثر نذر، قسم و مانند آن واجب می‌شود.

احکام جنابت

مسأله۳۹۴: انسان با دو چیز جُنُب می‌شود، **اوّل:** جماع (نزدیکی و مقاربت). **دوم:** بیرون آمدن منی، چه در خواب باشد یا در بیداری، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد یا بی‌شهوت، بی‌اختیار باشد یا به اختیار.

مسـأله۳۹۵: اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا بـول و یـا غیـر آن، چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمـدن، بـدن سسـت شـده، آن رطوبت حکم منی دارد. و اگر هیچ یـك از ایـن سـه نشـانه یـا بعضـی از آن‌هـا را نداشته باشد، حکم منی ندارد ولی در بیمار لازم نیست آن آب، با جستن بیـرون آمـده باشد، بلکه اگر با شهوت بیرون آید و در موقـع بیـرون آمـدن، بـدن سسـت شـود، در حکم منی است.

مسـأله۳۹۶: اگر از مردی که بیمار نیست، آبی خارج شود که یکی از سـه نشـانه‌ای را که در مسأله پیش گفته شد، داشته باشد و نداند نشانه‌هـای دیگـر را داشـته یـا نـه، چنانچه پیش از بیرون آمدن آن آب، وضو داشته همان وضو کافی خواهد بـود. و اگـر وضو نداشته، فقط باید وضو بگیرد و در هر دو صـورت احتیـاط مسـتحب اسـت کـه غسل هم انجام دهد.

مسـأله۳۹۷: مستحب است انسان، بعد از بیرون آمدن منی، بول کند. و اگـر بـول نکنـد و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید که مشـتبه باشـد کـه منـی اسـت یـا رطوبـت دیگـر، حکم منی دارد و دوباره باید غسل کند، بله اگر رطوبت مشتبهی نبیند غسل لازم نیست.

مسـأله۳۹۸: اگر انسان جماع کند و به اندازه ختنه‌گاه یا بیشتر داخـل شـود، در زن باشد یا در مرد، در قُبُل باشد و یا دُبُر، بالغ باشد یا نابـالغ، اگرچـه منـی بیـرون نیایـد، هر دو جُنُب می‌شوند.

مسـأله۳۹۹: اگر شك کند به مقدار ختنه‌گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

مسـأله۴۰۰: اگر حیوانی را وَطْـی کنـد، یعنـی بـا او نزدیکـی نمایـد و منـی از او بیرون آید، غسل تنها کافی است. و اگـر منـی بیـرون نیایـد، چنانچـه پـیش از وطـی، وضو داشته غسل تنها کافی است و اگر وضـو نداشـته، بنـابر احتیـاط واجـب بعـد از غسل، وضو نیز بگیرد.

مسـأله۴۰۱: اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسـان شـك کنـد منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

مسـأله۴۰۲: کسی که نمی‌تواند غسل کند ولی تیمّم برایش ممکـن اسـت، بعـد از داخل شدن وقت نماز نیز می‌تواند با همسر خود نزدیکی کند.

مسـأله۴۰۳: اگر در لباس خود منی ببیند و بداند از خود اوست و بـرای آن غسـل نکرده، باید غسل کند و تنها نمازهایی را که یقـین دارد بعـد از بیـرون آمـدن آن منـی

خوانده، قضا کند، ولی نمازهایی را که احتمال می‌دهد، بعد از بیرون آمدن آن منی خوانده، لازم نیست قضا نماید.

اعمالی که صحت آن متوقف بر غُسل است

مسأله۴۰۴: سه عمل است که صحت آن متوقف بر غُسل است: **اول:** نماز مطلقا: واجب یا مستحب، اداء یا قضاء، از خود یا از دیگری، و همچنین نماز احتیاط، جز نماز میّت. **دوم:** طواف واجب ـ و آن طوافی است که جزئی از حج یا عمره باشد ـ **سوم:** روزه‌ی ماه رمضان و همچنین قضای آن اگرچه قضای دیگری بوده تبرعاً یا استیجاراً.

اموری که بر جُنُب حرام است

مسأله۴۰۵: بر جُنُب پنج چیز حرام است، **اوّل:** رساندن جایی از بدن به خط قرآن، یا به اسم خدا و همچنین بنابر احتیاط مستحب اسم پیامبران، امامان و حضرت زهراعلیها السلام. **دوم:** رفتن در مسجدالحرام و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله اگرچه از یك در داخل و از در دیگر خارج شود. **سوم:** توقّف در مساجد دیگر و همچنین حرم امامان علیهم السلام، ولی اگر از یك در داخل و از در دیگر و یا از خودِ همان در و بدون توقف خارج شود، یا برای برداشتن چیزی برود اشکال ندارد. **چهارم:** داخل شدن در مسجد به قصد گذاشتن چیزی در آن، بلکه بنابر احتیاط واجب گذاشتن چیزی در آن اگرچه بدون داخل شدن نیز باشد حرام است. **پنجم:** خواندن آیه سجده واجب که در چهار سوره است:۱. سوره سی و دوم قرآن «السجدة» آیه ۱۵ در آخر آن یعنی: «**وَهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ**».۲. سوره چهل و یکم «فصّلت» آیه ۳۷ در آخر آن، یعنی: «**تَعْبُدُونَ**». ۳. سوره پنجاه و سوم «النّجم» آیه آخر، یعنی بعد از پایان سوره. ٤. سوره نود و ششم «العلق» آیه آخر، یعنی بعد از پایان سوره. و بنابر احتیاط مستحب حتی یك حرف از این چهار سوره را نیز نخواند.

اموری که بر جُنُب مکروه است

مسأله۴۰۶: بر جُنُب نُه چیز مکروه است: **اوّل و دوم:** خوردن و آشامیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا دست‌ها را بشوید مکروه نیست. **سوم:** خواندن قرآن اگرچه یک

آیه باشد، بله هفت آیه و یا هفتاد کراهت بیشتری دارد جز «بسم الله الرحمن الرحیم» که از کراهت استثناء شده. **چهارم:** رساندن جایی از بدن به جلد، حاشیه و بین خط-های قرآن. **پنجم:** همراه داشتن قرآن. **ششم:** خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا به جای غسل تیمّم کند ـ اگر چه به آب هم دسترسی داشته باشد ـ مکروه نیست. **هفتم:** خضاب کردن به حنا و مانند آن. **هشتم:** مالیدن روغن به بدن. **نهم:** جماع کردن بعد از محتلم شدن، یعنی بیرون آمدن منی در خواب.

چند مسأله

مسأله۴۰۷: غسلِ جنابت به خودی خود مستحب است، ولی برای خواندن نماز و سایر اموری که بر غُسل جنابت توقفَ دارد واجب می‌شود، امّا برای نماز میّت، سجده شکر و سجده‌های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست، اگرچه برای نماز میّت احتیاط مستحب است.

مسأله۴۰۸: لازم نیست در وقت غسل، نیّت کند که غسلِ واجب یا مستحب می‌کنم، بلکه اگر فقط به قصد قربت، یعنی انجام فرمان خدا غَسل کند کافی است.

مسأله۴۰۹: اگر یقین کند وقت نماز شده و نیّت غسل واجب کند سپس معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده، غسل او صحیح است.

مسأله۴۱۰: غسل واجب یا مستحب را به سه صورت می‌توان انجام داد: ۱ـ ترتیبی. ۲ـ ارتماسی. ۳ـ زیر باران، دوش و مانند آن.

۱. غُسل ترتیبی

مسأله۴۱۱: در غسل ترتیبی باید به نیّت غسل، اوّل سر و گردن، بعد طرف راست، بعد طرف چپ بدن را بشوید ولو به اینکه تمام بدن زیر آب باشد کلا، البته رعایت ترتیب بیان شده بین طرف راست و طرف چپ بنابر احتیاط مستحب است. مثل اینکه زیر آب دوش باشد و ابتدا به نیّت غسل سر و گردن و بعد طرف راست و بعد طرف چپ تماماً شسته شود و اگر عمداً یا از روی فراموشی، یا بر اثر ندانستن مسأله به این ترتیب عمل نکند، چنانچه با مثل ظرف یا مشت آب غسل کرده باشد و ترتیب را رعایت نکرده باشد، غسل او ـ بنابر احتیاط واجب ـ باطل است و چنانچه طرف چپ را مقدّم داشته بنابر احتیاط مستحب ترتیب را رعایت کند. امّا اگر زیر باران یا دوش و مانند آن غسل کرده باشد عدم لزوم ترتیب بعید نمی‌باشد، گرچه احوَط است.

مسـأله۴۱۲: بنابر احتیاط مستحب نصف ناف و نصـف عـورت را بـا طـرف راسـت بدن و نصف دیگر را با طرف چپ بشوید، گرچه کفایت شستن کُـلِّ نـاف و کُـلِّ عـورت با یکی از دو طرف بعید نیست، و اولی تمام ناف و عورت، با هر دو طرف شسته شود.

مسـأله۴۱۳: برای آنکه یقین کند، هر سه قسمت یعنی سر و گردن، طـرف راسـت و طرف چپ را کاملا غسل داده، هر قسمتی را که می‌شـوید مقـداری از قسـمت‌هـای دیگر را نیز با آن قسمت بشوید، بلکه بنابر احتیاط مستحب طرف راست گـردن را، بـا طرف راست بدن و طرف چپ گردن را، با طرف چپ بدن نیز بشوید.

مسـأله۴۱۴: اگر بعد از غسل بفهمد جایی از بدن را نشسته و نداند کجـای بـدن اسـت بنابر احتیاط مستحب همه محتملات را بشوید اگرچه شستن عضو بعدی کافی است.

مسـأله۴۱۵: اگر بعد از غسل بفهمد، مقداری از بدن را نشسته، چنانچـه از طـرف چپ باشد، شستن همان مقدار کافی است و لازم نیست دوبـاره غسـل کنـد. و اگـر از طرف راست باشد احتیـاط مسـتحب آن اسـت کـه بعـد از شسـتن آن مقـدار، دوبـاره طرف چپ را بشوید. و اگر از سر و گردن باشد بنابر احتیاط واجـب بعـد از شسـتن آن مقدار، دوباره طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید و اگر غسـل زیـر بـاران و دوش و مانند این‌ها باشد معلوم نیست شستن اعضاء بعدی لازم باشد.

مسـأله۴۱۶: اگر پیش از تمام شدن غسل، در شستن مقداری از طرف چـپ شـك کند، شستن همان مقدار کافی است، ولـی اگـر در شسـتن مقـداری از طـرف راسـت شك کند، بنابر احتیاط مستحب بعد از شستن آن مقدار، طرف چـپ را نیـز بشـوید. و اگر در شستن مقداری از سر و گردن شك کند، بنابر احتیاط مسـتحب بعـد از شسـتن آن، دوباره طرف راست و طرف چپ را بشوید.

۲. غُسل ارتماسی

مسـأله۴۱۷: در غُسل ارتماسی باید آب در یك لحظه عرفی، تمـام بـدن را بگیـرد، پس اگر به نیّت غسل ارتماسـی در آب فـرو رود، چنانچـه پـای او روی زمـین باشـد باید آن را از زمین بلند کند.

مسـأله۴۱۸: در غُسل ارتماسی لازم نیست هنگامی نیّت کند کـه مقـداری از بـدن بیرون آب باشد، بلکه اگر تمام بدن زیر آب باشد می‌تواند نیّت کند.

مسـأله۴۱۹: اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد، به مقداری از بـدن آب نرسـیده، در

صورتی که آب به نیت غسل به آن برساند صحت غسل او بعید نخواهد بود.

مسأله۴۲۰: اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد و برای ارتماسی وقت دارد، باید غسل ارتماسی کند.

مسأله۴۲۱: کسی که روزه واجب گرفته یا برای حج و یا عمره احرام بسته، نمی‌تواند غسل ارتماسی کند، ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند صحیح است.

۳. غسل زیر باران، دوش و مانند آن

مسأله۴۲۲: در غسل زیر باران، دوش، آبشار و مانند آن کافی است بعد از نیت غسل قربة الی الله زیر دوش ـ مثلاً ـ قرار گرفته، دوشی که متصل به کرّ یا لوله‌کشی شهری باشد، پس همین مقدار که از فرق سر تا انگشتان پا ولو به کمک دست آب برسد و تَر شود، غُسل تمام و صحیح است، بلکه احتیاط مستحب است که رعایت ترتیب گردد.

مسأله۴۲۳: اگر غسل، زیر باران، دوش و مانند آن بود، رعایت ترتیب را نموده یا بدون ترتیب باشد در صورتی که بعد از غُسل علم پیدا کند که آب جهت مانع یا بدون مانع به جایی از بدن و یا سر و گردن نرسیده، کافی است همان‌جا را به نیّت غُسل آب برساند و نیازی به شستن ما بعد آن را ندارد.

مسأله۴۲۴: در صورتی که زیر باران، دوش و مانند آن غسل ترتیبی انجام دهد و سپس معلوم شود رعایت ترتیب بین سر و گردن و سمت راست و چپ نشده و سهواً، یا غفلة و یا از روی جهل به مسأله چپ و راست بدن را قبل از سر و گردن شسته و اشتباهاتی مانند آن، غُسل تمام بوده و صحیح است.

احکام غُسل کردن

مسأله۴۲۵: در غسل ارتماسی باید تمام بدن پاك باشد، ولی در غسل ترتیبی پاك بودن تمام بدن لازم نیست. و اگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت، آب بکشد کافیست.

مسأله۴۲۶: کسی که از حرام جُنُب شده و چنانچه با آب گرم غسل کند عرق می‌کند، لازم نیست با آب سرد غسل نماید گرچه بهتر است.

مسـأله۴۲۷: اگر در غسل به اندازه بسیار کمـی از بـدن شسـته نشـود، غسـل باطـل است، ولی شستن جاهایی که دیده نمی‌شود، مثل داخل گوش و بینی، واجب نیست.

مسـأله۴۲۸: جایی را که شك دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، بنـابر احتیـاط آن را بشوید.

مسـأله۴۲۹: اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن، به قدری گشـاد باشـد کـه داخـل آن دیده شود، باید آن را شست و اگر دیده نشود، شستن داخل آن لازم نیست.

مسـأله۴۳۰: چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است، باید برطـرف کنـد و اگـر پیش از آنکه یقین کند برطرف شده، غسل نمایـد و بعـد معلـوم شـود کـه بـر طـرف نشده بود، غسل او باطل است.

مسـأله۴۳۱: اگر هنگام غسل شك عقلایی کنـد، چیـزی کـه مـانع از رسـیدن آب باشد در بدن او هست یا نه، بنابر احتیاط واجـب بایـد بررسـی کنـد تـا مطمـئن شـود مانعی نیست.

مسـأله۴۳۲: در غسل باید موهای کوتـاهی را کـه جـزو بـدن حسـاب مـی‌شـود، بشوید و شستن موهای بلند واجب نیست، بلکه اگر آب را طوری بـه پوسـت برسـاند که موهای بلند، تَر نشود، غسل صحیح است، امّا اگر رسـاندن آب بـه پوسـت، بـدون شستن آن‌ها ممکن نباشد، باید آن‌ها را بشوید تا آب به بدن برسد.

مسـأله۴۳۳: تمام شرط‌هایی که برای صحیح بودن وضو گفته شـد، ماننـد پـاك بـودن آب و غصبی نبودن آن، در صحیح بودن غسل نیز شرط است ولـی در غسـل لازم نیسـت بدن را از بالا به پایین بشوید و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شسـتن هـر قسـمت فوراً قسمت دیگر را بشوید، بلکه اگر بعد از شسـتن سـر و گـردن، مقـداری صـبر کنـد و بعد طرف راست را بشوید و بعد از مدّتی طرف چپ را بشوید، اشکال ندارد.

مسـأله۴۳۴: کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غـایط خـودداری کنـد، اگـر به اندازه‌ای که غسل کند و نماز بخواند، بـول و غـایط از او بیـرون نیایـد، بایـد تمـام غسل را فوراً انجام دهد و بعد از غسل فوراً نماز بخواند. و همچنـین اسـت حکـم زن مستحاضه که بعد گفته می‌شود.

مسـأله۴۳۵: کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد، یا بدون اینکه بدانـد حمـامی راضی اسـت، بخواهـد نسـیه بگـذارد و حمـامی راضـی نباشـد، او در عـین حـالی کـه

گناهکار و مدیون حمامی است غسل او صحیح بوده، چراکه رضایت فعلی حمامی کافی است، و حکم به صحت غسل در فرض رضایت آینده حمامی نیز بعید نیست.

مسأله۴۳۶: اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند ولی کسی که غسل می‌کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد یا از مال حرام بدهد، حکم او همانند مسأله گذشته است.

مسأله۴۳۷: اگر بخواهد پول حرام یا عین پولی که خمس آن را نداده به حمامی بدهد، او گناهکار و مدیون حمامی است، مگر حمامی راضی باشد که غسل، بی‌مقابل و بدون اجرت و یا کمتر از اجرت کامل واقع شود.

مسأله۴۳۸: اگر شك کند غسل کرده یا نه، باید غسل کند، ولی اگر بعد از غسل شك کند غسل او درست بوده یا نه، لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله۴۳۹: اگر در بین غسل جنابت، حدث اصغر از او سر زند، مثلا بول کند، مُخیّر است یا غسل را کامل کند و بعد وضو بگیرد یا اینکه غسل را از سر بگیرد به قصد آنچه بر ذمّه اوست و بعد از آن هم وضو بگیرد.

مسأله۴۴۰: اگر به خیال اینکه به اندازه غسل و نماز وقت دارد، برای نماز غسل کند، چنانچه بعد از غسل به اندازه خواندن یك رکعت یا بیشتر وقت داشته باشد غسل او صحیح است و همچنین اگر کمتر از یك رکعت وقت داشته باشد، مگر در صورتی که به نحو تقیید غسل کرده باشد.

مسأله۴۴۱: کسی که جنب شده اگر شك کند غسل کرده یا نه، نمازهایی را که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند.

مسأله۴۴۲: کسی که چند غسل بر او واجب است، می‌تواند به نیّت همه آن‌ها، یك غسل بجا آورد. البته هر غسلی که انسان انجام دهد چه واجب و چه مستحب از غسل‌های دیگر کفایت می‌نماید گرچه آن را فراموش کرده باشد نیت کند.

مسأله۴۴۳: اگر بر جایی از بدن، آیه قرآن یا نام خدا نوشته شده باشد، باید آن را از بین ببرد و اگر ممکن نیست وضو و غسل ارتماسی انجام دهد. و چنانچه بخواهد وضو یا غسل ترتیبی بجا آورد، باید آب را طوری به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد.

مسـأله۴۴۴: کسی که غسل جنابت کرده، نبایـد بـرای نمـاز وضـو بگیـرد، بلکـه بـا همان غسل نماز بخواند، امّا با دیگـر غسـل‌هـا نمـی‌تـوان نمـاز خوانـد و بنـابر احتیـاط واجب باید وضو گرفت.

حیــض

مسـأله۴۴۵: حیض، خونی است کـه غالبـاً در هـر مـاه، چنـد روزی از رحـم زن خارج می‌شود و زن را در این هنگام **«حایض»** می‌گویند.

مسـأله۴۴۶: خون حیض در بیشتر اوقات، غلیظ، گرم و رنـگ آن سـیاه یـا سـرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می‌آید.

مسـأله۴۴۷: زن‌های «سیّده» بعد از تمام شدن شصت سال قمـری یائسـه مـی‌شـوند، یعنی اگـر بعـد از آن خـون ببیننـد حکـم حـیض نداشـته بلکـه حکـم استحاضـه دارد، و همچنین زن‌هایی که «سیّده» نیستند بنابر احتیـاط واجـب بعـد از تمـام شـدن پنجـاه سـال قمری یائسه می‌شوند.

مسـأله۴۴۸: زنی که شك دارد یائسه شده یا نَه، اگر خـونی ببینـد و ندانـد حـیض است یا نه، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

مسـأله۴۴۹: خونی که دختر، پیش از تمام شدن نه سال و زن، بعد از یائسه شـدن می‌بیند حیض نیست.

مسـأله۴۵۰: زن حامله و زنی که بچّه شیر می‌دهد، ممکن است حیض ببیند.

مسـأله۴۵۱: دختری که نمی‌داند نُه سالش تمام شده یا نَه، اگـر خـونی ببینـد چـه نشانه‌های حیض را داشته یا نداشته باشد، حیض نیست.

مسـأله۴۵۲: مدّت حیض نباید کمتـر از سـه روز و بیشـتر از ده روز باشـد و اگـر چند ساعت ـ نه یک ساعت و مانند آن ـ از سه روز کمتر باشد، حیض نیست.

مسـأله۴۵۳: لازم است سه روز اوّل حیض پشت سرهم باشد، پـس اگـر مـثلا دو روز خون ببیند و یك روز پاك شود و دوباره یك روز خون ببینـد بنـابر اقـوی حـیض نیست و بنابر احتیاط مستحب بین تروك حایض و اعمال مستحاضه جمع کند.

مسـأله۴۵۴: در تحقق حیض کافی است که خون خارج شده و سه روز پـی در پـی ـ ولو در باطن ـ وجود داشته باشد که هر وقت خـود را وارسـی کنـد خـون ببینـد، بلـه چنانچه در بین سه روز، مختصری پاك شود و مدّت پاك شدن به قـدری کـم باشـد کـه بگویند در تمام سه روز خون بوده ضرر به حیض بودن نمی‌رسـاند، زیـرا صـدق عرفـی در تطبیق حکم شرعی اعتبار دارد اگر چه از جهت دقت عقلی مسامحه باشد.

مسـأله۴۵۵: لازم نیست شب اوّل و شب چهارم خون ببیند ولی بایـد شـب دوم و سوم، خون قطع نشود، پس اگر از اذان صبح روز اوّل تا غروب روز سـوم پشـت سـر هم خون بیاید، یا در وسط روز اوّل شروع شود و در همان موقع از روز چهـارم قطـع شود و شب دوم و سوم و چهارم، خون قطع نشود حیض است.

مسـأله۴۵۶: اگر سه روز پشت سرهم، خون ببینـد و قطـع شـود، چنانچـه دوبـاره سه روز یا بیشتر خون ببیند و مجموع روزهایی که خون دیده و در وسـط پـاك بـوده، روی هم از ده روز بیشتر نشود، تمام آن حتی روزهایی کـه در وسـط پـاك بـوده نیـز حیض است، ولی اگر از ده روز بگذرد، پس اگر یکی از این دو در ایام عـادت بـوده، آن را حیض قرار می‌دهـد، و اگـر هیچکـدام در ایـام عـادت نبـود آن را حـیض قـرار می‌دهد که نشانه‌های حیض را داشته باشد، و اگـر هـر دو دارای نشـانه‌هـای مسـاوی بوده مخیر است که یکی از آن دو را حیض و دیگری را استحاضه قرار دهد.

مسـأله۴۵۷: اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشـد و ندانـد خون دمل و زخم است یا خون حیض، آن را حیض قرار دهـد چـه بـه حـیض بـودن آن اطمینان پیدا کند، و چه نکند.

مسـأله۴۵۸: اگر خونی ببیند که نداند خون زخم است یا حیض، می‌توانـد قبـل از گذشت سه روز ـ بعد از فحص و یأس بنا بر احتیاط واجب ـ ، حکم بـه پـاکی خـود کند، اگرچه بنا بر احتیاط مستحب عبادت‌های خود را بجا آورد و کارهـایی را کـه بـر حایض حرام است ترک کند تا وقتی که پاکی یـا حـیض بـودن او مشـخص گـردد، و این در صورتی است که حالت سـابقه نداشـته باشـد و الا طبـق حالـت سـابقه عمـل نماید.

مسـأله۴۵۹: اگر خونی ببیند و شك کند خون حیض است یـا استحاضـه، چنانچـه مصادف با ایام عادت او بوده و یا نشانه‌های عادت و بلکه حتی نشانه‌های عـادت هـم اگر نداشته باشد ولی جهت قاعده امکان آن را حیض قرار می‌دهد، مگـر اینکـه خـون قبل از سه روز قطع شود که حکم استحاضه را خواهد داشت.

مسـأله۴۶۰: اگر خونی ببیند که نداند خون حیض اسـت یـا بکـارت، بایـد خـود را وارسی کند، یعنی مقداری پنبه به داخل فرج نماید و کمی صبر کند، بعـد بیـرون آورده، پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بکـارت اسـت و اگـر بـه همـه آن رسـیده حـیض می‌باشد، البته این در صورتی است که خون بکارت زیاد نباشد که با حیض اشتباه شود.

مسـأله۴۶۱: اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاك شود و بعد، سـه روز خـون ببینـد، خون دوم حیض است و خون اوّل اگرچه در روزهای عادتش باشد، حیض نیست.

احکام حایض

مسأله۴۶۲: چند چیز بر حایض حرام است، **اوّل:** عبادت‌هایی که مانند نماز باید با وضو یا غسل یا تیمّم بجا آورده شود، ولی بجا آوردن عبادت‌هایی که وضو، غسل و تیمّم برای آن لازم نیست، مانند نماز میّت، اشکال ندارد. **دوم:** تمام چیزهایی که بر جُنُب حرام است و در احکام جنابت گفته شد. **سوم:** جماع چه قبلاً و چه دُبراً که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگرچه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم نیاید، بلکه بنابر احتیاط واجب مقدار کمتر از ختنه گاه نیز داخل نکند، ولی سایر استمتاعات مانند بوسیدن و ملاعبه، مانعی ندارد.

مسأله۴۶۳: جماع کردن در روزهایی که حیض زن قطعی نیست، ولی شرعاً باید برای خود حیض قرار دهد حرام است، پس زنی که بیشتر از ده روز خون می‌بیند و باید به دستوری که بعد گفته می‌شود، روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، شوهرش نمی‌تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

مسأله۴۶۴: اگر شماره روزهای حیض زن، به سه قسمت تقسیم شود و مرد در قسمت اوّل، با زن خود در قُبُل جماع کند بنابر احتیاط مستحب هیجده نخود طلا به فقیر کفّاره بدهد و اگر در قسمت دوم جماع کند، نُه نخود و اگر در قسمت سوم جماع کند، چهار نخود و نیم بدهد، مثلا زنی که شش روز خون حیض می‌بیند، اگر شوهرش در شب یا روز اوّل یا دوم با او جماع کند، باید هیجده نخود طلا بدهد و در شب یا روز سوم و یا چهارم نُه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم چهار نخود و نیم. و بنابر احتیاط مستحب برای وطی در دُبُر زن حایض نیز کفّاره بدهد.

مسأله۴۶۵: اگر مرد بداند که زن، در حال حیض است و با او نزدیکی نماید بنابر احتیاط مستحب کفّاره بدهد و همچنین است اگر از روی تقصیر ندانسته باشد، امّا اگر از روی قصور ندانسته و نزدیکی کند کفّاره ندارد.

مسأله۴۶۶: واجب نیست کفّاره، هیجده نخود طلای سکّه دار باشد، بلکه دادن قیمت آن کافی است.

مسأله۴۶۷: اگر قیمت طلا در وقتی که جماع کرده، با وقتی که می‌خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد، قیمت وقت پرداخت، معتبر است.

مسأله۴۶۸: اگر کسی هم در قسمت اوّل و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض، با زن خود جماع کند، هرسه کفاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم طلا می‌شود، بدهد.

مسـأله۴۶۹: اگر انسان بعد از آنکه در حـال حـیض، جمـاع کـرده و کفّـاره آن را داده دوباره جماع کند، دوباره کفّاره بدهد.

مسـأله۴۷۰: اگر با زن حایض، چند مرتبه جماع کنـد و در بـین آن کفّـاره ندهـد، بنابر احتیاط مستحب برای هر جماع یك کفاره بدهد.

مسـأله۴۷۱: اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حایض شده، بایـد فـوراً از او جـدا شود و اگر جدا نشود بنابر احتیاط مستحب کفّاره بدهد.

مسـأله۴۷۲: اگر مرد با زن حایض زنا کند یـا بـا زن حـایض نـامحرمی بـه گمـان اینکه عیال خود اوست جماع نماید، بنابر احتیاط مستحب کفّاره بدهد.

مسـأله۴۷۳: کسی که نمـی‌توانـد کفّـاره بدهـد، بنـابر احتیـاط مسـتحب بـه یـک مسکین در صورت توان تصـدق نمایـد و الا اسـتغفار کنـد، بلـه اگـر مـتمکن از دادن کفاره شد بنابر احتیاط مستحب انجام دهد.

مسـأله۴۷۴: طلاق دادن زن در حال حیض، به صورتی که در احکام طـلاق گفتـه خواهد شد باطل است.

مسـأله۴۷۵: اگر زن بگوید حایضم، یا از حـیض پـاك شـده ام، بایـد حـرف او را قبول کرد، در صورتی که ندانیم دروغ می‌گوید.

مسـأله۴۷۶: اگر زن در بین نماز حایض شود، نماز او باطل است.

مسـأله۴۷۷: اگر زن در بین نماز شك کند که حایض شده یا نـه، نمـاز او صـحیح است ولی اگر بعد از نماز بفهمد در بین نماز حایض شـده بـوده، نمـازی کـه خوانـده باطل است.

مسـأله۴۷۸: بعد از آنکه زن از خون حیض پاك شد، واجـب اسـت بـرای نمـاز و عبادت‌های دیگری که باید با وضو یا غسـل بجـا آورده شـود، غسـل کنـد. و دسـتور غسل حیض مانند غسل جنابت است، امّا بنابر احتیـاط واجـب بـرای نمـاز وضـو نیـز بگیرد، قبل از غسل حیض یا بعد از آن.

مسـأله۴۷۹: بعد از آنکه زن از خون حیض پاك شد، اگرچه غسـل نکـرده باشـد، طلاق او صحیح است و شوهرش نیز می‌تواند بـا او جمـاع کنـد، ولـی بنـابر احتیـاط مؤکّد پیش از جماع، موضـع را بشـوید. و بنـابر احتیـاط مسـتحب پـیش از غسـل، از جماع خودداری نماید، امّا دیگر کارهایی که در وقت حیض بـر او حـرام بـوده ماننـد توقّف در مسجد و مَسِّ خط قرآن با وضو، تا غسل نکند بر او حلال نمی‌شود.

مسـأله۴۸۰: اگر آب، برای وضو و غسـل کـافی نباشـد و بـه انـدازه‌ای باشـد کـه بتواند یا غسل کند یا وضو بگیرد، بنابر احتیـاط واجـب، غسـل کنـد و بـدل از وضـو تیمّم نماید و اگر فقط برای وضو کافی باشـد و بـه انـدازه غسـل نباشـد، بایـد وضـو بگیرد و عوض از غسل تیمّم نماید و اگر برای هیچ یك از آن‌ها آب نـدارد بایـد یـک تیمّم کند، بدل از غسل و دیگری بنابر احتیاط واجب بدل از وضو.

مسـأله۴۸۱: نمازهای یومیّه‌ای که زن در حال حـیض نخوانـده قضـا نـدارد و نیـز نمازهای آیاتی که در این حالت از او فوت شده اگرچه قضا کـردن اولـی اسـت. ولـی روزه‌های واجب را باید قضا نماید.

مسـأله۴۸۲: هرگاه وقت نمـاز داخـل شـود و بدانـد اگـر نمـاز را تـأخیر بینـدازد حایض می‌شود، باید فوراً نماز بخواند.

مسـأله۴۸۳: اگر زن غیر حایض نمـاز را تـأخیر بینـدازد و از اوّل وقـت بـه انـدازه خواندن یك نماز بگذرد و حایض شود، قضای آن نماز بر او واجب اسـت ولـی در تنـد خواندن، کند خواندن و مانند آن باید ملاحظه حال خود را بکند، مـثلا زنـی کـه مسـافر نیست اگر در اوّل ظهر نماز نخواند، قضای آن در صورتی واجب می‌شود کـه بـه مقـدار خواندن چهار رکعت نماز به دستوری که گفته شد، از اوّل ظهر بگـذرد و حـایض شـود و برای کسی که مسافر است گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت کافی است.

مسـأله۴۸۴: اگر زن در آخر وقت نماز، از خون پـاك شـود و بـه انـدازه غسـل و وضو و دیگر مقدّمات نماز، مانند تهیّه کردن لباس یـا آب کشـیدن آن و خوانـدن یـك رکعت نماز یا بیشتر از یك رکعت، وقـت داشـته باشـد، بایـد نمـاز را بخوانـد و اگـر نخواند باید قضای آن را بجا آورد. و همچنین اگر فقط بـرای یـك رکعـت بـا وضـو و غسل وقت دارد باید نماز را بخواند و اگر نخواند قضا نماید.

مسـأله۴۸۵: اگر زن حایض به اندازه غسل و وضو وقت ندارد ولـی مـی‌توانـد بـا تیمّم نماز را در وقـت بخوانـد، آن نمـاز بـر او واجـب نیسـت اگرچـه بنـابر احتیـاط مستحب بوده و همچنین قضای آن، ولی اگـر گذشـته از تنگـی وقـت تکلـیفش تـیمّم است مثلا آب برای او ضرر دارد، باید تـیمّم کنـد و آن نمـاز را بخوانـد، و اگـر آن را بجا نیاورد قضای آن بر او واجب خواهد بود.

مسـأله۴۸۶: اگر زن حایض شك کند که برای نماز وقت دارد یا نه، بنـابر احتیـاط واجب نماز را بخواند.

مسـأله۴۸۷: اگر به خیال اینکه به اندازه تهیّه مقدّمات نماز و خواندن یـك رکعـت وقت ندارد، نماز نخواند و بعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را بجا آورد.

مسـأله۴۸۸: مسـتحب اسـت زن حـایض در وقـت نمـاز، خـود را از خـون پـاك نماید، پنبه و دستمال را عوض کند، وضو بگیرد و اگـر نمـی‌توانـد وضـو بگیـرد، بـه رجاء مطلوبیّت تیمّم نماید و در جای نماز رو به قبله بنشـیند و مشـغول ذکـر، دعـا و صلوات شود.

مسـأله۴۸۹: خواندن و همراه داشتن قرآن، رساندن جایی از بدن به مـابین خـطهـای قرآن، خضاب کردن به حنا و مانند آن کـه بـرای جنـب مکـروه بـود، بـرای حـایض نیـز مکروه است.

اقسام حایض

مسـأله۴۹۰: زن‌های حایض، شش دسته‌اند، **اوّل:** صـاحب عـادت وقتیّـه و عددیّـه، یعنی زنی که دو ماه پشت سرهم، در وقت معیّن خون حـیض ببینـد و شـماره روزهـای حیض او در هر دو ماه یك اندازه باشد، مثلا دو مـاه پشـت سـرهم از اوّل مـاه تـا هفـتم خون ببیند. **دوم:** صاحب عادت وقتیّه، یعنی زنـی کـه دو مـاه پشـت سـرهم، در وقـت معیّن خون حیض ببیند، ولی شماره روزهای حیض او در هـر مـاه، یـك انـدازه نباشـد، مثلا دو ماه پشت سر هم از روز اوّل ماه خون ببیند، ولـی مـاه اوّل روز هفـتم و مـاه دوم روز هشتم از خون پاك شـود. **سـوم:** صـاحب عـادت عددیّـه، یعنـی زنـی کـه شـماره روزهای حیض او، در دو ماه پشت سر هم به یك اندازه باشد، ولـی وقـت دیـدن آن دو خون یکی نباشد، مثلا ماه اوّل از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهـم تـا هفـدهم خـون ببیند. **چهارم:** مضطربه، یعنی زنی که چند ماه خون دیده، ولی عادت معیّنی پیـدا نکـرده و یا عادت قبلی او به هم خورده و عادت تازه‌ای پیدا نکرده است. **پنجم:** مُبتدئـه، یعنـی زنی که برای اوّلین بار خـون مـی‌بینـد. **ششـم:** ناسـیه، یعنـی زنـی کـه عـادت خـود را فراموش کرده است. و هرکدام این‌ها احکامی دارند که در مسائل بعدی بیان می‌شود.

۱ــ عادت وقتیّه و عددیّه

مسـأله۴۹۱: زن‌هایی که عادت وقتیّه و عددیّه دارند سه دسته‌اند:

اوّل: زنی که دو ماه پشت سرهم، در وقـت معـیّن خـون حـیض ببینـد و در وقـت معیّن پاك شود، مثلا دو ماه پشت سـر هـم، از روز اوّل مـاه خـون ببینـد و روز هفـتم

پاك شود، عادت حیض این زن از اوّل ماه تا هفتم است. **دوم:** زنی که از خون پاك نمی‌شود ولی دو ماه پشت سر هم، چند روز معیّن، مثلا از اوّل ماه تا هشتم، خونی که می‌بیند نشانه حیض دارد، یعنی غلیظ، سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می‌آید و بقیه خون‌های او نشانه استحاضه دارد، عادت او از اوّل ماه تا هشتم می‌شود. **سوم:** زنی که دو ماه پشت سر هم، در وقت معیّن خون حیض ببیند و بعد از آنکه سه روز یا بیشتر، خون دید یك روز یا بیشتر پاك شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاك بوده، از ده روز بیشتر نشود و در هر دو ماه همه روزهایی که خون دیده و در وسط پاك بوده، روی هم یك اندازه باشد، عادت او به اندازه تمام روزهایی است که خون دیده و در وسط پاك بوده است. و لازم نیست روزهایی که در وسط پاك بوده، در هر دو ماه به یك اندازه باشد، مثلا اگر در ماه اوّل، از روز اوّل ماه تا سوم خون ببیند و سه روز پاك شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوّم بعد از آنکه سه روز خون دید، سه روز یا کمتر یا بیشتر پاك شود و دوباره خون ببیند و روی هم از نُه روز بیشتر نشود، همه حیض است و عادت این زن، نه روز می‌شود.

مسأله۴۹۲: زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد، اگر در وقت عادت یا دو سه روز قبل و یا دو سه روز بعد خون ببیند، به طوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته اگرچه آن خون، نشانه حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زن حایض گفته شد، عمل کند و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده، مثلا پیش از سه روز پاك شود، باید عبادت‌هایی را که بجا نیاورده قضا نماید.

مسأله۴۹۳: زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد، اگر چند روز پیش از عادت و همه روزهای عادت و چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط خونی را که در روزهای عادت دیده، حیض است و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده، استحاضه می‌باشد و باید عبادت‌هایی را که در روزهای پیش از عادت و بعد از عادت بجا نیاورده قضا نماید. و اگر همه روزهای عادت، با چند روز پیش از عادت، خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط روزهای عادت او حیض است و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می‌باشد و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید. و اگر همه روزهای عادت با چند روز بعد از عادت، خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر

بیشتر شود، فقط روزهای عادت حیض و باقی استحاضه است.

مسـأله۴۹۴: زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد، اگـر مقـداری از روزهـای عـادت را با چند روز پیش از عـادت خـون ببینـد و روی هـم از ده روز بیشـتر نشـود، همـه حیض است، و اگر از ده روز بیشتر شود، روزهایی کـه در عـادت خـود، خـون دیـده حیض است گرچه شماره آن، کمتر یـا بیشـتر از روزهـای عـادتش باشـد و روزهـای اوّل را استحاضه قرار می‌دهد.

مسـأله۴۹۵: زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد اگر مقداری از روزهـای عـادت را با چند روز بعد از عادت، خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشـود، همـه حـیض است و اگر بیشتر شود، باید روزهایی که در عادت، خـون دیـده بـا چنـد روز بعـد از آن که روی هم به مقدار عادت او شود حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

مسـأله۴۹۶: زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد، اگر بعد از آنکه سه روز یـا بیشـتر خون دید پاك شود و دوباره خون ببیند و فاصله بـین دو خـون کمتـر از ده روز باشـد و همه روزهایی که خون دیده با روزهایی کـه در وسـط پـاك بـوده، از ده روز بیشـتر باشد، مثلا پنج روز خون ببیند و پنج روز پاك شـود و دوبـاره پـنج روز خـون ببینـد، چند صورت دارد: ۱) تمام خونی که دفعه اوّل دیـده، یـا مقـداری از آن، در روزهـای عادت باشد و خون دوم که بعد از پاك شدن می‌بیند، در روزهای عـادت نباشـد، بایـد همـه خـون اوّل را حـیض و خـون دوم را استحاضـه، قـرار دهـد. ۲) خـون اوّل در روزهای عادت نباشد و تمام خون دوم، یـا مقـداری از آن در روزهـای عـادت باشـد، باید همه خـون دوّم را حـیض و خـون اوّل را استحاضـه، قـرار دهـد. ۳) مقـداری از خون اوّل و دوّم در روزهای عادت باشد و خون اوّلی کـه در روزهـای عـادت بـوده، از سه روز کمتر نباشد و با پاکی وسط و مقداری از خون دوّم که آن نیـز در روزهـای عادت بوده، از ده روز بیشتر نباشد، در این صورت همه آن، حـیض اسـت و مقـداری از خون اوّل که پـیش از روزهـای عـادت بـوده و مقـداری از خـون دوم کـه بعـد از روزهای عادت بوده استحاضه است، مثلا اگر عادتش از سـوم مـاه تـا دهـم بـوده، در صورتی که یك ماه از اوّل تا ششم خون ببیند و دو روز پاك شـود و بعـد تـا پـانزدهم خون ببیند، از سوّم تـا دهـم حـیض اسـت و از اوّل تـا سـوّم و همچنـین از دهـم تـا پانزدهم، استحاضه می‌باشد. ٤) مقداری از خون اوّل و دوّم در روزهـای عـادت باشـد، ولی خون اوّلی که در روزهای عادت بوده از سـه روز کمتـر باشـد، آن مقـدار از خـون

اول که مصادف با روزهای عادت او بوده همراه با مکمّل آن از خون سابق را حیض قرار دهد، در صورتی که مجموعاً از ده روز تجاوز کند، و الا هر دو خون با پاکی بین این دو، جمیعاً بنابر اصح حیض می‌باشد.

مسأله۴۹۷: زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد، اگر در وقت عادت، خون نبیند و در غیر آن وقت به شماره روزهای حیضش خون ببیند، باید همان را حیض قرار دهد، چه پیش از وقت عادت دیده باشد چه بعد از آن.

مسأله۴۹۸: زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد، اگر در وقت عادت خود خون ببیند ولی شماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاك شدن، دوباره به شماره روزهای عادتی که داشته، خون ببیند خون ایّام عادت را حیض قرار دهد و اگر قبل از ایّام عادت به شماره روزهای عادت خود خون ببیند و در ایّام عادت نیز خون ببیند، پس اگر فاصله بین دو خون ده روز یا زیادتر باشد، هر دو را حیض قرار دهد و اگر فاصله کمتر است و در مجموع با پاکی بین، بیش از ده روز نیست، همه را حیض قرار دهد. و اگر فاصله کمتر است ولی در مجموع بیش از ده روز است، ایّام عادت را حیض قرار دهد.

مسأله۴۹۹: زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، خونی که در روزهای عادت دیده اگرچه نشانه‌های حیض را نداشته باشد، حیض است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگرچه نشانه‌های حیض را داشته باشد استحاضه است، مثلا زنی که عادت حیض او از اوّل ماه تا هفتم است، اگر از اوّل تا دوازدهم خون ببیند، هفت روز اوّل آن حیض و پنج روز دیگر استحاضه می‌باشد.

۲ـ عادت وقتیّه

مسأله۵۰۰: زن‌هایی که عادت وقتیّه دارند سه دسته‌اند، **اوّل:** زنی که دو ماه پشت سر هم، در وقت معیّن خون حیض ببیند و بعد از چند روز پاك شود ولی شماره روزهای آن، در هر دو ماه یك اندازه نباشد، مثلا دو ماه پشت سر هم، روز اوّل ماه خون ببیند، ولی ماه اوّل روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاك شود، این زن باید روز اوّل ماه را، عادت حیض خود قرار دهد. **دوم:** زنی که از خون پاك نمی‌شود، ولی دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن، خون او نشانه‌های حیض را دارد، یعنی غلیظ، سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می‌آید و بقیّه خون‌های

او نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهایی که خون او نشانه حیض را دارد، در هر دو ماه یك اندازه نیست، مثلا در ماه اوّل از اوّل ماه تا هفتم و در ماه دوم از اوّل ماه تا هشتم، خون او نشانه‌های حیض و بقیّه نشانه استحاضه را داشته باشد، این زن نیز باید روز اوّل ماه را روز اوّل عادت حیض خود قرار دهد. **سوم:** زنی که دو ماه پشت سر هم، در وقت معیّن مثلا روز اوّل ماه، سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاك شود و دو مرتبه خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاك بوده، از ده روز بیشتر نشود، ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اوّل باشد، مثلا در ماه اوّل هشت روز و در ماه دوم نُه روز باشد، این زن نیز باید روز اوّل ماه را، روز اوّل عادت حیض خود قرار دهد.

مسأله۵۰۱: زنی که عادت وقتیّه دارد، اگر در وقت عادت خود یا دو سه روز پیش از عادت، یا دو سه روز بعد از عادت خون ببیند، به طوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته، اگرچه آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زن‌های حایض گفته شد رفتار نماید و اگر بعد بفهمد حیض نبوده، مانند آنکه پیش از سه روز پاك شود، باید عبادت‌هایی را که بجا نیاورده قضا نماید.

مسأله۵۰۲: زنی که عادت وقتیّه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند مقدار ایّام حیض را، با نشانه‌های آن تشخیص دهد، باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، همان گونه که در **«مسأله ۵۰۷»** می‌آید، چه خویشان پدری باشند چه مادری، زنده باشند یا مرده، ولی در صورتی می‌توان عادت آن‌ها را حیض قرار دهد که شماره روزهای حیض همه آنان یکسان باشد، امّا اگر شماره روزهای حیض آنان، یك اندازه نباشد، مثلا عادت بعضی پنج روز و عادت بعضی دیگر هفت روز باشد، نمی‌تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد، مگر اینکه کسانی که عادتشان با دیگران فرق دارد به قدری کم باشند که در مقابل آنان، به حساب نیایند در این صورت باید عادت بیشتر آنان را حیض خود قرار دهد.

مسأله۵۰۳: زنی که عادت وقتیّه دارد و شماره عادت خویشان خود را حیض قرار می‌دهد باید روزی را که در هر ماه، اوّل عادت او بوده اوّل حیض خود قرار دهد، مثلا زنی که هر ماه، روز اوّل ماه خون می‌دیده و گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاك می‌شده، چنانچه یك ماه دوازده روز، خون ببیند و عادت خویشانش هفت روز باشد، باید هفت روز اوّل ماه را حیض و باقی را استحاضه، قرار دهد.

مسأله۵۰۴: زنی که باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چنانچه خویشی نداشته باشد، یا شماره عادت آنان مانند هم نباشد، باید در هر ماه از اوّل روزی که خون می‌بیند تا هفت روز حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد، ولی اگر در خون روزهای وسط یا آخر، نشانه‌های حیض بیشتر باشد، باید هفت روز وسط یا آخر را حیض قرار دهد.

۳ـ عادت عددیّه

مسأله۵۰۵: زن‌هایی که عادت عددیّه دارند سه دسته‌اند، **اوّل:** زنی که شماره روزهای حیض او، در دو ماه پشت سرهم یك اندازه باشد، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد، در این صورت روزهایی که خون دیده عادت او می‌شود، مثلا اگر ماه اوّل از روز اوّل تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می‌شود. **دوم:** زنی که از خون پاك نمی‌شود ولی دو ماه پشت سرهم، چند روز از خونی که می‌بیند نشانه حیض و بقیّه نشانه استحاضه دارد و شماره روزهایی که خون، نشانه حیض دارد در هر دو ماه یك اندازه است، امّا وقت آن یکی نیست، در این صورت هرچند روزی که خون او نشانه حیض دارد عادت او می‌شود، مثلا اگر یك ماه از اوّل ماه تا پنجم و ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم، خون او نشانه حیض و بقیّه نشانه استحاضه داشته باشد، شماره روزهای عادت او پنج روز می‌شود. **سوم:** زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر، خون ببیند و یك روز یا بیشتر پاك شود و دوباره خون ببیند و وقت دیدن خون، در ماه اوّل با ماه دوم فرق داشته باشد، اگر تمام روزهایی که خون دیده با روزهای وسط که پاك بوده و از ده روز بیشتر نشود و شماره روزهای آن نیز به یك اندازه باشد تمام روزهایی که خون دیده با روزهای وسط که پاك بوده عادت حیض او می‌شود و لازم نیست روزهایی که در وسط پاك بوده، در هر دو ماه به یك اندازه باشد، مثلا اگر ماه اوّل از روز اوّل ماه تا سوم، خون ببیند و دو روز پاك شود و دوباره سه روز خون ببیند و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم، خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاك شود و دوبار خون ببیند و روی هم از هشت روز بیشتر نشود، عادت او هشت روز می‌شود.

مسأله۵۰۶: زنی که عادت عددیّه دارد، اگر بیشتر از شماره عادت خود، خون ببیند و از ده روز بیشتر شود، چند صورت دارد: ۱) چنانچه همه خون‌هایی که دیده به یك

صورت باشد، مخیّر خواهد بود اگرچه بنابر احتیاط مستحب باید از موقع دیدن خون به شماره روزهای عادتش حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد. ۲) اگر خون‌هایی که دیده تفاوت داشته باشد، مثلا چند روز از آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه داشته باشد اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد، با شماره روزهای عادت او یك اندازه است، باید همان روزها را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد. ۳) اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد، از روزهای عادت او بیشتر است، فقط به اندازه روزهای عادت او، حیض و بقیّه استحاضه می‌باشد. ٤) اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد، از روزهای عادت او کمتر است، باید آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادتش شود حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

۴ـ مُضطربه

مسأله۵۰۷: مُضطربه، یعنی زنی که چند ماه خون دیده، ولی عادت معیّنی پیدا نکرده، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خون‌هایی که دیده به یك صورت باشد، چنانچه عادت خویشان او هفت روز است، باید هفت روز را حیض و بقیّه را استحاضه، قرار دهد و اگر کمتر است مثلا پنج روز باشد، باید همان را حیض قرار دهد و بنابر احتیاط مستحب، در تفاوت بین هفت روز و عادت آنان که دو روز است کارهایی را که بر حایض، حرام است ترك نماید و کارهای استحاضه را بجا آورد، یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادت‌های خود را انجام دهد. و اگر عادت خویشانش بیشتر از هفت روز، مثلا نُه روز است، باید هفت روز را حیض قرار دهد و بنابر احتیاط مستحب در تفاوت بین هفت روز و عادت آنان که دو روز است، کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهایی را که بر حایض حرام است ترك نماید.

مسأله۵۰۸: مُضطربه اگر بیشتر از ده روز، خونی ببیند که چند روز آن، نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه دارد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد، کمتر از سه روز یا بیشتر از ده روز باشد، باید به دستوری که در مسأله قبل گفته شد، رفتار نماید و اگر خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد همه آن حیض است، ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن نیز نشانه حیض را داشته باشد، مثلا پنج روز خون سیاه و نُه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید به دستوری که در مسأله قبل گفته شد رفتار نماید.

۵ـ مُبتدئه

مسـأله۵۰۹: مُبتدئه، یعنی زنی که برای دفعه اوّل خون می‌بیند، اگـر بیشـتر از ده روز خون ببیند و همه خـون‌هـایی کـه دیـده بـه یـك صـورت باشـد، بایـد عـادت خویشان خود را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد همان‌طوری کـه در مضـطربه و در **«مسأله ۵۰۷»** گذشت.

مسـأله۵۱۰: اگـر مُبتدئـه بیشـتر از ده روز، خـونی ببینـد کـه چنـد روز آن نشـانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه داشته باشد، چنانچه خونی کـه نشـانه حـیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد همه آن حیض است ولـی اگـر پـیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد، دوباره خـونی ببینـد کـه آن نیـز نشـانه خون حیض داشته باشد، مثلاً پنج روز خون سیاه و نُـه روز خـون زرد و دوبـاره پـنج روز خون سیاه ببیند، باید عادت خویشـان خـود را حـیض و بقیّـه را استحاضـه قـرار دهد، همان‌طور که در **«مسأله ۵۰۷»** گذشت.

مسـأله۵۱۱: اگـر مُبتدئـه بیشـتر از ده روز، خـونی ببینـد کـه چنـد روز آن نشـانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه استحاضه داشـته باشـد، چنانچـه خـونی کـه نشـانه حیض دارد از سه روز کمتر یا از ده روز بیشتر باشـد، بایـد عـادت خویشـان خـود را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد، همان‌گونه که در **«مسأله ۵۰۷»** گذشت.

۶ـ ناسیه

مسـأله۵۱۲: ناسیه، یعنی زنی که عادت خود را فرامـوش کـرده اسـت. اگـر بیشـتر از ده روز خون ببیند باید روزهایی که خون او نشانه حـیض دارد، حـیض قـرار دهـد و اگـر نتواند حیض را به وسیله نشانه‌های آن، تشخیص دهـد بـه روایـات برمـی‌گـردد و آن‌گـاه مخیّر خواهد بود بین اینکـه سـه روز یـا شـش و یـا هفـت روز آن را حـیض و مـابقی را استحاضه حساب کند، بله بنا بر احتیاط مستحب روزهای اوّل را حیض قرار دهد.

مسائل متفرّقه حیض

مسـأله۵۱۳: مبتدئه، مضطربه، ناسیه و زنـی کـه عـادت عددیّـه دارد، اگـر خـونی ببینند که نشانه‌های حیض را داشته باشد، یا یقین کننـد کـه سـه روز طـول مـی‌کشـد، باید عبادت را ترك کنند و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده، بایـد عبـادت‌هـایی را کـه

بجا نیاورده‌اند قضا نمایند، و همچنین است اگر یقین نکنند که تا سه روز، طول می‌کشد و نشانه‌های حیض را نیز نداشته باشد، بله بنابر احتیاط مستحب تا سه روز کارهای استحاضه را بجا آورند و کارهایی را که بر حایض حرام است ترك نمایند.

مسأله۵۱۴: زنی که در حیض عادت دارد چه در وقت و چه در عدد آن و یا هم در وقت و هم در عدد آن، اگر دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خود، خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن، یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشد، عادتش به آنچه در این دو ماه دیده است برمی گردد، مثلا اگر از روز اوّل ماه تا هفتم، خون می‌دیده و پاك می‌شده، چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم، خون ببیند و پاك شود، عادت او از دهم تا هفدهم می‌شود.

مسأله۵۱۵: مقصود از یك ماه، ابتدای خون دیدن تا سی روز است، نه از روز اوّل ماه تا آخر ماه، مگر آنکه عادت او از اوّل هر ماه شروع شود.

مسأله۵۱۶: زنی که معمولا ماهی یك مرتبه خون می‌بیند اگر در یك ماه دو مرتبه خون ببیند و آن خون نشانه‌های حیض داشته باشد، چنانچه روزهایی که در وسط پاك بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد.

مسأله۵۱۷: اگر سه روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه حیض دارد، بعد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه دارد و دوباره سه روز خونی به نشانه‌های حیض ببیند، باید خون اوّل و خون آخر را که نشانه‌های حیض داشته، حیض قرار دهد.

مسأله۵۱۸: اگر زن پیش از ده روز پاك شود و بداند در باطن خون نیست، باید برای عبادت‌های خود غسل کند اگرچه احتمال دهد یا گمان داشته باشد پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند، ولی اگر یقین داشته و یا معتاد بر این باشد که پیش از تمام شدن ده روز، دوباره خون حیض می‌بیند نباید غسل کند بلکه خون اوّل و دوم و پاکی بین آن دو، تمام حیض خواهد بود.

مسأله۵۱۹: اگر زن پیش از ده روز، پاك شود و احتمال دهد در باطن خون باشد، باید قدری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد، پس اگر پاك بود غسل کند و عبادت‌های خود را بجا آورد و اگر پاك نبود پس اگر به آب زرد رنگی آلوده باشد محکوم به حیض نبوده مگر اینکه در روزهای عادت او باشد، پس اگر روزهای عادت او تمام شده و خون ادامه داشته باشد و سر روز دهم قطع شود و بر آن پنبه که درون فرج نموده رنگ زرد ظاهر شود این زردی محکوم به حیض نبوده،

بلکه محکوم به استحاضه و پایان حیض می‌باشد، و آن خونی که محکوم به حیض است خونی است که بعد از عادت و قبل از ده روز باشد یعنی خونی که روز دهم قطع شود، غیر از نقطه‌های متفرقه از خون و غیر از زردی که آن محکوم به استحاضه می‌باشد ولی اگر آلوده به خون باشد، چنانچه در حیض عادت ندارد، یا عادت او ده روز است، باید صبر کند که اگر قبل از ده روز یا سر ده روز پاك شد و همچنین اگر خون او از ده روز گذشت غسل نماید و چنانچه عادت او کمتر از ده روز باشد پس اگر بداند قبل از ده روز یا سر ده روز پاک می‌شود نباید غسل کند و اگر احتمال دهد خون او از ده روز می‌گذرد، بنا بر احتیاط مستحب تا دهم احتیاط کند به ترک عبادت. پس اگر قبل از تمام شدن ده روز یا سر ده روز از خون پاك شد، تمامش حیض است و اگر از ده روز گذشت، باید عادت خود را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد و عبادت‌هایی را که بعد از روزهای عادت بجا نیاورده قضا نماید.

مسأله۵۲۰: اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه‌ای که در آن روزها بجا نیاورده قضا نماید و اگر چند روز به گمان اینکه حیض نیست عبادت کند بعد بفهمد حیض بوده چنانچه آن روزها را روزه گرفته باید قضا نماید.

استحاضه

مسأله۵۲۱: یکی از خون‌هایی که از زن خارج می‌شود، خون **«استحاضه»** است. و زن را در این هنگام **«مُستحاضه»** می‌گویند.

مسأله۵۲۲: خون استحاضه در بیشتر اوقات زردرنگ و سرد است، بدون فشار و سوزش بیرون می‌آید و غلیظ نیست، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ، گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

مسأله۵۲۳: استحاضه سه قسم است: قلیله، متوسّطه و کثیره.

۱ـ استحاضه قلیله: یعنی خون فقط روی پنبه‌ای را که زن داخل فرج می‌نماید، آلوده کند و در آن فرو نرود. ۲ـ استحاضه متوسطه: خون در پنبه فرو رود، اگرچه در یك گوشه آن باشد، ولی از پنبه به دستمالی که معمولا زن‌ها برای جلوگیری از ریزش خون می‌بندند، نرسد. ۳ـ استحاضه کثیره: خون، در پنبه فرو رود و به دستمال نیز برسد.

احکام استحاضه

مسـأله۵۲۴: در «استحاضه قلیله» زن باید برای هر نماز واجب، یك وضـو بگیـرد، و همچنین بنابر احتیاط مستحب برای نماز نافله در صورتی کـه جهـت نمـاز واجـب قبـل از آن وضو گرفته باشد. و ظاهر فرج را اگـر خـون بـه آن رسـیده باشـد، بنـابر احتیـاط واجب آب بکشد و همچنین پنبه را تطهیر و یا عوض کند در صـورتی کـه خـون بـه آن رسیده است.

مسـأله۵۲۵: در «استحاضه متوسطه» زن باید هر روز برای نماز صبح غسل کنـد و برای نمازهای دیگر، کارهای استحاضه قلیله را که در مسـأله پـیش گفتـه شـد، انجـام دهد. و اگر عمداً یا از روی فراموشی، برای نماز صبح غسـل نکنـد، بایـد بـرای نمـاز ظهر و عصر، غسل کند و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکنـد، بایـد پـیش از نمـاز مغرب و عشا غسل نماید، چه آنکه خون بیاید یا قطع شده باشد.

مسـأله۵۲۶: در «استحاضه کثیره» علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه کـه در مسـأله پیش گفته شد (غسل نماز صبح، وضو، تغییر پنبه یا تطهیر آن بنـا بـر احتیـاط واجـب و نیز آب کشیدن روی فرج در صورتی که خون به آنها رسیده باشد) باید بـرای هـر نمـاز دستمالی را که روی پنبه می‌گذارد عوض کند یـا آب بکشـد و یـك غسـل، بـرای نمـاز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا، بجا آورد و بین نماز ظهر و عصـر، فاصـله نیندازد و اگر فاصله بیفتد باید برای نماز عصر، دوباره غسـل کنـد و نیـز اگـر بـین نمـاز مغرب و عشا، فاصله افتاد باید برای نماز عشا دوباره غسل نماید.

مسـأله۵۲۷: اگر خون استحاضه، پیش از وقت نمـاز بیایـد، چنانچـه زن بـرای آن خون، وضو و غسل بجا نیاورده باشد، باید در موقع نماز، وضو و غسل را بجا آورد.

مسـأله۵۲۸: مستحاضه متوسطه و کثیره که باید هم وضو بگیرد و هم غسـل کنـد، هر کدام را اوّل بجا آورد صحیح است.

مسـأله۵۲۹: اگر استحاضه قلیله، بعد از نماز صبح متوسطه شود، احتیـاط اسـتحبابی است که برای نماز ظهر و عصر، غسل کند. و همچنین اگـر بعـد از نمـاز ظهـر و عصـر متوسطه شود، احوط استحبابی است که برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

مسـأله۵۳۰: اگر استحاضه قلیله یا متوسـطه، بعـد از نمـاز صـبح کثیـره شـود، بایـد برای نماز ظهر و عصر، یك غسل و برای نماز مغرب و عشـا، غسـل دیگـری بجـا آورد و اگر بعد از نماز ظهر و عصر، کثیره شود باید برای نماز مغرب و عشا، غسل نماید.

مسأله۵۳۱: مستحاضه کثیره یا متوسطه، اگر پیش از داخل شدن وقت نماز صبح، برای نماز صبح غسل کند، غسل او باطل است ولی اگر نزدیک به اذان صبح، برای نماز شب غسل کند و نماز شب را بخواند و همین که وقت داخل شد، فوراً نماز صبح را بخواند اشکال ندارد، بله احتیاط مستحب است که بعد از داخل شدن وقت غُسل را برای نماز صبح اعاده کند.

مسأله۵۳۲: زن مستحاضه برای هر نمازی، چه واجب باشد و چه مستحب، باید وضو بگیرد، بله وضو گرفتن برای نماز مستحب بنابر احتیاط مستحب است در صورتی که جهت نماز واجب قبل از آن وضو گرفته باشد و نیز وضو واجب است اگر بخواهد نمازی را که خوانَده، احتیاطاً دوباره بخواند یا نمازی را که تنها خوانده است، دوباره با جماعت بخواند، و بنابر احتیاط واجب تمام کارهایی را که برای استحاضه گفته شد انجام دهد. ولی انجام آن برای خواندن نماز احتیاط، سجده، تشهّد فراموش شده و سجده سهو، اگر آن‌ها را بعد از نماز فوراً بجا آورد، لازم نیست.

مسأله۵۳۳: زن مستحاضه بعد از آنکه خونش قطع شد، فقط برای نماز اوّلی که می‌خواند باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعد لازم نیست.

مسأله۵۳۴: اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است، موقعی که می‌خواهد نماز بخواند، باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد و پس از آنکه فهمید، استحاضه او کدام قسم است کارهایی را که برای آن دستور داده شده انجام دهد، ولی اگر بداند تا وقتی که می‌خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی‌کند، پیش از داخل شدن وقت نیز می‌تواند خود را بررسی نماید.

مسأله۵۳۵: زن مستحاضه، اگر پیش از آنکه خود را بررسی کند، مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده، مثلا استحاضه‌اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده، نماز او صحیح است و اگر قصد قربت نداشته، یا عمل او طبق وظیفه‌اش نبوده، مانند آنکه استحاضه او متوسّطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده، نماز او باطل است.

مسأله۵۳۶: زن مستحاضه، اگر نتواند خود را بررسی نماید، باید به آنچه یقیناً وظیفه اوست عمل کند، مثلا اگر نمی‌داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه، باید کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد و اگر نمی‌داند متوسطه است یا کثیره، باید کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد، ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از آن سه قسم بوده، باید به وظیفه قبل رفتار نماید.

مسـأله۵۳۷: اگر خون استحاضه، در باطن بوده و هنوز بیرون نیامـده باشـد، وضـو و غسل باطل نمی‌شود، امّا اگر بیرون بیاید هر چند کم باشد، وضـو و غسـل سـابق را باطل می‌کند.

مسـأله۵۳۸: زن مستحاضه، اگر بعد از نمـاز خـود را بررسـی کنـد و خـون نبینـد اگرچه بداند دوباره خون می‌آید، با وضویی که دارد می‌تواند فوراً نماز بخواند.

مسـأله۵۳۹: زن مستحاضه، اگر بداند از وقتی که مشغول وضـو یـا غسـل شـده، خونی از او بیرون نیامده، مـی‌توانـد خوانـدن نمـاز را تـا هنگـامی کـه پـاك اسـت، تأخیر بیندازد.

مسـأله۵۴۰: اگر مستحاضه بداند پیش از گذشتن وقت نماز، به کلّی پاك مـی‌شـود، یا به اندازه خواندن نماز، خون بند می‌آید، باید صبر کند و نمـاز را در وقتـی کـه پـاك است بخواند.

مسـأله۵۴۱: اگر بعد از وضو و غسـل، خـون در ظـاهر قطـع شـود و مستحاضـه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد، به مقداری که وضو، غسل و نماز را بجـا آورد، بـه کلّی پاك می‌شود بنابر احتیاط واجب، نماز را تأخیر بیندازد و موقعی که بـه کُلّـی پـاك شد، دوباره وضو و غسل را بجا آورد و نماز را بخواند. و اگر وقـت نمـاز تنـگ شـد، لازم نیست وضو و غسل را دوباره بجا آورد، بلکه با وضو و غسلی کـه دارد، مـی‌توانـد نماز بخواند.

مسـأله۵۴۲: مستحاضه کثیره و متوسطه، وقتی بـه کلّـی از خـون پـاك شـد، بایـد غسل کند ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز قبل، مشغول غسـل شـده دیگـر خـون نیامده لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسـأله۵۴۳: مستحاضه قلیله، بعد از وضو و مستحاضـه کثیـره و متوسـطه، بعـد از غسل و وضو، باید فوراً مشغول نماز شود، ولی گفتن اذان و اقامه و خوانـدن دعاهـای قبل از نماز، اشکال ندارد و در نماز نیز مـی‌توانـد کارهـای مسـتحب، ماننـد قنـوت و غیر آن را بجا آورد.

مسـأله۵۴۴: زن مستحاضه، اگر بـین غسـل و نمـاز فاصـله بینـدازد، بایـد دوبـاره غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود.

مسـأله۵۴۵: اگر خون استحاضه جریان دارد و قطع نمی‌شود، چنانچـه حرجـی یـا ضرری برای او نباشد، بنابر احتیـاط واجـب، پـیش از غسـل و بعـد از آن، بـا پنبـه از

بیرون آمدن خون جلوگیری کند ولی اگر همیشه جریان ندارد، فقط باید بعد از وضو و غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون آید، بنابر احتیاط واجب دوباره غسل کند و اگر نماز خوانده، دوباره بخواند.

مسأله۵۴۶: اگر در موقع غسل، خون قطع نشود، غسل صحیح است ولی اگر در بین غسل، استحاضه متوسطه، کثیره شود، بنابر احتیاط باید غسل را از سر بگیرد.

مسأله۵۴۷: بنابر احتیاط واجب زن مستحاضه، در تمام روزی که روزه است به مقداری که می‌تواند چنانچه حرجی یا ضرری نباشد، از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

مسأله۵۴۸: روزه زن مستحاضه‌ای که غسل بر او واجب می‌باشد، در صورتی صحیح است که غسل‌هایی را که برای نمازهای روزش واجب است، انجام دهد. این شرط در کثیره بنابر احتیاط واجب بوده، و در متوسطه بنابر احتیاط مستحب است، و همچنین غسل‌های شبانه که برای نماز مغرب و عشاء لازم است، رعایت آن بنابر احتیاط مستحب شرط صحت روزه می‌باشد.

مسأله۵۴۹: زن روزه‌دار اگر بعد از نماز عصر، مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند روزه او صحیح است.

مسأله۵۵۰: اگر استحاضه قلیله، پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود، باید کارهای متوسّطه یا کثیره را که گفته شد، انجام دهد. و اگر استحاضه متوسّطه کثیره شود باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد و چنانچه برای استحاضه متوسّطه، غسل کرده باشد فایده ندارد و باید دوباره برای کثیره، غسل کند.

مسأله۵۵۱: اگر در بین نماز، استحاضه متوسطه، کثیره شود بنابر احتیاط واجب، باید نماز را قطع کند و برای استحاضه کثیره، غسل کند و وضو بگیرد و کارهای دیگر آن را انجام دهد و همان نماز را بخواند. و اگر برای هیچ کدام از غسل و وضو وقت ندارد، باید دو تیمّم کند، یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو و اگر برای یکی از آن‌ها (غسل و وضو) وقت ندارد، باید عوض آن تیمّم کند و دیگری را بجا آورد و اگر برای تیمّم نیز وقت ندارد نمی‌تواند نماز را قطع کند و باید نماز را تمام کند و بنابر احتیاط مستحب، قضا نماید و همچنین است اگر در بین نماز، استحاضه قلیله او متوسطه یا کثیره شود.

مسأله۵۵۲: اگر در بین نماز، خون بند بیاید و مستحاضه نداند که در باطن قطع

شده یا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد قطع شده بوده، نباید وضو، غسل و نماز را دوباره بجا آورد.

مسأله۵۵۳: اگر استحاضه کثیره، متوسطه شود باید برای نماز اوّل، عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل متوسطه را بجا آورد، مثلا اگر پیش از نماز ظهر، استحاضه کثیره، متوسطه شود باید برای نماز ظهر غسل کند و برای نماز عصر، مغرب و عشا فقط وضو بگیرد ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکرده باشد و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد، باید برای نماز عصر غسل نماید و چنانچه وقت باشد پس از غسل، نماز ظهر را اعاده کند و اگر برای نماز عصر غسل نکند، باید برای نماز مغرب غسل کند و اگر برای آن نیز غسل نکند و فقط به مقدار نماز عشا وقت داشته باشد باید برای عشا غسل نماید.

مسأله۵۵۴: اگر پیش از هر نماز، خون مستحاضه کثیره، قطع شود و دوباره بیاید، بنابر احتیاط واجب باید برای هر نماز یك غسل بجا آورد.

مسأله۵۵۵: اگر استحاضه کثیره، قلیله شود، باید برای نماز اوّل، عمل کثیره و برای نمازهای بعد، عمل قلیله را انجام دهد و نیز اگر استحاضه متوسّطه قلیله شود، باید برای نماز اوّل، عمل متوسّطه و برای نمازهای بعد، عمل قلیله را بجا آورد.

مسأله۵۵۶: اگر مستحاضه، یکی از کارهایی که بر او واجب می‌باشد، حتّی مانند عوض کردن پنبه ـ که احتیاط واجب است ـ را ترك کند، نمازش باطل است.

مسأله۵۵۷: مستحاضه قلیله، اگر بخواهد غیر از نماز، کار دیگری انجام دهد که شرط آن وضو داشتن است، مثلا بخواهد جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند، در صورتی که بعد از وقت نماز گذاشتن باشد باید وضو بگیرد و وضویی که برای نماز گرفته بنابر احتیاط مستحب کافی نیست.

مسأله۵۵۸: اگر مستحاضه، غسل‌های واجب خود را بجا آورد، رفتن در مسجد، توقّف در آن، خواندن سوره‌ای که سجده واجب دارد و نزدیکی شوهر با او حلال می‌شود، اگرچه کارهای دیگری که برای نماز واجب است، مانند عوض کردن پنبه و دستمال را انجام نداده باشد.

مسأله۵۵۹: اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه، بخواهد پیش از وقت نماز، سوره‌ای را که سجده واجب دارد بخواند یا مسجد برود، بنابر احتیاط واجب، باید غسل نماید و همچنین است اگر شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند، امّا اگر بخواهد

جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند، باید وضو نیز بگیرد.

مسأله۵۶۰: نماز آیات بر زن مستحاضه، واجب است و باید برای نماز آیات کارهایی را که برای نماز یومیّه، گفته شد انجام دهد، بله غُسلی که جهت انجام نماز یومیه نموده از غسل مجدّد برای نماز آیات کفایت می‌کند.

مسأله۵۶۱: هرگاه در وقت نماز یومیّه، نماز آیات بر مستحاضه واجب شود، اگرچه بخواهد هر دو را پشت سرهم بجا آورد، بنابر احتیاط واجب باید برای نماز آیات نیز تمام کارهایی که برای نماز یومیّه او واجب است انجام دهد، بله می‌تواند هر دو را با یك غسل بخواند اگرچه احتیاط مستحب است غُسل را برای نماز آیات اعاده کند.

مسأله۵۶۲: اگر زن مستحاضه بخواهد نماز قضا بخواند، باید برای هر نماز کارهایی را که برای نماز ادا بر او واجب است بجا آورد، جز غُسل که می‌تواند به غُسلی که جهت نماز ادا کرده اکتفا نماید.

مسأله۵۶۳: اگر زن بداند خونی که از او خارج می‌شود، شرعاً حکم حیض و نفاس را ندارد و خون زخم نیست، باید به دستور استحاضه عمل کند، بلکه اگر شك داشته باشد خون استحاضه است یا خون‌های دیگر، چنانچه نشانه آن‌ها را نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید کارهای استحاضه را انجام دهد.

احکام نِفاس

مسأله۵۶۴: از وقتی که اوّلین جزء بدن بچّه از شکم مادر بیرون می‌آید، هر خونی که زن می‌بیند، اگر ده روز یا کمتر باشد، خون نفاس است. و زن را در حال نفاس **«نُفَساء»** می‌گویند. و اگر خون بیشتر از ده روز باشد، حکم آن در **«مسأله ۵۷۳»** بیان خواهد شد.

مسأله۵۶۵: خونی که زن پیش از بیرون آمدن اوّلین جزء بدن بچّه می‌بیند نفاس نیست.

مسأله۵۶۶: لازم نیست که خلقت بچّه تمام باشد، بلکه اگر خون بسته‌ای از رحم زن، خارج شود و خود زن بداند یا چهار نفر قابله بگویند که اگر در رحم می‌ماند انسان می‌شد، خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است.

مسأله۵۶۷: ممکن است خون نفاس یك لحظه بیشتر نباشد، ولی بیشتر از ده روز نمی‌شود.

مسـأله۵۶۸: هرگاه شك كند چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی كه سقط شـده، اگـر می‌ماند انسان می‌شد یا نه، بنابر احتیـاط لازم، بررسـی كنـد و اگـر بـه نتیجـه نرسـید، خونی كه از او خارج می‌شود شرعاً خون نفاس نیست.

مسـأله۵۶۹: توقّف در مسجد، رساندن جـایی از بـدن بـه خـط قـرآن و كارهـای دیگری كه بر حایض حرام است، بر «نفساء» نیز حرام مـی‌باشـد. و آنچـه بـر حـایض واجب، مستحب و مكروه است، بر نفساء نیز واجب، مستحب و مكروه می‌باشد.

مسـأله۵۷۰: طلاق دادن زنی كه در حـال نفـاس اسـت صـحیح نیسـت، مگـر بـا شرایطی كه در احكام طلاق ذكر می‌شود. و نزدیكی كردن با او حرام مـی‌باشـد و اگـر شوهرش با او نزدیكی كند بنابر احتیـاط مسـتحب كفـاره بدهـد، همـان گونـه كـه در احكام حیض گذشت.

مسـأله۵۷۱: وقتی زن از خون نفاس پاك شد، باید غسل كند و عبادت‌هـای خـود را بجا آورد و اگر دوباره خون ببیند، چنانچـه مجمـوع روزهـایی كـه خـون دیـده بـا روزهایی كه در وسط پاك بوده، روی هـم ده روز یـا كمتـر از ده روز باشـد، تمـام آن نفاس است و اگر روزهایی كه پاك بوده روزه گرفته، باید قضا نماید.

مسـأله۵۷۲: اگر زن از خون نفاس پاك شود و احتمـال دهـد كـه در بـاطن خـون هست، باید مقداری پنبه داخل فـرج نمایـد و كمـی صـبر كنـد اگـر پـاك بـود، بـرای عبادت‌های خود غسل كند و غسل نفاس همانند غسل جنابت بوده جـز اینكـه بنـا بـر احتیاط واجب كفایت از وضو نمی‌نماید.

مسـأله۵۷۳: اگـر زن در حـال نفـاس بیشـتر از ده روز خـون ببینـد، چنانچـه در حیض عادت دارد، به اندازه روزهای عادت او نفـاس و بقیّـه استحاضـه اسـت و اگـر عادت ندارد، همانند مبتدئه و مضطربه بنـابر احتیـاط واجـب بـه عـادت ارحـام خـود ـ مانند حیض ـ رجوع كند، و چنانچه عادت آنان كمتـر از ده روز بـوده بنـابر احتیـاط مستحب تا ده روز احتیاط نماید.

مسـأله۵۷۴: زنی كه عادت حیض او كمتر از ده روز است، اگر بیشـتر از روزهـای عادتش خون نفاس ببیند، باید به اندازه روزهای عادت خود، نفاس قـرار دهـد و بعـد از آن تا روز دهم، مستحب است عبادت را ترك نماید پس اگـر خـون سـر ده روز یـا كمتر قطع شد همه را نفاس قرار دهد، و اگر از ده روز بگذرد استحاضه اسـت و بایـد روزهای بعد از عادت تا روز دهم را نیز، استحاضه قرار دهد و عبادت‌هـایی را كـه در آن روزها بجا نیاورده قضا نماید.

مسـأله۵۷۵: زنی که در حیض عادت دارد اگر بعد از زاییدن، تا یك مـاه یـا بیشـتر از یك ماه پی‌درپی خون ببیند، به اندازه روزهـای عـادت او نفـاس اسـت و ده روز از خونی که بعد از نفاس می‌بیند اگرچه در روزهای عـادت ماهانـه‌اش باشـد، استحاضـه است، مثلا زنی که عادت حیض او، از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم اسـت، اگـر روز دهم ماه زایید و تا یك ماه یا بیشتر خون دید، تا روز هفـدهم نفـاس و از روز هفـدهم تا ده روز، حتّی خونی که در روزهای عادت خود می‌بیند، استحاضه مـی‌باشـد و بعـد از گذشتن ده روز، اگر خونی را که می‌بیند در روزهای عـادتش باشـد حـیض اسـت، چه نشانه‌های حیض را داشته باشد یا نداشته باشد و همچنین اسـت اگـر در روزهـای عادتش نباشد، ولی نشانه‌های حیض را داشته باشد، امّا خونی کـه بعـد از گذشـتن ده روز از نفاس می‌بیند، اگر در روزهای عادت حیض او نباشـد و نشـانه‌هـای حـیض را نیز نداشته باشد، استحاضه است.

مسـأله۵۷۶: زنی که در حیض عادت ندارد، اگر بعد از زایمان تا یك مـاه یـا بیشـتر از یك ماه خون ببیند، ده روز اوّل آن نفاس و ده روز دوم آن استحاضـه اسـت و خـونی که بعد از آن می‌بیند، اگر نشانه حیض داشته باشد، حیض وگرنه استحاضه می‌باشد.

غُسل مَسِّ مَیِّت

مسـأله۵۷۷: اگر شخصی بدن انسان مرده‌ای را که سرد شده و غسـلش نـداده‌انـد، مَس کند یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند، باید غسل مَسِّ مَیِّت نمایـد، چـه در خواب مَس کند چه در بیداری، با اختیار مَس کند یـا بـی‌اختیـار، حتّـی اگـر نـاخن و استخوان او، به ناخن و استخوان میّت برسد باید غسل کند، ولی اگـر حیـوان مـرده‌ای را مَس نماید، غسل بر او واجب نیست.

مسـأله۵۷۸: برای مَسّ مرده‌ای که تمام بدن او سرد نشده، غسـل واجـب نیسـت، اگرچه جایی را که سرد شده مَس نماید.

مسـأله۵۷۹: اگر موی خود را به بدن میّت برساند، یا بدن خود را بـه مـوی میّـت، یا موی خود را به موی میّت برساند، چنانچه عرفاً مَسّ میّت بر او صـدق نمایـد، بایـد غسل کند، و الا خیر.

مسـأله۵۸۰: برای مَسّ بچّه مرده، حتّی بچّه سقط شـده‌ای کـه چهـار مـاه او تمـام شده، غسل مَسِّ میّت واجب است. و بنابر احتیـاط مسـتحب بـرای مَـسّ بچّـه سـقط

شده‌ای که کمتر از چهار ماه دارد غسل کند، ولی اگر بچّه چهارماهه‌ای مرده به دنیا بیاید، بنابر احتیاط مستحب مادر غسل مَسّ میّت کند.

مسأله۵۸۱: بچّه‌ای که بعد از مردن مادر به دنیا می‌آید، چنانچه در آن حال بدن مادرش سرد شده باشد، وقتی بالغ شد بنابر احتیاط غسل مَسّ میّت کند.

مسأله۵۸۲: اگر انسان، میّتی را که سه غسل او کاملا تمام شده، مَس نماید غسل بر او واجب نمی‌شود، ولی اگر پیش از آنکه غسل سوم تمام شود، جایی از بدن او را مَس کند، اگرچه غسل سوم آنجا تمام شده باشد، باید غسل مَسّ میّت نماید.

مسأله۵۸۳: اگر دیوانه یا بچّه نابالغی میّت را مَس کند، بعد از آنکه دیوانه، عاقل و آن بچّه بالغ شد بنابر احتیاط باید غسل مَسّ میّت نماید.

مسأله۵۸۴: اگر از بدن زنده یا مرده‌ای که غسلش نداده‌اند، قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آنکه قسمت جدا شده را غسل دهند، انسان آن را مَس نماید، باید غسل مَسّ میّت کند ولی اگر قسمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد برای مَسّ آن، غسل واجب نیست.

مسأله۵۸۵: برای مَس استخوانی که گوشت ندارد و آن را غسل نداده‌اند، چه از مرده جدا شده باشد چه از زنده، بنابر احتیاط واجب باید غسل کرد و همچنین است برای مسّ دندانی که از مرده جدا شود، در صورتی که آن مرده را غسل نداده باشند ولی برای مسّ دندانی که از زنده جدا شده و گوشت ندارد یا گوشت آن خیلی کم است غسل واجب نیست.

مسأله۵۸۶: غسل مَسّ میّت را باید مانند غسل جنابت انجام داد ولی کسی که غسل مَسّ میّت کرده، اگر بخواهد نماز بخواند بنا بر احتیاط واجب باید وضو نیز بگیرد.

مسأله۵۸۷: اگر چند میّت را مسّ کند، یا یك میّت را چند بار مَس نماید، یك غسل کافی است.

مسأله۵۸۸: برای کسی که بعد از مَسّ میّت غسل نکرده است، توقّف در مسجد، جماع و خواندن سوره‌هایی که سجده واجب دارد مانعی ندارد، ولی برای نماز و مانند آن، باید غسل کند بنا بر احتیاط واجب وضو نیز بگیرد.

احکام محتضر

مسأله۵۸۹: مسلمانی را که محتضر است، یعنی در حال جان دادن می‌باشد، مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچك، بنابر احتیاط واجب بر پشت بخوابانند، به طوری

که کف پاهایش به طرف قبله باشد و اگر خواباندن او، کاملا بـه ایـن صـورت ممکـن نباشد، تا اندازه‌ای که ممکن است باید به این دستور عمل کننـد و چنانچـه خوابانـدن او به هیچ قسم ممکن نباشد، بنا بر احتیاط واجب او را رو بـه قبلـه بنشـانند و اگـر آن نیز نشود، باید او را بر پهلوی راست یا بر پهلوی چپ، رو به قبله بخوابانند.

مسـأله۵۹۰: بنابر احتیاط مستحب تا وقتـی غسـل میّـت تمـام نشـده، او را رو بـه قبله بخوابانند، ولی بعد از آنکه غسلش تمام شد، بهتر است او را مانند حـالتی کـه بـر او نماز می‌خوانند، بخوابانند.

مسـأله۵۹۱: رو به قبله کردن محتضر، بر هر مسلمان احتیاطاً واجـب اسـت و همچنـین است اجازه گرفتن از ولیّ او در صورت امکـان، و اگـر ممکـن نباشـد از حـاکم شـرع بنـابر احتیاط واجب اجازه بگیرد. و اگر بعضی انجام دهند از دیگران ساقط می‌شود.

مسـأله۵۹۲: مستحب است به کسی که در حال جان دادن است شـهادتین و اقـرار به امامتِ دوازده امام علیهم‌السلام و دیگر عقاید حق را، طوری تلقـین کننـد کـه بفهمـد و نیـز مستحب است آن را تا وقت مرگ تکرار کنند.

مسـأله۵۹۳: مستحب است این دعا را، طوری به محتضر تلقین کننـد کـه بفهمـد: «**اللّهُمَّ اغْفِرْ لِيَ الْكَثيرَ مِنْ مَعاصيكَ وَاقْبَلْ مِنّي الْيَسيرَ مِنْ طاعَتِكَ يا مَنْ يَقْبَـلُ الْيَسـيرَ وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثيرَ اقْبَلْ مِنّي الْيَسيرَ وَ اعْفُ عَنّـي الْكَـثيرَ إنّـكَ أنْـتَ الْعَفُـوُّ الْغَفُـورُ اللّهُـمَّ ارْحَمْنـي فَإنَّكَ رَحيمٌ**».

مسـأله۵۹۴: ستحب است کسی را که سخت جان می‌دهد، اگر ناراحت نمـی‌شـود و سبب تعجیل مرگ او نمی‌گردد، به جایی که نماز می‌خوانده ببرند.

مسـأله۵۹۵: مستحب است برای راحت شـدن محتضـر بـر بـالین او سـوره مبارکـه «**یس**»، «**الصّافّات**»، «**احزاب**»، «**آیة الکرسی**»، آیه پنجاه و چهارم از سوره «**اعراف**»، سـه آیه آخر سوره «**بقره**» و هر مقدار از قرآن کریم که ممکن است بخوانند.

مسـأله۵۹۶: تنها گذاشتن محتضر، گذاشتن چیزی روی شـکم او، بـودن جُنُـب و حایض نزد او، حرف زدن زیاد در کنار او، گریه کردن و تنهـا گذاشـتن زن‌هـا نـزد او مکروه است.

احکام بعد از مرگ

مسـأله۵۹۷: بعد از مرگ مستحب است چشم‌ها، لب‌هـا و چانـه میّـت را ببندنـد، دست و پای او را دراز کنند، پارچـه‌ای روی او بیندازنـد، اگـر شـب از دنیـا رفتـه در

جایی که مرده است چراغ روشن کنند، برای تشییع جنازه او مؤمنین را خبر کنند، در دفن او عجله نمایند، ولی اگر به مردن او یقین ندارند، باید صبر کنند تا معلوم شود و نیز اگر میّت حامله باشد و بچّه در شکم او زنده باشد، باید پهلوی چپ او را بشکافند، طفل را بیرون آورند و پهلو را بدوزند، سپس او را دفن کنند.

احکام غسل، کفن، نماز و دفن میّت

مسأله۵۹۸: غسل، کفن، نماز و دفن مسلمان، اگرچه دوازده امامی نباشد بر هر مکلّفی، واجب است و اگر بعضی انجام دهند از دیگران ساقط می‌شود، امّا چنانچه کسی انجام ندهد، همه گناه کرده‌اند.

مسأله۵۹۹: اگر کسی مشغول کارهای میّت شود، بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید دیگران تمام کنند.

مسأله۶۰۰: اگر انسان یقین کند دیگری مشغول کارهای میّت شده، واجب نیست به کارهای میّت اقدام کند، ولی اگر شك یا گمان دارد، باید اقدام نماید.

مسأله۶۰۱: اگر کسی بداند غسل یا کفن، یا نماز و یا دفن میّت را باطل انجام داده‌اند، باید دوباره انجام دهد، ولی اگر گمان دارد باطل بوده یا شك دارد درست بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید.

مسأله۶۰۲: برای غسل، کفن، حنوط، نماز و دفن میّت، باید از ولیّ او اجازه بگیرند.

مسأله۶۰۳: ولیّ زن، شوهر اوست و بعد از او، مردهایی که از میّت ارث می‌برند، به ترتیب طبقات ارث، مقدّم بر زن‌های آن‌ها می‌باشند.

مسأله۶۰۴: اگر کسی بگوید من وصی یا ولیّ میّت هستم، یا ولیّ میّت به من اجازه داده که غسل، کفن و دفن میّت را انجام دهم، چنانچه به حرف او اطمینان دارند و دیگری هم نمی‌گوید من ولیّ یا وصیّ میّت هستم و یا ولیّ میّت به من اجازه داده است، انجام کارهای میّت با اوست و اگر به حرف او اطمینان ندارند، یا دیگری می‌گوید من ولیّ یا وصیّ میّت هستم یا ولیّ میّت به من اجازه داده است، در صورتی که دو نفر عادل به گفته یکی از آن‌ها شهادت دهند باید حرف او را قبول کرد.

مسأله۶۰۵: اگر میّت برای غسل، کفن، دفن و نماز خود، غیر از ولیّ شخص دیگری را معیّن کند، بنابر احتیاط مستحب ولیّ اجازه بدهد. و لازم نیست کسی که

میّت، او را برای انجام این کارها معین کرده، این وصیّت را قبول کند، امّا اگر قبول کرد، باید به آن عمل نماید.

احکام غسل میّت

مسأله۶۰۶: واجب است میّت را سه غسل بدهند، **اوّل:** با آبی که با سدر مخلوط باشد. **دوم:** با آبی که با کافور مخلوط باشد. **سوم:** با آب خالص.

مسأله۶۰۷: سدر و کافور باید به اندازه‌ای زیاد نباشد، که آب را مضاف کند و به اندازه‌ای کم نباشد که نگویند سدر وکافور با آب مخلوط شده است.

مسأله۶۰۸: اگر سدر و کافور به اندازه لازم پیدا نشود، بنابر احتیاط واجب، باید مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند.

مسأله۶۰۹: کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است، اگر پیش از تمام کردن سعی در حج یا تقصیر در عمره بمیرد، نباید او را با آب کافور غسل دهند و به جای آن، باید با آب خالص غسلش بدهند.

مسأله۶۱۰: اگر سدر و کافور یا یکی از این‌ها پیدا نشود، یا استعمال آن جایز نباشد مثلا غصبی باشد، باید به جای هر کدام که ممکن نیست، میّت را با آب خالص غسل بدهند.

مسأله۶۱۱: کسی که میّت را غسل می‌دهد، باید مسلمان، دوازده امامی، بالغ و عاقل بوده و مسائل غسل را نیز بداند، امّا اگر میّت، دوازده امامی نیست لازم نیست غسل دهنده، دوازده امامی باشد.

مسأله۶۱۲: کسی که میّت را غسل می‌دهد، باید قصد قربت داشته باشد، یعنی غسل را برای انجام فرمان خدا، بجا آورد.

مسأله۶۱۳: غسل بچّه مسلمان، اگرچه از زنا باشد واجب است. و غسل، کفن و دفن کافر و اولاد او وارد نیست. و کسی که از بچّگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده، چنانچه پدر و مادر او یا یکی از آنان، مسلمان باشد باید او را غسل داد و اگر هیچ کدام مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست.

مسأله۶۱۴: بچّه سقط شده، اگر چهار ماه یا بیشتر دارد، باید غسل داده شود و اگر چهار ماه ندارد، باید در پارچه‌ای بپیچند و دفن کنند.

مسأله۶۱۵: حرام است مرد زن را و زن مرد را غسل بدهد، ولی زن می‌تواند شوهر خود را و شوهر نیز می‌تواند زن خود را غسل دهد، اگرچه بنابر احتیاط

مستحب زن، شوهر خود و شوهر، زن خود را غسل ندهد.

مسأله۶۱۶: مرد می‌تواند دختر بچّه‌ای را که سنّ او از سه سال، بیشتر نیست غسل دهد، زن نیز می‌تواند پسر بچّه‌ای را که سه سال بیشتر ندارد غسل دهد.

مسأله۶۱۷: اگر برای غسل دادن میّتی که مرد است مرد پیدا نشود، زنانی که با او نسبت دارند و مَحرمند، مانند مادر، خواهر، عمّه و خاله یا بر اثر شیر خوردن با او محرم شده‌اند، می‌توانند بنابر احتیاط مستحب، از زیر لباس یا چیزی که بدن او را بپوشاند، غسلش بدهند. و نیز اگر برای غسل میّت زن، زن دیگری نباشد، مردهایی که با او نسبت دارند و محرمند یا بر اثر شیر خوردن با او محرم شده‌اند، می‌توانند بنابر احتیاط مستحب از زیر لباس، او را غسل دهند.

مسأله۶۱۸: اگر میّت و کسی که او را غسل می‌دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند، بهتر است به غیر از عورت، جاهای دیگر میّت برهنه باشد.

مسأله۶۱۹: نگاه کردن به عورت میّت حرام است، در صورتی که زن و شوهر نباشند. و کسی که او را غسل می‌دهد اگر نگاه کند گناه کرده، ولی غسل باطل نمی‌شود.

مسأله۶۲۰: اگر جایی از بدن میّت نجس باشد، باید پیش از آنکه آنجا را غسل بدهند آب بکشند و بنابر احتیاط مستحب تمام بدن میّت، پیش از شروع به غسل پاك باشد.

مسأله۶۲۱: غسل میّت، مانند غسل جنابت است و بنابر احتیاط مستحب تا غسل ترتیبی ممکن است، میّت را غسل ارتماسی ندهند ولی در غسل ترتیبی هریك از سه قسمت بدن را می‌توانند در آب زیاد، فرو ببرند.

مسأله۶۲۲: کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده، لازم نیست غسل حیض یا جنابت بدهند، بلکه همان غسل میّت برای او کافی است.

مسأله۶۲۳: گرفتن مزد برای غسل دادن میت حرام نیست اگر به نحو داعی باشد و الاّ بنابر احتیاط مستحب ترك شود، و اگر کسی به قصد گرفتن مزد، میت را غسل دهد، آن غسل باطل نیست. و گرفتن مزد برای کارهای مقدماتی غسل حرام نیست.

مسأله۶۲۴: اگر آب پیدا نشود یا استعمال آن مانعی داشته باشد، باید او را سه تیمّم بدل از سه غسل واجب به ترتیب بدهند، و بنابر احتیاط مستحب یک تیمّم دیگر به نیّت بدل از مجموع غسل‌ها او را بدهند، بله چنانچه یکی از آن سه تیمّم را به نیّت بدل ما في الذمه از مجموع غسل‌ها نیز انجام دهند از تیمّم چهارم کفایت می‌کند.

مسـأله۶۲۵: کسی که میّت را تیمّم می‌دهد، باید دست خود را بر زمین بزنـد و بـه صورت و پشت دست‌های میّت بکشد و اگر ممکن باشـد، بنـابر احتیـاط مسـتحب بـا دست میّت نیز او را تیمّم بدهد.

احکام کفن میّت

مسـأله۶۲۶: میّت مسلمان را باید با سه پارچه که «لُنگ»، «پیـراهن» و «سرتاسـری» است، کفن نمایند.

مسـأله۶۲۷: «لنگ» باید اطراف بدن را از نـاف تـا زانـو بپوشـاند و بهتـر اسـت از سینه تا روی پا برسد. و «پیراهن» باید از سر شـانه، تـا نصـف سـاق پـا تمـام بـدن را بپوشاند و بهتر است تا روی پا برسد. و درازای «سرتاسری» باید بـه قـدری باشـد کـه تمامی بدن را بپوشاند و بنابر احتیاط واجب در ازای آن به قـدری بـوده کـه بسـتن دو سر آن، ممکن باشد و پهنای دو سر آن، باید به اندازه‌ای باشد کـه یـك طـرف آن روی طرف دیگر بیاید.

مسـأله۶۲۸: مقداری از «لنـگ» کـه از نـاف تـا زانـو را مـی‌پوشـاند و مقـداری از «پیراهن» که از شانه تا نصف ساق را می‌پوشاند، مقدار واجب کفـن اسـت و بیشـتر از این مقدار مستحب می‌باشد.

مسـأله۶۲۹: اگر ورثه، بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجـب کفـن را که در مسأله قبل گفته شد، از سهم آنان بردارند اشکال ندارد، گرچـه برداشـتن بیشـتر از مقدار واجب کفن اگر به اندازه متعارف باشـد از سـهم وارثـی کـه بـالغ نشـده نیـز اشکال ندارد.

مسـأله۶۳۰: اگر کسی وصیّت کرده باشد: مقدار مستحب کفـن را کـه قـبلا گفتـه شد، از ثلث مال او بردارند، یا وصیّت کرده باشـد، ثلـث مـال را بـه مصـرف خـود او برسانند، ولی مصرف آن را معیّن نکرده باشد یا فقط مصـرف مقـداری از آن را معـیّن کرده باشد، می‌توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند.

مسـأله۶۳۱: اگر میّت وصیّت نکرده باشـد کـه کفـن را، از ثلـث مـال او بردارنـد می‌توانند از اصل مال بردارند و بنا بر احتیاط واجب مقدار واجب کفن را، بـا کمتـرین قیمت به شرط اینکه مناسب با شأن میت باشد تهیّه نمایند، ولـی اگـر بخواهنـد بیشـتر از معمول بخرند باید ورثه بالغ، مقدار اضافی را اجـازه بدهنـد تـا آن مقـدار، از سـهم آنان برداشته شود.

مسـأله۶۳۲: کفن زن ـ در ازدواج دائم ـ بـر شـوهر اسـت، اگرچـه خـود زن پـول داشته باشد و همچنین اگر زن را ـ بـه شـرحی کـه در احکـام طـلاق گفتـه مـی‌شـود ـ طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عدّه بمیرد، شوهرش بایـد کفـن او را بدهـد و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد، ولیّ شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.

مسـأله۶۳۳: کفن میّت بر خویشان او واجب نیست، در صورتی کـه خـودش کفـن و ترکه‌ای نداشته ـ اگر چه احتیـاط مسـتحب اسـت ـ بلکـه بنـا بـر احتیـاط واجـب بـر بیت‌المال بوده و الاّ از زکات و مانند آن، و الاّ بر مسلمین است به نحو وجوب کفائی.

مسـأله۶۳۴: اگر هریك از سه پارچه کفن، به قدری نازك باشـد کـه بـدن میّـت از زیر آن پیدا باشد، امّا مجموع سه پارچه، بدن میّت را می‌پوشاند بنـابر احتیـاط واجـب کفایت نمی‌کند.

مسـأله۶۳۵: کفن کردن با پوست مردار در حال اختیار جایز نیسـت، بلـه در حـال اضطرار بنا بر احتیاط واجب جایز است، اما با کفن غصبی چه در حـال اختیـار و چـه در حال اضطرار حتّی اگر چیز دیگری پیدا نشود، جایز نیسـت و چنانچـه کفـن میّـت غصبی بوده و صاحب آن راضی نباشد، باید از تنش بیرون آورنـد، اگرچـه او را دفـن کرده باشند در صورتی که مستلزم هتک میت نباشد.

مسـأله۶۳۶: کفن کردن میّت با چیز نجس، پارچـه ابریشـمی خـالص و پارچـه‌ای که با طلا بافته شده جایز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسـأله۶۳۷: کفن کردن با پارچه‌ای که از پشـم، یـا مـوی حیـوان حـرام گوشـت تهیّـه شده، در حال اختیار جایز نیست. و بنابر احتیاط مستحب، با پوست حیـوان حـلال گوشـتی که به دستور شرعی کشته شده نیز میّت را کفن نکنند، ولی اگـر کفـن از مـو و پشـم حیـوان حلال گوشت باشد اشکال ندارد، اگرچه بنابر احتیاط مستحب با آن نیز کفن ننمایند.

مسـأله۶۳۸: اگر کفن میّت، با نجاست خود او، یا با نجاست دیگری نجـس شـود، چنانچه کفن ضایع نمی‌گردد، باید مقدار نجس را بشویند، اگرچه بعـد از گذاشـتن در قبر باشد در صورتی که اهانت به میت مؤمن نباشـد، یـا آن را بِبُرنـد بـه شـرط اینکـه کفن تلف نشود. و اگر شستن یـا بریـدن آن ممکـن نیسـت، دَر صـورتی کـه عـوض کردن کفن ممکن باشد باید تعویض شود.

مسـأله۶۳۹: کسی که برای حـج یـا عمـره، احـرام بسـته، اگـر بمیـرد بایـد ماننـد دیگران کفن شود و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

مسـأله۶۴۰: مستحب است انسان در حال حیـات، کفـن، سـدر و کـافور خـود را تهیّه کند.

احکام حنوط

مسأله۶۴۱: بعد از غسل، واجب است میّت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی، کف دست‌ها، سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند. و مستحب است به سر بینی میّت نیز، کافور بمالند. و باید کافور ساییده و تازه باشد. و اگر بر اثر کهنه بودن، عطر او از بین رفته باشد، کافی نیست.

مسأله۶۴۲: بنابر احتیاط مستحب، اوّل کافور را به پیشانی میّت بمالند.

مسأله۶۴۳: بهتر است میّت را پیش از کفن کردن، حنوط نمایند، اگرچه در بین کفن کردن و بعد از آن نیز مانعی ندارد.

مسأله۶۴۴: کسی که برای حج یا عمره، احرام بسته است، اگر پیش از تمام کردن سعی در حج و تقصیر در عمره بمیرد، حنوط کردن او جایز نیست، بلکه هر نوع عطری.

مسأله۶۴۵: زنی که شوهر او مرده و هنوز عدّه‌اش تمام نشده، اگرچه حرام است خود را خوشبو کند ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است.

مسأله۶۴۶: مکروه است میّت را با مشك، عنبر، عود و عطرهای دیگر خوشبو کنند و یا آن را با کافور، مخلوط نمایند، بلکه احتیاط مستحب ترك آن می‌باشد.

مسأله۶۴۷: مستحب است مقداری تربت حضرت سیّدالشهداعليه‌السلام را با کافور مخلوط کنند ولی باید آن کافور را به جاهایی که بی‌احترامی است نمالند. و نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد که وقتی با کافور مخلوط شود، آن را کافور نگویند.

مسأله۶۴۸: اگر کافور پیدا نشود، یا فقط به اندازه غسل باشد، بنابر احتیاط واجب غسل را مقدّم نمایند، و چنانچه از غسل زیاد بیاید، ولی به همه هفت عضو نرسد، بنابر احتیاط مستحب، اوّل پیشانی و اگر زیاد آمد، به جاهای دیگر بمالند.

مسأله۶۴۹: مستحب است دو چوب تَر و تازه، در قبر، همراه میّت بگذارند.

احکام نماز میّت

مسأله۶۵۰: نماز خواندن بر میّت مسلمان واجب است. و همچنین خواندن نماز میّت بر بچّه‌ای که شش سال او تمام شده و پدر و مادر آن بچّه، یا یکی از آنان مسلمان است، واجب می‌باشد.

مسأله۶۵۱: نماز خواندن بر بچّه‌ای که شش سال او تمام نشده، مستحب است، ولی نماز خواندن بر بچّه‌ای که مرده به دنیا آمده مستحب نیست.

مسـأله۶۵۲: نماز میّت باید بعد از غسل، حنوط و کفن کـردن او خوانـده شـود و اگر پیش از آن یا در بـین آن بخواننـد، اگرچـه از روی فراموشـی یـا ندانسـتن مسـأله باشد، کافی نیست.

مسـأله۶۵۳: کسی که نماز میّت می‌خواند، لازم نیست با وضو یا غسل و یـا تـیمّم بوده و بدن و لباسش پاك باشد، و بنابر احتیاط واجب لباس او غصبی نباشـد، اگرچـه بنابر احتیاط مستحب تمام چیزهایی که در نمازهای دیگر لازم است رعایت شود.

مسـأله۶۵۴: کسی که بر میّت نماز می‌خواند باید رو به قبلـه باشـد و نیـز واجـب است میّت را مقابل او بر پشت بخوابانند، طوری که سر او به طـرف راسـت نمـازگزار و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

مسـأله۶۵۵: مکان نمازگزار باید غصبی نبوده اگرچه میّت در مکـان غصـبی باشـد و از جای میّت پایین‌تر یا بالاتر نباشد، ولی پستی و بلندی مختصر اشکال ندارد.

مسـأله۶۵۶: نمازگزار باید از میّت دور نباشـد، ولـی کسـی کـه نمـاز میّـت را بـا جماعت می‌خواند اگر از میّت دور باشد، چنانچه صف‌هـا بـه یکـدیگر متّصـل باشـد، اشکال ندارد.

مسـأله۶۵۷: نمازگزار باید مقابل میّت بایستد، ولی اگر نماز بـه جماعـت خوانـده شود و صفّ جماعت از دو طرف میت بگذرد، نماز کسـانی کـه مقابـل میّـت نیسـتند اشکال ندارد.

مسـأله۶۵۸: بین میّت و نمازگزار باید پرده، دیـوار و یـا چیـزی ماننـد آن نباشـد، ولی اگر میّت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسـأله۶۵۹: در وقت خواندن نماز، باید عورت میّـت پوشـیده باشـد و اگـر کفـن کردن او ممکن نیست، باید عورتش را حتّی با تخته و آجر و مانند آن، بپوشانند.

مسـأله۶۶۰: نماز میّت را باید ایستاده و با قصد قربـت بخوانـد و در موقـع نیّـت، میّت را معیّن کند، مثلا نیّت کند بر این میّت نماز می‌خوانم قربة الی اللّه.

مسـأله۶۶۱: اگر کسی نباشد که بتوانـد نمـاز میّـت را ایسـتاده بخوانـد، مـی‌شـود نشسته بر او نماز خواند.

مسـأله۶۶۲: اگر میّت وصیّت کرده باشد که شـخص معیّنـی بـر او نمـاز بخوانـد، بنابر احتیاط مستحب آن شخص از ولیّ میّت اجازه بگیرد و بنـابر احتیـاط واجـب بـر ولیّ است اجازه بدهد.

مسـأله۶۶۳: مکروه است بر میّت چند مرتبه نماز بخواننـد، ولـی اگـر میّـت اهـل علم و تقوی باشد مکروه نیست.

مسـأله۶۶۴: اگر میّت را عمداً یا از روی فراموشی و یـا بـه جهـت عـذری بـدون نماز دفن کنند، یا بعد از دفن معلوم شود نمازی که بـر او خوانـده شـده، باطـل بـوده است، تا وقتی جسد او از هم نپاشیده، واجب است بر قبرش نماز بخوانند.

کیفیّت نماز میّت

مسـأله۶۶۵: نماز میّت پنج تکبیر دارد و اگر چنـین بخوانـد کـافی اسـت: بعـد از نیّت و تکبیر اوّل بگوید: «**أَشْـهَدُ أَنْ لا إلـهَ إلاَّ اللّـهُ وَ أنَّ مُحَمَّـداً رَسُـولُ اللّـه**» و بعـد از تکبیر دوم بگوید: «**اللّهُمَّ صَلِّ عَلـی مُحَمَّـد وَ آلِ مُحَمَّـد وَ صَـلِّ عَلـی جَمیـعِ الأنْبیـاءِ وَ الْمُرْسَـلِینَ**» و بعد از تکبیر سوّم بگویـد: «**اَللّهُـمَّ اغْفِـرْ لِلْمُـؤمِنینَ وَ الْمُؤمِنـاتِ**» و بعـد از تکبیر چهارم اگر میّت مـرد اسـت بگویـد: «**اللّهُـمَّ اغْفِـرْ لِهـذَا المَیِّـت**» و اگـر زن اسـت بگوید: «**اللّهُمَّ اغْفِرْ لِهذِهِ المیّتة**» و بعد، تکبیر پنجم را بگوید.

مسـأله۶۶۶: اگر میّت طفل باشد چه شش سالش شده باشد که نماز بـر او واجـب بوده و چه کمتر از شش سال باشد که نماز بر او مستحب است بعـد از تکبیـر چهـارم بگوید: «**اللَّهُمَ اجعَلهُ لِأَبَویهِ وَلَنَا سَلَفاً وَفَرَطاً وَأجـراً**» و اگـر مستضـعف باشـد بعـد از تکبیر چهارم بگوید: «**اللَّهُمَ اغفِر لِلّذِینَ تابُوا وَاتّبَعُوا سَبیلَكَ وَقِهِم عَـذابَ الجَحِـیم، رَبَّنَـا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِـمْ وَذُرِّیَّـاتِهِمْ إِنَّـكَ أَنْـتَ الْعَزِیزُ الْحَكِـیمُ**» و اگر مجهول الحال باشد بعد از تکبیر چهارم بگویـد: «**اَللّهُـمَّ اِنْ کـانَ یُحِبُّ الْخَیْرَ وَ اَهْلَهُ، فَاغْفِرْ لَهُ، وَارْحَمْهُ وَ تَجاوَزْ عَنْهُ**» و اگر منـافق باشـد او را بعـد از تکبیر چهارم لعنت کند.

مسـأله۶۶۷: بهتر است بعد از تکبیر اوّل بگوید: «**أشْـهَدُ أنْ لا إلـهَ إلاَّ اللّـهُ وَحْـدَهُ لا شَریكَ لَهُ وَ أشْـهَدُ أنَّ مُحَمَّـداً عَبْـدُهُ وَ رَسُـولُهُ، أرْسَـلَهُ بِـالْحَقِّ بَشـیراً وَ نَـذیراً بَـینَ یَـدَی السّاعَةِ**». و بعد از تکبیر دوم بگوید: «**اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّـد وَ آلِ مُحَمَّـد وَ بـارِكْ عَلـی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً و آلَ مُحَمَّد کَأَفْضَلِ مـا صَـلَّیْتَ وَ بارَکْـتَ وَ تَرَحّمْـتَ عَلی إبْراهیمَ وَ آلِ إبْراهِیم إنَّكَ حَمیدٌ مَجیدٌ، وَ صَـلِّ عَلـی جَمیـعِ الأنْبیـاءِ وَ الْمُرْسَـلینَ وَ الشُهَداءِ وَ الصِّدّیقینَ وَ جَمیعِ عِبادِ اللّهِ الصّـالِحِینَ**». و بعد از تکبیر سوّم بگوید: «**اللّهُـمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤمِنِینَ وَ الْمُؤمِناتِ وَ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ، الأحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الأَمْواتِ، تـابِعْ بَیْنَنـا وَ بَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ إنَّكَ مُجیبُ الدَّعَواتِ انّكَ عَلی کُلِّ شَيِ قَدیرٌ**» و بعـد از تکبیـر چهـارم

اگر میّت مرد است بگوید: «**اللّهُمَّ إنَّ هذا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ أمَتِكَ، نَزَلَ بِكَ، وَ أنْتَ خَيْرُ مَنْزول بهِ، اللّهُمَّ إنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ إلاّ خَيْراً وَ أنْتَ أعْلَمُ بِهِ مِنّا، اللّهُمَّ إنْ كانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِي إحْسانِهِ وَ إنْ كانَ مُسيئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِرْ لَهُ، اللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ فِي أعْلى عِلِّيّينَ وَ اخْلُفْ عَلى أهْلِهِ فِي الغابِرينَ وَ ارْحَمْهُ بِرَحْمَتِكَ يا أرْحَمَ الرّاحِمينَ**».

و بعد، تکبیر پنجم را بگوید، ولی اگر میّت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: «**اللّهُمَّ إنَّ هذِهِ أمَتُكَ وَ ابْنَةُ عَبْدِكَ وَ ابْنَةُ أمَتِكَ، نَزَلَتْ بِكَ وَ أنْتَ خيرُ مَنزول بِهِ، اللّهُمَّ إنّا لا نَعْلَمُ مِنْها إلاّ خَيْراً وَ أنْتَ أعْلَمُ بِها مِنّا، اللّهُمَّ إنْ كانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِي إحْسانِها وَ إنْ كانَتْ مُسيئَةً فَتَجاوَزْ عَنْها وَ اغْفِرْ لَها، اللّهُمَّ اجْعَلْها عِنْدِكِ فِي أعْلى عِلِّيّينَ وَ اخْلُفْ عَلى أهْلِها فِي الغابِرينَ وَ ارْحَمْها بِرَحْمَتِكَ يا أرْحَمَ الرّاحِمينَ**».

مسأله۶۶۸: باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند، که نماز از صورت خود خارج نشود.

مسأله۶۶۹: کسی که نماز میّت را با جماعت می‌خواند، باید تکبیرها و دعاهای آن را بخواند (یعنی به تکبیر و دعاهای امام جماعت نباید اکتفا نماید).

مستحبّات نماز میّت

مسأله۶۷۰: چند چیز در نماز میّت مستحب است: ۱ـ کسی که نماز میّت می‌خواند، با وضو یا غسل و یا تیمّم باشد و بنابر احتیاط مستحب، در صورتی تیمّم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یا بترسد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند، به نماز میّت نرسد. ۲ـ اگر میّت مرد است، امام جماعت یا کسی که فرادا بر او نماز می‌خواند، مقابل وسط قامت او بایستد. و اگر میّت زن است مقابل سینه‌اش بایستد. ۳ـ پابرهنه نماز بخواند. ٤ـ در هر تکبیر دست‌ها را بلند کند. ۵ـ فاصله او با میّت به قدری کم باشد که اگر باد لباسش را حرکت دهد، به جنازه برسد. ٦ـ نماز میّت را با جماعت بخواند. ۷ـ امام جماعت، تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می‌خوانند آهسته بخوانند. ۸ـ در جماعت اگرچه مأموم، یك نفر باشد، پشت سر امام بایستد. ۹ـ نمازگزار به میّت و مؤمنین، زیاد دعا کند. ۱۰ـ پیش از نماز سه مرتبه بگوید: «الصَّلاة». ۱۱ـ نماز را در جایی بخوانند که مردم برای نماز میّت بیشتر به آنجا می‌روند. ۱۲ـ زن حایض اگر نماز میّت را با جماعت می‌خواند، در صفی تنها بایستد.

مسأله ۶۷۱: خواندن نماز میّت، در مساجد مکروه است، ولی در مسجدالحرام مکروه نیست.

احکام دفن

مسأله ۶۷۲: واجب است میّت را، طوری در زمین دفن کنند که بوی او بیرون نیاید و درندگان نیز نتوانند، بدنش را بیرون آورند و اگر ترس آن باشد که جانوری، بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

مسأله ۶۷۳: اگر دفن میّت در زمین ممکن نباشد، می‌توانند به جای دفن، او را در بنا یا تابوت بگذارند.

مسأله ۶۷۴: میّت را باید در قبر، بر پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او، رو به قبله باشد.

مسأله ۶۷۵: اگر کسی در کشتی بمیرد، چنانچه جسد او فاسد نمی‌شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد، باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او را در زمین دفن کنند وگرنه، باید در کشتی غسلش بدهند، حنوط و کفن کنند و پس از خواندن نماز میّت، چیز سنگینی به پایش ببندند و به دریا بیندازند، یا او را در خُمره‌ای بگذارند و درش را ببندند و به دریا بیندازند.

مسأله ۶۷۶: اگر بترسند که دشمن قبر میّت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و مثلا گوش یا بینی و یا اعضای دیگر او را ببرد، لازم است او را مخفیانه دفن نمایند که دشمن به او نرسد.

مسأله ۶۷۷: مخارج انداختن در دریا و محکم کردن قبر میّت، در صورتی که لازم باشد، از اصل مال میّت برداشته می‌شود.

مسأله ۶۷۸: اگر زن کافره بمیرد و بچّه در شکم او مرده باشد، یا هنوز روح به بدن او داخل نشده باشد، چنانچه پدر بچّه مسلمان باشد، باید زن را در قبر، بر پهلوی چپ و پشت به قبله بخوابانند که روی بچّه به طرف قبله باشد.

مسأله ۶۷۹: دفن مسلمان، در قبرستان کفّار و دفن کافر، در قبرستان مسلمانان جایز نیست.

مسأله ۶۸۰: دفن مسلمان، در جایی که بی‌احترامی به او باشد مانند جایی که خاك‌روبه و کثافت می‌ریزند، جایز نیست.

مسـأله۶۸۱: دفن میّت، در جای غصبی و در زمینـی کـه بـرای غیـر از دفـن کـردن وقف شده در صورتی که مزاحم جهت وقف نباشد بنابر احتیاط واجب، جایز نیست.

مسـأله۶۸۲: دفن میّت، در قبر مرده دیگر در صورتی که باز شده چـه بـه صـورت جایی باز شده و چه به حرام بنابر احتیاط واجب جایز نیست، مگـر قبـر کهنـه شـده و میّت اوّلی از بین رفته باشد، ولی دفن در قبرهای چند طبقه جایز می‌باشد.

مسـأله۶۸۳: چیزی که از میّت جدا می‌شود اگرچه مو، ناخن و دندان باشـد، بایـد با او دفن شود امّا دفن ناخن و دندانی کـه در حـال زنـدگی از انسـان جـدا مـی‌شـود مستحب است.

مسـأله۶۸۴: اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد، بایـد درِ چـاه را ببندند و همان چاه را، قبر او قرار دهند.

مسـأله۶۸۵: اگر بچّه در رحم مادر بمیرد و مانـدنش در رحـم، بـرای مـادر خطـر داشته باشد باید به آسانترین راه، او را بیرون آورنـد و چنانچـه ناچـار شـوند کـه او را قطعه، قطعه کنند اشکال ندارد.

مستحبّات دفن

مسـأله۶۸۶: مستحب است قبر را به اندازه قدّ انسان معمـولی، گـود کننـد و میّـت را در نزدیك‌ترین قبرستان دفن نمایند، مگر آنکه قبرستان دورتر از جهتـی بهتـر باشـد، مثلا مردمان خوب در آنجا دفن شده باشند یا مردم برای زیارت اهل قبـور و خوانـدن فاتحه بیشتر به آنجا بروند.

مسـأله۶۸۷: مستحب است جنازه را در چند ذراعی قبر، سه مرتبه زمـین بگذارنـد و کم کم نزدیك ببرند و در نوبت چهارم وارد قبـر کننـد. و اگـر میّـت مـرد اسـت در دفعه سوم، طوری بر زمـین بگذارنـد کـه سـر او طـرف پـایین قبـر باشـد و در دفعـه چهارم، از طرف سر وارد قبر نمایند. و اگر زن است، در دفعه سـوم، طـرف قبلـه قبـر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند و در موقع وارد کردن، پارچه‌ای روی قبر بگیرند.

مسـأله۶۸۸: مستحب است جنازه را به آرامی از تابوت برداشته و وارد قبـر کننـد، دعاهایی که پیش از دفن و هنگام دفن وارد شـده بخواننـد، بعـد از آنکـه میّـت را، در لحد گذاشتند، گره‌هـای کفـن را بـاز کننـد، صـورت میّـت را روی خـاك بگذارنـد و بالشی از خاك زیر سر او بسازند و پشت میّت، خشت خـام یـا کلـوخی بگذارنـد کـه میّت به پشت بر نگردد.

مسـأله۶۸۹: مستحب است پیش از آنکـه لَحَـد را بپوشـاند، دسـت راسـت را بـه شانه راست میّت بزنند و دست چپ را محکم بـر شـانه چـپ او بگذارنـد و دهـان را نزدیك گوش او ببرند و به شدّت حرکت دهند و سه مرتبـه بگوینـد: «**اِسْـمَعْ اِفْهَـمْ یـا فُلان بن فُلان**» و بـه جـای «**فُـلان بـن فُـلان**» اسـم میّـت و پـدرش را بگوینـد، سـپس بگویند: «**هَلْ أنْتَ عَلَى الْعَهْدِ الَّذي فارَقْتَنـا عَلَيْـهِ مِـنْ شَـهادَةِ أنْ لا إلـهَ إلاَّ اللّـهُ وَحْـدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَ أنَّ مُحَمَّداً صَلّىَ اللّهُ عَلَيْه وَ آلِـهِ وَ سَـلَّم عَبْـدُهُ وَ رَسُـولُهُ وَ سَـيِّدُ النَّبيـيّنَ وَ خاتَمُ الْمُرْسَلينَ، وَ أنَّ عَليّاً أميرُالمؤْمِنينَ وَ سَـيِّدُ الوَصـِيِّينَ وَ إمـامٌ افْتَـرَضَ اللّـهُ طاعَتَـهُ عَلَى العالَمِينَ، وَ أنَّ الحَسَنَ وَ الْحُسَينَ وَ عَليِّ بنَ الحُسَيْنَ وَ مُحَمَّدَ بنَ عَلي وَ جَعْفَـرَ بْـنَ مُحَمَّد وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَر وَ عَلـيَّ بْـنَ مُوسـى وَ مُحَمَّـدَ بْـنَ عَلـي وَ عَلـيَّ بْـنَ مُحَمَّـد وَ الحَسَنَ بْنَ عَلي وَ القائِمَ الحُجَّةَ المَهْدي صَلَواتُ اللّهِ عَلَـيْهِم أئِمَّـةُ المُـؤمنينَ وَ حُجَـجُ اللّـه عَلَى الخَلْقِ أجْمَعينَ وَ أئمَّتُكَ أئمَّةُ هُدىً أبْرار، يا فُلان بن فُـلان**» (و بـه جـای فـلان بـن فلان اسم میّت و پدرش را بگویند)، سپس بگویند: «**إذا أَتاكَ الْمَلَكانِ الْمُقَرَّبـانِ رَسُـولَيْنِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ تَبارَكَ وَ تَعالى وَ سَألاكَ عَنْ رَبِّكَ وَ عَنْ نَبِيِّكَ وَ عَنْ دينِكَ وَ عَـنْ كِتابـكَ وَ عَـنْ قِبْلَتِكَ وَ عَنْ أَئِمَّتِكَ فَلا تَخَفْ وَ لا تَحْزَنْ وَ قُلْ في جَوابِهما: اَللّهُ رَبّي، وَ مُحَمَّـدٌ صَـلّى اللّـهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَبيّي، وَ الإسْلامُ ديني، وَ القُرْآنُ كِتابي، وَ الْكَعْبَةُ قِبْلَتـي، وَ أميرُالمؤمِنينَ عَلـيُ بنُ أبي طالِب إمامي، وَ الحَسَـنُ بـنُ عَلـي المُجْتَبـى إمـامي، وَالحُسَـيْنُ ابـنُ علـي الشَـهيدُ بِكَرْبَلا إمامي، وَ عَليٌ زَيْنُ العابـدينَ إمـامي، وَ مُحَمَّـدٌ البـاقرَ إمـامي، وَ جَعْفَـرٌ الصـادِقُ إمامي، وَ مُوسَى الكاظِمُ إمامي، وَ عَليٌ الرِضا إمـامي، وَ مُحمَّـدٌ الجَـوادُ إمـامي، وَ علـيٌ الهادي إمامي، وَ الْحَسَنُ العَسْكَريٌ إمامي، و الْحُجَّةُ المُنْتَظَرُ إمامي، هـؤلاء صَـلَواتُ اللّـهِ عَلَيْهِمْ أجْمَعينَ أئِمَّتـي وَ سـادَتي وَ قـادَتي وَ شُـفَعائي، بِهِـمْ أتَـوَلّى وَ مِـنْ أعْـدائِهِمْ أتَبَـرَّأُ فِي الدُنْيا وَ الآخِرَةِ، ثُمَّ اعْلَمْ يا فُلان بنُ فُلان**» (و به جای فلان بـن فـلان اسـم میّـت و پدرش را بگویند) سپس بگوید: «**أَنَّ اللّهَ تَبـارَكَ وَ تَعـالى نِعْـمَ الـرَّبُّ وَ أَنَّ مُحَمَّـداً صَـلّىَ اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نِعْمَ الرَّسُولُ وَ أَنَّ عَليَّ بْنَ أبي طالـب وَ أولادَهُ المَعْصُـومينَ الائِمّـةَ الأحَـدَ عَشَرَ نِعْمَ الأئِمَّةُ و أَنَّ ما جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ حَـقٌّ، وَ أنَّ الْمَـوْتَ حَـقٌّ، وَ سُؤالَ مُنْكَر وَ نَكير في القَبْرِ حَقٌّ، وَ البَعْثَ حَقٌّ، وَ النُّشُورَ حَقٌّ، وَ الصِّراطَ حَقٌّ، وَ الميـزانَ حَقٌّ، وَ تَطايُرَ الكُتُبِ حَقٌّ، وَ أَنَّ الجَنَّةَ حَقٌّ، وَ النّارَ حَقٌّ، وَ أنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْـبَ فيهـا، وَ أَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ في القُبُور**» سپس بگویند: «**أَفَهِمْتَ يا فُـلان**» و به جای فلان اسـم میّـت را بگوینـد، پـس از آن بگوینـد: «**ثَبَّتَـكَ اللّـهُ بِـالْقَوْلِ الثّابِـتِ وَ هَـداكَ اللّـهُ إلى صِـراط مُسْتَقيم، عَرَّفَ اللّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أوْلِيائِكَ في مُسْتَقَرّ مِنْ رَحْمَتِهِ**» سـپس بگوینـد: «**اللّهُـمَّ**

جافِ الأرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ و أصْعِدْ بِرُوحِهِ إلَيْكَ وَ لَقِّهِ مِنْكَ بُرْهاناً، اللّهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ».

مسأله۶۹۰: مستحب است کسی که میّت را در قبر می‌گذارد، با طهارت، سر برهنه و پا برهنه باشد، از طرف پای میّت، از قبر بیرون آید و غیر از خویشان میّت، کسانی که حاضرند با پشت دست، خاك بر قبر بریزند و بگویند: «**إنّا لِلّهِ وَ إنّا إلَيْهِ راجِعُونَ**» و اگر میّت زن است، کسی که با او محرم می‌باشد او را در قبر بگذارد و اگر محرمی نباشد، خویشانش او را در قبر بگذارند.

مسأله۶۹۱: مستحب است قبر را، مربّع یا مستطیل بسازند و به اندازه چهار انگشت، از زمین بلند کنند و نشانه‌ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود، روی قبر آب بپاشند و بعد از پاشیدن آب، کسانی که حاضرند دست‌ها را برقبر بگذارند، انگشت‌ها را باز کرده، در خاك فرو برند و هفت مرتبه، سوره قدر: «**إنّا أنْزَلْناهُ**» بخوانند، برای میّت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند: «**اللّهُمَّ جافِ الارْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَ أصْعِدْ إلَيْكَ رُوحَهُ وَ لَقِّهِ مِنْكَ رِضْواناً وَ أسْكِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ ما تُغْنيهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِواكَ**».

مسأله۶۹۲: پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده‌اند، مستحب است ولیّ میّت، یا کسی که از طرف ولیّ اجازه دارد، دعاهایی را که وارد شده به میّت تلقین کند.

مسأله۶۹۳: بعد از دفن، مستحب است صاحبان عزا را سلامتی دهند، ولی اگر مدّتی گذشته است که با سر سلامتی دادن، مصیبت یادشان می‌آید، ترك آن بهتر است و نیز مستحب است تا سه روز، برای اهل خانه میّت، غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است.

مسأله۶۹۴: مستحب است انسان در مرگ خویشان، مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند و هر وقت میّت را یاد می‌کند «**إنّا لِلّهِ وَ إنّا إلَيْهِ راجِعُونَ**» بگوید، برای میّت قرآن بخواند، بر سر قبر پدر و مادر از خدا حاجت بخواهد و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود.

مسأله۶۹۵: بنابر احتیاط مستحب نباید انسان در مرگ کسی، صورت و بدن را بخراشد و بر خود لطمه بزند، مگر از برای معصومین علیهم‌السلام که هرگونه عزاداری جایز، بلکه مستحب می‌باشد.

مسأله۶۹۶: پاره کردن یقه، در مرگ غیر پدر و برادر مکروه است و در مصیبت آنان یقه پاره کردن جایز است، اگرچه احوط استحبابی ترك آن است.

مسأله۶۹۷: اگر زن در عزای میّت، صورت خود را بخراشد یا موی خود را

بکند، بنابر احتیاط مستحب یك برده آزاد کند، یا ده فقیر را طعام دهد و یا آن‌ها را بپوشاند و اگر نتواند، سه روز روزه بگیرد، و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند و زن در مرگ شوهر یا فرزند و زن در مرگ شوهر یا فرزند، یقه یا لباس خود را پاره کند.

مسأله۶۹۸: گریه کردن بر میّت گرچه با صدا باشد اشکال ندارد، بله گریه کردن با صدا بر معصومین علیهم‌السلام و پیروان آنان از علما و مؤمنین مستحب می‌باشد.

نماز وحشت

مسأله۶۹۹: مستحب است در شب اوّل موت، دو رکعت نماز وحشت برای میّت بخوانند، به این صورت: در رکعت اوّل، بعد از حمد یك مرتبه آیة الکرسی و در رکعت دوّم، بعد از حمد ده مرتبه سوره قدر: «**إنّا أَنْزَلْناهُ**» و بعد از سلام نماز بگویند: «**اللّهُمَّ صَلِّ عَلیَ مُحَمَّد و آلِ مُحَمَّد وَ ابْعَثْ ثَوابَها إلی قَبْرِ فُلان**» و به جای کلمه «فلان» اسم میّت را بگویند.

مسأله۷۰۰: می‌توان نماز وحشت را، در هر موقع از شب اوّل موت خواند، ولی بهتر است در اوّل شب، بعد از نماز عشا خوانده شود.

مسأله۷۰۱: اگر بخواهند میّت را به شهر دوری ببرند یا به جهت دیگری دفن او به تأخیر بیفتد، نماز وحشت را همان شب اوّل مرگ او بخوانند اگرچه اولی اعاده آن در شب دفن نیز می‌باشد.

نبش قبر

مسأله۷۰۲: نبش قبر مسلمان، یعنی شکافتن قبر او، اگرچه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و خاك شده باشد، اشکال ندارد.

مسأله۷۰۳: نبش قبر پیامبران، امامان، امامزاده‌ها، شهدا، علما و صلحا اگرچه سال‌های بسیاری بر آن گذشته باشد، حرام است.

مسأله۷۰۴: شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست، **اوّل:** میّت در زمین غصبی، دفن شده باشد و مالك زمین راضی نشود که در آنجا بماند. **دوم:** کفن یا چیز دیگری که با میّت دفن شده، غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند و همچنین است اگر چیزی از مال خود میّت، که به ورثه او رسیده با او دفن شده باشد و ورثه راضی نشوند آن چیز در قبر بماند. **سوم:** میّت بی‌غسل و یا بی‌کفن

دفن شده باشد، یا بفهمند غسلش باطل بوده، یا به غیر دستور شرعی کفن شده و یا در قبر، او را رو به قبله نگذاشته‌اند. **چهارم:** برای ثابت شدن حقّی بخواهند بدن میّت را ببینند. **پنجم:** میّت را در جایی که بی‌احترامی به اوست، مانند قبرستان کفّار یا جایی که کثافت و خاك روبه می‌ریزند دفن کرده باشند. **ششم:** برای یك مطلب شرعی که اهمیّت آن از شکافتن قبر بیشتر است، قبر را بشکافند، مثلا بخواهند بچّه زنده را از شکم زن حامله‌ای که دفن شده بیرون آورند. **هفتم:** بترسند درنده‌ای بدن میّت را پاره کند، یا سیل او را ببرد و یا دشمن بیرون آورد. **هشتم:** قسمتی از بدن میّت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند، پس اگر مانند سر، دست و پا بوده ـ و باز کردن قبر موجب هتک میّت نباشد ـ واجب است قبر را باز کرده و آن را به او ملحق کنند، و همچنین است اگر مانند مو، ناخن و دندان باشد، بله در اجزاء اخیر اولی است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میّت ظاهر نشود.

غسل‌های مستحب

مسأله۷۰۵: غسل‌های مستحب، بسیار است و از آن جمله: غسل جمعه می‌باشد که وقت آن، از اذان صبح روز جمعه است تا ظهر و بهتر است نزدیك ظهر بجا آورده شود.

مسأله۷۰۶: اگر تا ظهر جمعه غسل را انجام ندهد، بهتر است که بدون نیّت ادا و قضا تا غروب جمعه بجا آورد. و اگر در روز جمعه غسل نکند، مستحب است از صبح شنبه تا غروب، قضای آن را بجا آورد، بلکه در شب شنبه نیز مانعی ندارد و کسی که می‌ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند، می‌تواند روز پنج شنبه یا شب جمعه غسل کند و اگر در جمعه و شنبه انجام نداد، در همه هفته می‌تواند به قصد رجاء غسل کند.

مسأله۷۰۷: مستحب است انسان هنگام غسل جمعه بگوید: «**أشْهَدُ أنْ لا إلـهَ إلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ وَ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد و آلِ مُحَمَّد وَ اجْعَلْني مِنَ التَّوّابينَ وَ اجْعَلْني مِنَ الْمُتَطَهِّرينَ**».

مسأله۷۰۸: غسل شب اوّل ماه رمضان و تمام شب‌های فرد آن، مانند شب سوم، پنجم و هفتم مستحب است، ولی از شب بیست و یکم به بعد مستحب است هر شب غسل کند و بر غسل شب اوّل، پانزدهم، هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم، بیست و سوّم، بیست و پنجم، بیست و هفتم و بیست و نهم ماه رمضان، بیشتر سفارش شده است.

مسأله۷۰۹: وقت غسل شب‌های ماه رمضان تمام شب است و بهتر است مقارن غروب، انجام شود ولی از شب بیست و یکم تا آخر ماه، بهتر است غسل را بین

نماز مغرب و عشا بجا آورد. و نیز مستحب است در شب بیست و سوّم غیر از اوّل شب، یك غسل نیز در آخر شب انجام دهد.

مسأله۷۱۰: غسل روز عید فِطر و عید قُربان مستحب است و وقت آن، از اذان صبح است تا غروب و بهتر است آن را پیش از نماز عید بجا آورد. و همچنین غسل شب عید فطر مستحب است و وقت آن، از اوّل مغرب تا اذان صبح می‌باشد و بهتر است در اوّل شب انجام شود.

مسأله۷۱۱: غسل روز هشتم و نهم ذیحجّه مستحب است و در روز نهم، بهتر است آن را نزدیك ظهر بجا آورد. و همچنین غسل روز اوّل، پانزدهم، بیست و هفتم و آخر ماه رجب مستحب می‌باشد و غسل روز عید غدیر که بهتر است پیش از ظهر انجام شود مستحب می‌باشد. و غسل روز بیست و چهارم ذیحجّه، غسل روز عید نوروز، پانزدهم شعبان، نهم، هفدهم ربیع الاوّل و روز بیست و پنجم ذي العقده نیز مستحب می‌باشد.

مسأله۷۱۲: غسل دادن بچّه‌ای که تازه به دنیا آمده مستحب است. و همچنین غسل زنی که برای غیر شوهرش، بوی خوش استعمال کرده است. و غسل کسی که در حال مستی خوابیده است. و غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میّتی که غسل داده‌اند رسانده است. و غسل کسی که در هنگام گرفتن خورشید و ماه، نماز آیات را عمداً نخوانده در صورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد.

مسأله۷۱۳: کسی که برای تماشای دارآویخته رفته و آن را دیده باشد، مستحب است غسل کند، ولی اگر اتّفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد و یا مثلا برای شهادت دادن رفته باشد، غسل ندارد.

مسأله۷۱۴: پیش از داخل شدن در حرم مکّه، شهر مکّه مکرّمه، مسجدالحرام، خانه کعبه، حرم مدینه، شهر مدینه، مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و حرم امامان علیهم السلام مستحب است غسل کند و اگر در یك روز چند مرتبه مشرّف شود یك غسل کافی است.

مسأله۷۱۵: کسی که می‌خواهد در یك روز داخل حرم مکّه، شهر مکّه، مسجدالحرام و خانه کعبه شود، اگر به نیّت همه یك غسل کند کافی است. و نیز اگر در یك روز بخواهد داخل حرم مدینه، شهر مدینه و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله شود یك غسل برای همه کفایت می‌کند.

مسأله۷۱۶: برای زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام از دور یا نزدیك و برای حاجت خواستن از خداوند و همچنین برای توبه و نشاط به جهت عبادت و برای

سفر رفتن، خصوصاً سفر زیارت حضرت سیدالشهداعليه‌السلام غسل مستحب است.

مسأله۷۱۷: اگر یکی از غسل‌هایی را که در این چند مسأله گفته شد، بجا آورد و بعد کاری کند که وضو را باطل نماید، مثلا بخوابد غسل او باطل نمی‌شود ولی مستحب است دوباره غسل کند.

مسأله۷۱۸: انسان نمی‌تواند با غسل مستحب، کاری که مانند نماز، وضو لازم دارد انجام دهد.

مسأله۷۱۹: اگر چند غسل بر کسی واجب باشد، یا بعضی واجب و بعضی مستحب و یا همه مستحب باشد و به نیّت همه، یك غسل بجا آورد کافی است.

احکام تیمّم

مسأله۷۲۰: در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمّم کرد:

۱ـ آب نباشد. ۲ـ دسترسی به آب نداشته باشد. ۳ـ استعمال آب ضرر داشته باشد. ٤ـ خطر تشنگی باشد. ٥ـ آبی که هست تنها برای پاك کردن نجاست بدن و لباس کافی باشد. ٦ـ آب مباح نباشد. ۷ـ وقت تنگ باشد.

مورد اوّل

مسأله۷۲۱: هرگاه تهیّه آب به مقدار وضو یا غسل ممکن نباشد، باید تیمّم کند، پس اگر انسان در آبادی باشد، باید برای تهیّه آب وضو و غسل به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن، ناامید شود و اگر در بیابان باشد، چنانچه زمین آن پست و بلند است، باید در هریك از چهار طرف، به اندازه پرتاب یك تیر قدیمی که با کمان پرتاب می‌کردند در جستجوی آب برود و اگر زمین آن پست و بلند نیست، باید در هر طرف به اندازه پرتاب دو تیر جستجو نماید.

مسأله۷۲۲: اگر بعضی از چهار طرف، هموار و بعضی دیگر پست و بلند باشد باید در طرفی که هموار است، به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که هموار نیست، به اندازه پرتاب یك تیر، جستجو کند.

مسأله۷۲۳: هر طرفی که یقین دارد آب نیست، جستجو در آن طرف لازم نیست.

مسأله۷۲۴: کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیّه آب وقت دارد، اگر یقین دارد در مکانی دورتر از مقداری که باید جستجو کند، آب هست و ضرر یا

حرج هم نیست باید برای تهیّه آب به آنجا برود، امّا اگر گمان دارد آب هست رفتن به آن محل لازم نیست، ولی اگر گمان او قوی باشد، بنابر احتیاط واجب، باید برای تهیّه آب به آنجا برود.

مسأله۷۲۵: لازم نیست خود انسان، در جستجوی آب برود، بلکه می‌تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد، بفرستد و در این صورت اگر یک نفر از طرف چند نفر برود کافی است.

مسأله۷۲۶: اگر احتمال دهد داخل بار سفر خود، یا در منزل و یا در قافله آب باشد، باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند، یا از پیدا کردن آن ناامید شود.

مسأله۷۲۷: اگر پیش از وقت نماز، جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همان جا بماند، چنانچه احتمال عقلایی دهد که آبی جدیداً حاصل شده و اگر جستجو کند پیدا می‌کند، بنابر احتیاط واجب دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله۷۲۸: اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همان جا بماند، چنانچه احتمال عقلایی دهد که آب پیدا شده، بنابر احتیاط واجب دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله۷۲۹: اگر وقت نماز تنگ باشد، یا از دزد و درنده بترسد و یا جستجوی آب موجب ضرر یا حرج باشد، جستجو لازم نیست.

مسأله۷۳۰: اگر در جستجوی آب نرود، تا وقت نماز تنگ شود، گناه کرده، ولی نمازش با تیمّم صحیح است.

مسأله۷۳۱: کسی که یقین دارد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه دنبال آب نرود و در وسعت وقت با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد اگر جستجو می‌کرد، آب پیدا می‌شد نمازش باطل است.

مسأله۷۳۲: اگر به اندازه معمول جستجو کرده و آب پیدا نکند و با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، در جایی که جستجو کرده آب بوده نماز او صحیح است، مگر وقت باقی باشد که در این صورت بنابر احتیاط مستحب نماز را دوباره بخواند.

مسأله۷۳۳: کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است، اگر بدون جستجو با تیمّم، نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد برای جستجو وقت داشته، بنابر احتیاط واجب دوباره نمازش را بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله۷۳۴: اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضو داشته باشد و بداند اگر وضوی خود را باطل کند، تهیّه آب برای او ممکن نیست، یا نمی‌تواند وضو بگیرد چنانچه بتواند وضوی خود را نگه دارد بدون ضرر یا حرج، نباید آن را باطل نماید.

مسأله۷۳۵: اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد و بداند اگر وضوی خود را باطل کند، تهیّه آب برای او ممکن نیست، چنانچه بتواند بدون ضرر یا حرج وضوی خود را نگه دارد، بنابر احتیاط آن را باطل نکند.

مسأله۷۳۶: کسی که فقط به مقدار وضو، یا به مقدار غسل آب دارد و می‌داند اگر آن را بریزد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد، ریختن آن حرام است و بنابر احتیاط پیش از وقت نماز نیز آن را نریزد.

مسأله۷۳۷: کسی که می‌داند آب پیدا نمی‌کند، اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضوی خود را باطل کند، یا آبی که دارد بریزد گناه کرده، ولی نمازش با تیمّم صحیح است، اگرچه بنابر احتیاط مستحب دوباره آن را بخواند.

مورد دوم

مسأله۷۳۸: اگر بر اثر پیری، یا ترس از دزد، جانور و مانند آن، یا نداشتن وسیله‌ای که آب را از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد، باید تیمّم کند و همچنین اگر تهیّه کردن آب، یا استعمال آن به قدری مشقّت داشته باشد که نتواند آن را تحمّل نماید.

مسأله۷۳۹: اگر برای کشیدن آب چاه، دلو، ریسمان و مانند آن لازم دارد و مجبور است بخرد، یا کرایه نماید، گرچه قیمت آن چند برابر معمول باشد، باید تهیّه کند و همچنین است اگر آب را چندین برابر قیمتش بفروشند، ولی اگر تهیّه آن به قدری پول می‌خواهد که نسبت به حال او ضرر دارد یا عُرفاً عُسر و حَرَج باشد، واجب نیست تهیّه نماید.

مسأله۷۴۰: اگر ناچار شود برای تهیّه آب قرض کند باید قرض نماید، ولی کسی که می‌داند یا گمان دارد که نمی‌تواند قرض خود را بدهد، واجب نیست قرض کند.

مسأله۷۴۱: اگر کندن چاه مشقّت ندارد، باید برای تهیّه آب، چاه بکند.

مسـأله۷۴۲: اگر کسی مقداری آب، بی‌منّت بـه او ببخشـد بایـد قبـول کنـد، ولـی چنانچه منّتی در کار باشد قبول آن لازم نیست.

مورد سوم

مسـأله۷۴۳: اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد، یا بیم داشته باشد که بـر اثـر استعمال آن، مرضی یا عیبی در او پیدا شود، یا بیماریش طولانی شده، یـا شـدّت پیـدا کند و یا به سختی معالجه شود، باید تـیمّم نمایـد، ولـی اگـر مـثلا آب گـرم بـرای او ضرر ندارد، باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند.

مسـأله۷۴۴: لازم نیست یقین کند آب برای او ضرر دارد، بلکه اگر احتمـال ضـرر بدهد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد و از آن احتمـال، تـرس بـرای او پیـدا شود، باید تیمّم کند.

مسـأله۷۴۵: کسی که مبتلا بـه درد چشـم اسـت و آب بـرای او ضـرر دارد، بایـد تیمّم نماید.

مسـأله۷۴۶: اگر بر اثر یقین یا ترس ضرر، تیمّم کنـد و پـیش از نمـاز بفهمـد آب برایش ضرر ندارد، تـیمّم او باطـل اسـت. و اگـر بعـد از نمـاز بفهمـد، بنـابر احتیـاط مستحب دوباره نماز را با وضو یا غسـل بخوانـد. و اگـر وقـت گذشـته بنـابر احتیـاط مستحب، قضا نماید.

مسـأله۷۴۷: کسی که می‌داند آب برایش ضرر ندارد، چنانچه غسل کند، یـا وضـو بگیرد و بعد بفهمد آب برای او ضرر داشته، وضو و غسل او صحیح است.

مورد چهارم

مسـأله۷۴۸: هرگاه بترسد اگر آب را برای وضو یا غسـل مصـرف کنـد، خـود یـا همسر یا اولاد یا رفیق و یا کسانی که به او مربوطند، ماننـد خـدمتکار، یـا هـر انسـانی که حفظ جان او واجب است از تشنگی بمیرد، یا بیمـار گـردد و یـا بـه قـدری تشـنه شود که تحمّل آن مشقّت دارد، باید به جای وضـو و غسـل، تـیمّم نمایـد. و نیـز اگـر بترسد حیوانی که محترم است از تشنگی تلف شـود، بایـد آب را بـه حیـوان بدهـد و تیمّم نماید. و همچنین است اگر بترسد که بعـد تشـنه شـود، بایـد آب را نگـه دارد و تیمّم کند.

مسأله۷۴۹: اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد، آب نجسی نیز به مقدار آشامیدن خود و کسانی که به او مربوطند داشته باشد، باید آب پاك را برای آشامیدن بگذارد و با تیمّم نماز بخواند، ولی چنانچه آب را برای حیوان بخواهد، باید آب نجس را به آن بدهد و با آب پاك، وضو و غسل را انجام دهد.

مورد پنجم

مسأله۷۵۰: کسی که بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب کشیدن بدن یا لباس نمی‌ماند، بنابر احتیاط واجب بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمّم نماز بخواند و بنابر احتیاط مستحب، اوّل نجاست را برطرف کند سپس تیمّم نماید، امّا اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمّم کند، باید آب را برای وضو یا غسل مصرف نموده و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

مورد ششم

مسأله۷۵۱: اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است، آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلا آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن، آب و ظرف دیگری ندارد، باید به جای وضو و غسل تیمّم کند.

مورد هفتم

مسأله۷۵۲: هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند، تمام نماز، بعد از وقت خوانده می‌شود، باید تیمّم کند، ولی اگر بخواهد وضو یا غسل کند از نماز یک رکعت یا بیشتر از آن را در وقت درک کند، بعید نیست که بتواند نیز این صورت را اختیار کند.

مسأله۷۵۳: اگر عمداً نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد گناه کرده، ولی نماز او با تیمّم صحیح است.

مسأله۷۵۴: کسی که شك دارد اگر وضو بگیرد یا غسل کند، برای نماز وقت می‌ماند یا نه، باید تیمم نماید.

مسـأله۷۵۵: کسی که به جهت تنگی وقت تیمّم کرده، چنانچـه بعـد از نمـاز ـ بـا فاصله‌ای که می‌تواند در آن وضو یـا غسـل کنـد ـ آبـی کـه داشـته از دسـتش بـرود، اگرچه تیمّم خود را باطل نکرده، در صورتی کـه وظیفـه‌اش تـیمّم باشـد، بایـد بـرای نمازهای بعد دوباره تیمّم نماید، بله اگر بلافاصله بعد از نماز، آب تلـف شـود، ظـاهراً همان تیمّم کفایت می‌کند.

مسـأله۷۵۶: کسی که آب دارد، اگر به جهت تنگی وقت، بـا تـیمّم مشـغول نمـاز شود و در بین نماز آبی کـه داشـته از دسـتش بـرود، چنانچـه وظیفـه‌اش تـیمّم باشـد ظاهراً همان تیمّم، برای نمازهای بعد کافی است.

مسـأله۷۵۷: اگر انسان به اندازه‌ای وقت دارد که می‌توانـد وضـو بگیـرد یـا غسـل کند و نماز را بدون کارهای مستحب آن، مانند اقامه و قنوت بخواند، بایـد غسـل کنـد یا وضو بگیرد و نماز را بدون کارهای مستحب بجا آورد، بلکـه اگـر بـرای سـوره نیـز وقت ندارد باید غسل کند، یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمّم بر آن صحیح است

مسـأله۷۵۸: تیمّم بر خاك، ریگ، کلوخ و سنگ صحیح است و اگر خـاك ممکـن باشد بهتر است بر چیز دیگر تیمّم نکند و اگـر خـاك نباشـد، بـر ریـگ و اگـر ریـگ نباشد، بر کلوخ و چنانچه کلوخ نباشد، بر سنگ تیمّم نماید.

مسـأله۷۵۹: تیمّم بر سنگ گچ، سنگ آهك و گچ پختـه صـحیح اسـت، ولـی بـر سنگ معدن، مانند سنگ عقیق، تیمّم باطل می‌باشد.

مسـأله۷۶۰: اگر خاك، ریگ، کلوخ، سنگ و آنچه سابقاً بیان شد پیدا نشـود، بایـد بر گرد و غباری که در فرش، لباس و مانند آن است تیمّم نمایـد و چنانچـه گـرد پیـدا نشود، باید بر گِل تیمّم کند و اگر گِل پیدا نشود، واجب است که نماز را بـدون تـیمّم بخواند و بنابر احتیاط مستحب بعد قضای آن را بجا آورد.

مسـأله۷۶۱: اگر بتواند با تکاندن فرش و مانند آن، خاك تهیّه کند، تـیمّم بـر گَـرد و غبار باطل است و اگر بتواند گِل را خشك کند و از آن خاك تهیّـه نمایـد، تـیمّم بـر گِل باطل می‌باشد.

مسـأله۷۶۲: کسی که آب ندارد، اگر بـرف یـا یـخ داشـته باشـد، چنانچـه ممکـن

است ـ بدون ضرر و حرج ـ باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد، یا غسل نماید ولو مثل روغن مالی باشد و اگر ممکن نیست و چیزی که تیمّم بر آن صحیح است ندارد، لازم نیست با برف یا یخ، اعضای وضو یا غسل را نمناک کند. یا بر یخ یا برف تیمّم نماید، ولی سزاوار است احتیاطاً در صورت اخیر نمازی را که بدون وضو یا غسل و تیمّم (فاقد الطهورَیْن) خوانده قضا کند.

مسأله۷۶۳: اگر با خاک و ریگ، چیزی مانند کاه که تیمّم بر آن باطل است مخلوط شود، نمی‌توان بر آن تیمّم کند، ولی اگر آن چیز به اندازه‌ای کم باشد که در خاک یا ریگ، از بین رفته حساب شود، تیمّم بر آن خاک و ریگ صحیح است.

مسأله۷۶۴: اگر چیزی ندارد که بر آن تیمّم کند، چنانچه ممکن است و ضرری یا حرجی نباشد باید با خریدن و مانند آن تهیّه نماید.

مسأله۷۶۵: تیمّم بر دیواری که از گل ساخته شده صحیح است. و بنابر احتیاط مستحب با بودن زمین یا خاک خشک، بر زمین یا خاک نمناک تیمّم نکند.

مسأله۷۶۶: چیزی که بر آن تیمّم می‌کند، باید پاک باشد و اگر چیز پاکی که تیمّم بر آن صحیح است نباشد، باید نماز را بجا آورد و بنابر احتیاط مستحب آن را قضا کند.

مسأله۷۶۷: اگر یقین داشته باشد که تیمّم بر چیزی صحیح است و بر آن تیمّم نماید و بعد بفهمد تیمّم بر آن باطل بوده، نمازهایی را که با آن تیمّم خوانده، باید دوباره بخواند.

مسأله۷۶۸: باید چیزی که بر آن تیمّم می‌کند و مکان آن چیز، غصبی نباشد، پس اگر بر خاک غصبی تیمّم کند، یا خاکی را که مال خود اوست بی‌اجازه در ملک دیگری بگذارد و بر آن تیمّم نماید تیمّم باطل می‌باشد.

مسأله۷۶۹: تیمّم در فضای غصبی باطل است، پس اگر در ملک خود، دست‌ها را بر زمین بزند و بی‌اجازه داخل ملک دیگری شود و دست‌ها را بر پیشانی بکشد، تیمّم باطل می‌باشد.

مسأله۷۷۰: تیمّم بر چیز غصبی، یا در فضای غصبی و یا بر چیزی که در ملک غصبی است، در صورتی باطل است که انسان بداند غصب است و عمداً تیمّم کند، امّا اگر نداند یا فراموش کرده باشد، تیمّم او صحیح است، ولی اگر چیزی را خودش غصب کند و فراموش نماید غصب کرده و بر آن تیمّم کند، یا ملکی را غصب نماید

و فراموش کند غصب کرده و چیزی را که بر آن تیمّم می‌کند در آن ملك بگذارد و یا در فضای آن ملك تیمّم نماید، بنابر احتیاط واجب به آن تیمّم اکتفا نکند و اگر نماز خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۷۷۱: کسی که در جای غصبی زندانی است، لازم است نماز بخواند و اگر یقین دارد آب یا خاك او نیز غصبی است، با تیمّم نماز بخواند و بنابر احتیاط مستحب قضا نماید.

مسأله ۷۷۲: مستحب است چیزی که بر آن تیمّم می‌کند، گردی داشته باشد که بر دست بماند. و بعد از زدن دست بر آن، مستحب است، دست را بتکاند تا گرد آن بریزد.

مسأله ۷۷۳: تیمّم بر زمین گود، خاك جاده و زمین شوره زار که نمك، روی آن را نگرفته مکروه است، امّا اگر نمك روی آن را گرفته باشد باطل است.

کیفیت تیمّم بدل از وضو

مسأله ۷۷۴: در تیمّم بدل از وضو، چهار چیز واجب است. **اوّل:** نیّت. **دوم:** زدن کف دو دست باهم، بر چیزی که تیمّم بر آن صحیح است. **سوم:** کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن، از جایی که مو می‌روید تا ابروها و بالای بینی و بنابر احتیاط دست‌ها را بر روی ابروها نیز بکشد. **چهارم:** کشیدن کف دست چپ، به تمام پشت دست راست و بعد از آن، کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ، از مچ تا سر انگشتان.

کیفیت تیمّم بدل از غسل

مسأله ۷۷۵: در تیمّم بدل از غسل، بعد از نیّت به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، دست‌ها را بر زمین بزند و به پیشانی و دست‌ها بکشد و بنابر احتیاط مستحب یك مرتبه دیگر دست‌ها را بر زمین بزند و به پشت دست‌ها بکشد. و بنابر احتیاط مستحب تیمّم، چه بدل از وضو باشد، چه بدل از غسل، به این ترتیب انجام شود: یك مرتبه دست‌ها را بر زمین بزند و به پیشانی و پشت دست‌ها بکشد و یك مرتبه دیگر نیز بر زمین بزند و پشت دست‌ها را مسح نماید.

مسائل متفرّقه تیمّم

مسأله۷۷۶: اگر مختصری از پیشانی و پشت دست‌ها را مسح نکند تیمّم باطل است، از روی عمد باشد، یا مسأله را نداند و یا فراموش کرده باشد، ولی دقّت زیاد، لازم نیست و همین که بگویند تمام پیشانی و پشت دست‌ها، مسح شده کافی است.

مسأله۷۷۷: برای آنکه یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده، باید مقداری بالاتر از مچ را مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست.

مسأله۷۷۸: پیشانی و پشت دست‌ها را، باید از بالا به پایین مسح نماید و کارهای تیمّم را باید پشت سرهم، بجا آورد و اگر بین آن به قدری فاصله دهد که نگویند تیمّم می‌کند، باطل است.

مسأله۷۷۹: در هنگام نیّت با وجود تعدد اسباب، باید معیّن کند که تیمّم او بدل از غسل است یا بدل از وضو و اگر بدل از غسل باشد، لازم نیست آن غسل را معیّن نماید و چنانچه اشتباهاً به جای بدل از وضو، بدل از غسل یا به جای بدل از غسل، بدل از وضو نیّت کند، یا مثلا در تیمّم بدل از غسل جنابت، بدل از غسل مسّ میّت، نیّت نماید، اگر بر وجه تقیید نباشد، تیمّم او صحیح است.

مسأله۷۸۰: در تیمّم باید پیشانی، کف دست‌ها و پشت دست‌ها پاك باشد و اگر کف دست، نجس باشد و نتواند آن را آب بکشد، تیمّم با کفِ دستِ نجس کافی است، مگر آنکه نجاست آن به چیزی که بر آن تیمّم می‌کند، سرایت کند و خشك کردن آن نیز ممکن نباشد، در این صورت باید با پشت دست تیمّم نماید.

مسأله۷۸۱: انسان باید برای تیمّم، انگشتر را از دست بیرون آورد. و اگر در پیشانی، یا پشت دست‌ها و یا در کف دست‌ها مانعی باشد، مثلا چیزی به آن چسبیده است، باید بر طرف نماید.

مسأله۷۸۲: اگر پیشانی یا پشت دست‌ها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته، نمی‌تواند باز کند، باید دست را روی آن بکشد و همچنین اگر کف دست زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نتواند باز کند، باید دست را با همان پارچه بر چیزی که تیمّم بر آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دست‌ها بکشد.

مسأله۷۸۳: اگر پیشانی و پشت دست‌ها مو داشته باشد اشکال ندارد، ولی اگر موی سر، روی پیشانی آمده باشد، باید آن را کنار بزند.

مسـأله۷۸۴: اگر احتمال دهد در پیشانی و کف دست‌ها، یا پشت دست‌هـا مـانعی هست، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید جستجو نماید تـا مطمـئن شـود مانعی نیست.

مسـأله۷۸۵: اگر وظیفه او تیمّم است و نمی‌تواند تیمّم کند، بایـد نایـب بگیـرد. و کسی که نایب می‌شود باید او را با دست خود او، تیمّم دهد و اگر ممکـن نباشـد، نـه به زدن دست و نه به گذاردن آن، باید نایب دست خود را بر چیـزی کـه تـیمّم بـر آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دست‌های او بکشد.

مسـأله۷۸۶: اگر در بین تیمّم، شك کند قسمتی از آن را فراموش کرده یا نـه، بایـد آن قسمت را با آنچه بعد از آن است بجا آورد.

مسـأله۷۸۷: اگر بعد از مسح دست چپ، شك کند درست تیمّم کرده یا نـه، تـیمّم او صحیح است.

مسـأله۷۸۸: کسی که وظیفه‌اش تیمّم است، نمی‌تواند پـیش از وقـت نمـاز، بـرای نماز تیمّم کند، مگر اینکه علم به نبـود آب و خـاک هنگـام داخـل شـدن وقـت نمـاز داشته باشد، که در این صورت بنابر احتیاط واجب است، بلـه اگـر بـرای کـار واجـب دیگری یا امر مستحبی تیمّم کند و تا وقت نماز، عذر او باقی باشد، می‌تواند بـا همـان تیمّم نماز بخواند.

مسـأله۷۸۹: کسی که وظیفه‌اش تیمّم است، اگر بداند تا آخر وقت، عـذر او بـاقی می‌ماند، در وسعت وقت می‌تواند با تیمّم نماز بخواند، ولی اگر بدانـد تـا آخـر وقـت عذر او برطرف می‌شود، باید صبر کند و با وضو یا غسل، نماز بخواند ولـی اگـر امیـد دارد عذرش برطرف شود، جایز است نماز را با تیمّم در اول وقـت بخوانـد، بلـه اگـر احتمال دهد که عذر او در آخر وقت برطرف شود بنابر احتیاط مسـتحب صـبر کنـد و با وضو یا غسل نماز بخواند و یا در تنگی وقت با تیمّم نماز را بجا آورد.

مسـأله۷۹۰: کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، اگر احتمـال ندهـد عـذرش به زودی برطرف شود، می‌توانـد نمازهـای قضـای خـود را بـا تـیمّم بخوانـد، ولـی اگـر احتمال دهد به زودی عذر او برطرف شود، خوانـدن نمـاز قضـا بـرای او، اشـکال دارد، و همچنین است عدم جواز در قضای نماز استیجاری بنابر احتیاط واجـب، مگـر اینکـه عقـد استیجار شامل این مورد بوده باشد.

مسـأله۷۹۱: کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسـل کنـد، جـایز اسـت نمازهـای

مستحب مانند نافله‌های شبانه روز را که وقت معیّن دارد بـا تـیمّم بخوانـد، ولـی اگـر احتمال دهد تا آخر وقت آن‌ها، عذر او برطرف می‌شود، بنابر احتیـاط آن‌هـا را در اوّل وقتشان بجا نیاورد.

مسـأله۷۹۲: کسی که باید بدل از غسـل، تـیمّم نمایـد، اگـر بعـد از تـیمّم حَـدَث اصغری از او سرزند، مثلا بول کند، بـرای نمازهـایش وضـو کفایـت مـی‌کنـد و بنـابر احتیاط مستحب، دوباره بدل از غسل تیمّم کند.

مسـأله۷۹۳: اگر به جهت نداشتن آب، یا عذر دیگری تیمّم کنـد، بعـد از برطـرف شدن عذر، تیمّم او باطل می‌شود.

مسـأله۷۹۴: چیزهایی که وضو را باطل می‌کند، تـیمّم بـدل از وضـو را نیـز، باطـل می‌کند و چیزهایی که غسل را باطل می‌نماید، تیمّم بدل از غسل را نیز، باطل می‌نماید.

مسـأله۷۹۵: کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر چند غسل بر او واجب باشـد، یـك تیمّم کافی است.

مسـأله۷۹۶: کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر بخواهد عملـی انجـام دهـد کـه بـرای آن غسل واجب است، باید بدل از غسل تیمّم نماید و اگر نتوانـد وضـو بگیـرد و بخواهـد عملی انجام دهد که برای آن وضو واجب است، باید بدل از وضو تیمّم نماید.

مسـأله۷۹۷: اگر بدل از غسل جنابـت تـیمّم کنـد، لازم نیسـت بـرای نمـاز وضـو بگیرد، ولی اگر بدل از غسل‌های دیگر تیمّم کند، باید وضو بگیرد و اگر نتوانـد وضـو بگیرد، باید تیمّم دیگری نیز، بدل از وضو بنماید.

مسـأله۷۹۸: اگر بدل از غسل، تیمّم نماید و بعـد کـاری کنـد کـه وضـو را باطـل می‌کند، چنانچه برای نمازهای بعد، نتواند غسل کند باید وضو بگیـرد و بنـابر احتیـاط مستحب، بدل از غسل نیز تیمّم بنماید و اگـر نمـی‌توانـد وضـو بگیـرد دو تـیمّم کنـد یکی بدل از غسل ـ بنابر احتیاط مستحب ـ و دیگری بدل از وضو، ولی اگـر تـیمّم او بدل از غسل جنابت باشد، چنانچه یـك تـیمّم نمایـد، بـه قصـد انجـام آنچـه تکلیـف اوست، کافی است. و بنابر اقوی، تیمّم بدل از وضو می‌باشد.

مسـأله۷۹۹: کسی که وظیفه‌اش تیمّم است، اگر برای کاری تـیمّم کنـد، تـا وقتـی تیمّم و عذر او باقی است، کارهای دیگری کـه بایـد بـا وضـو یـا غسـل انجـام دهـد، می‌تواند بجا آورد، ولی اگر عذرش تنگی وقت بوده، فقط کاری را که بـرای آن تـیمّم

نموده، می‌تواند انجام دهد و همچنین اگر برای خوابیدن، یا با وجود آب، برای نماز میّت تیمّم کرده باشد.

مسأله۸۰۰: در چند مورد، مستحب است نمازهایی را که با تیمّم خوانده، دوباره بخواند، اوّل: از استعمال آب ترس ضرر داشته و عمداً خود را جنب کرده و با تیمّم نماز خوانده باشد. دوم: می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌کند و عمداً خود را جُنُب کرده و با تیمّم نماز خوانده است. سوم: از ترس شلوغی جمعیت و نرسیدن به نماز جمعه، آن را با تیمّم خوانده است.

مسأله۸۰۱: در چند مورد، بنابر احتیاط مستحب نمازی را که با تیمّم خوانده، دوباره بخواند، اوّل: عمداً تا آخر وقت، در جستجوی آب نرود و با تیمّم نماز بخواند و بعد بفهمد در صورت جستجو، آب پیدا می‌کرد. دوم: عمداً نماز را تأخیر انداخته و در آخر وقت، با تیمّم نماز خوانده است. سوم: می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌شود و آبی را که داشته ریخته است.

احکام نماز

مسأله۸۰۲: نماز مهم‌ترین اعمال دین است، اگر مورد قبول درگاه خدای متعال واقع شود، عبادت‌های دیگر نیز قبول می‌شود و اگر پذیرفته نگردد، دیگر اعمال نیز قبول نمی‌شود و همان گونه که اگر انسان، شبانه روزی پنج نوبت، در نهر آبی شستشو کند، چرك در بدنش نمی‌ماند، نمازهای پنج گانه، انسان را از گناهان پاك می‌سازد. و مستحب است انسان نماز را در اوّل وقت بخواند، کسی که نماز را سبك بشمارد، مانند کسی است که نماز نمی‌خواند پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «کسی که به نماز اهمیّت ندهد و آن را سبك شمارد، سزاوار عذاب آخرت است». روزی آن حضرت ﷺ در مسجد تشریف داشتند، مردی وارد مسجد شد، مشغول نماز گردید، رکوع و سجودش را کامل بجا نیاورد، حضرت فرمودند: «اگر این مرد، در حالی که نمازش این گونه است بمیرد، بر دین من از دنیا نرفته است». از این رو انسان باید مراقب باشد با عجله و شتابزدگی، نماز نخواند و در حال نماز به یاد خدا، با خضوع، خشوع و وقار باشد و متوجّه باشد با چه کسی سخن می‌گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خدای متعال بسیار کوچك و ناچیز ببیند و اگر انسان در هنگام نماز کاملا به این مطلب توجّه کند از خود بی‌خبر می‌شود، چنانکه در حال نماز تیر را از پای مبارك امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بیرون کشیدند و آن حضرت به

درآوردن تیر اعتنا نکردند به طوری که گفته می‌شود توجّه نداشتند. نمازگزار باید توبه و استغفار نماید، گناهانی که مانع قبول شدن نماز است، مانند: حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات، ندادن خمس و زکات، بلکه هر گناهی را ترك کند. و همچنین سزاوار است کارهایی که ثواب نماز را کم می‌کند بجا نیاورد، مثلا در حال خواب آلودگی، خودداری از بول به نماز نایستد و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند و کارهایی که ثواب نماز را زیاد می‌کند بجا آورد، مثلا انگشتر عقیق به دست کند، لباس پاکیزه بپوشد، شانه و مسواك کند و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

مسأله۸۰۳: نمازهای واجب شش قسم است، **اوّل:** نمازهای یومیّه. **دوم:** نماز آیات. **سوم:** نماز میّت. **چهارم:** نماز طواف واجب خانه خدا. **پنجم:** نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است، و بنابر احتیاط مستحب نماز قضای مادر. **ششم:** نمازی که به جهت اجاره، نذر، قسم و عهد، واجب می‌شود.

نمازهای واجب یومیّه

مسأله۸۰۴: نمازهای واجب یومیه، پنج نماز است: نماز ظهر و عصر، هر کدام چهار رکعت، نماز مغرب: سه رکعت، نماز عشا: چهار رکعت و نماز صبح: دو رکعت.

مسأله۸۰۵: در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را، با شرایطی که گفته می‌شود دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

مسأله۸۰۶: اگر چوب یا چیزی مانند آن را، به صورت عمودی در زمین هموار فرو برند، صبح که خورشید بیرون می‌آید سایه آن به طرف مغرب می‌افتد و هرچه آفتاب بالا می‌آید، این سایه کم می‌شود و در این شهرها، اوّل ظهر شرعی، سایه به کمترین درجه می‌رسد و ظهر که گذشت، سایه آن به طرف مشرق برمی گردد و هرچه خورشید، رو به مغرب می‌رود، سایه زیادتر می‌گردد، بنابراین وقتی سایه، به کمترین درجه رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت، معلوم می‌شود ظهر شرعی

شده است، امّا در بعضی شهرها مانند مکّه مکرّمه گاهی مواقع ظهر، سایه به کلّی از بین می‌رود و بعد از آنکه سایه دوباره پیدا شد معلوم می‌شود ظهر شده است.

مسأله۸۰۷: چوب یا هرچیز دیگری را که برای معیّن کردن ظهر، به زمین فرو می‌برند **«شاخص»** می‌نامند.

مسأله۸۰۸: نماز ظهر و عصر، هرکدام دارای وقت «مخصوص» و «مشترك» می‌باشد، وقت مخصوص نماز ظهر: از اوّل ظهر است تا وقتی که از ظهر به اندازه خواندن نماز ظهر بگذرد، اگر کسی اگرچه عمداً تمام نماز عصر را، در این وقت بخواند نمازش باطل است. و وقت مخصوص نماز عصر موقعی است که به اندازه خواندن نماز عصر به مغرب وقت مانده باشد، اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخواند، نماز ظهر او قضا شده و باید نماز عصر را بخواند. و بین وقت مخصوص نماز ظهر و وقت مخصوص نماز عصر، وقت مشترك نماز ظهر و نماز عصر است، اگر کسی در این وقت اشتباهاً تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند، نمازش صحیح است و نماز عصر به شمار می‌رود و باید نماز ظهر را بعد از آن بجا آورد و بنابر احتیاط نمازی را که بجا می‌آورد به نیّت **«ما فی الذِمَّه»** یعنی آنچه تکلیف اوست، بخواند.

مسأله۸۰۹: اگر پیش از خواندن نماز ظهر، سهواً مشغول نماز عصر شود و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است، پس اگر آن در وقت مشترك باشد و یا در وقت مخصوص ظهر، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند، یعنی نیّت کند آنچه تا کنون خوانده‌ام و آنچه مشغولم و آنچه بعد می‌خوانم همه نماز ظهر باشد. و بعد از تمام شدن نماز، نماز عصر را بخواند، و همچنین آن را ظهر شمرده و نماز عصر را بعد، بجا آورد در صورتی که بعد از نماز ملتفت گردد، بله بنابر احتیاط مستحب نماز دوم را به نیّت ما في الذمّة بجا آورد.

مسأله۸۱۰: در زمان حضور امام معصوم علیه السلام واجب است انسان در روز جمعه به جای نماز ظهر، دو رکعت نماز جمعه، به صورتی که بیان می‌شود، بخواند ولی در این زمان اگر نماز جمعه بخواند، بنابر احتیاط مستحب نماز ظهر را نیز بجا آورد.

وقت نماز مغرب و عشا

مسأله۸۱۱: مغرب، هنگامی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود، از بالای سر انسان بگذرد.

مسـأله۸۱۲: نماز مغرب و عشا، هرکدام وقـت مخصـوص و مشـترکی دارنـد، وقـت مخصوص نماز مغرب: از اوّل مغرب است، تا وقتی که از مغرب بـه انـدازه خوانـدن سـه رکعت نماز بگذرد. اگر مثلا مسافر تمام نماز عشا را عمداً در ایـن وقـت بخوانـد نمـازش باطل است. و وقت مخصوص نماز عشا برای شخص مختار: موقعی اسـت کـه بـه انـدازه خواندن نماز عشا، به نصف شب مانده باشد. اگر کسی عمداً تا این موقـع نمـاز مغـرب را نخواند، باید اوّل نماز عشا و بعد از آن، نماز مغـرب را بخوانـد. و بـین وقـت مخصـوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشـا، وقـت مشـترك نمـاز مغـرب و عشاسـت، اگـر کسی در این وقت اشتباهاً نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخوانـد و بعـد از نمـاز متوجّـه شود، نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن، بجا آورد.

مسـأله۸۱۳: وقـت مخصـوص و مشـترك کـه در مسـأله پـیش گفتـه شـد، بـرای اشخاص فرق می‌کند، مثلا برای مسافر اگر بـه انـدازه خوانـدن دو رکعـت نمـاز، از اوّل ظهر بگذرد وقت مشترك مـی‌شـود و بـرای کسـی کـه مسـافر نیسـت، بایـد بـه انـدازه خواندن چهار رکعت بگذرد.

مسـأله۸۱۴: اگر پیش از خواندن نماز مغرب، سهواً مشغول نمـاز عشـا شـود و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده، چنانچـه آن در وقـت مخصـوص مغـرب و یـا در وقـت مشترك بوده و به رکوع رکعـت چهـارم نرفتـه اسـت، بایـد نیّـت را بـه نمـاز مغـرب برگرداند و نماز را تمام کند، سپس نماز عشا را بخواند و اگر به رکوع رکعـت چهـارم رفته، باید نماز را تمام کند و بعد، نماز مغرب را بخواند. و همچنـین اسـت اگـر بعـد از پایان نماز عشا ملتفت گردد. امّا اگر تمام آنچه را کـه خوانـده در وقـت مخصـوص نماز مغرب بوده ـ مانند اینکه مسـافر بـوده و نمـاز شکسـته بجـا آورده باشـد ـ نمـاز باطل است و باید نماز مغرب و عشا را به ترتیب انجام دهد.

مسـأله۸۱۵: آخر وقت نماز مغرب و عشا برای شخص مختار نصف شـب اسـت. و شب از اوّل غروب تا اذان صبح حساب می‌شود، نه اوّل آفتاب.

مسـأله۸۱۶: آخر وقت نماز مغرب و عشـا بـرای شـخص مضـطر، یـا کسـی کـه فراموش کرده، یا خواب بوده و یا به جهـت حـیض نمـاز را تـأخیر انداختـه، تـا اذان صبح می‌باشد.

مسـأله۸۱۷: اگر از روی گناه، نماز مغرب و عشا یا یکی از آن دو را تـا نصـف شـب نخواند، بنابر احتیاط مستحب، باید تا قبل از اذان صبح، بدون نیّت ادا و قضا، بجا آورد.

وقت نماز صبح

مسأله۸۱۸: نزدیك اذان صبح، از طرف مشرق سفیده‌ای که آن را «فجر اوّل» می‌گویند، رو به بالا حرکت می‌کند، موقعی که آن سفیده پهن شد «فجر دوم» و اوّل وقت نماز صبح است. و آخر وقت نماز صبح هنگامی است که آفتاب بیرون می‌آید.

احکام وقت نماز

مسأله۸۱۹: موقعی انسان می‌تواند مشغول نماز شود که یقین کند، وقت آن داخل شده است، یا دو مرد عادل یا یك نفر ثقه، یعنی کسی که مورد اطمینان است به داخل شدن وقت خبر دهد.

مسأله۸۲۰: اگر بر اثر ابر، یا غبار یا نابینایی و یا بودن در زندان، نتواند اوّل وقت نماز، به داخل شدن وقت یقین کند، بنابر احتیاط واجب نماز را تأخیر بیندازد تا یقین کند وقت داخل شده است.

مسأله۸۲۱: اگر دو مرد عادل، به داخل شدن وقت خبر دهند، یا انسان یقین کند وقت نماز شده و مشغول نماز شود و در بین نماز بفهمد هنوز وقت داخل نشده، نماز او باطل است و همچنین است اگر بعد از نماز، بفهمد تمام نماز را پیش از وقت خوانده، ولی اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده، یا بعد از نماز بفهمد در بین نماز، وقت داخل شده، نماز او صحیح است.

مسأله۸۲۲: اگر انسان متوجّه نباشد که باید با یقین به داخل شدن وقت، مشغول نماز شود، چنانچه بعد از نماز بفهمد نماز را در وقت خوانده، نماز او صحیح است و اگر بفهمد تمام نماز را پیش از وقت خوانده، نماز او باطل است، ولی اگر نفهمد در وقت خوانده یا پیش از وقت، نمازش صحیح بوده اگرچه اعاده آن در این صورت احتیاط مستحب است، بله اگر بعد از نماز بفهمد در بین نماز، وقت داخل شده، بنابر احتیاط واجب دوباره آن نماز را بخواند.

مسأله۸۲۳: اگر یقین کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود و در بین نماز شك کند که وقت داخل شده یا نه، نماز او اشکال دارد، ولی اگر در بین نماز یقین داشته باشد که وقت شده و شك کند آنچه را که از نماز خوانده در وقت بوده یا نه، نمازش صحیح است.

مسـأله۸۲۴: اگر وقت نماز بـه قـدری تنـگ اسـت کـه بـا بجـا آوردن بعضـی از کارهای مستحب، مقداری از نماز، بعد از وقت خوانده می‌شـود، بایـد آن مسـتحب را بجا نیاورد، مثلا اگر با خواندن قنوت، مقداری از نماز، بعد از وقت خوانده مـی‌شـود، باید قنوت نخواند و در صورتی که آن مستحب را ـ با علـم بـه خـارج شـدن وقـت ـ بجا آورد نماز او بنابر احتیاط واجب باطل است.

مسـأله۸۲۵: کسی که به اندازه خواندن یـك رکعـت وقـت دارد، بایـد نمـاز را بـه نیّت ادا بخواند، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

مسـأله۸۲۶: کسی که مسافر نیست، اگر تا مغرب به انـدازه خوانـدن پـنج رکعـت وقت داشته باشد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر کمتر وقـت دارد، بایـد فقـط نماز عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند. و همچنین اگر تـا نصـف شـب بـه اندازه خواندن چهار رکعت وقت داشته باشد، بایـد نمـاز مغـرب و عشـا را بخوانـد و اگر کمتر وقت باشد باید فقط نماز عشا را بخواند و بعداً نمـاز مغـرب را قضـا نمایـد، مگر مضطر باشد که تا اذان صبح وقت دارد.

مسـأله۸۲۷: کسی که مسافر است اگر تا مغـرب، بـه انـدازه خوانـدن سـه رکعـت وقت داشته باشد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر کمتر وقـت دارد، بایـد فقـط عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا نماید. و اگر شخص مختار تا نصف شـب بـه اندازه خواندن چهار رکعت وقت داشته باشد، بایـد نمـاز مغـرب و عشـا را بخوانـد و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط نماز عشا را بخواند و بعداً نماز مغرب را قضـا نمایـد و چنانچه بعد از خواندن نماز عشا، معلوم شود که بـه مقـدار یـك رکعـت یـا بیشـتر بـه نصف شب وقت مانده است، باید فوراً نماز مغرب را به نیّت ادا بجا آورد.

مسـأله۸۲۸: مستحب است انسان نماز را در اوّل وقت آن بخواند و در ایـن مـورد بسیار سفارش شده است. و هرچه بـه اوّل وقـت نزدیـك‌تـر باشـد بهتـر اسـت، مگـر تأخیر نماز از جهتی بهتر باشد، مثلا صبر کند تا نماز را با جماعت بخواند.

مسـأله۸۲۹: هرگاه انسـان عـذری ـ غیـر از تـیمّم ـ دارد کـه اگـر بخواهـد در اوّل وقت، نماز بخواند، ناچار است مثلا با لباس نجس نماز بخواند، چنانچـه بدانـد عـذر او تا آخر وقت باقی است، مـی‌توانـد در اوّل وقـت، نمـاز بخوانـد، ولـی اگـر بدانـد و یـا احتمال دهد عذر او از بین برود، باید صبر کند تا عذرش برطرف شـود و چنانچـه عـذر او برطرف نشد، در آخر وقت نماز بخواند و لازم نیست به قـدری صـبر کنـد کـه فقـط

بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد، بلکه اگر برای مستحبات نماز، مانند اذان، اقامه و قنوت نیز وقت دارد، می‌تواند تیمّم کند و نماز را با آن مستحبات بجا آورد.

مسأله ۸۳۰: هرگاه انسان عذری دارد که اگر بخواهد در اول وقت نماز بخواند، باید تیمم کند. چنانچه بداند عذر او قبل از آخر وقت برطرف می‌شود باید صبر کند تا عذرش برطرف گردد. ولی اگر بداند، یا گمان کند و یا احتمال دهد که عذر او تا آخر وقت باقی می‌ماند می‌تواند در اول وقت نماز بخواند.

مسأله ۸۳۱: کسی که مسائل نماز، شکیّات و سهویّات را نمی‌داند و احتمال می‌دهد یکی از این‌ها در نماز پیش آید، باید برای یاد گرفتن آن، نماز را از اوّل وقت تأخیر بیندازد، ولی اگر اطمینان دارد نماز را به طور صحیح تمام می‌کند، می‌تواند در اوّل وقت مشغول نماز شود، پس اگر در نماز مسأله‌ای که حکم آن را نمی‌دانست پیش نیاید، نماز او صحیح است و اگر مسأله‌ای که حکم آن را نمی‌داند پیش آید، به یکی از دو طرفی که احتمال می‌دهد، عمل نماید و نماز را تمام کند و بعد از نماز باید مسأله را بپرسد تا اگر نمازش باطل بوده، دوباره بخواند.

مسأله ۸۳۲: اگر وقت نماز وسعت دارد و طلبکار نیز طلب خود را مطالبه می‌کند، در صورتی که ممکن است، باید اوّل قرض خود را بدهد، بعد نماز بخواند. و همچنین است اگر کار واجب دیگری پیش آید که باید فوراً آن را بجا آورد، مثلا ببیند مسجد نجس است، باید اوّل مسجد را تطهیر کند، سپس نماز بخواند و چنانچه اوّل نماز بخواند، گناه کرده ولی نماز او صحیح است.

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود

مسأله ۸۳۳: انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر، و نماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند. و اگر عمداً نماز عصر را پیش از نماز ظهر و نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند، باطل است.

مسأله ۸۳۴: اگر به نیّت نماز ظهر، مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید نماز ظهر را خوانده است، نمی‌تواند نیّت را به نماز عصر برگرداند، بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند. و همچنین است نسبت به نماز مغرب و عشاء.

مسأله ۸۳۵: اگر در بین نماز عصر، یقین کند نماز ظهر را نخوانده است باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند و چنانچه یادش بیاید نماز ظهر را خوانده بوده، باید نیّت را به نماز عصر برگرداند و نماز او صحیح است مگر اینکه مقداری از نماز را به نحو تقیید به نیّت ظهر خوانده باشد.

مسـأله۸۳۶: اگر در بین نماز عصر، شك کند نماز ظهر را خوانده یا نـه، بعیـد نیسـت که کافی باشد بنا را بر خواندن نماز ظهر بگذارد و نماز عصر خود را به پایان برساند.

مسـأله۸۳۷: اگر در نماز عشا، پیش از رکوع رکعت چهارم، شك کند نماز مغـرب را خوانده یا نه، چنانچه وقت به قدری کم است که بعـد از تمـام شـدن نمـاز، نصـف شب می‌شود، باید به نیّت عشا نماز را تمام کند و اگر بیشتر وقـت دارد، بایـد نیّـت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعت کند، سپس نماز عشا را بخواند.

مسـأله۸۳۸: اگر در نماز عشا بعد از رسیدن به رکـوع رکعـت چهـارم، شـك کنـد نماز مغرب را خوانده یا نه، باید نماز عشا را تمام کند، سپس نماز مغرب را بخواند.

مسـأله۸۳۹: اگر انسان نمازی را کـه خوانـده، احتیاطـاً دوبـاره بخوانـد و در بـین نماز یادش بیاید، نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است، نمـی‌توانـد نیّـت را به آن نماز برگرداند، مثلا موقعی که نماز عصـر را احتیاطـاً مـی‌خوانـد، اگـر یـادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است، نمی‌تواند نیّت را به نماز ظهر برگرداند.

مسـأله۸۴۰: برگرداندن نیّت از نماز قضا به نمـاز ادا و از نمـاز مسـتحب بـه نمـاز واجب جایز نیست.

مسـأله۸۴۱: اگر وقت نمـاز ادا وسـعت داشـته باشـد، انسـان مـی‌توانـد در صـورت امکان، در بین نماز، نیّت را به نماز قضا برگرداند، مثلا اگـر مشـغول نمـاز ظهـر اسـت، در صورتی می‌تواند نیّت را به قضای نماز صبح برگرداند که داخل رکعت سوم نشده باشد.

نمازهای مستحب

مسـأله۸۴۲: نمازهای مستحب بسـیار اسـت و آن‌هـا را **«نافلـه»** مـی‌گوینـد و بـر خواندن نافله‌های شبانه روز بیشتر سفارش شده است.

مسـأله۸۴۳: نافله‌های شبانه روز، در غیر روز جمعه سی و چهار رکعـت مـی‌باشـد: هشت رکعت نافله ظهر، هشت رکعـت نافلـه عصـر، چهـار رکعـت نافلـه مغـرب، دو رکعت نافله عشا، یازده رکعت نافله شب و دو رکعت نافله صـبح. و دو رکعـت نافلـه عشا که نشسته خوانده می‌شود، یك رکعت حساب می‌شـود، ولـی در روز جمعـه بـر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر، چهار رکعت اضافه می‌گردد.

مسـأله۸۴۴: تمام نافله‌ها، دو رکعت دو رکعت خوانده می‌شود، مانند نماز صبح.

مسـأله۸۴۵: از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیّـت نافلـه شـب، دو رکعت آن به نیّت **«نماز شفع»** و یك رکعت آن به نیّت **«نماز وتر»** خوانده شـود. و کیفیت نافله شب بیان خواهد شد.

مسـأله۸۴۶: نمازهای نافله را می‌شود نشسته خواند، ولـی بهتـر اسـت دو رکعـت نماز نافله نشسته را یك رکعت حساب کند، مثلا کسی که می‌خواهد نافله ظهـر را کـه هشت رکعت است نشسته بخواند، بهتر است شانزده رکعت بخواند و اگر مـی‌خواهـد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز یك رکعتی به صورت نشسته بخواند.

مسـأله۸۴۷: نافله ظهر و عصر در سفر، ساقط می‌شود، امّـا نافلـه عشـا را اگـر بـه رجای مطلوبیّت بخواند مانعی ندارد.

وقت نافله های یومیّه

مسـأله۸۴۸: نافله نماز ظهر، پیش از نماز ظهر خوانده می‌شـود و وقـت آن از اوّل ظهر است، تا موقعی که سایه «شاخص» که در **«مسأله ۸۰۷»** بیـان شـد، بـه انـدازه دو هفتم آن شود، مثلا اگر طول شاخص هفت وجب باشد، هر وقت مقـدار سـایه‌ای کـه بعد از ظهر، پیدا می‌شود به دو وجب رسید، آخر وقت نافله ظهر است.

مسـأله۸۴۹: نافله نماز عصر پیش از نماز عصر، خوانـده مـی‌شـود و وقـت آن تـا موقعی است که سایه شاخص، به چهار هفتم آن برسد.

مسـأله۸۵۰: چنانچه بخواهد نافله ظهر یا نافله عصر را، بعـد از وقـت آن بخوانـد جایز است.

مسـأله۸۵۱: وقت نافله مغرب، بعد از تمام شدن نماز مغرب اسـت تـا وقتـی کـه سرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب، در آسـمان پیـدا مـی‌شـود از بـین برود، اگرچه بی وجه نیست که وقت آن به امتـداد وقـت نمـاز مغـرب امتـداد داشـته باشد، یعنی قبل از وقت مختص به نماز عشا.

مسـأله۸۵۲: وقت نافله نماز عشا، بعد از تمام شـدن نمـاز عشـا، تـا نصـف شـب است و بهتر است بعد از نماز عشا، بلافاصله خوانده شود.

مسـأله۸۵۳: نافله صبح پیش از نماز صبح، خوانـده مـی‌شـود و وقـت آن از یـک ششم آخر شب است، تا وقتی که سرخی طرف مشرق پیدا شود و معنـای «فجـر اوّل» در «**مسأله ۸۱۸**» گذشت و می‌توان نافله صبح را بعد از نافله شب، بلافاصله خواند.

نماز شب

مسأله۸۵۴: وقت نافله شب از نصف شب تا اذان صبح می‌باشد و بهتر است نزدیك اذان صبح، خوانده شود.

مسأله۸۵۵: مسافر و کسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند، می‌تواند آن را در اوّل شب بجا آورد.

مسأله۸۵۶: نماز شب یازده رکعت است: هشت رکعت «نافله شب»، دو رکعت نماز **«شَفْع»** و یك رکعت نماز **«وِتْر»** که هر دو رکعت، یك سلام دارد، غیر از نماز «وِتْر» که به تنهایی، یك سلام دارد.

مسأله۸۵۷: مستحب است سوره‌های بزرگ، در رکعت اوّل و سوره‌های کوتاه را در رکعت دوم بخواند و در نماز «شفع» و «وتر» سوره‌های «فلق»، «ناس» و «توحید» قرائت کند و یا اینکه، در همه آن‌ها سوره **«قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ»** بخواند.

مسأله۸۵۸: مستحب است در قنوت نماز «وتر» برای چهل تن، از مؤمنان چنین دعا کند: **«اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِفُلان»** و به جای کلمه «فلان» مؤمنی را نام ببرد و مستحب است در قنوت، هفتاد بار استغفار کند، در حالی که دست چپ خود را بلند نموده و با دست راست، استغفار را می‌شمارد: **«أَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّي وَ أتُوبُ إلَيْهِ»** گرچه صد بار بهتر است. همچنین مستحب است، هفت بار بگوید: **«هذا مَقامُ العائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ»** و سیصد بار بگوید: **«اَلْعَفْو»** و اگر کلمات **«اَلْعَفْو»** را به یکدیگر متّصل کند بهتر است، و آخر کلمه را به فتحه بخواند: **«اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ...»**.

نماز غُفَیْله

مسأله۸۵۹: یکی از نمازهای مستحب، نماز غفیله است که بین نماز مغرب و عشا، خوانده می‌شود. در رکعت اوّل آن، بعد از حمد، به جای سوره این آیه را بخواند: «**وَذَا النُّونِ إذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى في الظُّلُماتِ أنْ لا إلـهَ إلاّ أنْتَ سُبْحانَكَ إنّي كُنْتُ مِنَ الظّالِمينَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ**» و در رکعت دوّم، بعد از حمد به جای سوره این آیه را بخواند: «**وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْب لا يَعْلَمُها إلاّ هُوَ وَ يَعْلَمُ ما في الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَة إلاّ يَعْلَمُها وَ لا حَبَّة في ظُلُماتِ الأرْضِ وَ لا رَطْب وَ لا يابِس إلاّ في كِتاب مُبين**» و در قنوت آن

بگوید: «**اللّهُمَّ إنّي أسْأَلُكَ بِمَفاتِحِ الْغَيْبِ الَّتي لا يَعْلَمُها إلاّ أنْتَ أنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد و أنْ تَفْعَلَ بي كذا و كذا**» و به جای کلمه کذا و کذا حاجت‌های خود را بگوید، سپس بگوید: «**اللّهُمَّ أنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتي وَ القادِرُ عَلى طَلِبَتي تَعْلَمُ حاجَتي فَأسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّد وَ آلِهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ لَمّا قَضَيْتَها لي**».

احکام قبله

مسأله ۸۶۰: خانه کعبه که در شهر مکّه معظّمه می‌باشد قبله است و باید روبروی آن نماز خواند ولی کسی که دور است، اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می‌خواند کافیست. و همچنین است کارهای دیگری که باید رو به قبله انجام گیرد مانند سر بریدن حیوانات.

مسأله ۸۶۱: کسی که نماز واجب را ایستاده می‌خواند، باید صورت، سینه، شکم و جلوی پاهای او، رو به قبله باشد. و بنابر احتیاط مستحب انگشتان پای او نیز رو به قبله باشد.

مسأله ۸۶۲: کسی که باید نشسته نماز بخواند، اگر نمی‌تواند به طور معمول بنشیند و در هنگام نشستن، کف پاها را بر زمین می‌گذارد، باید در موقع نماز صورت، سینه، شکم، رو به قبله باشد.

مسأله ۸۶۳: کسی که نمی‌تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز، بر پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او، رو به قبله باشد و اگر ممکن نیست باید بر پهلوی چپ، طوری بخوابد که جلوی بدن او، رو به قبله باشد و اگر این نیز ممکن نباشد، باید بر پشت بخوابد، طوری که کف پاهای او، رو به قبله باشد.

مسأله ۸۶۴: نماز احتیاط، سجده و تشهّد فراموش شده را، باید رو به قبله بجا آورد، و بنابر احتیاط مستحب نیز سجده سهو را.

مسأله ۸۶۵: نماز مستحب را می‌توان در حال راه رفتن و سوار بودن خواند. و اگر انسان در این دو حال، نماز مستحب بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد.

مسأله ۸۶۶: کسی که می‌خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید، تا یقین کند قبله کدام طرف است و می‌تواند به سخن دو نفر عادل یا یک نفر ثِقه، یعنی شخص مورد اطمینان، اعتماد کند.

مسأله ۸۶۷: اگر نتواند به قبله یقین کند یا شخص مورد اطمینانی نباشد که به او خبر بدهد، باید به گمانی که از محراب مسجد مسلمانان، یا قبرهای آنان و یا از

راه‌های دیگر پیدا می‌شود عمل نماید. و اگر از گفته کسی که با قواعد علمی قبله را می‌شناسد، به قبله گمان پیدا کند کافی است.

مسأله۸۶۸: کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قوی‌تری پیدا کند نمی‌تواند ـ بنابر احتیاط واجب ـ به گمان خود عمل نماید، مثلا اگر از گفته شخصی گمان به قبله پیدا کند، ولی بتواند از راه دیگری گمان قوی‌تری پیدا کند، نباید به حرف او عمل نماید، مگر اینکه سخن او باعث اطمینان شود. و همچنین می‌تواند میهمان، به گفته صاحب خانه عمل کند، اگر موجب ظن باشد و ظن قوی‌تری ممکن نباشد، علیَ الأحوط.

مسأله۸۶۹: اگر برای پیدا کردن قبله وسیله‌ای ندارد، یا با اینکه کوشش کرده، گمانش به طرفی نمی‌رود، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، بنابر احتیاط مستحب که سزاوار است ترک نشود چهار نماز به چهار طرف بخواند، تا یقین کند یکی از آن‌ها رو به قبله بوده، یا کمی از قبله انحراف داشته است. امّا اگر به اندازه چهار نماز وقت ندارد، باید به اندازه‌ای که وقت هست نماز بخواند، مثلا اگر فقط به اندازه یك نماز وقت دارد، باید یك نماز به هر طرفی که می‌خواهد بخواند، گرچه کفایت یك نماز به یکی از آن اطراف بی‌وجه نمی‌باشد.

مسأله۸۷۰: اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است، بنابر احتیاط باید به هر دو طرف نماز بخواند.

مسأله۸۷۱: کسی که باید به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد دو نمازی که مانند نماز ظهر و عصر است بخواند، باید یکی پس از دیگری خوانده شود و لازم نیست نماز اوّل را به چند طرف بخواند، بعد نماز دوم را شروع کند.

مسأله۸۷۲: کسی که یقین به قبله ندارد، اگر بخواهد غیر از نماز، کاری کند که باید رو به قبله انجام گیرد، مثلا بخواهد سر حیوانی را ببرد، باید به گمان عمل نماید و اگر گمان ممکن نیست به هر طرف که انجام دهد، در صورت ضرورت اشکال ندارد.

پوشاندن بدن در نماز

مسأله۸۷۳: مرد باید در حال نماز، اگرچه کسی او را نبیند، عورتین خود را بپوشاند. و بهتر است از ناف تا زانو را نیز بپوشاند.

مسأله۸۷۴: زن باید در هنگام نماز، تمام بدن، حتّی سر و موی خود را بپوشاند و بنابر احتیاط مستحب کف پا را نیز بپوشاند، ولی پوشاندن صورت، به مقداری که در وضو شسته می‌شود و دست‌ها تا مچ و روی پاها تا مچ پا، لازم نیست، امّا برای آنکه یقین کند مقدار واجب را پوشانده است، بنابر احتیاط مقداری از اطراف صورت و قدری پایین‌تر از مچ را بپوشاند.

مسأله۸۷۵: هنگامی که انسان، قضای سجده فراموش شده و یا تشهّد فراموش شده را بجا می‌آورد، باید خود را مانند حال نماز بپوشاند. و همچنین بنابر احتیاط مستحب در موقع سجده سهو نیز خود را بپوشاند.

مسأله۸۷۶: اگر در نماز عمداً عورتش را نپوشاند، نمازش باطل است، امّا اگر با تقصیر از روی ندانستن مسأله باشد، بنابر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

مسأله۸۷۷: اگر در بین نماز بفهمد که عورتش پیداست، باید آن را بپوشاند و بنابر احتیاط مستحب، نماز را تمام کند و دوباره بخواند، این در صورتی است که پوشانیدن آن، احتیاج به وقت زیادی نداشته باشد، و الا تمام کردن نماز و دوباره خواندن آن بنابر احتیاط واجب خواهد بود، بله اگر بعد از نماز، بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است.

مسأله۸۷۸: اگر در حال ایستاده لباسش، عورت او را می‌پوشاند، ولی ممکن است در حال دیگر، مثلا در حال رکوع و سجود نپوشاند، چنانچه در آن موقع عورت خود را بپوشاند، نماز او صحیح است، ولی بنابر احتیاط مستحب با آن لباس نماز نخواند.

مسأله۸۷۹: انسان می‌تواند در نماز، خود را با علف و برگ درختان بپوشاند، ولی بنابر احتیاط مستحب ـ در صورت امکان ـ خود را با لباس و نحو آن بپوشاند.

مسأله۸۸۰: انسان در حال نماز، می‌تواند خود را با گِل بپوشاند.

مسأله۸۸۱: اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند، چنانچه احتمال دهد که پیدا می‌کند، بنابر اقوی نماز را تأخیر بیندازد و اگر چیزی پیدا نکرد، در آخر وقت، طبق وظیفه‌اش نماز بخواند.

مسأله۸۸۲: کسی که می‌خواهد نماز بخواند، اگر برای پوشاندن خود، حتّی برگ درخت، علف، گل و لجن نداشته باشد و آب گل آلود، یا چاله‌ای نیز نباشد که در آن بایستد و احتمال ندهد که تا آخر وقت، چیزی پیدا کند که خود را با آن

بپوشاند، در صورتی که احتمال بدهد شخص محترمی او را می‌بیند، باید نشسته نماز بخواند و برای رکوع و سجود بنابر احتیاط واجب، مقداری خم شود که عورتش پیدا نباشد و برای سجود، کمی بیشتر از رکوع خم گردد و بنابر احتیاط مستحب مهر را بالا بیاورد و پیشانی را بر آن بگذارد. و اگر اطمینان دارد ناظر محترم او را نمی‌بیند، بنابر احتیاط مستحب ایستاده، دو نماز بخواند و در موقع ایستادن، جلو خود را با دست بپوشاند، در یکی از آن دو نماز، رکوع و سجود را بجا آورد و در دیگری به جای رکوع و سجود، با سر اشاره نماید، اگرچه ظاهراً یک نماز با اشاره کفایت می‌کند.

شرایط لباس نمازگزار

مسأله۸۸۳: لباس نمازگزار شش شرط دارد، **اوّل:** پاك باشد. **دوم:** مُباح باشد. **سوم:** از اجزای مُردار نباشد. **چهارم:** از حیوان حرام گوشت نباشد. **پنجم و ششم:** اگر نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلاباف نباشد.

شرط اوّل

مسأله۸۸۴: لباس نمازگزار باید پاك باشد و اگر کسی عمداً با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسأله۸۸۵: کسی که نمی‌داند با بدن و لباس نجس، نماز باطل است و در جهل خود معذور است، اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش صحیح می‌باشد. و همچنین اگر بر اثر ندانستن مسأله، چیز نجسی را نداند نجس است و در جهل خود معذور باشد، مثلا نداند خون نجس است و با آن نماز بخواند نمازش صحیح است.

مسأله۸۸۶: اگر نداند بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده، نماز او صحیح است، بله چنانچه وقت باقی باشد بنابر احتیاط مستحب نماز خود را اعاده نماید.

مسأله۸۸۷: اگر فراموش کند بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز، یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله۸۸۸: کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن یا لباس او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند، متوجّه

شود که نجس شده، یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شك کند همان وقت نجس شده، یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن، یا لباس، یا عوض کردن لباس و یا بیرون آوردن آن، نماز را به هم نمی‌زند باید در بین نماز، بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض نماید و یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد، ولی چنانچه اگر بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد، نماز به هم می‌خورد و یا اگر لباس را بیرون آورد برهنه می‌ماند، باید نماز را قطع کند و با بدن و لباس پاك نماز بخواند.

مسأله۸۸۹: کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز لباس او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند، بفهمد که نجس شده، یا بفهمد که لباس او نجس است و شك کند همان وقت نجس شده و یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن، یا عوض کردن و یا بیرون آوردن لباس، نماز را به هم نمی‌زند و می‌تواند لباس را بیرون آورد، باید لباس را آب بکشد، یا عوض کند و یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند، امّا اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده و لباس را نیز نمی‌تواند آب بکشد و یا عوض کند، با همان لباس نماز را تمام کند و نماز او صحیح خواهد بود.

مسأله۸۹۰: کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند، متوجّه شود نجس شده، یا بفهمد بدن او نجس است و شك کند همان وقت نجس شده و یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن، نماز را به هم نمی‌زند باید آب بکشد و اگر نماز به هم می‌خورد، باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

مسأله۸۹۱: کسی که در پاك بودن بدن و یا لباس خود شك دارد، چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده، نماز او صحیح است.

مسأله۸۹۲: اگر لباس را آب بکشد و یقین کند پاك شده است و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاك نشده، واجب نیست نماز را دوباره بخواند.

مسأله۸۹۳: اگر خونی در بدن و یا لباس خود ببیند و یقین کند از خون‌های نجس نیست، مثلا یقین کند خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خون‌هایی بوده که نمی‌تواند با آن نماز خواند، نماز او صحیح است.

مسـأله۸۹۴: اگر یقین کند خونی کـه در بـدن و یـا لبـاس اوسـت، خـون نجسـی است که نماز با آن صحیح است، مثلا یقین کند خون زخم و دملی است که مـی‌تـوان با آن نماز خواند، چنانچه بعد از نماز بفهمد، خونی بوده که نمـاز بـا آن باطـل اسـت، نمازش صحیح می‌باشد.

مسـأله۸۹۵: اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسـش بـا رطوبـت، به آن برسد و در حال فراموشـی نمـاز بخوانـد و بعـد از نمـاز یـادش بیایـد، نمـاز او صحیح است، ولی اگر بدنش با رطوبـت بـه چیـزی کـه نجـس بـودن آن را فرامـوش کرده برسد و بدون اینکـه خـود را آب بکشـد، غسـل کنـد و نمـاز بخوانـد. چنانچـه نجاستی نباشد که با آب غسل پاك می‌شود، غسل و نمـازش باطـل اسـت و نیـز اگـر جایی از اعضای وضو، با رطوبت بـه چیـزی کـه نجـس بـودن آن را فرامـوش کـرده برسد و پیش از آنکه آنجا را آب بکشد، وضو بگیرد و نماز بخواند، چنانچـه نجاسـتی نباشد که با آب وضو پاك می‌شود، وضو و نمازش باطل است.

مسـأله۸۹۶: کسی که یك لباس دارد، اگر بدن و لباسش نجـس شـود و بـه انـدازه آب کشیدن یکی از آن‌ها آب داشته باشد، هر کـدام از بـدن و یـا لبـاس را، مـی‌توانـد آب بکشد، ولی اگر مثلا نجاست یکی بول اسـت کـه اگـر بخواهـد بـا آب قلیـل آب بکشد، باید دو مرتبه آب روی آن بریزد و دیگری خون است کـه یـك مرتبـه، ریخـتن آب روی آن کافی است، باید آن را که با بول نجس شده آب بکشد.

مسـأله۸۹۷: کسی که غیر از لباس نجس، لباس دیگری ندارد، اگر بر اثـر سـرما و مانند آن نمی‌تواند لباسش را بیرون آورد، باید با لباس نجس، نمـاز بخوانـد و نمـاز او صحیح است، ولی اگر بتواند آن را بیرون آورد و عریانـاً نمـاز بخوانـد، بنـابر احتیـاط واجب با همین لباس نماز بخواند.

مسـأله۸۹۸: کسی که دو لباس دارد، اگر بداند یکی از آن‌ها نجـس اسـت و ندانـد کدام یك می‌باشد، چنانچه وقت دارد، باید بـا هـر دو لبـاس نمـاز بخوانـد، مـثلا اگـر می‌خواهد نماز ظهر و عصر بخواند، باید با هرکدام یك نماز ظهـر و یـك نمـاز عصـر بخواند، ولی اگر وقت تنگ است، بنابر احتیاط واجب در یکـی از ایـن دو لبـاس یـک نماز بجا آورد و بنابر احتیاط مستحب، نماز را بعد از وقت با لباس پاك قضا نماید.

شرط دوّم

مسـأله۸۹۹: لباس نمازگزار، باید مُباح باشـد. و کسـی کـه مـی‌دانـد پوشـیدن لبـاس غصبی حرام است، اگر عمداً در لباس غصبی یـا در لباسـی کـه نـخ، یـا تکمـه و یـا چیـز دیگر آن غصبی است، نماز بخواند باطل است و همچنین است اگر جاهل مقصّر باشد.

مسـأله۹۰۰: کسی که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حـرام اسـت، ولـی نمـی‌دانـد نماز را باطل می‌کند، اگر عمداً با لباس غصبی نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسـأله۹۰۱: اگر نداند یا فراموش کنـد کـه لبـاس او غصـبی اسـت و بـا آن نمـاز بخواند، چنانچه قاصر باشد در جهل و نسیان نمازش صحیح اسـت، ولـی اگـر کسـی خودش لباسی را غصب نماید و فراموش کند کـه آن را غصـب کـرده اسـت و بـا آن نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب دوباره نماز را با لباس مُباح بخواند.

مسـأله۹۰۲: اگر ـ قصوراً و نه از روی تقصیر ـ ندانـد یـا فرامـوش کنـد لبـاس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگـری عـورت او را پوشـانده اسـت و می‌تواند فوراً یا بدون اینکه موالات، یعنی پـی در پـی بـودن نمـاز، بـه هـم بخـورد لباس غصبی را بیرون آورد، بایـد آن را بیـرون آورد و نمـازش صـحیح اسـت. و اگـر چیز دیگری عورت او را نپوشانده، یا نمی‌تواند لباس غصبی را فوراً بیـرون آورد و یـا اگر بیرون آورد پی در پی بودن نماز بهم می‌خورد، در صورتی که حتّی به مقـدار یـك رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را قطع کند و با لباس غیر غصـبی، نمـاز بخوانـد و اگر به این مقدار وقت ندارد، باید در حـال نمـاز، لبـاس را بیـرون آورد و بـه دسـتور نماز برهنگان که در «**مسأله ۸۸۲**» بیان شد، نماز را تمام نماید.

مسـأله۹۰۳: اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی نمـاز بخوانـد و یـا مـثلا برای اینکه دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

مسـأله۹۰۴: اگر کسی با عین پولی که خمس یا زکـات آن را نـداده لبـاس بخـرد، نماز خواندن در آن لباس اشکال دارد.

شرط سوم

مسـأله۹۰۵: لباس نمازگزار، باید از اجزای حیوان مرده‌ای کـه خـون جهنـده دارد، یعنی حیوانی که اگر رگش را ببرند، خون از آن جستن مـی‌کنـد نباشـد، بلکـه اگـر از

حیوان مرده‌ای که مانند ماهی و مار، خون جهنده ندارد لباس تهیّه کنند، بنابر احتیاط واجب، با آن نماز نخواند.

مسأله۹۰۶: هرگاه چیزی از مردار، مانند گوشت و پوست آن که روح داشته همراه نمازگزار باشد، اگرچه لباس او نباشد، نمازش باطل است.

مسأله۹۰۷: اگر چیزی از مردار حلال گوشت، مانند مو و پشم که روح ندارد، همراه نماز گزار باشد و یا با لباسی که از آن تهیه شده نماز بخواند، نماز صحیح است.

شرط چهارم

مسأله۹۰۸: لباس نمازگزار باید از اجزای حیوان حرام گوشت نباشد و اگر مویی از آن همراه نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

مسأله۹۰۹: اگر آب دهان، یا بینی و یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت مانند گربه، بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، چنانچه تَر باشد نماز با آن لباس باطل است و اگر خشك شده و عین آن برطرف شده باشد، نماز صحیح خواهد بود.

مسأله۹۱۰: اگر مو، عرق و آب دهان کسی، بر بدن یا لباس نمازگزار باشد اشکال ندارد. و همچنین است اگر مروارید، موم و عسل همراه او باشد.

مسأله۹۱۱: اگر شك داشته باشد که لباسی از مو، یا پشم یا کرك حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت و در کشورهای اسلامی تهیّه شده باشد جایز است که با آن نماز بخواند.

مسأله۹۱۲: صدف که از جانوران دریایی گرفته می‌شود و معمولاً از آن تکمه‌های لباس و غیره می‌سازند جایز است انسان با آن نماز بخواند.

مسأله۹۱۳: پوشیدن خز خالص در نماز اشکال ندارد، و همچنین است پوشیدن پوست سنجاب.

مسأله۹۱۴: اگر با لباسی که از اجزاء حیوان حرام گوشت بافته شده است نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب نماز او باطل است در صورتی که جاهل مقصر نسبت به حکم یا موضوع بوده و همچنین است اگر نسیاناً در لباس نجسی که از حیوان حرام گوشت باشد نماز بخواند.

شرط پنجم

مسأله۹۱۵: پوشیدن طلا، مانند پوشیدن لباس طلاباف یا پوشیدن گردنبند، انگشتر، دستبند و مانند آن برای مرد، حرام و نماز با آن باطل است گرچه غیر آشکار باشد، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله۹۱۶: زینت کردن به طلا برای مرد، مثل آویختن لوح طلا به سینه و مانند آن ـ در صورتی که پوشیدن بر آن صدق نکند ـ بنابر احتیاط مستحب ترک شود و نماز خواندن با آن باطل نیست. و واجب است مرد از عینك طلا نیز استفاده نکند، ولی زینت کردن به طلا، برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله۹۱۷: اگر مردی قصوراً فراموش کند، انگشتر یا لباسش از طلاست و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است و همچنین اگر جاهل قاصر باشد، ولی اگر شک کند که طلاست یا نه فحص و بررسی لازم است و چنانچه فحص به جایی نرسد و مشکوک بماند نماز خواندن با آن اشکال ندارد. و همچنین در سایر مسائل باید فحص کند، مگر مواردی که شارع استثنا فرموده است.

شرط ششم

مسأله۹۱۸: لباس مرد نمازگزار، باید ابریشم خالص نباشد و در غیر نماز نیز پوشیدن آن برای مرد حرام است، امّا عرقچین، بند شلوار و مانند آن، از چیزهایی که نماز در آن به تنهایی تمام نمی‌شود، خلاف احتیاط است.

مسأله۹۱۹: اگر آستر تمام لباس، یا آستر مقداری از آن، ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن برای مرد حرام و نماز با آن باطل است.

مسأله۹۲۰: لباسی را که نمی‌داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر، اگر در نماز بپوشد اشکال ندارد.

مسأله۹۲۱: دستمال ابریشمی و مانند آن، اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد و نماز را باطل نمی‌کند.

مسأله۹۲۲: پوشیدن لباس ابریشمی برای زن، در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله۹۲۳: پوشیدن لباس غصبی، ابریشمی خالص، طلا باف و لباسی که از مردار تهیّه شده، در حال ناچاری اشکال ندارد و می‌تواند با این لباس‌ها نماز

بخواند، ولی اگر ناچار نیست لباس بپوشد، باید به دستوری که در «**مسأله ۸۸۲**» بـرای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

چند مسأله

مسـأله۹۲۴: اگر چیزی ندارد که در نماز، عورت خود را بـا آن بپوشـاند، واجـب است اگرچه با کرایه یا خرید و به قیمت بیشتر باشد تهیّه نماید، بلـه اگـر تهیّـه آن بـه قدری پول لازم دارد که نسبت به دارایی او زیـاد اسـت، یـا اگـر پـول را بـرای لبـاس مصرف کند به حال او ضرر دارد، یا موجب عسر و حرج است، باید بـه دسـتوری کـه برای برهنگان در «**مسأله ۸۸۲**» گفته شد، نماز بخواند.

مسـأله۹۲۵: کسی که لباس ندارد، اگر دیگری لباس به او ببخشد یـا عاریـه دهـد، چنانچه قبول کردن آن برای او مشقّت نداشته باشد، باید قبول کنـد، بلکـه اگـر عاریـه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست، از کسی که لبـاس دارد، طلـب بخشـش یا عاریه نماید.

مسـأله۹۲۶: پوشیدن لباسی که پارچه، یا رنگ و یـا دوخـت آن، بـرای کسـی کـه می‌خواهد آن را بپوشد معمول نبوده و لباس شـهرت سـوء بـه حسـاب آیـد، احتیـاط واجب ترك آن است، مگر اینکـه موجـب شـهرتِ سـوء نباشـد ماننـد اینکـه آن را در منزل بپوشد و بنابر احتیاط مستحب در آن نماز نخواند.

مسـأله۹۲۷: بنابر احتیاط واجب، مرد لباس کامل زنانـه و زن لبـاس کامـل مردانـه به طور دائم نپوشد، بله اگـر موقـت لبـاس دیگـری را بپوشـند اشـکال نـدارد و بنـابر احتیاط مستحب در هر دو صورت با آن نماز نخواند.

مسـأله۹۲۸: کسی که باید خوابیـده نمـاز بخوانـد، اگـر برهنـه باشـد و لحـاف او نجس، یا ابریشم خالص، یا از اجزای حیـوان حـرام گوشـت و یـا ماننـد آن کـه نمـاز ندارد، بنابر احتیاط واجب در نماز، اگر پوشیدن صدق نماید، خـود را بـا آن نپوشـاند، مگر اینکه پوششی غیر از آن نباشد، در این صورت با همان نماز مـی‌خوانـد و نیـز بـا همان نماز می‌خواند اگر بدن او برهنه نبوده و لحاف در این صـورت صـدق پوشـیدن بر او ننماید.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

مسأله۹۲۹: در سه صورت که تفصیل آن بیان خواهد شد، اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است، **اوّل:** بر اثر زخم یا جراحت و یا دملی که در بدن اوست، لباس یا بدنش به خون آلوده شده، یا به چرکیِ زخم که همراه خون است، یا به دوایی که بر زخم خونین نهاده شده و یا بر عرقِ بدن که به قدر متعارف به اطراف زخم خونین رسیده باشد. **دوم:** بدن یا لباس او، به مقدار کمتر از درهم به خون آلوده باشد ـ و مقدار درهم مقدار بند انگشت شصت دست است ـ. **سوم:** ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

مسأله۹۳۰: اگر فقط لباس نمازگزار نجس باشد، در دو صورت نماز او صحیح است، **اوّل:** لباس‌های کوچك او، مانند جوراب و عرقچین نجس باشد. **دوم:** لباس زنی که پرستار پسر بچّه خود می‌باشد و با بول او، لباسش نجس شده باشد. و احکام و شرایط آن بیان خواهد شد.

مسأله۹۳۱: اگر در بدن یا لباس نمازگزار، خون زخم، یا جراحت و یا دمل باشد، چنانچه آب کشیدن بدن، یا لباس و یا عوض کردن لباس برای نوع انسان‌ها با مشقّت بوده و یا برای شخص او سخت است، تا وقتی که زخم، یا جراحت و یا دمل خوب نشده است، می‌تواند با آن خون نماز بخواند. و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوایی که روی زخم گذاشته‌اند و نجس شده، در بدن یا لباس او باشد.

مسأله۹۳۲: اگر خون بریدگی و زخم مختصری که به زودی خوب می‌شود و شستن آن آسان است، در بدن یا لباس نمازگزار باشد، باید آن را بنابر احتیاط واجب تطهیر نماید.

مسأله۹۳۳: اگر رطوبتی به زخم برسد و متنجّس گردد و سپس به جایی از بدن یا لباس که از زخم فاصله دارد برسد، جایز نیست با آن نماز بخواند، ولی اگر به جایی از بدن یا لباس که معمولاً با آن زخم آلوده می‌شود برسد، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

مسأله۹۳۴: خونی که بر اثر خون دماغ شدن، بدن یا لباس را آلوده کند بنابر احتیاط واجب نمي توان با آن نماز خواند. ولی اگر خون از زخمی که در باطن بوده، مثل دهان و بینی و مانند آن، یا خون بواسیر چه دانه‌هایش بیرون باشد یا نباشد، می‌تواند نماز بخواند.

مسـأله۹۳۵: کسی که بدنش زخم است، اگر در بدن یا لباس خود خـونی ببینـد و نداند از زخم است یا خون دیگـر، جـایز اسـت بـا آن نمـاز بخوانـد اگرچـه احتیـاط مستحب است اجتناب آن.

مسـأله۹۳۶: اگر چند زخم در بدن باشد و به اندازه‌ای نزدیك به هم باشد کـه یـك زخم حساب شود، تا وقتی همه خوب نشده است، نماز خواندن بـا خـون آن اشـکال ندارد، ولی اگر به قدری از هـم دور باشـد کـه هـر کـدام، یـك زخـم حسـاب شـود، هرکدام که خوب شد، باید برای نماز، بدن و لباس را از خون آن آب بکشد.

مسـأله۹۳۷: اگر مقدار بسیار کمی خون حیض، یا نفاس، یـا استحاضـه، یـا خـون سگ، یا خوك، یا کافر و یا مردار، در بـدن یـا لبـاس نمـازگزار باشـد، نمـاز او باطـل است و همچنین است خون حیوان حرام گوشت، ولی خـون‌هـای دیگـر ماننـد خـون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت، اگرچه در چند جای بدن و لِبـاس باشـد، در صورتی که روی هم کمتر از بند انگشت شصت دست باشد که تقریبـاً بـه انـدازه یـك اشرفی می‌شود، نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسـأله۹۳۸: خونی که به لباس بی‌آسـتر و بـه پشـت آن برسـد، اگـر لبـاس نـازك باشد، یك خون حساب می‌شود، ولی اگر پشت آن جدا حسـاب شـود، بایـد هرکـدام را جدا به شمار آورد، پس اگـر خـونی کـه در پشـت و روی لبـاس اسـت، روی هـم کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد، نماز با آن باطل است.

مسـأله۹۳۹: اگر خون، روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آسـتر آن برسـد و یـا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمـود، پـس اگـر خون روی لباس و آستر، کمتر از درهم باشد، نماز با آن صـحیح و اگـر بیشـتر باشـد، نماز باطل است.

مسـأله۹۴۰: اگر خون بدن یا لباس، کمتر از درهم باشد و رطـوبتی بـه آن برسـد، در صورتی که خون و رطوبتی که بـه آن رسـیده بـه انـدازه درهـم یـا بیشـتر شـود و اطراف را آلوده کند، نماز با آن باطل است. و اگـر رطوبـت و خـون بـه انـدازه دِرهـم نشود، بنابر احتیاط مستحب نماز خواندن با آن اشکال دارد.

مسـأله۹۴۱: اگر بدن یا لباس، خونی نشود ولی بـر اثـر رسـیدن بـه خـون نجـس شود، اگرچه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد، بنابر احتیـاط مسـتحب بـا آن نماز نخواند.

مسـأله۹۴۲: اگر خـونی کـه در بـدن یـا لبـاس اسـت، کمتـر از درهـم باشـد و نجاست دیگری به آن برسد، مثلا یك قطره بول روی آن بریزد، نماز خوانـدن بـا آن جایز نیست.

مسـأله۹۴۳: اگر لباس‌های کوچك نمازگزار، مانند عرقچین و جوراب کـه نمـی‌شـود با آن عورت را پوشاند نجس باشد، چنانچه از مردار و حیوان حـرام گوشـت درسـت نشده باشد، نماز با آن صحیح است. و همچنین اگر بـا انگشـتر نجـس، نمـاز بخوانـد اشکال ندارد.

مسـأله۹۴۴: جایز است که چیز نجـس، ماننـد دسـتمال، کلیـد و چـاقوی نجـس، همراه نمازگزار باشد.

مسـأله۹۴۵: زنی که پرستار پسر بچّه خود یا دیگری می‌باشـد و بـا بـول او لباسـش نجس شده و بیشتر از یك لباس ندارد ـ چه بتواند لباس دیگـری بخـرد، یـا کرایـه و یـا عاریه نماید و چه نتواند، اگرچه بنابر احتیاط مستحب اکتفا به صورت نتوانسـتن شـود ـ اگر هر شبانه روزی یك مرتبه لباس خود را آب بکشد، اگرچـه تـا روز دیگـر لباسـش با بول بچّه نجس شود، می‌تواند با آن لباس نماز بخواند. ولی بهتر اسـت لبـاس خـود را طرف عصر، برای نماز ظهر و عصـر آب بکشـد. و اگـر بیشـتر از یـك لبـاس دارد، ولی ناچار است همه آن‌ها را بپوشد، چنانچـه شـبانه روزی یـك مرتبـه همـه آن‌هـا را آب بکشد کافی است.

مسـأله۹۴۶: اگر لباس خانمی که پرستار دختر بچه خـود یـا دیگـری باشـد بـا بول آن دختر بچه نجس شود، اگر روزی یك مرتبـه آن را آب بکشـد در صـورتی که لباس دیگری نداشته باشد، می‌تواند با آن نمـاز بخوانـد و همچنـین اسـت اگـر بچه خنثی باشد، بله احتیاط مستحب این است که در حکم یادشده اکتفـا بـه پسـر بچه شود.

مستحبّات لباس نمازگزار

مسـأله۹۴۷: چند چیز در لباس نمازگزار، مستحب است، از جملـه: بسـتن عمامـه با تحت الحنك، پوشیدن عبا، لباس سفید و پاکیزه‌ترین لباس‌ها، استعمال بـوی خـوش و انگشتر عقیق در دست نمودن.

مکروهات لباس نمازگزار

مسأله۹۴۸: چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است، از جمله: پوشیدن لباس سیاه (مگر از برای عزای معصومین علیهم‌السلام که مستحب می‌باشد)، لباس‌های چرك، تنگ، لباس شرابخوار، لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی‌کند و لباسی که دارای نقش و عکس است، باز بودن تکمه‌های لباس و به دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد.

مکان نمازگزار

مسأله۹۴۹: مکان نمازگزار نُه شرط دارد، **اوّل:** مُباح باشد. **دوم:** بی‌حرکت باشد. **سوم:** بتواند نماز را در آن مکان تمام کند. **چهارم:** ماندن در آن مکان حرام نباشد. **پنجم:** ایستادن یا نشستن بر آن حرام نباشد. **ششم:** بتواند قیام، رکوع و سجود را انجام دهد. **هفتم:** جلوتر یا مساوی با مرقد معصوم علیه‌السلام نباشد. **هشتم:** مکان نجس مرطوب نباشد. **نهم:** جای پیشانی برابر با زانوها و سر انگشتان پا باشد.

شرط اوّل

مسأله۹۵۰: باید مکان مُباح باشد، پس کسی که در ملك غصبی نماز می‌خواند، اگرچه روی فرش، تخت و مانند آن باشد، نمازش باطل است، ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی چنانچه عرفاً تصرّف در غصب نباشد اشکال ندارد.

مسأله۹۵۱: نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است، بدون اجازه او باطل می‌باشد، مثلا در خانه اجاره‌ای اگر صاحب خانه یا دیگری، بدون اجازه مستأجر نماز بخواند نمازش باطل است. و همچنین است اگر در ملکی که دیگری در آن حقّی دارد نماز بخواند، مثلا اگر میّت وصیّت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند، تا وقتی ثلث را جدا نکنند، نمی‌شود در آن نماز خواند، بله وارثان در حق خود می‌توانند تصرف نمایند تا تقسیم شرعی انجام گیرد، و همچنین مهمانان آنان و غیرهم به اندازه متعارف نزد مؤمنین.

مسأله۹۵۲: کسی که در مسجد نشسته، اگر دیگری جای او را غصب کند و در آنجا نماز بخواند، نمازش اشکال دارد.

مسأله۹۵۳: اگر در جایی که از روی قصور نداند غصبی است، نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، یا در جایی که غصبی بودن آن را قصوراً فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است، ولی کسی که خودش جایی

را غصب کرده، اگر قصوراً فراموش کند و در آنجا نماز بخواند بنابر احتیاط مستحب، به آن نماز اکتفا ننموده و در جای دیگر، دوباره آن را بخواند.

مسأله۹۵۴: اگر بداند جایی غصبی است، ولی نداند در جای غصبی نماز باطل است و در آنجا نماز بخواند، چنانچه جاهل مقصّر باشد نماز او باطل است.

مسأله۹۵۵: کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند، چنانچه حیوان سواری، یا زین و یا حتّی نعل آن غصبی باشد نماز او باطل است. و همچنین است اگر بخواهد بر روی آن حیوان نماز مستحب بخواند.

مسأله۹۵۶: کسی که در ملکی با دیگری شریك است، اگر سهم او جدا نباشد، بدون اجازه شریکش نمی‌تواند در آن ملك تصرّف کند و نماز بخواند، مگر در قسمتی که عرفاً سهم او باشد.

مسأله۹۵۷: اگر با عین پولی که خمس و زکات آن را نداده، ملکی بخرد، تصرف او در آن ملك حرام و نمازش در آن اشکال دارد.

مسأله۹۵۸: اگر صاحب ملك به زبان، اجازه نماز خواندن بدهد و انسان بداند قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملك او باطل است. و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند قلباً راضی است، نماز صحیح می‌باشد.

مسأله۹۵۹: تصرّف در ملك میّتی که خمس یا زکات بدهکار است، حرام و نماز در آن اشکال دارد، ولی اگر بدهی او را بدهند یا ضامن شوند که ادا نمایند، تصّرف و نماز، در ملك او اشکال ندارد.

مسأله۹۶۰: تصّرف در ملك میّتی که به مردم بدهکار است، حرام و نماز در آن اشکال دارد، ولی اگر ضامن شوند که قرض‌های او را بپردازند، یا اینکه طلبکارها و وصیّ میّت و یا طلبکارها و حاکم شرع اجازه بدهند، تصّرف و نماز در ملك او اشکال ندارد.

مسأله۹۶۱: اگر میّت قرض نداشته باشد، ولی بعضی از ورثه او صغیر، یا دیوانه و یا غایب باشند، تصرّف در ملك او حرام و نماز در آن باطل است، مگر با اجازه ولیّ یا آن مقدار از تصّرف در ملك بقیّه ورثه با اجازه آن‌ها که عرفاً تصّرف در ملك قاصرین حساب نشود.

مسأله۹۶۲: نماز خواندن در مسافرخانه، حمّام و مانند آن که برای واردین آماده شده اشکال ندارد، زیرا به رضایت او اطمینان دارد، ولی در غیر این موارد، در صورتی می‌شود نماز خواند که مالك آن اجازه بدهد، یا حرفی بزند که معلوم شود

برای نماز خواندن اذن داده است، مـثلا بـه کسـی اجـازه دهـد: در ملـك او بنشـیند و بخوابد، که از آن فهمیده می‌شود برای نماز خواندن نیز اذن داده است.

شرط دوم

مسـأله۹۶۳: مکان نمازگزار باید ثابت و بی‌حرکت باشد. و اگر بر اثر تنگـی وقـت یا به جهت دیگر، ناچار باشد در جایی که حرکت دارد، مانند اتومبیل، کشـتی و قطـار نماز بخواند، به قدری که ممکن است، باید در حال حرکت چنانچـه اسـتقرار بـدن از بین برود، چیزی نخواند، البتّه اگر موالات و پی در پـی بـودن نمـاز از بـین نـرود. امّـا اگر موالات نماز بر هم بخورد، در حال حرکت نماز خود را بخواند. و اگـر وسـیله از قبله، به طرف دیگری حرکت کند، باید به طرف قبله برگردد.

مسـأله۹۶۴: نماز خواندن در اتومبیـل، کشـتی، قطـار و ماننـد آن، وقتـی ایسـتاده است، مانعی ندارد.

مسـأله۹۶۵: روی خرمن گندم، جو و مانند آن چنانچه نمی‌شود بی‌حرکـت مانـد، نماز باطل است.

شرط سوم

مسـأله۹۶۶: باید بر اتمام نماز قدرت داشته باشد، پس در جایی که بر اثر بـاد، یـا باران و یا زیادی جمعیت، انسان اطمینان دارد که نمی‌توانـد نمـاز را تمـام کنـد، نبایـد نماز را شروع نماید، ولی چنانچه شك دارد و احتمال می‌دهد که بتوانـد نمـاز را تمـام کند، می‌تواند نماز را شروع نماید و اگر نماز تمام شد صحیح خواهد بود.

شرط چهارم

مسـأله۹۶۷: در جایی که ماندن در آن مکـان حـرام اسـت، مـثلا زیـر سـقفی کـه نزدیك است خراب شود، نماز نخواند.

شرط پنجم

مسـأله۹۶۸: روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن حرام است، ماننـد فرشـی که اسم خدا بر آن نوشته شده، نماز نخواند.

شرط ششم

مسأله ۹۶۹: در جایی که سقف آن کوتاه است و نمی‌تواند در آنجا راست بایستد، یا به اندازه‌ای کوچك است که جای رکوع و سجود ندارد، نماز نخواند و اگر ناچار شود که در چنین جایی نماز بخواند، باید به قدری که ممکن است قیام، رکوع و سجود را بجا آورد.

شرط هفتم

مسأله ۹۷۰: جلوتر از قبر مطهّر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و همچنین بنابر احتیاط واجب مساوی با آن، نماز نخواند.

مسأله ۹۷۱: اگر در نماز، چیزی مانند دیوار، بین او و قبر مطهّر باشد که بی‌احترامی نشود اشکال ندارد، ولی فاصله شدن صندوق شریف، ضریح و پارچه‌ای که روی آن افتاده، کافی نیست.

شرط هشتم

مسأله ۹۷۲: اگر مکان نمازگزار نجس است، طوری تَر نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد، ولی جای پیشانی، اصلا نباید نجس باشد و اگر نجس و خشك بود، نماز باطل است. و بنابر احتیاط مستحب، مکان نمازگزار اصلا نجس نباشد.

شرط نهم

مسأله ۹۷۳: جای پیشانی نمازگزار، از جای زانوها و سرانگشتان پای او، بیش از چهار انگشت بسته، بالاتر یا پایین‌تر نباشد، و تفصیل این مسأله در احکام سجده بیان می‌شود.

چند مسأله

مسأله ۹۷۴: لازم نیست در نماز اگرچه نماز جماعت باشد، زن در حال نماز عقب‌تر از مرد بایستد. و همچنین لازم نیست جای سجده او از جای ایستادن مرد، کمی عقب‌تر باشد، اگرچه بهتر است.

مسأله ۹۷۵: مکروه است زن، برابر مرد یا جلوتر از او بایستد و با هم وارد نماز

شوند، اگر چنین شد واجب نیست که نماز را دوباره بخوانند. و همچنین کسی که بعد مشغول نماز شده، واجب نیست نمازش را دوباره بخواند.

مسأله۹۷۶: اگر بین مرد و زن، دیوار یا پرده و یا چیز دیگری باشد که یکدیگر را نبینند، یا بین آنان حداقل ده ذراع که تقریباً پنج متر می‌شود فاصله باشد و یا مکان یکی از آنان، به قدری بلند باشد که نگویند زن جلوتر از مرد یا برابر او ایستاده است، کراهت ندارد.

مسأله۹۷۷: بودن مرد و زن نامحرم، در اطاقی که کسی در آنجا نیست و کسی نیز نمی‌تواند وارد شود حرام است، و بنابر احتیاط واجب، نماز در آنجا صحیح نیست، ولی اگر یکی از آن‌ها مشغول نماز باشد و دیگری که با او نامحرم است وارد شود نماز او اشکال ندارد.

مسأله۹۷۸: نماز خواندن، در جایی که تار و مانند آن استعمال می‌کنند، در صورتی که مصداق اعانت بر اثم عرفاً نباشد اشکال ندارد.

مسأله۹۷۹: بنابر احتیاط مستحب داخل خانه کعبه و بر بام آن، نماز واجب نخواند.

مسأله۹۸۰: خواندن نماز مستحب در خانه کعبه و بر بام آن اشکال ندارد، بلکه مستحب است درون کعبه، مقابل هر رکنی، دو رکعت نماز بخواند.

مستحبات مکان نماز

مسأله۹۸۱: در شرع مقدّس اسلام، بسیار سفارش شده که نماز را، در مسجد بخوانند. و بهتر از همه مسجدها: «مسجد الحرام» است، سپس «مسجد پیامبر ﷺ» سپس «مسجد کوفه» سپس مسجد «بیت المقدس» سپس مسجد جامع هر شهر، سپس مسجد محلّه و سپس مسجد بازار.

مسأله۹۸۲: برای زن‌ها، در صورتی که یک امر واجب و یا مستحب شرعی مزاحمِ بیرون رفتن آنان به مسجد نباشد، نماز خواندن در مسجد با حفظَ شؤون اسلامی و پوشش کامل افضل است.

مسأله۹۸۳: نماز در حرم امامان علیهم‌السلام مستحب، بلکه بهتر از مسجد است. و نماز در حرم مطهّر حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام برابر با دویست هزار نماز است. و نماز نزد

قبر حضرت امام حسین علیه‌السلام هر رکعتش، برابر است با هزار حج، هزار عمره، هزار برده آزاد کردن و هزار مرتبه جهاد کردن در رکاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

مسأله۹۸۴: یاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد، مستحب است.

مسأله۹۸۵: همسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

مسأله۹۸۶: مستحب است انسان، با کسی که در مسجد حاضر نمی‌شود، غذا نخورد، در کارها با او مشورت نکند، همسایه او نشود، از او زن نگیرد و به او زن ندهد، این در صورتی است که شرعاً مزاحم اَهم نبوده و عذر شرعی نداشته باشد.

مکروهات مکان نماز

مسأله۹۸۷: نماز خواندن، در چند جا، مکروه است، از جمله: حمّام، زمین نمکزار، در مقابل انسان، مقابل دری که باز است، در جاده، خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می‌کنند زحمت نباشد و چنانچه زحمت باشد حرام و بنابر احتیاط واجب نماز را اعاده کند، مقابل آتش و چراغ، در آشپزخانه و هرجا که کوره آتش باشد، مقابل چاه و چاله‌ای که محل بول باشد، روبروی عکس و مجسمه چیزی که روح دارد، مگر روی آن پرده بکشند، در اطاقی که شخص جنب در آن باشد، در جایی که عکس باشد اگرچه روبروی نمازگزار نباشد، مقابل قبر، روی قبر، بین دو قبر و در قبرستان.

مسأله۹۸۸: کسی که در محل عبور مردم یا روبروی کسی نماز می‌خواند، مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد و اگر چوب یا ریسمانی باشد کافی است.

احکام مسجد

مسأله۹۸۹: نجس کردن زمین، سقف، بامٍ و طرف داخل دیوار مسجد حرام است. و هر کسی بفهمد نجس شده، باید فوراً نجاست آن را برطرف کند. و بنابر احتیاط واجب طرف بیرون دیوار مسجد را نیز نجس نکنند و اگر نجس شود، نجاستش را برطرف نمایند.

مسأله۹۹۰: اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید، یا کمك لازم داشته باشد و پیدا نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیست، ولی بنابر احتیاط واجب، باید به کسی که می‌تواند تطهیر کند اطّلاع دهد.

مسأله۹۹۱: اگر جایی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن ممکن نیست، باید آنجا را بکنند. و اگر تطهیر آن متوقّف باشد بر خراب کردن مقدار کمی از آن، جایز است آن مقدار کم را خراب نمایند و اگر چیزی مانند آجر مسجد، نجس شود در صورتی که ممکن باشد، باید بعد از آب کشیدن، به جای اوّلش بگذارند.

مسأله۹۹۲: اگر مسجدی را غصب کنند و به جای آن خانه و مانند آن بسازند یا طوری خراب شود که نماز خواندن در آن ممکن نباشد، بنابر احتیاط نجس کردن آن حرام و تطهیر آن واجب است. مگر از مسجد بودن به کلّی خارج شود، در این صورت احکام مسجد را ندارد.

مسأله۹۹۳: نجس کردن حرم امامان علیهم‌السلام حرام است و چنانچه نجس شود، تطهیر آن واجب می‌باشد.

مسأله۹۹۴: اگر حصیر مسجد نجس شود، باید آن را آب کشید، ولی اگر با آب کشیدن خراب می‌شود و بریدن جای نجس بهتر است، باید آن را برید.

مسأله۹۹۵: بردن عین نجس، مانند خون در مسجد، اگر بی‌احترامی به مسجد باشد حرام است، بلکه بنابر احتیاط مستحب اگر بی‌احترامی نیز نباشد، عین نجس را در مسجد نبرند، ولی بردن چیزی که نجس شده، در صورتی حرام است که بی‌احترامی به مسجد باشد.

مسأله۹۹۶: اگر مسجد را برای روضه خوانی، چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود، اشکال ندارد.

مسأله۹۹۷: بنابر احتیاط که سزاوار است ترک نشود نباید مسجد و مشاهد مشرّفه معصومین علیهم‌السلام را به طلا و نقره زینت نمود. و همچنین است زینت نمودن آن با مجسمه و یا عکس مجسمه روح دار و بنابر أولی زینت دادن آن با چیزهایی مانند گل و بوته.

مسأله۹۹۸: اگر مسجد خراب شود، نمی‌توان آن را فروخت، یا داخل ملك و جاده نمود.

مسـأله۹۹۹: فروختن در، پنجره و چیزهای دیگر مسجد، حـرام اسـت و اگـر مسـجد خراب شود، باید آن را با اذن متولی شرعی صرف تعمیر همان مسجد کننـد و چنانچـه بـه درد آن مسجد نخورد، باید در مسجد دیگری مصرف شـود، ولـی اگـر بـرای مسـجدهای دیگر نیز مفید نباشد، مـی‌تواننـد آن را بفروشـند و پـول آن را اگـر ممکـن اسـت، صـرف تعمیر همان مسجد کنند وگرنه برای تعمیر مسجد دیگری مصرف نمایند.

مسـأله۱۰۰۰: ساختن مسجد و تعمیر مسـجدی کـه نزدیـك بـه خرابـی مـی‌باشـد، مستحب است و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشـد، مـی‌تواننـد آن را خراب کنند و دوباره بسازند، بلکه می‌توانند مسجدی را که خراب نشـده، بـرای توسعه و احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند.

مسـأله۱۰۰۱: تمیز کردن مسـجد و روشـن کـردن چـراغ در آن مسـتحب اسـت و کسی که می‌خواهد مسجد برود مستحب است، خود را خوشبو کنـد، لبـاس پـاکیزه و قیمتی بپوشد، ته کفش خود را بررسی نماید که نجاستی، به آن نباشد، و موقـع داخـل شدن به مسجد، اوّل پای راست و هنگـام بیـرون آمـدن، اوّل پـای چـپ را بگـذارد و همچنین مستحب است، از همه زودتـر بـه مسـجد آیـد و از همـه دیرتـر، از مسـجد بیرون رود.

مسـأله۱۰۰۲: وقتی انسان وارد مسجد می‌شود، مستحب است دو رکعـت نمـاز، بـه قصد تحیّت و احترام مسـجد بخوانـد و اگـر نمـاز واجـب یـا مسـتحب دیگـری نیـز بخواند، کافی است.

مسـأله۱۰۰۳: خوابیـدن در مسـجد اگـر ناچـار نباشـد، صـحبت کـردن در مـورد کارهای دنیا، مشغول صنعت شدن و خواندن شـعری کـه نصـیحت و ماننـد آن نباشـد مکروه است. و همچنین مکروه است آب دهـان، بینـی و اخـلاط سـینه را، در مسـجد بیندازد، یا گمشده‌ای را طلب کند و یا صـدای خـود را بلنـد نماینـد، امـا بلنـد کـردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

مسـأله۱۰۰۴: راه دادن بچّه و دیوانه به مسجد مکروه بوده مگر در صـورت تربیـت بچه و تعلیم او نماز، قرآن، احکام شرعی و معارف اسـلامی باشـد و کسـی کـه پیـاز، سیر و مانند آن خورده که بـوی دهـانش، مـردم را اذیـت مـی‌کنـد، مکـروه اسـت بـه مسجد برود.

اذان و اقامه

مسأله۱۰۰۵: بر مرد و زن، مستحب است، پیش از نمازهای واجب یومیّه «اذان» و همچنین «اقامه» بگویند، بلکه ترک اقامه سزاوار نیست، ولی پیش از نمازهای واجب غیر یومیّه مانند نماز آیات، مستحب است سه مرتبه بگویند: «الصّلاة».

مسأله۱۰۰۶: اذان بیست جمله است: «**اللّهُ أَكْبَر**» چهار مرتبه، «**أشْهَدُ أنْ لا إلـهَ إلاّ اللّـه**»، «**أشْهَدُ أنّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّه**»، «**أشْهَدُ أنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللّه**»، «**حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ**»، «**حَـيَّ عَلَـى الْفَـلاحِ**»، «**حَيَّ عَلى خَيْرِ الْعَمَلِ**»، «**اللّهُ أكْبَر**»، «**لا إلهَ إلاّ اللّه**» هر یك دو مرتبه.

مسأله۱۰۰۷: اقامه نوزده جمله است، كه دو مرتبه «**اللّـهُ أكْبَـر**» از اوّل اذان و یك مرتبه «**لا إلهَ إلاّ اللّه**» از آخر آن كم می‌شود و بعد از گفتن «**حَـيَّ عَلـى خَيْرِالْعَمَـل**» دو مرتبه «**قَدْ قامَتِ الصَّلاة**» اضافه می‌گردد.

مسأله۱۰۰۸: «**أشْهَدُ أنَّ عَلِيـاً وَلـيُّ اللّـه**» جزو اذان و اقامه است. و در بعضی از روایات به آن اشاره شده است.

ترجمه اذان و اقامه

«**اللّهُ أكْبَر**»: خدای متعال از هر چیز بزرگتر است. «**أشْـهَدُ أنْ لا إلـهَ إلاّ اللّـه**»: شهادت می‌دهم جز خدای یکتا و بی‌همتا، خدای دیگری نیست. «**أشْـهَدُ أنَّ مُحَمّـداً رَسُولُ اللّه**»: شهادت مـی‌دهـم حضـرت محمّـد بـن عبداللّـه ﷺ پیـامبر و فرسـتاده خداست. «**أشْهَدُ أنَّ عَلِيّاً أميرَالْمُؤْمِنينَ وَلِيُّ اللّه**»: شهادت می‌دهم حضرت علـی علیه‌السلام امیرالمؤمنین و ولیّ خدا است. «**حَيَّ عَلىَ الصَّلاة**»: بشتاب بـرای نمـاز. «**حَـيَّ عَلَـى الفَلاحِ**»: بشتاب برای رستگاری. «**حَيَّ عَلى خَيْرِالْعَمَـل**»: بشتاب برای بهترین کارها. «**قَدْ قامَتِ الصَّلاة**»: به تحقیق نماز برپا شد. «**لا إلهَ إلاّ اللّه**»: خدایی جز خـدای یکتـا و بی‌همتا نیست.

احکام اذان و اقامه

مسأله۱۰۰۹: بین جمله‌های اذان و اقامه، نباید زیاد فاصله شود و اگر بین آن بیشتر از معمول، فاصله بیندازد، باید دوباره آن را از سر بگیرد.

مسأله۱۰۱۰: اگر در اذان و اقامه، صدا را در گلو بیندازد چنانچه غنا شود، یعنی

مانند آوازه خوانی که در مجالس لهو و لعب معمول است، حرام می‌باشد و اگر غنا نشود حرام نیست.

مسأله۱۰۱۱: در پنج نماز اذان ساقط می‌شود، **اوّل:** نماز عصر روز جمعه. **دوّم:** نماز عصر روز عرفه، نهم ذیحجه. **سوم:** نماز عشای شب عید قربان برای کسی که در مشعرالحرام باشد. **چهارم:** نماز عصر و عشای زن مستحاضه. **پنجم:** نماز عصر و عشای کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غایط، خودداری کند. و در این پنج نماز در صورتی اذان ساقط می‌شود که با نماز قبلی فاصله نشود، یا فاصله‌ی کمی باشد و سقوط یادشده به نحو رخصت یعنی جواز است نه لزوم.

مسأله۱۰۱۲: اگر برای نماز جماعت، اذان و اقامه گفته باشند، کسی که با آن جماعت نماز می‌خواند، اذان و اقامه نگوید.

مسأله۱۰۱۳: اگر برای خواندن نماز جماعت، برود ببیند جماعت تمام شده، تا وقتی صف‌ها به هم نخورده و جمعیّت متفرّق نشده‌اند، برای نماز خود اذان و اقامه رخصت است که نگوید.

مسأله۱۰۱۴: در جایی که عدّه‌ای مشغول نماز جماعتند، یا نماز آنان تازه تمام شده و صف‌ها به هم نخورده است، اگر انسان بخواهد فرادا یا با جماعت دیگری که برپا می‌شود نماز بخواند، با سه شرط اذان و اقامه از او ساقط می‌شود، **اوّل:** برای آن نماز اذان و اقامه گفته باشند. **دوم:** نماز جماعت باطل نباشد. **سوم:** نماز او و نماز جماعت، در یك مکان باشد، پس اگر نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواهد در بام مسجد نماز بخواند، مستحب است اذان و اقامه بگوید.

مسأله۱۰۱۵: اگر در مسأله پیش، شك کند نماز جماعت صحیح بوده یا نه، اذان و اقامه از او ساقط است، ولی اگر در یکی از دو شرط دیگر شك کند، استحباباً یا رجاءاً، اذان و اقامه بگوید.

مسأله۱۰۱۶: کسی که اذان و اقامه دیگری را می‌شنود، مستحب است هر قسمتی را که می‌شنود تکرار نماید.

مسأله۱۰۱۷: کسی که اذان و اقامه دیگری را شنیده، چه با او گفته باشد یا نه، در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می‌خواهد بخواند، فاصله زیادی نباشد، می‌تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

مسأله۱۰۱۸: اگر مرد، با قصد لذت اذان زن را بشنود، اذان از او ساقط نمی‌شود، امّا اگر قصد لذّت نداشته باشد، اذان ساقط می‌شود.

مسأله۱۰۱۹: اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید، ولی در جماعت زنان، زن می‌تواند اذان و اقامه بگوید.

مسأله۱۰۲۰: اقامه، باید بعد از اذان گفته شود و اگر قبل از اذان بگویند، صحیح نیست.

مسأله۱۰۲۱: اگر کلمات اذان و اقامه را، بدون ترتیب بگوید، مثلا «**حَیَّ عَلَی الْفَلاح**» را پیش از «**حَیَّ عَلَی الصَّلاة**» بگوید، باید از جایی که ترتیب به هم خورده، دوباره بگوید.

مسأله۱۰۲۲: باید بین اذان و اقامه، فاصله زیاد ندهد و اگر بین آن مقداری فاصله شود که اذانی را که گفته، اذان این اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان و اقامه بگوید.

مسأله۱۰۲۳: اذان و اقامه، باید به عربی صحیح گفته شود، پس اگر به عربی غلط بگوید، یا به جای حرفی، حرف دیگری بگوید، یا مثلا ترجمه آن را به فارسی بگوید، صحیح نیست.

مسأله۱۰۲۴: اذان و اقامه، باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود و اگر عمداً یا از روی فراموشی، پیش از وقت بگوید باطل است.

مسأله۱۰۲۵: اگر پیش از گفتن اقامه شك کند اذان گفته یا نه اذان بگوید، ولی اگر مشغول اقامه شود و شك کند اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

مسأله۱۰۲۶: اگر در بین اذان یا اقامه، شك کند قسمت پیش را گفته یا نه، آن را بگوید، ولی اگر در حال گفتن قسمتی باشد، گفتن قسمت پیش لازم نیست.

مسأله۱۰۲۷: مستحب است در هنگام گفتن اذان رو به قبله بایستد، با وضو یا غسل باشد، دست‌ها را بر گوش بگذارد، صدا را بلند نماید و بکشد، بین جمله‌های اذان کمی فاصله دهد و بین آن حرف نزند.

مسأله۱۰۲۸: مستحب است در موقع گفتن اقامه راه نرود، آن را از اذان آهسته‌تر بگوید، جمله‌های آن را به هم نچسباند، کمتر از جمله‌های اذان فاصله دهد.

مسأله۱۰۲۹: مستحب است بین اذان و اقامه، یك قدم بردارد، یا کمی بنشیند، یا سجده کند، یا ذکر بگوید، یا دعا بخواند، یا کمی ساکت شود، یا سخنی بگوید، یا دو رکعت نماز بخواند، اما حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح و مغرب مستحب نیست.

مسأله۱۰۳۰: مستحب است کسی که برای گفتن اذان معیّن می‌شود، عادل، وقت‌شناس و صدایش بلند باشد و اذان را در جای بلند بگوید.

واجبات نماز

مسأله۱۰۳۱: واجبات نماز یازده چیز است: **اوّل:** نیّت. **دوّم:** قیام (ایستادن) **سوم:** تکبیرة الاحرام، یعنی گفتن «**اللّهُ أَکْبَر**» در اوّل نماز. **چهارم:** قرائت. **پنجم:** رکوع. **ششم:** سجود. **هفتم:** ذکر. **هشتم:** تشهّد. **نهم:** سلام. **دهم:** ترتیب. **یازدهم:** موالات، یعنی پی در پی بودن اجزای نماز.

مسأله۱۰۳۲: بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی اگر انسان آن را بجا نیاورد یا در نماز اضافه کند، عمداً باشد یا اشتباهاً، نماز باطل می‌شود. مگر در تکبیرة الاحرام، قیام در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل به رکوع که باطل شدن نماز به سبب زیاد و کم کردن آن سهواً یا مهلاً از روی قصور و نه تقصیر بنابر احتیاط مستحب است. و بعضی دیگر رکن نیست، یعنی اگر عمداً کم و یا زیاد شود نماز باطل می‌شود، امّا اگر اشتباهاً کم و یا زیاد گردد، نماز باطل نمی‌شود. و رکن نماز پنج چیز است. **اوّل:** نیّت. **دوم:** تکبیرة الاحرام. **سوم:** قیام در موقع گفتن تکبیرة الاحرام و قیام متّصل به رکوع، یعنی ایستادن پیش از رکوع. **چهارم:** رکوع. **پنجم:** دو سجده.

۱ــ نیّت

مسأله۱۰۳۳: انسان باید نماز را به نیّت قربت، یعنی برای انجام فرمان خدا، بجا آورد. و لازم نیست نیّت را از قلب خود بگذراند، یا به زبان بگوید.

مسأله۱۰۳۴: اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیّت کند چهار رکعت نماز می‌خوانم و معیّن نکند ظهر است یا عصر، نماز او اشکال دارد. و همچنین کسی که مثلا قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر، بخواهد نماز ظهر یا نماز قضا بخواند، باید نمازی که می‌خواند در نیّت معیّن کند.

مسأله۱۰۳۵: انسان باید از اوّل تا آخر نماز، بر نیّت خود باقی باشد، پس اگر در بین نماز، طوری غافل شود که اگر از او بپرسند چه می‌کنی، نداند چه بگوید، نمازش باطل است.

مسأله۱۰۳۶: انسان باید فقط برای انجام امر خدا نماز بخواند، پس کسی که ریا کند، یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند، نمازش باطل است، خواه فقط برای مردم باشد، یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.

مسـأله۱۰۳۷: اگر فقط قسمتی از نمـاز را، بـرای غیـر خـدا بجـا آورد، نمـاز باطـل است، در صورتی که آن قسمت، واجب باشـد ماننـد حمـد و سـوره، و بنـابر احتیـاط واجب در صورتی که آن قسمت مستحب باشد، مانند قنوت، بلکـه اگـر تمـام نمـاز را برای خدا بجا آورد، ولی برای نشان دادن به مردم، در جای مخصوصـی مثـل مسـجد، یا در وقت مخصوصی مانند اوّل وقت، یـا بـه کیفیّـت مخصوصـی، مـثلا بـا جماعـت نماز بخواند، نمازش باطل است.

۲ـ تکبیرة الاحرام

مسـأله۱۰۳۸: گفتن «**اللّـهُ أَکْبَـر**» در اوّل هـر نمـاز، واجـب و رکـن اسـت. و بایـد حروف «**اللّه**» و حروف «**أَکْبَر**» و دو کلمه «**اللّه**» و «**أَکْبَر**» را پشـت سـر هـم بگویـد و باید این دو کلمه، به عربی صحیح گفته شود و اگر به عربی غلط، یـا مـثلا ترجمـه آن را به فارسی بگوید صحیح نیست.

مسـأله۱۰۳۹: بنابر احتیاط مستحب تکبیرة الاحرام نماز را به چیزی کـه پـیش از آن می‌خواند، مثلا به اقامه یا به دعایی که قبل از تکبیر می‌خواند، نچسباند.

مسـأله۱۰۴۰: اگر انسان بخواهد «**اللّهُ أَکْبَر**» را، به چیزی که بعـد از آن مـی‌خوانـد، مثلا به «**بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم**» بچسباند، بنابر احتیاط باید «ر» «**اللّه أَکبَـرُ**» را پـیش بدهد، یعنی بگوید: «**اللهُ أَکبَرُ**».

مسـأله۱۰۴۱: هنگام گفتن تکبیـرة الاحـرام، بایـد بـدن آرام باشـد و اگـر عمـداً در حالی که بدنش حرکت دارد، تکبیرة الاحرام بگوید باطـل بـوده ولـی در صـورتی کـه سهواً باشد بنابر احتیاط مستحب است.

مسـأله۱۰۴۲: تکبیر، حمد، سوره، ذکر و دعا را، شـرط اسـت طـوری بخوانـد کـه خودش بشنود و اگر بر اثر سنگینی یا کری گوش، یا سـر و صـدای زیـاد نمـی‌شـنود، طوری بگوید که اگر مانعی نبود، می‌شنید، اگرچـه تلفّـظ و خوانـدن آنهـا در صـورتی که تنها حرکت زبان نباشد، مطلقاً کافی است.

مسـأله۱۰۴۳: کسی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمی‌تواند «**اللّـهُ أَکْبَـر**» را درست بگوید، باید هرطور می‌تواند بگوید و اگر هیچ نمی‌تواند بگوید، بایـد در قلـب خود بگذراند و برای تکبیر اشاره کنـد و زبـانش را نیـز اگـر مـی‌توانـد بنـابر احتیـاط مستحب حرکت دهد.

مسأله۱۰۴۴: مستحب است قبل از تکبیرة الاحرام، بگوید: «**یا مُحْسِنُ قَدْ أتاكَ الْمُسيءُ وَ قَدْ أمَرْتَ الْمُحْسِنَ أنْ يَتَجاوَزَ عَنْ الْمُسيءِ و أنْتَ الْمُحْسِنُ وَ أنَا الْمُسيءُ بِحَقِّ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ تَجاوَزْ عَنْ قَبيحِ ما تَعْلَمُ مِنّي**؛ یعنی: ای خدایی که به بندگان احسان می‌کنی، بنده گنهکارت به در خانه تو آمده است، تو امر کرده‌ای که نیکوکار از گناهکار بگذرد، تو نیکوکاری و من گناهکارم، به حقّ محمّد و خاندان محمّد رحمت خود را بر محمّد و خاندان محمّد علیهم‌السلام بفرست و از بدی‌هایی که می‌دانی از من سر زده بگذر».

مسأله۱۰۴۵: مستحب است هنگام گفتن تکبیر اوّل نماز و تکبیرهای بین نماز، دست‌ها را تا مقابل گوش‌ها بالا ببرد.

مسأله۱۰۴۶: اگر شك کند تکبیرة الاحرام گفته یا نه، چنانچه مشغول خواندن چیزی شده، به شك خود اعتنا نکند.

مسأله۱۰۴۷: اگر بعد از گفتن تکبیرة الاحرام، شك کند آن را صحیح گفته یا نه، چه مشغول خواندن چیزی شده باشد یا نشده، به شك خود اعتنا نکند و چنانچه شك کند اصلا تکبیرة الاحرام گفته یا نه اگر در حال قرائت است ولو شروع «بسم اللّه» یا بلکه حتّی قبل از شروع در قرائت لکن خود را در حال نماز می‌بیند، أیضاً به شك خود اعتنا نکند گرچه بنابر احتیاط مستحب در صورت دوم نماز را تمام و اِعاده کند.

۳ـ قیام «ایستادن»

مسأله۱۰۴۸: قیام، یعنی ایستادن در هنگام گفتن تکبیرة الاحرام و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متّصل به رکوع می‌گویند، رکن است، ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست.

مسأله۱۰۴۹: بنابر احتیاط، مقداری پیش از گفتن تکبیر و بعد از آن بایستد تا یقین کند در حال ایستادن تکبیر گفته است.

مسأله۱۰۵۰: اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید رکوع نکرده، باید بایستد و به رکوع رود و اگر بدون اینکه بایستد، به حال خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متّصل به رکوع را بجا نیاورده، نماز او باطل است.

مسأله۱۰۵۱: موقعی که ایستاده است باید بدن را حرکت ندهد و به طرفی خم

نشود و به جایی تکیه نکند ولی اگر از روی ناچاری باشد یا در حال خم شدن برای رکوع، پاها را حرکت دهد اشکال ندارد.

مسأله۱۰۵۲: اگر موقعی که ایستاده، از روی فراموشی بدن را حرکت دهد یا به طرفی خم شود و یا به جایی تکیه کند اشکال ندارد و همچنین است موقع گفتن تکبیرة الاحرام و قیام متّصل به رکوع اگر از روی فراموشی حرکت کند، گرچه بنابر احتیاط مستحب نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله۱۰۵۳: بنابر احتیاط واجب در موقع ایستادن، هر دو پا روی زمین باشد ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد و اگر روی یك پا باشد، اشکال ندارد.

مسأله۱۰۵۴: کسی که می‌تواند درست بایستد، اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که ایستادن صدق ننماید، نمازش باطل است.

مسأله۱۰۵۵: هنگامی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزی از واجبات باشد، باید بدنش آرام باشد، و همچنین است بنابر احتیاط مستحب در ذکرهای مستحب نماز. و اگر می‌خواهد کمی جلو یا عقب رَود یا کمی بدن را به طرف راست و چپ حرکت دهد، باید چیزی نگوید امّا «**بِحَوْلِ اللّهِ وَقُوَّتِهِ أقُومُ وَ أَقْعُدُ**» را باید در حال برخاستن بگوید.

مسأله۱۰۵۶: اگر در حال حرکت بدن ذکر مستحب بگوید، مثلا موقع رفتن به رکوع یا رفتن به سجده تکبیر بگوید، چنانچه آن را به قصد ذکری که در نماز دستور داده‌اند بگوید، احتیاط مستحب اِعاده نماز است و اگر به این قصد نگوید، بلکه بخواهد ذکری گفته باشد نمازش اعاده ندارد.

مسأله۱۰۵۷: حرکت دادن دست و انگشتان، در موقع خواندن حمد، اشکال ندارد اگرچه مستحب است آن را نیز حرکت ندهد.

مسأله۱۰۵۸: اگر موقع خواندن حمد و سوره یا خواندن تسبیحات بی‌اختیار حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، بنابر احتیاط واجب بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه در حال حرکت خوانده، دوباره بخواند.

مسأله۱۰۵۹: اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود باید بنشیند و اگر از نشستن نیز عاجز شود باید بخوابد ولی تا بدنش آرام نگرفته، نباید چیزی بخواند.

مسأله۱۰۶۰: تا انسان می‌تواند ایستاده نماز بخواند نباید بنشیند، مثلا کسی که در

موقع ایستادن، بدنش حرکت می‌کند یا مجبور است به چیزی تکیه دهد، یا بدنش را کج کند، یا خم شود و یا پاها را بیشتر از معمول گشاد بگذارد، باید هر طور که می‌تواند ایستاده نماز بخواند، ولی اگر به هیچ وجه، حتّی مانند حال رکوع نیز نتواند بایستد، باید نشسته نماز بخواند.

مسأله۱۰۶۱: تا انسان می‌تواند بنشیند، نباید خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشیند باید هر طور می‌تواند بنشیند. و اگر به هیچ وجه نمی‌تواند بنشیند، باید طوری که در احکام قبله «**مسأله ۸۶۳**» گفته شد، بر پهلوی راست بخوابد و اگر نمی‌تواند، بر پهلوی چپ و اگر آن نیز ممکن نباشد بر پشت بخوابد، طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد و چنانچه این هم ممکن نباشد آنچه اقرب به نماز مختار است انتخاب کند، و اگر این هم ممکن نباشد بنابر احتیاط مستحب آنچه اقرب به نماز مضطر است اختیار نماید.

مسأله۱۰۶۲: کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر بعد از خواندن حمد و سوره، بتواند بایستد و رکوع را ایستاده بجا آورد باید بایستد و در حال ایستاده به رکوع رود و اگر نتواند، باید رکوع را نیز نشسته بجا آورد.

مسأله۱۰۶۳: کسی که خوابیده نماز می‌خواند، اگر در بین نماز بتواند بنشیند باید مقداری که می‌تواند، نشسته بخواند ولی تا بدنش آرام نگرفته نباید چیزی بخواند.

مسأله۱۰۶۴: کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر در بین نماز بتواند بایستد، باید مقداری که می‌تواند، ایستاده بخواند ولی تا بدنش آرام نگرفته نباید چیزی بخواند.

مسأله۱۰۶۵: کسی که می‌تواند بایستد، اگر بترسد که بر اثر ایستادن، بیمار شود یا ضرری به او برسد، می‌تواند نشسته نماز بخواند و اگر از نشستن نیز بترسد، می‌تواند خوابیده نماز بخواند.

مسأله۱۰۶۶: اگر انسان گمان کند یا احتمال بدهد تا آخر وقت، بتواند ایستاده نماز بخواند، نماز را بنابر احتیاط مستحب تأخیر بیندازد، پس اگر نتوانست بایستد، در آخر وقت طبق وظیفه، نماز را بجا آورد.

مسأله۱۰۶۷: مستحب است در حال ایستادن، بدن را راست نگه دارد سر را صاف بگیرد، نه به زیر و نه به بالا بگیرد، شانه‌ها را پایین بیندازد، دست‌ها را روی ران‌ها بگذارد، انگشت‌ها را به هم بچسباند، جای سجده را نگاه کند، سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد، با خضوع و خشوع باشد، پاها را پس و پیش

نگذارد، اگر مرد است قدم‌ها را از سه انگشت باز تا یك وجب، فاصله دهد و اگر زن است قدم‌ها را به هم بچسباند.

۴ و ۵ــ قرائت و ذِکر

مسأله۱۰۶۸: در رکعت اوّل و دوم نمازهای واجب یومیّه، انسان باید اوّل حمد و بعد از آن یك سوره کامل بخواند.

مسأله۱۰۶۹: اگر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود سوره نخواند، مثلا بترسد اگر سوره بخواند دزد یا درنده و یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره بخواند.

مسأله۱۰۷۰: اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند، نمازش باطل است و اگر اشتباهاً سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد، سوره را از اوّل بخواند.

مسأله۱۰۷۱: اگر حمد و سوره یا یکی از آن‌ها را فراموش کند و بعد از رفتن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

مسأله۱۰۷۲: اگر پیش از خم شدن برای رکوع، بفهمد حمد و سوره نخوانده، باید بخواند و اگر بفهمد سوره نخوانده باید فقط سوره بخواند، ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده باید اوّل حمد و بعد از آن دوباره سوره بخواند و نیز اگر خم شود و پیش از آنکه به حدّ رکوع برسد، بفهمد حمد و سوره، یا سوره تنها و یا حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

مسأله۱۰۷۳: اگر در نماز، یکی از چهار سوره‌ای که آیه سجده دارد و در «**مسأله ٤٠٥**» گفته شد عمداً بخواند، نمازش باطل است.

مسأله۱۰۷۴: اگر اشتباهاً مشغول خواندن سوره‌ای شود که سجده واجب دارد، چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد، باید آن را رها کند و سوره‌ی دیگر بخواند و اگر بعد از خواندن آیه‌ی سجده بفهمد، می‌تواند آن سوره را تمام کند و بعد از نماز، سجده آن را بجا آورد و بنابر احتیاط در حال نماز به جای سجده تلاوت، اشاره کند.

مسأله۱۰۷۵: اگر در نماز، آیه سجده را بشنود، نمازش صحیح است و باید بعد از نماز، سجده آن را بجا آورد و در حال نماز اشاره کند.

مسـأله۱۰۷۶: در نماز مستحب خواندن سوره لازم نیست، اگرچـه آن نمـاز بـا نـذر کردن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحب، مانند نمـاز وحشـت کـه سوره مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتـار کـرده باشـد، بایـد همـان سوره را بخواند.

مسـأله۱۰۷۷: در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعـه، مسـتحب اسـت در رکعـت اوّل بعد از حمد، سوره «جمعه» و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره «منـافقین» بخوانـد و اگـر مشغول آن شود، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگری بخواند.

مسـأله۱۰۷۸: اگر بعد از حمد، مشغول خواندن سوره «توحید» یا سـوره «کـافرون» شود، نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند، ولی در نماز جمعـه و نمـاز ظهـر روز جمعه، اگر از روی فراموشی به جای سوره «جمعه» و «منـافقین» یکـی از ایـن دو سوره را بخواند، تا به نصف نرسـیده، مـی‌توانـد آن را رهـا کنـد و سـوره «جمعـه» و «منافقین» را بخواند.

مسـأله۱۰۷۹: اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه، عمداً سـوره «توحیـد» یـا سوره «کافرون» بخواند، اگرچه به نصف نرسیده باشد، بنـابر احتیـاط نمـی‌توانـد رهـا کند و سوره «جمعه» و «منافقین» بخواند.

مسـأله۱۰۸۰: اگـر در نمـاز، غیـر از سـوره «توحیـد» و «کـافرون»، سـوره دیگـری بخواند، تا به نصف نرسیده می‌تواند رها کند و سوره دیگری بخواند.

مسـأله۱۰۸۱: اگر مقداری از سوره را فراموش کنـد، یـا از روی ناچـاری، مـثلا بـر اثر تنگی وقت و یا به جهت دیگری نتواند آن را تمـام نمایـد، مـی‌توانـد آن سـوره را رها کند و سوره دیگری بخواند، اگرچه از نصـف گذشـته باشـد، یـا سـوره‌ای را کـه می‌خواند سوره «توحید» یا «کافرون» باشد.

مسـأله۱۰۸۲: بر مرد واجب است، حمد و سوره نمـاز صـبح، مغـرب و عشـا را بلنـد بخواند. و بر مرد و زن واجب است، حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

مسـأله۱۰۸۳: مرد بنا بر احتیاط واجب در نماز صبح، مغرب و عشـا، تمـام کلمـات حمد و سوره حتّی حرف آخر آن‌ها را بلند بخوانـد بلکـه تمـامی حـروف آن اگرچـه بعید نیست آهسته خواندن کلمه و یا حرف آخر آن مانعی ندارد.

مسـأله۱۰۸۴: زن می‌تواند حمد و سوره نماز صبح، مغرب و عشا را بلند یـا آهسـته بخواند ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود، در صورت خضوع در قول یـا ریبـه بـودن

واجب است آهسته بخواند و در غیر ایـن دو صـورت آهسـته خوانـدن بنـابر احتیـاط مستحب است.

مسـأله۱۰۸۵: اگر در جایی که باید نماز را بلند خواند، عمداً آهسته بخوانـد، یـا در جایی که باید آهسته خواند، عمداً بلند بخواند، نمازش باطل اسـت. ولـی اگـر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد، صحیح است. و اگر در بین خوانـدن حمـد و سـوره نیز بفهمد اشتباه کرده، لازم نیست مقداری که خوانده دوباره بخواند.

مسـأله۱۰۸۶: اگر کسی در خواندن حمـد و سـوره، بیشـتر از معمـول صـدایش را بلند کند، مثلا آن را با فریاد بخواند، نمازش باطل است.

مسـأله۱۰۸۷: انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند و کسی که به هـیچ وجـه نمی‌تواند آن را صـحیح یـاد بگیـرد، هرطـور کـه مـی‌توانـد، بخوانـد و بنـابر احتیـاط مستحب نماز را با جماعت بجا آورد.

مسـأله۱۰۸۸: کسی که حمد، سوره و چیزهای دیگر نماز را به خـوبی نمـی‌دانـد و می‌تواند یاد بگیرد، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، مخیر است بـین اینکـه یـاد بگیـرد و بین اینکه نماز خود را با جماعت بخوانـد و اگـر وقـت تنـگ اسـت، بنـابر احتیـاط مستحب و در صورت امکان، نمازش را با جماعت بخواند.

مسـأله۱۰۸۹: مزد گرفتن برای یـاد دادن واجبـات نمـاز خـلاف احتیـاط مسـتحب است، ولی برای مستحبات آن اشکال ندارد.

مسـأله۱۰۹۰: اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را نداند، یا عمـداً آن را نگویـد، یـا به جای حرفی، حرف دیگری بگوید و یا جـایی کـه بایـد بـدون زیـر و زبـر خوانـده شود زیر و زبر دهد، یا تشدید را نگوید، آن کلمه باطل است و بایـد دوبـاره آن را بـه طور صحیح بخواند.

مسـأله۱۰۹۱: اگر انسان کلمه‌ای را صحیح بپندارد و در نماز همان گونـه بخوانـد و سپس بفهمد غلط خوانده، بنابر احتیـاط مسـتحب دوبـاره نمـاز بخوانـد و اگـر وقـت گذشته قضا نماید.

مسـأله۱۰۹۲: اگر زیر و زبر کلمه‌ای را نداند، یا نداند مثلا کلمـه‌ای بـه «س» اسـت یا به «ص» باید یاد بگیرد و چنانچه به دو صورت یـا بیشـتر بخوانـد، مـثلا در «**اِهْـدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیم**»، «مستقیم» را یك مرتبه با سین و یك مرتبه با صـاد بخوانـد، بعیـد نیست که نماز صحیح باشد.

مسـأله۱۰۹۳: اگـر در کلمـه‌ای «واو» باشـد و حـرف قبـل از «واو»، پـیش «ضـمه» داشته باشد و حرف بعد از واو، همزه باشد مانند کلمه «سوء» بنـابر احتیـاط مسـتحب، آن واو را «مدّ» بدهد، یعنی آن را بکشـد و همچنـین اگـر در کلمـه‌ای «الـف» باشـد و حرف قبل از «الف» زبَر «فتحه» داشته باشد و حرف بعد از «الـف» همـزه باشـد ماننـد «جاء» بنابر احتیاط مستحب باید الف را بکشد. و نیـز اگـر در کلمـه‌ای «یـاء» باشـد و حرف پیش از «یاء» زیر «کسره» داشته باشد و حرف بعـد از آن «همـزه» باشـد، ماننـد: «جيِ»، بنابر احتیاط مسـتحب بایـد «ی» را بـا مـدّ بخوانـد. و اگـر بعـد از ایـن «واو»، «الف» و «یاء»، به جای همزه حرف ساکنی که سکون آن لازم باشد، یعنی زیـر، زبـر و پیش نداشته باشد، باز این سه حرف را بنابر احتیاط واجـب بـا مـدّ بخوانـد، مـثلا «**وَلاَ الضّآلّين**» که بعد از «الف» حرف «لام» ساکن است، و چنانچه به این دستور بـا علـم و عمد رفتار نکند، بنابر احتیاط مستحب بعد از اتمام نماز، دوباره آن را بخواند.

مسـأله۱۰۹۴: بنابر احتیاط مستحب در نماز، وقف به حرکـت و وصـل بـه سـکون ننماید. وقف به حرکت، یعنی: زیر، یا زبر و یا پیش آخر کلمه‌ای را بگویـد و بـین آن کلمه و کلمه بعدش فاصله دهد، مثلا بگویـد: «**الـرَّحْمنِ الـرَّحيمِ**» و مـیم «الـرحیم» را زیر بدهد و بعد با مقداری فاصله بگوید «**مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**». و وصل به سـکون، یعنـی: زیر، یا زبَر و یا پیش کلمه‌ای را نگویـد و آن کلمـه را بـه کلمـه بعـد بچسـباند، مـثلا بگوید: «**الرَّحْمنِ الـرَّحيمِ**» و میم «الرحیم» را زیر ندهد (یعنی بـدون حرکـت بخوانـد) و فوراً «**مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**» بگوید.

مسـأله۱۰۹۵: در رکعت سـوم و چهـارم نمـاز، مـی‌توانـد فقـط یـك حمـد آهسـته بخواند، یا یك مرتبه تسبیحات اربعه بگوید، یعنی: «**سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّـهِ وَلا إلـهَ إلاَّ اللّهُ وَاللّهُ أكْبَـرُ**» و گفتن سه مرتبه مستحب اسـت، پـس در وسـعت وقـت خـود را از ثـواب آن محـروم ننمایـد. و مـی‌توانـد در یـك رکعـت، حمـد و در رکعـت دیگـر تسبیحات بگوید، امّا بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند.

مسـأله۱۰۹۶: در تنگی وقت، باید تسبیحات اربعه را، یك مرتبه بگوید.

مسـأله۱۰۹۷: بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمـد یـا تسبیحات را آهسته بخوانند.

مسـأله۱۰۹۸: اگر در رکعت سوم و چهارم حمـد بخوانـد، بنـابر احتیـاط مسـتحب «بسم اللّه» آن را نیز آهسته بگوید.

مسأله۱۰۹۹: کسی که نمی‌تواند تسبیحات را یاد بگیرد، یا درست بخواند، باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند.

مسأله۱۱۰۰: اگر در دو رکعت اوّل نماز، به خیال اینکه دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید، چنانکه پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره بخواند و اگر در رکوع یا بعد از رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

مسأله۱۱۰۱: اگر در دو رکعت آخر نماز، به خیال اینکه دو رکعت اوّل است حمد بخواند، یا در دو رکعت اوّل نماز، با اینکه گمان می‌کرد دو رکعت آخر است حمد بخواند، چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن، نمازش صحیح است.

مسأله۱۱۰۲: اگر در رکعت سوم یا چهارم می‌خواست حمد بخواند، ولی تسبیحات به زبانش آمد یا می‌خواست تسبیحات بخواند، امّا حمد به زبانش آمد، بنابر احتیاط واجب آن را رها کرده و سپس بخواند آنچه را که می‌خواست بخواند و نمازش صحیح است.

مسأله۱۱۰۳: کسی که عادت دارد در رکعت سوم و چهارم، تسبیحات بخواند، اگر از روی غفلت و بدون قصد، مشغول خواندن حمد شود لازم نیست آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات بخواند، بلکه همان را تمام کند و نمازش صحیح خواهد بود.

مسأله۱۱۰۴: در رکعت سوم و چهارم مستحب است، بعد از تسبیحات استغفار کند، مثلا بگوید: «**أَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ**» یا بگوید: «**اَللّهُمَّ اغْفِرْلي**». و کسی که مشغول گفتن استغفار است، اگر شك کند حمد، یا تسبیحات خوانده یا نه، بنابر احتیاط مستحب برگردد و حمد یا تسبیحات را بخواند. و چنانچه عادت داشته در نماز فقط بعد از تسبیحات استغفار کند، به شك خود اعتنا ننماید و همچنین بعید نیست اگر در جاهای دیگر نماز نیز استغفار می‌کرده، لازم نیست حمد یا تسبیحات را بخواند. و اگر نمازگزار پیش از خم شدن برای رکوع، در حالی که مشغول گفتن استغفار نیست، شك کند حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله۱۱۰۵: اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم، شك کند حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، نباید به شك خود اعتنا کند و امّا اگر در حال رفتن به رکوع شك کند، اگر در اوّلین لحظه متوجّه شود، باید برگردد حمد یا تسبیحات را، به قصد قربت مطلقه بخواند ولی اگر خیلی نزدیك رسیدن به حدّ رکوع ملتفت شود، بنابر احتیاط مستحب به حال قیام برگردد و حمد یا تسبیحات اربعه را، به نیّت قربت مطلقه بخواند.

مسأله۱۱۰۶: هرگاه شك كند آیه یا كلمه‌ای را درست گفته یا نه، اگر به چیز بعدی مشغول نشده، باید آن آیه یا كلمه را، به طور صحیح بگوید و اگر به چیزی كه بعد از آن است مشغول شده، چنانچه آن چیز ركن باشد، مثلا در ركوع شك كند فلان كلمه از سوره را درست گفته یا نه، نباید به شك خود اعتنا كند و اگر ركن نباشد، مثلا موقع گفتن «**اللّهُ الصَّمَدُ**» شك كند «**قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَد**» را درست گفته یا نه، می‌تواند به شك خود اعتنا نكند، ولی اگر احتیاطاً آن آیه یا كلمه را به طور صحیح بگوید اشكال ندارد و اگر چند مرتبه نیز شك كند می‌تواند چند بار بگوید، امّا اگر به حدّ وسواس برسد و باز بگوید، بنابر احتیاط مستحب نمازش را دوباره بخواند.

مسأله۱۱۰۷: مستحب است در ركعت اوّل، پیش از خواندن حمد بگوید: «**أَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم**» و گفتن آن در غیر از ركعت اول به عنوان ذكر مطلق اشكال ندارد و نیز مستحب است در ركعت اوّل و دوم نماز ظهر و عصر (بسم اللّه) را بلند بگوید. و همچنین مستحب است حمد و سوره را، شمرده بخواند و در آخر هر آیه وقف كند، یعنی آن را به آیه بعد نچسباند، در حال خواندن حمد و سوره، به معنای آیه توجّه داشته باشد، اگر نماز را با جماعت می‌خواند بعد از تمام شدن حمد امام و اگر فرادا می‌خواند، بعد از آنكه حمد خودش تمام شد بگوید: «**الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعالَمین**»، بعد از خواندن سوره توحید «**كَذلِكَ اللّهُ رَبّي**» بگوید و بعد از خواندن سوره، كمی صبر كند سپس تكبیر پیش از ركوع را بگوید یا قنوت بخواند.

مسأله۱۱۰۸: مستحب است در تمام نمازها، در ركعت اوّل بعد از حمد، سوره «قدر» و در ركعت دوّم، سوره «توحید» بخواند.

مسأله۱۱۰۹: مكروه است انسان در تمام نمازهای یك شبانه روز، سوره «توحید» نخواند.

مسأله۱۱۱۰: خواندن سوره «توحید» به یك نفس، مكروه است.

مسأله۱۱۱۱: سوره‌ای كه در ركعت اوّل خوانده، مكروه است در ركعت دوم بخواند، ولی اگر سوره «توحید» را در هر ركعت بخواند، مكروه نیست.

۶ـ ركوع

مسأله۱۱۱۲: در هر ركعت بعد از قرائت، باید به اندازه‌ای خم شود كه بتواند دست را بر زانو بگذارد، این عمل را «ركوع» می‌گویند.

مسـأله۱۱۱۳: اگر به اندازه رکوع خم شود ولی دست‌ها را بر زانو نگـذارد، اشـکال ندارد.

مسـأله۱۱۱۴: هرگاه رکوع را به صورت غیر معمـول بجـا آورد، مـثلا بـه چـپ یـا راست خم شود، اگرچه دست‌های او به زانو برسد، صحیح نیست.

مسـأله۱۱۱۵: خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگـر بـه قصـد کـار دیگـری، مثلا برای گذاردن چیزی یا برداشتن چیزی خم شود، نمی‌توانـد آن را رکـوع حسـاب کند، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع، خم شود و با این عمل، رکـن زیـاد نشـده و نماز باطل نمی‌شود.

مسـأله۱۱۱۶: کسی که دست یا زانوی او، بـا دسـت و زانـوی دیگـران فـرق دارد، مثلا دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شـود بـه زانـو مـی‌رسـد، یـا زانـوی او پایین‌تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانـو برسـد، بایـد بـه اندازه معمول خم شود.

مسـأله۱۱۱۷: کسی که نشسته رکوع می‌کند، باید به انـدازه‌ای خـم شـود کـه عُرفـاً رکوع نامیده شود، مثلا صورتش، مقابل زانوها برسد و بهتـر اسـت صـورتش، نزدیـك جای سجده برسد.

مسـأله۱۱۱۸: ذکر، از واجبات رکوع بوده و بنابر اقوی، مطلق ذکـر ماننـد: «**سُـبْحانَ اللّهِ**»، «**الحمدُ لِلّهِ**»، «**اللّـهُ أکـبر**» سه بار بنابر احتیاط واجـب کـافی اسـت، ولـی اختیـار گفتنِ سه مرتبه «**سُبْحانَ اللّـهِ**» یا یـك مرتبـه «**سُـبْحانَ رَبّـيِ الْعَظـيمِ وَ بِحَمْـدِهِ**» از بـینَ دیگرَ ذکرها احتیاط مستحب است، بله در تنگی وقت و در حال ناچـاری، گفـتن یـك «**سُبْحانَ اللّهِ**» کافی است.

مسـأله۱۱۱۹: ذکر رکوع بایـد پشـت سـر هـم و بـه عربـی صـحیح گفتـه شـود و مستحب است آن را سه، یا پنج و یا هفت مرتبه، بلکه بیشتر بگویند.

مسـأله۱۱۲۰: در رکـوع بایـد بـه مقـدار ذکـر واجـب، بـدن آرام باشـد و در ذکـر مستحب نیز، اگر آن را به قصد ذکری کـه بـرای رکـوع دسـتور داده‌انـد بگویـد، بنـابر احتیاط مستحب بدن باید آرام باشد.

مسـأله۱۱۲۱: اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را مـی‌گویـد، بـی‌اختیـار بـه قـدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شـود، بنـابر احتیـاط واجـب بعـد از آرام گرفتن بدن، دوباره ذکر را بگوید ولی اگر کمـی حرکـت کنـد کـه از حـال آرام بـودن بدن خارج نشود و یا انگشتان را حرکت دهد اشکال ندارد.

مسـأله۱۱۲۲: اگر پیش از آنکه به مقدار رکوع، خم شـود و بـدن آرام گیـرد، عمـداً ذکر رکوع بگوید نمازش باطل است.

مسـأله۱۱۲۳: اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب، عمداً سر از رکوع بردارد نمـازش باطل است، امّا اگر سهواً سـر بـردارد چنانچـه پـیش از خـارج شـدن از حـال رکـوع، یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده، باید در حال آرامی بدن، دوبـاره ذکـر بگویـد و اگر بعد از خارج شدن از حال رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است.

مسـأله۱۱۲۴: اگر نتواند به مقدار ذکر، در رکوع بماند، بنابر احتیاط واجـب بقیّـه آن را در حال برخاستن بگوید.

مسـأله۱۱۲۵: اگر بر اثر بیماری و مانند آن، نمی‌تواند در رکـوع آرام گیـرد نمـازش صحیح است، ولی باید پیش از آنکه از حال رکوع خـارج شـود، ذکـر واجـب، یعنـی «**سُبْحانَ رَبِّيَ الْعَظيمِ وَبِحَمْدِه**» یا سه مرتبه «**سُبْحانَ اللّهِ**» را بگوید.

مسـأله۱۱۲۶: هرگاه نتواند به اندازه رکوع خم شود، بایـد بـه چیـزی تکیـه دهـد و رکوع کند. و اگر در هنگام تکیه نیز نتواند به طـور معمـول رکـوع کنـد، بایـد بـه هـر اندازه که می‌تواند، خم شود و اگر هیچ نتواند خم شـود، بایـد موقـع رکـوع بنشـیند و نشسته رکوع کند.

مسـأله۱۱۲۷: کسی که می‌توانـد ایسـتاده نمـاز بخوانـد، اگـر در حـال ایسـتاده یـا نشسته نتواند رکوع کند، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع، با سر اشـاره نمایـد و اگر نتواند اشاره کند، باید به نیّت رکوع چشم‌ها را برهم بگـذارد و ذکـر آن را بگویـد و به نیّت برخاستن از رکوع، چشم‌ها را باز کند و اگر از ایـن نیـز عـاجز اسـت، بنـابر احتیاط واجب در قلب، نیّت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

مسـأله۱۱۲۸: کسی که نمی‌تواند ایستاده یا نشسته رکوع کنـد، امّـا یکـی از ایـن دو را بتواند انجام دهد، یا در حالی که نشسته است کمـی خـم شـود و یـا در حـالی کـه ایستاده است با سر اشاره کند، بین این دو مخیر خواهد بود.

مسـأله۱۱۲۹: اگر بعد از رسیدن به حدّ رکوع و آرام گرفتن بدن، سـر بـر دارد و دو مرتبه به اندازه رکوع خم شود، چون رکوع زیاد شده نمازش باطل است امّـا اگـر بعـد از آنکه به اندازه رکوع خم شد و بدنش آرام گرفت، به قدری خم شـود کـه از انـدازه رکوع بگذرد و دوباره به رکوع برگردد، احوط اِعاده نمـاز اسـت، البتـه ایـن حکـم در صورتی است که برگشت به حال رکوع، به قصد رکوع باشد.

مسـأله۱۱۳۰: بعد از تمام شدن ذکرِ رکوع، باید راست بایستد و بعـد از آنکـه بـدن آرام گرفت، به سجده رود و اگر عمداً پیش از ایستادن یـا پـیش از آرام گـرفتن بـدن، به سجده رود نمازش باطل است، مگر اینکه قصوراً: جهل، یا سهو و یا فرامـوش کنـد آن را که در این صورت نمازش صحیح خواهد بود.

مسـأله۱۱۳۱: اگر رکوع را فراموش کند و پیش از آنکـه بـه سـجده برسـد، یـادش بیاید، باید بایستد و به رکوع رود و چنانچه بـه حالـت خمیـدگی بـه رکـوع برگـردد، نمازش باطل است مگر این که قصوراً: جهل، یا سهو، و یا فراموش کنـد آن را کـه در این صورت نمازش صحیح خوهد بود.

مسـأله۱۱۳۲: اگر بعد از آنکه پیشانی بر زمین رسید یا بعد از برداشتن سـر از سـجده اوّل، یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایستد، سپس رکـوع را بجـا آورد و دو سـجده را بعد از رکوع انجام دهد و پس از تمام کردن نماز، بنابر احتیاط واجـب دو سـجده سـهو بجا آورد. و بنابر احتیاط مستحب، نماز را در صورت دوّم دوباره بخواند.

مسـأله۱۱۳۳: مستحب است پیش از رفتن به رکوع، در حـالی کـه راسـت ایسـتاده تکبیر بگوید و در رکوع زانوها را به عقب دهد، پشـت را صـاف نگـه دارد، گـردن را بکشد و مساوی پشت نگه دارد، بین دو قدم را نگاه کند، پـیش از ذکـر یـا بعـد از آن صلوات بفرستد و بعد از برخواستن از رکوع، راسـت بایسـتد و در حـال آرامـی بـدن بگوید: «**سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَه**».

مسـأله۱۱۳۴: مستحب است زنهـا در رکـوع، دسـت را از زانـو بـالاتر بگذارنـد و زانوها را به عقب ندهند.

۷ــ سجود

مسـأله۱۱۳۵: نمازگزار، باید در هر رکعت از نمازهای واجـب و مسـتحب، بعـد از رکوع دو سجده کند و سجده یعنی: پیشانی، کـف دو دسـت، سـر دو زانـو و سـر دو انگشت بزرگ پاها را، بر زمین بگذارد.

مسـأله۱۱۳۶: دو سجده روی هم، یك رکن است، اگر کسی در نماز واجـب، عمـداً یا از روی فراموشی هر دو را ترك کند، یا دو سـجده دیگـر، بـه آنهـا اضـافه نمایـد، نمازش باطل است.

مسـأله۱۱۳۷: اگر عمداً یك سجده کم و یا زیاد کنـد، نمـاز باطـل مـی‌شـود و اگـر سهواً یك سجده کم و یا زیاد کند، حکم آن خواهد آمد.

مسـأله۱۱۳۸: اگر پیشانی را عمداً یا سهواً بر زمـین نگـذارد سـجده نکـرده اسـت، اگرچه جاهای دیگر به زمـین برسـد ولـی اگـر پیشـانی را بـر زمـین بگـذارد و سـهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند، یا سهواً ذکر نگوید، سجده صحیح است.

مسـأله۱۱۳۹: بنابر احتیاط مستحب اختیار نماید از بین ذکرهای سـجده، سـه مرتبـه «**سُبْحانَ اللّهِ**» یا یك مرتبه «**سُبْحانَ رَبِّي الأَعْلى وَبِحَمْدِه**» گفتن را. و ایـن کلمـات بایـد پشت سرهم و به عربی صحیح، گفتـه شـود. و مسـتحب اسـت «**سُبْحانَ رَبِّـي الأَعْلـى وَبِحَمْدِه**» را سه، یا پنج و یا هفت مرتبه بگوید.

مسـأله۱۱۴۰: در سجود باید در حال ذکر واجـب، بـدن آرام باشـد و موقـع گفـتن ذکر مستحب نیز اگر آن را به قصد ذکری که برای سجده دستور داده‌انـد بگویـد، آرام بودن بدن احوط استحبابی است.

مسـأله۱۱۴۱: اگر پیش از آنکه پیشانی، بر زمـین برسـد و بـدن آرام بگیـرد، عمـداً ذکر واجب سجده را بگوید، یا پیش از تمام شدن ذکـر واجـب، عمـداً سـر از سـجده بردارد، نمازش باطل است.

مسـأله۱۱۴۲: اگر پیش از آنکه پیشانی، بر زمین برسد و بدن آرام گیرد، سـهواً ذکـر سجده را بگوید و پیش از آنکه سر از سجده بردارد، بفهمـد اشـتباه کـرده اسـت بایـد دوباره در حال آرام بودن، ذکر بگوید.

مسـأله۱۱۴۳: اگر بعد از آنکه سـر از سـجده برداشـت، بفهمـد پـیش از آرام شـدن بدن، ذکر را گفته و یا پیش از آنکـه ذکـر سـجده تمـام شـود، سـر برداشـته، نمـاز او صحیح است.

مسـأله۱۱۴۴: اگر موقعی که ذکر واجب سجده می‌گویـد، یکـی از هفـت عضـو را عمداً از زمین بردارد نماز او بنابر احتیاط واَجـب باطـل مـی‌شـود مگـر اینکـه تـدارک نموده و ذکر واجب را بعد از گذاشتن آن عضو بر زمین تکـرار کنـد، بلـه مـوقعی کـه مشغول گفتن ذکر نیست، اگر غیرپیشانی، جاهای دیگـر را از زمـین بـردارد و دوبـاره بگذارد، اشکال ندارد.

مسـأله۱۱۴۵: اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده، سهواً پیشـانی را از زمـین بـردارد، نمی‌تواند دوباره بر زمین بگـذارد و بایـد آن را یـك سـجده حسـاب کنـد، ولـی اگـر جاهای دیگر را سهواً از زمین بردارد، باید دو مرتبه بر زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

مسـأله۱۱۴۶: بعد از تمام شدن ذکر سجده اوّل، بایـد بنشـیند تـا بـدن آرام گیـرد و دوباره به سجده رود.

مسـأله۱۱۴۷: جای پیشانی نمازگزار، باید از جای زانوهای او بلندتر و یـا پـایین‌تـر از چهار انگشت بسته نباشد.

مسـأله۱۱۴۸: در زمین سراشیب که سراشـیبی آن زیـاد معلـوم نیسـت، اگـر جـای پیشانی نمازگزار، از جای انگشت‌های پا و سر زانوهـای او مختصـری بـیش از چهـار انگشت بسته، بلندتر یا پایین‌تر باشد، اشکال ندارد.

مسـأله۱۱۴۹: اگر پیشانی را سهواً بر چیزی بگذارد که از سر زانوهـای او، از چهـار انگشت بسته بلندتر است، چنانچه بلندی آن مقداری اسـت کـه نمـی‌گوینـد در حـال سجده است، باید سر را بردارد و بر چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشـت بسـته یا کمتر است بگذارد. و اگر بلندی آن مقداری اسـت کـه مـی‌گوینـد در حـال سـجده اسـت، بایـد پیشـانی را از روی آن بـر روی چیـزی کـه بلنـدی آن، بـه انـدازه چهـار انگشت بسته یا کمتر است، بکشد و اگر کشیدن پیشـانی ممکـن نیسـت، بایـد سـر را بردارد و بگذارد و نماز را تمام کند و بنابر احتیـاط مسـتحب، نمـاز را دوبـاره بخوانـد اگر از روی عمد نبوده و الاّ واجب است نماز را اعاده نماید.

مسـأله۱۱۵۰: باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می‌کند چیزی نباشـد، پـس اگـر مهر به اندازه‌ای چرك باشد که پیشانی، به خود مهر نرسـد سـجده باطـل اسـت، ولـی اگر مثلا رنگ مهر تغییر کرده باشد، اشکال ندارد.

مسـأله۱۱۵۱: در سجده باید کف دست را بر زمین بگذارد ولـی در حـال ناچـاری، پشت دست نیز مانعی ندارد و بنابر احتیاط واجـب بایـد کـف و یـا پشـت دسـت بـه صورت کامل ـ عرفاً ـ روی زمین باشد و اگر پشـت دسـت ممکـن نباشـد، بایـد مـچ دست را بگذارد و چنانچه آن نیز نشود باید تـا آرنـج هرجـا کـه مـی‌توانـد بـر زمـین بگذارد و اگر آن نیز ممکن نیست، گذاشتن بازو کافی است.

مسـأله۱۱۵۲: در سجده بنابر احتیاط مسـتحب سـر دو انگشـت بـزرگ پاهـا را بـر زمین بگذارد و اگرچه کفایت ظاهر یا باطن آن دو انگشت بزرگ نیز بعید نیست.

مسـأله۱۱۵۳: کسی که مقداری از شست پایش بریده، باید بقیّه آن را بر زمـین بگـذارد و اگر چیزی از آن نمانده یا اگر مانده خیلی کوتاه اسـت، بایـد بقیّـه انگشـتان را بگـذارد و اگر هیچ انگشت ندارد، باید هر مقداری که از قدم باقی مانده، بر زمین بگذارد.

مسـأله۱۱۵۴: اگر به صورت غیرمعمول سجده کند، مثلا سینه و شـکم را بـر زمـین بچسباند، یا پاها را دراز کند به طوری که سجده صدق نکنـد، اگرچـه هفـت عضـوی که گفته شد، بر زمین برسد نماز او صحیح نیست.

مسـأله۱۱۵۵: مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می‌کند باید پاك باشـد، ولـی اگـر مثلا مهر را روی فرش نجس بگذارد، یا یك طرف مهر، نجـس باشـد و پیشـانی را بـر طرف پاك آن بگذارد، اشکال ندارد.

مسـأله۱۱۵۶: اگر در پیشانی، دمل و ماننـد آن باشـد، در صـورت امکـان بایـد بـا جای سالم پیشانی، سجده کند و اگر ممکن نیست، باید زمین یا مهر را گـود کنـد و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد، بر زمـین یـا مهر بگذارد.

مسـأله۱۱۵۷: اگر دمل یا زخم، تمام پیشـانی را گرفتـه باشـد، بایـد بـر یکـی از دو طرف پیشانی، سجده کند و اگر ممکن نیست، بـر چانـه و اگـر بـر چانـه نیـز ممکـن نباشد، باید بر هر جایی از صورت که ممکن است، سجده کند و اگـر بـر هـیچ جـای صورت ممکن نیست، بنابر احتیاط واجب بـا جلـوی سـر سـجده نمایـد اگـر ممکـن باشد، و الاّ به اندازه توان خم شود و ذکر سجده را بگوید.

مسـأله۱۱۵۸: کسی که نمی‌تواند پیشانی را بر زمین برساند، بایـد بـه انـدازه‌ای کـه می‌تواند خم شود پس اگر بتواند مقداری خـم شـود کـه نزدیـک بـه سـجود متعـارف باشد، باید مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است، روی چیزی کـه کمـی بلند باشد گذاشته و طوری پیشانی را، بر آن بگذارد که بگوینـد سـجده کـرده اسـت و باید کف دست‌ها، زانوها و انگشتان پا را به طور صحیح بر زمین بگذارد.

مسـأله۱۱۵۹: اگر نتواند حتی به مقدار نزدیک به سـجود متعـارف هـم خـم شـود بایـد برای سجده با سر اشاره کنـد و بنـابر احتیـاط مسـتحب مهـر را بـر پیشـانی بگـذارد، و اگـر نتواند، باید با چشم‌ها اشاره نماید و اگر نمی‌تواند اشاره کنـد بنـابر احتیـاط واجـب در قلـب نیّت سجده کند و بنابر احتیاط مستحب، با دست و مانند آن، برای سجده اشاره نماید.

مسـأله۱۱۶۰: کسی که نمی‌تواند بنشـیند، بایـد ایسـتاده نیّـت سـجده کنـد و بـرای سجده با سر اشاره کند و اگر نمی‌تواند، با چشـم‌هـا اشـاره نمایـد و اگـر ایـن را نیـز نتواند، بنابر احتیاط واجب در قلب نیّت سجده کند و بنابر احتیاط مسـتحب بـا دسـت و مانند آن، برای سجده اشاره نماید.

مسـأله۱۱۶۱: اگر پیشانی، بی‌اختیار از جای سجده بلند شود، چنانچه ممکـن باشـد باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد و این یك سجده حساب مـی‌شـود، چـه ذکـر سجده را گفته باشد یا نه. و اگر نتواند سر را نگه دارد و بـی‌اختیـار، دوبـاره بـه جـای سجده برسد، روی هم یك سجده حساب می‌شود.

مسأله۱۱۶۲: جایی که انسان باید تقیّه کند، می‌تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید و بنابر احتیاط واجب اگر بتواند برای نماز، به جای دیگر برود که تقیه نباشد باید برود، بله اگر در حال تقیه بتواند بر حصیر و یا چیزی که سجده بر آن صحیح می‌باشد، طوری سجده کند که به زحمت نیفتد، نباید بر فرش و مانند آن سجده نماید.

مسأله۱۱۶۳: اگر روی تشك پَر، یا چیز دیگری که بدن روی آن آرام نمی‌گیرد، سجده کند اگر به مقدار ذکر واجب استقرار حاصل شود صحیح است و در غیر این صورت سجده او صحیح نمی‌باشد.

مسأله۱۱۶۴: اگر انسان ناچار شود که در زمین گلی نماز بخواند، چنانچه آلوده شدن بدن و لباس برای او مشقّت ندارد، بنابر احتیاط واجب باید سجده و تشهّد را به طور معمول، بجا آورد و اگر مشقّت دارد، می‌تواند در حالی که ایستاده برای سجده با سر اشاره کند و تشهّد را ایستاده بخواند و اگر سجده و تشهّد را به طور معمول بجا آورد، نمازش صحیح است.

مسأله۱۱۶۵: در رکعت اوّل و رکعت سومی که تشهّد ندارد، مانند رکعت سوم نماز ظهر، عصر و عشا، بنابر احتیاط واجب باید بعد از سجده دوم، قدری بی‌حرکت بنشیند و بعد برخیزد، این عمل را «جلسه استراحت» می‌نامند.

چیزهایی که سجده بر آن صحیح است

مسأله۱۱۶۶: باید بر زمین و یا چیزهای غیرخوراکی که از زمین می‌روید، مانند چوب و برگ درخت سجده کرد و سجده بر چیزهای خوراکی، پوشاکی و معدنی صحیح نیست.

مسأله۱۱۶۷: چنانچه برگ مو (درخت انگور) خشك شده باشد سجده بر آن مانعی ندارد و اگر خشك نشده باشد بنابر احتیاط واجب سجده بر آن جایز نیست.

مسأله۱۱۶۸: سجده بر چیزهایی که از زمین می‌روید و خوراك حیوان است، مانند علف و کاه صحیح است.

مسأله۱۱۶۹: سجده بر گُل‌های غیرخوراکی صحیح است و همچنین سجده بر دواهای خوراکی که از زمین می‌روید، مانند گل بنفشه و گل گاوزبان، اگرچه رعایت احتیاط به ترک آن سزاوار است مگر ضرورتی باشد.

مسأله۱۱۷۰: سجده بر گیاهی که خوردن آن، در بعضی از شهرها معمول است و در شهرهای دیگر معمول نیست بنابر احتیاط واجب، صحیح نمی‌باشد و بعید نیست

متعارف در هر شهری، برای اهل همان شهر، ملاك باشد. و نمی‌توان بر میوه نارس سجده کرد.

مسأله۱۱۷۱: سجده بر سنگ آهك و سنگ گچ صحیح است. و همچنین بر گچ و آهك پخته، آجر، سفال «گِل پخته» و مانند آن سجده نیز صحیح می‌باشد.

مسأله۱۱۷۲: اگر کاغذ را از چیزی ساخته باشند، که سجده بر آن صحیح است، مثلا از کاه، سجده بر آن مانعی ندارد، بلکه می‌توان بر کاغذی که از پنبه و مانند آن ساخته شده، سجده نمود.

مسأله۱۱۷۳: برای سجده، بهتر از هر چیز، تربت حضرت سیّدالشهداعلیه‌السلام می‌باشد، بعد از آن خاك، بعد سنگ و بعد گیاه است.

مسأله۱۱۷۴: اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است، ندارد و یا بر اثر سرما، یا گرمای زیاد و مانند آن نمی‌تواند بر آن سجده کند، چنانچه لباس او از کتان یا پنبه است، باید بر لباسش سجده کند و اگر از چیز دیگری است باید بر پشت دست، یا چیز معدنی، مانند انگشتر عقیق سجده نماید، ولی بنابر احتیاط واجب تا سجده بر چیز معدنی ممکن است، بر پشت دست سجده نکند.

مسأله۱۱۷۵: سجده بر گِل و خاك سستی که پیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد، باطل است.

مسأله۱۱۷۶: اگر در سجده اوّل، مثلا مهر به پیشانی بچسبد، سزاوار است آن را برای سجده دوّم، بکند و همچنین است اگر خاك باشد.

مسأله۱۱۷۷: اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می‌کند، از دست بدهد و چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد، چنانچه وقت وسعت دارد باید نماز را قطع کند و اگر وقت تنگ است، باید بر لباسش اگر از پنبه یا کتان است، سجده نماید و اگر از چیز دیگری است بر چیز معدنی مانند انگشتر عقیق، یا پشت دست سجده نماید و بنابر احتیاط واجب تا سجده بر چیز معدنی ممکن است، بر پشت دست سجده نکند.

مسأله۱۱۷۸: هرگاه در حال سجده، بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اگر ممکن باشد باید پیشانی را از روی آن بر روی چیزی که سجده بر آن صحیح است، بکشد و اگر ممکن نباشد، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، باید نماز را قطع کند و اگر وقت تنگ است، در صورتی که لباسش از پنبه یا کتان است، باید پیشانی را از روی آن بر روی لباسش، بکشد و اگر از چیز دیگری

است، پیشانی را از روی آن بر چیز معدنی یا پشت دست، بکشد و در صورتی که چیز معدنی باشد، بنابر احتیاط واجب آن را بر پشت دست مقدّم نماید.

مسأله۱۱۷۹: اگر بعد از سجده، بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اشکال ندارد.

مسأله۱۱۸۰: سجده کردن برای غیر خدای متعال، حرام می‌باشد. و پیشانی بر زمین گذاشتن در مقابل قبر امامان علیهم‌السلام اگر برای شکرگزاری از خداوند باشد، اشکال ندارد و بوسیدن عتبه شریفه مستحب است و سجده نیست.

مستحبات و مکروهات سجده

مسأله۱۱۸۱: در سجده چند چیز مستحب است: ۱ـ کسی که ایستاده نماز می‌خواند، بعد از آنکه سر از رکوع برداشت و کاملا ایستاد و کسی که نشسته نماز می‌خواند بعد از آنکه کاملا نشست، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید. ۲ـ موقعی که مرد می‌خواهد به سجده برود، اوّل دست‌ها را و بعد زانوها را بر زمین بگذارد. ۳ـ بینی را بر مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است، بگذارد. ٤ـ در حال سجده، انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذارد، به طوری که سر آن‌ها رو به قبله باشد. ٥ـ در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد و این دعا را بخواند: «**یا خَیْرَ الْمَسْؤُلینَ وَ یا خَیْرَ الْمُعْطِینَ، اُرْزُقْنی وَ ارْزُقْ عَیالی مِنْ فَضْلِكَ الواسِعِ فَاِنَّكَ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیم**» یعنی: «ای بهترین کسی که از او سؤال می‌کنند و ای بهترین عطاکنندگان، به من و عیالم از فضل خودت روزی بده، پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی». ٦ـ بعد از سجده بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد. ۷ـ بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید. ۸ـ بعد از سجده اوّل، بدنش که آرام گرفت «**أسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّي وَ أتُوبُ إلَیْه**» بگوید. ۹ـ سجده را طول بدهد. ۱۰ـ بعد از سجده در موقع نشستن، دست‌ها را روی ران‌ها بگذارد. ۱۱ـ برای رفتن به سجده دوم، در حال سکون بدن، «**اللّهُ أکْبَر**» بگوید. ۱۲ـ در سجده‌ها صلوات بفرستد. ۱۳ـ در موقع بلند شدن، دست‌ها را بعد از زانوها از زمین بردارد. ١٤ـ مردها آرنج‌ها را به زمین نچسبانند، بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند. و زن‌ها، آرنج‌ها را بر زمین بگذارند و اعضای بدن را به یکدیگر بچسبانند.

مسأله۱۱۸۲: مکروه است برای برطرف کردن گرد و غبار، جای سجده را فوت

کند و اگر در اثر فوت کردن، دو حرف از دهان بیرون آید، اگر متعمد باشد، نمازش باطل است.

سجده های واجب قرآن

مسأله۱۱۸۳: در هریك از چهار سوره **«النجم، العلق، السجّده و فصّلت»** یك آیه سجده است که در قرآن‌ها معیّن می‌باشد، اگر انسان آن را بخواند و یا به آن گوش فرا دهد (استماع کند) هنگام تمام شدن آن آیه، باید سجده کند و اگر فراموش کرد، هر وقت یادش آمد باید سجده نماید، و بنابر احتیاط مستحب اگر به گوش او برسد (سماع) سجده کند.

مسأله۱۱۸۴: در صورتی که تمام آیه خوانده شود سجده واجب می‌گردد، امّا اگر قسمتی از آن را بخواند لازم نیست سجده کند.

مسأله۱۱۸۵: اگر انسان موقعی که آیه سجده را می‌خواند از دیگری نیز قبل از سجده کردن بشنود، بنابر احتیاط مستحب دو سجده نماید ولی اگر بعد از سجده باز آیه را بخواند یا بشنود لازم است که دوباره سجده کند.

مسأله۱۱۸۶: در غیر نماز، اگر در حال سجده، آیه سجده را بخواند و یا بشنود بنابر احتیاط واجب سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

مسأله۱۱۸۷: کسی که این آیات را بنویسد، یا مشاهده کند و یا در نظر بیاورد، سجده بر او واجب نیست.

مسأله۱۱۸۸: اگر انسان از بچّه غیر ممیّز که خوب و بد را نمی‌فهمد و یا از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد، آیه سجده را بشنود، بنابر احتیاط واجب سجده کند و همچنین است اگر از ضبط صوت و رادیو و مانند آن‌ها، آیه سجده را بشنود.

مسأله۱۱۸۹: در سجده‌های واجب قرآن، اگر عرفاً تصرف در مکان باشد بنابر احتیاط واجب جای انسان غصبی نباشد و بهتر است جای پیشانی او، از جای زانوها و سر انگشتان بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد.

مسأله۱۱۹۰: در سجده‌های واجب قرآن، لازم نیست با وضو، غسل، رو به قبله باشد، یا عورت خود را بپوشاند و یا بدن و جای پیشانی او پاك باشد و همچنین چیزهایی که در لباس نمازگزار شرط می‌باشد، در لباس او شرط نیست، امّا اگر لباس او غصبی است، چنانچه سجده کردن، تصرّف در آن لباس باشد، بنابر احتیاط واجب سجده باطل است.

مسـأله۱۱۹۱: بنابر احتیاط مستحب در سجده واجب قـرآن، پیشـانی را بـر مهـر یـا چیز دیگـری کـه سـجده بـر آن صـحیح اسـت گذاشـته و جاهـای دیگـر بـدن را بـه دستوری که در سجده نماز **«مسأله ۱۱۳۵»** گفته شد، بر زمین بگذارد.

مسـأله۱۱۹۲: هرگاه در سجده واجب قرآن، پیشانی را بـه قصـد سـجده، بـر زمـین بگذارد اگرچه ذکر نگوید، کافی اسـت و گفـتن ذکـر، مسـتحب اسـت و بهتـر اسـت بگوید: «**لا إلهَ إلاّ اللّهُ حَقّاً حَقّاً، لا إلهَ إلاّ اللّـهُ ایماناً وَ تَصْـدیقاً، لا إلـهَ إلاّ اللّـهُ عُبودِیَّـةً وَ رِقّاً، سَجَدْتُ لَكَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَ رِقّاً، لا مُسْتَنْكِفاً وَ لا مُسْتَكْبِراً، بَلْ أنَـا عَبْـدٌ ذَلیـلٌ ضَـعیفٌ خائِفٌ مُسْتَجیرٌ**».

۸ــ تشهّد

مسـأله۱۱۹۳: در رکعت دومِ تمام نمازهای واجـب و رکعـت سـوم نمـاز مغـرب و رکعت چهارم نماز ظهر، عصر و عشـا، بایـد انسـان بعـد از سـجده دوم بنشـیند و در حال آرام بودن بدن **«تشهّد»** بخوانـد، یعنـی بگویـد: «**أشْـهَدُ أنْ لا إلـهَ إلاّ اللّـهُ وَحْـدَهُ لا شَریكَ لَهُ، وَ أشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد**».

مسـأله۱۱۹۴: کلمات تشهّد، باید به عربی صحیح و بـه طـوری کـه معمـول اسـت، پشت سر هم گفته شود.

مسـأله۱۱۹۵: اگر تشهّد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع، یادش بیایـد کـه تشهّد را نخوانده، باید بنشیند و تشهّد را بخواند و دوباره بایسـتد و آنچـه بایـد در آن رکعت خوانده شود، بخواند و نماز را تمام کند و بنـابر احتیـاط واجـب، بایـد بعـد از نماز برای ایستادن بی‌جا، دو سـجده سـهو بجـا آورد. و اگـر در رکـوع یـا بعـد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز بلافاصـله تشـهّد را قضـا نمایـد و برای تشهّد فراموش شده، دو سجده سهو بجا آورد.

مسـأله۱۱۹۶: مستحب است در حال تشهّد، بر ران چپ بنشیند، روی پـای راسـت را بر کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهّد بگوید: «**اَلْحَمْدُ لِلّهِ**» یا: «**بِسْـمِ اللّـهِ وَ بِاللّـهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَخَیْرُ الأسْماءِ لِلّهِ**» و نیز مستحب اسـت، دسـت‌هـا را بـر رانهـا بگـذارد، انگشت‌ها را به یکدیگر بچسباند، به دامان خود نگاه کند و بعد از تمـام شـدن تشـهّد، بگوید: «**وَتَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَه**».

مسـأله۱۱۹۷: مسـتحب اسـت زن‌هـا، در وقـت خوانـدن تشـهّد، ران‌هـا را بـه هم بچسبانند.

۹ــ سلام نماز

مسـأله۱۱۹۸: بعد از تشـهّد رکعـت آخـر نمـاز، در حـالی کـه نشسـته و بـدن آرام است، چنین بگوید: «**اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُـهُ، السَّـلامُ عَلَيْنـا وَعَلـى عِبادِ اللّهِ الصّالِحينَ، السَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُه**».

مسـأله۱۱۹۹: در سلام نماز، گفتن: «**اَلسَّلامُ عَلَيْكَ أيُّهَا النَّبِـيُّ وَرَحْمَـةُ اللّـهِ وَبَرَكاتُـهُ**» مستحب است، ولی بعد از آن باید بگوید: «**اَلسَّلامُ عَلَـيْكُمْ**» و بنـابر احتیـاط مسـتحب: «**وَرَحْمَـةُ اللّـهِ وَبَرَكاتُـهُ**» را هـم بگویـد. یـا بگویـد: «**السَّـلامُ عَلَيْنـا وَعَلـى عِبـادِ اللّـهِ الصّالِحينَ**» ولی اگر ایـن سـلام را بگویـد بنـابر احتیـاط مسـتحب بعـد از آن «**اَلسَّـلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ**» را نیز بگوید.

مسـأله۱۲۰۰: اگر سلام نماز را فراموش کند و هنگـامی یـادش بیایـد کـه صـورت نماز، به هم نخورده و کاری کـه عمـدی و سـهوی آن نمـاز را باطـل مـی‌کنـد، ماننـد پشت به قبله کردن انجام نداده باشد، باید سـلام را بگویـد و نمـازش صـحیح اسـت. مگر اینکه سخن گفته باشد که واجب است سجده سهو برای آن انجام دهد.

مسـأله۱۲۰۱: اگر سلام نماز را فراموش کند و هنگـامی یـادش بیایـد کـه صـورت نماز به هم خورده است، باید برای فراموش آن سجده سهو بجا آورد.

۱۰ــ ترتیب

مسـأله۱۲۰۲: اگر عمداً ترتیب نمـاز را بـرهم زنـد، مـثلا سـوره را پـیش از حمـد بخواند، یا سجود را پیش از رکوع بجا آورد، نمازش باطل می‌شود.

مسـأله۱۲۰۳: اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را بجا آورد، مـثلا پیش از رکوع، دو سجده نماید، نماز باطل است.

مسـأله۱۲۰۴: اگر رکنی را فراموش کند و چیزی که بعد از آن است و رکـن نیسـت بجا آورد، مثلا پـیش از دو سـجده، تشـهّد بخوانـد، بایـد رکـن را بجـا آورد و آنچـه اشتباهاً پیش از آن خوانده، دوبار بخواند.

مسـأله۱۲۰۵: اگر چیزی که رکن نیست، فرامـوش کنـد و رکـن بعـد از آن را بجـا آورد، مثلا حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود، نمازش صحیح است.

مسـأله۱۲۰۶: اگر چیزی که رکن نیست، فراموش کند و عمـل بعـدی را کـه رکـن نیست بجا آورد، مثلا حمد را فراموش کند و سـوره بخوانـد، چنانچـه مشـغول رکـن

بعد شده باشد، مثلا در رکوع یادش بیاید که حمد را نخوانده، باید بگذرد و نماز او صحیح است و اگر مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آنچه را فراموش کرده بجا آورد و بعد از آن، چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند.

مسأله۱۲۰۷: اگر سجده اوّل را به خیال اینکه سجده دوّم است، یا سجده دوم را به خیال اینکه سجده اوّل است، بجا آورد نماز صحیح است و سجده اوّل، سجده اوّل و سجده دوم او، سجده دوم حساب می‌شود.

۱۱ــ موالات

مسأله۱۲۰۸: انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی کارهای نماز، مانند رکوع، سجود و تشهّد را پشت سر هم بجا آورد و چیزهایی را که در نماز می‌خواند، پشت سرهم بخواند و اگر به اندازه‌ای بین آن فاصله بیندازد که نگویند نماز می‌خواند، نمازش باطل است.

مسأله۱۲۰۹: اگر در نماز سهواً بین حرف‌ها یا کلمات، فاصله بیندازد و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن حرف‌ها یا کلمات را، به طور معمولی بخواند و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نمازش صحیح است.

مسأله۱۲۱۰: طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره‌های بزرگ، موالات را به هم نمی‌زند.

قنوت

مسأله۱۲۱۱: در تمام نمازهای واجب و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوم، مستحب است قنوت بخواند، بلکه در نمازهای واجب، بنابر احتیاط مستحب آن را ترک نکند و در نماز **«وتر»** با آنکه یك رکعت می‌باشد خواندن قنوت مستحب است. و نماز جمعه در هر رکعت یك قنوت دارد. و نماز آیات پنج قنوت و نماز عید فطر و قربان در رکعت اوّل پنج قنوت و در رکعت دوم چهارم قنوت دارد و بنابر احتیاط قنوت‌های نماز عید فطر و قربان را ترك نکند.

مسأله۱۲۱۲: مستحب است در قنوت، دست‌ها را مقابل صورت، کف آن‌ها را، رو به آسمان و پهلوی هم نگه دارد و غیر از شست، انگشت‌های دیگر را بچسباند و به کف دست نگاه کند.

مسأله۱۲۱۳: در قنوت هر ذکری بگوید کافی است، اگرچه یك «**سُبْحانَ اللّهِ**»

باشد و بهتر است بگوید: «**لا إلهَ إلاّ اللّهُ الْحَليمُ الْكَريمُ، لا إلـهَ إلاّ اللّـهُ العَلِـيُّ الْعَظـيمُ، سُبْحانَ اللّهِ رَبِّ السّمواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الأرْضِينَ السَّبْعِ، وَما فِيهِنَّ وَما بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَـرْشِ الْعَظيمِ وَالْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعالَمينَ**».

مسـأله۱۲۱۴: مستحب است انسان، قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی کـه نمـاز را با جماعت می‌خواند اگر امام جماعت، صـدای او را بشـنود، بلنـد خوانـدن قنـوت مستحب نیست.

مسـأله۱۲۱۵: اگر عمداً قنوت نخواند قضا ندارد و اگر فراموش کند و پیش از خَـم شدن به اندازه رکوع، یادش بیاید مسـتحب اسـت بایسـتد و بخوانـد و اگـر در رکـوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکـوع آن را قضـا نمایـد و اگـر در سـجده یـادش بیاید، مستحب است بعد از سلام نماز، آن را قضا نماید.

ترجمه نماز

ترجمه سوره حمد

«**بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ**» یعنی: ابتدا می‌کنم به نام خـدا کـه در دنیـا و آخـرت، بـا رحمـت ظـاهره و باطنـه بـا بنـدگان معاملـه مـی‌کنـد. «**اَلْحَمْـدُ للّـهِ رَبِّ الْعـالَمينَ**»: ثنـا مخصوص خدایی است که پرورش‌دهنده همـه موجـودات اسـت. «**الـرَّحْمنِ الـرَّحيمِ**»: خدایی که در دنیا و آخرت با رحمت ظاهره و باطنه با بنـدگان معاملـه مـی‌کنـد. «**مالِـكِ يَوْمِ الـدّينِ**»: صاحب اختیار روز قیامت اسـت. «**اِيّـاكَ نَعْبُـدُ وَإيّـاكَ نَسْـتَعينُ**»: فقـط تـو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو کمك می‌خواهیم. «**اِهْدِنَا الصِّـراطَ الْمُسْـتَقيمَ**»: مـا را بـه راه راست هدایت کن. «**صِراطَ الَّذينَ أنْعَمْتَ عَلَـيْهِمْ**»: هدایت کن مـا را بـه راه کسـانی کـه به آنان نعمت دادی که پیامبران و جانشـینان آنـان هسـتند. «**غَيْـرِ الْمَغْضُـوبِ عَلَـيْهِمْ وَلا الضّالّينَ**» نه به راه کسانی که غضب بر آن‌ها شده است، و نـه آن کسـانی کـه گمراهنـد. «**بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ، قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ**»:... بگو ای محمّـد ﷺ کـه او خـدایی اسـت یگانه. «**اَللّهُ الصَّمَدُ**»: خدایی که از تمام موجودات بی‌نیـاز اسـت. «**لَـمْ يَلِـدْ وَلَـمْ يُولَـدْ**»: نـه زاییده است و نه زاییده شده. «**وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ**»: و هیچ کس، مانند او نیست.

ترجمه ذکر رکوع، سجود و دیگر ذکرهای مستحب

«**سُبْحانَ رَبِّيَ الْعَظيمِ وَبِحَمْـدِه**»: پروردگار بزرگ من، از هر عیب و نقصـی، پـاك و منزّه است و من مشغول ستایش او هستم. «**سُـبْحانَ رَبِّـيَ الأعْلـى وَبِحَمْـدِه**»: پروردگـار

من که از همه کس بالاتر می‌باشد، از هر عیب و نقصی، پاك و منزّه است و من مشغول ستایش او هستم. «**سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ**»: خدا بشنود و بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می‌کند. «**أَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ**»: طلب آمرزش و مغفرت می‌کنم از خدایی که پرورش دهنده من است و به او بازگشت می‌نمایم. «**بِحَوْلِ اللّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ**»: به یاری خدای متعال و نیروی او برمی خیزم و می‌نشینم.

ترجمه قنوت

«**لا إِلهَ إِلاّ اللّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ**»: نیست خدایی سزاوار پرستش، مگر خدای یکتای بی‌همتایی که دارای حلم و کرم است. «**لا إِلهَ إِلا اللّهُ العَلِيُّ الْعَظِيمُ**»: نیست خدایی سزاوار پرستش، مگر خدای یکتای بی‌همتایی که بلند مرتبه و بزرگ است. «**سُبْحانَ اللّهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الأَرَضِينَ السَّبْعِ**»: پاك و منزّه است خدایی که پروردگار هفت آسمان و هفت زمین است. «**وَما فِيهِنَّ وَما بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ**»: پروردگار هر چیزی است که در آسمان‌ها و زمین‌ها و مابین آن‌هاست و پروردگار عرش بزرگ است. «**وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ**»: حمد و ثنا، مخصوص خدایی است که پرورش‌دهنده تمام موجودات است.

ترجمه تسبیحات اربعه

«**سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا إِلـهَ إِلاّ اللّـهُ وَاللّـهُ أَكْبَـرُ**»: پاك و منزّه است، خدای تعالی، ثنا مخصوص خدا است، نیست خدایی سزاوار پرستش، مگر خدای بی‌همتا و خدا از هر چیزی بزرگتر است از آنکه وصف شود.

ترجمه تشهّد و سلام

«**الْحَمْدُ لِلّهِ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَـهُ**»: ستایش مخصوص پروردگار است و شهادت می‌دهم که خدایی سزاوار پرستش نیست، مگر خدایی که یگانه است و شریك ندارد. «**وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**»: شهادت می‌دهم که محمّد ﷺ بنده خدا و فرستاده اوست. «**اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد**»: خدایا رحمت بفرست، بر محمّد و آل محمّد. «**وَتَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَـهُ**»: خدایا قبول کن شفاعت پیامبر را و درجه آن حضرت را نزد خود بلند گردان. «**السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ**»: سلام بر تو ای پیامبر، رحمت و برکات خدا بر تو باد. «**السَّلامُ عَلَيْنا وَعَلى**

عِبادِ اللّهِ الصّالِحینَ»: سلام خدا بر ما و تمام بندگان خوب او. «**السَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ**»: سلام، رحمت و برکات خدا بر شما مؤمنین باد.

تعقیب نماز

مسأله۱۲۱۶: مستحب است انسان بعد از نماز، مقداری مشغول تعقیب، یعنی خواندن ذکر، دعا و قرآن شود. و بهتر است پیش از آنکه از جای خود حرکت کند و وضو، غسل و تیمّم او باطل شود، رو به قبله تعقیب بخواند. و لازم نیست تعقیب به لفظ عربی باشد، ولی بهتر است دعاهایی که دستور داده‌اند را بخواند و از جمله تعقیب‌هایی که بسیار سفارش شده است، تسبیح حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد، به این ترتیب: ۳٤ مرتبه «**اللّهُ أَکْبَرُ**» سپس ۳۳ مرتبه «**الْحَمْدُ لِلّهِ**» و سپس ۳۳ مرتبه «**سُبْحانَ اللّهِ**»، و می‌توان «**سُبْحانَ اللّهِ**» را پیش از «**الْحَمْدُ لِلّهِ**» گفت، ولی بهتر است بعد از «**الْحَمْدُ لِلّهِ**» گفته شود.

مسأله۱۲۱۷: مستحب است بعد از نماز، سجده شکر نماید و اگر پیشانی را، به قصد شکر بر زمین بگذارد کافی است، ولی بهتر است دوبار پیشانی را بر زمین بگذارد، و صد مرتبه، یا سه مرتبه و یا یك مرتبه «**شُکْراً لِلّهِ**» یا «**شُکْراً**» و یا «**عَفْواً**» بگوید. و همچنین مستحب است هر وقت، نعمتی به انسان می‌رسد یا بلایی از او دور می‌گردد سجده شکر بجا آورد.

صلوات بر پیغمبر

مسأله۱۲۱۸: هرگاه انسان اسم مبارك حضرت رسول صلی الله علیه و آله مانند «**محمّد**» و «**احمد**» یا لقب و کنیه آن جناب مانند «**مصطفی**» و «**ابوالقاسم**» را بگوید یا بشنود، اگرچه در نماز باشد، مستحب است صلوات بفرستد.

مسأله۱۲۱۹: هنگام نوشتن اسم مبارك حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله مستحب است صلوات را بنویسد. و همچنین بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می‌کند، صلوات بفرستد.

مُبطلات نماز

مسأله۱۲۲۰: دوازده چیز نماز را باطل می‌کند، آنها را «مُبطلات» می‌گویند: ۱ـ از بین رفتن یکی از شرطهای نماز. ۲ـ باطل شدن وضو یا غسل. ۳ـ گذاشتن

دست‌ها روی هم مانند دیگران. ٤ـ آمین گفتن بعد از حمد. ٥ـ پشت به قبله کردن. ٦ـ سخن گفتن. ۷ـ خندیدن. ۸ـ گریه کردن بر امور دنیا. ۹ـ به هم خوردن صورت نماز. ۱۰ـ خوردن و آشامیدن. ۱۱ـ بعضی شکیّات. ۱۲ـ کم و زیاد شدن رکن یا غیر رکن. و تفصیل آن در مسائل بعدی بیان می‌شود.

مسأله۱۲۲۱: اوّل از مبطلات نماز: در بین نماز، یکی از شرط‌های آن از بین برود، مثلا در بین نماز بفهمد مکانش غصبی است.

مسأله۱۲۲۲: دوم از مبطلات نماز: در بین نماز، عمداً یا سهواً و یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می‌کند پیش آید، مثلا بول از او خارج شود.

مسأله۱۲۲۳: کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غایط خودداری کند، اگر در بین نماز، بول یا غایط از او خارج شود، چنانچه به دستوری که در احکام وضو **«مسأله ۳۵۱ـ۳۵۷»** گفته شد رفتار نماید نمازش باطل نمی‌شود و نیز اگر در بین نماز، از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد، نمازش صحیح است.

مسأله۱۲۲۴: کسی که بی‌اختیار خوابش برده، اگر نداند در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن، بنابر احتیاط مستحب بعد از وقت و بنابر احتیاط واجب در وقت، نماز را دوباره بخواند.

مسأله۱۲۲۵: اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و شك کند بعد از نماز بوده یا در بین نماز، نمازش صحیح است.

مسأله۱۲۲۶: اگر در حال سجده، از خواب بیدار شود و شك کند در سجده آخر نماز است، یا در سجده شکر، بنابر احتیاط مستحب بعد از وقت و بنابر احتیاط واجب در وقت، نماز را دوباره بخواند.

مسأله۱۲۲۷: سوم از مبطلات نماز: مانند بعضی از کسانی که شیعه نیستند، دست‌ها را روی هم بگذارد.

مسأله۱۲۲۸: هرگاه برای ادب دست‌ها را روی هم بگذارد، اگرچه مانند آن‌ها نباشد، باید نماز را دوباره بخواند ولی اگر از روی فراموشی یا ناچاری و یا برای کار دیگری مانند خاراندن دست، دست‌ها را روی هم بگذارد، اشکال ندارد.

مسأله۱۲۲۹: چهارم از مبطلات نماز: بعد از خواندن سوره حمد «آمین» بگوید، ولی اگر اشتباهاً یا از روی تقیّه بگوید، نمازش باطل نمی‌شود.

مسأله۱۲۳۰: پنجم از مبطلات نماز: عمداً یا از روی فراموشی یا نادانی، پشت به قبله کند، یا به طرف راست و یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً مقداری برگردد که نگویند رو به قبله است، اگرچه به طرف راست یا چپ نرسد، نمازش باطل است.

مسأله۱۲۳۱: اگر عمداً یا سهواً سر را مقداری بگرداند که بتواند پشت سرش را ببیند، نمازش باطل است ولی اگر سر را کمی بگرداند، عمداً باشد یا اشتباهاً، نمازش باطل نمی‌شود.

مسأله۱۲۳۲: ششم از مبطلات نماز: عمداً کلمه‌ای بگوید که دو حرف یا بیشتر باشد، اگرچه معنی نداشته باشد، ولی اگر سهواً بگوید، نمازش باطل نمی‌شود.

مسأله۱۲۳۳: اگر کلمه‌ای بگوید که یك حرف دارد، چنانچه آن کلمه معنی داشته باشد، مانند «ق» که در زبان عرب، به معنای «نگهداری کن» است، چنانچه معنای آن را بداند و آن را قصد نماید، نمازش باطل می‌شود، بلکه اگر معنای آن را قصد نکند ولی متوجّه آن باشد، بنابر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

مسأله۱۲۳۴: سرفه کردن، آروغ زدن، خمیازه و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد، ولی گفتن «آخ» و «آه» و مانند آن، که دارای دو حرف است، اگر عمدی باشد، نماز را باطل می‌کند.

مسأله۱۲۳۵: اگر کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید، مثلا به قصد ذکر بگوید: «**اَللّهُ أَكْبَرُ**» و در موقع گفتن آن، صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند، اشکال ندارد ولی چنانچه به قصد اینکه چیزی به کسی بفهماند «**اَللّهُ أَكْبَرُ**» را مثلا بگوید و قصد ذکر نداشته باشد نمازش باطل می‌شود.

مسأله۱۲۳۶: خواندن قرآن در نماز، غیر از چهار سوره‌ای که سجده واجب دارد و در **«مسأله ۱۱۸۳»** گفته شد و همچنین ذکر خدا گفتن و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد، ولی بنابر احتیاط مستحب به غیر عربی دعا نکند.

مسأله۱۲۳۷: اگر چیزی از حمد، سوره و ذکرهای نماز را، از روی احتیاط چند مرتبه بگوید، اشکال ندارد و همچنین است اگر عمداً بگوید و به قصد جزئیّت نباشد، ولی اگر از روی وسواس، چند مرتبه بگوید، بنابر احتیاط مستحب نمازش را اعاده کند.

بعضی از احکام سلام

مسأله۱۲۳۸: در حال نماز، انسان نباید به دیگری سلام نماید و اگر دیگری به او سلام کرد، باید همان‌طور که او سلام کرده جواب دهد، مثلا اگر گفته: **«سلامٌ**

علیکمْ» در جواب بگوید: «**سلامٌ علیکمْ**»، ولی در جواب «**علیکم السّلام**» بهتر است بگوید: «**سلامٌ علیکمْ**».

مسأله۱۲۳۹: انسان باید جواب سلام را، در نماز یا در غیر نماز، فوراً بگوید و اگر عمداً یا از روی فراموشی جواب سلام را به قدری طول دهد که اگر جواب بگوید، جواب آن سلام حساب نشود، چنانچه در نماز باشد نباید جواب بدهد و اگر در نماز نباشد، جواب دادن واجب نیست.

مسأله۱۲۴۰: باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود، مگر اینکه سلام کننده کَر باشد و یا سلام کند و با سرعت دور شود، که در این صورت در غیر نماز جواب واجب نبوده و در نماز جایز نیست.

مسأله۱۲۴۱: واجب نیست نمازگزار جواب سلام را، به قصد دعا بگوید، به این معنا که از خدا، برای کسی که سلام کرده سلامتی بخواهد، بلکه به قصد ردّ تحیّت نیز جایز است.

مسأله۱۲۴۲: اگر زن یا مرد نامحرم و یا بچّه ممیّز، یعنی بچّه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد، به نمازگزار سلام کند نمازگزار جایز، بلکه واجب است جواب او را به عنوان ردّ تحیّت بدهد.

مسأله۱۲۴۳: اگر نمازگزار، جواب سلام را ندهد گناه کرده ولی نمازش صحیح است.

مسأله۱۲۴۴: اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند، اگر عرفاً سلام حساب شود مثل اینکه حرکات آن را اشتباه کند بنابر احتیاط واجب جواب او را بدهد و اگر عرفاً سلام حساب نشود، جواب او واجب نیست بلکه در نماز جایز هم نیست.

مسأله۱۲۴۵: جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی، سلام می‌کند واجب نیست و در نماز جایز نیست.

مسأله۱۲۴۶: اگر کسی به عدّه‌ای سلام کند، جواب سلام او بر همه آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافی است.

مسأله۱۲۴۷: اگر کسی به عدّه‌ای سلام کند و دیگری جواب سلام دهد و یا کسی که سلام کننده قصد سلام دادن به او را نداشته جواب دهد، جواب سلام او بر آن عدّه واجب است.

مسأله۱۲۴۸: اگر به عدّه‌ای سلام کند و کسی که بین آنها مشغول نماز است،

شك كند كه سلام كننده، قصد سلام كردن به او را نيز داشته يا نه، نبايد جـواب بدهـد و همچنين اگر بداند قصد او را نيز داشته، ولی ديگری جواب سلام را بدهد، امّـا اگـر بداند كه قصد او را نيز داشته و ديگری جواب ندهد، بايد جواب بگويد.

مسـأله۱۲۴۹: سلام كردن مستحب است و بسيار سفارش شده كه سواره، بـه پيـاده و ايستاده به نشسته و كوچك‌تر به بزرگتر سلام كند، امّا جواب سلام واجب می‌باشد.

مسـأله۱۲۵۰: اگر دو نفر با هم به يكديگر سلام كنند، بنابر احتياط واجـب هـر يـك جواب سلام ديگری را بدهد.

مسـأله۱۲۵۱: در غير نماز، مستحب است، جواب سـلام را بهتـر از سـلام بگويـد، مثلا اگر كسی گفت: «**سلامٌ عليكمْ**» در جواب بگويد: «**سلامٌ عليكمْ وَرحمة اللّه**».

مسـأله۱۲۵۲: هفتم از مبطلات نماز: خنده با صداست، عمدی باشـد يـا اضـطراری، امّا چنانچه سهواً با صدا بخندند، نماز اشكال ندارد، مگـر آنكـه از صـورت نمـاز خـارج شود و همچنين لبخند، نماز را باطل نمی‌كند.

مسـأله۱۲۵۳: اگر برای جلوگيری از صدای خنده كمـی حـالتش تغييـر كنـد، مـثلا رنگش سرخ شود، بنـابر احتيـاط مسـتحب بايـد نمـازش را دوبـاره بخوانـد، مگـر از صورت نماز خارج شود كه در اين صورت واجب است نماز را دوباره بخواند.

مسـأله۱۲۵۴: هشتم از مبطلات نماز: برای امور دنيا، عمـداً بـا صـدا گريـه كنـد و بنابر احتياط مستحب برای دنيا بی‌صدا نيز گريـه نكنـد ولـی اگـر از تـرس خـدا و يـا برای آخرت گريه كند، آهسته باشد يا بلند اشكال ندارد، بلكه از بهتـرين اعمـال اسـت و همچنين گريه بر مصايب رسول خدا و اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام مگـر آنكـه ماحی صورت نماز باشد.

مسـأله۱۲۵۵: نهم از مُبطلات نماز: كاری است كه صورت نمـاز را بـه هـم بزنـد، مانند دست زدن و به هوا پريدن، كم باشد يا زياد، عمـداً باشـد يـا از روی فراموشـی، ولی كاری كه صورت نماز را به هم نزند، مانند اشاره كردن با دست، اشكال ندارد.

مسـأله۱۲۵۶: اگر در بين نماز، مقداری ساكت بماند كـه نگوينـد نمـاز مـی‌خوانـد، نمازش باطل می‌شود.

مسـأله۱۲۵۷: اگر در بين نماز، كاری انجام دهد يا مدّتی ساكت شـود و شـك كنـد كه نماز به هم خورده يا نه، نمازش صحيح است.

مسـأله۱۲۵۸: دهم از مُبطلات نماز: خوردن و آشاميدن است، اگر در نمـاز طـوری

بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می‌خواند، عمداً باشد یـا از روی فراموشـی، نمـازش باطل می‌شود.

مسـأله۱۲۵۹: کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، اگـر پـیش از اذان صـبح، مشـغول بـه خواندن نماز «وتر» باشد و تشنه شود، چنانچه بترسد اگر نماز را تمام کنـد صـبح شـود، در صورتی که آب نزدیك او، در دو سه قدمی باشـد، مـی‌توانـد در بـین نمـاز وتـر آب بیاشامد، امّا باید کاری که نماز را باطل می‌کند، مانند روگرداندن از قبله، انجام ندهد.

مسـأله۱۲۶۰: اگر در بین نماز، غذایی که در دهان یا لای دندان‌ها مانده فـرو ببـرد، نمازش باطل نمی‌شود و همچنین اگر قند، شکر و مانند آن در دهـانش مانـده باشـد و در حال نماز، کم کم آب شود و فرو رود، اشکال ندارد.

مسـأله۱۲۶۱: یازدهم از مبطلات نماز: شك در عدد رکعت‌هـای نمـاز دو رکعتـی، سه رکعتی و در دو رکعت اوّل نمازهای چهار رکعتی است.

مسـأله۱۲۶۲: دوازدهم از مُبطلات نماز: رکن نماز را عمداً یا سـهواً، کـم یـا زیـاد کند. و یا چیزی که رکن نیست، عمداً کم یا زیاد نماید.

مسـأله۱۲۶۳: اگر بعد از نماز، شك کند در بین نماز کاری که نماز را باطـل مـی‌کنـد، انجام داده یا نه، نمازش صحیح است.

مکروهات نماز

مسـأله۱۲۶۴: مکروه است در نمـاز، صـورت را کمـی بـه طـرف راسـت یـا چـپ بگرداند، چشم‌ها را بر هم بگذارد، آن‌ها را به طرف راست و چپ بگردانـد، بـا ریـش و دست خود بازی کند، انگشت‌ها را درهم نماید، آب دهان بیندازد، به خـط قـرآن یـا کتاب و یا خط انگشتر نگاه کنـد. و همچنـین مکـروه اسـت هنگـام خوانـدن حمـد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کـاری کـه خضـوع و خشوع را از بین ببرد مکروه می‌باشد.

مسـأله۱۲۶۵: هنگامی که انسان خوابش می‌آید و موقع خودداری از بـول و غـایط، مکروه است نماز بخواند. و همچنین پوشیدن جوراب تنگ کـه پـا را فشـار دهـد، در نماز مکروه است.

شکستن نماز واجب

مسـأله۱۲۶۶: نباید نماز واجب را از روی اختیار بشـکند ولـی بـرای حفـظ مـال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی، مانعی ندارد.

مسـأله۱۲۶۷: اگر حفظ جان خود یا کسـی کـه حفـظ جـان او واجـب اسـت و یـا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می‌باشد، بدون شکسـتن نمـاز ممکـن نباشـد، بایـد نماز را بشکند، امّا شکستن نماز برای مالی که اهمیّت ندارد مکروه است.

مسـأله۱۲۶۸: اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشـد و طلبکـار، طلـب خـود را از او مطالبه کند، چنانچـه بتوانـد در بـین نمـاز طلـب او را بدهـد، بایـد در همـان حـال بپردازد و اگر بدون شکستن نماز، دادن طلب او ممکن نباشد، بایـد نمـاز را بشـکند و طلب او را بدهد، سپس نماز را بخواند.

مسـأله۱۲۶۹: اگر در بین نماز بفهمـد مسـجد نجـس اسـت، چنانچـه وقـت تنـگ باشد، باید نماز را تمام کند و اگر وقت وسعت دارد و تطهیر مسـجد، نمـاز را بـه هـم نمی‌زند باید در بین نماز مسجد را تطهیر کند و بقیّه نماز را بخواند و اگـر نمـاز را بـه هم می‌زند در صورتی که بعد از نماز، تطهیر مسجد ممکن باشد، شکستن نمـاز جـایز نیست، مگر بودن نجاست در مسجد، موجب هَتك حرمـت مسـجد باشـد کـه در ایـن صورت باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر نماید، سپس نماز را بخواند.

مسـأله۱۲۷۰: کسی که باید نماز را قطع کند، اگر نماز را تمام کند گناه کـرده، ولـی نماز او صحیح است، مگر اینکه ضرر بـه گونـه‌ای بـوده کـه دفـع آن واجـب باشـد و متوقف بر قطع نماز بوده که در این صورت نماز را بنابر احتیاط واجب اعاده نماید.

مسـأله۱۲۷۱: اگر پیش از آنکه به اندازه رکوع خـم شـود، یـادش بیایـد کـه اذان و اقامه را فراموش کرده، چنانچه وقت نماز وسـعت دارد، مسـتحب اسـت بـرای گفـتن آن‌ها نماز را بشکند.

شکیّات نماز

مسـأله۱۲۷۲: شکیّات نماز بیست و سه قسم است: هشت قسـم آن، نمـاز را باطـل می‌کند، نه قسم دیگر آن، صحیح است و به شش قسم آن، نباید اعتنا کرد.

شک هایی که نماز را باطل می کند

مسـأله۱۲۷۳: شك‌هایی که نماز را باطل می‌کند به ایـن شـرح اسـت: **اوّل:** شـك در شماره رکعت‌های نماز دو رکعتـی، ماننـد نمـاز صـبح و نمـاز مسـافر، ولـی شـك در شماره رکعت‌های نماز مستحب دو رکعتی و نمـاز احتیـاط، نمـاز را باطـل نمـی‌کنـد.

دوم: شك در شماره ركعت‌های نماز سه ركعتی. **سوم:** در نماز چهار ركعتی شك كند يك ركعت خوانده يا بيشتر. **چهارم:** در نماز چهار ركعتی، پيش از تمام شدن سجده دوم، شك كند دو ركعت خوانده يا بيشتر. **پنجم:** شك بين دو و پنج، يا دو و بيشتر از پنج و بنابر احتياط واجب در صورتی كه شک بعد از تمام شدن سجده دوم باشد، و همچنين است در قسمت ششم و هفتم. **ششم:** شك بين سه و شش، يا سه و بيشتر از شش. **هفتم:** شك در اصل ركعت‌های نماز كه نداند، چند ركعت خوانده است. **هشتم:** شك بين چهار و شش، يا چهار و بيشتر از شش، پيش از تمام شدن سجده دوّم، ولی اگر بعد از سجده دوم شك بين چهار و شش، يا چهار و بيشتر از شش برای او پيش آيد، بنابر احتياط بنابر چهار بگذارد و نماز را تمام كند و بعد از نماز، دو سجده سهو بجا آورد و نماز را نيز، دوباره بخواند.

مسأله۱۲۷۴: اگر يكی از شك‌های باطل برای انسان پيش آيد، می‌تواند نماز را به هم بزند و يا به قدری فكر كند كه صورت نماز به هم بخورد يا از پيدا شدن يقين يا گمان نااُميد شود.

شک هایی که نباید به آن اعتنا کرد

مسأله۱۲۷۵: شك‌هايی كه نبايد به آن اعتنا كرد، به اين شرح است: **اوّل:** شك در چيزی كه محل بجا آوردن آن گذشته است، مانند اينكه در ركوع، شك كند حمد را خوانده يا نه. **دوم:** شك بعد از سلام نماز. **سوم:** شك بعد از گذشتن وقت نماز. **چهارم:** شك كثيرالشك، يعنی كسی كه زياد شك می‌كند. **پنجم:** شك امام در شماره ركعت‌های نماز، در صورتی كه مأموم شماره آن را بداند. و همچنين شك مأموم در صورتی كه امام شماره ركعت‌های نماز را بداند. **ششم:** شك در نماز مستحب.

۱ــ شک بعد از محل

مسأله۱۲۷۶: اگر در بين نماز، شك كند يكی از كارهای واجب آن را انجام داده يا نه، مثلا شك كند حمد خوانده يا نه، چنانچه مشغول كار بعدی نشده باشد، بايد آنچه را كه در انجام آن شك كرده، بجا آورد و اگر مشغول كار بعدی شده، به شك خود اعتنا نكند.

مسأله۱۲۷۷: اگر در بين خواندن آيه‌ای، شك كند آيه پيش را خوانده يا نه و

همچنین اگر در حالی که آخر آیه را می‌خواند، شك کند اوّل آن را خوانده یا نه، به شك خود اعتنا نکند.

مسأله۱۲۷۸: اگر بعد از رکوع و سجود، شك کند کارهای واجب آن، مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، به شك خود اعتنا نکند.

مسأله۱۲۷۹: اگر در حالی که به سجده می‌رود شك کند رکوع کرده یا نه، یا شك کند بعد از رکوع ایستاده یا نه، به این شك اعتنا نکند.

مسأله۱۲۸۰: اگر در حال برخاستن، شك کند سجده یا تشهّد را بجا آورده یا نه، به شكّ خود نسبت به تشهّد توجّه نکند ولی نسبت به سجده به جهت دلیل خاص اعتنا کند.

مسأله۱۲۸۱: کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می‌خواند، شك کند سجده یا تشهّد را بجا آورده یا نه، باید به شك خود اعتنا نکند. و اگر پیش از آنکه مشغول حمد یا تسبیحات شود، شك کند سجده یا تشهّد را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد.

مسأله۱۲۸۲: اگر شك کند یکی از رکن‌های نماز را بجا آورده یا نه، چنانچه از محل آن گذشته است اعتنا نکند و اگر در محل است بجا آورد، در این صورت چنانچه بعد یادش بیاید آن رکن را بجا آورده بوده، نمازش باطل می‌باشد، زیرا رکن زیاد شده است.

مسأله۱۲۸۳: اگر شك کند، عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه از محل آن گذشته است اعتنا نکند و اگر در محل است بجا آورد و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید آن را بجا آورده بوده، چون رکن زیاد نشده، نمازش صحیح است ولی بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله۱۲۸۴: اگر شك کند رکنی را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول عمل بعدی شده، مثلا در تشهّد شك کند دو سجده را بجا آورده یا نه، باید به شك خود اعتنا نکند و اگر یادش بیاید آن رکن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باید آن را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نمازش باطل است، مثلا اگر پیش از رکوع رکعت بعد، یادش بیاید دو سجده را بجا نیاورده، باید بجا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن، یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله۱۲۸۵: اگر شك کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه و مشغول کار بعد از آن شده باشد، باید به شك خود اعتنا نکند، مثلا موقعی که مشغول خواندن سوره است، اگر شك کند حمد را خوانده یا نه، باید به شك خود اعتنا نکند و اگر

بعد یادش بیاید آن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش صحیح است، بنابراین اگر مثلا در قنوت، یادش بیاید حمد را نخوانده باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید اعتنا نکند و نماز او صحیح است و باید دو سجده سهو بجا آورد در صورتی که جزء فراموش شده: یک سجده و یا تشهد باشد، و اگر جزء فراموش شده غیر از این دو بود بنابر احتیاط واجب سجده سهو بنماید.

مسأله۱۲۸۶: اگر شك کند سلام نماز را گفته یا نه، یا شك کند درست گفته یا نه، چنانچه مشغول تعقیب نماز، یا مشغول نماز دیگری شده یا با انجام کاری که نماز را به هم می‌زند، از حال نماز بیرون رفته یا خود را خارج از نماز می‌داند، باید به شك خود اعتنا نکند و اگر پیش از این‌ها شك کند، باید سلام را بگوید.

۲ـ شک بعد از سلام

مسأله۱۲۸۷: اگر بعد از سلام نماز، شك کند نمازش صحیح بوده یا نه، مثلا شك کند رکوع کرده یا نه، یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی، شك کند چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، به شك خود اعتنا نکند، ولی اگر هر دو طرف شك او باطل باشد، مثلا بعد از سلام نماز چهار رکعتی، شك کند دو رکعت خوانده یا پنج رکعت، نمازش باطل است.

۳ـ شک بعد از وقت

مسأله۱۲۸۸: اگر بعد از گذشتن وقت نماز، شك کند نماز خوانده یا نه، یا گمان کند نخوانده است، خواندن آن لازم نیست ولی اگر پیش از گذشتن وقت، شك کند نماز خوانده یا نه، یا گمان کند نخوانده، باید آن نماز را بخواند، بلکه اگر گمان کند خوانده، باید آن را بجا آورد، بله اگر یقین کند نماز ظهر را بجا آورده و شک در عصر نماید و احتمال انجام آن را بدهد، بنا بر انجام آن گذارد گرچه پیش از گذشتن وقت باشد.

مسأله۱۲۸۹: اگر بعد از گذشتن وقت، شك کند نماز را درست خوانده یا نه، به شك خود اعتنا نکند.

مسأله۱۲۹۰: اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر، بداند چهار رکعت نماز خوانده، ولی نداند به نیّت ظهر خوانده یا به نیّت عصر، باید چهار رکعت نماز قضا، به نیّت نمازی که بر او واجب است بخواند.

مسـأله۱۲۹۱: اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغـرب وعشـا، بدانـد یـك نمـاز خوانـده، ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی، باید قضای نماز مغرب وعشا را بجا آورد.

۴ـ کثیرالشّک

مسـأله۱۲۹۲: اگر کسی در یك نماز، سه مرتبه شك کند، یا در سه نمـاز پشـت سـر هم، مثلا در نماز صبح، ظهر و عصر شك کنـد، «کثیرالشّـك» اسـت و بـه شـك خـود اعتنا نکند اگرچه زیاد شك کردن او، از غضب یا ترس و یا پریشانی حواس باشد.

مسـأله۱۲۹۳: کثیرالشّك، اگر در بجا آوردن چیزی شـك کنـد، چنانچـه بجـا آوردن آن، نماز را باطل نمی‌کند، باید بنا بگذارد که آن را بجـا آورده، مـثلا شـك کنـد رکـوع کرده یا نه، باید بنا بگذارد که رکوع کرده اسـت و اگـر بجـا آوردن آن، نمـاز را باطـل می‌کند، باید بنا بگذارد که آن را انجام نداده، مثلا اگر شـك کنـد یـك رکـوع کـرده یـا بیشتر، چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می‌کند، باید بنـا بگـذارد کـه بیشـتر از یـك رکوع نکرده است.

مسـأله۱۲۹۴: کسی که فقـط در یـك چیـز نمـاز، زیـاد شـك مـی‌کنـد، چنانچـه در چیزهای دیگر نماز شك کند، باید به دستور آن عمل نماید، مثلا کسی کـه زیـاد شـك می‌کند سجده کرده یا نه، اگر اتّفاقاً در بجا آوردن رکـوع شـك کنـد، بایـد بـه دسـتور شك رفتار نماید، یعنی اگر ایستاده است رکـوع را بجـا آورد و اگـر بـه سـجده رفتـه، اعتنا نکند.

مسـأله۱۲۹۵: کسی که در نماز معیّنی، مثلا در نماز ظهر زیاد شك می‌کنـد، اگـر در نماز دیگری، مثلا در نماز عصر اتّفاقاً شك کند، باید به دستور شك رفتار نماید.

مسـأله۱۲۹۶: کسی که در جای مخصوصی، زیاد شك مـی‌کنـد، اگـر در غیـر آنجـا نماز بخواند و شکّی برای او پیش آید، باید به دستور شك عمل نماید.

مسـأله۱۲۹۷: اگر انسان شك کند «کثیرالشّك» شده یا نه، باید به دستور شـك عمـل نماید امّا «کثیرالشّك» تا وقتی یقین نکند به حال معمولی مردم برگشـته، بایـد بـه شـك خود اعتنا نکند.

مسـأله۱۲۹۸: کسی که کثیرالشّك است اگر شك کنـد رکنـی را بجـا آورده یـا نـه و اعتنا نکند، بعد یادش بیاید آن را بجا نیاورده، چنانچه مشغول رکن بعـد نشـده باشـد، باید آن را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده، نمازش باطل است، مـثلا اگـر شـك

کند رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه پیش از سجده یادش بیاید رکوع نکرده، باید رکوع کند و اگر در سجده دوم یادش بیاید، نمازش باطل است.

مسأله۱۲۹۹: کسی که زیاد شك می‌کند، اگر شك کند، چیزی را که رکن نیست، بجا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید آن را بجا نیاورده، چنانچه از محل آن گذشته، نمازش صحیح است، مثلا اگر شك کند حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه در قنوت یادش بیاید حمد را نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید، نماز او صحیح است.

۵ــ شک امام و مأموم

مسأله۱۳۰۰: اگر امام جماعت، در شماره رکعت‌های نماز شك کند، مثلا شك کند سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه مأموم یقین داشته باشد چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست. و همچنین اگر امام یقین داشته باشد که چند رکعت خوانده است و مأموم، در شماره رکعت‌های نماز شك کند، باید به شك خود اعتنا ننماید.

۶ــ شک در نماز مستحب

مسأله۱۳۰۱: اگر در شماره رکعت‌های نماز مستحب شك کند، چنانچه طرف بیشتر شك، نماز را باطل می‌کند، بنا را بر کمتر بگذارد، مثلا اگر در نافله صبح شك کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است. و اگر طرف بیشتر شك، نماز را باطل نمی‌کند، مثلا شك کند دو رکعت خوانده یا یك رکعت، به هر طرف شك عمل کند نمازش صحیح است. گرچه در این صورت بهتر آن است که بنا را بر اقل بگذارد.

مسأله۱۳۰۲: کم شدن رکن، نافله را باطل می‌کند، ولی زیاد شدن رکن، آن را باطل نمی‌کند، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده، باید برگردد و از آنجایی که فراموش کرده ادامه دهد، مثلا اگر در بین رکوع، یادش بیاید سوره را نخوانده، باید برگردد و سوره را بخواند و دوباره به رکوع رود.

مسـأله۱۳۰۳: اگر در یکی از کارهای نافله شك کند، خواه رکـن باشـد یـا غیـر رکـن، چنانچه محل آن نگذشته، باید بجا آورد و اگر محل آن گذشته به شك خود اعتنا نکند.

مسـأله۱۳۰۴: اگر در نماز مستحب دو رکعتی گمان کند کـه سـه رکعـت یـا بیشـتر بجا آورده، اعتنا نکند و نمازش صحیح است و اگر به دو رکعت یا کمتـر گمـان کنـد، بنابر احتیاط مستحب به همان گمان عمل کند، مـثلا اگـر بـه یـك رکعـت گمـان دارد، بنابر احتیاط مستحب، یك رکعت دیگر نیز بخواند.

مسـأله۱۳۰۵: اگر در نماز نافله، کاری کند که سجده سهو واجب می‌شـود، یـا یـك سجده و یا تشهّد را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نمـاز، سـجده سـهو یـا قضـای سجده و تشهّد را بجا آورد.

مسـأله۱۳۰۶: اگر شك کند نماز مستحب را خوانده یا نـه، چنانچـه آن نمـاز ماننـد نماز جعفر طیّـار علیه‌السلام، وقـت معـیّن نداشـته باشـد بنـا بگـذارد کـه نخوانـده اسـت و همچنین است اگر مثل نافله یومیّه، وقت معیّن داشته باشد و پـیش از گذشـتن وقـت، شك کند ولی اگر بعد از گذشتن وقت، شك کند به شك خود اعتنا نکند.

شک های صحیح

مسـأله۱۳۰۷: در نُه صورت، اگر در شماره رکعت‌های نماز چهار رکعتـی شـك کنـد نماز باطل نمی‌شود بلکه قدری بنابر احتیاط مستحب فکر نماید پس اگر بـه یـك طـرف شك، یقین یا گمان پیدا کـرد، همـان طـرف را بگیـرد و نمـاز را تمـام کنـد وگرنـه، بـه دستوری که گفته می‌شود عمل نماید.

مسـأله۱۳۰۸: اوّل: بعد از سر برداشتن از سجده دوم، شك کند دو رکعـت خوانـده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده و یك رکعـت دیگـر بخوانـد، نمـاز را تمام کند و بعد از نماز، یك رکعت نماز احتیاط ایسـتاده و یـا دو رکعـت نشسـته، بـه دستوری که بیان می‌شود بجا آورد.

مسـأله۱۳۰۹: دوم: شك بین دو و چهار، بعد از سر برداشـتن از سـجده دوم کـه در این صورت باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده، نماز را تمام کنـد و بعـد از نمـاز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

مسـأله۱۳۱۰: سوم: شك بین دو و سه و چهار، بعد از سـر برداشـتن از سـجده دوم که در این صورت باید بنا را بر چهار بگذارد و بعد از نمـاز، دو رکعـت نمـاز احتیـاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد.

مسأله۱۳۱۱: چهارم: شك بین چهار و پنج، بعد از سر برداشتن از سجده دوم که در این صورت، باید بنا را بر چهار بگذارد، نماز را تمام کند و بعد از نماز، دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله۱۳۱۲: اگر بعد از گفتن ذکر و پیش از سر برداشتن از سجده دوم، یکی از این چهار شك، برای او پیش آید، بنابر احتیاط مستحب باید به دستور همان شك، عمل کند و نماز را نیز دوباره بخواند، البتّه اگر تنها نماز را دوباره بخواند، کافی است.

مسأله۱۳۱۳: پنجم: شك بین سه و چهار، در هر جای نماز که باشد باید بنا را بر چهار بگذارد، نماز را تمام کند و بعد از نماز، یك رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته، بجا آورد.

مسأله۱۳۱۴: ششم: شك بین چهار و پنج، در حال ایستاده که در این‌صورت نمازش را تمام کند و دو سجده سهو بجا آورد و بنابر احتیاط مستحب نماز را اعاده کند.

مسأله۱۳۱۵: هفتم: شك بین سه و پنج، در حال ایستاده، باید بنشیند، تشهّد بخواند، نماز را سلام دهد، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد. و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو نیز، برای قیام اضافی بجا آورد.

مسأله۱۳۱۶: هشتم: شك بین سه وچهار وپنج، در حال ایستاده باید بنشیند، تشهّد بخواند، بعد از سلام نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، سپس دو رکعت نشسته بجا آورد و بنابر احتیاط واجب، دو سجده سهو نیز، برای قیام اضافی بجا آورد.

مسأله۱۳۱۷: نهم: شك بین پنج و شش، در حال ایستاده، باید بنشیند، تشهّد بخواند، نماز را سلام دهد، دو سجده سهو را یک بار جهت اضافات حاصله بجا آورد.

چند مسأله

مسأله۱۳۱۸: اگر یکی از شك‌های صحیح برای انسان پیش آید، بنابر احتیاط مستحب نماز را نشکند، امّا اگر نماز را شکست و مشغول نماز دوم شد، نماز دومش صحیح است.

مسأله۱۳۱۹: اگر یکی از شك‌هایی که نماز احتیاط برای آن واجب است، در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند و بدون خواندن نماز احتیاط، دوباره نماز را از سر بگیرد اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند، نماز را از سر گرفته باشد نماز دوّمش بنابر احتیاط مستحب باطل است و اگر بعد از انجام کاری که نماز

را باطل می‌کند، مشغول نماز شده، نماز دوّمش صحیح است، لکن نماز اوّل در هر دو صورت باطل است.

مسأله۱۳۲۰: اگر یکی از شك‌های صحیح، برای انسان پیش آید، چنانکه گفته شد، قدری بنابر احتیاط مستحب فکر کند، ولی این فکر کردن را می‌توان با کمی تأخیر انجام داد، مثلاً اگر در سجده شك کند، می‌تواند تا بعد از سجده، فکر کردن را تأخیر بیندازد.

مسأله۱۳۲۱: اگر اوّل به یك طرف، گمان بیشتری داشته باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شك عمل نماید و اگر اوّل، دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد، بعد به طرف دیگر گمان کند، باید طرف گمان شده را بگیرد و نماز را تمام کند.

مسأله۱۳۲۲: کسی که نمی‌داند به یك طرف گمان بیشتری دارد یا هر دو طرف در نظر او مساوی است، باید به دستور شك عمل کند.

مسأله۱۳۲۳: اگر بعد از نماز بداند در بین نماز مردّد بوده که مثلا دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته، ولی نداند به خواندن سه رکعت گمان داشته، یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده، اعتنا لازم نیست ولی خوب است نماز احتیاط بخواند.

مسأله۱۳۲۴: اگر موقعی که تشهّد می‌خواند، یا بعد از ایستادن، شك کند که دو سجده را بجا آورده یا نه و در همان موقع، یکی از شك‌هایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است، برای او پیش آید، مثلا شك کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت، چنانچه به دستور آن شك عمل کند، نمازش صحیح است.

مسأله۱۳۲۵: اگر پیش از آنکه مشغول تشهّد شود، یا پیش از ایستادن، شك کند دو سجده را بجا آورده یا نه و در همان موقع، یکی از شك‌هایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است، برای او پیش آید نمازش باطل است.

مسأله۱۳۲۶: اگر موقعی که ایستاده، بین سه و چهار، یا بین سه و چهار و پنج، شك کند و یادش بیاید دو سجده از رکعت پیش را بجا نیاورده، نمازش باطل است.

مسأله۱۳۲۷: اگر شك او از بین برود و شك دیگری پیش آید، مثلا اوّل شك کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بعد شك کند سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به دستور شك دوم عمل نماید.

مسـأله۱۳۲۸: اگر بعد از نماز، شك كند كـه در نمـاز، مـثلا بـين دو و چهـار شـك كرده، يا بين سه و چهار، واجب است بـه دسـتور هـر دو عمـل كنـد و بنـابر احتيـاط مستحب، نماز را نيز دوباره بخواند.

مسـأله۱۳۲۹: اگر بعد از نماز بفهمد در نماز شكّی برای او پيش آمـده، ولـی نداننـد از شك‌های باطل بوده و يا از شك‌های صحيح و اگر از شك‌هـای صـحيح بـوده كـدام يك از آن‌هاست نماز را دوباره بخواند.

مسـأله۱۳۳۰: كسی كه نشسته نماز می‌خواند، اگـر شـكی كنـد كـه بايـد بـرای آن، يـك ركعت نماز احتياط ايستاده يا دو ركعت نشسته بخواند، بايد يـك ركعـت نشسـته بجـا آورد. و اگر شكی كند كه بايد برای آن، دو ركعت نماز احتيـاط ايسـتاده بخوانـد، بايـد دو ركعـت نشسته بجا آورد. و اگر شكی كند كه بايـد بـرای آن دو ركعـت نمـاز احتيـاط ايسـتاده و دو ركعت نشسته بخواند، بايد يک ركعت و سپس دو ركعت نشسته بجا آورد.

مسـأله۱۳۳۱: كسی كه ايستاده نماز می‌خواند، اگر هنگام خوانـدن نمـاز احتيـاط، از ايستادن عاجز شود، بايد مانند كسی كه نماز را نشسته مـی‌خوانـد همـان گونـه كـه در مسأله پيش، گفته شد، نماز احتياط را بجا آورد.

مسـأله۱۳۳۲: كسی كه نشسته نماز می‌خوانـد، اگـر موقـع خوانـدن نمـاز احتيـاط، بتواند بايستد بايد به وظيفه كسی كه نماز را ايستاده می‌خواند، عمل كند.

نماز احتياط

مسـأله۱۳۳۳: كسی كه نماز احتياط بر او واجب است، بعد از سلام نماز بايـد فـوراً نيّت نماز احتياط كنـد، تكبيـر بگويـد، حمـد را بخوانـد، بـه ركـوع رود و دو سـجده نمايد، پس اگر يك ركعت نماز احتياط بر او واجـب بـوده، بعـد از دو سـجده، تشـهّد بخواند و سلام دهد و اگـر دو ركعـت نمـاز احتيـاط بـر او واجـب بـوده، بعـد از دو سجده، يك ركعت ديگر مانند ركعت اوّل بجا آورد و بعد از تشهّد، سلام دهد.

مسـأله۱۳۳۴: نماز احتياط، سوره و قنوت ندارد، بايـد آن را آهسـته بخوانـد، نيّـت آن را بر زبان نياورد و بنـابر احتيـاط مسـتحب «بسـم اللّـه» آن را نيـز آهسـته بگويـد، گرچه بنابر اقوی جهر در آن جايز بلكه مستحب است.

مسـأله۱۳۳۵: اگر پيش از خواندن نماز احتياط بفهمد نمـازی كـه خوانـده درسـت

بوده، لازم نیست نماز احتیاط بخواند و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آن را تمام نماید.

مسأله۱۳۳۶: اگر پیش از خواندن نماز احتیاط، بفهمد رکعت‌های نمازش کم بوده، چنانچه کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید آنچه را که از نماز نخوانده، بخواند و برای سلام بیجا، دو سجده سهو بجا آورد و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده، مثلا پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله۱۳۳۷: اگر بعد از نماز احتیاط، بفهمد کسری نماز، به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلا در شك بین سه و چهار یك رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نمازش صحیح است.

مسأله۱۳۳۸: اگر بعد از خواندن نماز احتیاط، بفهمد کسری نماز، کمتر از نماز احتیاط بوده، مثلا در شك بین دو و چهار، دو رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد، نماز را سه رکعت خوانده، باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله۱۳۳۹: اگر بعد از خواندن نماز احتیاط، بفهمد کسری نماز، بیشتر از نماز احتیاط بوده مثلا برای شك بین سه و چهار یك رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده، چنانچه بعد از نماز احتیاط، کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده، مثلا پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره بخواند و اگر کاری که نماز را باطل کند انجام نداده، نماز را تکمیل کند و برای زیاده‌ها سجده سهو بجا آورد و بنابر احتیاط مستحب نماز را هم اِعاده نماید.

مسأله۱۳۴۰: اگر بین دو و سه و چهار شك کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

مسأله۱۳۴۱: اگر بین سه و چهار شك کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یك رکعت ایستاده می‌خواند، یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، باید نماز احتیاط را تمام نماید و کفایت می‌کند.

مسأله۱۳۴۲: اگر بین دو و سه و چهار شك کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند، پیش از رکوع رکعت دوم، یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، باید بنشیند و نماز احتیاط را یك رکعتی تمام نماید و سجده سهو جهت زیادی تکبیر و مانند آن بجا آورد.

مسـأله۱۳۴۳: اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، کسری نمـاز بیشـتر یـا کمتـر از نمـاز احتیاط بوده، چنانچه نتواند نماز احتیاط را طبـق کسـری نمـاز تمـام کنـد، بایـد آن را قطع نماید و نماز را دوباره بخوانـد، مـثلاً: اگـر بـرای شـك بـین دو و سـه و چهـار، موقعی که دو رکعت نماز احتیاط می‌خواند، در رکعت آخـر آن بعـد از رکـوع بفهمـد که نمازش سه رکعت بوده، باید نماز احتیاط را قطع کرده و نماز را دوبـاره بجـا آورد، ولی اگر قبل از رکوع رکعت آخر بفهمد، زیادی بر یک رکعت را رها مـی‌کنـد و آن را یک رکعتی سلام می‌دهد و نمازش صحیح خواهد بود، بله بر زیـادی‌هـا سـجده سـهو انجام دهد.

مسـأله۱۳۴۴: اگر شك کند، نماز احتیاطی که بر او واجب بـوده، بجـا آورده یـا نـه، چنانچه وقت نماز گذشته به شك خود اعتنا نکنـد و اگـر وقـت دارد، در صـورتی کـه مشغول کار دیگری نشده و از جای نماز، برنخاسته و کاری مانند روگردانـدن از قبلـه که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید نماز احتیاط را بخواند. و اگر کاری کـه نمـاز را باطل می‌کند بجا آورده، یا بین نماز و شك او زیاد فاصله شـده، پـس بـه ایـن شـك اعتنا نکند.

مسـأله۱۳۴۵: اگر در نماز احتیاط، رکنی زیاد کند، یا مثلا به جـای یـك رکعـت، دو رکعت بخواند، نماز احتیاط باطل می‌شود و باید دوباره اصل نماز را بجا آورد.

مسـأله۱۳۴۶: هنگامی که انسان مشغول نماز احتیاط است، اگر در یکـی از کارهـای آن شك کند، چنانچه محل آن نگذشته، باید بجا آورد و اگر محلّـش گذشـته، بایـد بـه شك خود اعتنا نکند، مثلا اگر شك کند حمد خوانده یا نـه، چنانچـه بـه رکـوع نرفتـه باید بخواند و اگر به رکوع رفته باید به شك خود اعتنا نکند.

مسـأله۱۳۴۷: اگر در شماره رکعت‌هـای نمـاز احتیـاط شـك کنـد، چنانچـه طـرفِ بیشترِ شك، نماز را باطل می‌کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد و اگر طـرف بیشـتر شـك، نماز را باطل نمی‌کند، باید بنا را بر بیشتر بگذارد، مثلا موقعی که مشـغول خوانـدن دو رکعت نماز احتیاط است، اگر شك کند دو رکعـت خوانـده یـا سـه رکعـت، بایـد بنـا بگذارد که دو رکعت خوانده و بنابر احتیاط مستحب اصل نماز را نیز اِعاده نماید.

مسـأله۱۳۴۸: اگر در نماز احتیاط، چیزی که رکن نیست، سهواً کـم یـا زیـاد شـود، بنابر احتیاط مستحب دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله ۱۳۴۹: اگر بعد از سلام نماز احتیاط، شك كند یكی از اجزا یا شرایط آن را بجا آورده یا نه، به شك خود اعتنا نكند.

مسأله ۱۳۵۰: اگر در نماز احتیاط، تشهّد یا یك سجده را فراموش كند، بنابر احتیاط واجب بعد از سلام نماز، آن را قضا نماید.

مسأله ۱۳۵۱: اگر به همراه نماز احتیاط، قضای یك سجده، یا قضای یك تشهّد و یا دو سجده سهو بر او واجب شود، باید اوّل نماز احتیاط را بجا آورد.

مسأله ۱۳۵۲: حكم گمان در عدد ركعات نماز مانند حكم یقین است، مگر گمان به چیزی كه سبب بطلان نماز باشد كه در این صورت، حكم یقین را ندارد و امّا گمان در افعال نماز، اگرچه بعید نیست كه مانند یقین باشد، ولی بنابر احتیاط مستحب بعد از اعتنا كردن به گمان، عمل را تمام كند و اصل نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۳۵۳: حكم شك، سهو وگمان، در نمازهای واجب یومیّه و دیگر نمازهای واجب فرق ندارد، مثلا اگر در نماز آیات شك كند، یك ركعت خوانده یا دو ركعت، چون شك او در نماز دو ركعتی است نمازش باطل است.

سجده سهو

مسأله ۱۳۵۴: برای پنج چیز باید بعد از سلام نماز، دو سجده سهو به دستوری كه گفته خواهد شد بجا آورد: **اوّل:** در بین نماز، سهواً حرف بزند. **دوم:** جایی كه نباید نماز را سلام دهد، مثلاً در ركعت اوّل، سهواً سلام بدهد. **سوم:** یك سجده را فراموش كند. **چهارم:** تشهّد را فراموش نماید. **پنجم:** در نماز چهار ركعتی، بعد از سجده دوم شك كند چهار ركعت خوانده یا پنج ركعت.

مسأله ۱۳۵۵: اگر در جایی كه باید بایستد، مثلاً موقع خواندن حمد و سوره، اشتباهاً بنشیند یا در جایی كه باید بنشیند، مثلاً موقع خواندن تشهّد، اشتباهاً بایستد، بنابر احتیاط واجب، باید دو سجده سهو بجا آورد، بلكه برای هر چیزی كه در نماز، اشتباهاً كم یا زیاد شود، بنابر احتیاط واجب، باید دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله ۱۳۵۶: اگر انسان اشتباهاً یا به خیال اینكه نمازش تمام شده، حرف بزند، باید دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله ۱۳۵۷: برای حرفی كه از سرفه و آه كشیدن پیدا می‌شود، سجده سهو واجب نیست، ولی اگر مثلا سهواً «آخ» یا «آه» بگوید، باید سجده سهو بجا آورد.

مسـأله۱۳۵۸: اگر چیزی که غلط خوانده، دوباره به طور صـحیح بخوانـد، بـرای آن غلط سجده سهو واجب نیست.

مسـأله۱۳۵۹: اگر در نماز سهواً مدّتی حرف بزند کـه تمـام آن یـك مرتبـه حسـاب شود، دو سجده سهو کافی است.

مسـأله۱۳۶۰: اگر سهواً تسبیحات اربعه را، بیشتر از سه مرتبـه بگویـد، لازم نیسـت بعد از نماز دوبار سجده سهو بجا آورد.

مسـأله۱۳۶۱: اگر در جایی که نباید سلام نمـاز را بگویـد، سـهواً بگویـد: «**اَلسَّـلامُ عَلَیْنا وَ عَلی عِبادِ اللّهِ الصّالِحِینَ**» یا بگوید «**اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ**» بایـد دو سجده سهو بنمایـد، و همچنـین اسـت اگـر اشـتباهاً مقـداری از ایـن دو سـلام را بگوید، یا بگوید «**اَلسَّلامُ عَلَیكَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ**».

مسـأله۱۳۶۲: اگر در جایی که نباید سلام دهد، اشتباهاً هر سه سـلام را بگویـد، دو سجده سهو کافی است.

مسـأله۱۳۶۳: اگر یك سجده یا تشهّد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعـت بعـد یادش بیاید، باید برگردد و بجا آورد و بعد از نماز، بنابر احتیاط برای ایسـتادن بـی‌جـا دو سجده سهو بنماید.

مسـأله۱۳۶۴: اگر در رکوع یا بعد از آن، یادش بیایـد کـه یـك سـجده یـا تشـهّد از رکعت پیش فراموش کرده، باید بعد از سلام نماز، سـجده یـا تشـهّد را قضـا نمایـد و بعد از آن، دو سجده سهو بجا آورد.

مسـأله۱۳۶۵: اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز، عمداً بجا نیـاورد، گنـاه کـرده و واجب است هر چه زودتر، آن را انجام دهد و چنانچه سـهواً بجـا نیـاورد، هـر وقـت یادش آمد باید فوراً انجام دهد و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

مسـأله۱۳۶۶: اگر شك دارد دو سجده سهو بر او واجـب شـده یـا نـه، لازم نیسـت بجا آورد.

مسـأله۱۳۶۷: کسی که شك دارد دو سجده سهو بر او واجب شـده یـا بیشـتر، اگـر دو سجده سهو بجا آورد، کافی است.

مسـأله۱۳۶۸: اگر بداند یکی از دو سجده سـهو را بجـا نیـاورده، بایـد دو سـجده سهو بجا آورد و اگر بداند سهواً سه سجده کرده، لازم است دوباره دو سـجده سـهو بجا آورد.

مسـأله ۱۳۶۹: اگر شك كند يك سجده كرده يا دو سجده سهو، يا شـك كنـد كـه دو سجده سهو كرده يا سه سجده، چنانچه وارد تشهّد نشده، بنا را بر كمتر بگذارد.

کیفیّت سجده سهو

مسـأله ۱۳۷۰: كيفيت سجده سهو: بعد از سلام نماز، نيّت سجده سهو كنـد، پيشـانى را بر چيزى كه سجده بر آن صحيح است، بگـذارد و بنـابر احتيـاط مسـتحب بگويـد: «**بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ صَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّد وَ آلِهِ**» يا بگويد: «**بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ اللّهُمَّ صَـلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد**» يا بگويد: «**بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ السَّلامُ عَلَيْـكَ أَيُّهَـا النَّبِـيُّ وَ رَحْمَـةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ**» اگرچه مطلق ذِكر كفايـت مـى‌كنـد و بلكـه بـدون گفـتن ذِكـرى سـپس بنشيند و دوباره به سجده رود و يكـى از ذكرهـايى كـه گفتـه شـد بگويـد و بنشـيند، تشهّد بخواند و سلام دهد.

قضای سجده و تشهّد فراموش شده

مسـأله ۱۳۷۱: سجده و تشهّدى كه انسان فراموش كرده و بعـد از نمـاز، قضـاى آن را بجا مى‌آورد، بايد تمام شرايط نماز، مانند پاك بودن بدن، لباس، رو به قبلـه بـودن و شرط‌هاى ديگر را داشته باشد.

مسـأله ۱۳۷۲: اگر سجده را چند دفعه فراموش كند، مثلا يك سـجده از ركعـت اوّل و يك سجده از ركعت دوّم فراموش نمايد، بايد بعد از نمـاز قضـاى همـه آن‌هـا را بـا سجده‌هاى سهوى كه براى آن‌هـا لازم مـى‌شـود بجـا آورد و لازم نيسـت معـيّن كنـد قضاى كدام يك آن‌هاست. گرچه رعايت ترتيب آن بنابر احتياط مستحب مـى‌باشـد، و همچنين است اگر دو تشهد را فراموش كرده باشد.

مسـأله ۱۳۷۳: اگر يك سجده و تشهّد را فراموش كنـد، بنـابر احتيـاط مسـتحب هـر كدام را اوّل فراموش كرده، اوّل قضا نمايد. و اگر نداند كدام اوّل فراموش شـده، بنـابر احتياط مستحب يك سجده و تشهّد و بعد يك سجده ديگر بجا آورد، يا يـك تشـهّد و يك سجده و بعد يك تشهّد ديگر بجا آورد، تا يقين كند سجده و تشهّد را، بـه ترتيبـى كه فراموش كرده قضا نموده است.

مسـأله ۱۳۷۴: اگر به خيال اينكه اوّل، سـجده را فرامـوش كـرده، اوّل قضـاى آن را بجا آورد و بعد از خواندن تشهّد، يادش بيايد كه اوّل تشـهّد را فرامـوش كـرده، بنـابر احتياط مستحب دوباره سـجده را قضـا نمايـد. و همچنـين اگـر بـه خيـال اينكـه اوّل

تشهّد را فراموش کرده، آن را اوّل بجا آورد و بعد از سجده، یادش بیاید که اوّل سجده را فراموش کرده، بنابر احتیاط مستحب، دوباره تشهّد بخواند.

مسأله۱۳۷۵: اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهّد، کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتّفاق بیفتد، نماز باطل می‌شود، مثلا پشت به قبله نماید، بنابر احتیاط مستحب بعد از قضای سجده و تشهّد، دوباره نماز را بخواند. چه سجده یا تشهد فراموش شده از رکعت آخر باشد یا نباشد.

مسأله۱۳۷۶: اگر بعد از سلام نماز، یادش بیاید یك سجده از رکعت آخر را فراموش کرده است، بنابر اقوی می‌توان به قضای آن اکتفا نمود، گرچه بنابر احتیاط مستحب آن را به نیّت ما فی الذّمه بجا آورد و همچنین بعد از آن، تشهّد و سلام و دو سجده سهو بجا آورد. و نیز اگر یادش بیاید که تشهّد رکعت آخر را فراموش کرده، بنابر احتیاط مستحب آن را به نیّت ما فی الذّمه انجام دهد و همچنین بعد از آن سلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله۱۳۷۷: اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهّدی که از رکعت قبل فراموش شده، کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می‌شود، مثلا سهواً حرف بزند، باید سجده یا تشهّد را قضا کند و غیر از سجده سهوی که برای قضای سجده یا تشهّد لازم بوده، سجده دیگری لازم نمی‌آید.

مسأله۱۳۷۸: اگر بداند یکی از این دو را فراموش کرده ولی نداند سجده را فراموش کرده یا تشهّد را، باید هر دو را قضا نماید و هر کدام را اوّل بجا آورد، اشکال ندارد.

مسأله۱۳۷۹: اگر شك دارد سجده یا تشهّد را فراموش کرده یا نه، واجب نیست قضا نماید.

مسأله۱۳۸۰: اگر بداند سجده یا تشهّد را فراموش کرده و شك کند پیش از رکوع رکعت بعد، بجا آورده یا نه، بنابر احتیاط مستحب آن را قضا نماید.

مسأله۱۳۸۱: کسی که باید سجده یا تشهّد را قضا نماید، اگر برای کار دیگری نیز سجده سهو بر او واجب شود، بنابر احتیاط مستحب بعد از نماز، اول سجده یا تشهّد را قضا نماید، بعد از آن سجده سهو را بجا آورد.

مسأله۱۳۸۲: اگر شك دارد که بعد از نماز، قضای سجده یا تشهّد فراموش شده را بجا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز نگذشته، باید سجده یا تشهّد را قضا نماید و اگر وقت نماز گذشته، قضای آن لازم نیست، گرچه قضای آن احتیاط مستحب است.

کم و زیاد کردن اجزا و شرایط نماز

مسأله۱۳۸۳: هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند، اگرچه یک حرف باشد، نمازش باطل است.

مسأله۱۳۸۴: اگر به جهت ندانستن مسأله، از روی تقصیر چیزی از واجبات نماز را، کم یا زیاد کند، بنابر احتیاط نماز باطل است. ولی چنانچه بر اثر ندانستن مسأله، حمد و سوره نماز صبح، مغرب و عشا را آهسته بخواند، یا حمد و سوره نماز ظهر و عصر را بلند بخواند و یا در مسافرت، نماز ظهر و عصر و عشا را چهار رکعتی بخواند، نمازش صحیح است.

مسأله۱۳۸۵: اگر در بین نماز بفهمد، وضو یا غسلش باطل بوده، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را به هم بزند و دوباره با وضو یا غسل نماز بخواند و اگر بعد از نماز بفهمد، باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بجا آورد و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله۱۳۸۶: اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده، نمازش باطل است و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید، باید برگردد، دو سجده را بجا آورد، برخیزد، حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند، نماز را تمام کند و بعد از نماز بنابر احتیاط واجب، باید برای ایستادن بیجا دو سجده سهو انجام دهد.

مسأله۱۳۸۷: اگر پیش از گفتن «**السَّلامُ عَلَیْنا**» و «**السَّلامُ عَلَیْکُمْ**» یادش بیاید دو سجده رکعت آخر را بجا نیاورده، باید دو سجده را بجا آورد و دوباره تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله۱۳۸۸: اگر پیش از سلام نماز، یادش بیاید یک رکعت یا بیشتر، از آخر نماز نخوانده، باید مقداری که فراموش شده، بجا آورد.

مسأله۱۳۸۹: اگر بعد از سلام نماز، یادش بیاید یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده، چنانچه کاری انجام داده که در نماز، چه عمداً یا سهواً اتّفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند، مثلا پشت به قبله کرده، نمازش باطل است و اگر کاری که عمدی و سهوی آن، نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید فوراً مقداری را که فراموش کرده بجا آورد.

مسأله۱۳۹۰: هرگاه بعد از سلام نماز، عملی انجام دهد که در نماز چه عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند، مثلا پشت به قبله نماید و بعد یادش بیاید که

دو سجده آخر را بجا نیاورده، نماز باطل است و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند یادش بیاید، باید دو سجده‌ای را که فراموش کرده، بجا آورد، دوباره تشهّد بخواند، نماز را سلام دهد و دو سجده سهو، برای تشهّد و سلامی که اوّل گفته است بجا آورد.

مسأله۱۳۹۱: اگر بفهمد نماز را به طور کامل پیش از وقت خوانده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید. و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر بفهمد که نمازش را پشت به قبله خوانده، ولی اگر فهمید که نمازش به سمت راست یا چپ قبله بوده فقط اگر وقت باقی است اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا ندارد، و اگر فهمید ما بین راست و چپ قبله خوانده در صورتی که از روی عمد نبوده، نه اعاده دارد و نه قضا.

نماز مسافر

مسأله۱۳۹۲: مسافر باید نماز ظهر، عصر و عشا را با هشت شرط، شکسته بجا آورد، یعنی دو رکعت بخواند: ۱ـ سفر هشت فرسخ یا بیشتر باشد. ۲ـ از اوّل قصد مسافت هشت فرسخ داشته باشد. ۳ـ از قصد خود برنگردد. ٤ـ از وطن خود نگذرد و قصد اقامت ده روز نکند. ٥ـ برای حرام سفر نکند. ٦ـ از کسانی نباشد که جای معیّنی ندارند، مانند بعضی صحرانشینان. ۷ـ شغل او سفر نباشد. ۸ـ به حدّ ترخّص برسد. و تفصیل آن در مسائل ذیل بیان می‌شود.

شرط اوّل

مسأله۱۳۹۳: باید سفر، کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد و فرسخ شرعی تقریباً، پنج کیلومتر و نیم است.

مسأله۱۳۹۴: کسی که رفت و برگشت او هشت فرسخ است، و ده روز سفر او طول نکشد، چنانچه رفت و برگشت هر دو چهار فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند، و همچنین است اگر مقدار رفت کمتر از چهار فرسخ و برگشت بیشتر باشد، مثلاً رفت سه فرسخ و برگشت پنج فرسخ، بله در این صورت بنابر احتیاط مستحب جمع بین تمام و شکسته بنماید.

مسأله۱۳۹۵: اگر مجموع رفت و برگشت هشت فرسخ باشد، در صورتی که

سفرش ده روز طول نکشد، مثلا امروز برود و فردا و یا بعد از چند روز برگردد، نماز را شکسته بخواند و روزه نگیرد، بلکه قضای روزه را بجا آورد.

مسأله۱۳۹۶: اگر سفر از هشت فرسخ کمتر باشد، یا انسان نداند سفر او هشت فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند و چنانچه شك کند سفر او هشت فرسخ است یا نه، واجب است احتیاطاً تحقیق نماید، چنانچه دو عادل بگویند یا یك عادل، یا بین مردم شایع باشد که سفر او هشت فرسخ است، نماز را شکسته بخواند.

مسأله۱۳۹۷: اگر یك ثقه که مورد اطمینان است خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند، روزه نگیرد و قضای روزه را بجا آورد.

مسأله۱۳۹۸: کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد هشت فرسخ نبوده، باید چنانچه وقت باقی است آن را چهار رکعتی بجا آورد و اگر وقت گذشته، قضا نماید، ولی اگر یقین کند سفر او کمتر از هشت فرسخ است و نماز را تمام بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ بوده، اگر وقت باقی است آن را شکسته اعاده نماید و اگر وقت گذشته قضا ندارد گرچه احتیاط مستحب است.

مسأله۱۳۹۹: کسی که یقین دارد از جای خود، تا جایی که قصد رفتن به آنجا را دارد، هشت فرسخ نیست، یا شك دارد هشت فرسخ هست یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد سفر او هشت فرسخ بوده، اگرچه کمی از راه باقی باشد، باید نماز را شکسته بخواند مشروط به اینکه قصد برگشت این مسافت را قبل از ده روز داشته باشد و اگر تمام خواند، دوباره نماز را شکسته بجا آورد.

مسأله۱۴۰۰: اگر بین دو محلّی که فاصله آن‌ها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند، اگرچه روی هم هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۰۱: اگر محلی دو راه داشته باشد، یك راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن، هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است یا بیشتر، به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود، باید تمام بخواند.

مسأله۱۴۰۲: ابتدای هشت فرسخ چه شهر دیوار داشته و یا نداشته باشد: آخرین خانه‌های شهر بوده و انتهای هشت فرسخ: اولین خانه‌های شهر است.

شرط دوم

مسـأله۱۴۰۳: باید از اوّل مسافرت، قصد هشت فرسخ داشـته باشـد، پـس اگـر بـه جایی که کمتر از هشت فرسخ است، مسافرت کند و بعـد از رسـیدن بـه آنجـا قصـد کند، جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسـخ مـی‌شـود، بـه جهتـی کـه از اوّل قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نمـاز را تمـام بخوانـد، ولـی اگـر بخواهـد از آنجـا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و در اثنـای ده روز بـه وطـنش یـا جـایی کـه می‌خواهد ده روز بماند برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسـأله۱۴۰۴: کسی که نمی‌داند سفرش چند فرسخ می‌شود، مثلا بـرای پیـدا کـردن گمشده‌ای مسافرت کند و نداند چه مقدار باید برود تـا آن را پیـدا کنـد، بایـد نمـاز را تمام بخواند. ولی در برگشتن، چنانچه تا وطنش، یا جـایی کـه مـی‌خواهـد ده روز در آنجا بماند، هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید نماز را شکسته بخوانـد. و همچنـین اگـر در بین رفتن قصد کند چهار فرسخ، برود و همان روز، یا شـب آن، یـا قبـل از ده روز برگردد، چنانچه رفتن و برگشتن هشت فرسخ شود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسـأله۱۴۰۵: مسافر، در صورتی باید نمـاز را شکسـته بخوانـد کـه تصـمیم داشـته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیـرون مـی‌رود و مـثلا قصـد دارد اگـر رفیق پیدا کند هشت فرسخ برود، چنانچه اطمینان دارد رفیق پیدا مـی‌کنـد، بایـد نمـاز را شکسته بخواند و اگر اطمینان ندارد، باید تمام بخواند.

مسـأله۱۴۰۶: کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگرچه در هر روز مقـدار کمـی راه برود، وقتی به جایی برسد که دیوار شهر را نبیند و یا اذانِ آن را نشـنود، بایـد نمـاز را شکسته بخواند، اگرچه هر روز مسافت کمی راه برود مثلاً بـه جهـت تفـریح و امثـال آن، بله در این صورت بنابر احتیاط مستحب جمع بین تمام و شکسته بنماید.

مسـأله۱۴۰۷: کسی که در سفر، به اختیار دیگری است، مانند نـوکری کـه بـا آقـای خود مسافرت مـی‌کنـد، چنانچـه بدانـد سـفر او هشـت فرسـخ اسـت، بایـد نمـاز را شکسته بخواند و اگر نداند، واجب است در صورت امکان از او بپرسد، که اگـر سـفر او هشت فرسخ باشد، نماز را شکسته بجا آورد، و الا بر تمام باقی می‌ماند.

مسـأله۱۴۰۸: کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر بدانـد یـا گمـان داشـته باشد پیش از رسیدن به مسافت شرعی از او جدا می‌شود، باید نمـاز را تمـام بخوانـد، مگر مجمـوع رفـت و برگشـت وی هشـت فرسـخ شـود، کـه در ایـن صـورت نمـاز شکسته خواهد بود.

مسأله۱۴۰۹: کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر شك دارد پیش از رسیدن به مسافت شرعی از او جدا می‌شود یا نه، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر از این جهت شك کند که شاید مانعی برای سفر او پیش آید، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا نباشد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط سوم

مسأله۱۴۱۰: در بین راه از قصد خود برنگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ، از قصد خود برگردد و یا مردّد شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۱۱: اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود، چنانچه تصمیم داشته باشد همان جا بماند یا بعد از ده روز برگردد و یا در برگشتن و ماندن مردّد باشد ـ اگرچه تا سی روز هم مردّد بماند ـ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۱۲: اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از ادامه مسافرت منصرف شود و تصمیم داشته باشد همان روز یا شب آن یا قبل از ده روز برگردد، باید نمازهایش را شکسته بخواند.

مسأله۱۴۱۳: اگر برای رفتن به جایی حرکت کند و بعد از پیمودن مقداری، بخواهد جای دیگر برود، چنانچه از محلّی که حرکت کرده تا جایی که می‌خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله۱۴۱۴: اگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ، مردّد شود بقیّه راه را برود یا نه، چنانچه در هنگام تردید راه نرود و سپس تصمیم بگیرد که ادامه دهد، باید تا آخر مسافرت، نماز را شکسته بخواند.

مسأله۱۴۱۵: اگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ، مردّد شود بقیّه راه را برود یا نه، چنانچه در هنگام تردید مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد هشت فرسخ دیگر برود، یا چهار فرسخ برود و همان روز، یا شب آن، یا قبل از ده روز برگردد، تا آخر مسافرت باید نماز را شکسته بخواند، و الا تمام بخواند.

مسأله۱۴۱۶: اگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ، مردّد شود بقیّه راه را برود یا نه، چنانچه در هنگام تردید مقداری راه برود سپس تصمیم بگیرد به بقیّه راه ادامه دهد، اگر باقیمانده سفر جمعاً کمتر از هشت فرسخ باشد و نخواهد همان روز یا شب آن، یا بعد از چند روز دیگر برگردد باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر راهی که پیش از مردّد

شدن و بعد از آن می‌رود، روی هم هشت فرسخ باشد، بنابر احتیاط مستحب نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند، گرچه بعید نیست نماز شکسته کافی باشد.

شرط چهارم

مسأله۱۴۱۷: پیش از رسیدن به هشت‌فرسخ، نخواهد از وطن خود بگذرد، یا ده روز ویا بیشتر در جایی بین راه بماند، پس کسی‌که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خویش بگذرد، یا ده روز در محلّی بماند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۱۸: کسی که نمی‌داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ، از وطنش می‌گذرد یا نه، یا ده روز در جایی می‌ماند یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۱۹: کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ، از وطنش بگذرد، یا ده روز در جایی بماند و نیز کسی که در گذشتن از وطن یا اقامت ده روز مردّد است، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر پس از منصرف شدن باقیمانده راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ بوده و بخواهد برود و همان روز یا شب آن و یا قبل از ده روز برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم

مسأله۱۴۲۰: برای کار حرام سفر نکند، امّا اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند، باید نماز را تمام بخواند و همچنین است اگر خود سفر حرام باشد، مثلا برای او ضرر زیاد داشته باشد، یا زن بدون اجازه شوهر در صورتی که نشوز بر آن صدق نموده سفر کند و یا سفر غیرواجب فرزند با نهی پدر و مادر اگر ایذاء آنان بوده که موجب عقوقش باشد ولی اگر مانند سفر حج واجب باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله۱۴۲۱: سفری که ایذاء پدر و مادر بوده و موجب عقوق آنان باشد و ترك سفر، ضرری برای فرزندان نداشته باشد، حرام است و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه بگیرد.

مسأله۱۴۲۲: کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام نیز سفر نمی‌کند اگرچه در سفر، گناهی انجام دهد، مثلا غیبت کند و یا شراب بخورد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله۱۴۲۳: اگر مخصوصاً برای ترک کار واجبی، مسافرت نماید نمازش تمام است، بنابراین بدهکاری که وقت ادای بدهی او رسیده اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار نیز مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد لکن مخصوصاً برای ترک پرداخت این بدهی مسافرت نکند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله۱۴۲۴: اگر سفر او سفر حرام نباشد، ولی حیوان سواری یا مرکب دیگری که بر آن سوار است غصبی باشد، یا در زمین غصبی مسافرت کند، نماز را در صورتی که از اول، قصد آن را نموده باشد بنابر احتیاط واجب تمام بخواند اگرچه بنابر احتیاط مستحب نماز را در این صورت هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله۱۴۲۵: کسی که با ظالم مسافرت می‌کند، اگر با اکراه نبوده و یا ناچار نباشد و مسافرت او به تبعیّت از ظالم باشد، اعم از اینکه کمک به او حساب گردد، یا تقویتِ نفوذ، قدرت و شکوت او، یا اعتماد و اتکاء به او بوده، اگرچه جهت ساختن مسجدی برای آنان ـ طبق حدیث شریف ـ باشد، که در این صورت باید نماز را تمام بخواند و اگر با اکراه باشد، یا مثلاً برای نجات مظلومی با او سفر کند، نمازش شکسته است.

مسأله۱۴۲۶: اگر برای تفریح و گردش مسافرت کند، حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله۱۴۲۷: اگر برای لهو و خوش گذرانی به شکار و یا ماهیگیری رود، نمازش تمام است و چنانچه برای تهیّه روزی به شکار رود، نمازش شکسته است و همچنین است اگر برای کسب و زیاد کردن مال برود.

مسأله۱۴۲۸: کسی که برای گناه سفر کند، موقعی که از سفر برمی گردد اگر توبه کرده، باید نماز را شکسته بخواند و اگر توبه نکرده، باید تمام بخواند، مگر عنوان حلالی بر برگشت او صدق نموده و یا برگشت او سفری جداگانه حساب گردد، مثل اینکه پس از مدت طولانی برگردد، که در این صورت نمازش شکسته می‌شود، بله بنابر احتیاط مستحب در صورت توبه نکردن، هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله۱۴۲۹: کسی که سفر او سفر گناه است، اگر در بین راه از قصد گناه برگردد، چنانچه باقیمانده راه هشت فرسخ یا بیشتر باشد، یا چهار فرسخ بوده و بخواهد برود و همان روز یا شب آن و یا قبل از ده روز دیگر برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله۱۴۳۰: کسی که برای گناه سفر نکرده، اگر در بین راه قصد کند بقیّه راه را برای گناه برود، باید نماز را بعد از شروع در سفر از جایی که قصد گناه کرده تمام

بخواند، نه قبل از آن، زیرا مادامی که به قصد معصیت شروع در سفر نکرده نمازش قصر است، ولی نمازهایی را که شکسته خوانده بود صحیح است.

شرط ششم

مسأله۱۴۳۱: باید از کسانی نباشد که جای معیّنی ندارند و خانه شان همراه خودشان است، مانند صحرانشین‌هایی که در بیابان‌ها در حال جابجا شدن بوده و هرجا آب و خوراك برای خود و دامشان پیدا کنند، می‌مانند، اینان باید نماز را تمام بخوانند.

مسأله۱۴۳۲: اگر یکی از صحرانشین‌ها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیوانات سفر کند و سفر او هشت فرسخ باشد، باید نماز را تمام بخواند در صورتی که لوازم زندگی با او باشد، و الا شکسته بجا آورد.

مسأله۱۴۳۳: اگر صحرانشین، برای زیارت، یا حج، یا تجارت و یا مانند آن مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم

مسأله۱۴۳۴: باید شغل او مسافرت نباشد، بنابراین شتردار، راننده، چوبدار، کشتیبان و مانند این‌ها، در غیر سفر اوّل، باید نماز را تمام بخوانند. ولی در سفر اوّل اگرچه طول بکشد ـ مادامی که قصد اقامت ده روز نکنند ـ نمازشان شکسته است.

مسأله۱۴۳۵: کسی که شغلش مسافرت است، اگر برای کار دیگری، مثلا برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر مثلا راننده، اتومبیل خود را برای زیارت، کرایه بدهد و در ضمن، خودش نیز زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۳۶: حمله دار، یعنی کسی که برای رساندن حاجی‌ها به مکّه مکرّمه مسافرت می‌کند، چنانچه شغلش در تمام سال مسافرت باشد، باید نماز را تمام بخواند و اگر شغلش مسافرت نباشد، بلکه فقط چند هفته و به صورت پراکنده در سال سفر می‌کند باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله۱۴۳۷: کسی که شغل او حمله داری می‌باشد و حاجی‌ها را از راه دور به مکّه مکرّمه و عتبات عالیات و مشاهد مشرّفه و غیر این‌ها می‌برد، چنانچه تمام سال یا بیشتر سال را در راه باشد، باید نمازش را تمام بخواند.

مسأله۱۴۳۸: کسی که مقداری از سال شغلش مسافرت است، مانند راننده‌ای که فقط در تابستان یا زمستان، به کار رانندگی می‌پردازد، باید در سفر نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۳۹: راننده و دوره گردی که در دو سه فرسخی شهر، رفت و آمد می‌کند، چنانچه اتّفاقاً سفر هشت فرسخی برود، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر مردم بگویند شغل او مسافرت است، در صورتی که سفر هشت فرسخی گاهاً برود، بنابر احتیاط مستحب نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله۱۴۴۰: کسی که شغلش مسافرت است، اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند، چه از اوّل، قصد ماندن ده روز داشته باشد، چه بدون قصد بماند، باید در سفر اوّلی که بعد از ده روز می‌رود، نماز را شکسته بخواند.

مسأله۱۴۴۱: کسی که شغلش مسافرت است، اگر در غیر وطن خود، ده روز بماند، چنانچه از اوّل قصد ماندن ده روز داشته، در سفر اوّلی که بعد از ده روز می‌رود باید نماز را شکسته بخواند و اگر از اوّل قصد ماندن ده روز نداشته، باید در سفر اوّل هم تمام بخواند.

مسأله۱۴۴۲: کسی که شغلش مسافرت است، اگر شك کند در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه، بنابر احتیاط واجب تحقیق و تفحص کند و چنانچه به نتیجه نرسد باید نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۴۳: کسی که در شهرها سیاحت می‌کند و برای خود وطنی اختیار نکرده، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۴۴: کسی‌که شغلش مسافرت نیست، اگر در جایی کاری دارد، مثلاً جنسی دارد که برای حمل آن، مسافرت‌های پی‌درپی می‌کند، اگر از اول قصد سفرهای متعددی که بین آنها ده روز فاصله نشود ولو برای یک ماه ادامه پیدا کند داشته باشد، باید از سفر دوم نماز را تمام بخواند. و همچنین است اگر از اول قصد نداشته ولی سفرهای متعدد و بدون فاصله‌ی ده روزِ وی تا یک ماه ادامه پیدا کرد، بعد از یک ماه باید نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۴۵: کسی که مسافرت کند در حالی که از وطنش صرف نظر کرده و می‌خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، اما هنوز وطنی را اختیار نکرده است اگر شغلش مسافرت نباشد و عنوان دیگری که موجب تمام خواندن نماز می‌شود بر او تطبیق نشود، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم

مسأله۱۴۴۶: باید به حدّ ترخّص برسد، یعنی از وطنش و همچنین بنابر احتیاط واجب، از جایی که قصد کرده ده روز در آنجا بماند، به اندازه‌ای دور شود که دیوار شهر را نبیند و یا صدای اذان آن را نشنود ولی باید غبار یا مانع دیگری نباشد که از دیدن دیوار و شنیدن اذان، جلوگیری کند. و البتّه لازم نیست آنقدر دور شود که مناره‌ها و گنبدها را نبیند، یا دیوارها هیچ پیدا نباشد، بلکه اگر دیوارها به شکل کامل، واضح نباشد کافی است.

مسأله۱۴۴۷: کسی که به سفر می‌رود، اگر به جایی برسد که صدای اذان را نشنود ولی دیوار شهر را ببیند، یا دیوارها را نبیند ولی صدای اذان را بشنود، چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند، باید شکسته بخواند.

مسأله۱۴۴۸: مسافری که به وطنش برمی گردد، وقتی دیوار وطن را ببیند و یا صدای اذان را بشنود، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین است مسافری که می‌خواهد ده روز در جایی بماند.

مسأله۱۴۴۹: هرگاه شهر در بلندی باشد که از دور دیده شود، یا به‌قدری در گودی است که اگر انسان کمی دور شود دیوار آن را نبیند، کسی‌که از آن شهر مسافرت می‌کند، وقتی به اندازه‌ای دور شد که اگر آن‌شهر در زمین هموار بود، دیوارش از آنجا دیده نمی‌شد، باید نماز خود را شکسته بخواند. و همچنین اگر کوتاهی یا بلندی خانه‌ها بیشتر از معمول باشد، باید خانه‌های معمولی را مدّنظر قرار داد.

مسأله۱۴۵۰: اگر از جایی مسافرت کند که خانه و دیوار ندارد، وقتی به جایی برسد که اگر آن محل، دیوار داشت از آنجا دیده نمی‌شد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله۱۴۵۱: ملاک شکسته شدن نماز بنابر احتیاط واجب نشنیدن مطلق صداست، پس اگر به قدری دور شود و صدایی بشنود ولی نداند که آن صدای اذان یا صدای دیگری است، نماز را بنابر احتیاط واجب تمام بخواند، و همچنین است اگر بفهمد اذان می‌گویند و کلمه‌های آن را تشخیص ندهد.

مسأله۱۴۵۲: ملاک در نشنیدن اذان، اذانی است که معمولاً در جای بلندی می‌گویند پس اگر به قدری دور شود که آن را بشنود اگرچه اذان خانه‌ها را نشنود، نباید نماز را شکسته بخواند.

مسأله۱۴۵۳: اگر به جایی برسد که اذان شهر را که در جای بلند متعارف و معمولی می‌گویند نشنود، ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می‌گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله۱۴۵۴: اگر چشم یا گوش او، یا صدای اذان، غیر معمولی باشد، در جایی باید نماز را شکسته بخواند که چشم متوسط، دیوار خانه‌ها را نبیند و گوش متوسّط صدای اذان معمولی را نشنود.

مسأله۱۴۵۵: اگر هنگام سفر شك کند به حد ترخّص، یعنی جایی که اذان را نشنود و دیوار را نبیند، رسیده یا نه، باید نماز را تمام بخواند، به شرطی که نماز، در رفتن و برگشتن در یکجا نباشد، ولی در هر دو صورت احتیاطاً فحص و بررسی لازم است.

مسأله۱۴۵۶: مسافری که از وطن خود عبور می‌کند، وقتی به جایی برسد که دیوار وطن خود را ببیند و یا صدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۵۷: مسافری که در بین مسافرت، به وطنش رسیده، تا وقتی در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن و یا قبل از ده روز برگردد، وقتی به جایی برسد که دیوار وطن را نبیند و صدای اذان را نشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

احکام وطن و اقامت ده روز

مسأله۱۴۵۸: «وطن» جایی است که انسان، برای اقامت و زندگی خود اختیار نموده است، چه در آنجا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش بوده، یا خود، آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد و در نظر مردم وطن او به شمار آید.

مسأله۱۴۵۹: اگر قصد دارد در جایی که وطن اصلی او نیست، مدّتی بماند و بعد به جای دیگری برود، آنجا وطن او حساب نمی‌شود، مگر بخواهد مدّت یک و یا دو سال در آنجا بماند، بنابراین طُلاّب و دانشجویانی که برای تحصیل به شهر دیگری می‌روند و قصد یک یا دو سال ماندن را دارند و در آنجا مدت یک‌ماه بمانند، آنجا در حکم وطن آن‌ها بوده و باید نماز را تمام بخوانند و روزه بگیرند و همچنین سربازانی که مقرّر است مدّت زیادی در یك منطقه بمانند.

مسأله۱۴۶۰: جایی که انسان، قصد دارد مدّت یکی دو سال در آنجا بماند، آنجا وطن عرفی او می‌شود، پس اگر مسافرتی برای او پیش آید و دوباره به همان جا برگردد، نماز او تمام است.

مسـأله۱۴۶۱: کسی که در دو جا زندگی می‌کند، مثلا شش مـاه، در شـهری و شـش ماه در شهر دیگری می‌ماند، هردو جا وطن اوست. و همچنـین اگـر بیشـتر از دو جـا را برای زندگی خود اختیار کرده باشد، همه آن‌ها وطن او حساب می‌شـود و بایـد نمـاز را تمام بخواند.

مسـأله۱۴۶۲: کسی که به قصد توطّن در جایی بمانـد، هـر وقـت در مسـافرت بـه آنجا برسد، باید نماز را تمام بخواند، تا زمانی که از آنجا صرف نظر نکـرده باشـد، امّـا اگر صرف نظر کند، باید نمازش را شکسته بخواند.

مسـأله۱۴۶۳: اگر به جایی برسد که وطن او بوده و از آنجا صرف نظر کـرده، نبایـد نماز را تمام بخواند، اگرچه وطن دیگری نیز برای خود اختیار نکرده باشد.

مسـأله۱۴۶۴: مسافری که قصد دارد، ده روز پشـت سـر هـم در جـایی بمانـد، یـا می‌داند که بدون اختیار ده روز در جایی می‌ماند، در آنجا باید نماز را تمام بخواند.

مسـأله۱۴۶۵: مسافری که مـی‌خواهـد ده روز در جـایی بمانـد، لازم نیسـت قصـد ماندن شب اوّل یا شب یازدهم را داشته باشد و اگر قصد کنـد از اذان صـبح روز اوّل، تا غروب روز دهم بماند، واجب نیست که نماز را هـم شکسـته و هـم تمـام بخوانـد، بلکه تمام خواندن، کفایت می‌کند.

مسـأله۱۴۶۶: مسافری که می‌خواهد ده روز در جایی بماند، در صورتی بایـد نمـاز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یك شهر بماند، پـس اگـر بخواهـد مـثلا ده روز در نجف اشرف و کوفه، یا کربلای معلّی و حرّ و یـا در تهـران و قـم مقدّسـه بماند، باید نماز را شکسته بخواند، البتّه در صـورتی کـه آن دو شـهر، بـه هـم متّصـل نشده باشند وگرنه حکم یك شهر را دارد، مانند ایـن زمـان کـه شـهر نجـف اشـرف و کوفه یك شهر می‌باشند.

مسـأله۱۴۶۷: مسافری که می‌خواهد ده روز در جایی بماند، اگـر از اوّل قصـد کنـد در بین ده روز، به اطراف آنجا بـرود کـه از مسـافت شـرعی کمتـر اسـت و بیشـتر از نصف روز معطّل نشود، ضرر به اقامت وی ندارد و نمازش را تمام بخواند.

مسـأله۱۴۶۸: مسافری که تصمیم نـدارد بـه هـر صـورت ده روز در جـایی بمانـد، مثلا قصد دارد اگر رفیقش بیاید، یا منزل خوبی پیدا کند، ده روز بمانـد، بایـد نمـاز را شکسته بخواند.

مسـأله۱۴۶۹: کسـی کـه تصـمیم دارد، ده روز در جـایی بمانـد، اگرچـه احتمـال

بدهد برای ماندن او مانعی پدید آید، باید نماز را تمام بخواند، البتّه در صورتی که احتمال، عقلایی نبوده تا منافات با تصمیم بر ماندن ده روز داشته باشد وگرنه باید شکسته بخواند.

مسأله ۱۴۷۰: اگر مسافر بداند مثلا ده روز یا بیشتر، به آخر ماه مانده و قصد کند تا آخر ماه در جایی بماند، باید نماز را تمام بخواند ولی اگر نداند تا آخر ماه ده روز مانده و قصد کند تا آخر ماه بماند، باید نماز را شکسته بخواند، اگرچه از وقتی قصد کرده، تا آخر ماه، ده روز یا بیشتر باشد.

مسأله ۱۴۷۱: اگر مسافر قصد کند ده روز در جایی بماند، چنانچه پیش از خواندن یك نماز چهار رکعتی، از ماندن منصرف شود یا مردّد شود در آنجا بماند یا به جای دیگر برود، باید نماز را شکسته بخواند. امّا اگر بعد از خواندن یك نماز چهار رکعتی، از ماندن منصرف شود و یا مردّد گردد، تا وقتی در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۴۷۲: مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر، از ماندن در آنجا منصرف شود، چنانچه یك نماز چهار رکعتی خوانده باشد، روزه‌اش صحیح است و تا وقتی در آنجا هست، باید نمازهای خود را تمام بخواند و روزه‌های خود را بجا آورد. و اگر یك نماز چهار رکعتی نخوانده باشد، روزه آن روز صحیح است، امّا باید نمازهای خود را شکسته بخواند و روزهای دیگر نمی‌تواند روزه بگیرد.

مسأله ۱۴۷۳: مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، اگر از ماندن منصرف شود و شك کند پیش از منصرف شدن، یك نماز چهار رکعتی خوانده یا نه، باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۴۷۴: اگر مسافر به نیّت نماز شکسته، مشغول نماز شود و در بین نماز، تصمیم بگیرد ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

مسأله ۱۴۷۵: مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، اگر در بین اوّلین نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد، چنانچه داخل رکوع رکعت سوم نشده، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید و بقیّه نمازهای خود را شکسته بخواند و اگر به رکوع رکعت سوم رفته، نماز را به هم بزند و دوباره شکسته بخواند و تا زمانی که در آنجا هست، نمازهایش را شکسته بجا آورد.

مسأله ۱۴۷۶: مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، اگر بیشتر از ده روز

در آنجا بماند، تا وقتی مسافرت نکـرده، بایـد نمـازش را تمـام بخوانـد و لازم نیسـت دوباره، قصد ماندن ده روز کند.

مسـأله۱۴۷۷: مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بمانـد، بایـد روزه واجـب را بگیرد و می‌تواند روزه مستحب را بجا آورد و نماز جمعه و نافله ظهـر، عصـر و عشـا را نیز بخواند.

مسـأله۱۴۷۸: مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بمانـد، اگـر بعـد از خوانـدن یك نماز چهار رکعتی، بخواهد به مدّت کمتر از یك روز به جـایی کـه کمتـر از چهـار فرسخ است برود و برگردد و دوباره در جای اوّل خود ده روز بمانـد، در تمـام مـدّتی که می‌رود تا برمی گردد و بعد از برگشتن، باید نماز را تمام بخوانـد، و همچنـین اگـر نخواهد بعد از برگشتن، ده روز بماند، در موقـع رفـتن بـه جـایی کـه کمتـر از چهـار فرسخ است و در مدّتی که آنجا می‌ماند ـ در صورتی که کمتـر از یـک روز باشـد ـ و در موقع برگشتن و بعد از برگشت، بنابر اقـوی بایـد نمـاز را تمـام بخوانـد، امّـا اگـر چهار فرسخ یا بیشتر باشد، باید در رفتن بـه جـایی کـه قصـد دارد و مـدّتی کـه آنجـا می‌ماند و در موقع برگشتن و بعد از برگشت، نماز را شکسته بخواند.

مسـأله۱۴۷۹: مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بمانـد، اگـر بعـد از خوانـدن یك نماز چهار رکعتی، بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشـت فرسـخ اسـت بـرود و ده روز در آنجـا بمانـد، بایـد در رفـتن و در جـایی کـه قصـد مانـدن ده روز دارد، نمازهای خود را تمام بخواند ولی اگر جایی کـه مـی‌خواهـد بـرود هشـت فرسـخ یـا بیشتر باشد و نخواهد ده روز در آنجا بماند، بایـد موقـع رفـتن و مـدّتی کـه در آنجـا می‌ماند، نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسـأله۱۴۸۰: مسافری که قصد کرده، ده روز در جایی بمانـد، اگـر بعـد از خوانـدن یك نماز چهار رکعتی، بخواهد به جایی که کمتر از چهـار فرسـخ اسـت بـرود، چنانچـه مردّد باشد به جای اوّل برگردد یا نه، یا بـه کلّـی از برگشـتن بـه آنجـا غافـل باشـد، یـا بخواهد برگردد، ولی مردّد باشد که ده روز در آنجا بماند یا نـه، یـا از ده روز مانـدن در آنجا و مسافرت از آنجا غافل باشد ـ در صورتی که کمتر از یک روز آنجا بمانـد ـ بایـد از وقتی می‌رود تا برمی گردد و بعد از برگشتن، نمازهای خود را تمام بخواند.

مسـأله۱۴۸۱: اگر به خیال اینکه دوسـتانش مـی‌خواهنـد ده روز در جـایی بماننـد، قصد کند ده روز، در آنجا بماند و بعد از خواندن یك نماز چهار رکعتی، بفهمـد آن‌هـا

قصد نکرده‌اند، اگرچه خودش نیز از ماندن منصرف شود، تا مدّتی که در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۸۲: اگر مسافر بعد از رسیدن به مسافت شرعی، سی روز در جایی بماند و در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردّد باشد، نماز او شکسته است و بعد از گذشتن سی روز اگرچه مقدار کمی در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۸۳: مسافری که می‌خواهد نُه روز یا کمتر در جایی بماند، اگر بعد از نُه روز و یا کمتر که در آنجا ماند، بخواهد دوباره نُه روز دیگر یا کمتر بماند و همین طور تا سی روز، باید نماز را شکسته بخواند، امّا روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

مسأله۱۴۸۴: مسافری که سی روز مردّد بود، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که تمام سی روز را در یکجا بماند، امّا اگر مدّتی در شهری و مدّتی در شهر دیگری بماند، بعد از سی روز نیز باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متفرّقه نماز مسافر

مسأله۱۴۸۵: مسافر می‌تواند در مسجدالحرام، مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه نماز را تمام بخواند. ولی اگر بخواهد در جایی که در زمان ائمّه اطهار علیهم السلام جزو این مساجد نبوده و بعد به این مساجد اضافه شده نماز بخواند، بنابر احتیاط مستحب شکسته بخواند. و نیز مسافر می‌تواند در حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام نماز را تمام بخواند، ولی بنابر احتیاط مستحب اگر دورتر از اطراف قبر مطهّر به مقدار بیست و پنج ذراع نماز بخواند، شکسته بجا آورد. گرچه بعید نیست تخییر شامل تمام مناطق این چهار شهر مکّه مکرّمه و مدینه منوّره و کوفه و کربلای معلّی باشد.

مسأله۱۴۸۶: کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر عمداً تمام بخواند، نمازش باطل است و اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند، در وقت دوباره بجا آورد. و چنانچه بعد از گذشتن وقت به یاد آورد بنابر احتیاط مستحب قضا نماید.

مسأله۱۴۸۷: کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر از روی غفلت، تمام بخواند، نمازش باطل است.

مسأله۱۴۸۸: مسافری که نمی‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

مسـأله۱۴۸۹: مسافری کـه مـی‌دانـد بایـد نمـاز را شکسـته بخوانـد، امّـا بعضـی از خصوصیّات نماز مسافر را نمی‌دانـد، مـثلا ندانـد کـه در سـفر هشـت فرسـخی بایـد شکسته بخواند، چنانچه تمام بخواند، اگر در وقت بفهمد بنابر احتیاط واجـب نمـاز را به صورت شکسته اِعاده کند و اگر بعد از وقت بفهمد قضا بر او واجب نیست.

مسـأله۱۴۹۰: مسافری که می‌داند باید نماز را شکسـته بخوانـد، اگـر بـه گمـان اینکـه سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی بفهمد سفرش هشـت فرسـخ بـوده، نمازی را که تمام خوانده، بنابر احتیاط باید دوباره شکسـته بخوانـد اگـر در وقـت متوجّـه شد و اگر وقت گذشته بود، قضا ندارد، اگرچه قضا نمودن احتیاط مستحب است.

مسـأله۱۴۹۱: اگر فراموش کند مسـافر اسـت و نمـاز را تمـام بخوانـد، چنانچـه در وقت یادش بیاید، باید شکسته بجا آورد و اگر بعـد از وقـت یـادش بیایـد، قضـای آن نماز بر او واجب نیست.

مسـأله۱۴۹۲: کسی که باید نمـاز را تمـام بخوانـد، اگـر شکسـته بجـا آورد در هـر صورت نمازش باطل است.

مسـأله۱۴۹۳: اگر مشغول نماز چهـار رکعتـی شـود و در بـین نمـاز، یـادش بیایـد مسافر است، یا متوجّه شود سفر او هشت فرسخ است، چنانچه به رکوع رکعـت سـوم نرفته، باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگـر بـه رکـوع رکعـت سـوم رفتـه، نمـازش باطل است و در صورتی که به مقدار خواندن یك رکعت نیز وقت داشـته باشـد، بایـد نماز را شکسته و به قصد ادا بخواند.

مسـأله۱۴۹۴: اگر مسافر بعضی از خصوصیّات نماز مسـافر را ندانـد، مـثلا ندانـد اگـر چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن برگردد، باید شکسته بخوانـد، چنانچـه بـه نیّـت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود و پیش از رکوع رکعت سـوّم، مسـأله را بفهمـد، بایـد نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر در رکوع متوجّه شود، نمازش باطـل اسـت و بایـد آن را رها نموده و سپس نماز شکسته و به نیّت ادا بجـا آورد اگرچـه بـه مقـدار یـک رکعـت از وقت مانده باشد، و همچنین است اگر بعـد از پایـان نمـاز چهـار رکعتـی متوجـه شـود و هنوز وقت مانده باشد، ولی اگر آن وقت متوجه شـد کـه وقـت نمـاز گذشـته بـود، قضـا واجب نبوده اگرچه آن احتیاط مستحب است.

مسـأله۱۴۹۵: مسافر در تمام مواردی کـه بایـد نمـاز را تمـام بخوانـد اگـر بـر اثـر ندانستن مسأله، به نیّت نماز دو رکعتی مشغول نمـاز شـود و در بـین نمـاز، مسـأله را بفهمد، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند.

مسـأله۱۴۹۶: مسافری که نماز نخوانده، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطن خـود برسد، یا به جایی برسـد کـه مـی‌خواهـد ده روز در آنجـا بمانـد، بایـد نمـاز را تمـام بخواند. و کسی که مسافر نیست، اگر در اوّل وقت، نماز نخواند و مسـافرت کنـد، در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

مسـأله۱۴۹۷: اگر مسافری که باید نماز را شکسته بخواند نماز ظهر، یـا عصـر و یـا عشای او قضا شود، باید آن را دو رکعتی قضا نماید، اگرچـه در غیـر سـفر قضـای آن را بجا آورد. و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از ایـن سـه نمـاز قضـا شـود، بایـد چهار رکعتی قضا نماید، اگرچه در سفر قضای آن را بجا آورد.

مسـأله۱۴۹۸: مستحب است مسافر بعد از هر نماز، سی مرتبه بگویـد: «**سُـبْحانَ اللّـهِ وَالْحَمْدُلِلّهِ وَلا إلهَ إلاّ اللّـهُ وَاللّـهُ أكْبَـرُ**» و در تعقیـب نمـاز ظهـر، عصـر و عشـا بیشـتر سفارش شده است و بهتر است در تعقیب این سه نماز، آن را شصت مرتبه بگوید.

احکام نماز قضا

مسـأله۱۴۹۹: کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده، بایـد قضـای آن را بجا آورد، اگرچه در تمام وقت نماز خواب مانده یـا بـه جهـت بـی‌هوشـی یـا مسـتی عمدی، نماز نخوانده باشد، ولی نمازهای یومیّه‌ای کـه زن در حـال حـیض یـا نفـاس نخوانده، قضا ندارد.

مسـأله۱۵۰۰: اگر بعد از وقت نماز بفهمـد، نمـازی کـه خوانـده باطـل بـوده، بایـد قضای آن را بخواند.

مسـأله۱۵۰۱: کسی که نماز قضـا دارد، بایـد در خوانـدن آن کوتـاهی نکنـد، ولـی واجب نیست فوراً آن را بجا آورد.

مسـأله۱۵۰۲: کسی که نماز قضا دارد می‌تواند نماز مستحب بخواند.

مسـأله۱۵۰۳: اگر انسان احتمال دهد که نماز قضایی داشـته باشـد، یـا نمازهـایی را که خوانده صحیح نبوده، مستحب است احتیاطاً قضای آن را بجا آورد.

مسـأله۱۵۰۴: قضای نمازهای یومیّه که در ادای آن‌هـا ترتیـب شـرط اسـت، ماننـد ظهر و عصر از یك روز و مغرب و عشا از یك شب، باید بـه ترتیـب خوانـده شـود و در غیر آن نیز بنابر احتیاط مستحب ترتیب را مراعات نماید.

مسـأله۱۵۰۵: اگر بخواهد قضای چند نماز غیریومیّه، مانند نمـاز آیـات را بخوانـد،

یا مثلا بخواهد قضای نماز یومیّه و نماز غیریومیّه را بخواند، لازم نیست آن‌ها را به ترتیب بجا آورد.

مسأله۱۵۰۶: اگر ترتیب نمازهایی را که نخوانده فراموش کند، بنابر احتیاط مستحب طوری آن را بخواند که یقین کند به ترتیب قضا شده بجا آورده است، مثلا اگر قضای یك نماز ظهر و یك نماز مغرب، بر او واجب است و نمی‌داند کدام اوّل قضا شده، بنابر احتیاط مستحب اوّل یك نماز مغرب و بعد از آن یك نماز ظهر و دوباره نماز مغرب را بخواند، یا اوّل یك نماز ظهر و بعد از آن یك نماز مغرب و دوباره نماز ظهر را بخواند، تا یقین کند، هرکدام که اوّل قضا شده اوّل خوانده است.

مسأله۱۵۰۷: اگر نماز ظهر یك روز و نماز عصر روز دیگر، یا دو نماز ظهر و یا دو نماز عصر قضا شده باشد و نداند کدام اوّل قضا شده است، چنانچه دو نماز چهار رکعتی بخواند به نیّت اینکه اوّلی، قضای نماز روز اوّل و دومی قضای نماز روز دوم باشد کافی است.

مسأله۱۵۰۸: اگر یك نماز ظهر و یك نماز عشا، یا یك نماز عصر و یك نماز عشا قضا شود و نداند کدام اوّل قضا شده است، بنابر احتیاط مستحب طوری آن‌ها را بخواند که یقین کند به ترتیب بجا آورده است، مثلا اگر یك نماز ظهر و یك نماز عشا از او قضا شده و اوّل را نمی‌داند، اوّل یك نماز ظهر بعد یك نماز عشا دوباره یك نماز ظهر بخواند، یا اوّل یك نماز عشا، بعد یك نماز ظهر و دوباره یك نماز عشا بخواند.

مسأله۱۵۰۹: کسی که می‌داند یك نماز چهار رکعتی نخوانده، ولی نمی‌داند نماز ظهر است یا عصر، اگر یك نماز چهار رکعتی به نیّت قضای نمازی که نخوانده، بجا آورد کافی است.

مسأله۱۵۱۰: کسی که پنج نماز پشت سرهم، از او قضا شده و نمی‌داند اوّلی آن‌ها کدام است، بنابر احتیاط مستحب ترتیب را مراعات نماید، یعنی نُه نماز به ترتیب بخواند، مثلا از نماز صبح شروع کند و بعد از آنکه ظهر، عصر، مغرب و عشا را خواند، دو مرتبه نماز صبح، ظهر، عصر و مغرب را بخواند و اگر شش نماز پشت سر هم از او قضا شده و اوّلی آن‌ها را نمی‌داند، ده نماز به ترتیب قضا کند و همین طور برای هریك نماز که به نمازهای قضای او، اضافه می‌شود در صورتی که پشت سر هم قضا شده باشد، یك نماز بر مقداری که گفته شد اضافه نماید، مثلا اگر هفت نماز او قضا شده و اوّلی آن‌ها را نمی‌داند، یازده نماز، به ترتیب بجا آورد.

مسـأله۱۵۱۱: کسی که می‌داند نمازهای پنجگانه او، هر کدام از یك روز قضـا شـده و ترتیب آن‌ها را نمی‌داند، بنابر احتیاط مستحب ترتیب را مراعـات نمایـد، یعنـی پـنج شـبانه روز نمـاز بخوانـد. و اگـر شـش نمـاز از شـش روز، از او قضـا شـده، شـش شبانه روز نماز بخواند و همچنین برای هر نماز که به نمازهای قضای او اضـافه شـود یك شبانه روز بیشتر بخواند، تا یقین کند به ترتیبـی کـه قضـا شـده بجـا آورده اسـت، مثلا اگر هفت نماز از هفت روز نخوانده باشد، هفت شبانه روز قضا نماید.

مسـأله۱۵۱۲: کسی که مثلا چند نماز صبح یا چنـد نمـاز ظهـر، از او قضـا شـده و شماره آن‌ها را نمی‌داند، مثلا نمی‌داند که سه، یا چهار و یـا پـنج نمـاز بـوده، چنانچـه مقدار کمتر را بخواند کافی است اگرچه مستحب است احتیاطـاً مقـدار بیشـتر را قضـا کند، این در صورت قصور ـ و کوتاهی نکردن ـ ولی اگـر شـماره آن‌هـا را نمـی‌دانسـته و مقصّر بوده ـ کوتاهی کرده ـ بنا بر احتیاط واجب مقدار بیشتر را قضا کند.

مسـأله۱۵۱۳: کسی که یك نماز قضا یا بیشـتر از روزهـای پـیش دارد، لازم نیسـت اوّل آن را بخواند و بعد مشغول نماز آن روز شود. و همچنین اگر یك نماز یـا بیشـتر، از همان روز از او قضا شده باشد، امّا بنابر احتیـاط مسـتحب نمـاز قضـای آن روز را، پیش از نماز ادا بخواند.

مسـأله۱۵۱۴: اگر در بین نماز، یادش بیاید یك نمـاز یـا بیشـتر، از همـان روز از او قضا شده، چنانچه وقت وسعت دارد و ممکن است نیّـت را بـه نمـاز قضـا برگردانـد، بنابر احتیاط مستحب، نیّت نماز قضا کند، مثلا اگر در نماز ظهـر پـیش از تمـام شـدن رکعت دوم یادش بیاید نماز صبح آن روز قضا شده، در صورتی کـه وقـت نمـاز ظهـر تنگ نباشد، می‌تواند نیّت را به صبح برگردانـد و آن را دو رکعتـی تمـام کنـد، سـپس نماز ظهر را بخواند، ولی اگر وقت تنگ اسـت یـا نمـی‌توانـد نیّـت را بـه نمـاز قضـا برگرداند، مثلا در رکوع رکعت سوم نماز ظهر، یادش بیاید نماز صبح را نخوانـده، کـه اگر بخواهد نیّت نماز صبح کند، یك رکوع که رکن است زیاد می‌شـود، نبایـد نیّـت را به قضای صبح برگرداند.

مسـأله۱۵۱۵: اگر از روزهای گذشته، نمازهای قضا دارد و یك نمـاز یـا بیشـتر نیـز از همان روز قضا شده، چنانچه برای قضای تمام آن‌ها وقـت نـدارد، یـا نمـی‌خواهـد همه را در آن روز بخواند، بنابر احتیاط مستحب، نماز قضای آن روز را پـیش از نمـاز ادا بخواند، ولی اگر می‌خواهـد ترتیـب مسـتحب را مراعـات نمایـد بعـد از خوانـدن قضای نمازهـای سـابق، بـار دیگـر نمـاز قضـایی را کـه در آن روز پـیش از نمـاز ادا خوانده، بجا آورد.

مسـأله۱۵۱۶: تا وقتی انسان زنده است، اگرچه از خوانـدن نمازهـای قضـای خـود عاجز باشد، دیگری نمی‌تواند نمازهای او را قضا نماید.

مسـأله۱۵۱۷: نماز قضا را با جماعت می‌شود خوانـد، چـه نمـاز امـام جماعـت ادا باشد یا قضا. و لازم نیست هردو یك نماز را بخوانند، مثلا اگـر نمـاز قضـای صـبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند، اشکال ندارد.

مسـأله۱۵۱۸: مسـتحب اسـت بچّـه ممیّـز را، یعنـی بچّـه‌ای کـه خـوب و بـد را می‌فهمد، به نماز خواندن و عبادت‌های دیگر عادت دهند، بلکـه مسـتحب اسـت او را به قضای نمازها نیز تمرین دهند و جایز اسـت، کودکـان نمـاز جماعـت برپـا کننـد و کودکی پیش نماز آنان شود.

نماز قضای پدر و مادر

مسـأله۱۵۱۹: اگر پدر، نمـاز و روزه خـود را بجـا نیـاورده باشـد، چنانچـه از روی نافرمانی، ترك نکرده و می‌توانسته قضا کند، بر پسر بزرگتـر واجـب اسـت آن را بعـد از مرگش بجا آورد، یا برای آن اجیر بگیرد. و اگر بدون عذر تـرك کـرده باشـد، بنـابر احتیاط مستحب بر پسر بزرگتر است آن را قضا کند. البته عذر در نماز ایـن اسـت کـه به جهت خواب ماندن، یا فراموشی، یا از بـاب تقیّـه و یـا عـاجز بـودن قضـا شـده و می‌توانسته قضا کند، و نه از جهت بیماری و سفر. و همچنین اسـت روزه‌ای کـه تنهـا به عذر بیماری و نتوانسته قضا کند و عذر سفری که در ماه رمضـان بـوده و در همـان ماه رمضان درگذشته باشد، بله قضای نماز و روزه‌هایی کـه بـه عـذرهای دیگـر فـوت شده واجب نیست گرچه قضای آن احتیاط مستحب اسـت، و بنـابر احتیـاط مسـتحب نماز و روزه‌های مادر نیز این حکم را دارد.

مسـأله۱۵۲۰: اگر پسر بزرگتر، شك دارد پدرش، نماز و روزه قضا داشته اسـت یـا نـه، چیزی بر او واجب نیست.

مسـأله۱۵۲۱: اگر پسر بزرگتر بداند پدرش، نماز قضا داشته اسـت و شـك کنـد آن را بجا آورده است یا نه، بنابر احتیاط مستحب قضا نماید.

مسـأله۱۵۲۲: اگر معلوم نباشد پسر بزرگتـر کـدام اسـت، قضـا بـر احـدی واجـب نیست، و بنـابر احتیـاط مسـتحب نمـاز و روزه پـدر را فرزنـدان پسـر بـین خودشـان قسمت کنند، یا برای انجام آن، قرعه بزنند.

مسـأله۱۵۲۳: اگر میّت وصیت کرده باشد برای نماز و روزه او اجیـر بگیرنـد، بعـد از آنکه اجیر، نماز و روزه او را به طور صحیح ـ ولـو بأصـل صـحت ـ بجـا آورد، بـر

پسر بزرگتر چیزی واجب نیست، این در صورتی است که وصیت به قضای نماز و روزه‌ای که جهت عذر فوت شده مساوی با مقدار فوت شده باشد، اما اگر آنچه فوت شده بیشتر باشد، بر پسر بزرگتر قضای ما بقی واجب است. و همچنین واجب است از ثلث مال میت واجباتی که بدون عذر از او فوت شده باشد اخراج نمود گرچه میت به آن وصیت نکرده باشد، و همچنین است اگر با عذر فوت شده باشد و پسر بزرگتری نداشته باشد.

مسأله۱۵۲۴: اگر پسر بزرگتر، بخواهد نماز پدرش که قضای آن بر او واجب است و مادرش که قضای آن احتیاط مستحب است را بخواند، باید به تکلیف خود عمل کند، مثلا قضای نماز صبح، مغرب و عشای مادر را باید بلند بخواند.

مسأله۱۵۲۵: کسی که خودش نماز و روزه قضا دارد، اگر نماز و روزه پدر نیز بر او واجب شود، هرکدام را اوّل بجا آورد صحیح است.

مسأله۱۵۲۶: اگر پسر بزرگتر، هنگام مرگ پدر، نابالغ و یا دیوانه باشد، وقتی بالغ شد یا عاقل گردید، باید نماز و روزه پدر را قضا نماید و چنانچه پیش از بالغ شدن بمیرد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست.

مسأله۱۵۲۷: اگر پسر بزرگتر بالغ و عاقل باشد لکن پیش از آنکه نماز و روزه پدر را قضا کند بمیرد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست.

اجیر گرفتن برای نماز

مسأله۱۵۲۸: بعد از مرگ انسان، می‌شود برای نماز و عبادت‌های دیگر او که در زندگی بجا نیاورده، شخصی را اجیر کرد، یعنی به او مزد دهند تا آن‌ها را بجا آورد. و اگر کسی بدون مزد آن‌ها را انجام دهد، صحیح است.

مسأله۱۵۲۹: انسان می‌تواند برای بعضی از کارهای مستحب، مانند زیارت حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام، از طرف زندگان اجیر شود و نیز می‌تواند کار مستحب را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

مسأله۱۵۳۰: کسی که برای نماز قضای میّت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را از روی تقلیدی صحیح، بداند.

مسأله۱۵۳۱: اجیر باید هنگام نیّت، میّت را معیّن نماید. و لازم نیست اسم او را بداند، پس اگر نیّت کند: از طرف کسی نماز می‌خوانم که برای او اجیر شده ام، کافی است.

مسـأله۱۵۳۲: اجیـر بایـد عبـادت‌هـای میّـت را بـه قصـد آنچـه تکلیـف او بـوده، بجا آورد.

مسـأله۱۵۳۳: در اجیر شرط است که ثقه بوده و نسـبت بـه انجـام عبـادات، مـورد اعتماد باشد، بله اینکه اجیر عادل باشد احتیـاط مسـتحب اسـت، و از جهـت صـحیح بجا آوردن عبادات، کافی است کسی را اجیر کنند که اطمینـان داشـته باشـند، عمـل را صحیح انجام می‌دهد، چه اطمینان وجدانی بوده و یا تعبدی و به اصل صحت باشد.

مسـأله۱۵۳۴: کسی که دیگری را برای نمازهای میّت اجیر کرده، اگـر بفهمـد عمـل را بجا نیاورده، یا باطل انجام داده، باید دوباره اجیر بگیرد.

مسـأله۱۵۳۵: هرگاه شك کند اجیر عمـل را انجـام داده یـا نـه، اگـر بگویـد انجـام داده ام و مورد اطمینان باشد، کافی است و اگر شك کند که عمل صحیح بـوده یـا نـه، گرفتن اجیر دیگری لازم نیست.

مسـأله۱۵۳۶: کسی که عذری دارد، مثلا با تیمّم یا نشسته نماز می‌خوانـد، نمـی‌شـود برای نمازهای میّت اجیر کرد، اگرچه نماز میّت نیز، همان گونه قضا شده باشد.

مسـأله۱۵۳۷: مرد برای زن و زن برای مرد، می‌تواند اجیر شود. و در بلنـد خوانـدن و آهسته خواندن نماز، باید اجیر به تکلیف خود عمل نماید.

مسـأله۱۵۳۸: در قضای نمازهای میّت، اگر در ادای آن‌ها ترتیب معتبر بـوده، ماننـد نماز ظهر و عصر یك روز و یا مقتضای عقـد اجـاره باشـد، بایـد بـه ترتیـب خوانـده شود. و امّا اگر ترتیب آن‌ها را نمی‌دانند، لازم نیسـت ترتیـب رعایـت شـود، بنـابراین واجب نیست با اجیر شرط کنند به قدری نماز بخواند که ترتیب حاصل شود.

مسـأله۱۵۳۹: اگر با اجیر شـرط کننـد عمـل را بـه طـور مخصوصـی انجـام دهـد، چنانچه در نظر او باطل نباشد، باید همان‌طور بجا آورد. و اگر با او شرط نکننـد، بایـد در آن عمل، به تکلیف خود رفتار نماید و بنابر احتیاط مسـتحب از وظیفـه خـودش و میّت، هر کدام به احتیاط نزدیك‌تر است به آن عمل کند، مثلا اگر وظیفـه میّـت، گفـتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او یك مرتبه است، سه مرتبه بگوید.

مسـأله۱۵۴۰: اگر با اجیر شرط نشـود کـه نمـاز را بـا چـه مقـدار از مسـتحبات آن بخواند، احتیاط واجب آن است که مقداری از مسـتحبات نمـاز را کـه معمـول اسـت، بجا آورد.

مسـأله۱۵۴۱: اگر انسان چند نفر را برای نماز قضای میّت اجیر کنـد، بنـابر احتیـاط مستحب باید برای هرکدام آن‌ها وقتی معیّن نمایـد، مـثلا اگـر بـا یکـی از آن‌هـا قـرار

گذاشت که از صبح تا ظهر نماز قضا بخواند، با دیگری قرار بگذارد که از ظهر تا شب بخواند و نیز نمازی را که در هر دفعه شروع می‌کند، معیّن نماید، مثلا قرار بگذارد اوّل نمازی را که می‌خواند صبح باشد، یا ظهر و یا عصر و همچنین با آن‌ها قرار بگذارد که در هر دفعه، نماز یك شبانه روز را تمام کنند و اگر ناقص بگذارند آن را حساب نکنند و در دفعه بعد نماز یك شبانه روز را از سر شروع نمایند.

مسأله۱۵۴۲: اگر کسی اجیر شود که مثلا در مدّت یك سال، نمازهای میّت را بخواند و پیش از تمام شدن سال بمیرد، فقط باید برای نمازهایی که می‌دانند بجا نیاورده، دیگری را اجیر نمایند، ولی نمازهایی را که احتمال می‌دهند نخوانده لازم نیست، به جهت اصل صحت.

مسأله۱۵۴۳: کسی را که برای نمازهای میّت اجیر کرده‌اند، اگر پیش از تمام کردن نمازها، بمیرد و اُجرت همه آن‌ها را گرفته باشد، چنانچه شرط کرده باشند تمام نمازها را خودش بخواند، باید اجرت مقداری را که نخوانده از مال او به ولیّ میّت بدهند، مثلا اگر نصف آن‌ها را نخوانده، باید نصف پولی که گرفته از مال او به ولیّ میّت بدهند. و اگر شرط نکرده باشند، باید ورثه‌اش از مال او اجیر بگیرند، امّا اگر مال نداشته باشد بر ورثه او چیزی واجب نیست، بله ورثه‌ی او می‌توانند ذمه‌ی میت را تبرعاً و یا از زکات و مانند آن بریء نمایند.

مسأله۱۵۴۴: اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میّت، بمیرد و خود نیز نماز قضا داشته باشد، باید از اصل مال او برای نمازهایی که اجیر بوده دیگری را اجیر نمایند و اگر چیزی زیاد آمد، وصیت کرده به آن یا نکرده باشد، برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند اگر پیش از ثلث مال نبوده یا بوده و ورثه اجازه دهند، ولی اگر اجازه ندهند، ثلث مال را برای نماز خودش مصرف نمایند.

نماز آیات

مسأله۱۵۴۵: نماز آیات که کیفیّت آن گفته خواهد شد، به جهت چهار چیز واجب می‌شود، **اوّل:** گرفتن خورشید. **دوم:** گرفتن ماه، اگرچه مقدار کمی از آن‌ها گرفته شود و کسی نیز نترسد. **سوم:** زلزله، اگرچه کسی نترسد. **چهارم:** رعد و برق‌های شدید، بادهای سیاه و سرخ و مانند آن، در صورتی که بیشتر مردم بترسند.

مسأله۱۵۴۶: اگر چند چیز که نماز آیات، برای آن واجب است اتفاق بیفتد، انسان باید برای هریك از آن‌ها، یك نماز آیات بخواند، مثلا اگر خورشید بگیرد و

زلزله نیز بشود، باید دو نماز آیات بخواند، ولی اگر همان مورد تکرار شود ـ مثلاً چند بار زلزله بیاید ـ در صورتی که برای مورد قبلی نماز آیات خوانده باشد، باید نماز را تکرار کند، و اگر نخوانده باشد تکرار نماز بنابر احتیاط مستحب است.

مسأله۱۵۴۷: کسی که چند نماز آیات بر او واجب است، اگر سبب آن یك نوع باشد، مثلا سه مرتبه خورشید گرفته باشد و نماز آن‌ها را نخوانده است، هنگامی که قضای آن‌ها را می‌خواند، لازم نیست معیّن کند برای کدام دفعه می‌باشد و همچنین است اگر چند نماز برای رعد و برق، بادهای سیاه و سرخ و مانند آن بر او واجب شده باشد، ولی اگر برای آفتاب گرفتن، ماه گرفتن و زلزله، یا برای دوتای این‌ها، نمازهایی بر او واجب شده باشد، بنابر احتیاط مستحب باید در نیّت، معیّن کند نماز آیاتی که می‌خواند، برای کدام یك از آن‌هاست.

مسأله۱۵۴۸: چیزهایی که نماز آیات برای آن واجب است، در هر شهری اتّفاق بیفتد، فقط مردم همان شهر، باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر که موجب نماز آیات در آنجا محقق شده واجب نیست.

مسأله۱۵۴۹: از وقتی‌که خورشید یا ماه، شروع به گرفتن می‌کند، انسان باید نماز آیات بخواند و بنابر احتیاط مستحب به‌قدری تأخیر نیندازد که شروع به باز شدن کند.

مسأله۱۵۵۰: اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند، بنابر احتیاط مستحب نماز را تنها به قصد قُربت بخواند و نیّت ادا و قضا نکند و اگر بعد از باز شدن تمام آن نماز بخواند نیّت ادا و قضا نکند.

مسأله۱۵۵۱: اگر مدّت گرفتن خورشید یا ماه، به اندازه خواندن یك رکعت نماز یا کمتر باشد، نماز را به قصد ادا بخواند و همچنین است اگر مدّت گرفتن آن بیشتر باشد، اگر انسان نماز را نخواند، گناه کرده و تا آخر عمر، بر او واجب است و هر وقت بخواند قضا می‌باشد.

مسأله۱۵۵۲: هنگامی که زلزله، رعد و برق و مانند آن اتّفاق می‌افتد، انسان باید فوراً نماز آیات را بخواند و اگر نخواند گناه کرده و تا آخر عمر، بر او واجب است و هر وقت بخواند ادا می‌باشد.

مسأله۱۵۵۳: کسی که نمی‌داند آفتاب یا ماه گرفته است، اگر بعد از باز شدن آفتاب یا ماه بفهمد تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند، ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده، قضا بر او واجب نیست.

مسـأله۱۵۵۴: اگر شایع گردد که خورشید یا ماه گرفته اسـت، چنانچـه انسـان نمـاز آیات نخواند، قضای آن را باید بجا آورد، چه تمام خورشید یـا مـاه گرفتـه باشـد، یـا مقداری از آن. و همچنین است اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلـوم نیسـت، بگوینـد خورشید یا ماه گرفته، بعد معلوم شود که عادل بوده‌اند. و بنابر اقوی به گفته یـك نفـر ثقه نیز، باید نماز آیات را بخواند و اگر در وقت نخواند قضای آن را بجا آورد.

مسـأله۱۵۵۵: اگر ستاره شناس ثقه و مورد اعتماد از روی قوانین علمـی و تحقیقـات فلکی، وقت گرفتن خورشید و ماه را خبـر دهـد، و سـتاره شـناس ثقـه و مـورد اعتمـاد دیگری معارض آن نباشد، واجب است در آن هنگـام نمـاز آیـات بخوانـد، و همچنـین است اگر خبر دهد فلان وقت، خورشید یا ماه می‌گیـرد و ایـن مقـدار طـول مـی‌کشـد، مثلاً اگر خبر دهد کسوف آفتاب فلان ساعت تمام مـی‌شـود بنـابر احتیـاط واجـب بایـد نماز را تا آن وقت تأخیر نیندازد.

مسـأله۱۵۵۶: اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطـل بـوده، بایـد دوبـاره بخوانـد و اگر وقت گذشته، قضا نماید.

مسـأله۱۵۵۷: اگر در وقت نماز یومیّـه، نمـاز آیـات نیـز بـر انسـان واجـب شـود، چنانچه برای هر دو نمـاز وقـت دارد، هرکـدام را اوّل بخوانـد اشـکال نـدارد اگرچـه تقدیم نماز یومیه احتیاط مستحب است و اگر وقت یکـی از آن دو تنـگ باشـد، بایـد اوّل آن را بخواند و اگر وقت هردو تنگ باشد، باید اوّل نماز یومیّه را بخواند.

مسـأله۱۵۵۸: اگر در بین نماز یومیّه، بفهمد وقت نماز آیـات تنـگ اسـت، چنانچـه وقت نماز یومیّه نیز تنگ باشد، باید آن را تمام کند، بعد نماز آیـات را بخوانـد و اگـر وقت نماز یومیّه تنگ نباشد، باید آن را قطع کند و اوّل نماز آیات، سـپس نمـاز یومیّـه را بجا آورد.

مسـأله۱۵۵۹: اگر در بین نماز آیات، بفهمد وقت نماز یومیّه تنگ است، بایـد نمـاز آیات را رها کند و مشغول نماز یومیّه شود و بعد از آنکه نمـاز را تمـام کـرد، پـیش از انجام کاری که نماز را به هم بزنـد، بقیّـه نمـاز آیـات را از همـان جـا کـه رهـا کـرده بخواند و بنابر احتیاط مستحب نماز آیات را دوباره بخواند.

مسـأله۱۵۶۰: اگر در حال حیض یا نفاس زن، آفتـاب یـا مـاه بگیـرد و یـا زلزلـه و مانند آن اتّفاق بیفتد، نماز آیات بر او واجب نیسـت و قضـا نـدارد، امّـا بنـابر احتیـاط مستحب، بعد از پاك شدن، نماز آیات را بخواند.

کیفیّت نماز آیات

مسـأله۱۵۶۱: نمـاز آیـات دو رکعـت اسـت و در هـر رکعـت، پـنج رکـوع دارد و کیفیت آن چنین است: بعـد از نیّـت، تکبیـر بگویـد، یـك حمـد و یـك سـوره کامـل بخواند، به رکوع رود، سر از رکوع بردارد، دوباره یك حمد و یك سـوره بخوانـد، بـاز به رکوع رود، تا پـنج مرتبـه و بعـد از بلنـد شـدن از رکـوع پـنجم دو سـجده نمایـد، برخیزد، رکعت دوم را نیز، مانند رکعت اوّل، بجا آورد، تشهّد بخواند و سلام دهد.

مسـأله۱۵۶۲: در نماز آیات، ممکـن اسـت انسـان بعـد از نیّـت و تکبیـر و خوانـدن حمد، آیه‌های یك سوره را پنج قسمت کند، یك آیه یا بیشتر از آن را بخوانـد، بـه رکـوع رود، سر بردارد و بدون اینکه حمد بخواند، قسمت دوم از همان سـوره را بخوانـد و بـه رکوع رود و همین طور تا پیش از رکـوع پـنجم، سـوره را تمـام نمایـد، مـثلا بـه قصـد سوره «**قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ**» بعد از حمد «**بِسْـمِ اللّـهِ الـرَّحْمنِ الـرَّحِيمِ**» بگویـد و بـه رکـوع رود، بعد بایستد و فقط بگوید: «**قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ**» دوباره بـه رکـوع رود و بعـد از رکـوع بایستد و بگوید: «**اللّهُ الصَّمَدُ**» باز به رکوع رود و بایستد و بگوید: «**لَمْ يَلِـدْ وَلَـمْ يُولَـدْ**» و به رکوع برود، باز هم سر بـردارد و بگویـد: «**وَلَـمْ يَكُـنْ لَـهُ كُفُـواً أَحَـد**» و بعـد از آن بـه رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن، دو سجده کند و رکعت دوم را نیز ماننـد رکعـت اوّل، بجا آورد و بعد از سجده دوم، تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسـأله۱۵۶۳: اگر در یك رکعت از نماز آیات، پنج مرتبه حمـد و سـوره بخوانـد و در رکعت دیگر، یك حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند، مانعی ندارد.

مسـأله۱۵۶۴: چیزهایی که در نماز یومیّه واجب و مسـتحب اسـت، در نمـاز آیـات نیز واجب و مستحب می‌باشد. امّا در نماز آیات به جای اذان و اقامه، مسـتحب اسـت سه مرتبه بگویند: «الصَّلاة».

مسـأله۱۵۶۵: مستحب است پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید، امّـا بعـد از رکوع پنجم و دهم مستحب است بگوید: «**سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ**».

مسـأله۱۵۶۶: در نماز آیات مستحب است پیش از رکوع دوم، چهـارم، ششـم، هشـتم و دهم قنوت بخواند و اگر فقط یك قنوت پیش از رکوع دهم بخواند کافی است.

مسـأله۱۵۶۷: اگر در نماز آیات شك کند چند رکعت خوانـده و فکـرش بـه جـایی نرسد، نمازش باطل است.

مسـأله۱۵۶۸: اگر شك کند که در رکوع آخـر رکعـت اوّل اسـت، یـا در رکـوع اوّل

رکعت دوم و فکرش به جایی نرسد، نمازش باطل است، امّا اگر مثلا شك کند چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، چنانچه به سجده نرسیده، باید رکوعی را که شك دارد، بجا آورد و اگر به سجده رسیده به شك خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۵۶۹: هریك از رکوع‌های نماز آیات رکن است و اگر عمداً یا اشتباهاً، کم و یا زیاد شود نماز باطل می‌شود.

نماز عید فطر و قربان

مسأله ۱۵۷۰: نماز عید فطر و قربان، در زمان حضور امام معصوم علیه‌السلام واجب است و باید با جماعت خوانده شود، امّا در این زمان که امام علیه‌السلام غایب هستند، مستحب می‌باشد و آن را با جماعت یا فرادا می‌شود، خواند.

مسأله ۱۵۷۱: وقت نماز عید فطر (روز اوّل ماه شوال) و قربان (روز دهم ماه ذی‌الحجّه) از اوّل آفتاب این دو روز تا ظهر می‌باشد.

مسأله ۱۵۷۲: مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مستحب است بعد از بلند شدن آفتاب، افطار کنند و زکات فطره را بدهند، سپس نماز عید بخوانند.

مسأله ۱۵۷۳: نماز عید فطر و قربان دو رکعت است: در رکعت اوّل، بعد از خواندن حمد و سوره، باید پنج تکبیر بگوید، بعد از هر تکبیر یك قنوت بخواند، بعد از قنوت پنجم، تکبیر دیگری بگوید، به رکوع رود، دو سجده بجا آورد، برخیزد و در رکعت دوم، چهار تکبیر بگوید، بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید، به رکوع رود، بعد از رکوع دو سجده کند، تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۵۷۴: در قنوت نماز عید فطر و قربان، هر دعا و ذکری بخواند کافی است، امّا بهتر است یکی از این دو دعا را بخواند، **اوّل:** «**اللّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِياءِ وَالْعَظَمَةِ وَأَهْلَ الجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَأَهْلَ العَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَهْلَ التَّقوى وَالمَغْفِرَةِ، أسْئَلُكَ بَحَقِّ هذَا الْيوَمِ الَّذي جَعَلْتَهُ لِلمُسْلِمينَ عِيداً وَلِمُحَمّد صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْراً وَشَرَفاً وَمَزيداً، أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمّد وَآلِ مُحَمَّد وَأَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْر أدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّد وَأنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوء أخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّد، صَلَواتُكَ عَلَيهِ وَعَلَيْهِمْ، اللّهُمَّ إنِّي أَسْئَلُكَ خَيْرَ ما سَئَلَكَ مِنْهُ عِبادُكَ الصّالِحُونَ وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعاذَ مِنْهُ عِبادُكَ الْمُخْلِصوُنَ**». **دوم:** «**اللّهُ رَبِّي أَبَداً وَالإِسْلامُ دِينِي أَبَداً، وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّي أَبَداً، وَالْقُرْآنُ كِتابِي**

أَبَداً وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي أَبَداً، وَعَلِيٌّ وَلِيِّي أَبَداً، وَالأَوْصِياءُ الْحَسَنُ وَالْحُسَينُ وَعَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَجَعْفَرٌ وَمُوسى وَعَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْمَهْدِيُّ الْمُنْتَظَرُ عليهم السلام أَئِمَّتِي أَبَداً».

مسأله۱۵۷۵: در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام مستحب است، بعد از نماز عید فطر و قربان، دو خطبه بخوانند و بهتر است در ضمن خطبه عید فطر، احکام زکات فطره و در ضمن خطبه عید قربان، احکام قربانی را بگویند.

مسأله۱۵۷۶: نماز عید، سوره مخصوصی ندارد، امّا بهتر است در رکعت اوّل آن، سوره شمس «سوره ۹۱» و در رکعت دوم، سوره غاشیه «سوره ۸۸» را بخوانند یا در رکعت اوّل، سوره اعلی «سوره ۸۷» و در رکعت دوّم سوره شمس را بخوانند.

مسأله۱۵۷۷: مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند، ولی در شهر مکّه مکرّمه مستحب است، در «مسجدالحرام» خوانده شود.

مسأله۱۵۷۸: مستحب است پیاده، با پای برهنه، با وقار به نماز عید بروند، پیش از نماز غسل کنند و عمامه سفید بر سر بگذارند.

مسأله۱۵۷۹: مستحب است، در نماز عید بر زمین، سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها، دست‌ها را بلند نمایند و کسی که نماز عید می‌خواند، اگر امام جماعت است یا اگر فرادا نماز می‌خواند، نماز را بلند بخواند.

مسأله۱۵۸۰: بعد از نماز مغرب و عشای شب عید فطر و بعد از نماز صبح آن و بعد از نماز عید فطر، مستحب است این تکبیرها را بگوید: «**اَللّهُ أَكْبَرُ اَللّهُ أَكْبَرُ لا إلهَ إلاَّ اللّهُ واللّهُ أَكْبَرُ وَلِلّهِ الْحَمْدُ، الْحَمْدُ لِلّهِ عَلى ما هَدانا وَلَهُ الشُّكْرُ عَلى ما أوْلانا**».

مسأله۱۵۸۱: مستحب است انسان در عید قربان، بعد از ده نماز که اوّل آن نماز ظهر روز عید و آخر آن نماز صبح روز دوازدهم ذی الحجّة است، تکبیرهایی را که در مسأله پیش گفته شد تا «**عَلى ما هَدانا**» بگوید و بعد از آن بگوید: «**اَللّهُ أَكْبَرُ عَلى ما رَزَقَنا مِنْ بَهيمَةِ الأنْعامِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ عَلى ما أبْلانا**» ولی اگر عید قربان را در منی باشد، مستحب است بعد از پانزده نماز که اوّل آن، نماز ظهر روز عید و آخر آن، نماز صبح روز سیزدهم ذی الحجّه است، این تکبیرها را بگوید.

مسأله۱۵۸۲: در نماز عید نیز مانند نمازهای دیگر، مأموم باید غیر از حمد و سوره، چیزهای دیگر نماز را خودش بخواند.

مسأله۱۵۸۳: اگر مأموم وقتی برسد که امام، مقداری از تکبیرها را گفته، بعد از آنکه امام به رکوع رفت، باید آنچه از تکبیرها و قنوت‌ها را که با امام نگفته، خودش بگوید و اگر در هر قنوت یك «**سُبحانَ اللّهِ**» یا یك «**الحَمْدُ لِلّهِ**» بگوید، کافی است.

مسأله۱۵۸۴: اگر در نماز عید، هنگامی برسد که امام در رکوع است، می‌تواند نیّت کند و تکبیر اوّل نماز را بگوید و به رکوع رود.

مسأله۱۵۸۵: اگر در نماز عید، یك سجده یا تشهّد را فراموش کند، بنابر احتیاط مستحب بعد از نماز آن را بجا آورد و نیز اگر کاری که برای آن سجده سهو لازم است پیش آید، بنابر احتیاط مستحب بعد از نماز، دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله۱۵۸۶: اگر در عدد قنوت‌ها یا رکوع‌ها شك کند، چنانچه مشغول عمل بعدی شده است، به شك خود اعتنا نکند وگرنه، بنابر کمتر بگذارد.

نماز جمعه

مسأله۱۵۸۷: نماز جمعه در زمان غیبت امام معصوم علیه‌السلام واجب تخییری است، یعنی می‌توان آن را در روز جمعه به جای نماز ظهر خواند و احتیاط مستحب آن است که اگر نماز جمعه را خواند نماز ظهر را نیز بعد از آن بخواند.

مسأله۱۵۸۸: نماز جمعه دو رکعت است، مانند نماز صبح. و بنابر احتیاط مستحب حمد و سوره را بلند بخواند. و مستحب مؤکّد است در رکعت اوّل، سوره «جمعه» و در رکعت دوم، سوره «منافقین» خوانده شود. و در نماز جمعه دو قنوت مستحب است، یکی در رکعت اوّل پیش از رکوع و دیگری در رکعت دوم بعد از رکوع. و نباید در رکعت دوم پس از قنوت دوباره به رکوع رود. و اگر رفت نمازش باطل می‌شود.

مسأله۱۵۸۹: اگر در رکعت‌های نماز جمعه شك شود، نماز باطل است.

مسأله۱۵۹۰: در نماز جمعه علاوه بر شرایط عمومی نماز، چند چیز لازم است، اوّل: با جماعت خوانده شود. دوم: امام و مأموم، حداقل هفت نفر مرد بالغ باشند. و بنابر احتیاط واجب مسافری که نمازش شکسته است جزو آن هفت نفر نباشد. و اگر امام و مأموم، پنج نفر باشند نماز جمعه صحیح است ولی واجب نیست. سوم: پیش از نماز، امام جمعه دو خطبه بخواند به تفصیلی که خواهد آمد. چهارم: بین دو محل اقامه نماز جمعه حدّاقل یك فرسخ شرعی فاصله باشد و فرسخ شرعی، تقریباً پنج کیلومتر و نیم می‌باشد.

مسأله۱۵۹۱: اگر مأمومین در اثنای خطبه، یا پیش از شروع در نماز متفرّق شدند و عده آنان از چهار نفر واجد شرایط کمتر شد، نماز جمعه صحیح نیست و باید نماز ظهر خوانده شود و اگر پس از شروع نماز، نماز را برهم زدند و متفرّق شدند بنابر احتیاط، امام جمعه، نماز جمعه را تمام کند و نماز ظهر را نیز بخواند.

مسـأله۱۵۹۲: هریك از دو خطبه، بنابر احتیاط واجب، باید مشتمل بر حمـد و ثنـای خدا، صلوات بر پیامبر ﷺ و آل پیامبر ﷺ، دعوت مـردم بـه تقـوی و پرهیزکـاری و یك سوره کامل باشد. و بنابر احتیـاط بایـد خطبـه دوم مشـتمل بـر صـلوات بـر ائمّـه اطهار علیهم‌السلام با ذکر نام آنان و استغفار برای مؤمنین نیز باشد.

مسـأله۱۵۹۳: بنـابر احتیـاط واجـب، حمـد و ثنـای خـدا و صـلوات بـر پیـامبر و آل‌پیامبر علیهم‌السلام به زبان عربی گفته شود، ولی دعوت به تقوی، موعظـه، تـذکرات و بیـان مسائل اجتماعی و سیاسی به زبان مستمعین اشکالی ندارد.

مسـأله۱۵۹۴: خطبه‌ها را بنابر احتیاط واجـب بایـد، خـود امـام جمعـه بخوانـد نـه دیگری و باید امام، ایستاده خطبه بخواند و واجـب اسـت میـان دو خطبـه بـا نشسـتن مختصری فاصله شود و باید خطبه‌ها بلند خوانده شود کـه حـدّاقل چهـار نفـر واجـد شرایط بشنوند و شایسته است، طوری خوانده شود که همه حاضرین بشنوند.

مسـأله۱۵۹۵: بنابر احتیاط، باید امام جمعه در حال خطبه، با وضو باشد.

مسـأله۱۵۹۶: مستحب است امام جمعه در حال خطبه، عمامه بر سـر داشـته باشـد، بر عصا و یا سلاحی تکیه کند، در حال اذان روی منبر بنشیند و پیش از شـروع خطبـه به مُستمعین سلام کند و جواب سلام امام بر مستمعین واجب کفایی است.

مسـأله۱۵۹۷: بنابر احتیاط واجب، حاضرین اگـر در شـرایطی هسـتند کـه چنانچـه گوش دهند خطبه‌ها را می‌شنوند باید گوش دهند، و صحبتی کـه مـانع از ایـن گـوش دادن است نکنند و حتی نماز نافله نخوانند. و بنابر احتیاط مستحب به طـرف خطیـب بنشینند و مانند حال نماز باشند، به راست و چپ نگاه نکنند و جابه جـا نشـوند، ولـی پس از تمام شدن خطبه‌ها، تا اقامه نماز جمعه این امور مانعی ندارد.

مسـأله۱۵۹۸: اگر مأمومین خطبه‌ها را گوش ندادنـد، یـا در حـال خطبـه بـه راسـت و چپ نگاه کردند، یا جابه جا شدند و یا صحبت کردند بر خلاف احتیـاط عمـل کـرده‌انـد، ولی نماز جمعه آنان صحیح است.

مسـأله۱۵۹۹: امام جمعه باید بالغ، عاقـل، مـرد، شـیعه دوازده امـامی، حـلال زاده، عادل و قادر به خواندن خطبه در حـال قیـام باشـد. و بنـابر احتیـاط واجـب، بیمـاری خوره و پیسی ظاهر نداشته باشد و حدّ شرعی نخورده باشد و همچنـین بنـابر احتیـاط مستحب از طرف مجتهد واجد شرایط تعیین شده باشد.

مسـأله۱۶۰۰: نماز جمعه بر بچّه‌هـا، دیوانـه‌هـا، پیـران سـالخورده، بیمـاران، نابینایـان،

مسافران، زنان، کسانی‌که بیش از دو فرسخ از محل نماز جمعه دورند، کسانی‌که حضور آنان در نماز جمعه مشقّت و سختی دارد و همچنین در وقت باران، واجب نیست، هرچند این قبیل افراد، اگر حاضر شدند نماز جمعه آنان صحیح است وبه جای نماز ظهر محسوب می‌گردد، گرچه بنابر احتیاط مستحب نماز ظهر را نیز بجا آورند.

مسأله۱۶۰۱: وقت نماز جمعه، از اوّل ظهر است تا وقتی که سایه شاخص به اندازه خود شاخص شود، بنابراین اوّل ظهر شرعی، باید فوراً، اذان و سپس خطبه‌های جمعه شروع گردد. و خواندن آن‌ها پیش از ظهر، خلاف احتیاط است مگر اینکه بعد از داخل شدن وقت، مقدار واجب خطبه را تکرار کند.

مسأله۱۶۰۲: اگر شك کند وقت نماز جمعه هنوز باقی است یا نه، بنابر احتیاط واجب لازم است تحقیق کند و اگر در وسط نماز جمعه وقت آن بگذرد اگر یك رکعت از آن در وقت خوانده شده صحیح است وگرنه بنابر احتیاط، نماز جمعه را تمام کند و نماز ظهر را نیز بخواند.

مسأله۱۶۰۳: اگر نماز جمعه برپا شد، کسی که خطبه‌ها را درك نکرده می‌تواند در آن شرکت نماید، بلکه اگر کسی به رکوع رکعت دوم برسد کافی است و پس از سلام امام جمعه، رکعت دوم را خودش می‌خواند و نماز جمعه او صحیح است.

نماز جماعت

مسأله۱۶۰۴: مستحب است نمازهای واجب، به ویژه نمازهای یومیّه را با جماعت بخواند. و در نماز صبح، مغرب و عشا و برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان مسجد را می‌شنود، بیشتر سفارش شده است.

مسأله۱۶۰۵: در حدیث شریف است: «اگر یك نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنان، ثواب صد و پنجاه نماز دارد، اگر دو نفر اقتدا کنند، هر رکعتی ثواب ششصد نماز دارد و هرچه بیشتر شوند، ثواب نماز بیشتر می‌شود تا به ده نفر برسند، عدّه آنان که از ده گذشت، اگر تمام آسمان‌ها کاغذ، تمام دریاها مرکّب، تمام درخت‌ها قلم و همه جن و انس و ملائك نویسنده شوند، نمی‌توانند ثواب یك رکعت آن را بنویسند».

مسأله۱۶۰۶: حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی‌اعتنایی به دین، جایز نیست و سزاوار نیست انسان بدون عذر، نماز جماعت را ترك کند.

مسـأله۱۶۰۷: مستحب است انسان صبر کند که نماز را، با جماعت بخوانـد و نمـاز جماعت، از نماز اوّل وقـت کـه فـرادا، یعنـی تنهـا خوانـده مـی‌شـود بهتـر اسـت. و همچنین نماز جماعتی که مختصر بخوانند، از نماز فرادای طولانی بهتر می‌باشد.

مسـأله۱۶۰۸: وقتی نماز جماعت برپا می‌شود، مستحب است کسی کـه نمـازش را فرادا خوانده، دوباره با جماعت بخواند و اگر بعد بفهمد نماز اوّلش باطـل بـوده، نمـاز دوم او کافی است.

مسـأله۱۶۰۹: اگر امام یا مأموم، بخواهد نمازی که با جماعـت خوانـده، دوبـاره بـا جماعت بخواند، استحباب آن بعید نیست.

مسـأله۱۶۱۰: کسی که در نمـاز وسـواس دارد و فقـط در صـورتی کـه نمـاز را بـا جماعت بخواند از وسواس راحت می‌شود، چنانچه وسوسه به حـدّی باشـد کـه نمـاز را باطل می‌کند، باید نماز را با جماعت بخواند.

مسـأله۱۶۱۱: اگر پدر یا مادر، به فرزند خود امر کنند نماز را بـا جماعـت بخوانـد، نماز جماعت تنها با امر آنان واجب نمی‌شود.

مسـأله۱۶۱۲: نماز مستحب را نمی‌شود با جماعت خواند، مگر نمـاز «استسـقا» کـه برای آمدن باران می‌خوانند و همچنین نمازی که واجـب بـوده و بـه جهتـی مسـتحب شده است، مانند نماز عید فطر و قربان که در زمان امـام معصـوم علیه‌السلام واجـب بـوده و در زمان غیبت مستحب می‌باشد، می‌توان بـا جماعـت خوانـد، و همچنـین نمـاز عیـد غدیر را با کیفیت نماز عیدین می‌توان به جماعت خواند.

مسـأله۱۶۱۳: موقعی که امام جماعت، نماز یومیّه مـی‌خوانـد، هرکـدام از نمازهـای یومیّه را می‌توان به او اقتدا کرد، ولی اگر نماز یومیّه‌اش را احتیاطاً دوبـاره مـی‌خوانـد، اقتدا کردن به او اشکال دارد.

مسـأله۱۶۱۴: اگر امام جماعت، قضای نماز یومیّه خـود را مـی‌خوانـد یـا قضـای دیگری را بجا می‌آورد، می‌شود به او اقتدا کـرد ولـی اگـر نمـازش را احتیاطـاً قضـا می‌کند، یا احتیاطاً قضای نماز شخص دیگری را می‌خواند، اقتدا به او اشکال دارد.

مسـأله۱۶۱۵: اگر انسان نداند نمازی که امام می‌خواند، نماز واجب یومیّه اسـت یـا نماز مستحب، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

مسـأله۱۶۱۶: اگر امام در محراب داخل دیـوار باشـد و کسـی پشـت سـر او اقتـدا نکرده باشد، کسانی که دو طرف محراب ایستاده‌اند و به جهـت دیـوار محـراب، امـام را نمی‌بینند نمی‌توانند اقتدا کنند.

مسـأله۱۶۱۷: اگر به جهت درازی صف اوّل، کسانی که دو طرف صـف ایسـتاده‌انـد، امام را نبینند می‌توانند اقتدا کنند. و همچنین اگر بر اثر درازی یکی از صـف‌هـای دیگـر، کسانی که دو طرف آن ایستاده‌اند، صف جلوی خود را نبینند می‌توانند اقتدا نمایند.

مسـأله۱۶۱۸: اگر صف‌های جماعت تا درب مسـجد برسـد، کسـی کـه مقابـل درب پشت صف ایستاده، نمازش صحیح است و همچنین نماز کسانی که پشت سـر او اقتـدا می‌کنند صحیح می‌باشد، و همچنین بنا بر اقوی نماز کسانی که دو طـرف او ایسـتاده‌انـد و صف جلو را نمی‌بینند صحیح است، اگرچه خلاف احتیاط مستحب است.

مسـأله۱۶۱۹: کسی که پشت ستونی ایستاده کـه عـریض اسـت و مـانع اتّصـال بـه صف جلو است، اگر از طرف راست یا چپ به سـبب مـأموم دیگـر، بـه امـام متّصـل نباشد، نمی‌تواند اقتدا کند.

مسـأله۱۶۲۰: جای ایستادن امام باید از جای مـأموم، بلنـدتر از یـك وجـب نباشـد ولی اگر مقدار کمی بلندتر بود اشکال ندارد. و همچنین اگـر زمـین سراشـیب باشـد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که سراشیبی آن زیـاد نباشـد کـه بـه آن زمین مسطّح بگویند، مانعی ندارد.

مسـأله۱۶۲۱: اگر جای مأموم، بلندتر از جای امام باشد، اشکال ندارد.

مسـأله۱۶۲۲: اگر بین کسانی که در یك صف ایستاده‌اند، بچّه ممیّـز، یعنـی بچّـه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد فاصله شود، چنانچه ندانند نمـاز او باطـل اسـت، یـا اینکـه بدانند ولی فاصله‌ای که مخل به اتصال است ایجاد نشود می‌توانند اقتدا کنند.

مسـأله۱۶۲۳: بعد از تکبیر امام، اگر صف جلو آمـاده نمـاز هسـتند و تکبیـر گفـتن آنان نزدیك باشد، کسی که در صف بعد ایستاده، می‌تواند تکبیر بگویـد و لازم نیسـت صبر کند، تا تکبیر شخص جلو او تمام شود.

مسـأله۱۶۲۴: اگر بداند نماز یك صف از صف‌های جلو باطل است، در صـف‌هـای بعد نمی‌تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یـا نـه، مـی‌توانـد اقتـدا نماید.

مسـأله۱۶۲۵: هرگاه بداند نماز امام باطل است، مثلا بداند امام وضو نـدارد، اگرچـه خود امام متوجّه نباشد، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

مسـأله۱۶۲۶: اگر مأموم بعد از نماز، بفهمد امام عادل نبوده، یا کـافر بـوده و یـا بـه جهتی نمازش باطل بوده، مثلا بی‌وضو نماز خوانده، نمازش صحیح است.

مسـأله۱۶۲۷: اگر در بین نماز، شك كند اقتدا كرده یا نه، چنانچه بـه وظیفـه مـأموم عمل می‌كند، مثلا به حمد و سوره امام گوش می‌دهد نمـاز جمـاعتش صـحیح اسـت، گرچه بنابر احتیاط مستحب نماز را به نیّـت جماعـت نخوانـد. و اگـر مشـغول كـاری باشد كه هم وظیفه امام و هم وظیفه مأموم است، مثلا در ركوع یا سـجده باشـد، بایـد نماز را به نیّت جماعت انجام ندهد.

مسـأله۱۶۲۸: بنابر احتیاط مستحب در بین نمـاز جماعـت، تـا ناچـار نشـود، نیّـت فرادا نكند و بهتر، بلكه بنابر احتیـاط، از اوّل قصـد جـدا شـدن از جماعـت در وسـط نماز را نداشته باشد.

مسـأله۱۶۲۹: اگر مأموم به جهت عذری یا بدون عذر، بعـد از حمـد و سـوره امـام نیّت فرادا كند، لازم نیست حمد و سوره را بخواند ولی اگر پیش از تمام شـدن حمـد و سوره نیّت فرادا نماید، كافی است مقداری كه امـام نخوانـده، بخوانـد، بلـه احتیـاط مستحب است حمد و سوره را از سر بگیرد مخصوصاً اگر در اثنا آن باشد.

مسـأله۱۶۳۰: اگر در بین نماز جماعت نیّت فـرادا نمایـد، نمـی‌توانـد دوبـاره نیّـت جماعت كند، ولی اگر مردّد شود كه نیّت فرادا كند یا نه و بعد تصـمیم بگیـرد نمـاز را با جماعت تمام كند، نمازش صحیح است.

مسـأله۱۶۳۱: اگر شك كند نیّت فرادا كرده یا نه، بایـد بنـا بگـذارد كـه نیّـت فـرادا نكرده است.

مسـأله۱۶۳۲: اگر هنگامی كه امام در ركوع است اقتـدا كنـد و بـه ركـوع امـام برسـد، اگرچه ذكر امام تمام شده باشد، نمازش صحیح است و یك ركعت حساب مـی‌شـود، امّـا اگر به مقدار ركوع خم شود و به ركوع امام نرسد، نماز او صحیح اسـت لكـن نمـی‌توانـد به جماعت ادامه دهد چه از ابتدا یقین داشته باشد كه به ركوع امام می‌رسد و چـه یقـین نداشته باشد، گرچه در صورتی كه یقین نداشته باشد اِعاده نماز اولی است.

مسـأله۱۶۳۳: اگر هنگامی كه امام در ركوع است، اقتدا كند و به مقـدار ركـوع خـم شود و شك كند به ركوع امام رسیده یا نه، نمازش صحیح اسـت لكـن نمـی‌توانـد بـه جماعت ادامه دهد، و همچنین اگر یقین داشته باشد بـه امـام نمـی‌رسـد، گرچـه بنـابر احتیاط استحبابی اعاده نماز است در هر دو صورت.

مسـأله۱۶۳۴: اگر هنگامی كه امام در ركوع است، اقتدا كنـد و پـیش از خـم شـدن به اندازه ركوع، امام سر از ركوع بردارد، می‌تواند بایستد و منتظر بمانـد تـا امـام بـرای

رکعت بعد برخیزد و آن را رکعت اوّل نماز خود حساب کند و می‌تواند نیّت فرادا نماید. ولکن اگر برخاستن امام، به قدری طول بکشد که نگویند این شخص، نماز جماعت می‌خواند، باید نیّت فرادا نماید.

مسأله۱۶۳۵: اگر اوّل نماز یا بین حمد و سوره، اقتدا کند و پیش از رفتن به رکوع، امام سر از رکوع بردارد، نماز او صحیح است.

مسأله۱۶۳۶: اگر موقعی برسد که امام مشغول سجده یا تشهّد نماز است، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیّت، تکبیرة الاحرام را در حالت قیام بجا آورد سپس به سجده رود و یا بنشیند و تشهّد را با امام بخواند ولی اگر در رکعت آخر است با امام سلام نگوید و صبر کند تا امام، نماز را سلام بدهد و جایز است صبر نکند، بعد بایستد و بدون آنکه دوباره نیّت جدید کند یا تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اوّل نماز خود حساب نماید.

مسأله۱۶۳۷: مأموم نباید جلوتر از امام بایستد. و اگر مساوی او بایستد، اشکال ندارد ولی اگر قدّ او بلندتر از امام است، بنابر احتیاط استحبابی طوری بایستد که در رکوع و سجود جلوتر از امام نباشد.

مسأله۱۶۳۸: در نماز جماعت، باید بین مأموم و امام پرده و مانند آن، که پشت آن دیده نمی‌شود، فاصله نباشد و همچنین بین انسان و مأموم دیگری که انسان به سبب او، به امام متّصل شده است، ولی اگر امام مرد و مأموم زن باشد، چنانچه بین آن زن و امام یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است و زن به سبب او به امام متّصل شده است، پرده و مانند آن باشد اشکال ندارد، بله بین خود زن‌ها نباید بین بعضی با بعضی دیگر حائل باشد.

مسأله۱۶۳۹: اگر بعد از شروع نماز، بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به سبب او متّصل به امام است، پرده یا چیز دیگری که پشت آن را نمی‌توان دید فاصله شود، نمازش فرادا می‌شود و چنانچه به وظیفه منفرد، یعنی کسی که نماز را تنها می‌خواند عمل نماید، نمازش صحیح است.

مسأله۱۶۴۰: مستحب است بین جای سجده مأموم و جای ایستادن امام، بیشتر از یك قدم معمولی فاصله نباشد و نیز اگر انسان به سبب مأمومی که جلوی او ایستاده به امام متّصل باشد، مستحب است فاصله جای سجده‌اش، از جای ایستادن او بیشتر از یك قدم معمولی نباشد.

مسـأله۱۶۴۱: اگر مأموم به سبب کسی که طرف راست یا چـپ او اقتـدا کـرده، بـه امام متّصل باشد و از جلو به امام متّصل نباشد، مستحب است بـا کسـی کـه در طـرف راست یا چپ او اقتدا کرده، بیشتر از یك قدم معمولی، فاصله نداشته باشد.

مسـأله۱۶۴۲: اگر در نماز، بین مأموم و امام، یا بـین مـأموم و کسـی کـه مـأموم بـه سبب او به امام متّصل است، فاصله زیادی پیدا شود، نمـاز فـرادا مـی‌شـود و اگـر بـه وظیفه منفرد عمل نماید، نمازش صحیح است.

مسـأله۱۶۴۳: اگر نماز همه کسانی که در صف جلـو هسـتند تمـام شـود، یـا همـه نیّت فرادا نمایند، نماز کسانی که در صف بعد ایسـتاده‌انـد، فـرادا مـی‌شـود و اگـر بـه وظیفه منفرد عمل نمایند نمازشان صحیح است.

مسـأله۱۶۴۴: اگر در رکعت دوم اقتدا کند، لازم نیست حمد و سـوره بخوانـد ولـی قنوت و تشهّد را بـا امـام بخوانـد. و بنـابر احتیـاط مسـتحب هنگـام خوانـدن تشـهّد انگشتان دست و سینه پا را بر زمین بگذارد و زانوها را بلند کند و باید بعـد از تشـهّد، برخیزد و حمد و سوره بخواند و اگر برای سوره وقت نـدارد، سـوره نخوانـد و خـود را به امام برساند و اگر برای حمد وقت ندارد، یا حمد را کامل کند و خود را بـه امـام برساند به هر نحوی که بتواند و یا قصد فرادا نماید و به وظیفه منفرد عمل نماید.

مسـأله۱۶۴۵: اگر هنگامی که امام در رکعت دوم نمـاز چهـار رکعتـی اسـت، اقتـدا کند، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است، بعـد از دو سـجده بنشـیند و تشهّد را به مقدار واجب بخواند ـ و جایز است که مسـتحبات تشـهد را هـم انجـام دهد ـ سپس برخیزد. و چنانچه برای گفـتن سـه مرتبـه تسـبیحات وقـت نـدارد، یـك مرتبه بگوید و در رکوع، خود را به امام برساند.

مسـأله۱۶۴۶: اگر امام در رکعت سوّم یا چهارم باشد و مأموم بداند اگـر اقتـدا کنـد و حمد بخواند به رکوع امام نمی‌رسد، بنابر احتیاط واجب، باید صبر کنـد تـا امـام بـه رکوع رود، سپس اقتدا نماید.

مسـأله۱۶۴۷: اگر در رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند، باید حمد و سـوره بخوانـد و اگر برای سوره وقت ندارد، باید حمد را تمام کند و خود را به امام برساند.

مسـأله۱۶۴۸: کسی که در رکعت سوّم یا چهـارم امـام اقتـدا کـرده و مـی‌دانـد اگـر سوره یا قنوت را تمام کند، به رکوع امام نمـی‌رسـد، چنانچـه عمـداً سـوره یـا قنـوت بخواند و به رکوع نرسد، خود را به سجود امام برساند نمازش صحیح است.

مسأله۱۶۴۹: کسی که در رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کرده و اطمینان دارد اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می‌رسد، بنابر احتیاط واجب سوره را شروع کند، یا اگر شروع کرده تمام نماید.

مسأله۱۶۵۰: کسی که در رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کرده و یقین دارد اگر سوره بخواند، به رکوع امام می‌رسد، چنانچه سوره را بخواند و به رکوع نرسد، نمازش صحیح است.

مسأله۱۶۵۱: اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند در کدام رکعت است، می‌تواند اقتدا کند، ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند و اگر بعد بفهمد امام در رکعت اوّل یا دوم بوده، نمازش صحیح است.

مسأله۱۶۵۲: اگر به خیال اینکه امام، در رکعت اوّل یا دوم است، حمد و سوره نخواند و بعد از رکوع بفهمد در رکعت سوم یا چهارم بوده، نمازش صحیح است ولی اگر پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره بخواند و اگر وقت ندارد، فقط حمد بخواند و در رکوع، خود را به امام برساند.

مسأله۱۶۵۳: اگر به خیال اینکه امام در رکعت سوم یا چهارم است، حمد و سوره بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن، بفهمد در رکعت اوّل یا دوم بوده، نمازش صحیح است و اگر در بین حمد و سوره بفهمد، لازم نیست آن را تمام کند.

مسأله۱۶۵۴: اگر موقعی که مشغول نماز مستحب است، جماعت برپا شود، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند، به جماعت برسد، مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود، بلکه حتی اگر اطمینان نداشت باشد که به رکعت اوّل برسد، مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

مسأله۱۶۵۵: اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است جماعت برپا شود، چنانچه به رکوع سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد، مستحب است به نیّت نماز مستحب، نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

مسأله۱۶۵۶: اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهّد اوّل باشد، لازم نیست نیّت فرادا کند.

مسأله۱۶۵۷: کسی که یك رکعت از امام عقب مانده مستحب است، وقتی امام تشهّد رکعت آخر را می‌خواند، انگشتان دست و سینه پا را بر زمین بگذارد، زانوها

را بلند نگه دارد و تشهّد را با امـام بخوانـد و هنگـام سـلامِ امـام ذکـر بگویـد، سـپس برخیزد و نماز را تمام کند.

شرایط امام جماعت

مسـأله۱۶۵۸: امام جماعت، باید بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی، عـادل و حـلال زاده باشد و نماز را صحیح بخواند و اگر مأموم مرد است امام او نیز باید مـرد باشـد. و اقتـدا کردن بچّه ممیّز که خوب و بد را می‌فهمد به بچّه ممیّز دیگر مانعی ندارد.

مسـأله۱۶۵۹: امام جماعتی را که عادل می‌دانسته، اگر شـك کنـد بـر عـدالت بـاقی است یا نه، می‌تواند به او اقتدا نماید.

مسـأله۱۶۶۰: کسی که ایستاده نماز می‌خواند، نمی‌توانـد بـه کسـی کـه نشسـته یـا خوابیده نماز می‌خواند، اقتدا کند و کسی که نشسـته نمـاز مـی‌خوانـد، نمـی‌توانـد بـه کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا نماید.

مسـأله۱۶۶۱: کسی که نشسته یا خوابیده نمـاز مـی‌خوانـد، مـی‌توانـد بـه کسـی کـه نشسته یا ایستاده نماز می‌خواند، اقتدا کند و کسی که خوابیده نماز می‌خوانـد، مـی‌توانـد به کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا نماید.

مسـأله۱۶۶۲: اگر امام جماعت، به جهت عذری با لباس نجس، یا با تـیمّم و یـا بـا وضوی جبیره نماز بخواند، می‌شود به او اقتدا کرد.

مسـأله۱۶۶۳: اگر امام جماعت، مرضی دارد که نمـی‌توانـد از بیـرون آمـدن بـول و غایط خودداری کند، می‌شود به او اقتدا کرد. و همچنین زنـی کـه مستحاضـه نیسـت، می‌تواند به زن مستحاضه، اقتدا نماید.

مسـأله۱۶۶۴: بنابر احتیاط مستحب کسی کـه بیمـاری خـوره یـا پیسـی دارد، امـام جماعت نشود.

احکام نماز جماعت

مسـأله۱۶۶۵: موقعی که مأموم نیّت می‌کند، باید امام جماعت را معیّن نمایـد، ولـی دانستن اسم او لازم نیست، مثلا اگر نیّت کند: اقتدا می‌کـنم بـه امـام حاضـر، نمـازش صحیح است.

مسـأله۱۶۶۶: مأموم باید غیر از حمد و سوره، همه نمـاز را خـودش بخوانـد، ولـی

اگر رکعت اوّل یا دوم او، رکعت سوم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را نیز بخواند.

مسأله۱۶۶۷: اگر مأموم در رکعت اوّل و دوم نماز صبح، مغرب و عشا، صدای حمد و سوره امام را بشنود، اگرچه کلمه‌ها را تشخیص ندهد، باید حمد و سوره نخواند و اگر صدای امام را نشنود، مستحب است، حمد و سوره بخواند، ولی باید آهسته بخواند و چنانچه سهواً بلند بخواند، اشکال ندارد.

مسأله۱۶۶۸: اگر مأموم، بعضی از کلمه‌های حمد و سوره امام را بشنود، بنابر احتیاط واجب، حمد و سوره نخواند.

مسأله۱۶۶۹: اگر مأموم، سهواً حمد و سوره بخواند، یا خیال کند صدایی که می‌شنود صدای امام نیست و حمد و سوره بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده، نمازش صحیح است.

مسأله۱۶۷۰: اگر شك کند صدای امام را می‌شنود یا نه، یا صدایی بشنود و نداند صدای امام است یا صدای دیگری، می‌تواند حمد و سوره بخواند.

مسأله۱۶۷۱: بنابر احتیاط مستحب، مأموم در رکعت اوّل و دوم نماز ظهر و عصر، حمد و سوره، نخواند و خواندن آن مکروه است، بله مستحب است به جای آن، ذکر بگوید.

مسأله۱۶۷۲: مأموم نباید تکبیرة الاحرام را پیش از امام بگوید، بلکه بنابر احتیاط مستحب، تا تکبیر امام تمام نشده، تکبیر نگوید.

مسأله۱۶۷۳: واجب نیست مأموم پیش از امام، سلام نگوید و چنانچه عمداً پیش از امام سلام دهد، نمازش صحیح است و لازم نیست، دوباره با امام سلام دهد. امّا اگر پیش از امام سلام گفت، ثوابش کم می‌شود.

مسأله۱۶۷۴: اگر مأموم غیر از تکبیرة الاحرام و سلام، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد، ولی اگر آن‌ها را از امام بشنود، یا بداند امام چه وقت می‌گوید، بنابر احتیاط مستحب پیش از امام نگوید.

مسأله۱۶۷۵: مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می‌شود، کارهای دیگر آن، مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد. و اگر عمداً پیش از امام یا مدّت زیادی بعد از امام انجام دهد، جماعتش باطل می‌شود ولی نمازش صحیح است.

مسأله۱۶۷۶: اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد، چنانچه امام در رکوع باشد، باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد، در این صورت زیاد شدن رکوع که

رکن است، نماز را باطل نمی‌کند، ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از رسیدن به رکوع، امام سر بردارد، بنا بر احتیاط واجب نماز را تمام کند سپس آن را اعاده نماید.

مسأله۱۶۷۷: اگر اشتباهاً سر بردارد و ببیند امام در سجده است، باید به سجده برگردد و چنانچه در هردو سجده این گونه شود، برای زیاد شدن دو سجده که رکن است نمازش باطل نمی‌شود.

مسأله۱۶۷۸: کسی که اشتباهاً پیش از امام، سر از سجده برداشته اگر به سجده برگردد و هنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد، نمازش صحیح است و همچنین اگر دو سجده از دو رکعت چنین شود صحّت آن بعید نیست ولی اگر دو سجده از یک رکعت باشد، بنا بر احتیاط واجب نماز را تمام کند سپس آن را اعاده نماید.

مسأله۱۶۷۹: اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهواً یا به خیال اینکه به امام نمی‌رسد، به رکوع یا سجده نرود، نماز صحیح است.

مسأله۱۶۸۰: اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است، چنانچه به خیال اینکه سجده اوّل امام است و به قصد اینکه با امام متابعت کند به سجده رود و بفهمد سجده دوم امام بوده، سجده دوم او حساب می‌شود و اگر به خیال سجده دوم امام، به سجده رود و بفهمد سجده اوّل امام بوده، باید به قصد اینکه با امام سجده کند آن سجده را رها کند و دوباره با امام به سجده رود.

مسأله۱۶۸۱: اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود که اگر سر بردارد، به مقداری از قرائت امام می‌رسد، باید برگردد و با امام به رکوع رود و لازم نیست نماز را اِعاده کند. و اگر عمداً برنگردد، بنابر احتیاط مستحب نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله۱۶۸۲: اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود که اگر برگردد، به چیزی از قرائت امام نمی‌رسد، در صورتی که صبر کند تا امام به او برسد، نمازش صحیح است و همچنین اگر به قصد اینکه با امام نماز بخواند سر بردارد و با امام به رکوع رود، نمازش صحیح است.

مسأله۱۶۸۳: اگر سهواً پیش از امام به سجده رود، اگر صبر کند تا امام به او برسد، نمازش صحیح است و همچنین اگر به قصد اینکه با امام نماز بخواند، سر بردارد و با امام به سجده رود، نمازش صحیح است.

مسأله۱۶۸۴: اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد، اشتباهاً قنوت بخواند، یا در رکعتی که تشهّد ندارد، اشتباهاً مشغول خواندن تشهّد شود، مأموم نباید قنوت و تشهّد

بخواند ولی نمی‌تواند پیش از امام به رکوع رود، یا پیش از ایستادن امام بایستد، بلکه باید صبر کند، تا قنوت و تشهّد امام تمام شود و بقیّه نماز را با او بخواند.

مستحبات نماز جماعت

مسأله۱۶۸۵: اگر مأموم یك مرد باشد، مستحب است طرف راست امام بایستد و اگر یك زن باشد، مستحب است در طرف راست امام، طوری بایستد که جای سجده‌اش، مساوی زانو یا قدم امام باشد و اگر یك مرد و یك زن یا یك مرد و چند زن باشند، مستحب است، مرد طرف راست امام و باقی پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد یا چند زن باشند، مستحب است پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد و چند زن باشند، مستحب است مردها پشت امام و بنابر احتیاط مستحب زن‌ها پشت سر مردها بایستند.

مسأله۱۶۸۶: اگر امام و مأموم هردو زن باشند، بهتر است که در ردیف یکدیگر بایستند و امام جلوتر از دیگران نایستد.

مسأله۱۶۸۷: مستحب است امام، در وسط صف بایستد و اهل علم، کمال و تقوا در صف اوّل بایستند.

مسأله۱۶۸۸: مستحب است صف‌های جماعت، منظّم باشد و بین کسانی که در یك صف ایستاده‌اند، فاصله نباشد و شانه آنان در ردیف یکدیگر باشد.

مسأله۱۶۸۹: مستحب است، بعد از گفتن «**قَدْ قامَتِ الصَّلاة**» مأمومین برخیزند.

مسأله۱۶۹۰: مستحب است امام جماعت، حال مأمومی را که از دیگران ضعیف‌تر است، رعایت کند و قنوت، رکوع و سجود را طول ندهد، مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده‌اند به طولانی شدن نماز مایل هستند.

مسأله۱۶۹۱: مستحب است امام جماعت، در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می‌خواند، صدای خود را مقداری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

مسأله۱۶۹۲: اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می‌خواهد اقتدا کند، مستحب است رکوع را دو برابر همیشه، طول بدهد و بعد برخیزد، اگرچه بفهمد شخص دیگری نیز، برای اقتدا وارد شده است.

مکروهات نماز جماعت

مسأله۱۶۹۳: اگر در صف‌های جماعت، جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

مسـأله۱۶۹۴: مکروه است مأموم، ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

مسـأله۱۶۹۵: مسافری که نماز ظهر، عصر و عشا را دو رکعـت مـی‌خوانـد مکـروه است، در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتـدا کنـد و کسـی کـه مسـافر نیسـت مکروه است، در این نمازها به مسافر اقتدا نماید.

احکام روزه

«روزه» عبادتی است که انسان برای انجام فرمان خدا، از اذان صبح تـا اذان مغـرب، از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند که بیان خواهد شد، خودداری نماید.

نیّت

مسـأله۱۶۹۶: لازم نیسـت انسـان نیّـت روزه را بـر زبـان بیـاورد، یـا از قلـب خـود بگذراند، مثلا بگوید: فردا روزه می‌گیرم، بلکه اگر برای انجام فرمـان خـدا از اذان صـبح تا اذان مغرب، کاری که روزه را باطل می‌کند انجـام ندهـد کـافی اسـت. و بـرای آنکـه یقین کند، تمام این مدّت را روزه بوده، باید مقداری پـیش از اذان صـبح و مقـداری نیـز بعد از اذان مغرب، از انجام کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید.

مسـأله۱۶۹۷: انسان می‌تواند در هر شب از ماه رمضان، برای روزه فـردا نیّـت کنـد و بهتر است که شب اوّل ماه نیز، نیّت روزه همه ماه را بنماید.

مسـأله۱۶۹۸: وقت نیّت روزه ماه رمضان، از اوّل شب است تا اذان صبح.

مسـأله۱۶۹۹: وقت نیّت روزه مستحب، از اوّل شب است تا هنگـامی‌کـه بـه انـدازه نیّت کردن، به اذان مغرب، وقت مانده باشد، بنابراین اگر تا این‌وقـت، کـاری‌کـه روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیّت روزه مستحب کند، روزه او صحیح است.

مسـأله۱۷۰۰: کسی که پیش از اذان صـبح، بـدون نیّـت روزه خوابیـده اسـت، اگـر پیش از ظهر بیدار شود و نیّت کند، روزه او صحیح است، چه روزه واجب باشـد چـه مستحب، امّا اگر بعد از ظهر بیدار شود، نمی‌تواند نیّت روزه واجب نماید.

مسـأله۱۷۰۱: اگر بخواهد غیر از روزه ماه رمضان روزه دیگـری بگیـرد، بایـد آن را معیّن نماید، مثلا نیّت کند روزه قضا، یا روزه نذر می‌گیرم ولـی در مـاه رمضـان، لازم نیست نیّت کند روزه ماه رمضـان مـی‌گیـرم، بلکـه اگـر ندانـد مـاه رمضـان اسـت یـا فراموش نماید و روزه دیگری را نیّت کند، روزه ماه رمضان حساب می‌شود.

مسـأله۱۷۰۲: اگر بداند ماه رمضان است و عمداً نیّـت روزه غیـر رمضـان کنـد، نـه روزه ماه رمضان حساب می‌شود و نه روزه‌ای که قصد کرده است.

مسـأله۱۷۰۳: اگر مثلا به نیّـت روز اوّل مـاه روزه بگیـرد، بعـد بفهمـد روز دوم یـا سوم بوده، روزه او صحیح است.

مسـأله۱۷۰۴: اگر پیش از اذان صبح، نیّت کند و بیهوش شود و در بـین روز و قبـل از زوال به هوش آید واجب است آن روز را روزه بدارد و روزه صـحیح اسـت، ولـی اگر بیهوشی قبل از زوال ولو به چند دقیقه و متصل به بعد از زوال ولو به چنـد دقیقـه بود، روزه باطل است.

مسـأله۱۷۰۵: اگر پیش از اذان صبح، نیّت کنـد و مسـتی بـر او غلبـه کنـد و در بـین روز و قبل از زوال به هـوش آیـد واجـب اسـت آن روز را روزه بـدارد و روزه صـحیح است، ولی اگر آن حالت قبل از زوال ولو به چند دقیقه عارض شـود و متصـل بـه بعـد از زوال ولو به چند دقیقه شود، روزه باطل خواهد بود.

مسـأله۱۷۰۶: اگر پیش از اذان صبح، نیّت کند ـ ولو به گونه داعی ارتکـازی، یـا از شب اول ماه نیت روزه همه ماه را کرده باشد ـ و بخوابد و بعد از مغرب بیـدار شـود، روزه‌اش صحیح است.

مسـأله۱۷۰۷: اگر نداند یا فراموش کنـد مـاه رمضـان اسـت و پـیش از ظهـر متوجّـه شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، باید نیّـت کنـد و روزه او صحیح است و اگر کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد، یا بعـدازظهر متوجّـه شود ماه رمضان است، روزه او باطل می‌باشد. ولی بایـد تـا مغـرب اِمسـاك کنـد، یعنـی کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد و بعد از ماه رمضان نیز آن را قضا نماید.

مسـأله۱۷۰۸: اگر بچّه، پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، بایـد روزه بگیـرد و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزه آن روز بر او واجب نیست خواه نیّت روزه قـبلا کـرده باشد یا نه، و خـواه قبـل از ظهـر مُفطـری انجـام داده باشـد یـا خیـر و لکـن احتیـاط مستحب آن است که اگر قبل از فجر نیّت روزه کرده باشد و تـا قبـل از ظهـر مُفطـری انجام نداده باشد روزه آن روز را بگیرد.

مسـأله۱۷۰۹: کسی که برای بجا آوردن روزه میّتی اجیر شـده، اگـر روزه مسـتحب بگیرد اشکال ندارد. ولی کسی که روزه قضا دارد، نمـی‌توانـد روزه مسـتحب بگیـرد و چنانچه فراموش کند و روزه مستحب بگیـرد، اگـر پـیش از ظهـر یـادش بیایـد، روزه

مستحب او به هم می‌خورد و می‌تواند نیّت خود را به روزه قضا برگرداند و اگر بعدازظهر متوجّه شود، روزه او باطل است و اگر بعد از مغرب یادش بیاید، روزه‌اش صحیح است.

مسأله۱۷۱۰: اگر غیر از روزه ماه رمضان، روزه معیّن دیگری بر انسان واجب باشد، مثلا نذر کرده باشد روز معینی روزه بگیرد، چنانچه عمداً تا اذان صبح نیّت نکند، روزه‌اش باطل است و اگر نداند روزه آن روز بر او واجب است، یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیاید، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیّت کند، روزه او صحیح وگرنه باطل می‌باشد.

مسأله۱۷۱۱: اگر برای روزه واجب غیر معیّنی، مانند روزه کفّاره، عمداً تا نزدیك ظهر نیّت نکند اشکال ندارد، بلکه اگر پیش از نیّت، تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد، یا تردّد داشته که بگیرد یا نه، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیّت کند، روزه او صحیح است.

مسأله۱۷۱۲: اگر در ماه رمضان، پیش از ظهر کافر مسلمان شود، اگرچه چیزی نخورده باشد، روزه او صحیح نیست، حتّی اگر نیّت روزه را نیز قبل از ظهر کرده باشد.

مسأله۱۷۱۳: اگر بیمار پیش از ظهر ماه رمضان خوب شود و از اذان صبح تا آن وقت، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، بنابر احتیاط مستحب نیّت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد.

مسأله۱۷۱۴: روزی را که انسان شك دارد، آخر ماه شعبان است یا اوّل ماه رمضان، واجب نیست روزه بگیرد. و اگر بخواهد روزه بگیرد، نمی‌تواند نیّت روزه ماه رمضان کند، و بنابر احتیاط مستحب نیّت نکند که اگر ماه رمضان است روزه ماه رمضان و اگر ماه رمضان نیست روزه قضا یا مانند آن باشد، بلکه یا نیّت روزه قضا یا مستحب و یا مانند آن بنماید و چنانچه بعد معلوم شود ماه رمضان بوده، روزه ماه رمضان حساب می‌شود.

مسأله۱۷۱۵: اگر روزی که شك دارد آخر ماه شعبان است یا اوّل ماه رمضان، به نیّت روزه قضا یا روزه مستحب و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز، بفهمد ماه رمضان است، باید نیّت روزه ماه رمضان کند.

مسأله۱۷۱۶: اگر در روزه واجب معیّنی، مانند روزه ماه رمضان مردّد شود که روزه خود را باطل کند یا نه، یا قصد کند روزه را باطل کند، بنابر احتیاط روزه‌اش باطل می‌شود، اگرچه از قصدی که کرده توبه نماید و کاری که روزه را باطل می‌کند

انجام ندهد، ولی اگر به جهت رُخ دادن چیزی که نداند روزه را باطل می‌کند یا نه مردّد شود، اگر کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده، روزه‌اش صحیح است، در صورتی که تردّد در صحّت روزه موجب تردّد در نیّت روزه نشود.

مسأله۱۷۱۷: در روزه واجبی که وقت آن معین نیست، مانند روزه کفاره، اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، یا مردّد شود بجا آورد یا نه، چنانچه بجا نیاورد و پیش از ظهر دوباره نیّت روزه کند، روزه او صحیح است و در روزه مستحب تا قبل از مغرب اگر نیّت کند صحیح است.

چیزهایی که روزه را باطل می کند

مسأله۱۷۱۸: نُه چیز روزه را باطل می‌کند، **اوّل:** خوردن و آشامیدن. **دوم:** جماع. **سوم:** اِستمناء، یعنی انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید. **چهارم:** دورغ بستن به خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمّه علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام. **پنجم:** رساندن غبار غلیظ به حلق. **ششم:** فرو بردن تمام سر در آب. **هفتم:** باقی ماندن بر جنابت، حیض و نفاس تا اذان صبح. **هشتم:** اِماله کردن با چیز روان. **نهم:** قی کردن. و احکام آن در مسائل ذیل بیان می‌شود.

۱ــ خوردن و آشامیدن

مسأله۱۷۱۹: اگر روزه دار عمداً چیزی بخورد و یا بیاشامد، روزه او باطل می‌شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز، معمول باشد، مانند نان و آب و چه معمول نباشد، مانند خاك و شیره درخت، کم باشد یا زیاد، حتّی اگر مسواك را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان برده و رطوبت آن را فرو برد، روزه او باطل می‌شود، مگر رطوبت مسواك در آب دهان طوری مخلوط گردد که رطوبت خارجی به آن گفته نشود.

مسأله۱۷۲۰: اگر در هنگام غذا خوردن بفهمد صبح شده، باید لقمه را از دهان بیرون آورد و چنانچه عمداً فرو برد، روزه‌اش باطل است و به دستوری که بعداً گفته می‌شود، کفّاره نیز بر او واجب می‌گردد.

مسأله۱۷۲۱: اگر روزه دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله۱۷۲۲: بنابر احتیاط مستحب روزه دار از استعمال سرم و یا آمپولی که به جای غذا به کار می‌رود خودداری کند. و تزریق آمپول‌های دیگر اشکال ندارد و روزه را باطل نمی‌کند.

مسـأله۱۷۲۳: اگر روزه دار، چیزی را که لای دندان مانده اسـت، عمـداً فـرو ببـرد، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسـأله۱۷۲۴: کسی‌که می‌خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان، دنـدان‌هـایش را خلال کند گرچه احتمال فرو بردن آن را بدهد، ولی اگـر بدانـد یـا اطمینـان داشـته باشد، غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می‌رود، در این صـورت چنانچـه خـلال نکند و چیزی از آن فرو رود، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسـأله۱۷۲۵: فرو بردن آب دهان، اگرچه به جهت خیال کردن ترشـی و ماننـد آن، در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی‌کند.

مسـأله۱۷۲۶: فرو بردن اخلاط سر و سـینه کـه بـه فضـای دهـان نرسـیده، اشـکال ندارد، ولی اگر داخل فضای دهان شود، بنابر احتیاط نباید آن را فرو برد.

مسـأله۱۷۲۷: اگر روزه‌دار به قدری تشنه شود که تحمّل آن برای او حَرَج باشـد یـا بترسد از تشنگی ضرری به او برسد، می‌تواند به اندازه‌ای که از مردن نجات پیـدا کنـد آب بیاشامد ولی روزه او بنابر احتیاط واجب باطل می‌شود و اگـر مـاه رمضـان باشـد، باید در بقیّه روز، از بجا آوردن کاری که روزه را باطـل مـی‌کنـد، خـودداری نمایـد و سپس آن را قضا نماید.

مسـأله۱۷۲۸: جویدن غذا برای بچّه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند آن، کـه معمـولا به حلق نمی‌رسد اگرچه اتّفاقاً به حلق برسد، روزه را باطل نمی‌کند، ولـی اگـر انسـان از اوّل بداند به حلق می‌رسد و فرو رود، روزه‌اش باطل می‌شـود و بایـد قضـای آن را بگیرد و کفّاره نیز لازم است.

مسـأله۱۷۲۹: انسان نمی‌تواند برای ضعف، روزه را بخورد، ولی اگـر ضـعف او بـه قدری است که معمولا نمی‌شود آن را تحمّل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد.

۲ـ جِماع

مسـأله۱۷۳۰: جماع (نزدیکی و مقاربت) روزه را باطـل مـی‌کنـد، اگرچـه فقـط بـه مقدار ختنه گاه، داَخل شود و منی بیرون نیاید.

مسـأله۱۷۳۱: اگر کمتر از مقدار ختنه گاه، داخـل شـود و منـی بیـرون نیایـد، روزه باطل نمی‌شود.

مسـأله۱۷۳۲: اگر شك كند به‌اندازه ختنه‌گاه، داخل شده یا نه، روزه او صحیح است.

مسـأله۱۷۳۳: اگر فراموش کند روزه است و جماع نماید، یا او را به جمـاع مجبـور نمایند، طوری که در اختیار و به فعل او نباشد، روزه او باطل نمی‌شـود، ولـی چنانچـه در بین جماع یادش بیاید، یا دیگر مجبور نباشد، باید فوراً از حال جمـاع خـارج شـود و اگر ادامه دهد، روزه او باطل است.

۳ـ اِستمناء

مسـأله۱۷۳۴: اگر روزه‌دار استمناء کند، یعنـی بـا خـود کـاری کنـد کـه منـی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسـأله۱۷۳۵: اگر بی‌اختیار منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطـل نیسـت، ولـی اگـر کاری کند که بی‌اختیار منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسـأله۱۷۳۶: هرگاه روزه دار بداند اگر در روز بخوابد مُحـتلم مـی‌شـود، یعنـی در خواب منی از او بیرون می‌آید، واجب نیست از خـواب رفـتن خـودداری کنـد و اگـر بخوابد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسـأله۱۷۳۷: اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیـدار شـود، واجـب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

مسـأله۱۷۳۸: روزه داری که مُحتلم شده، می‌توانـد بـول کنـد و بـه کیفیتـی کـه در **«مسأله ۷۷»** گفته شد، استبراء نماید، اگرچه بداند بر اثر بول یا اسـتبراء باقیمانـده منـی از مجرا بیرون می‌آید.

مسـأله۱۷۳۹: روزه داری که مُحتلم شده، اگر بداند منی در مجـرا مانـده و چنانچـه پیش از غسل بول نکند، بعد از غسل منی از او بیرون می‌آید، بنـابر احتیـاط مسـتحب، باید پیش از غسل بول کند.

مسـأله۱۷۴۰: اگر به قصد بیرون آمدن منی با کسـی بـازی و شـوخی کنـد، اگرچـه منی از او بیرون نیاید، بنابر احتیـاط واجـب روزه او باطـل مـی‌شـود. در صـورتی کـه مفطریت آن را ملتفت باشد، و بنابر احتیاط مستحب در صورت عدم التفات به آن.

مسـأله۱۷۴۱: اگر روزه‌دار، بدون قصد بیرون آمدن منی، بـا کسـی بـازی و شـوخی کند، در صورتی که عادت نداشته باشد که بعد از بازی و شـوخی منـی از او خـارج و چنانچه اطمینان دارد که منی از او خارج نمـی‌شـود، اگرچـه اتّفاقـاً منـی بیـرون آیـد، روزه او صحیح است. ولی اگر اطمینان ندارد، در صورتی کـه منـی از او بیـرون آیـد، روزه‌اش بنابر احتیاط واجب باطل است.

۴ــ دروغ بستن به خدا و پیامبر

مسأله۱۷۴۲: اگر روزه دار به گفتن، یا نوشتن، یا اشاره و یا مانند آن، به خدا یا پیامبران علیهم‌السلام یا ائمّه اطهار علیهم‌السلام و یا حضرت زهرا علیهاالسلام عمداً نسبت دروغ بدهد، اگرچه فوراً بگوید: دروغ گفتم یا توبه کند، روزه او بنابر احتیاط واجب باطل است.

مسأله۱۷۴۳: اگر بخواهد خبری که نمی‌داند راست است یا دروغ، نقل کند بنابر احتیاط واجب، باید از کسی که آن خبر را گفته، یا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده، نقل نماید و یا بگوید: چنین روایت شده است.

مسأله۱۷۴۴: اگر چیزی را با اعتقاد به راست بودن آن، از قول خدا یا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا امام معصوم علیه‌السلام نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله۱۷۴۵: اگر بداند دروغ بستن به خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روزه را باطل می‌کند و چیزی را که می‌داند دروغ است، به آنان نسبت دهد و بعد بفهمد آنچه گفته راست بوده، بنابر احتیاط واجب روزه آن روز را قضاء کند.

مسأله۱۷۴۶: اگر دروغی که دیگری ساخته، عمداً به خدا، یا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا ائمّه اطهار علیهم‌السلام نسبت دهد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته به نحو حکایت، نقل کند روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله۱۷۴۷: اگر از روزه دار بپرسند آیا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین مطلبی فرموده‌اند؟ و او به جای نه، عمداً بله بگوید و یا به جای بله، عمداً نه بگوید و یا این کار را با اشاره انجام دهد، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله۱۷۴۸: اگر از قول خدا یا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حرف راستی نقل کند، بعد بگوید: دروغ گفتم، یا در شب دروغی به آنان نسبت دهد و فردای آن، که روزه می‌باشد بگوید: آنچه دیشب گفتم راست است، روزه‌اش بنابر احتیاط باطل می‌شود.

۵ــ رساندن غبار غلیظ به حلق

مسأله۱۷۴۹: رساندن غبار غلیظ به حلق، بنابر احتیاط واجب روزه را باطل می‌کند، چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است، مانند آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است مانند خاك و بنابر احتیاط مستحب باید غباری را که غلیظ هم نیست، به حلق نرساند.

مسأله ۱۷۵۰: اگر بر اثر باد، غبار غلیظی پیدا شود و انسان با اینکه متوجّه است، مواظبت نکند و به حلق او برسد، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۷۵۱: بنابر احتیاط واجب روزه دار، بخار غلیظ، دود سیگار و تنباکو و مانند آن را، به حلق نرساند، امّا بخاری که معمولا در حمّام است اشکال ندارد.

مسأله ۱۷۵۲: اگر مواظبت نکند و غبار، یا بخار، یا دود و مانند آن داخل حلق شود چنانچه یقین یا اطمینان داشته به حلق نمی‌رسد، روزه‌اش صحیح است و اگر گمان می‌کرده به حلق نمی‌رسد، بنابر احتیاط مستحب آن روزه را قضا کند.

مسأله ۱۷۵۳: اگر فراموش کند روزه است و مواظبت نکند، یا بی‌اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

۶ــ فرو بردن سر در آب

مسأله ۱۷۵۴: اگر روزه دار، عمداً تمام سر را در آب فرو برد، اگرچه باقی بدن او بیرون باشد، روزه‌اش بنابر احتیاط واجب باطل می‌شود، ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۷۵۵: اگر نصف سر را یك دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۷۵۶: اگر شك کند تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۷۵۷: اگر تمام سر زیر آب برود، ولی مقداری از موها بیرون بماند، روزه باطل می‌شود.

مسأله ۱۷۵۸: بنابر احتیاط واجب، سر را در آب مضاف، فرو نبرد.

مسأله ۱۷۵۹: اگر روزه دار، بی‌اختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب بگیرد، یا فراموش کند روزه است سر در آب فرو برد، روزه او باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۷۶۰: اگر اطمینان داشته باشد آب، سر او را نمی‌گیرد و خود را در آب بیندازد و آب تمام سر او را بگیرد، روزه‌اش اشکال ندارد و اگر اطمینان نداشته باشد و خود را در آب بیندازد و آب تمام سر او را بگیرد، بنابر احتیاط واجب، روزه‌اش را قضا نماید.

مسأله ۱۷۶۱: اگر فراموش کند روزه است و سر را در آب فرو برد، یا دیگری به زور سر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب یادش بیاید روزه است، یا آن شخص دست خود را بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد و چنانچه بیرون نیاورد روزه او باطل می‌شود.

مسـأله۱۷۶۲: اگر فراموش کند روزه است و به نیّت غسل سر را در آب فـرو بـرد، روزه و غسل او صحیح است.

مسـأله۱۷۶۳: اگر بداند روزه است و عمداً بـرای غسـل، سـر را در آب فـرو بـرد، چنانچه روزه او، مانند روزه ماه رمضان یا واجب معیّن باشد، روزه و غسـل او بنـا بـر احتیاط واجب باطـل اسـت مگـر اینکـه از روی فراموشـی بـوده کـه هـر دو صـحیح خواهند بود، و اگر روزه مستحب یا روزه واجبـی باشـد کـه ماننـد روزه کفّـاره وقـت معیّنی ندارد، غسل صحیح و روزه ـ بنابر احتیاط واجب ـ باطل می‌باشد.

مسـأله۱۷۶۴: اگر برای نجات کسی از غرق شدن، سر را در آب فـرو بـرد، اگرچـه نجات دادن او واجب است، ولی روزه‌اش باطل می‌شود.

۷ ـ باقی ماندن بر جنابت، حیض و نفاس تا اذان صبح

مسـأله۱۷۶۵: اگر جُنُب، عمداً تا اذان صـبح غسـل نکنـد، یـا اگـر وظیفـه او تـیمّم است عمداً تیمّم ننماید، روزه‌اش چنانچه در ماه رمضـان و یـا قضـای آن باشـد باطـل است امّا در روزه واجب و روزه مستحب باطل نیست اگرچـه بنـابر احتیـاط مسـتحب غسل و یا تـیمّم را قبـل از اذان صـبح، انجـام دهـد و تـرك نکنـد خصوصـاً در روزه واجب معین مثل نذر روزه معین.

مسـأله۱۷۶۶: اگر در روزه ماه رمضان، تا اذان صبح غسل نکند و تیمّم نیـز ننمایـد، امّا از روی عمد نباشد، مثلا مانعی نگذارد غسل و تیمّم کند، روزه‌اش صحیح است.

مسـأله۱۷۶۷: کسی که جُنُب است و می‌خواهـد روزه مـاه رمضـان بگیـرد چنانچـه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، باید تیمّم کنـد و روزه بگیـرد و روزه‌اش صـحیح است ولی بهتر است قضای آن را هم بجا آورد.

مسـأله۱۷۶۸: اگر جُنُب در ماه رمضان، غسل را فراموش کند و بعد از یك یـا چنـد روز یادش بیاید، باید آن را قضا نماید، این در صورتی اسـت کـه غُسـل دیگـری بجـا نیاورده باشد، و الا همان غُسل کافی بوده و روزه او صحیح است.

مسـأله۱۷۶۹: کسی که در شب ماه رمضان، برای هیچ کدام از غسـل و تـیمّم وقـت ندارد، اگر خود را جُنُـب کنـد، روزه‌اش باطـل اسـت و قضـا و کفّـاره بـر او واجـب می‌شود، ولی اگر برای تیمّم وقت دارد، چنانچه خود را جُنُب کنـد، بایـد تـیمّم نمایـد و روزه بگیرد و بهتر است قضای آن را بجا آورد.

مسأله ۱۷۷۰: اگر برای آنکه بفهمد وقت دارد یا نه، جستجو نماید و گمان کند به اندازه غسل وقت دارد و خود را جُنُب کند و بعد بفهمد، وقت تنگ بوده، چنانچه تیمّم کند، روزه‌اش صحیح است، امّا اگر بدون جستجو گمان کند وقت دارد و خود را جُنُب نماید و بعد بفهمد، وقت تنگ بوده و با تیمّم روزه بگیرد، بنابر احتیاط مستحب، روزه آن روز را قضا کند.

مسأله ۱۷۷۱: کسی که در شب ماه رمضان، جُنُب است و می‌داند اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی‌شود، نباید بخوابد و چنانچه بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه‌اش باطل است و قضا و کفّاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۷۷۲: کسی که در شب ماه رمضان، جُنُب است و می‌داند یا عادتش چنین است که اگر بخوابد، پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه تصمیم داشته باشد بعد از بیدار شدن، غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۷۷۳: کسی که در شب ماه رمضان، جُنُب است و می‌داند یا عادتش چنین است که اگر بخوابد، پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند، پس اگر آن، خواب اول او بعد از آگاهی از جنابت بوده روزه صحیح است، ولی اگر خواب دوم و یا سوم بوده باشد فقط قضا بر او واجب شده اگرچه کفاره احتیاط مستحب است.

مسأله ۱۷۷۴: کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد اگر بخوابد، پیش از اذان صبح، بیدار می‌شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند، یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه‌اش باطل است و قضا و کفّاره دارد.

مسأله ۱۷۷۵: هرگاه جُنُب در شب ماه رمضان، بخوابد و بیدار شود جایز است پیش از غسل بخوابد، البته اگر به بیدار شدن عادت داشته باشد و چنانچه عادت نداشته باشد، نیز می‌تواند بخوابد، در صورتی که احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد، پیش از اذان صبح بیدار می‌شود گرچه احتیاط در این است که دیگر نخوابد تا غسل نماید.

مسأله ۱۷۷۶: اگر جنب در شب ماه رمضان، بخوابد سپس بیدار شود و بداند یا عادتش چنین باشد که اگر دوبار بخوابد، پیش از اذان صبح، بیدار می‌شود و تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار

نشود، باید روزه آن را قضا کند. و اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم با کیفیّت مذکوره بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، قضا بر او واجب می‌شود و بنابر احتیاط مستحب کفّاره هم بدهد.

مسأله۱۷۷۷: لازم نیست خوابی را که در آن مُحتلم شده، خواب اوّل حساب کند اگرچه بهتر است، پس اگر بیدار شود و ببیند جُنُب است و دوباره بخوابد و بداند یا عادتش چنین باشد که بیدار می‌شود و تصمیم داشته باشد بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه تا اذان، خواب بماند بنابر احتیاط مستحب قضای آن روز را بگیرد و اگر دوباره بیدار شود و بداند یا عادتش چنین است که اگر بخوابد بیدار می‌شود و تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، در صورتی که باز هم بخوابد و تا اذان خواب بماند، باید قضای آن روز را بگیرد و بنابر احتیاط مستحب کفّاره نیز لازم است.

مسأله۱۷۷۸: اگر روزه دار در روز مُحتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند، گرچه بهتر می‌باشد.

مسأله۱۷۷۹: هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند مُحتلم شده، اگرچه بداند پیش از اذان مُحتلم شده، روزه او صحیح است.

مسأله۱۷۸۰: کسی که تا اذان صبح بر جنابت بماند نمی‌تواند آن روز را به نیّت قضای ماه رمضان روزه بگیرد اگرچه بقا بر جنابت از روی عمد نباشد.

مسأله۱۷۸۱: کسی که می‌خواهد قضای روزه ماه رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صبح، بیدار شود و ببیند مُحتلم شده و بداند پیش از اذان مُحتلم شده است، چنانچه وقت قضای روزه تنگ است، مثلا پنج روز، روزه قضای ماه رمضان دارد و پنج روز نیز به ماه رمضان مانده است، بهتر است که آن روز را روزه بگیرد و بعد از ماه رمضان بنابر احتیاط واجب دوباره آن را بجا آورد و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست، روزه او باطل است.

مسأله۱۷۸۲: اگر در روزه واجب، غیر از روزه ماه رمضان و قضای آن، تا اذان صبح جنب بماند ولی از روی عمد نباشد، چنانچه وقت آن روزه معین است، مثلا نذر کرده که آن روز را روزه بگیرد، روزه‌اش صحیح است و اگر مانند روزه کفّاره وقت آن معیّن نیست، بنابر احتیاط مستحب روز دیگری را روزه بگیرد.

مسأله۱۷۸۳: اگر زن در ماه رمضان پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاك شود و عمداً غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمّم است عمداً تیمّم نکند، روزه‌اش باطل

است ولی در قضای ماه رمضان و در هر روزه واجب معیّن یا غیر معین و نیز روزه مستحب بنابر احتیاط مستحب قضای آن روز را بگیرد.

مسأله۱۷۸۴: اگر زنی که پیش از اذان صبح، از حیض یا نفاس پاك می‌شود، برای غسل وقت نداشته باشد، چنانچه بخواهد روزه بگیرد باید تیمّم نماید و روزه‌اش بنابر اقوی صحیح است چه روزه ماه رمضان باشد یا قضای آن، و اما در واجب معین یا واجب غیرمعیّن یا مستحب بنابر احتیاط مستحب قضای آن روز را بگیرد، و اما جنب حکم قضای رمضان برای او حکم خود رمضان است.

مسأله۱۷۸۵: اگر زن نزدیك اذان صبح، از حیض یا نفاس پاك شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمّم وقت نداشته باشد، یا بعد از اذان بفهمد پیش از اذان پاك شده بود، چنانچه روزه‌ای که می‌گیرد، روزه ماه رمضان یا قضای آن باشد صحیح است. و همچنین اگر روزه مستحب یا روزه واجب معین یا غیرمعین باشد مانند روزه کفّاره که وقت آن معین نیست، بنابر اقوی روزه‌اش صحیح است.

مسأله۱۷۸۶: اگر زن بعد از اذان صبح، از خون حیض یا نفاس پاك شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگرچه نزدیك مغرب باشد، روزه او باطل است.

مسأله۱۷۸۷: اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یك روز یا چند روز یادش بیاید، روزه‌هایی که گرفته صحیح است.

مسأله۱۷۸۸: اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاك شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند، روزه‌اش باطل است. ولی چنانچه کوتاهی نکند، مثلا منتظر باشد که حمّام زنانه باز شود، اگرچه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند، روزه او صحیح است، البته این در صورتی است که امید غسل کردن داشته باشد و الا واجب است تیمم کند، و اگر تیمم نکرد ـ در این حال ـ روزه‌اش باطل است.

مسأله۱۷۸۹: زنی که در حال استحاضه است، اگر ـ برای استحاضه کثیره بنابر احتیاط واجب و برای متوسطه بنابر احتیاط مستحب ـ غسل‌های واجب خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه گفته شد بجا آورد، روزه او صحیح است.

مسأله۱۷۹۰: کسی که مسّ میّت کرده، یعنی جایی از بدن خود را به بدن میّت رسانده، می‌تواند بدون غسل مسّ میّت، روزه بگیرد و اگر در حال روزه نیز میّت را مس نماید، روزه او باطل نمی‌شود.

۸ــ اِماله کردن

مسأله ۱۷۹۱: اِماله کردن با چیز روان، اگرچه از روی ناچاری و برای معالجه باشد، روزه را باطل می‌کند، ولی چیزی که روان نیست اشکال ندارد گرچه اجتناب از آن احتیاط مستحب است.

۹ــ قی کردن

مسأله ۱۷۹۲: هرگاه روزه دار عمداً قی کند، اگرچه بر اثر بیماری و مانند آن ناچار باشد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی کفّاره ندارد، امّا اگر سهواً یا بی‌اختیار باشد اشکالی ندارد.

مسأله ۱۷۹۳: اگر در شب چیزی بخورد که می‌داند به جهت خوردن آن، در روز بی‌اختیار قی می‌کند، بنابر احتیاط واجب روزه آن روز را قضا نماید اگرچه قی کردن تحقق پیدا نکند.

مسأله ۱۷۹۴: اگر روزه دار، بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، بنابر احتیاط مستحب از قی کردن خودداری نماید.

مسأله ۱۷۹۵: اگر حشره‌ای در گلوی روزه دار برود، چنانچه ممکن باشد، باید آن را بیرون آورد و روزه او باطل نمی‌شود، ولی اگر بداند که به سبب بیرون آوردن آن، قی می‌کند، واجب نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است.

مسأله ۱۷۹۶: اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به حلق، یادش بیاید روزه است، چنانچه ممکن باشد، باید آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است.

مسأله ۱۷۹۷: اگر یقین داشته باشد بر اثر آروغ زدن، چیزی از گلو بیرون می‌آید، بنابر احتیاط واجب نباید عمداً آروغ بزند، ولی اگر یقین نداشته باشد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۷۹۸: اگر آروغ بزند و چیزی در گلو یا دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد و اگر بی‌اختیار فرو رود، روزه‌اش صحیح است.

احکام مُفطرات

مسأله ۱۷۹۹: اگر انسان عمداً و از روی اختیار، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روزه او باطل می‌شود و چنانچه از روی عمد نباشد، اشکال ندارد، ولی جُنُب اگر به تفصیلی که در **«مسأله ۱۷۷۶»** گفته شد بخوابد و تا اذان صبح غسل نکند، روزه او باطل است.

مسـأله۱۸۰۰: اگر روزه دار، سهواً یکی از کارهایی که روزه را باطل مـی‌کنـد انجـام دهد و به خیال اینکه روزه‌اش باطل شـده، عمـداً دوبـاره یکـی از آن‌هـا را بجـا آورد، روزه او باطل می‌شود.

مسـأله۱۸۰۱: اگر به زور چیزی در گلوی روزه دار بریزند، یا سـر او را بـه زور در آب فرو برند، روزه او باطل نمی‌شود ولـی اگـر مجبـورش کننـد روزه خـود را باطـل کند، مثلا به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تـو مـی‌زنـیم و خـودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد، روزه او باطل می‌شود.

مسـأله۱۸۰۲: روزه دار نباید جایی برود که مـی‌دانـد مجبـورش مـی‌کننـد خـودش روزه‌اش را باطل کند. و اگر از روی ناچاری، کاری که روزه را باطـل مـی‌کنـد انجـام دهد، روزه او باطل می‌شود.

مکروهات روزه

مسـأله۱۸۰۳: چند چیز برای روزه دار مکروه است، از جمله: دوا ریختن بـه چشـم و سرمه کشیدن در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد، انجام دادن هر کـاری کـه مانند خون گرفتن و حمّام رفتن باعث ضعف مـی‌شـود، اَنْفیـه کشـیدن اگـر ندانـد بـه حلق می‌رسد، امّا اگر به حلق می‌رسد بنـابر احتیـاط واجـب جـایز نیسـت، بـو کـردن گیاهان معطّر، نشستن زن در آب، استعمال شیاف، تَر کردن لباسی که بـر بـدن اسـت، کشیدن دندان و هر کاری که به سبب آن دهان خون بیایـد، مسـواك کـردن بـا چـوب تَر، بی‌جهت آب یا چیزی در دهان کردن و همچنین بـدون قصـد بیـرون آمـدن منـی، همسر خود را ببوسد، یا کاری کند که موجب تحریك شـهوت مـی‌شـود، امّـا اگـر بـه قصد بیرون آمدن منی باشد، روزه او بنابر احتیاط باطل می‌شود.

موارد قضا و کفّاره

مسـأله۱۸۰۴: اگر در روزه ماه رمضان عمداً قی کند و یا در آب ارتمـاس نمایـد و یـا با مایع حُقنه کند یا در شب، جنب شود و همان گونه که در «**مسـأله ۱۷۷٦**» گفتـه شـد، بیدار شود و دوباره بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، فقط بایـد قضـای آن روز را بجـا آورد، امّا اگر کار دیگری که روزه را باطل مـی‌کنـد عمـداً انجـام دهـد، در صـورتی کـه می‌دانسته آن کار روزه را باطل می‌کند، قضا و کفّاره بر او واجب می‌شـود، امّـا کفّـاره در دروغ بستن به خدا و پیامبر و یا اهل بیت او علیهم‌السلام از باب احتیاط واجـب اسـت و در قِـی کردن و سر زیر آب فرو بردن و حقنه نمودن بنابر احتیاط مستحب می‌باشد.

مسـأله۱۸۰۵: اگر به جهت ندانستن مسأله، کـاری انجـام دهـد کـه روزه را باطـل می‌کند، چنانچه می‌توانسته مسأله را یاد بگیرد (یعنی مقصّر در ندانسـتن بـوده)، کفّـاره بر او واجب می‌شود و اگر نمی‌توانسته مسأله را یاد بگیـرد (یعنـی قاصـر در ندانسـتن مسأله بوده) کفّاره بر او واجب نیست. و بنابر احتیاط واجب حکـم انسـانی کـه غافـل باشد نیز چنین است.

کفّاره روزه

مسـأله۱۸۰۶: کسی که کفّاره روزه ماه رمضان بر او واجب می‌شـود، بایـد یـك بـرده آزاد کند، یا به کیفیّتی که در مسأله بعد گفتـه مـی‌شـود دو مـاه روزه بگیـرد، یـا شصـت فقیر را سیر کند و یا به هرکدام یك مُد، که تقریباً ده سیر است «حـدود هفتصـد و پنجـاه گرم» طعام یعنی گندم یا جو و یا مانند آن بدهد. و چنانچـه هـیچ کـدام ممکـن نباشـد، مخیّر است بین اینکه هیجده روز پی در پی روزه بگیرد یا هر مقـدار مـی‌توانـد بـه فقیـر طعام بدهد. و اگر نتواند روزه بگیرد یا طعام بدهد، باید استغفار کنـد، اگرچـه مـثلا یـك مرتبه «**أَسْتَغْفِرُ اللّه**» بگوید. و بنابر احتیاط مستحب هر وقت بتواند، کفّاره را بدهد.

مسـأله۱۸۰۷: کسی که می‌خواهد دو ماه، کفّاره روزه ماه رمضان را بگیرد بایـد سـی و یك روز آن را پی در پی بگیرد و اگر بقیّه آن، پی در پی نباشد، اشکال ندارد.

مسـأله۱۸۰۸: کسی که می‌خواهد دو ماه، روزه کفّاره بگیرد، نباید وقتی شـروع کنـد که در بین سی و یك روز، روزی باشد که مانند عید قربان، روزه آن حرام است.

مسـأله۱۸۰۹: کسی که باید پی در پی روزه بگیرد، اگر در بین آن بـدون عـذر یـك روز، روزه نگیرد، یا عمداً وقتی شروع کند که در بین آن به روزی برسـد کـه روزه آن واجب است، مثلا به روزی برسد که نذر کـرده آن روز را روزه بگیـرد، بایـد روزه‌هـا را از سر بگیرد.

مسـأله۱۸۱۰: اگر در بین روزهایی کـه بایـد پـی در پـی روزه بگیـرد، عـذری غیـر اختیاری، مانند حیض، یا نفاس و یا سـفری کـه در رفـتن آن مجبـور اسـت، بـرای او پیش آید، بعد از برطرف شدن عذر، واجب نیست روزه‌ها را از سر بگیرد، بلکـه بقیّـه را بجا آورد.

مسـأله۱۸۱۱: اگر با چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن چیـز از اصـل حـرام باشد مانند شراب و زنا، یا به جهتی حرام شده باشد، ماننـد خـوردن غـذای حلالـی کـه

برای انسان ضرر زیاد دارد و نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض، بنابر احتیاط کفّاره جمع بر او واجب می‌شود، یعنی باید یك برده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کرده، یا به هرکدام آن‌ها یك مُدّ که تقریباً ده سیر است، حدود هفتصد و پنجاه گرم، گندم یا نان آن، یا جو یا نان آن، یا یك مدّ مویز یا یك مد خرما بدهد. و چنانچه هرسه برایش ممکن نباشد، هرکدام که ممکن است باید انجام دهد.

مسأله۱۸۱۲: اگر روزه دار، دروغی به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نسبت دهد، بنابر احتیاط کفّاره جمع که در مسأله پیش گفته شد بر او واجب می‌شود.

مسأله۱۸۱۳: اگر روزه دار در یك روز ماه رمضان، چند مرتبه با همسر خود نزدیکی کند بنابر احتیاط مستحب، برای هر دفعه، یك کفّاره بدهد. و اگر جماع او حرام باشد، بنابر احتیاط مستحب برای هر دفعه یك کفّاره جمع بدهد.

مسأله۱۸۱۴: اگر روزه دار در یك روز ماه رمضان، چند مرتبه غیر از جماع، کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، برای همه آن‌ها یك کفّاره کافی است.

مسأله۱۸۱۵: اگر روزه دار، غیر از جماع کار دیگری که روزه را باطل می‌کند، انجام دهد و بعد با حلال خود جماع نماید، دادن یک کفاره از هردو کافی است.

مسأله۱۸۱۶: اگر روزه دار غیر از جماع، کار حلالی که روزه را باطل می‌کند، انجام دهد مثلا آب بیاشامد و بعد کار حرامی که روزه را باطل می‌کند غیر از جماع انجام دهد، مثلا غذای حرامی بخورد، یك کفّاره کافی است.

مسأله۱۸۱۷: اگر روزه دار آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید، چنانچه عمداً آن را فرو ببرد، روزه‌اش باطل است و باید قضای آن را بگیرد و بنابر احتیاط کفّاره نیز بر او واجب می‌شود، ولی اگر خوردن آن چیز حرام باشد، مثلا موقع آروغ زدن، خون به دهان او بیاید و عمداً آن را فرو برد، باید قضای آن روزه را بگیرد و بنابر احتیاط، کفّاره جمع نیز بر او واجب می‌شود.

مسأله۱۸۱۸: اگر نذر کند روز معیّنی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز، عمداً روزه خود را باطل کند، باید یك برده آزاد کند یا ده فقیر سیر نماید یا آنان را بپوشاند و اگر نتواند، باید سه روز روزه بگیرد.

مسأله۱۸۱۹: کسی که می‌تواند وقت را تشخیص دهد، اگر به گفته کسی که مورد اطمینان نیست و می‌گوید مغرب شده ـ در حالی که ملتفت به عدم جواز اطمینان به گفته او باشد ـ عمداً افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است، قضا و کفّاره بر او واجب می‌شود، امّا اگر مورد اطمینان بود، قضا کافی است.

مسأله۱۸۲۰: کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعدازظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفّاره سفر نماید، کفّاره از او ساقط نمی‌شود، بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آید، کفّاره بر او واجب است.

مسأله۱۸۲۱: اگر عمداً روزه خود را باطل کند و بعد عذری مانند حیض، یا نفاس و یا بیماری پیدا کند، کفّاره بر او واجب نیست.

مسأله۱۸۲۲: اگر یقین کند روز اوّل ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود که آخر ماه شعبان بوده، کفّاره بر او واجب نیست.

مسأله۱۸۲۳: اگر انسان شك کند که آخر ماه رمضان است یا اوّل ماه شوال و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود اوّل ماه شوال بوده، کفّاره بر او واجب نیست.

مسأله۱۸۲۴: اگر روزه دار در ماه رمضان، با همسر خود که روزه است جماع کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفّاره روزه خودش و روزه همسرش را باید بدهد و اگر زن به جماع راضی بوده، بر هر کدام یك کفاره واجب می‌شود.

مسأله۱۸۲۵: اگر زن، شوهر روزه دار خود را به جماع مجبور کند، یا به کار دیگری که روزه را باطل می‌کند، واجب نیست کفّاره روزه شوهر را بدهد.

مسأله۱۸۲۶: اگر روزه دار در ماه رمضان، همسر خود را به جماع مجبور کند و در بین جماع، زن راضی شود، باید هر کدام یك کفّاره بدهند و بنابر احتیاط مستحب مرد دو کفّاره و زن یك کفّاره بدهد.

مسأله۱۸۲۷: اگر روزه دار در ماه رمضان، با همسر روزه دار خود که خواب است جماع نماید و زن متوجّه نشود، یك کفّاره بر او واجب می‌شود و روزه زن صحیح است و کفّاره ندارد.

مسأله۱۸۲۸: اگر مرد، همسر خود را مجبور کند که غیر از جماع، کار دیگری که روزه را باطل می‌کند بجا آورد، کفّاره همسر را نباید بدهد و بر خودِ همسر نیز کفّاره واجب نیست.

مسأله۱۸۲۹: کسی که به جهت مسافرت یا بیماری روزه نمی‌گیرد، نمی‌تواند همسر روزه دار خود را به جماع مجبور کند، ولی اگر او را مجبور نماید، کفّاره بر مرد واَجب نیست و بر همسر نیز کفّاره‌ای تعلّق نمی‌گیرد.

مسأله۱۸۳۰: انسان نباید در بجا آوردن کفّاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

مسـأله۱۸۳۱: اگر کفّاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را بجا نیـاورد، چیـزی بر آن اضافه نمی‌شود.

مسـأله۱۸۳۲: کسی که باید برای کفّاره یك روز، شصت فقیر را طعـام بدهـد، نبایـد به هر کدام از آن‌ها بیشتر از یك مد که تقریباً ده سـیر اسـت «حـدود هفتصـد و پنجـاه گرم» طعام بدهد، یا یك فقیر را بیشتر از یك مرتبه سیر نماینـد، ولـی مـی‌توانـد بـرای هریك از عیالات فقیر، اگرچه صغیر باشند یك مد به آن فقیر بدهد.

مسـأله۱۸۳۳: کسی که قضای روزه ماه رمضان را گرفته، اگر بعـدازظهر عمـداً کـاری کند که روزه را باطل می‌نماید، باید به ده فقیـر، هرکـدام یـك مُـد کـه تقریبـاً هفتصـد و پنجاه گرم یا ده سیر است، طعام بدهد و اگر نمی‌تواند، سه روز روزه بگیرد.

موارد قضای روزه

مسـأله۱۸۳۴: در چند صورت، فقط قضـای روزه بـر انسـان واجـب اسـت و کفـاره واجب نیست. **اوّل:** روزه دار در روز ماه رمضان، عمـداً قـی کنـد و یـا در آب ارتمـاس نماید و یا با مایع حُقنه کند، کفّاره در این سه مورد بنـابر احتیـاط مسـتحب اسـت. **دوم:** در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصـیلی کـه در **«مسـأله ۱۷۷٦»** گفتـه شـد تـا اذان صبح، از خواب دوم بیدار نشود. **سوم:** عملی که روزه را باطل می‌کند بجا نیـاورد، ولـی نیّت روزه نکند، یا ریا نماید، یا قصد کند که روزه نباشد و یا قصد کنـد کـاری کـه روزه را باطل می‌کند انجـام دهـد، بنـابر احتیـاط. **چهـارم:** در مـاه رمضـان غسـل جنابـت را فراموش کند و با حـال جنابـت، یـك روز یـا چنـد روز روزه بگیـرد. **پـنجم:** در مـاه رمضان، بدون اینکه تحقیق کند صبح شـده یـا نـه، کـاری کـه روزه را باطـل مـی‌کنـد انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است و نیز اگر بعد از تحقیـق گمـان کنـد و یـا شک نماید که صبح شده و کاری که روزه را باطل مـی‌کنـد انجـام دهـد، بعـد معلـوم شود صبح بوده قضای آن روز بر او بنابر احتیاط واجب است. **ششم:** انسـان بـه گفتـه کسی که می‌گوید صبح نشده، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهـد، بعـد معلـوم شود صبح بوده است. **هفتم:** کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقـین نکنـد، یـا خیال کند شوخی می‌کند و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعـد معلـوم شـود صبح بوده است، **هشتم:** شخص کور و مانند آن به گفته دیگری افطار کنـد، بعـد معلـوم شود مغرب نبوده است. **نهم:** در هوای صاف، به جهت تاریکی یقـین، یـا گمـان و یـا شک کند مغرب شده و افطار نماید، بعد معلوم شود مغـرب نبـوده در صـورت یقـین

فقط قضا دارد، ولی در صورت گمان یا شک اضافه بر قضا کفاره نیز دارد، بله اگر افطار کردن او از جهت ندانستنِ مسأله قصوراً بوده کفاره ندارد، اما اگر در هوای ابری اطمینان یا گمان کند مغربَ شده و افطار نماید بعد معلوم شود مغرب نبوده، قضا لازم نیست. **دهم:** برای خنك شدن و یا بی‌جهت، مضمضه کند، یعنی آب در دهان بگرداند و بی‌اختیار فرو رود، ولی اگر فراموش کند روزه است و آب را فرو دهد، یا برای وضو مضمضه کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

مسأله۱۸۳۵: اگر غیر از آب، چیز دیگری در دهان بگذارد و بی‌اختیار فرو رود، یا آب داخل بینی کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

مسأله۱۸۳۶: مضمضه زیاد برای روزه دار مکروه است و اگر بعد از مضمضه، بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

مسأله۱۸۳۷: اگر انسان بداند بر اثر مضمضه، بی‌اختیار و یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می‌شود، نباید مضمضه کند.

مسأله۱۸۳۸: اگر در ماه رمضان، بعد از تحقیق یقین کند صبح نشده و کاری که روز را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضا لازم نیست، گرچه احوط است.

مسأله۱۸۳۹: اگر انسان شك کند مغرب شده یا نه، نمی‌تواند افطار کند و اگر شك کند صبح شده یا نه، پس از تحقیق چنانچه بر شكّ خود بماند، می‌تواند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

احکام روزه قضا

مسأله۱۸۴۰: اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که دیوانه بوده، قضا نماید.

مسأله۱۸۴۱: اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که کافر بوده، قضا نماید. ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد، روزه‌های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید.

مسأله۱۸۴۲: روزه‌ای که به جهت مستی از انسان فوت شده، باید قضا نماید، اگرچه چیزی را که بر اثر آن مست شده، برای معالجه خورده باشد.

مسأله۱۸۴۳: اگر برای عذری، چند روز روزه نگیرد و بعد شك کند چه وقت عذر او برطرف شده، اگر در این نسیان مقصّر بوده، بنابر احتیاط واجب باید مقدار

بیشتری را که احتمال می‌دهد روزه نگرفته، قضا نماید، مثلا کسی که پیش از ماه رمضان، مسافرت کرده و نمی‌داند تقصیراً پنجم ماه رمضان از سفر برگشته یا ششم، باید بنابر احتیاط شش روز، روزه بگیرد، امّا کسی که وقت برطرف شدن عذر را نمی‌داند و در این نسیان مقصّر نبوده، می‌تواند مقدار کمتر، یعنی پنج روز را قضا کند، اگرچه بنابر احتیاط مستحب مقدار بیشتر، یعنی شش روز را قضا نماید.

مسأله۱۸۴۴: اگر از چند ماه رمضان، روزه قضا داشته باشد، قضای هرکدام را اوّل بگیرد صحیح است، ولی اگر وقت قضای ماه رمضان آخر تنگ باشد، مثلا پنج روز از ماه رمضان آخر، قضا داشته باشد و پنج روز نیز به ماه رمضان مانده باشد، بنابر احتیاط واجب اوّل قضای ماه رمضان آخر را بگیرد.

مسأله۱۸۴۵: اگر قضای روزه چند ماه رمضان بر او واجب باشد و روزه شود و در نیّت معین نکند، پس اگر در ارتکاز او قضای یکی از آنها باشد، مثلاً قضاء ماه رمضان اول یا آخر، همان برای او حساب می‌شود.

مسأله۱۸۴۶: کسی که روزه قضای ماه رمضان را گرفته، اگر وقت قضای روزه او تنگ نباشد، می‌تواند پیش از ظهر، روزه خود را باطل نماید.

مسأله۱۸۴۷: اگر قضای روزه میّتی را گرفته باشد، بنابر احتیاط مستحب بعد از ظهر، روزه را باطل نکند.

مسأله۱۸۴۸: اگر براثر بیماری، یا حیض و یا نفاس، روزه ماه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن ماه رمضان بمیرد، لازم نیست روزه‌هایی را که نگرفته برای او قضا کنند.

مسأله۱۸۴۹: اگر به سبب بیماری یا عذری مانند مسافرت روزه ماه رمضان را نگیرد و بیماری یا عذر او، تا ماه رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه‌هایی را که نگرفته بر او واجب نیست و باید برای هر روز، یك مُد، که تقریباً ده سیر و معادل حدود هفتصد و پنجاه گرم، است طعام یعنی گندم یا نان آن، یا جو یا نان آن، یا یك مُد مویز و یا یك مُد خرما به فقیر بدهد، ولی بنابر احتیاط مستحب روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید و برای هر روز یك مُد طعام نیز به فقیر بدهد.

مسأله۱۸۵۰: اگر بر اثر بیماری روزه ماه رمضان را نگیرد و بعد از ماه رمضان، بیماری او برطرف شود، ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا ماه رمضان بعد، قضای روزه را بگیرد، بنابر احتیاط مستحب روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید و

واجب است برای هر روز یك مُد طعام به فقیر بدهد و نیز اگـر در مـاه رمضـان، غیـر از بیماری، عذر دیگری داشته باشد و بعد از ماه رمضان آن عذر برطـرف شـود ولکـن تا ماه رمضان سال بعد بر اثر بیماری نتواند روزه بگیرد، روزه‌هایی را کـه نگرفتـه بنـابر احتیاط مستحب قضا نماید و واجب است برای هر روز یك مُد طعام بدهد.

مسـأله۱۸۵۱: اگر در ماه رمضان، به جهت عذری روزه نگیرد و بعد از مـاه رمضـان عذر او برطرف شود و تا ماه رمضان آینده، عمداً قضـای روزه را نگیـرد بایـد روزه را قضا کند و برای هر روز یك مُد گندم یا نان آن، یا جو یا نان آن، یـا یـك مُـد خرمـا و یا مویز به فقیر بدهد.

مسـأله۱۸۵۲: اگر در قضای روزه کوتـاهی کنـد، تـا وقـت تنـگ شـود و در تنگـی وقت عذری پیدا کند، باید بعداً قضا را بگیرد و برای هر روز، یـك مُـد گنـدم یـا نـان آن، یا جو یا نان آن، یا یك مُد مویز و یا یك مُد خرما به فقیر بدهد، ولـی اگـر مـوقعی که عذر دارد، تصمیم داشته باشد بعد از برطرف شدن عـذر، روزه‌هـای خـود را قضـا کند و پیش از آنکه قضا نماید در تنگی وقت عـذر پیـدا کنـد، بنـابر احتیـاط واجـب، قضا نموده و برای هر روز یك مُد طعام به فقیر بدهد.

مسـأله۱۸۵۳: اگر بیماری انسان، چند سال طول بکشد، بعـد از خـوب شـدن، بایـد فقط قضای آخرین ماه رمضان را بگیرد و برای هر روز از سـال‌هـای پـیش، یـك مُـد، تقریباً ده سیر یا هفتصد و پنجاه گرم، طعام یعنی گندم یا نان آن، یا جو یـا نـان آن، یـا یك مُد مویز و یا خرما به فقیر بدهد.

مسـأله۱۸۵۴: کسی که برای هر روز یك مُد طعام به فقیر می‌دهد، مـی‌توانـد کفّـاره چند روز را، به یك فقیر بدهد.

مسـأله۱۸۵۵: اگر قضای روزه ماه رمضان را چند سال تأخیر بینـدازد، بایـد قضـا را بگیرد و برای هر روز یك مُد طعام به فقیر بدهد.

مسـأله۱۸۵۶: اگر عمداً روزه ماه رمضان را نگیـرد، بایـد قضـای آن را بجـا آورد و برای هر روز، دو ماه روزه بگیرد، یا به شصت فقیـر طعـام بدهـد و یـا یـك بـرده آزاد کند و چنانچه تا ماه رمضان آینده، قضـای روزه‌هـا را بجـا نیـاورد، اضـافه بـر قضـا و کفّاره برای هر روز، یك مُد طعام به فقیر بدهد.

مسـأله۱۸۵۷: اگر عمداً روزه مـاه رمضـان را نگیـرد و در روز، مکـرّر جمـاع کنـد، کفاره بر او واجب شده و بنابر احتیاط مستحب، کفاره نیز مکـرر مـی‌شـود، ولـی اگـر

چند مرتبه کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، مثلا چند مرتبه غذا بخورد، یك کفّاره کافی است.

مسأله۱۸۵۸: بعد از مرگ پدر، پسر بزرگتر باید قضای نماز و روزه او را همان گونه که در **«مسأله ۱۵۱۹»** گفته شد، بجا آورد. و همچنین بنابر احتیاط مستحب بعد از مرگ مادر.

مسأله۱۸۵۹: اگر پدر غیر از روزه ماه رمضان، روزه واجب دیگری مانند روزه نذر را نگرفته باشد بنابر احتیاط واجب، قضای آن بر پسر بزرگتر لازم است و همچنین بنابر احتیاط مستحب روزه‌های واجب مادر.

روزه بر چه کسانی واجب نیست؟

مسأله۱۸۶۰: کسی که به جهت پیری نمی‌تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقّت دارد، می‌تواند روزه نشود، ولی باید برای هر روز یك مُد طعام، یعنی تقریباً ده سیر یا هفتصد و پنجاه گرم، گندم یا نان آن، یا جو یا نان آن، یا یك مُد مویز و یا یك مُد خرما به فقیر بدهد.

مسأله۱۸۶۱: کسی که به جهت پیری روزه نگرفته، چنانچه بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد احتیاط مستحب است که آن را قضا نماید، بله اگر قضای آن را بجا نیاورد بنابر احتیاط واجب باید یک مُد دیگر طعام برای هر روز به فقیر بدهد.

مسأله۱۸۶۲: اگر انسان بیماری داشته باشد که زیاد تشنه می‌شود و نمی‌تواند تشنگی را تحمّل کند، یا برای او مشقّت زیاد دارد مانند بیماری کلیوی، روزه بر او واجب است و فقط جایز است که آب بیاشامد و باید برای هر روز، یك مُد طعام جهت رخصت در آشامیدن آب به فقیر بدهد. و بنابر احتیاط مستحب بیشتر از مقداری که ناچار است، آب نیاشامد و چنانچه بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، احتیاط استحبابی است که آن را قضا نماید، بله اگر قضای آن را بجا نیاورد بنابر احتیاط واجب یک مُدّ دیگر از طعام برای هر روز به فقیر بدهد.

مسأله۱۸۶۳: خانمی که زاییدن او نزدیك است و روزه برای خودش یا بچّه‌اش ضرر دارد، می‌تواند روزه نشود ولی باید برای هر روز یك مُد طعام به فقیر بدهد. و چنانچه در همان سال و قبل از آمدن ماه رمضان بعدی عذر او برطرف شود باید قضا نماید ولی اگر عذر بارداری و شیردهی تا ماه رمضان آینده ادامه داشت قضا

ندارد، بله مستحب است قضا نماید، و برای ترک قضا نیز باید بنا بر احتیاط واجب یک مدّ دیگر طعام به فقیر بدهد.

مسأله۱۸۶۴: خانمی که بچّه شیر می‌دهد و شیر او کم است، مادر بچّه باشد یا دایه او، با اُجرت شیر دهد یا بی‌اجرت، اگر روزه برای او یا بچّه‌ای که شیر می‌دهد ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز یك مد طعام، یعنی گندم، یا جو یا نان و مانند آن، به فقیر بدهد و چنانچه در همان سال بتواند روزه بگیرد، روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا نماید. و اگر کسی پیدا شود که بی‌اجرت بچّه را شیر دهد، یا برای شیر دادن بچّه از پدر، یا مادر بچّه یا از شخص دیگری اجرت بگیرد، لازم نیست که مادر، بچّه را به او بدهد و روزه بگیرد.

مسأله۱۸۶۵: خانمی که در طول سال، به علّت حاملگی و بچّه شیر دادن، نتواند روزه بگیرد، روزه و قضای آن بر او واجب نیست و باید برای هر روز دو مد طعام به فقیر بدهد، یکی بعد از گذشتن ماه رمضان و دیگری بنا بر احتیاط واجب بوده و در آخر سال یعنی قبل از ماه رمضان دوم.

احکام روزه مسافر

مسأله۱۸۶۶: مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخواند، در سفر نباید روزه بگیرد و مسافری که نمازش را تمام می‌خواند، مانند کسی که شغلش مسافرت، یا سفر او سفر گناه است، باید در سفر روزه بگیرد.

مسأله۱۸۶۷: مسافرت در ماه رمضان، اشکال ندارد، ولی اگر برای فرار از روزه باشد، مکروه است.

مسأله۱۸۶۸: اگر غیر از روزه ماه رمضان، روزه معیّن دیگری بر انسان واجب باشد، مثلا نذر کرده روز معیّنی را روزه بگیرد، چنانچه ناچار نشود، بنابر احتیاط واجب، نمی‌تواند در آن روز مسافرت کند و اگر در سفر باشد، چنانچه ممکن است، باید قصد کند ده روز در جایی بماند و آن روز را روزه بگیرد.

مسأله۱۸۶۹: اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معین نکند، نمی‌تواند آن را در سفر بجا آورد، ولی چنانچه نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یا نباشد، روزه بگیرد، باید آن روز را، اگرچه مسافر باشد، روزه بگیرد.

مسأله۱۸۷۰: مسافر برای حاجت خواستن از درگاه الهی، می‌تواند سه روز در شهر مدینه منوّره، روزه مستحب بگیرد.

مسأله ۱۸۷۱: کسی که نمی‌داند روزه مسافر باطل است، اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد، روزه‌اش باطل می‌شود و اگر تا مغرب نفهمد، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۸۷۲: اگر فراموش کند مسافر است، یا فراموش کند روزه مسافر باطل می‌باشد و در سفر روزه بگیرد، روزه او باطل است.

مسأله ۱۸۷۳: اگر روزه دار، بعدازظهر مسافرت نماید، باید روزه خود را تمام کند. و اگر پیش از ظهر مسافرت رود و قصد پیمودن مسافت شرعی را داشته باشد «همان‌طوری که در نماز مسافر گذشت» وقتی به حدّ ترخّص برسد، یعنی به جایی برسد که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود، باید روزه خود را باطل کند و اگر پیش از آن، روزه را باطل کند، کفّاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۸۷۴: اگر مسافر، پیش از ظهر، به وطنش برسد، یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده، باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده، روزه آن روز بر او واجب نیست، بلکه چنانچه نیت امساک کرده و از روی فراموشی چیزی بخورد یا بیاشامد و قبل از ظهر به وطن یا جایی که می‌خواهد ده روز بماند برسد صحت روزه او بعید نیست.

مسأله ۱۸۷۵: اگر مسافر، بعدازظهر به وطنش برسد، یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، نباید آن روز را روزه بگیرد.

مسأله ۱۸۷۶: مسافر و کسی که نمی‌تواند روزه بگیرد، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید و در خوردن و آشامیدن، خود را سیر کند.

ثابت شدن اوّل ماه

مسأله ۱۸۷۷: اوّل ماه با پنج چیز ثابت می‌شود، **اوّل:** خود انسان ماه را ببیند. **دوم:** شیاعی که از آن یقین حاصل شود، بلکه مطلقاً هر شیاعی به شرطی که مورد تهمت نباشد و نیز هر چیزی که بسبب آن برای انسان یقین حاصل شود. **سوم:** دو مرد عادل بگویند ماه را دیده‌ایم، ولی اگر وصف ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند، اوّل ماه ثابت نمی‌شود. **چهارم:** سی روز از اوّل ماه شعبان بگذرد که به جهت آن، اوّل ماه رمضان ثابت می‌شود. و سی روز از اوّل ماه رمضان بگذرد که بر اثر آن، اوّل ماه شوال ثابت می‌شود. **پنجم:** حاکم شرع حکم کند اوّل ماه است.

مسأله ۱۸۷۸: اگر حاکم شرع حکم کند که اوّل ماه است، کسی که از او تقلید نمی‌کند، باید به حکم او عمل نماید، البته در صورتی که حاکم شرع دیگری بر خلاف او

حکم نکند ولی کسی که می‌داند حاکم شرع اشتباه کرده نمی‌تواند به حکم او عمل نماید.

مسأله۱۸۷۹: اوّل ماه با پیشگویی منجّمان و دوربین رصدگران ثابت نمی‌شود، بلکه فقط باید با چشم غیرمسلح قابل رؤیت باشد.

مسأله۱۸۸۰: بلند بودن ماه و یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی‌شود که شب پیش، شب اوّل ماه بوده است.

مسأله۱۸۸۱: اگر برای کسی، اوّل ماه رمضان، ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه دو مرد عادل بگویند، شب پیش ماه را دیده ایم، باید روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله۱۸۸۲: اگر در شهری، اوّل ماه ثابت شود، برای مردم شهر دیگر فایده ندارد، مگر آن دو شهر به هم نزدیك باشند به اینکه فاصله‌ی اذان بین این دو شهر بیش از ۱۵ دقیقه نباشد، یا انسان بداند افق آن‌ها یکی است مثل اینکه آن شهر در غرب شهری که هلال در آن ثابت شده باشد، یعنی در نیم کره زمین و در خط طول با هم مشترک باشند، یا در آن نیم کره‌ی دیگر بوده ولی در فصل بهار و تابستان باشد.

مسأله۱۸۸۳: اوّل ماه با تلگراف ثابت نمی‌شود، مگر برای دو شهر نزدیك ویا هم‌افق که انسان بداند تلگراف از روی حکم حاکم شرع یا شهادت دو مرد عادل، بوده است.

مسأله۱۸۸۴: روزی که انسان نمی‌داند آخر ماه رمضان است یا اوّل ماه شوّال، باید روزه بگیرد، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اوّل ماه شوّال است، باید افطار کند.

مسأله۱۸۸۵: حکم زندانی با غیر زندانی مساوی است نسبت به طلوع فجر و تحقّق مغرب و اوّل ماه رمضان و عید فطر و غیر ذلك.

روزه‌های حرام

مسأله۱۸۸۶: روزه عید فِطر و عید قربان، حرام است و نیز روزی که انسان نمی‌داند آخر ماه شعبان است یا اوّل ماه رمضان اگر به نیّت اوّل ماه رمضان روزه بگیرد حرام می‌باشد.

مسأله۱۸۸۷: اگر زن به جهت گرفتن روزه مستحب، حق شوهرش از بین برود روزه او حرام است. و بنابر احتیاط مستحب اگر حق شوهر نیز از بین نرود، بدون اجازه و یا نهی او، روزه مستحب نگیرد.

مسأله۱۸۸۸: روزه مستحب فرزند در صورتی که مصداق یکی از عناوین سه‌گانه: عقوق، آزار رساندن و نه تنها اذیت شدن و یا منافی معاشرت به معروف بوده باشد حرام است.

مسـأله۱۸۸۹: اگر پسر بدون اجازه پدر، روزه مستحب بگیرد و در بـین روز پـدر او را نهی کند، اگر ترك افطار مصداق یکی از عناوین سه گانه‌ای که در مسـأله قبـل بیـان شد باشد باید افطار نماید و اگر نباشد، افطار لازم نیست.

مسـأله۱۸۹۰: کسی که می‌داند روزه برای او ضرر ندارد، اگرچه دکتر بگویـد ضـرر دارد، باید روزه بگیرد و کسی که یقـین یـا گمـان دارد روزه بـرایش ضـرر دارد ضـرر زیادی که تحمل آن شرعاً حرام است، اگرچـه دکتـر بگویـد ضـرر نـدارد، بایـد روزه نگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست.

مسـأله۱۸۹۱: اگر انسان احتمـال بدهـد و احتمـال او عقلایـی بـوده کـه روزه بـرایش ضرر دارد ضرری که تحمل آن جـایز نباشـد و از آن احتمـال، تـرس بـرایش پیـدا شـود، نباید روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد، صحیح نیست.

مسـأله۱۸۹۲: کسی که عقیده داشته روزه برای او ضـرر نـدارد، اگـر روزه بگیـرد و بعد از مغرب، بفهمد روزه برای او ضرر داشـته، در صـورتی کـه آن ضـرر بـه حـدی باشد که تحمل آن جایز نیست، روزه او خالی از اشکال نبوده و بنـابر احتیـاط واجـب قضای آن را بجا آورد.

مسـأله۱۸۹۳: غیر از روزه‌هایی که گفته شد، روزه‌های حـرام دیگـری نیـز هسـت، که در کتب مفصّله ذکر شده است.

روزه های مستحب و مکروه

مسـأله۱۸۹۴: روزه تمام روزهای سـال، غیـر از روزه‌هـای حـرام و مکـروه، مسـتحب می‌باشد. و برای بعضی از روزها، بیشتر سفارش شده است، مانند: پنج شـنبه اوّل هـر مـاه، پنج شنبه آخر هر ماه، چهارشنبه اوّلی که بعد از روز دهم مـاه اسـت و اگـر کسـی ایـن‌هـا را، بجا نیاورد مستحب است قضـا نمایـد و چنانچـه اصـلا نتوانـد روزه بگیـرد، مسـتحب است برای هر روز یـك مـدّ طعـام، یـا ۱۲/٦ نخـود نقـره بـه فقیـر بدهـد. روز سـیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه، تمام روزهای ماه رجب و ماه شعبان و بعضـی از ایـن دو مـاه اگرچه یك روز باشد، روز عید نوروز، روز چهارم تـا نهـم شـوّال، روز بیسـت و پـنجم و بیست و نهم ذی القعده، روز اوّل تا نهـم ذی الحجّـه، ولـی اگـر بـه سـبب ضـعف روزه، نتواند دعاهای روز عرفه را بخوانـد، روزه آن روز مکـروه اسـت، روز عیـد سـعید غـدیر: (هیجـدهم ذی الحجّـه)، روز مباهلـه: (بیسـت و چهـارم ذی الحجّـه)، روز اوّل، سـوم و

هفتم محرّم، روز میلاد مسعود پیغمبر اکرم ﷺ (هفدهم ربیع الاوّل)، پانزدهم جمادی الاولی و روز مبعث حضرت رسول اکرم ﷺ: (بیست و هفتم رجب).

مسأله۱۸۹۵: اگر کسی روزه مستحب بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند، بلکه اگر مسلمانی او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کرده و در بین روز افطار نماید.

مسأله۱۸۹۶: روزه روز عاشورا و روزی که انسان شك دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است، بلکه احتیاط در ترك روزه روز عاشورا است.

اِمساک مستحب

مسأله۱۸۹۷: در شش مورد مستحب است انسان در ماه رمضان، اگرچه روزه نیست اِمساك کند، یعنی از کارهایی که روزه را باطل می‌کند، خودداری نماید. **اوّل:** مسافری که در سفر، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد و پیش از ظهر، به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برسد. **دوم:** مسافری که با فرض مذکور بعدازظهر برسد. **سوم:** بیماری که پیش ازظهر، خوب شود و کاری که روزه را باطل می‌کند، انجام داده باشد. **چهارم:** بیماری که بعدازظهر خوب شود. **پنجم:** زنی که در بین روز، از خون حیض یا نفاس پاك شود. **ششم:** کافری که بعد از ظهر، مسلمان شود.

مسأله۱۸۹۸: مستحب است روزه دار، نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند، ولی اگر کسی منتظر اوست یا میل زیادی به غذا دارد که نمی‌تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اوّل افطار کند، ولی تا می‌تواند نماز را در وقت فضیلت آن بجا آورد.

احکام اعتکاف

مسأله۱۸۹۹: **«اعتکاف»** عبارت از ماندن در مسجد جامع است، به قصد عبادت و تقرّب به درگاه الهی و این کار، مستحب و دارای اجر و ثواب بسیار زیادی می‌باشد.

مسأله۱۹۰۰: پشت بام مسجد، زیر زمین و محراب آن جزء مسجد است و همچنین اگر مسجد توسعه پیدا کرده باشد. و فرقی نمی‌کند در حال اعتکاف، ایستاده باشد یا نشسته، بیدار باشد یا خواب.

مسـأله۱۹۰۱: هر وقتی که روزه گرفتن صحیح باشد، اعتکاف نیـز صـحیح اسـت و بهترین اوقات آن، ماه رمضان می‌باشد.

مسـأله۱۹۰۲: در اعتکاف چند چیز شرط می‌باشد: ۱ـ ایمان ۲ـ عقل ۳ـ نیّـتِ قربـت ٤ـ روزه گرفتن ٥ـ کمتر از سه روز نباشد.

مسـأله۱۹۰۳: روزه گرفتن در حال اعتکـاف شـرط اسـت. و حـداقل آن سـه روز می‌باشد، چه روزه مستحب باشد و چه واجب، حتّی با روزه قضـا و روزه اسـتیجاری نیز اعتکاف صحیح است.

مسـأله۱۹۰۴: در اعتکـاف اجـازه پـدر و مـادر نسـبت بـه فرزنـد، در صـورتی کـه اعتکاف، مصداق آزار رساندن به آنان باشد و اجـازه شـوهر بـه زن، در صـورتی کـه بـا حق شوهر منافات داشته باشد لازم است، ولی اگر اعتکاف فرزنـد مصـداق آزار والـدین نبوده و اعتکاف زن منافات با حق شوهر نداشـت، اجـازه آنـان بنـابر احتیـاط مسـتحب است، و بنا بر احتیاط واجب بوده اگر مستلزم خروج زوجه جهت اعتکاف باشد.

مسـأله۱۹۰۵: حداقل اعتکاف، سه روز است و اگر فقط یك روز و یـا دو روز نیّـت کند، اعتکاف باطل است، امّا بیشتر از سه روز اشکال ندارد.

مسـأله۱۹۰۶: در مدّت اعتکاف، باید در مسجد به قصد اعتکاف بمانـد، مگـر بـرای انجام کاری لازم و ضروری، یا برای انجـام کـاری واجـب، ماننـد شـهادت دادن و یـا کاری مستحب، مانند تشییع جنـازه مـؤمن یـا صـله ارحـام بیـرون رود و اگـر از روی ندانستن مسأله و یا فراموشی از مسجد بیرون برود، اشکال ندارد.

مسـأله۱۹۰۷: بهتر است اعتکـاف، در یکـی از ایـن مسـاجد باشـد: مسـجدالحرام، مسجدالنّبی ﷺ، مسجد کوفه و مسجد بصره.

مسـأله۱۹۰۸: چند چیز بر شخص معتکف حرام است و اعتکـاف را باطـل مـی‌کنـد: ۱ـ جماع و نیز در مدّت اعتکاف، مرد و زن نمی‌توانند یکدیگر را بـا شـهوت ببوسـند و یا لمس کنند. و همچنین استمناء نیز حرام و بنابر احتیاط اعتکاف را باطـل مـی‌کنـد، بلـه نظر کردن زوجین یکدیگر را به شهوت اشکال ندارد اگرچه تـرک آن احتیـاط مسـتحب است. ۲ـ بوییدن عطر و چیزهای خوشبو مانند گل‌هـا بـه منظـور لـذّت. ۳ـ مجادلـه و بحث کردن، برای اظهار فضل، علم و برتـری، امـا اگـر بـرای ثابـت کـردن حـق باشـد، اشکال ندارد. ٤ـ خرید و فروش و بنـابر احتیـاط واجـب از هـر نـوع تجـارت اجتنـاب نماید، مگر برای کارهای ضروری، مانند: خرید خوردنی و آشامیدنی برای خود.

مسـأله۱۹۰۹: چیزهایی که بر مُعتکف حرام است، فرق نمی‌کند کـه شـب مرتکـب شود یـا روز، و چیزهـایی کـه روزه را باطـل مـی‌کنـد و در احکـام روزه بیـان شـده، اعتکاف را نیز باطل می‌نماید، چنانچه در روز مرتکب شود.

مسـأله۱۹۱۰: می‌توان اعتکاف مستحب را در دو روز اوّل قطع نمـود، ولـی اگـر دو روز گذشت روز سوم واجب می‌شود.

مسـأله۱۹۱۱: جایز است در هنگام نیّت اعتکاف، شـرط کنـد هـر وقـت خواسـت، حتّی در روز سوم، از اعتکاف رجوع نماید.

مسـأله۱۹۱۲: اگر شخص مُعتکف در مسجد جُنُب شود، از مسـجد خـارج شـود و غسل نماید.

احکام خمس

مسـأله۱۹۱۳: در هفت چیز خمس واجب است، **اوّل:** منفعت کسـب. **دوم:** معـدن. **سوم:** گنج. **چهارم:** مال حلال مخلوط با حرام. **پنجم:** جواهری که به وسیله غوّاصـی، یعنی فرورفتن در دریا به دست می‌آید. **ششم:** غنیمت جنگ. **هفـتم:** زمینـی کـه کـافر ذمّی از مسلمان بخرد.

۱ــ منفعت کسب

مسـأله۱۹۱۴: هرگاه انسان درآمد و سودی داشته باشد، چه کلان بـوده ماننـد آنچـه از تجارت، یا صنعت، یا زراعت، یا خدمات و یا کسـب‌هـای دیگـر، بـه دسـت آورد، اگرچه مثلا نمـاز و روزه میّتـی را بجـا آورد و از اجـرت آن، مـالی تهیّـه کنـد، و چـه اندک باشد مانند آنچه اولاد از پدر به عنوان یومیه یـا شـهریه مـثلاً دریافـت کننـد، یـا زوجه از زوج، واجب است برای خود سر سال خمسـی قـرار داده و خمـس آنچـه از مخارج خود او و عیالاتش که مؤونـه‌ی او بـوده و در حـدّ شـأنش باشـد زیـاد آمـده، بدهد، ولی اگر سر سال خمسی نداشته باشد باید خمس آنچه را مالـک مـی شـود اولاً و قبل از تصرفِ در آن بپـردازد یعنـی یـك پـنجم آن را کـه بیسـت درصـد باشـد بـه دستوری که گفته می‌شود بدهد.

مسـأله۱۹۱۵: اگر از غیر کسب، مالی به دست آورد، مثلا چیـزی بـه وصـیت بـه او بدهند یا هدیه کنند یا جایزه دهند یا دیه و مانند این‌هـا بـه او بدهنـد چنانچـه او سـر

سال خمسی نداشته خمس آن را اولاً و قبل از تصرف باید بدهد، ولی اگر سر سال خمسی داشته باشد و از مخارج و مؤونه سالش زیاد بیاید، واجب است هنگام فرارسیدن سر سال خمسی وی، خمس آن را بدهد.

مسأله۱۹۱۶: مهری که زن می‌گیرد خمس ندارد. و همچنین ارثی که به انسان می‌رسد، ولی اگر مثلا با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، بنابر احتیاط واجب، خمس ارثی را که از او می‌برد بدهد.

مسأله۱۹۱۷: اگر مالی به سبب ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال، خمس نباشد، ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار بوده، باید خمس را از مال او بدهد.

مسأله۱۹۱۸: اگر به سبب زهد یا قناعت کردن، چیزی از مخارج سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله۱۹۱۹: باید خمس کفن و برد یمانی و قبری که مکلف از سود بین سال می‌خرد و همچنین عقیقی که زیر زبان میت قبل از دفن می‌گذارند و انگشتری که برای در انگشت نهادن میت تهیه می‌شود و مانند این‌ها اگر یک بار خمس آن داده شود در سال‌های بعد خمس به آن تعلق نمی‌گیرد، اگرچه چند سال بدون استفاده بماند، مگر اینکه بر قیمتش اضافه شده باشد که باید خمس مقداری که بر قیمتش اضافه شده است، داده شود خواه در همان سال بمیرد یا بعد از آن.

مسأله۱۹۲۰: کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد در صورتی که تا سر سال خمسی او باقی بماند.

مسأله۱۹۲۱: اگر ملکی را بر افراد معینی، مثلا بر فرزندان خود وقف نماید، چنانچه در آن ملك، زراعت و درختکاری کنند و از آن، چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید هنگام فرارسیدن سر سال خمسی خود خمس آن را بدهند، بلکه اگر طور دیگری نیز از ملك نفع ببرند، مثلا اجاره آن را بگیرند، باید هنگام فرارسیدن سر سالِ خمسی خود خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می‌آید بدهند.

مسأله۱۹۲۲: مالی که فقیر گرفته و از مخارج سالش زیاد آمده، اگر از بابت زکات یا صدقه مستحب و مانند آن‌ها بوده، واجب است هنگام فرارسیدن سر سالِ خمسی خود خمس آن را بدهد و اگر از بابت خمس بوده بر آن خمس واجبَ

نیست گرچه احتیاط مستحب است. و اگر از مالی که به او داده‌اند چه از خمس یا غیر خمس منفعتی ببرد، مثلا از درختی که بابت خمس به او داده‌اند میوه‌ای به دست آورد و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله۱۹۲۳: اگر با عین پول خمس نداده جنسی بخرد، یعنی به فروشنده بگوید: این جنس را با این پول می‌خرم، چنانچه حاکم شرع، معامله یك پنجم آن را اجازه بدهد، معامله آن مقدار صحیح است و انسان باید یك پنجم جنسی را که خریده به حاکم شرع بدهد و اگر اجازه ندهد، معامله آن مقدار باطل است، پس اگر پولی که فروشنده گرفته از بین نرفته، حاکم شرع خمس همان پول را می‌گیرد و اگر از بین رفته، عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می‌کند.

مسأله۱۹۲۴: اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله، قیمت آن را از عین پول خمس نداده بدهد، معامله‌ای که کرده صحیح است، ولی به مقدار یك پنجم از پول به فروشنده بدهکار می‌باشد زیرا آن یك پنجم مال او نیست بلکه از آن مستحقین خمس است و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته، حاکم شرع، یك پنجم همان را می‌گیرد و اگر از بین رفته، عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می‌کند.

مسأله۱۹۲۵: اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد، چنانچه حاکم شرع، معامله یك پنجم آن را اجازه ندهد، معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می‌تواند یك پنجم آن مال را بگیرد و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است و خریدار باید مقدار یك پنجم پول آن را به حاکم شرع، بدهد و اگر به فروشنده داده، می‌تواند از او پس بگیرد.

مسأله۱۹۲۶: اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشند، یك پنجم آن چیز، مال او نمی‌شود.

مسأله۱۹۲۷: اگر از کافر یا مخالفی که به خمس عقیده ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد.

مسأله۱۹۲۸: تاجر، کاسب، صنعتگر و مانند این‌ها، واجب است سر سال خمسی داشته باشند و سر سال خود که برسد، باید خمس آنچه که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتّفاقاً منفعتی ـ مانند هدیه یا جایزه یا صدقه و یا غیره ـ ببرد، نیز باید سر سال خمسی داشته باشد و هنگامی که سر سال خمسی او می‌رسد خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.

مسـأله۱۹۲۹: کسی‌که سر سال خمسی دارد وخمس خود را حساب می‌کند مـی‌توانـد در بین سال، هر وقت منفعتی به دستش آید، خمـس آن را بدهـد و جـایز اسـت دادن خمس را تا سر سال خود، تأخیر بینـدازد ولـی کسـی کـه سـر سـال خمسـی نـدارد، واجب است هرگاه منفعتـی بدسـت آورد خمـس آن را همـان هنگـام بدهـد و جـایز نیست خمس آن را تا گذشت یك سال به تأخیر نیندازد.

مسـأله۱۹۳۰: کسی که تاجر و کاسب است و سر سال خمسی دارد اگر منفعتـی بـه دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا هنگام مـرگش را، از آن منفعـت کسـر کنند و خمس باقی مانده را بدهند.

مسـأله۱۹۳۱: اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریـده، بـالا رود و آن را از روی غفلت و یا امید افزونی قیمت نفروشـد و در بـین سـال، قیمـتش پـایین آیـد، خمـس مقداری که بالا رفته، بر او واجب نیست، مگر اینکه مقصّر باشد همانند اینکـه بـا علـم به پایین آمدن قیمت و زیان نمودن باز هم آن را نفروشد.

مسـأله۱۹۳۲: اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریـده، بـالا رود و از روی عمـد و بدون عذر شرعی و عقلی، تا بعد از تمام شدن سـال، آن را نفروشـد و بعـد از سـر سال قیمتش پایین آید، خمس مقداری که قیمتش پـائین آمـده را ضـامن اسـت، مگـر اینکه با اجازه حاکم شرع پرداخت خمس را به تأخیر انداخته باشد.

مسـأله۱۹۳۳: اگر غیر از مال التجـاره، مـالی داشـته باشـد کـه خمسـش را داده، یـا خمس ندارد، چنانچه قیمتش بالا رود و عرفاً آن مال مؤونه‌ی او نباشد، واجـب اسـت خمس مقداری که بر قیمتش اضافه شده را بدهد و چنانچه مـثلا درختـی کـه خریـده میوه دهد، یا گوسفند چاق شود، در صـورتی کـه مقصـود او از نگهـداری آن کاسـبی بوده، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد و اگر مقصودش کاسبی نبـوده بلکـه گذرانـدن زندگی بوده، باید فقط خمس مقداری که از مخارج سالیانه، زیاد می‌آید بدهد.

مسـأله۱۹۳۴: اگر باغی احداث کند چه برای آنکه بعد از بالا رفـتن قیمـتش بفروشـد و چه قصد نگاه داشتن باغ را داشته باشد و فقط میوه آن را بفروشد بایـد خمـس بـاغ و میوه باغ و رشد درخت‌ها را بدهد ولی اگر بـاغ را بـرای خـوردن میـوه آن و اسـتفاده از باغ به عنوان مؤونه شخصی داشته باشد مادامی که مؤونه است خمس ندارد.

مسـأله۱۹۳۵: اگر درخت بید، چنار و مانند آن را بکارد، بایـد خمـس آن را بدهـد، ولی اگر مثلا از شاخه‌هایی کـه معمـولا هـر سـال مـی‌برنـد، بـرای گذرانـدن زنـدگی

استفاده‌ای ببرد و به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسبش، از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد.

مسأله۱۹۳۶: کسی که چند رشته کسب دارد، مثلا اجاره ملك می‌گیرد، خرید و فروش و زراعت نیز می‌کند، باید خمس آنچه در آخر سال خمسی از مخارج او زیاد می‌آید بدهد. و چنانچه از یك رشته، نفع ببرد و از رشته دیگر ضرر کند، مقدار ضرر را از نفع بیرون کند و خمس زیادی را بدهد.

مسأله۱۹۳۷: خرج‌هایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می‌کند، مانند دلاّلی و حمّالی، می‌تواند آن را جزو مخارج سالیانه، حساب نماید.

مسأله۱۹۳۸: آنچه از منافع کسب، در بین سال برای خوراك، پوشاك، اثاثیه، خرید منزل، عروسی، زیارت و مانند آن مصرف می‌کند، در صورتی که بیشتر از شأن و لیاقت ـ عرفی ـ او نباشد و زیاده روی نیز نکرده باشد، خمس ندارد و همچنین اجاره منزلی که مستأجر پرداخت می‌کند از مخارج سالیانه بحساب می‌آید، چنانچه نیاز او به منزل متوقف بر پرداخت آن اجاره باشد، در مواردی که برای کم کردن اجاره منزل، صاحب خانه دادن قرضی را شرط می‌کند ـ این روش در بعضی شهرها مرسوم است ـ حتی اگر بدون این پول نیاز مسکن او تأمین نمی‌شود، واجب است بر مستأجر خمس مقدار قرض را بدهد، و اگر نمی‌تواند خمس کل مقدار قرض را یك جا بدهد، می‌تواند در صورت امکان خمس آن را به صورت اقساط پرداخت نماید، و الاّ هنگام تحویل گرفتن قرض، خمس آن را بدهد.

مسأله۱۹۳۹: مالی که انسان برای نذر و کفّاره مصرف می‌کند، جزو مخارج سالیانه است و نیز مالی که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد، در صورتی که بیشتر از شأن او نباشد، از مخارج سالیانه حساب می‌شود، بله هزینه کردن اگر در مستحبات بوده مانند تعظیم شعائر و صله ارحام، در آنچه بیشتر از شأن باشد ظاهراً خمس نیست.

مسأله۱۹۴۰: اگر انسان در شهری باشد که معمولا هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیّه می‌کنند و نمی‌تواند یکجا وقت ازدواج دختر تمام جهیزیه را تهیّه کند، چنانچه در بین سال، از منافع آن سال جهیزیه بخرد، خمس ندارد. و اگر از منافع آن سال، در سال بعد جهیزیه تهیه نماید، واجب است خمس آن را بدهد.

مسأله۱۹۴۱: مالی که خرج سفر حج و زیارت‌های دیگر می‌کند، از مخارج همان

سال حساب می‌شود و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد، طول بکشد، آن مقدار از مخارج که متعارف است خرج آن‌ها در سال گذشته، از مخارج آن سال بحساب می‌آید و آنچه متعارف است خرج آن‌ها در سال بعد، از مخارج سال بعد بحساب می‌آید.

مسأله۱۹۴۲: کسی که از کسب و تجارت فایده‌ای برده، اگر مال دیگری نیز دارد که خمس آن واجب نیست، می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فایده کسب حساب کند.

مسأله۱۹۴۳: اگر آذوقه‌ای که برای مصرف سالش خریده، در آخر سال زیاد بیاید، واجب است خمس آن را بدهد ـ مگر اینکه مقدار کمی بوده و آذوقه بیش از چند روز نباشد که خمس آن بنابر احتیاط مستحب است ـ و چنانچه بخواهد قیمت آن را بپردازد، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیادتر یا کمتر شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند.

مسأله۱۹۴۴: اگر در بین سال خمسی، از منفعت کسب، اثاثیه‌ای برای منزل بخرد و احتیاجش از آن برطرف شود، خمس دارد و همچنین است زیورآلات زنانه، اگر وقت زینت کردن زن با آن گذشته باشد و نخواهد دیگر جهت زینت از آن استفاده کند.

مسأله۱۹۴۵: اگر در یك سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد، کسر نماید.

مسأله۱۹۴۶: اگر در اوّل سال، منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند یا قرض کرده و خرج نماید و پیش از تمام شدن سال، منفعتی به دستش آید، می‌تواند مقداری که از سرمایه برداشته یا قرض نموده، از منافع کسر کند.

مسأله۱۹۴۷: اگر مقداری از سرمایه خمس داده شده از بین برود و از باقیمانده آن در همان سال منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید، می‌تواند مقداری که در آن سال از سرمایه کم شده، از منافع بردارد.

مسأله۱۹۴۸: اگر غیر از سرمایه خمس داده شده چیز دیگری از اموال او از بین برود، یا سرقت گردد و مانند آن نمی‌تواند آن را از منفعتی که به دستش می‌آید کسر کند، ولی اگر در همان سال، به آن احتیاج داشته باشد، می‌تواند در بین سال از منافع کسب، آن را تهیّه نماید.

مسأله۱۹۴۹: اگر در تمام سال، منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند، می‌تواند از منافع همان سال قبل از فرارسیدن سر سال خمسی قرض خود را ادا

نماید، ولی اگر سر سال خمسی او فرا رسد واجب است اول خمس آن را بدهد و سپس قرض خود را ادا نماید.

مسأله۱۹۵۰: اجناس مغازه‌ای که به عنوان سرمایه حساب شده و خمس آن پرداخت گردیده، اگر در رأس سال خمسی آینده به سبب گران شدن اجناس، قیمت آن بالا رفته باشد، ملاك در حساب سود، قیمت فعلی آن است در صورتی که فروش آن جنس به نرخ روز سودآور باشد.

مسأله۱۹۵۱: اگر برای زیاد کردن مال، یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند، نمی‌تواند از منافع کسب، آن قرض را بدهد، ولی اگر مالی که قرض کرده و چیزی که از قرض خریده، از بین برود می‌تواند از منافع کسب، قرض را ادا نماید زیرا آن ـ عرفاً ـ از مخارج سال بحساب می‌آید.

مسأله۱۹۵۲: انسان می‌تواند خمس هرچیز را، از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمتِ خمس آن، پول نقد یا منفعت و یا جنس دیگر بدهد.

مسأله۱۹۵۳: اگر کسی در بعضی از موارد مخارج، شك کند که جزء مؤونه حلال سال هست که مستثنای از خمس است یا نه، و تعیین آن به تحقیق و مانند آن ممکن نباشد باید خمس آن را بدهد، اما اگر مورد خرج شده مؤونه سال او بوده و شک به جهت احتمال حرام بودن آن باشد اظهر عدم تعلق خمس به آن است.

مسأله۱۹۵۴: کسی که خمس بدهکار است، نمی‌تواند بدون اجازه حاکم شرع آن را به گردن بگیرد، یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید تمام مقدار خمس را بدهد.

مسأله۱۹۵۵: کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع، در تصرف در آن مال و ارباح آن مصالحه کند، می‌تواند در تمام مال، تصرّف نماید و بعد از مصالحه، منافعی که از آن به دست می‌آید، باید در آن طبق مصالحه عمل شود.

مسأله۱۹۵۶: کسی که با دیگری شریك است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریك او ندهد و در سال بعد، بدل از مالی که خمسش را نداده، مال دیگری برای سرمایه شرکت بگذارد، شخصی که خمس داده، می‌تواند در آن تصرّف کند و اگر عین مالی که خمسش را نداده جزء سرمایه شرکت قرار دهد واجب است از حاکم شرع اجازه بگیرد.

مسأله۱۹۵۷: اگر بچه صغیر یا دیوانه سرمایه‌ای داشته باشد، به آن خمس تعلق

می‌گیرد ـ همان‌طور که به سرمایه بالغ عاقل تعلق می‌گیرد ـ و واجب است بر ولی او که سر سال خمسی برایش تعیین نموده و خمس آن را بدهد و الاّ بر خود صغیر واجب است بعد از بلوغ خمس آن را بدهد، و بر مجنون بعد از عاقل شدن واجب است خمس آن را بدهد و اگر عاقل نشد بر حاکم شرع است که سرمایه او را تخمیس کند.

مسأله۱۹۵۸: انسان نمی‌تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده‌اند تصرّف کند، ولی در مالی که شك دارد خمس آن را داده‌اند یا نه، می‌تواند تصرّف نماید.

مسأله۱۹۵۹: کسی که از اوّل تکلیف خمس نداده، اگر ملکی جهت تجارت یا کاسبی و مانند آن بخرد، باید خمس آن را به قیمت روزی که خمس می‌پردازد بدهد، و همچنین اگر آن را جهت سکونت خریداری کرده ولی در آن سکونت ننموده، بله اگر در آن ساکن شد باید با حاکم شرع بر آن مصالحه نماید.

مسأله۱۹۶۰: کسی که از اوّل تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب، چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده، و از آن استفاده نبرده باشد باید خمس آن را بدهد. و همچنین اگر اثاث خانه و چیزهای دیگر که به آن احتیاج دارد، بخرد ولی هنوز آن را مورد استفاده قرار نداده نیز واجب است خمس آن را بدهد، بله اگر آن را مورد استفاده قرار داده است باید بر آن با حاکم شرع مصالحه کند.

مسأله۱۹۶۱: مالی که زکات آن داده شده است اگر تا سر سال خمسی بماند، خمس به آن تعلق می‌گیرد، جهت اینکه زکات جایگزین خمس نبوده، همانگونه که خمس جایگزین زکات نمی‌باشد ـ در صورتی که شرایط آن دو جمع باشد ـ و در صورتی که هر دو یک‌وقت به مالی تعلق بگیرند اول باید زکات آن را داده و سپس خمس مابقی را بدهند.

۲ــ معدن

مسأله۱۹۶۲: اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمك و معدن‌های دیگر، چیزی به دست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله۱۹۶۳: نصاب معدن پانزده مثقال معمولی طلا یا یکصد و پنج مثقال معمولی نقره است، یعنی اگر قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده، بعد از کم کردن مخارج آن به پانزده مثقال طلا یا یکصد و پنج مثقال نقره برسد، باید خمس آن را بدهد و بنابر احتیاط واجب، باید زکات نقدین را مراعات بنماید.

مسـأله۱۹۶۴: استفاده‌ای که از معدن برده، اگر قیمـت آن بـه پـانزده مثقـال طـلا یـا یکصد و پنج مثقال نقره نرسد، خمس آن در صورتی لازم است کـه بـه تنهـایی یـا بـا منفعت‌های دیگر، از مخارج سالش زیاد بیاید.

مسـأله۱۹۶۵: گچ از مـوارد معـدنی نیسـت و کسـی کـه آن را بیـرون مـی‌آورد، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده، بـه تنهـایی یـا بـا منـافع دیگـر، از مخارج سال او زیاد بیاید.

مسـأله۱۹۶۶: کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد، باید خمـس آن را بدهـد، چه معدن، روی زمین باشد، یا زیر آن، در زمینی باشد که ملـك اسـت و یـا در جـایی باشد که مالك ندارد.

مسـأله۱۹۶۷: اگر نداند قیمت چیزی که از معـدن بیـرون آورده بـه یکصـد و پـنج مثقال نقره یا پانزده مثقال طلا می‌رسد یا نه، باید با وزن کـردن یـا از راه دیگـر قیمـت آن را معلوم کند.

مسـأله۱۹۶۸: اگر چند چیزی از معـدن بیـرون آورنـد، چنانچـه بعـد از کـم کـردن مخارجی که برای آن کرده‌اند، سهم مجموع هرکدام آن‌ها به مقدار حـدّ نصـاب باشـد، باید خمس آن را بدهند.

مسـأله۱۹۶۹: اگر معدنی را که در ملك دیگری است بـدون اجـازه او بیـرون آورد، آنچه از آن به دست می‌آید، مال صاحب ملك اسـت و بـه جهتـی کـه صـاحب ملـك، برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده، باید خمـس تمـام آنچـه را کـه از معـدن بیـرون آمده بدهد.

۳ـ گنج

مسـأله۱۹۷۰: «**گنج**» که به آن خمس تعلّـق مـی‌گیـرد، مـالی اسـت کـه در زمـین، درخت، کوه یا دیوار پنهان باشـد بـه طـوری کـه بـه آن، گـنج بگوینـد و کسـی آن را پیدا کند.

مسـأله۱۹۷۱: اگر انسان در زمینی که ملك کسی نیست، گنجی پیدا کند، مـال خـود اوست و باید خمس آن را بدهد.

مسـأله۱۹۷۲: نصاب گنج، اگر طلا و نقره باشد همان اوّلـین نصـاب آن‌هاسـت کـه در احکام زکات ذکر می‌شود. و بعد از کـم کـردن مخـارجی کـه کـرده، اگـر بـه حـد نصاب برسد، باید خمس آن را بدهد.

مسـأله۱۹۷۳: اگر در زمینی که از دیگری خریده، گنجی پیدا کند و بدانـد مـال مـالکین قبل نیست، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد، امّا اگر احتمال دهـد مـال یکـی از آنان بوده، باید از قبلی سؤال کند و چنانچه معلـوم شـود مـال او نیسـت، بنـابر احتیـاط واجب از بعدی سؤال نماید و به همین ترتیـب بـه تمـام مـالکین قبـل خبـر بدهـد و اگـر معلوم شود مال هیچ یك از آنان نبوده، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد.

مسـأله۱۹۷۴: اگر در ظرف‌های متعددی که در یکجا دفن شـده، مـالی پیـدا کنـد و قیمت آن روی هم یکصد و پنج مثقال نقره یا پانزده مثقال طلا باشـد، بایـد خمـس آن را بدهد، ولی چنانچه در چند جا دور از هم گنج پیدا کند، هـر کـدام کـه قیمـتش بـه این مقدار برسد، خمس آن واجبِ است و همچنین اگـر هـیچ کـدام از گـنج‌هـا جـدا جدا به این مقدار نباشد ولی جمعاً این مقدار شود خمس ندارد هرچنـد بنـابر احتیـاط مستحب خمس بدهد و اگر چند گنج نزدیك هم باشند خمس آن واجب است.

مسـأله۱۹۷۵: اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به یکصد و پنج مثقـال نقـره یا پانزده مثقال طلا برسد، ولی حِصّه هیچ کدام به این مقـدار نباشـد خمـس بـر آن‌هـا واجب نیست.

مسـأله۱۹۷۶: اگر کسی حیوانی را بخرد مانند مـاهی یـا چهارپـائی و در شـکم آن، مالی پیدا کند، چنانچه احتمال دهد مال فروشنده است، بایـد بـه او خبـر دهـد و اگـر معلوم شود مال او نیست، باید به ترتیب، صـاحبان قبلـی آن را خبـر کنـد در صـورتی که احتمال بدهد مال یکی از آنان باشد و چنانچه معلوم شـود مـال هـیچ یـك از آنـان نیست، یا مالك سابق را نشناسد از منافع سال بحساب آمـده چنانچـه از مخـارج سـال زیاد بیاید باید خمس آن را بدهد.

۴ ـ مال حلال مخلوط با حرام

مسـأله۱۹۷۷: اگر مال حلال با مال حرام، طوری مخلوط شود که انسان نتوانـد آن‌هـا را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن، هـیچ کـدام معلـوم نباشـد، واجب است خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیّه مال، حلال می‌شود.

مسـأله۱۹۷۸: اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسـان مقـدار حـرام را بدانـد، ولی صاحب آن را نشناسد، حکم این مال با حاکم شرع بوده و باید به نیـت رد مظـالم از طرف صاحب آن به او داده شود و یا با اذنِ او به مستحق بدهد.

مسـأله۱۹۷۹: اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسـان مقـدار حـرام را ندانـد، ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مـال راضـی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معیّنی مال اوست و شـك کنـد کـه بیشـتر از آن نیز مال او هست یا نه، باید چیزی کـه یقـین دارد مـال اوسـت بـه او بدهـد و مقـدار محتمل را نصف کند. و بنابر احتیاط مستحب مقدار بیشتری که احتمال مـی‌دهـد مـال اوست، نیز به او بدهد، این در صورتی است که در مخلوط شدن بحـرام یـا در جهـل بمقدار حرام کوتاهی نکرده باشد و الاّ اگر کوتاهی کرده باشد هرچند در یکـی از ایـن دو، واجب است مقدار بیشتری را بدهد.

مسـأله۱۹۸۰: اگر خمس مال حلال مخلوط با حرام را بدهـد و بعـد بفهمـد مقـدار حرام، بیشتر از خمس بوده، حکم مقداری که می‌داند از خمس بیشتر بـوده، بـا حـاکم شرع است و باید به نیّت ردّ مظالم از طرف صاحب آن به او داده شـود و یـا بـا اذنِ او به مستحق بدهد.

مسـأله۱۹۸۱: اگر خمس مال حلال مخلوط با حرام را بدهد، یا مالی کـه صـاحبش را نمی‌شناسد، بعد از فحص به نیّت او صدقه دهد، هنگـامی کـه صـاحبش پیـدا شـد، بنابر احتیاط مستحبی به مقدار مالش به او بدهـد ایـن در صـورتی اسـت کـه صـاحب مال راضی به خمس و صدقه نشود و الاّ اشکالی ندارد و چیزی لازم نمی‌آید.

مسـأله۱۹۸۲: اگر مال حلالی با حرام مخلوط شـود و مقـدار حـرام، معلـوم باشـد و انسان بداند صاحب آن، از چند نفر معیّن بیرون نیست، ولی نتواند بفهمـد کیسـت، اگـر در مخلوط شدن مال به حرام یا جهل به صاحب آن کوتاهی کـرده باشـد، بایـد همـه را راضی کند و الاّ اگر در هر دو کوتاهی نکرده باشد بنابر احتیاط مستحب همـه را راضـی کند و اگر راضی نشوند، باید آن مال را به طور مساوی بین آن چند نفر، تقسیم کند.

۵ــ جواهری که از دریا به دست می آید

مسـأله۱۹۸۳: اگر به وسـیله غوّاصـی، یعنـی فـرورفتن در دریـا، لؤلـؤ، مرجـان یـا جواهر دیگری بیـرون آورد، روییـدنی باشـد یـا معـدنی، چنانچـه بعـد از کـم کـردن مخارج بیرون آوردن آن، قیمتش به هیجده نخود طلا برسد، باید خمـس آن را بدهـد، چه در یك دفعه آن را از دریا بیـرون آورده باشـد یـا در چنـد نوبـت پشـت سـرهم و آنچه بیرون آمده از یك جنس باشد، یا از چند جنس.

مسـأله۱۹۸۴: اگر بدون فرورفتن در دریا، به وسیله‌ای جواهر بیـرون آورد و بعـد از کم کردن مخارج آن، قیمتش به هیجده نخود طلا برسـد، خمـس آن واجـب اسـت. و همچنین اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهری بگیرد، خمس آن واجـب اسـت و اما گرفتن جواهر از غواص حکم غواصی را ندارد مگر اینکـه از او بگیـرد در حـالی که خودش نیز در دریا فرو رفته باشد.

مسـأله۱۹۸۵: خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسـان بـدون فـرورفتن در دریـا می‌گیرد، در صورتی واجب است که به تنهایی یا بـا منفعـت‌هـای دیگـر کسـب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسـأله۱۹۸۶: اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیـرون آورد، در دریـا فـرو رود و اتّفاقاً جواهری به دستش آید، واجب است خمس آن را بدهـد و اگـر هنگـامی که جواهر به دستش آمده قصد حیازت و تملّك نموده باشد، بنابر اقـوی بایـد خمـس آن را بدهد.

مسـأله۱۹۸۷: اگر انسان در دریـا فـرو رود، حیـوانی را بیـرون آورد و در شـکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش هیجده نخـود طـلا یـا بیشـتر باشـد، چنانچـه آن حیـوان مانند صدف باشد که معمولا در شکمش جـواهر هسـت، بایـد خمـس آن را بدهـد و اگر اتّفاقاً جواهری بلعیده باشد، در صورتی خمس آن واجب است کـه بـه تنهـایی یـا با منفعت‌های دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسـأله۱۹۸۸: اگر در رودخانه‌های بزرگ، مانند دجله و فرات فرو رود و جـواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید، باید خمس آن را بدهد.

مسـأله۱۹۸۹: اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمـت آن هیجـده نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد و همچنـین اگـر از روی آب و یـا از کنار دریا به دست آورد.

مسـأله۱۹۹۰: کسی که کسبش غوّاصی یا بیرون آوردن معـدن یـا گـنج اسـت، اگـر خمس آن را بدهد و چیزی از مخارج سالش، زیاد بیاید بنابر احتیاط مسـتحب دوبـاره خمس باقیمانده آن را بدهد.

مسـأله۱۹۹۱: اگر غیربالغ یا دیوانه‌ای معدنی را بیرون آورد، یا مـال حـلال مخلـوط با حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند و یا به سبب فرورفتن در دریا جـواهری بیـرون آورد، واجب است بر ولیّ او که خمس آن را بدهد و الاّ بر حاکم شـرع اسـت کـه آن

را خارج کند و اگر خارج نکرد واجب است بر خود او بعد از بلوغ یا عاقل شدن خمس آن را بدهد، و اگر قبل از آن بمیرد خمس در ماترك او خواهد بود.

۶ــ غنیمت

مسأله۱۹۹۲: اگر مسلمانان به دستور امام معصوم علیه السلام یا نایب او، حتّی اگر فقیه جامع الشرایط باشد با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آن‌ها غنیمت گفته می‌شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند، مانند مخارج نگهداری، حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام معصوم علیه السلام صلاح می‌داند، به مصرفی برساند و چیزهایی که مخصوص به امام علیه السلام است باید از غنیمت، کنار گذاشته شود و خمس بقیّه آن را بدهند و چهار پنجم باقی مانده را بر مجاهدین تقسیم کند.

۷ــ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

مسأله۱۹۹۳: اگر کافر ذمّی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین، یا از مال دیگرش بدهد. و همچنین اگر خانه، دکان و مانند این‌ها را از مسلمان بخرد، واجب است خمس زمین‌های آن‌ها را بدهد و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست. و حاکم شرع نیز که خمس را از او می‌گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید.

مسأله۱۹۹۴: اگر کافر ذمّی زمینی را که از مسلمان خریده، پیش از پرداخت خمس آن، به مسلمان دیگری بفروشد، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر کافر ذمی بمیرد و کافر ذمی دیگر یا مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد واجب است بر آن وارث ذمی یا مسلمان خمس آن را از همان زمین، یا از مال دیگرش بدهد.

مسأله۱۹۹۵: اگر کافر ذمّی هنگام خریدن زمین شرط کند خمس ندهد، شرط باطل است، امّا اگر شرط کند فروشنده خمس آن را بدهد، شرط صحیح است و بر فروشنده مسلمان خمس آن واجب می‌شود.

مسأله۱۹۹۶: اگر مسلمان، زمینی را به غیر از خرید و فروش، ملك کافر کند و عوض آن را بگیرد، مثلا با او صلح نماید، بر آن کافر واجب است خمس آن زمین را بدهد.

مسـأله۱۹۹۷: اگر کافر ذمّی صغیر باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد، بـه آن زمـین خمس تعلق می‌گیرد و باید خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

مسـأله۱۹۹۸: خمس را باید دو قسمت کنند، یك قسمت آن «سـهم سـادات» اسـت و به سیّد فقیر، یا سیّد یتیم فقیر و یا سیّدی که در سـفر درمانـده شـده بدهنـد و بنـابر احتیاط واجب به اذن حاکم شرع باشد و یا به او داده شود. و نصـف دیگـر آن «سـهم امام علیه‌السلام» است، که در این زمان، باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند، یـا بـه مصـرفی که او اجازه می‌دهد برسانند.

مسـأله۱۹۹۹: سیّد یتیمی که به او خمس می‌دهند، باید فقیر باشد، ولـی بـه سـیّدی که در سفر درمانده شده، حتّی اگر در وطنش فقیر نباشد، می‌شود خمس داد.

مسـأله۲۰۰۰: سیّدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سـفر گنـاه باشـد، نبایـد به او خمس بدهند، مگر توبه نموده باشد.

مسـأله۲۰۰۱: به سیّدی که عادل نیست، می‌شـود خمـس داد، ولـی بـه سـیّدی کـه دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند.

مسـأله۲۰۰۲: به سیّدی که گناهکار است، اگر خمس دادن کمـك بـه گنـاه او باشـد، نباید خمس داد و به سیّدی که آشکارا کبائر انجام می‌دهد و هتّـاك اسـت، اگرچـه دادن خمس، کمك به گناه او نباشد نیز، بنابر احتیاط مستحب نباید به او خمس بدهند.

مسـأله۲۰۰۳: اگر کسی بگوید سیّدم، نمی‌شود به او خمس داد، مگر اینکه علـم بـه صدق او پیدا شود یا دو نفر عادل و یـا یـک عـادل بلکـه یـک شـخص ثقـه و مـورد اعتماد، سیّد بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم معروف باشـد کـه سـیّد اسـت و یا از دلیل دیگری سید بودن او ثابت گردد.

مسـأله۲۰۰۴: به مرد یا زن سیدی که مخارج او بر انسان واجب است ماننـد همسـر مطلقاً و فرزند و پدر و مادر در صـورت فقـر آنـان نمـی‌تـوان خمـس داد و همچنـین است حکم نسبت به نوه‌ها و پدربزرگ و مادربزرگ.

مسـأله۲۰۰۵: اگر مخارج دیگران بر زن سیّده واجب باشد و نتواند مخـارج آنـان را بدهد جایز است شوهرش به او خمس بدهد تا برای آنان مصرف نماید.

مسـأله۲۰۰۶: اگر مخارج سیّده‌ای که زن انسـان نیسـت، بـر انسـان واجـب باشـد، جایز نیست از خمس، خوراك و پوشاك او را بدهد.

مسـأله۲۰۰۷: به سیّد فقیری که مخارجش بر دیگری واجـب اسـت و او نمـی‌توانـد مخارج آن سیّد را بدهد یا می‌تواند ولکن معصیت کرده، نمی‌دهد، می‌شود خمس داد.

مسـأله۲۰۰۸: بنابر احتیاط واجب بیشتر از مخارج یـك سـال، بـه یـك سـیّد فقیـر، خمس ندهند.

مسـأله۲۰۰۹: اگر در شهر انسان، سـیّد مسـتحق نباشـد و احتمـال ندهـد در زمـان نزدیك پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشـد، بایـد خمـس را به شهر دیگری ببرد و به دست مستحق برساند و مـی‌توانـد مخـارج بـردن آن را از خمس بر دارد و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کـرده، بایـد عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست.

مسـأله۲۰۱۰: هرگاه در شهر خودش مستحق نباشد، ولی احتمال دهد کـه در زمـان نزدیك پیدا شود، اگرچه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، مـی‌توانـد خمس را به شهر دیگری ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکنـد و تلـف شـود، نباید چیزی بدهد، ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

مسـأله۲۰۱۱: اگر در شهر خودش مستحق پیدا شـود، بـاز مـی‌توانـد خمـس را بـه شهر دیگری ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را بایـد از خـودش بدهـد و در صورتی که خمس از بین بـرود، اگرچـه در نگهـداری آن کوتـاهی نکـرده باشـد ضامن است.

مسـأله۲۰۱۲: اگر با اجازه حاکم شـرع، خمـس را بـه شـهر دیگـری ببـرد و بـدون اینکه در حفظ آن کوتاهی کرده باشد از بین برود، لازم نیست دوبـاره خمـس بدهـد و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حـاکم شـرع وکیـل بـوده تـا خمـس را بگیرد و از آن شهر، به شهر دیگری ببرد.

مسـأله۲۰۱۳: اگر خمس را از خود مال ندهد و از جـنس دیگـری بدهـد، بایـد بـه قیمت واقعی آن جنس حساب کند و چنانچه جنسی را که بابت خمـس، بـه مسـتحق می‌دهد گرانتر از قیمت واقعی حساب کند، اگرچه مستحق، به آن قیمت راضـی شـده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهـد مگـر اینکـه حـاکم شـرع بـه همـان قیمت راضی شود.

مسـأله۲۰۱۴: کسی که از مستحق طلبکار است، می‌تواند طلب خود را بابـت خمـس حساب کند.

مسأله۲۰۱۵: مستحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالك ببخشد، ولی کسی که مقداری خمس، بدهکار است و فقیر شده و می‌خواهد بدهکار اهل خمس نباشد، اگر مجتهد راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد یا او را بریء الذمّه کند اشکال ندارد.

احکام زکات

مسأله۲۰۱۶: زکات فقط در نه چیز واجب است: **اوّل:** گندم. **دوم:** جو. **سوم:** خرما. **چهارم:** کشمش. **پنجم:** طلا. **ششم:** نقره. **هفتم:** شتر. **هشتم:** گاو. **نهم:** گوسفند. و اگر کسی یکی از این نه چیز را مالك باشد، با شرایطی که بعداً گفته می‌شود، باید مقدار معیّنی، به عنوان زکات بپردازد.

مسأله۲۰۱۷: «سُلْت» که دانه‌ای است به نرمی گندم و خاصیت جو دارد و «عَلَس» که مانند گندم است و خوراك مردم «صنعا» می‌باشد، بنابر احتیاط مستحب زکات آن دو داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

مسأله۲۰۱۸: زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نصاب که بعداً گفته می‌شود، برسد و مالك آن، بالغ، عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن‌مال تصرّف کند.

مسأله۲۰۱۹: اگر انسان یازده ماه، مالك گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره باشد، اوّل ماه دوازدهم زکات آن بر او واجب می‌شود، ولی اوّل سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم، حساب کند.

مسأله۲۰۲۰: اگر مالك گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در بین سال بالغ شود بنابر احتیاط مستحب زکات را بدهد، مثلا اگر بچّه‌ای در اوّل محرّم، مالك چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد، یازده ماه که از اوّل محرّم بگذرد، اگر شرایط دیگر را نیز دارا باشد، بنابر احتیاط مستحب زکات بدهد.

مسأله۲۰۲۱: زکات گندم و جو، وقتی واجب می‌شود که به آن‌ها گندم و جو گفته شود و بنابر احتیاط مستحب هنگام منعقد شدن دانه‌های این دو و زکات کشمش، وقتی واجب می‌شود که اسم انگور بر آن صدق نماید، بله بنابر احتیاط مستحب هنگامی که غوره است. و زکات خرما وقتی واجب می‌شود که اسم خرما بر آن صدق کند. بله بنابر احتیاط مستحب موقعی که رنگ خرما زرد یا سرخ شد

می‌باشد، ولی وقت دادن زکات، در گندم و جو، موقع خرمن و جدا کردن کاه آن و در خرما و کشمش هنگامی است که خشك شده باشد.

مسأله۲۰۲۲: اگر موقع واجب شدن زکات گندم، جو، کشمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، صاحب آن بالغ باشد، باید زکات بدهد.

مسأله۲۰۲۳: اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست ولی اگر در مقداری از سال، دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد، بنابر احتیاط مستحب زکات را بدهد.

مسأله۲۰۲۴: اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره، مقداری از سال، مست و بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی‌شود و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم، جو، خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد.

مسأله۲۰۲۵: مالی را که از انسان غصب کرده‌اند و نمی‌تواند در آن تصرّف کند زکات ندارد. ولی اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می‌شود، در دست غصب کننده باشد، هر وقت به صاحبش برگشت، بنابر احتیاط مستحب زکات آن را بدهد.

مسأله۲۰۲۶: اگر طلا و نقره یا چیزی دیگر که زکات آن واجب است، قرض کند و یك سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکات گندم، جو، خرما و کشمش

مسأله۲۰۲۷: زکات گندم، جو، خرما و کشمش وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسد، که معادل «۸٤۷/۲۰۷ کیلوگرم» می‌باشد.

مسأله۲۰۲۸: اگر پیش از دادن زکات، از انگور، خرما، جو و گندمی که زکات آن واجب شده، خود و افراد تحت تکفّلش بخورند، یا مثلا به فقیر بدهد، باید زکات مقداری که مصرف کرده، بدهد.

مسأله۲۰۲۹: اگر هنگامی‌که زکات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد، مالك آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هریك از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است، باید زکات سهم خود را بدهد.

مسأله۲۰۳۰: کسی که از طرف حاکم شرع، مأمور جمع آوری زکات است، موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و بعد از خشك شدن خرما و انگور، می‌تواند زکات را مطالبه کند و اگر مالك ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده، از بین برود باید عوض آن را بدهد.

مسأله۲۰۳۱: اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور، یا زراعت گندم و جو، زکات آن واجب شود، مثلا خرما در ملك او زرد یا سرخ شود، باید زکات آن را بدهد.

مسأله۲۰۳۲: اگر بعد از آنکه زکات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، باید زکات آن را بدهد.

مسأله۲۰۳۳: اگر انسان، گندم یا جو، یا خرما و یا انگور را بخرد و بداند فروشنده زکات آن را داده، یا شك کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست و اگر بداند زکات آن را نداده، چنانچه حاکم شرع، معامله مقدار زکات را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع، می‌تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد، معامله صحیح است و خریدار باید آن مقدار را، به حاکم شرع بدهد و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، می‌تواند از او پس بگیرد.

مسأله۲۰۳۴: اگر وزن گندم، جو، خرما و کشمش موقعی که تَر است به «۸٤۷/۲۰۷ کیلوگرم» برسد و بعد از خشك شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست.

مسأله۲۰۳۵: اگر گندم، جو و خرما را پیش از خشك شدن، مصرف کند چنانچه خشك آن، به اندازه نصاب باشد، باید زکات آن را بدهد.

مسأله۲۰۳۶: خرمایی که تازه آن را می‌خورند و اگر بماند، خیلی کم می‌شود، چنانچه مقداری باشد که خشك آن به «۸٤۷/۲۰۷ کیلوگرم» برسد، زکات آن واجب است و اگر بعد از خشك شدن، به آن خرما نگویند یا کمتر از مقدار مذکور می‌شود زکات واجب نیست.

مسأله۲۰۳۷: گندم، جو، خرما و کشمش که زکات آن را داده است، اگر چند سال نیز نزد او بماند زکات ندارد.

مقدار زکات

مسأله۲۰۳۸: اگر گندم، جو، خرما و انگور از آب باران یا نهر آبیاری شود، یا از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن یك دهم (۱۰٪) است. و اگر با دلو و مانند آن

آبیاری گردد، زکات آن یك بیستم (۵٪) است. و اگر مقداری از باران یا نهر و یا رطوبت زمین استفاده کند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نماید، زکات نصف آن، یك دهم و زکات نصف دیگر آن، یك بیستم می‌باشد، یعنی (۷/۵٪) یا از چهل قسمت، سه قسمت آن را باید بابت زکات بدهد.

مسأله۲۰۳۹: اگر گندم، جو، خرما و انگور، هم از آب باران آبیاری شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشته، زکات آن یك بیستم (۵٪) است و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران غلبه داشته، زکات آن یك دهم (۱۰٪) است، بلکه اگر نگویند آب باران و نهر غلبه داشته، ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آن باشد، بنابر احتیاط واجب، زکات آن یك دهم می‌باشد.

مسأله۲۰۴۰: اگر بعد از فحص شك کند آبیاری با آب باران و آب دلو، به یك اندازه بوده یا آب باران غلبه داشته، می‌تواند از نصف آن، یك دهم و از نصف دیگر آن، یك بیستم بدهد. و نیز اگر بعد از فحص شك کند هر دو به یك اندازه بوده یا آبیاری با دلو غلبه داشته، می‌تواند زکات تمام آن را یك بیستم بدهد.

مسأله۲۰۴۱: اگر گندم، جو، خرما و انگور، با آب باران و نهر آبیاری شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولی با آب دلو نیز آبیاری گردد و آب دلو به زیاد شدن محصول کمك نکند، زکات آن یك دهم است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی از آب نهر و باران نیز استفاده کند و به زیاد شدن محصول کمك کند، زکات آن، یك بیستم است.

مسأله۲۰۴۲: اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمین پهلوی آن، زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین، استفاده نماید و محتاج به آبیاری نباشد، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده، یك‌بیستم و زکات زراعت پهلوی آن، یك‌دهم می‌باشد.

مسأله۲۰۴۳: مخارجی که برای گندم، جو، خرما و انگور کرده است، حتّی مقداری که از قیمت وسایل و لباس که بر اثر زراعت کم شده، می‌تواند از حاصل کسر کند و چنانچه باقیمانده آن به «۸٤۷/۲۰۷ کیلوگرم» برسد، باید زکات آن را بدهد.

مسأله۲۰۴۴: تخمی را که برای زراعت مصرف نموده، اگر از خودش باشد، به مقدار وزن آن، می‌تواند از حاصل کسر کند و همچنین اگر خریده باشد، می‌تواند قیمتی را که برای خرید آن داده، جزو مخارج حساب نماید.

مسـأله۲۰۴۵: اگر زمین و وسایل زراعت، یا یکی از ایـن دو، ملـك خـود او باشـد، نباید کرایه آن را جزو مخارج حساب کند. و نیز برای کارهایی کـه خـودش کـرده یـا دیگری بدون اجرت انجام داده، نباید چیزی از حاصل کسر کند.

مسـأله۲۰۴۶: اگر درخت انگور یا خرما را بخـرد، قیمـت آن جـزو مخـارج نیسـت مگر اینکه خریدن آن، جهت زراعت در همان سـال باشـد کـه در ایـن صـورت جـزو مخارج خواهد بود، ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی کـه بـرای آن داده، جزو مخارج حساب می‌شود.

مسـأله۲۰۴۷: اگر زمینی بخرد و در آن، گندم یـا جـو بکـارد، یـا وسـائل و عوامـل کشت و زراعت بخرد پولی که برای خرید آن داده، جزو مخـارج حسـاب نمـی‌شـود، مگر اینکه خرید آن، جهت زراعت در همـان سـال باشـد کـه در ایـن صـورت جـزو مخارج خواهد بود. ولی اگر زراعت را بخرد، پولی که برای خریـد آن داده مـی‌توانـد جزو مخارج، حساب نماید و از حاصل کم کند، امّا باید قیمت کـاهی را کـه از آن بـه دست می‌آید، از پولی که برای خرید زراعـت داده کسـر نمایـد، مـثلا اگـر زراعتـی را پانصد تومان بخرد و قیمت کـاه آن، صـد تومـان باشـد، فقـط چهارصـد تومـان آن را می‌تواند جزو مخارج حساب نماید.

مسـأله۲۰۴۸: کسی که بدون گاو و چیزهای دیگری که بـرای زراعـت لازم اسـت، می‌تواند زراعت کند، اگر آن را بخرد ـ و کلاً یا بعضاً تلف شود ـ می‌توانـد پـولی کـه برای خرید آن داده، جزو مخارج حساب نماید.

مسـأله۲۰۴۹: کسی که بدون گاو یا چیزهای دیگری که بـرای زراعـت لازم اسـت، نمی‌تواند زراعت کند، اگر آن را بخرد و بر اثر زراعت به کلی از بین بـرود، مـی‌توانـد قیمت آن را جزو مخارج حساب نماید و اگر مقداری از قیمت آن کم شود، مـی‌توانـد آن مقدار را جزو مخارج حساب کند، ولی اگر بعـد از زراعـت چیـزی از قیمـت کـم نشود، جایز نیست چیزی از قیمت آن را جزو مخارج حساب نماید.

مسـأله۲۰۵۰: اگر در یك زمین جو، گندم و چیزی مانند برنج و لوبیا کـه زکـات آن واجب نیست بکارد، مخارجی که کرده، باید بر هر دو، قسمت نماید، مثلا اگـر هـردو به یك اندازه بوده، می‌تواند نصف مخارج را از جنسی که زکات دارد، کسر نماید.

مسـأله۲۰۵۱: اگر برای شـخم زدن یـا کـار دیگـری کـه تـا چنـد سـال فایـده دارد خرجی کند، می‌توانـد آن را جـزو مخـارج سـال اوّل حسـاب نمایـد در صـورتی کـه

عرفاً از مخارج همان سال بوده و در سال‌های بعد هم مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی اگر عرفاً برای همه سال‌ها باشد مخارج آن بر همه سال‌ها تقسیم می‌شود.

مسأله۲۰۵۲: اگر انسان، در چند شهر که فصل آن‌ها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آن‌ها، در یك وقت به دست نمی‌آید گندم، یا جو، یا خرما و یا انگور داشته باشد و همه آن‌ها محصول یکسال حساب شود، چنانچه چیزی که اوّل می‌رسد به اندازه نصاب یعنی «۸٤۷/۲۰۷ کیلوگرم» باشد، باید زکات آن را موقعی که می‌رسد بدهد و زکات بقیّه را هر وقت بدست می‌آید ادا نماید و اگر آنچه اوّل می‌رسد به اندازه نصاب نباشد، در صورتی که یقین دارد، با آنچه بعد به دست می‌آید به اندازه نصاب می‌شود، باز هم واجب است، زکات آنچه را که رسیده، همان وقت و زکات بقیّه را موقعی که می‌رسد بدهد و اگر یقین ندارد که همه آن‌ها، به اندازه نصاب شود، باید صبر کند تا بقیّه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود، زکات آن واجب نیست.

مسأله۲۰۵۳: اگر درخت خرما یا انگور، در یك سال دو مرتبه میوه دهد، چنانچه روی هم، به مقدار نصاب باشد، بنابر احتیاط واجب زکات آن را بدهد.

مسأله۲۰۵۴: اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشك آن، به اندازه نصاب می‌شود، جایز نیست به قصد زکات مقداری از تازه آن را به مستحق بدهد حتی در صورتی که اگر خشك شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است، بله چنانچه آن را به قصد قیمت زکات بدهد، اشکال نخواهد داشت.

مسأله۲۰۵۵: اگر مقداری خرمای خشك یا کشمش دارد که زکاتِ آن بر او واجب باشد، نمی‌تواند زکات آن را از خرمای تازه یا انگور بدهد، امّا اگر یکی از این دو: انگور یا خرمای تازه را به قصد قیمت زکات بدهد، مانعی ندارد.

مسأله۲۰۵۶: کسی که بدهکار است و مالی دارد که زکات آن واجب شده، اگر بمیرد، باید اوّل تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند.

مسأله۲۰۵۷: کسی که بدهکار است و گندم، یا جو، یا خرما و یا انگور نیز دارد، اگر بمیرد و پیش از آنکه زکات این‌ها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگری بدهند، هر کدام که سهمش به «۸٤۷/۲۰۷ کیلوگرم» برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آنکه زکات این‌ها واجب شود، قرض او را ندهند و برای طلب کارها نیز ضمانت دین را نکرده باشند، با رضایت آن‌ها، چنانچه مال میّت فقط به اندازه بدهی

او باشد، واجب نیست زکات این‌ها را بدهند. و اگر مال میّت، بیشتر از بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او به قدری است که اگر بخواهند ادا نمایند، باید مقداری از گندم، جو، خرما و انگور را نیز به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می‌دهند، زکات ندارد و بقیّه، مال ورثه است و هر کدام که سهمش به اندازه نصاب شود، باید زکات آن را بدهد.

مسأله۲۰۵۸: اگر گندم، جو، خرما و کشمشی که زکات آن واجب شده، خوب و بد دارد، بنابر احتیاط واجب زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی اگر خوب و خوب‌تر دارد کافی است زکات را فقط از خوب بدهد، بله بنابر احتیاط واجب دادن بد، کافی نخواهد بود.

نصاب طلا

مسأله۲۰۵۹: طلا دو نصاب دارد، **نصاب اوّل:** بیست مثقال شرعی است و هر مثقال آن هیجده نخود می‌باشد. پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر را که گفته شد داشته باشد، انسان باید یك چهلم (۲/۵٪) آن را که نُه نخود می‌شود زکات بدهد. و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. **نصاب دوم:** چهار مثقال شرعی که سه مثقال معمولی می‌شود، یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام هیجده مثقال را از قرار یك چهلم (۲/۵٪) بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات پانزده مثقال را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هرچه بالا رود. یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات آن را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصاب نقره

مسأله۲۰۶۰: نقره دو نصاب دارد، **نصاب اوّل:** یکصد و پنج مثقال معمولی است، اگر نقره به یکصد و پنج مثقال برسد و شرایط دیگر را که گفته شد داشته باشد، انسان باید یك چهلم (۲/۵٪) آن را که دو مثقال و پانزده نخود است، زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. **نصاب دوم:** بیست و یك مثقال است، یعنی اگر بیست و یك مثقال به یکصد و پنج مثقال اضافه شود، باید زکات تمام یکصد و بیست و شش مثقال را همان گونه که گفته شد، بدهد. و اگر کمتر از

بیست و یك مثقال اضافه شود، فقط باید زکات یکصد و پنج مثقال را بدهـد و زیـادی آن زکات ندارد و همچنین است هرچه بالا رود، یعنی اگر بیست و یـك مثقـال اضـافه شود، باید زکات تمام آن را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری کـه اضـافه شـده و کمتر از بیست و یك مثقال است زکات ندارد، بنابراین اگـر انسـان یـك چهلـم (۲/۵٪) هرچه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و چـه بسـا بیشـتر از مقدار واجب نیز داده است. مـثلا کسـی کـه یکصـد و ده مثقـال نقـره دارد، اگـر یـك چهلم (۲/۵٪) آن را بدهد، زکات یکصد و پـنج مثقـال آن را کـه واجـب بـوده داده و مقداری نیز برای پنج مثقال آن داده که واجب نبوده است.

چند مسأله

مسـأله۲۰۶۱: کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصـاب اسـت، اگرچـه زکـات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اوّل کم نشده، هر سال باید زکات آن را بدهد.

مسـأله۲۰۶۲: زکات طلا و نقره در صـورتی واجـب مـی‌شـود کـه آن را سـکّه زده باشند و معامله با آن رایج باشد، اگرچه سکّه آن نیز از بین رفته باشد.

مسـأله۲۰۶۳: طلا و نقره سکّه داری که زن‌ها، برای زینت به کار مـی‌برنـد، زکـات آن واجب نیست.

مسـأله۲۰۶۴: کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ کدام آن‌ها، بـه انـدازه نصـاب اوّل نباشد، مثلا یکصد و چهار مثقال نقره و چهارده مثقال طلا داشـته باشـد، زکـات بـر او واجب نیست.

مسـأله۲۰۶۵: زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود کـه انسـان، یـازده مـاه، مالك مقدار نصاب باشد و اگر در بین یازده مـاه، طـلا و نقـره او از نصـاب اوّل کمتـر شود، زکات بر او واجب نیست.

مسـأله۲۰۶۶: اگر در بین یازده ماه طلا و نقره‌ای را که دارد، بـا طـلا یـا نقـره و یـا چیز دیگری، عوض نماید یا آن‌ها را آب کند، زکات بـر او واجـب نیسـت، ولـی اگـر برای فرار از زکات چنین کند، بنابر احتیاط مستحب زکات را بپردازد.

مسـأله۲۰۶۷: اگر در ماه دوازدهم، طلا و نقره را آب کند. بایـد زکـات آن را بدهـد و چنانچه به سبب آب کردن، وزن یا قیمت آن کم شـود، بایـد زکـاتی را کـه پـیش از آب کردن، بر او واجب بوده بدهد.

مسـأله۲۰۶۸: اگر طلا و نقره‌ای که دارد، خوب و بد داشته باشد، مـی‌توانـد زکـات

هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکات همه آن را از طلا و نقره خوب بدهد.

مسأله۲۰۶۹: طلا و نقره‌ای که بیشتر از اندازه معمول، فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب که مقدار آن گفته شد برسد، مالك باید زکات آن را بدهد. و چنانچه شك دارد خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، باید با آب کردن، یا از راه دیگری، مقدار خالص آن را معلوم کند.

مسأله۲۰۷۰: اگر طلا و نقره‌ای که دارد، به مقدار معمول، فلز دیگر با آن مخلوط باشد، نمی‌تواند زکات آن را از طلا و نقره‌ای بدهد که بیشتر از معمول، فلز دیگر دارد، ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند، طلا و نقره خالصی که در آن هست به اندازه زکاتی می‌باشد که بر او واجب بوده، اشکال ندارد.

زکات شتر، گاو و گوسفند

مسأله۲۰۷۱: زکات شتر، گاو و گوسفند به غیر از شرط‌هایی که گفته شد، دو شرط دیگر نیز دارد، اوّل: باید حیوان در تمام سال بیکار باشد. دوم: باید در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن، از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملك مالك یا ملك شخص دیگری است بچرد، زکات ندارد.

مسأله۲۰۷۲: اگر انسان برای شتر، گاو و گوسفند خود، چراگاهی که کسی آن را نکاشته بخرد، یا اجاره کند، معلوم نیست زکات بر او باشد ولی اگر برای چراندن در آن، باج بدهد، بنابر احتیاط واجب باید زکات را بپردازد.

نصاب شتر

مسأله۲۰۷۳: شتر دوازده نصاب دارد، **اوّل:** پنج شتر و زکات آن یك گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد. **دوم:** ده شتر و زکات آن دو گوسفند است. **سوم:** پانزده شتر و زکات آن سه گوسفند است. **چهارم:** بیست شتر، زکات آن چهار گوسفند است. **پنجم:** بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است. **ششم:** بیست و شش شتر و زکات آن یك شتری است که داخل سال دوّم شده باشد. **هفتم:** سی و شش شتر و زکات آن یك شتری است که داخل سال سوم شده باشد. **هشتم:** چهل و شش شتر و زکات آن یك شتری که داخل سال چهارم

شده باشد. **نهم:** شصت و یك شتر و زكات آن یك شتری است كه داخل سال پنجم شده باشد. **دهم:** هفتاد و شش شتر و زكات آن دو شتری است كه داخل سال سوم شده باشد. **یازدهم:** نود و یك شتر و زكات آن دو شتری است كه داخل سال چهارم شده باشد. **دوازدهم:** صد و بیست و یك شتر و بالاتر، كه باید یا چهل چهل، حساب كند و برای هر چهل، یك شتری بدهد كه داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه پنجاه، حساب كند، و برای هر پنجاه، یك شتری بدهد كه داخل سال چهارم شده باشد، و یا با چهل و پنجاه حساب كند، ولی در هر صورت، بنابر احتیاط طوری حساب كند كه چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند، از نُه شتر بیشتر نباشد، مثلا اگر یكصد و چهل شتر دارد، باید برای صد، دو شتری كه داخل سال چهارم شده و برای چهل، یك شتری كه داخل سال سوم شده بدهد.

مسأله۲۰۷۴: زكات بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره شترهایی كه دارد از نصاب اوّل كه پنج است بگذرد، تا به نصاب دوم كه ده است نرسیده، فقط باید زكات پنج شتر آن را بدهد و همچنین است در نصاب‌های بعد.

نصاب گاو

مسأله۲۰۷۵: گاو دو نصاب دارد، **اوّل:** سی. و وقتی شماره گاوها به سی رسید، اگر شرایطی را كه گفته شد داشته باشد، انسان باید یك گوساله كه داخل سال دوم شده بابت زكات بدهد. **دوّم:** چهل و زكات آن یك گوساله مادّه‌ای است كه داخل سال سوّم شده باشد. و زكات بین سی و چهل، واجب نیست، مثلاً كسی‌كه، سی و نه گاو دارد، فقط باید زكات سی گاو را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد، تا به شصت نرسیده، فقط باید زكات چهل گاو را بدهد و هنگامی‌كه به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اوّل است، باید دو گوساله كه داخل سال دوّم شده، بدهد و همچنین هرچه بالا رود، باید یا سی سی حساب كند یا چهل چهل، یا با سی و چهل حساب نماید و زكات آن را بپردازد. ولی بنابر احتیاط طوری حساب كند كه چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه بیشتر نباشد، مثلا اگر هفتاد گاو دارد، باید و سی و چهل حساب كند و برای سی گاو آن، زكات سی و برای چهل گاو آن زكات چهل را بدهد، امّا اگر سی و سی حساب كند، ده گاو زكات نداده می‌ماند.

نصاب گوسفند

مسـأله۲۰۷۶: گوسفند پنج نصاب دارد، **اوّل:** چهل. و زکات آن یـك گوسـفند اسـت و تا شمار گوسفندان به چهل نرسد زکات ندارد. **دوم:** صد و بیست و یـك و زکـات آن دو گوسفند است. **سوم:** دویست و یك و زکات آن سه گوسفند است. **چهـارم:** سیصـد و یك و زکات آن چهار گوسفند است. **پنجم:** چهارصد و بالاتر، که بایـد آن‌هـا را صـد صد حساب کند و برای هر صد گوسفند یك گوسـفند بدهـد و لازم نیسـت زکـات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهـد، یـا طبـق قیمـت گوسـفند، پول و یا جنس دیگری بدهد، کافی است.

مسـأله۲۰۷۷: زکات بین دو نصاب، واجب نیست، پـس اگـر شـماره گوسـفندها از نصاب اوّل که چهل است بیشتر باشد، تا به نصاب دوّم که صد و بیسـت و یـك اسـت نرسیده، فقط باید زکات چهل گوسفند را بدهد و زیادی آن زکـات نـدارد و همچنـین است در نصاب‌های بعد.

چند مسأله

مسـأله۲۰۷۸: زکات شتر، گاو و گوسفند اگر به مقدار نصاب برسـد واجـب اسـت، چه همه آنها نَر باشند یا مادّه، یا بعضی نَر باشند و بعضی مادّه.

مسـأله۲۰۷۹: در زکات، گاو و گاومیش، یك جنس حساب می‌شود. و شـتر عربـی و غیر عربی، یك جنس است و همچنین بز و میش در زکات با هم فرق ندارند.

مسـأله۲۰۸۰: اگر برای زکات، گوسفند بدهـد، بایـد بـه گونـه‌ای باشـد کـه بـه آن گوسفند و نه بچه گوسفند گویند، بله احتیاط مستحب است که داخل سـال دوم شـده باشد و اگر بز بدهد باید نیز به گونه‌ای باشد که به آن بُز و نه بزغالـه گفتـه شـود، بلـه بنابر احتیاط مستحب داخل سال سوم شده باشد.

مسـأله۲۰۸۱: گوسـفندی کـه بابـت زکـات مـی‌دهـد، اگـر قیمـتش مختصـری از گوسفندهای دیگر او، کمتر باشد اشکال ندارد. ولی بهتر اسـت گوسـفندی بدهـد کـه قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر باشد و همچنین است در گاو و شتر.

مسـأله۲۰۸۲: اگر چند نفر، با هم شریك باشند، هر کدام که سهمش بـه نصـاب اوّل رسیده، باید زکات بدهد و بر کسـی کـه سـهم او کمتـر از نصـاب اوّل اسـت، زکـات واجب نیست.

مسـأله۲۰۸۳: اگر یك نفر در چند جا، گاو، یـا شـتر و یـا گوسـفند داشـته باشـد و روی هم، به اندازه نصاب باشد باید زکات آن را بدهد.

مسـأله۲۰۸۴: اگر گاو، گوسـفند و شـتری کـه دارد، بیمـار و معیـوب باشـد، بایـد زکات آن را بدهد.

مسـأله۲۰۸۵: اگر گاو، گوسفند و شتری کـه دارد، همـه بیمـار یـا معیـوب و یـا پیـر باشند، می‌تواند زکات را از خود آن‌ها بدهد، ولـی اگـر همـه سـالم، بـی‌عیـب و جـوان باشند، نمی‌تواند زکات آن را از بیمار، یا معیوب و یا پیر بدهد، بله اگـر بعضـی از آن‌هـا سالم، بعضی بیمار، دسته‌ای معیوب، دسته دیگر بی‌عیب، مقداری پیـر و مقـداری جـوان باشند، جایز است آن را به تناسب بدهد، اگرچـه احتیـاط مسـتحب اسـت بـرای زکـات آن، سالم، بی‌عیب و جوان بدهد.

مسـأله۲۰۸۶: اگر پیش از تمام شدن مـاه یـازدهم، گـاو، گوسـفند و شـتری را کـه دارد، با چیز دیگری عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصـاب از همـان جـنس عوض نماید، مثلا چهل گوسفند بدهد و چهـل گوسـفند دیگـر بگیـرد، زکـات بـر او واجب نیست.

مسـأله۲۰۸۷: کسی که باید زکات گاو، گوسفند و شتر را بدهـد، اگـر زکـات آن را از پول، یا طلا و نقره بدهد، تا وقتی شماره آن از نصاب کـم نشـده، همـه سـاله بایـد زکات بدهد. و اگر از خود آن بدهد و از نصاب اوّل کمتر شود، زکـات بـر او واجـب نیست، مثلا کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش، زکـات آن را بدهـد، تـا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، هرسال باید یـك گوسـفند بدهـد و اگـر از خود آن‌ها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

مسـأله۲۰۸۸: زکات در هشت مورد مصرف می‌شـود، **اوّل:** فقیـر. یعنـی کسـی کـه مخارج سال خود و افراد تحت تکفّلش را ندارد، امّا کسی کـه صـنعت، یـا ملـك و یـا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را تهیّه کنـد فقیـر نیسـت. **دوم:** مسـکین یعنی کسی که از فقیر سخت‌تر زندگی را می‌گذراند. **سـوم:** کسـی کـه از طـرف امـام معصوم علیه‌السلام یا نایب امام مأمور است زکات را جمع و نگهداری نماید، بـه حسـاب آن رسیدگی کند و آن را به امام علیه‌السلام یا نایب امام یا فقرا برسـاند. **چهـارم:** کافرهـایی کـه

اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می‌شوند، یا در جنگ بـه مسـلمانان کمـك می‌کنند. و همچنین مسلمانانی که دین آن‌ها ضعف دارد. **پنجم:** خریـد بـرده‌هـا و آزاد کردن آنان. **ششم:** بدهکاری که نمی‌توانـد بـدهی خـود را بدهـد. **هفـتم:** سـبیل اللّـه، یعنی کارهایی که منفعـت عمـومی دینـی دارد و در طلیعـه و از بهتـرین آن‌هـا شـعائر مقدس حسینی به تمامی انواع آن و کل شـعائر اهـل بیـت عصـمت و طهـارت علیهم‌السلام از ساخت و تعمیر مزار شریف آنـان و تسـهیل زیـارت زائـران، و هزینـه کـردن جهـت حسینیه‌ها، هیئت‌ها و تمامی اقسام و انواع جریان‌های دینی در مناسبات و ایـام شـادی اهل بیت علیهم‌السلام و ایام و مناسبات عزا و سوگواری آنان، و نیـز ماننـد سـاختن مسـجد و مدرسه‌ای که علوم دینیّه در آن خوانده مـی‌شـود، یـا بـرای مسـلمانان منفعـت دنیـایی داشته باشد. **هشتم:** ابن السّبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده است.

مسـأله۲۰۸۹: بنابر احتیاط واجب به فقیر و مسکین، بیشتر از مخـارج سـال خـود و افراد تحت تکفّلش یکجـا از زکـات ندهـد و اگـر فقیـر یـا مسـکین کاسـب باشـد و مقداری پول یا جنس دارد، بنابر احتیاط واجب، باید فقـط بـه انـدازه کسـری مخـارج یك سالش به او زکات بدهد.

مسـأله۲۰۹۰: کسی که مخارج سالش را داشته یـا کفایـت آن را احـراز نکنـد، اگـر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شك کند آنچه باقی مانده، به انـدازه مخـارج سـال او هست یا نه، نمی‌تواند بدون تحقیق زکات بگیرد.

مسـأله۲۰۹۱: صنعتگر، یا مالك مزرعه و باغ و یا تـاجری کـه درآمـد او از مخـارج سالش کمتر است، می‌تواند برای کسری مخارجش زکـات بگیـرد و لازم نیسـت ابـزار کار، یا مزرعه و باغ و یا سرمایه خود را برای مخارج زندگی مصرف نماید.

مسـأله۲۰۹۲: فقیری که خرج سال خود و افراد تحت تکفّلش را نـدارد، اگـر خانـه‌ای دارد که ملك اوست و در آن نشسـته، یـا مـال سـواری دارد، چنانچـه بـدون آن‌هـا نتوانـد زندگی کند، اگرچه برای حفظ آبرویش باشد، مـی‌توانـد زکـات بگیـرد و همچنـین اسـت اثاث خانه، ظرف، لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که بـه آن احتیـاج دارد. و فقیـری که این‌ها را ندارد، اگر به آن احتیاج داشته باشد، می‌تواند از زکات خریداری نماید.

مسـأله۲۰۹۳: فقیری که یاد گرفتن صنعت، بـرای او مشـکل نیسـت، بنـابر احتیـاط واجب، باید یاد بگیرد و با گرفتن زکـات زنـدگی نکنـد ولـی تـا وقتـی مشـغول یـاد گرفتن است، می‌تواند زکات بگیرد.

مسـأله۲۰۹۴: به کسی که قبلا فقیر بوده و می‌گوید فقیرم، اگرچه انسـان از گفتـه او اطمینان پیدا نکند، می‌شود زکات داد.

مسـأله۲۰۹۵: کسی که می‌گوید فقیرم و قبلا فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیـر بـوده یا نه، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، بنابر احتیـاط واجـب بـدون تحقیـق بـه او زکات ندهند.

مسـأله۲۰۹۶: کسی که باید زکات بدهد، اگـر از فقیـری طلبکـار باشـد، مـی‌توانـد طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

مسـأله۲۰۹۷: اگر فقیری بمیرد و مال او، به اندازه قرضش نباشد، انسـان مـی‌توانـد طلبی کـه از او دارد، بابـت زکـات حسـاب کنـد، و همچنـین اگـر مـال او بـه انـدازه قرضش باشد و ورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگری انسان نتوانـد طلـب خـود را بگیرد.

مسـأله۲۰۹۸: چیزی که انسان بابـت زکـات بـه فقیـر مـی‌دهـد، لازم نیسـت بـه او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب اسـت بـه عنـوان هدیـه و پیشکش بدهد ولی باید خودش قصد زکات نماید.

مسـأله۲۰۹۹: اگر به خیال اینکه کسی فقیر است، به او زکـات بدهـد، بعـد بفهمـد فقیر نبوده و جزو اصناف دیگری که مورد زکاتند نباشـد، یـا از روی ندانسـتن مسـأله به کسی‌که می‌داند فقیر نیست، زکات بدهد و جزو اصناف دیگـر نیـز نباشـد، چنانچـه چیزی که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بـین رفتـه باشد، چنانچه کسی‌که آن چیز را گرفته می‌دانسته زکات است، انسـان بایـد عـوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی‌دانسته زکات اسـت، نمـی‌توانـد چیـزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را دوباره خارج کند و بـه مسـتحق بدهـد، مگـر اینکه پرداختن آن طبق حجت شرعی بوده مانند اعتماد بر بیّنه یا شخص ثقه باشـد کـه بنابر اظهر ضامن نخواهد بود.

مسـأله۲۱۰۰: کسی که بدهکار اسـت و نمـی‌توانـد بـدهی خـود را بدهـد، اگرچـه مخارج سال خود را داشته باشد، می‌تواند برای دادن بدهی خود، زکـات بگیـرد، ولـی باید مالی را که قرض کرده، در گناه خرج نکرده باشد.

مسـأله۲۱۰۱: اگر به بدهکاری که نمی‌تواند بـدهی خـود را بدهـد زکـات بپـردازد، بعد بفهمد قرض را در گناه مصرف کرده، چنانچه آن بـدهکار فقیـر باشـد، مـی‌توانـد

آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند، ولی بنابر احتیاط واجب اگر از آن گناه توبه نکرده، چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند.

مسأله۲۱۰۲: کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگرچه قوت سالش را مالک باشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

مسأله۲۱۰۳: مسافری که خرجی او تمام شده، یا سواری او از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر گناه نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، می‌تواند زکات بگیرد، اگرچه در وطن خود فقیر نباشد، ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی، مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می‌تواند زکات بگیرد.

مسأله۲۱۰۴: مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته، هنگامی که به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، بنابراحتیاط واجب آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید: زکات است.

شرایط مستحقّ زکات

مسأله۲۱۰۵: کسی که زکات می‌گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر انسان کسی را شیعه بداند و به او زکات بدهد، بعد معلوم شود شیعه نبوده، باید دوباره زکات بدهد، مگر از سهم چهارم «**مؤلّفة قلوبهم**» داده باشد.

مسأله۲۱۰۶: اگر طفل یا دیوانه‌ای از شیعیان فقیر باشد، انسان می‌تواند به دست ولیّ او زکات بدهد، به قصد اینکه ملك طفل یا دیوانه شود.

مسأله۲۱۰۷: اگر به ولیّ طفل و دیوانه دسترسی ندارد، می‌تواند خودش یا توسط یك نفر امین، زکات را برای طفل یا دیوانه مصرف کند و باید هنگام مصرف زکات، نیّت زکات کند.

مسأله۲۱۰۸: می‌توان به فقیری که گدایی می‌کند، زکات داد ولی نمی‌شود به کسی که زکات را در گناه مصرف می‌کند، پرداخت.

مسأله۲۱۰۹: به کسی که آشکارا گناه کبیره بجا می‌آورد، بنابر احتیاط واجب زکات ندهد.

مسأله۲۱۱۰: به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، می‌شود زکات داد، اگرچه مخارج او، بر انسان واجب باشد.

مسـأله۲۱۱۱: انسان نمی‌تواند به کسانی کـه خرجشـان بـر او واجـب اسـت ماننـد اولاد زکـات بدهـد، ولـی اگـر مخـارج آنـان را ندهـد، دیگـران مـی‌تواننـد بـه آن‌هـا زکات بدهند.

مسـأله۲۱۱۲: اگر انسان، به پسرش زکات بدهد که خـرج زن، نـوکر و کنیـز خـود نماید، اشکال ندارد.

مسـأله۲۱۱۳: اگر پسر به کتاب‌های علمی دینی، احتیاج داشته باشد، پدر مـی‌توانـد برای خریدن آن، به او زکات بدهد.

مسـأله۲۱۱۴: پدر می‌تواند به پسرش زکات بدهد تا برای خود زن بگیرد، پسـر نیـز می‌تواند برای آنکه پدرش زن بگیرد زکات خود را به او بدهد.

مسـأله۲۱۱۵: به زنی که شوهرش مخارج او را مـی‌دهـد، یـا بنـابر احتیـاط واجـب خرجی نمی‌دهد ولی می‌توان او را به دادن خرجی مجبور نمود و اجبار تحقـق یابـد و فعلاً خرجی بدهد، نمی‌شود زکات داد.

مسـأله۲۱۱۶: زنی که صیغه شده (ازدواج موقّت) اگر فقیر باشـد، شـوهرش و دیگـران می‌توانند به او زکات بدهند، ولی اگر شوهرش در ضـمن عقـد، شـرط کنـد مخـارج او را بدهد، یا به جهت دیگری، دادن مخـارجش بـر او واجـب باشـد، در صـورتی کـه بتوانـد مخارج آن زن را بدهد و فعلاً هم بدهد، نمی‌شود به آن زن زکات داد.

مسـأله۲۱۱۷: زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگرچـه شـوهر، زکـات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

مسـأله۲۱۱۸: سیّد نمی‌تواند از غیر سیّد زکـات بگیـرد، ولـی اگـر خمـس و سـایر وجوهات، مخارج او را کفایت نکند و از گرفتن زکات ناچار باشد، مـی‌توانـد از غیـر سیّد زکات بگیرد.

مسـأله۲۱۱۹: به کسی که معلوم نیست سیّد است یا نه، می‌توان زکات داد.

نیّت زکات

مسـأله۲۱۲۰: انسان باید زکات را به قصد قربـت، یعنـی بـرای انجـام فرمـان خـدا بدهد و بنابر احتیاط، باید در نیّت معیّن کند آنچـه را مـی‌دهـد زکـات مـال اسـت، یـا زکات فطره، ولی اگر مثلا زکات گندم و جو بـر او واجـب باشـد، لازم نیسـت معـیّن کند، چیزی را که می‌دهد زکات گندم است یا زکات جو.

مسـأله۲۱۲۱: کسی که زکات چند مـال بـر او واجـب شـده، اگـر مقـداری زکـات بدهد و نیّت هیچ کدام نکند، چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آن‌هـا باشـد، زکات همان جنس حساب می‌شود و اگر هم جنس هیچ کـدام نباشـد، بـر همـه آن‌هـا قسمت می‌شود، پس کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پـانزده مثقـال طـلا بـر او واجب است، اگر مثلا یك گوسفند از بابـت زکـات بدهـد و نیّـت هـیچ کـدام نکنـد، زکات گوسفند حساب می‌شود ولی اگـر مقـداری نقـره بدهـد، بـر زکـاتی کـه بـرای گوسفند و طلا بدهکار است، تقسیم می‌شود.

مسـأله۲۱۲۲: اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، هنگـامی کـه زکـات را به آن وکیل می‌دهد، بنابر احتیاط واجب، باید نیّت کنـد آنچـه را وکیـل او بـه فقیـر خواهد داد زکات باشد، وکیل نیز وقتی زکات را به فقیر می‌دهد، بایـد از طـرف مالـك نیّت زکات نماید.

مسـأله۲۱۲۳: اگر مالك یا وکیل او، بدون قصد قربـت، زکـات را بـه فقیـر بدهـد و پیش از آنکه آن مال از بین برود، خود مالك نیّت زکات کند، زکات حساب می‌شود.

مسائل متفرّقه زکات

مسـأله۲۱۲۴: بنابر احتیاط، هنگامی که گندم و جو را از کاه جدا مـی‌کننـد و موقـع خشك شدن خرما و انگور، انسان باید زکات را به فقیـر بدهـد یـا از مـال خـود جـدا کند. و زکات طلا، نقره، گاو، گوسفند و شتر را بعد از تمام شـدن مـاه یـازدهم، بایـد به فقیر بدهد یا از مال خود جدا نماید ولی اگر منتظر فقیر معیّنی باشد، یا بخواهـد بـه فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می‌تواند دادن زکات را تأخیر بیندازد.

مسـأله۲۱۲۵: بعد از جدا کردن زکات، لازم نیسـت فـوراً آن را بـه مسـتحق بدهـد ولی اگر به کسی که می‌شود زکـات داد، دسترسـی دارد، بنـابر احتیـاط مسـتحب دادن زکات را تأخیر نیندازد.

مسـأله۲۱۲۶: کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهـد و بـه سـبب کوتاهی او از بین برود، باید عوض آن را بپردازد.

مسـأله۲۱۲۷: کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکـات را ندهـد و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکات را بـه قـدری تأخیر انداخته که نمی‌گویند فوراً داده است، بایـد عـوض آن را بدهـد و اگـر بـه ایـن مقدار تأخیر نینداخته، مثلا دو سه ساعت تـأخیر انداختـه و در همـان دو سـه سـاعت

تلف شده، در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد.

مسأله۲۱۲۸: اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می‌تواند در بقیّه آن تصرّف کند و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می‌تواند در تمام مال تصرّف نماید.

مسأله۲۱۲۹: انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته بردارد و چیز دیگری، به جای آن بگذارد، مگر اینکه تبدیل به مساوی و یا احسن باشد.

مسأله۲۱۳۰: اگر از زکاتی که کنار گذاشته، منفعتی ببرد، مثلا گوسفندی که برای زکات گذاشته بره بیاورد، مال فقیر است.

مسأله۲۱۳۱: اگر هنگامی که زکات را کنار می‌گذارد مستحقی حاضر باشد، بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.

مسأله۲۱۳۲: اگر بدون اجازه حاکم شرع، با مالی که برای زکات کنار گذاشته، تجارت کند و ضرر نماید، نباید چیزی از زکات کم کند، ولی اگر منفعت کند، بنابر احتیاط واجب باید آن را به مستحق بدهد.

مسأله۲۱۳۳: اگر پیش از آنکه زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود و هنگامی که زکات بر او واجب شد، اگر چیزی که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر نیز بر فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله۲۱۳۴: فقیری که می‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است، پس موقعی که زکات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر بر فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله۲۱۳۵: فقیری که نمی‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی‌تواند آن را بابت زکات حساب کند.

مسأله۲۱۳۶: مستحب است در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال و گدایی نیستند، بر اهل سؤال مقدّم بدارد. و زکات گاو، گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد، ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد، این نسبت

به صاحبان مال بوده ولی نسبت به حاکم شرع شاید افضل مساوات در عطاء باشد جهت تأسّی به نبی و وصی صلوات‌الله‌علیهماوآلهما.

مسأله۲۱۳۷: بهتر است زکات را آشکارا و صدقه مستحب را به طور مخفی بدهد.

مسأله۲۱۳۸: اگر در شهر کسی که می‌خواهد زکات بدهد، مستحقّی نباشد بعد مستحق پیدا کند، باید زکاتَ را به شهر دیگری ببرد و به مصرف زکات برساند و می‌تواند مخارج بردن آن را از زکات بردارد و اگر زکات بدون کوتاهی تلف شود ضامن نیست.

مسأله۲۱۳۹: اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگری ببرد ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر با اجازه حاکم شرع برده باشد.

مسأله۲۱۴۰: اُجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم، جو، کشمش و خرمایی که برای زکات می‌دهد با خود اوست.

مسأله۲۱۴۱: کسی‌که دو مثقال و پانزده نخود نقره یا بیشتر، بابت زکات بدهکار است، بنابر احتیاط مستحب، باید کمتر از دو مثقال و پانزده نخود نقره به یك فقیر ندهد و نیز اگر غیر از نقره، چیز دیگری مانند گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به دو مثقال و پانزده نخود نقره برسد، بنابر احتیاط مستحب باید به یك فقیر، کمتر از آن ندهد.

مسأله۲۱۴۲: مکروه است انسان، از مستحق درخواست کند زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد، چیزی را که گرفته بفروشد بعد از قیمت کردن آن، کسی که زکات را به او داده می‌تواند آن را بخرد.

مسأله۲۱۴۳: اگر شك کند زکاتی که بر او واجب بوده داده یا نه، چنانچه عادت او بر اداء در وقت معیّنی باشد و شك بعد آن وقت باشد بعید نیست عدم وجوب زکات بر او، چه از امسال باشد یا از سال‌های قبل، و اگر عادت او بر اداء در وقت معیّن نباشد، و بنا نبوده بر اداء زکات، واجب است زکات را بدهد، چه مشکوك از امسال باشد یا از سال‌های قبل.

مسأله۲۱۴۴: فقیر نمی‌تواند، زکات را به کمتر از مقدار آن، صُلح کند یا چیزی را گرانتر از قیمت آن، بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالك بگیرد و به او ببخشد، ولی کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی‌تواند زکات را بدهد، چنانچه بخواهد توبه کند، حاکم شرع و همچنان فقیر در حد شأن خود و نه

بیشتر می‌تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد و بهتر است زکات را از او بگیرد و به او قرض بدهد و او را وکیل نماید، هر مقدار که متمکّن شد، تدریجاً به فقرا بدهد.

مسأله۲۱۴۵: انسان می‌تواند از زکات (از سهم سبیل اللّه) قرآن یا کتاب دینی و یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، و همچنین می‌تواند تولیت وقف را برای خود و اولاد خود قرار دهد، و نیز می‌تواند آن را ـ در صورتی که في سبیل الله به حساب آید ـ بر اولاد خود و افرادی که خرج آنان بر او واجب است وقف نماید.

مسأله۲۱۴۶: انسان نمی‌تواند از زکات، ملك بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است، وقف نماید که درآمد آن را برای مخارج خود مصرف کند.

مسأله۲۱۴۷: فقیر می‌تواند برای رفتن به حج، زیارت و مانند آن در صورتی که در شأن او باشد زکات بگیرد، ولی اگر به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد، برای زیارت و مانند آن زکات نگیرد، مگر اینکه از سهم سبیل الله باشد.

مسأله۲۱۴۸: اگر مالك، فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، چنانچه آن فقیر احتمال دهد قصد مالك این بوده که خود آن فقیر، از زکات برندارد، نمی‌تواند چیزی از آن برای خودش بردارد. و اگر یقین داشته باشد قصد مالك این نبوده، برای خودش نیز می‌تواند بردارد.

مسأله۲۱۴۹: اگر فقیر شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد، در آن نیز جمع شود، باید زکات آن را بدهد.

مسأله۲۱۵۰: اگر دو نفر، در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریك باشند و یکی از آنان، زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، چنانچه بداند شریکش، زکات سهم خود را نداده، تصرّف او در سهم خودش، اشکال ندارد.

مسأله۲۱۵۱: کسی که خمس یا زکات بر او واجب شده و کفّاره، نذر و مانند آن نیز، بر او واجب است و قرض نیز دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده موجود باشد، باید خمس و زکات آن را مقدّم بر بقیه بدهد. و اگر آن مال از بین رفته باشد، بنابر احتیاط واجب با ملاحظه نسبت بر همه تقسیم گردد.

مسأله۲۱۵۲: کسی که خمس یا زکات بر او واجب شده و نذر و مانند آن نیز، بر

او واجب است و قرض نیز دارد، اگر بمیرد و مال او برای همه آن کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده موجود باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیّه مال او را، به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به خمس، زکات، قرض، نذر و مانند آن قسمت نمایند، مثلا اگر چهل تومان خمس، بر او واجب است و بیست تومان به کسی بدهکار می‌باشد و همه مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس و ده تومان بابت قرض او بدهند.

مسأله۲۱۵۳: کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب یا مستحب ـ ولو به نحو داعی یا مقدّمیت ـ باشد، می‌توان به او زکات داد. و اگر تحصیل آن علم، واجب یا مستحب نباشد، زکات دادن به او، اشکال دارد.

احکام زکات فِطره

مسأله۲۱۵۴: کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ، عاقل و هشیار است، فقیر و برده دیگری نیست، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفری یك صاع، که تقریباً سه کیلوست، گندم، یا جو، یا خرما، یا کشمش، یا برنج یا ذرّت و یا مانند آن را به مستحق بدهد و اگر پول یکی از این‌ها را بدهد کافی است.

مسأله۲۱۵۵: کسی که مخارج سال خود و افراد تحت تکفّلش را ندارد و کسبی نیز ندارد که بتواند مخارج سال خود و عائله‌اش را بگذراند، فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله۲۱۵۶: انسان باید فطره کسانی که در غروب شب عید فطر، نان خور او حساب می‌شوند بدهد، کوچك باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهری دیگر.

مسأله۲۱۵۷: اگر کسی را که نان خور اوست و در شهر دیگری است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

مسأله۲۱۵۸: فطره میهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحب‌خانه وارد شده و در موقع هلال شوال آنجا بوده، در صورتی که نان خور صاحب خانه به حساب آید واجب است.

مسـأله۲۱۵۹: فطره میهمانی که پـیش از غـروب شـب عیـد فطـر، بـدون رضـایت صاحب خانه وارد می‌شود و مـدّتی نـزد او مـی‌مانـد، بنـابر احتیـاط واجـب چنانچـه نان خور او حساب شود فطره او را بپردازد و همچنین اسـت فطـره کسـی کـه انسـان مجبور شده است خرجی او را بدهد.

مسـأله۲۱۶۰: فطره میهمانی که بعد از غـروب شـب عیـد فطـر وارد مـی‌شـود، بـر صاحب خانه واجب نیست، اگرچـه پـیش از غـروب او را دعـوت کـرده باشـد و در خانه او نیز افطار کند، و همچنین است اگـر قبـل از غـروب وارد شـود جهـت افطـار کردن فقط و سپس خارج شود.

مسـأله۲۱۶۱: اگر کسی هنگام غروب شـب عیـد فطـر، دیوانـه یـا بیهـوش باشـد، زکات فطره بر او واجب نیست.

مسـأله۲۱۶۲: اگر پیش از غروب یا مقارن با غروب بچّه بالغ شود یـا دیوانـه عاقـل گردد و یا فقیر غنی شـود، در صـورتی کـه تمـام شـرایط واجـب شـدن فطـره را دارا باشد، باید زکات فطره بدهد.

مسـأله۲۱۶۳: کسی که موقع غروب شب عیـد فطـر، زکـات فطـره، بـر او واجـب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید، شرط‌های واجـب شـدن فطـره در او پیـدا شـود، مستحب است زکات فطره بدهد.

مسـأله۲۱۶۴: کافری که بعد از غروب شب عید فطـر، مسـلمان شـده فطـره بـر او واجب نیست. ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعـد از دیـدن مـاه شـیعه شـود، بایـد زکات فطره بدهد.

مسـأله۲۱۶۵: کسی که فقط به اندازه یك صاع، کـه تقریبـاً سـه کیلوسـت، گنـدم و مانند آن دارد، مستحب است، زکات فطره بدهـد. و چنانچـه عیـالاتی داشـته باشـد و بخواهد فطره آن‌ها را نیز بدهد می‌تواند به قصـد فطـره، آن یـك صـاع را بـه یکـی از افراد تحت تکفّلش بدهد و او نیز به همین قصد به دیگـری بدهـد و همچنـین تـا بـه نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر، چیـزی را کـه مـی‌گیـرد بـه کسـی بدهـد کـه از خودشان نباشد و اگر یکی از آن‌ها صغیر باشد، ولیّ او به جـای او مـی‌گیـرد. و بنـابر احتیاط مستحب چیزی را که برای صغیر گرفته، به کسی ندهد.

مسـأله۲۱۶۶: اگر بعد از غروب شب عید فطر، بچّه دار شود و یا کسـی نـان خـور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد، اگرچه مسـتحب اسـت فطـره کسـانی

که بعد از غروب، تا پیش از ظهر روز عید، نان خور او حساب می‌شوند را بدهد.

مسأله۲۱۶۷: اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب یا مُقارن با غروب، نان خور دیگری شود، فطره او، بر کسی که نان خور او شده واجب است، مثلا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد.

مسأله۲۱۶۸: کسی که دیگری باید فطره او را بدهد،واجب نیست فطره خود را بدهد.

مسأله۲۱۶۹: اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان، واجب نمی‌شود.

مسأله۲۱۷۰: اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است، خودش فطره را بدهد از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط می‌شود، مانند میهمان اگر خودش فطره را بدهد، بر صاحب خانه لازم نیست فطره او را بدهد.

مسأله۲۱۷۱: زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان خور دیگری باشد، فطره‌اش، بر آن شخص واجب است و اگر نان خور دیگری نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.

مسأله۲۱۷۲: کسی که سیّد نیست، نمی‌تواند به سیّد فطره بدهد، حتّی اگر سیّدی نان خور او باشد، نمی‌تواند فطره او را به سیّد دیگری بدهد.

مسأله۲۱۷۳: فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی دارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست.

مسأله۲۱۷۴: انسان اگرچه مخارج عائله‌اش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.

مسأله۲۱۷۵: اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند مخارج او را بدهد، باید فطره او را نیز بدهد، ولی چنانچه شرط کند مقدار مخارج او را بدهد، مثلا پولی برای مخارجش بدهد، واجب نیست فطره او را بدهد.

مسأله۲۱۷۶: اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و افراد تحت تکفّلش را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عائله‌اش را از مال او بدهند. و همچنین است در صورتی که قبل از غروب فاقد یکی از شرایط آن باشد، مانند اینکه بیهوش شده باشد نه فطره او و نه عائله‌اش واجب نیست.

مصرف زکات فطره

مسأله۲۱۷۷: اگر زکات فطره را در یکی از هشت موردی که سابقاً برای زکات مال، گفته شد مصرف نمایند کافی است، ولی بنابر احتیاط واجب آن را، فقط به فقرای شیعه بدهند.

مسأله۲۱۷۸: اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند زکات فطره را برای او مصرف کند، یا به دست ولیّ طفل بدهد و ملك طفل نماید.

مسأله۲۱۷۹: فقیری که زکات فطره به او می‌دهند، لازم نیست عادل باشد، ولی بنابر احتیاط واجب به شرابخوار و کسی که آشکارا گناه می‌کند، زکات فطره ندهند.

مسأله۲۱۸۰: به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند، نباید فطره بدهند.

مسأله۲۱۸۱: بنابر احتیاط واجب به یك فقیر، کمتر از یك صاع، که تقریباً سه کیلوست، زکات فطره ندهند، ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد.

مسأله۲۱۸۲: اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی می‌باشد، مثلا از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع بدهد، کافی نیست، و همچنین است اگر آن را به قصد قیمت زکات فطره بدهد بنابر احتیاط واجب.

مسأله۲۱۸۳: انسان نمی‌تواند نصف صاع از یك جنس، مثلا گندم و نصف دیگر را از جنس دیگر، مثلا جو بدهد، ولی اگر آن را به قصد قیمت زکات فطره بدهد و این مُلفّق خود غذایی باشد اشکال ندارد و الاّ خلاف احتیاط واجب است.

مسأله۲۱۸۴: مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر، سپس همسایگان فقیر، سپس اهل علم فقیر را بر دیگران مقدّم بدارد، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آن‌ها را مقدّم بدارد.

مسأله۲۱۸۵: اگر انسان به خیال اینکه شخصی فقیر است، به او زکات فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی که به او داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نتواند بگیرد، باید از مال خود، فطره بدهد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده زکات فطره، می‌دانسته آنچه گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد و اگر نمی‌دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره زکات فطره را بدهد.

مسأله۲۱۸۶: اگر شخصی بگوید فقیرم، نمی‌شود به او زکات فطره داد، مگر از گفته او اطمینان پیدا شود، یا انسان بداند فقیر بوده است.

مسائل متفرّقه زکات فطره

مسأله۲۱۸۷: انسان باید زکات فطره را به قصد قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند بدهد و هنگام پرداخت آن، نیّت زکات فطره نماید.

مسأله۲۱۸۸: اگر پیش از ماه رمضان زکات فطره را بدهد، صحیح نیست، و بنابر احتیاط مستحب در ماه رمضان نیز فطره را ندهد. ولی اگر پیش از ماه رمضان یا در ماه رمضان، به فقیر قرض بدهد و بعد از آنکه زکات فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره، حساب کند، اشکال ندارد.

مسأله۲۱۸۹: گندم یا چیز دیگری که برای زکات فطره می‌دهد، باید با جنس دیگر یا خاك مخلوط نباشد و چنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به یك صاع که تقریباً سه کیلوست برسد، یا آنچه مخلوط شده، به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد، اشکال ندارد.

مسأله۲۱۹۰: اگر زکات فطره را از چیز معیوب بدهد، کافی نیست.

مسأله۲۱۹۱: کسی که زکات فطره را می‌دهد، لازم نیست همه را از یك جنس بدهد و اگر مثلا فطره بعضی را گندم و فطره دیگری را جو بدهد، کافی است.

مسأله۲۱۹۲: کسی که نماز عید فطر می‌خواند، بنابر احتیاط مستحب، زکات فطره را پیش از نماز عید بدهد ولی اگر نماز عید نمی‌خواند، می‌تواند دادن فطره را، تا ظهر تأخیر بیندازد.

مسأله۲۱۹۳: اگر به نیّت زکات فطره، مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید، به مستحق ندهد، بنابر احتیاط واجب هر وقت آن را می‌دهد نیّت زکات فطره نماید.

مسأله۲۱۹۴: اگر هنگامی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، بعد باید بدون نیّت ادا و قضا فطره را بدهد.

مسأله۲۱۹۵: اگر زکات فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را بردارد و مال دیگری را، برای فطره بگذارد مگر اینکه تبدیل به مساوی و یا احسن باشد.

مسأله۲۱۹۶: اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش، از زکات فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیّت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد، اشکال ندارد.

مسأله۲۱۹۷: اگر مالی که برای زکات فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه به فقیر دسترسی داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد و اگر به فقیر دسترسی نداشته، ضامن نیست.

مسـأله۲۱۹۸: اگر در محل خودش مستحق پیدا شود بنابر احتیاط مسـتحب، زکـات فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلـف شـود، بایـد عـوض آن را بدهد مگر به اذن حاکم شرع باشد.

احکام حج

مسـأله۲۱۹۹: «حَجّة الاسـلام» بـر هـر مسـلمانی، در تمـام عمـر، یـك‌مرتبـه واجـب می‌شود. و نباید آن را از سالی‌که مسـتطیع شـده، تـأخیر بینـدازد. تفصـیل کامـل احکـام و اعمال حج را در «رساله مناسك حج» بیان نموده‌ایم و اینجا به‌طور مختصر بیان می‌شود.

مسـأله۲۲۰۰: حَجّة الاسلام با چهار شرط، بر انسان واجب می‌شود: ۱) بـالغ باشـد، پس بر بچّه واجب نیست، ولی مستحب است. ۲) عاقل باشد، پس بـر دیوانـه واجـب نیست. ۳) آزاد باشد، پس بر برده واجب نیست و اگر صاحبش اجازه بدهـد مسـتحب است. ٤) مستطیع باشد و مستطیع بودن به چند چیـز اسـت، **اوّل:** توشـه راه و مرکـب سواری یا پولی که بتواند آن‌ها را تهیّـه کنـد داشـته باشـد. **دوم:** توانـایی بـدنی داشـته باشد که بتواند حج برود و اعمال آن را بجا آورد. **سوم:** در راه مانعی از رفـتن نباشـد. **چهارم:** به اندازه بجا آوردن اعمال حج، وقت داشته باشد.

مسـأله۲۲۰۱: کسی که از جهت مال مستطیع نیست، مستحب است حـج بجـا آورد ولی «حَجّة الاسلام» حساب نمی‌شود.

مسـأله۲۲۰۲: کسی که شرایط وجوب حج را نداشته باشد و با این حـال حـج بجـا آورد، چنانچه بعداً شرایط وجوب در او جمع شـود، بایـد دوبـاره حـج نمایـد و حـج اوّلی کفایت از «حَجّة الاسلام» نمی‌کند.

مسـأله۲۲۰۳: «حج بذلی» یعنی کسی، توشـه راه و مرکـب سـواری نداشـته باشـد و دیگری به او بگوید: «من خرج تو و عیـال تـو را، هنگـام سـفر حـج مـی‌دهـم» در ایـن صورت، حج بر او واجب است. و اگر حج نکند، وجوب آن بر او استقرار پیدا مـی‌کنـد و باید به هر نحوی که شده، اگرچه با زحمت باشد و یا قرض کند، حج را بجا آورد.

مسـأله۲۲۰۴: کسی کـه سـال‌هـای پـیش مسـتطیع بـوده و حـج نرفتـه، هرچنـد از استطاعت افتاده باشد باید به هر صورتی که شود، حج نماید اگرچـه مسـتلزم حـرج و یا ضرر بوده ولی به حدی که تحمل آن حرام نباشد.

مسـأله۲۲۰۵: کسی که مستطیع نیست، می‌تواند برای دیگری اجیر شـود، ولـی اگـر بعد مالی پیدا کند، باید برای خود حج نماید.

مسـأله۲۲۰۶: لازم نیسـت انسـان بـرای حـج، خانـه، مرکـب، اثاثیـه و ماننـد آن را بفروشد تا مستطیع شود و به حج رود.

مسـأله۲۲۰۷: اگر حج برای او ضرر داشته باشد، واجب نمـی‌شـود و اگـر حـج او، متوقّف بر ترك واجب، یا فعل حرامی شود، باید آنچـه در نظـر شـارع، بـا اهمیّـت‌تـر است مقدّم بدارد.

مسـأله۲۲۰۸: اگر به اندازه حج، مال دارد ولی بر اثـر پیـری یـا بیمـاری نمـی‌توانـد حج کند، باید در حیات خود، اجیر بگیرد.

مسـأله۲۲۰۹: اگر شخص مستطیعی که حج بر او مستقر شده، پـیش از انجـام حـج فوت کند، باید اُجرت حج را از اصل مال او خارج کنند و برای او نایب بگیرند.

مسـأله۲۲۱۰: در «حَجّة الاسلام» اجازه پدر و مادر، نسبت به فرزند و اجازه شـوهر نسبت به زن، شرط نیست.

مسـأله۲۲۱۱: اگر برای میّت، از میقات که معنای آن خواهد آمد، حج بدهنـد کـافی است و لازم نیست از شهر او نایب بگیرند. و همچنین اسـت نسـبت بـه زنـده‌ای کـه نمی‌تواند حج برود.

مسـأله۲۲۱۲: اگر وصیّت کند برای او حج بفرستند، چنانچه مصـرف حـج از ثلـث مال او بیشتر نباشد، یا ورثـه اجـازه دهنـد، بایـد از طـرف او حـج بفرسـتند، البتـه در موردی که حج بر او مستقر نباشد وگرنه لازم است از طرف او حـج بفرسـتند اگرچـه مصرف حج از ثلث مال او هم بیشتر باشد.

مسـأله۲۲۱۳: اگر کسی نذر یا عهد کند حج برود، هرچند قبلا رفته باشـد، بـاز هـم باید به جهت نذر و عهد حج نماید.

مسـأله۲۲۱۴: اگر کسی پیش از آنکـه مسـتطیع شـود، نـذر کنـد در روز عرفـه، در کربلای معلّی باشد و بعد مستطیع شود نذر او بی‌اثر می‌باشد و باید حج کند.

مسـأله۲۲۱۵: اگر مرد، نایب زن شود، یا زن از طرف مرد، حج کند مـانعی نـدارد و در احکامی که مرد و زن مختلفند نایب به وظیفه خودش عمل کند.

مسـأله۲۲۱۶: جایز است انسان در حج مستحب، قصد نیابت از پیـامبر ﷺ یـا امـام معصوم علیه‌السلام یا کسی که زنده و یا مرده اسـت را بنمایـد و بـرای خـودش نیـز، ثـواب حج کامل دارد.

مسـأله۲۲۱۷: مستحب است انسان هر سال، حج نماید و ثـواب آن بـیش از صـدقه دادن به مقدار حج می‌باشد.

مسـأله۲۲۱۸: کسی که وظیفه او حج إفراد است اگر می‌تواند حج تنهـا بجـا آورد، بدون عمره، یا عمره تنها انجام دهد بدون حج، واجب است آنچـه را کـه مـی‌توانـد بجا آورد.

مسـأله۲۲۱۹: اگر زن قبل از احرام، حیض ببیند، و بداند قبل از وقـوف بـه عرفـات پاك نمی‌شود، از اول واجب است به نیت حج افراد احرام ببندد و اگر ندانـد کـه قبـل از وقوف به عرفات پاك می‌شود یا نه، مخیر خواهد بود بین اینکه احرام به نیـت حـج افراد ببندد و بعد از حج، عمره مفرده بجـا آورد، و بـین اینکـه احـرام بـه نیـت عمـره تمتع ببندد و صبر کند تا اینکه وقت به اندازه سعی و تقصـیر بـاقی بمانـد. تـا در ایـن هنگام سعی کند و به تقصیر از احرام خارج شود و حج را درك نمایـد و بعـد از پـاك شدن، طواف عمره و دو رکعت آن را قبل از طواف حج قضا نماید.

مسـأله۲۲۲۰: هرگاه بین شیعه و سـنّی در مـاه اخـتلاف شـود، چنانچـه نمـی‌توانـد اعمال را طبق دستور شیعه انجام دهد، اگر طبـق دسـتور سـنّی‌هـا عمـل کنـد، مـانعی ندارد و حجّش صحیح است.

اقسام حج

مسـأله۲۲۲۱: حج بر سه قسم است: ۱ ـ حج تمتّع ۲ ـ حجّ قِران ۳ ـ حج اِفراد.

مسـأله۲۲۲۲: «حج تمتّع» وظیفه کسانی است که وطنشان شانزده فرسخ شـرعی یـا بیشتر، از مکّه مکرّمه دور باشد. و «حجّ قِران» و «اِفـراد» وظیفـه کسـانی اسـت کـه در مکّه مکرّمه هستند و یا کمتر از شانزده فرسخ شرعی از آن دور می‌باشند.

مسـأله۲۲۲۳: شخصی که حج تمتّع بجـا مـی‌آورد، عمـره خـود را پـیش از حـج و شخصی که حجّ قِران یا اِفراد بجا می‌آورد عمره خود را بعـد و یـا قبـل از حـج انجـام می‌دهد. و در حجّ قِران هنگام احرام، قربانی را همراه خود می‌برد.

مسـأله۲۲۲۴: حجّ تمتّع از دو عبادت تشکیل شده است: ۱. عمره تمتّع. ۲. حجّ تمتّع.

عمره تمتّع

مسـأله۲۲۲۵: عمره تمتّع پنج عمـل دارد: ۱ــ احـرام. ۲ــ طـواف دور خانـه خـدا. ۳ـ دو رکعت نماز طواف، نزد مقام حضرت ابراهیم علیه السلام یا پشـت آن. ٤ــ سـعی بـین صفا و مروه. ۵ـ تقصیر، یعنی چیدن مقداری از موی سر، یا ریش ویا ناخن.

حجّ تمتّع

مسأله۲۲۲۶: حجّ تمتّع، سیزده عمل است: ۱ـ احرام. ۲ـ وقوف در عرفات. ۳ـ وقوف در مشعر. ٤ـ رمی جَمَره عَقبه، با سنگریزه در منی. ٥ـ کشتن قربانی در منی. ٦ـ سر تراشیدن، یا تقصیر در منی. ۷ـ طواف زیارت. ۸ـ دو رکعت نماز طواف. ۹ـ سعی بین صفا و مروه. ۱۰ـ طواف نساء. ۱۱ـ دو رکعت نماز طواف نساء. ۱۲ـ ماندن شب‌های یازدهم و دوازدهم در منی. و گاهی باید شب سیزدهم را نیز بماند. ۱۳ـ رمی سه جَمَره، در روزهای یازدهم و دوازدهم و همچنین سیزدهم اگر شب سیزدهم در آنجا بماند.

۱ـ اِحرام

مسأله۲۲۲۷: اوّلین عمل از عمره تمتّع، احرام می‌باشد و وقت آن، ماه‌های حج است که عبارتند از: شوال، ذی القعده و ذی الحجّه.

میقات

مسأله۲۲۲۸: محل احرام که «میقات» نام دارد، به این شرح است: ۱ـ مسجد شجَره، که میقات اهل مدینه می‌باشد. ۲ـ وادی عقیق: میقات کسانی است که از راه عراق، به حج می‌روند. ۳ـ قرن المنازل: میقات کسانی است که از طائف عبور کنند. ٤ـ یَلَمْلَم: میقات کسانی است که از یمن عبور می‌کنند. ٥ـ جُحفِه: میقات کسانی است که از مصر، یا شام به حج می‌روند.

مسأله۲۲۲۹: هر کس از میقاتی عبور کند، باید از آن میقات احرام ببندد.

واجبات احرام

مسأله۲۲۳۰: واجبات احرام سه چیز است: ۱ـ نیّت، یعنی قصد کند: **«احرام می‌بندم برای عمره تمتّع قُرْبَةً إلَی اللّهِ تعالی»** و معنای احرام: التزام به ترک امور مخصوصی است که ذکر خواهد شد. ۲ـ گفتن تلبیات اربع که چنین است: «**لَبَّیْكَ، اللّهُمَّ لَبَّیْكَ، لَبَّیْكَ لا شَریكَ لَكَ لَبَّیْكَ**» و بنابر احتیاط مستحب اضافه نماید: «**إنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لا شَریكَ لَكَ لَبَّیْك**». ۳ـ پوشیدن دو لباس احرام، یکی را مانند لنگ به خود می‌بندد و دیگری را بر دوش می‌اندازد. و پوشیدن این دو لباس باید قبل از نیّت و تلبیه باشد و بر خصوص مردها واجب است و برای زن‌ها احرام در آن ولو در ابتدا فقط احتیاط

مستحب است و باید لباس احرام پاك بوده، از حریر و پوست حیوان حرام گوشت نباشد و نیز به اندازه‌ای نازك نباشد که بدن انسان، از زیر آن نمایان شود.

مُحرّمات اِحرام

مسأله ۲۲۳۱: شخص مُحرِم، باید بیست و پنج چیز را ترك نماید:

۱ـ شکار حیوان صحرایی، کمك کردن بر صید آن و کشتن و خوردن آن، مگر حیوانات درنده که دفع ضرر آن‌ها جایز است. ۲ـ آمیزش با زنان مطلقاً چه از قُبل و چه از دُبر، محرم به حج بوده و یا به عمره. ۳ـ استمتاعات جنسی به مانند بوسیدن، یا نگاه کردن و یا دست زدن و بغل کردن با شهوت. ٤ـ عقد ازدواج دائم و یا موقت، خواه برای خودش باشد یا برای دیگری و همچنین است شاهد عقد شدن و ادای شهادت. ٥ـ استمناء، خواه با دست باشد، یا با غیر آن. ٦ـ استعمال بوی خوش، مانند مشك، زعفران، عنبر و ورس، به تمامی انواع و استفاده‌های آن، خواه خوردن باشد، یا مالیدن، یا بو کردن و مانند آن. و بنابر احتیاط واجب اجتناب از همه اقسام عطرها و بوهای خوش بنماید. و همچنین حرام است شخص محرم، هنگامی که بوی بد می‌شنود، بینی خود را بگیرد. ۷ـ پوشیدن لباس‌های دوخته برای مردان، ولی همیان یا چیز دیگری که پول را در آن نگهداری می‌کنند و همچنین فتق بند، مانعی ندارد. ۸ـ سرمه کشیدن مطلقاً اگر سیاه باشد و غیر از سیاه اگر جهت زینت باشد. ۹ـ نگاه کردن در آینه اگر به قصد زینت باشد. ۱۰ـ برای مردها پوشیدن چکمه، جوراب و مانند آن، از چیزهایی که پشت پا را بپوشاند و چنانچه اضطراراً آن را بپوشد، باید وسط آن را بشکافد. ۱۱ـ فسوق، یعنی دروغ گفتن، فحش دادن و مفاخره کردن. ۱۲ـ جدال کردن، یعنی «**لا وَ اللّه**» یا «**بَلی وَ اللّه**» بگوید. و بنابر احتیاط واجب از هر قسمی اجتناب کند. ۱۳ـ کشتن، یا انداختن جانورانی که بر بدن انسان زندگی می‌کنند مانند شپش، کك و مانند آن و همچنین نباید آن‌ها را از روی بدن انداخت. ١٤ـ زینت کردن مطلقاً مانند ساعت به دست کردن، عینک زدن و انگشتر به دست نمودن، اگر به قصد زینت باشد، بله انگشتر به دست کردن جهت سنّت اشکال ندارد. ١٥ـ حنا بستن حرام است بنابر احتیاط واجب، و بنابر اولی اگر اثر حنا بعد از احرام می ماند قبل از احرام حنا نبندد. ١٦ـ پوشانیدن تمام سر، یا قسمتی از آن و یا گوش، برای مردها، حتّی اگر با حنا و یا فرو بردن سر در آب

باشد. ۱۷ـ پوشانیدن زن‌ها روی خود چه کلاً و چه بعضی آن را، خواه با نقاب باشد یا غیر آن، ولی جایز است چیزی را از سر آویزان کنند، که تا بینی یا چانه را بپوشاند و به صورت نچسبد. ۱۸ـ روغن مالیدن بدن، اگرچه خوش بو نباشد، مگر در حال اضطرار یا درمان باشد. ۱۹ـ کندن مو، خواه از سر باشد، یا از غیر آن از خود باشد یا از دیگری، اگرچه فقط یك مو باشد ولی اگر در حال وضو بیفتد، اشکال ندارد. ۲۰ـ به خون انداختن بدن خود بنابر احتیاط واجب نه بدن دیگری، حتّی با مسواك، در صورتی که بداند اگر مسواك کند دندان‌هایش خون می‌آید. ۲۱ـ کندن دندان در صورتی که خون بیاید، مگر در حال اضطرار باشد. ۲۲ـ گرفتن ناخن، اگرچه بعض آن باشد، مگر جهت درمان یا دفع درد آن در صورتی که بعض آن بشکند. ۲۳ـ رفتن زیر سایه، در حال حرکت برای مردها چه سواره باشد یا پیاده و چه شب باشد و یا روز، ولی اگر در منزل زیر سایه باشد، مانعی ندارد. ۲٤ـ بریدن و یا کندن درخت و گیاه حرم، چه محرم باشد و چه نباشد، در حج بوده و یا عمره و یا غیر از آن. ۲۵ـ اسلحه پوشیدن، مانند هفت تیر و شمشیر و بنابر احتیاط واجب از دست گرفتن اسلحه بپرهیزد گرچه آن را نپوشیده باشد.

کفّاره مُحرّماتِ اِحرام

مسأله۲۲۳۲: محرّماتِ اِحرام که در مسأله قبل بیان شد، سه قسم است: **اوّل:** آنچه فقط حرام است و موجب کفاره جز استغفار نیست. **دوم:** آنچه حرام و ارتکاب آن موجب کفّاره و استغفار نیز می‌باشد. **سوم:** آنچه موجب بطلان حج نیز می‌باشد. و به طور اختصار به بعضی کفّاره‌ها اشاره می‌نماییم.

مسأله۲۲۳۳: کفّاره‌های محرّمات احرام عبارتند از: ۱ـ کفّاره صید و تفصیل آن را در «رساله مناسك حج» بیان نموده ایم. ۲ـ کفّاره آمیزش با زنان، یك شتر یا گاو یا گوسفند است، به تفصیلی که در «رساله مناسك حج» بیان شده که در بعضی موارد سبب بطلان حج می‌شود. ۳ـ کفّاره استمتاعات جنسی، یک شتر یا گاو و یا گوسفند بوده و به تفصیلی که در «رساله مناسک حج» آمده است. ٤ـ کفّاره عقد نکاح، اگر شوهر دخول کند، یك شتر بر عقدکننده است و نیز بر هر کدام از زوجین چنانچه مُحرم بوده باشند و از روی علم و عمد باشد. ۵ـ کفّاره استمناء، مانند کفاره جماع است و در بعضی موارد موجب بطلان حج می‌شود. ٦ـ کفّاره استعمال بوی خوش،

در بعضی موارد یك گوسفند است. ۷ــ کفّاره پوشیدن مردان لباس دوخته، یك گوسفند است در صورتی که از روی علم و عمد باشد، بلـه در حال ضرورت بنابر احتیاط واجب است، ولی در صورت خوف از منع کفاره ندارد. ۸ــ کفّاره سرمه کشیدن استغفار بوده و بنابر احتیاط مستحب یك گوسفند است. ۹ـ کفّاره نگاه کردن در آینه استغفار بوده و بنابر احتیاط مستحب یك گوسفند است و در این صورت تجدید تلبیه نیز مستحب می‌باشد. ۱۰ـ کفّاره پوشیدن چکمه و جوراب برای مردها از روی اختیار، بنابر احتیاط یك گوسفند است. ۱۱ــ کفّاره فسوق، استغفار است. ۱۲ـ کفّاره جدال کردن، یك شتر، یا گاو یا گوسفند است به تفصیلی که در «رساله مناسك حج» بیان شده است. ۱۳ـ کفّاره کشتن و یا دور انداختن شپش و مانند آن، بنابر احتیاط واجب دادن یك مشت طعام به فقیر است. ١٤ـ کفّاره زینت کردن، بنابر احتیاط یك گوسفند بوده و کفاره انگشتر دست کردن استغفار. ۱۵ـ کفّاره حنا بستن استغفار است. ١٦ـ کفّاره پوشاندن سر برای مردها چه از روی اختیار و چه اضطرار باشد، یك گوسفند است. ۱۷ــ کفّاره پوشاندن صورت برای زن‌ها، یك گوسفند است. ۱۸ـ کفّاره روغن مالیدن در صورتی که با علم، عمد و اختیار باشد استغفار بوده و بنابر احتیاط مستحب یك گوسفند است. ۱۹ــ کفّاره جدا کردن مو، یك گوسفند، یا سه روز روزه و یا اطعام شش مسکین است که به هریك دو مد طعام (۱/۵ کیلو) داده شود. ۲۰ـ کفّاره خون انداختن بدن، به غیر از ضرورت بنابر احتیاط واجب یك گوسفند است. ۲۱ـ کفّاره دندان کشیدن و خون آمدن در صورت عدم ضرورت بنابر احتیاط واجب یك گوسفند است. ۲۲ــ کفّاره گرفتن ناخن، دو گوسفند، یا یك گوسفند یا یك مدّ طعام است به تفصیلی که در «رساله مناسك حج» بیان شده است. ۲۳ـ کفّاره رفتن زیر سایه برای مردها چه در حال اختیار و یا ضرورت باشد، یك گوسفند است. ٢٤ـ کفّاره کندن درخت و یا قطع آن در محدوده حرم در صورت علم و عمد، یك گاو، یا یك گوسفند یا قیمت آن درخت است به تفصیلی که در «رساله مناسك حج» بیان شده است. ۲۵ـ کفّاره حمل سلاح در حال اختیار بنابر احتیاط مستحب، یك گوسفند است. معلوم باشد کفاره‌های یادشده را می‌توان در شهر خود انجام داد. جز کفاره شکار و صید که آن باید در مکه باشد اگر در عمره بوده و در منی اگر در حج بوده، مگر اینکه ممکن نباشد که می‌تواند در شهر

خود آن را ذبح کند و بنابر احتیاط مستحب پوست کفاره را فروخته و گوشت تهیه نموده و به فقیر بدهد، و اگر ذابح آن را بجای اجرت بگیرد دیگر چیزی لازم نیست.

۲ـ طواف

مسأله۲۲۳۴: پس از بستن احرام عمره، باید به مکّه مکرّمه آمده و دومین عمل عمره را که طواف دور خانه کعبه است، بجا آورد.

مسأله۲۲۳۵: واجبات طواف: ۱ـ خانه کعبه را طرف چپ خود قرار داده. ۲ـ هفت مرتبه دور آن گردش می‌کند. ۳ـ اشواط طواف پشت سر هم باشد. ٤ـ از حجرالاسود ابتدا نموده و به آن خاتمه می‌دهد. ٥ـ تمام بدن از خانه کعبه خارج باشد. ٦ـ بنابر احتیاط واجب ـ چنانچه مشقتی نباشد ـ طواف بین مقام ابراهیم علیه السلام و خانه کعبه باشد. ۷ـ حجر اسماعیل علیه السلام را داخل در طواف کند.

مسأله۲۲۳۶: در طواف شش چیز شرط است: ۱ـ نیّت، یعنی قصد کند: **«طواف می‌کنم برای عمره تمتّع به جهت تقرّب به درگاه خدای متعال»**. ۲ـ پاك بودن از حَدَث اکبر (مانند جنابت، حیض و نفاس) و حدث اصغر (یعنی با وضو باشد). ۳ـ پاك بودن لباس و بدن از نجاست. ٤ـ مرد، ختنه کرده باشد. ٥ـ ستر عورت. و واجب است همه شرایط لباس نمازگزار را در حال طواف رعایت کند. ٦ـ مباح بودن لباس و اینکه غصبی نباشد.

۳ـ نماز طواف

مسأله۲۲۳۷: عمل سوم عمره، بجا آوردن دو رکعت نماز طواف در نزد یا پشت مقام حضرت ابراهیم علیه السلام است.

مسأله۲۲۳۸: نماز طواف، مانند نماز صبح بوده و نیّت آن چنین است: «دو رکعت نماز طواف عمره بجا می‌آورم به جهت تقرّب به درگاه خدای متعال».

۴ـ سعی

مسأله۲۲۳۹: عمل چهارم عمره، سعی بین صفا و مروه است که باید هفت مرتبه، مسافت بین صفا و مروه را طی کند، ابتدای سعی از صفا و پایان آن در مروه است.

مسأله۲۲۴۰: رفتن از صفا به مروه یك «شوط» و برگشتن از آن به صفا یك «شوط» دیگر حساب می‌شود.

مسـأله۲۲۴۱: در سعی چنین نیّت می‌کند: «سعی می‌کـنم بـین صـفا و مـروه، بـرای عمره تمتّع به جهت تقرّب به درگاه خدای متعال».

۵ــ تقصیر

مسـأله۲۲۴۲: پس از اتمام سعی، بایـد عمـل پـنجم عمـره را کـه «تقصـیر» اسـت، بجا آورد.

مسـأله۲۲۴۳: تقصیر، یعنی مقداری از موی سر، یا صورت و یـا نـاخن را بگیـرد و چنین نیّت کند: «تقصیر عمره تمتّع بجا می‌آورم برای اطاعت خداوند».

مسـأله۲۲۴۴: پس از تقصیر آنچه به جهـت احـرام بـر او حـرام شـده بـود، حـلال می‌شود، مگر دو چیز که حرمت آن‌ها بـه جهـت حـرم اسـت، نـه اِحـرام: ۱ــ صـید. ۲ـ کندن درخت یا بوته‌ای که در محدوده حرم روییده است.

۱. احرام حج

مسـأله۲۲۴۵: چنانچه گفته شد: حج سیزده عمل دارد، **اوّل:** احـرام اسـت و انسـان بعد از آنکه عمره تمتّع را تمام کرد، باید به همان کیفیّتی که در عمره گفته شـد، بـرای حج احرام ببندد، با این فرق که احرام عمره، از میقات بود و احرام حـج از شـهر مکّـه مکرّمه است و مستحب است که از «مسجدالحرام» احرام ببندد. و بـرای احـرام چنـین نیّت کند: «محرم می‌شوم به احرام حج تمتّع، برای تقرّب به درگاه خدای متعال».

مسـأله۲۲۴۶: وقت احـرام حـج، بعـد از پایـان عمـره تمتّـع تـا هنگـام وقـوف بـه عرفات است.

۲. وقوف به عرفات

مسـأله۲۲۴۷: دوم: وقوف به عرفات، یعنی از ظهر روز عرفه (روز نهم) تـا غـروب آفتاب در صحرای عرفات باشد.

مسـأله۲۲۴۸: در این عمل چنین نیّت می‌کند: «**وقوف می‌کنم در عرفات برای حج تمتّع قُربةً الی‌اللّه تعالی**».

۳. وقوف به مشعر

مسـأله۲۲۴۹: بعد از غروب آفتاب شب عید، بایـد از عرفـات بـه صـحرای مشـعر برود و در آنجا تا طلوع فجر روز عید کـه روز دهـم اسـت، بمانـد و سـپس از طلـوع

فجر روز عید تا طلوع آفتاب را به نیّت وقوف بماند.

مسأله ۲۲۵۰: هنگامی که طلوع فجر (اذان صبح) نزدیك می‌شود چنین نیّت می‌کند: **«وقوف می‌کنم در صحرای مشعر از طلوع فجر تا طلوع آفتاب، قربةً الی‌اللّه تعالی»**.

۴ـ۶. اعمال منی: رَمی، ذِبح، حلق

مسأله ۲۲۵۱: هنگامی که آفتاب روز عید، طلوع می‌کند، حجّاج به منی رفته و در آنجا سه کار باید انجام دهند: ۱ـ رَمی جمره عَقبه، یعنی استوانه بزرگ، به هفت سنگ ریزه، پشت سرهم و در آن چنین نیّت می‌کند: **«رَمی می‌کنم جمره عقبه را به جهت اطاعت امر خدای متعال»**. ۲ـ سپس شتر، یا گاو یا گوسفندی را قربانی کرده و در آن نیّت می‌کند: **«قربانی می‌کنم برای اطاعت خدای متعال»**. و قربانی باید تام الاجزاء و سالم باشد و احوط آن است که سن مخصوصی داشته باشد که «در رساله مناسك حج» بیان نموده ایم. و بنابر احتیاط مستحب، انسان ثلث قربانی را برای خود بردارد، ثلث آن را هدیه و ثلث دیگرش را صدقه بدهد. ۳ـ تراشیدن تمام سر یا گرفتن ناخن، یا مقداری از موی سر و یا صورت. و در آن چنین نیّت می‌کند: **«حلق یا تقصیر می‌کنم، برای حجّ تمتّع به جهت اطاعت خدای متعال»** و چنانچه حج اوّل او باشد، بنابر احتیاط مستحب باید حلق کند یعنی سر خود را بتراشد.

۷ـ۱۱. اعمال مکّه مکرّمه

مسأله ۲۲۵۲: پس از انجام اعمال منی، انسان می‌تواند همان روز عید «دهم ذی الحجّه» به شهر مکّه مکرّمه برود تا در آنجا پنج عمل بجا آورد: ۱ـ طواف زیارت، که نیّت آن چنین است: **«طواف زیارت می‌کنم به جهت اطاعت خدای متعال»**. ۲ـ دو رکعت نماز طواف نزد مقام حضرت ابراهیم علیه‌السلام یا پشت آن و چنین نیّت می‌کند: **«دو رکعت نماز طواف زیارت، بجا می‌آورم به جهت تقرّب به درگاه خدای متعال»**. ۳ ـ سعی بین صفا و مروه، به همان نحوی که بیان شد و نیّت آن چنین است: **«سعی می‌کنم بین صفا و مروه برای حج تمتّع قربةً الی اللّه تعالی»**. ٤ـ طواف نساء، که مانند طواف حج است و چنین نیّت می‌کند: **«طواف نساء بجا می‌آورم، به جهت تقرّب به خدای متعال»**. ۵ـ دو رکعت نماز طواف نساء و در آن چنین نیّت می‌کند: **«دو رکعت نماز طواف نساء بجا می‌آورم، قربةً الی اللّه تعالی»**.

مسـأله۲۲۵۳: انسان می‌تواند روز دهم در منی بماند و روز یازدهم یـا دوازدهـم بـه شهر مکّه مکرّمه برود و اعمال آن را بجا آورد.

مسـأله۲۲۵۴: بعد از آنکه انسان اعمال پنج گانه مکّـه را بجـا آورد، تمـام چیزهـایی که به جهت احرام، بر او حرام شده بـود، حتّـی معاشـرت بـا زنـان و اسـتعمال عطـر حلال می‌شود، مگر دو چیز: ۱ــ شـکار کـردن. ۲ــ کنـدن درخـت یـا بوتـه حـرم. و حرمت این دو چیز به جهت حرم است نه اِحرام.

۱۲. ماندن در منی

مسـأله۲۲۵۵: شب یازدهم و دوازدهم، باید حُجّاج در منـی بماننـد و اگـر انسـان در حال احرام، معاشرت با زن یا صید کرده باشد، باید شب سیزدهم را نیـز در منـی بمانـد. و چنین نیّت می‌کند: «بیتوته می‌کنم در منی، به جهت تقرّب به درگاه پروردگار».

مسـأله۲۲۵۶: اگر انسان در حال احرام، معاشـرت بـا زن و یـا صـید نکـرده باشـد، می‌تواند بعد از ظهر روز دوازدهم، از منی خارج شود و چنانچه تا غـروب آفتـاب، در آنجا باشد، باید آن شب را نیز در منی بماند.

مسـأله۲۲۵۷: اگر انسان در منی نماند، باید برای هر روز، یك گوسفند کفّاره بدهـد و چنانچه عمداً در آنجا نمانده باشد، معصیت کرده ولی حج او صحیح است.

۱۳. رمی جمرات

مسـأله۲۲۵۸: حجّاج، در روزهایی که شـب آن، در منـی بیتوتـه کـرده‌انـد، یعنـی روز یازدهم و دوازدهم و گاهی سیزدهم، باید جمرات سه‌گانه را رمی بکننـد. بـه ایـن ترتیـب: استوانه اوّل را هفت سـنگ‌ریـزه بزننـد، سـپس اسـتوانه دوم را هفـت سـنگ‌ریـزه و بعـد استوانه عقبه را هفت سنگ‌ریزه بزنند و با پایان گرفتن این اعمال، حج تمام می‌شود.

احکام جهاد

مسـأله۲۲۵۹: جهاد بر دو قسم است: ۱) جهاد با نفس، یعنـی انسـان خـود را بـر بجا آوردن واجبات و خوبی‌ها و ترك محرّمات و بدی‌هـا وادار نمایـد. ۲) جهـاد بـا کفّار و بغات.

مسـأله۲۲۶۰: جهاد با نفس، واجب عینـی اسـت، یعنـی بـر هـر مسـلمانی واجـب است، امّا جهاد با کفّار و بُغات در صورتی که شـرایط آن جمـع شـود واجـب کفـایی

است، یعنی اگر عدّه‌ای به آن قیام کنند و اهداف شرعیّه بـه آن تحقّـق یابـد از دیگـران ساقط می‌شود و چنانچه هیچ کس قیام نکند، همه گناه کرده‌اند.

مسـأله۲۲۶۱: جنگ در اسلام، بسیار محدود، پاکیزه و با شرایط خاصی بـوده اسـت و حتّی المقدور باید از خون‌ریزی و جنگ‌افروزی اجتنـاب شـود و تمـام جنـگ‌هـای پیامبر ﷺ و امیرمؤمنان علیه‌السلام دفاعی بوده است.

مسـأله۲۲۶۲: جنگ، صلح و مانند آن، که از مسائل عامّـه و مـرتبط بـه تمـام مـردم می‌باشد، باید زیر نظر فقهایی که مراجع تقلیدند باشد.

مسـأله۲۲۶۳: جهاد با کفّار، یا ابتدایی است، یعنی مسلمانان طبـق شـرایط خاصـی، برای نجات دادن مظلومان گرچه مسلمان نباشند از ظلم ظالمان لشکرکشی مـی‌نماینـد و یا دفاعی است، یعنی برای دفاع از مسلمین و کشورهای اسلامی، جنگ می‌کنند.

مسـأله۲۲۶۴: وجوب جهاد بر انسان چند شرط دارد: ۱ـ بلـوغ ۲ـ عقـل ۳ـ آزاد بـودن ٤ـ مرد بودن ٥ـ پیر نبودن ٦ـ کور یا زمین گیر نبودن و همچنـین نبایـد مرضـی داشـته باشـد که مانع رفتن به جهاد شود ۷ـ داشتن اسلحه بـرای جهـاد ۸ـ اجـازه امـام معصـوم علیه‌السلام یـا نایب او. و در عصر حاضر، باید با اجازه فقهای مراجع و به مشورت فیمابین باشد.

مسـأله۲۲۶۵: در چهار ماه حـرام، یعنـی رجـب، ذی القعـده، ذی الحجّـة و محـرّم جهاد ابتدایی به آن معنی که بیان شد حرام اسـت، امّـا اگـر کفّـار هجـوم کننـد، دفـاع واجب می‌شود.

مسـأله۲۲۶۶: جهاد ابتدایی تنها برای نجات مظلـومین جهـان گرچـه غیـر مسـلمان بوده از ظلم ظالمان می‌باشد، البته در صورتی‌که مسلمانان تمکّن داشـته و فقهـایی کـه مراجع تقلیدند به مشـورت فیمـابین، اجـازه بدهنـد و راه دیگـری جـز جهـاد وجـود نداشته باشد، و دیگر شرایط آن.

مسـأله۲۲۶۷: کسانی که با آن‌ها جهاد می‌شود عبارتنـد از: ۱ـ کفّـار محـارب، یعنـی کافرهایی که با مسلمانان در حال جنگند، کتابی باشند یعنـی یهـود، نصـاری و مجـوس. و یا غیر کتابی، مانند بقیّه کفّار. ۲ـ اهل ذمّه، یعنـی کفّـاری کـه در ذمّـه و پنـاه اسـلام بوده، اگر به شرایط مقرّره عمل نکنند. ۳ـ کسانی که بر علیه امام معصـوم علیه‌السلام خـروج کرده‌اند، مانند اهل جَمَل، صفین و نهروان. ٤ـ کسـانی کـه مصـداق آیـه شـریفه «**فَـاِنْ بَغَتْ اِحْداهُما عَلَی الْاُخْرٰی**» باشند. برخورد اسلام با کفّـار، بهتـرین برخـورد انسـانی و اخلاقی می‌باشد. و با مراجعه به سیره پیامبر ﷺ و امیرمؤمنان علیه‌السلام روشن می‌شـود کـه چگونه کفّار و اقلیّت‌های مـذهبی بـا کمـال آسـایش در کشـورهای اسـلامی زنـدگی

می‌کردند و اگر جنگی نیز درمی‌گرفت، با کمترین تلفات و خون‌ریزی به پایان می‌رسید که نه پیش از پیامبر ﷺ و امیرمؤمنان علیه‌السلام و نه بعد از آن دو بزرگوار، در تاریخ هرگز نظیر نداشته و ندارد.

مسأله۲۲۶۸: کفّار از نظر اسلام برچند قسمند: ۱ـ کفّار مُعاهد، یعنی کفّاری که با مسلمانان معاهده و پیمان داشته باشند. ۲ـ کفّار مُحاید، یعنی کفّاری که کار به کار مسلمانان نداشته باشند. ۳ـ کفّار مُحارب، یعنی کفّاری که با مسلمانان جنگ داشته باشند. ٤ـ کفّار اهل ذِمّه، یعنی کفّاری در ذمّه و پناه مسلمانان باشند. و تنها با کفّار مُحارب، جنگ می‌شود. ٥ـ کفّار مستأمنین، که مؤمنین آن‌ها را امان دادند.

مسأله۲۲۶۹: چنانچه کفّار اهل کتاب با مسلمانان طرف شوند، بین چند چیز مخیّر می‌باشند. ۱ـ اسلام بیاورند. ۲ـ جزیه بدهند. یعنی در هر سال مبلغی به حاکم اسلامی بپردازند تا در پناه مسلمانان زندگی کنند. ۳ـ اگر به هیچ کدام راضی نشدند طبق نظر فقهایی که مراجع تقلیدند و به مشورت فیمابین، با آن‌ها جنگ می‌شود.

مسأله۲۲۷۰: بنا بر مشهور، از کفّار غیراهل کتاب، جزیه قبول نمی‌شود.

مسأله۲۲۷۱: ستاره پرستان، هندوها، کنفونسیوس‌ها و بودائیان از اهل کتاب نیستند، گرچه احتمالا صابئه در اصل دارای دین بوده‌اند.

مسأله۲۲۷۲: جزیه، مالی است که دولت اسلامی، از کفّار ذمّی، طبق قرارداد فیمابین، در مقابل حمایت خود از آنان، می‌گیرد. وهمان‌گونه که بر مسلمانان، خمس و زکات واجب است، از کفّاری که در پناه اسلام هستند جزیه دریافت می‌شود، تا جان، ثروت و ناموس آن‌ها در امان باشد، در حدیث شریف پیامبر اسلام ﷺ آمده است: «کسی که کافر ذمّی را آزار دهد مرا آزار داده است».

مسأله۲۲۷۳: قرارداد ذمّه دارای شرایطی است، از جمله: ۱ـ هر سال مقداری از اموال خود را طبق توافق حاصله بپردازند و در مقابل، از آن‌ها خمس و زکات دریافت نمی‌شود. ۲ـ به قوانین عمومی کشور اسلامی، احترام بگذارند. ۳ـ مسلمانان را اذیّت نکنند. ٤ـ تظاهر به مُحرّمات ننمایند، مثلا در اماکن عمومی شرابخواری نکرده، گوشت خوك نخورند ولی در محدوده خود، آزادند و در مواردی که قانون الزام، شامل آن‌ها می‌شود، می‌توانند به قوانین خود، عمل نمایند.

مسأله۲۲۷۴: کسانی که علیه امام معصوم علیه‌السلام خروج کنند، هرگاه جمعیّتی را تشکیل دهند، در حکم کفّار می‌باشند و چنانچه جمعیّت و حزبی را تشکیل نمی‌دهند، در صورت وقوع جنگ تنها باید آن‌ها را متفرّق نمود، از این رو کسانی را که از

جنگ فرار می‌کنند، نباید کشت و نباید مجروحین و اسیران را از بین برد.

مسأله۲۲۷۵: در صورت جنگ مسلمین با کفّار، فرار مسلمان از جنگ جایز نیست، مگر برای امور ذیل: ۱ـ جای مناسب‌تری بیابد، تا بهتر بتواند جنگ کند. ۲ـ اسلحه خود را اصلاح کند. ۳ـ نزد آب باشد و یا به آفتاب پشت کند. ٤ـ به دیگر مسلمانان ملحق شود و دسته جمعی جنگ کنند. ۵ـ برای آنچه باعث پیروزی شود.

مسأله۲۲۷۶: در زمان جنگ، کندن درخت‌ها، مسلّط کردن آب، آتش زدن، سم پاشی کردن و شبیخون زدن، مکروه می‌باشد.

مسأله۲۲۷۷: بچّه‌ها و زن‌های یاغیان را نمی‌توان به بردگی گرفت و اموالی که لشکر اسلام بر آن مسلّط نشده، به ملك کسی درنمی آید، امّا اموالی که در جبهه بوده، أیضاً احوط ترك آن است.

مسأله۲۲۷۸: کشتن بچّه‌ها، زن‌ها و مانند آن‌ها جایز نیست. و همچنین کشته‌های کفّار را نباید تکه تکه کرد.

مسأله۲۲۷۹: از بچّه‌ها، اشخاص ابله، دیوانه، زن‌ها، سالخوردگان، نابینایان و کسانی‌که بر اثر بیماری زمین‌گیر هستند، جزیه گرفته نمی‌شود.

مسأله۲۲۸۰: کمترین مقدار جزیه، اندازه‌ای است که اسم جزیه، بر آن صدق کند و بالاترین حد آن، به اندازه توان آن‌هاست و باید زیر نظر فقهایی که مراجع تقلیدند و مستند به مشورت فیمابین، باشد.

مسأله۲۲۸۱: کسی که برای عموم کفّار قرارداد ذمّه می‌بندد و یا به آن‌ها پناه می‌دهد، باید از طرف امام معصوم علیه السلام یا نایب او باشد و در او بلوغ و عقل و وثاقت شرط است.

مسأله۲۲۸۲: فرد مسلمان می‌تواند برای بعضی از کفّار، عقد ذمّه ببندد و بگوید: «تو در ذمّه و پناه اسلام هستی».

مسأله۲۲۸۳: اگر کافر حربی، به خیال امان، یعنی گمان کند مسلمانان به او امان داده‌اند، وارد کشور اسلامی شود، نمی‌توان او را کشت و باید به جای خود، بازگردانده شود.

مسأله۲۲۸۴: هرگاه کفّار ذمّی به دارالحرب ملحق شوند، مدّت امان آن‌ها تمام می‌شود.

مسأله۲۲۸۵: اموال، بچّه‌ها و خانواده اهل ذمّه، محترم و حکم خود ذمّی را دارند.

مسـأله۲۲۸۶: اگر کافر ذمّی یا غیر ذمّی، مسلمان شود، اسـلام او قبـول مـی‌شـود و در حکم بقیّه مسلمانان خواهد بود.

مسـأله۲۲۸۷: اسلام، یعنـی: شـهادت دادن بـه یگـانگی خـدا و پیـامبری حضـرت محمد صلی الله علیه و آله و التزام به احکام اسلام.

مسـأله۲۲۸۸: بدون هیچ اشکال و اختلافـی، اسـلام آوردن کفّـار پذیرفتـه مـی‌شـود، بلکه یکی از ضروریّات می‌باشد و در این مورد فرقی بین اقسام کفـر و یـا اقسـام اسـلام نیست، امّا در فرقه‌های اسلامی که به کفر محکوم هستند، انتقال از کفر بـه یکـی از ایـن فرقه‌ها، انتقال از کفر به کفر است و احکام کفر جدید بر آن پیـاده مـی‌گـردد، مـثلا اگـر یك مسیحی، مسلمان ناصبی شد، جزیه از او ساقط و احکام ناصبیان را دارد.

مسـأله۲۲۸۹: عنـوان اسـلام بـر کسـی کـه مـذهب خـود را تغییـر دهـد جـاری و پابرجاست، مثلا اگر کسی از تسـنّن بـه تشـیّع و بـرعکس، یـا از حنفـی بـه مـالکی و برعکس، و یا از اثنی عشری به شش امامی و برعکس منتقل شود، حکم اسـلام بـر او باقی خواهد ماند.

مسـأله۲۲۹۰: کسی که از اسلام به کفر بگرود، احکام مرتـدّ فطـری یـا ملّـی بـر او جاری می‌شود و مرتدّ فطری نیز توبه‌اش مقبول است علی الاصح.

مسـأله۲۲۹۱: کافری که دینش را تغییر دهد، چنانچه از یکـی از اقسـام اهـل کتـاب به یکی دیگر از آن‌ها بگرود، یا از غیر اهل کتاب به دین اهـل کتـاب درآیـد، پذیرفتـه خواهد شد، امّا عکس آن قبـول نمـی‌شـود، مـثلا اگـر یـك مسـیحی مشـرك گردیـد، پذیرفته نخواهد شد، مگر از موارد قانون الزام باشد.

احکام غنیمت

مسـأله۲۲۹۲: اموالی که مسلمانان در جنگ به دست می‌آورند بـه آن غنیمـت گفتـه می‌شود و هنگامی که غنیمت به دست می‌آید، اوّل باید مقداری کـه امـام معصـوم علیه السلام صلاح می‌دانـد بـه مصـرف معیّنـی برسـد، جـدا نمـوده و آنچـه مخصـوص بـه امـام معصوم علیه السلام است کنار بگذارند، سپس بقیّه را به پنج قسـمت، تقسـیم نماینـد: خمـس آن را، همان گونه که در «احکام خمس» گذشت مصرف نموده و چهار قسـمت دیگـر را به نحوی که بیان می‌شود بین مسلمانان تقسیم نمایند.

مسـأله۲۲۹۳: غنیمتی که مسلمانان در جنگ به دست می‌آورند، چنانچـه قابـل نقـل

باشد باید بین کسانی که جنگ کرده‌اند به این صورت تقسیم شود: بـه اشـخاص پیـاده یك سهم، به سواره دو سهم و به کسی که مرکب‌های متعدّد دارد سه سهم داده شود.

مسـأله۲۲۹۴: زمینی که مسلمانان به دست می‌آورند پنج قسم اسـت، **اوّل:** زمـین‌هـایی که با جنگ به دست می‌آمده و در وقتی که آن را بـه تصـرّف در آورده‌انـد، آبـاد بـوده که در این صورت ملك مسلمانان می‌شود. **دوّم:** زمین‌هایی که با جنگ به دسـت آمـده، ولی در وقتی که آن را به تصرّف در آورده‌اند آباد نبوده کـه در ایـن صـورت ملـك امـام معصوم علیه‌السلام می‌باشد. **سوّم:** زمین‌هایی که صـاحبانش بـا مسـلمانان صـلح کـرده‌انـد تـا زمین‌ها ملك خودشان باشد، در این صورت ملك خود آن‌هاسـت. **چهـارم:** زمـین‌هـایی که صاحبانش با مسلمانان صلح کرده‌اند که زمین‌هـا بـه تصـرّف مسـلمانان درآیـد، در این صورت ملك مسلمانان خواهـد بـود. **پـنجم:** زمـین‌هـایی کـه صـاحبان آن اسـلام آورده‌اند، در این صورت بر ملك خود آن‌ها باقی خواهد ماند.

مسـأله۲۲۹۵: زمینی که با جنگ یا صلح به دست مسـلمانان درآیـد، قابـل فـروش، بخشـش و وقـف نیسـت، بلکـه امـام معصـوم علیه‌السلام یـا نایـب او، آن را اجـاره داده، مال الاجاره را در مصالح مسلمین مصرف می‌کند.

مسـأله۲۲۹۶: امام معصوم علیه‌السلام یا نایب او می‌تواند با اعـراب بیابـان‌نشـین در صـورت صلاح، قراردادی ببندد، مبنی بر اینکـه از جـای خـود هجـرت نکننـد و جهـادی بـر آنـان نباشد و اگر از آنان برای جهاد، استمداد و کمکی خواسته شد، در مقابـل، مـزدی دریافـت کنند. و سزاوار است دفتری برای ثبت نام مرزبانان و عشـایر بـازگردد کـه در آن حقـوق و مزایای این افراد نوشته شـود و بـرای هـر عشـیره‌ای نـاظر و معرفـی بگمارنـد و علامتـی مخصوص برای آنان گذاشته و پرچم‌های معیّنی برای هر کدام از آنان قرار دهند.

مسـأله۲۲۹۷: اگـر کفّـار، امـوال مسـلمانان و افـراد آزاد آنـان را تصـاحب کردنـد، مسلمانان اسیر شده، بر آزادی خود باقی می‌مانند. و اگـر مسـلمانان توانسـتند آنـان را برگردانند، به آزادی خود باز می‌گردند. و اگـر مسـلمانی آنـان را از کفّـار، بـه عنـوان برده خرید، خریدار، مالك آنان نخواهـد شـد، چـه بدانـد یـا ندانـد. و بـه طـور کلـی هیچ گونه ملکیتی درباره افراد آزاد تحقّق پذیر نیست، چه با خریدن و چه بـا صـلح و غیر آن. همچنین ارث از کافر و دیگر انـواع ملکیّـت، ماننـد رهـن و غیـره بـر چنـین افرادی واقع نخواهد شد.

مسـأله۲۲۹۸: مالك مسلمان، گرچه بیّنه‌ای در دست نداشته باشد، می‌توانـد بـه هـر راه ممکن، اموال خود را از غنیمت کننده، باز گیرد.

مسـأله۲۲۹۹: اگر کسی اموال دزیده شده مسلمانی را از کافری، بـا خریـدن، هدیـه و یا به وسیله دیگری تحت قدرت خود درآورد، مالك واقعی می‌توانـد امـوال خـود را باز گیرد. و اگر شخصی که اموال به دستش رسـیده جریـان را بفهمـد، واجـب اسـت آن‌ها را به مالك واقعیش برگرداند.

مسـأله۲۳۰۰: اگر مسئول تقسیم غنایم جنگی، پیش از قسمت بفهمد کـه غنـایم بـه دست آمده مال مسلمانی است، جایز نیست آن‌ها را قسمت کند و بر او واجـب اسـت آن‌ها را به صاحب مسلمانش برگرداند.

مسـأله۲۳۰۱: اگر مشرکی اسلام آورد و اموال مسلمانی را در اختیـار داشـته باشـد کـه از راه نامشروع به دست آورده و یا آن‌ها را به طور معمول خریـده اسـت، ولـی فروشـنده، آن‌ها را از مسلمانی غصب کرده باشد، بنابر احتیاط، آن‌ها را به صاحبش برگرداند.

مسـأله۲۳۰۲: اگر مسلمانان چیزی را به غنیمت بگیرند که آثار اسـلام بـر آن باشـد، اشکالی ندارد و آن‌ها را مانند دیگر غنایم تقسیم می‌کنند، ولـی اگـر دانسـتند کـه ایـن غنایم از مسلمانی دزدیده شـده اسـت امّـا او را نمـی‌شـناختند، ایـن امـوال در حکـم «مجهول المالك» می‌باشد.

مسـأله۲۳۰۳: نوشته‌هایی که بر روی اموال غنیمت شده یافـت مـی‌شـود وبـه اسـم مسلمان یا معاهدی باشد، ارزش قانونی ندارد، مگر دلیلی وجود داشته باشد.

مسـأله۲۳۰۴: برده غنیمت شده، اگر ادّعا کند متعلّق به مسلمان یـا معاهـدی اسـت، قبول نخواهد شد، گرچه مسلمانی نیز او را تصدیق کند، مگر دلیلی در کار باشد.

مسـأله۲۳۰۵: اگر مال غنیمت شده در دست مسلمانی بـه صـورت اجـاره یـا رهـن باشد، در حکم ملك است.

مسـأله۲۳۰۶: اگر برده یك مسلمان به سرای کفر فرار کند و آن‌هـا او را بگیرنـد، او را مالك نخواهند شد، بلکه در ملك مالك اصـلی بـاقی مـی‌مانـد و اگـر بـرده کـافر، از سرای کفر به سرای اسلام فرار کند و او را بگیرند، اگر با آن کفّار معاهده دارنـد طبـق معاهده و قرارداد عمل می‌شود، در غیر این صورت طبق صلاح دید حاکم شـرع بـا او رفتار می‌شود.

احکام امر به معروف و نهی از منکر

مسـأله۲۳۰۷: «معروف» چیزی است که اسـلام آن را واجـب کـرده، ماننـد نمـاز و روزه. و یا آن را مستحب دانسته است، مانند صدقه دادن و اطعام کردن.

مسأله۲۳۰۸: «منکر» چیزی است که اسلام آن را حرام کرده، مانند شراب، زنا و ربا، و یا آن را مکروه دانسته است، مانند رفتن در مجالس بیکاره‌ها و خوردن در حال سیری.

مسأله۲۳۰۹: امر به معروف نسبت به واجبات، واجب و نسبت به مستحبات، مستحب است.

مسأله۲۳۱۰: نهی از منکر نسبت به محرمات، واجب و نسبت به مکروهات، مستحب است.

مسأله۲۳۱۱: امر به معروف و نهی از منکر چند شرط دارد: ۱ــ شخص آمر به معروف و ناهی از منکر، معروف و منکر را بشناسد. ۲ــ احتمال تأثیر بدهد، پس چنانچه بداند اگر شخصی را امر به معروف کند، به گفته او عمل نخواهد کرد، واجب نیست. ۳ـ شخص مرتکب منکر، یا تارك معروف، اصرار بر عمل خود داشته باشد، پس اگر شخصی عمل منکری را انجام داده، ولی پشیمان شده است و بنا دارد آن را ترك کند، نهی او از منکر واجب نیست. ٤ــ براثر امر به معروف، یا نهی از منکر، ضرری به انسان نرسد.

مسأله۲۳۱۲: امر به معروف و نهی از منکر، از واجبات «کفایی» است و اگر بعضی آن را انجام دهند، از دیگران ساقط می‌شود و چنانچه هیچ کس انجام ندهد، همه گناه کرده‌اند.

مسأله۲۳۱۳: اگر شخصی امر به معروف کند، ولی گفته او تأثیر نکند امّا شخص دیگری، احتمال بدهد که گفته‌اش تأثیر می‌کند، امر به معروف بر او واجب است، هرچند بر دیگری واجب نباشد.

مسأله۲۳۱۴: احتمال تأثیر، یعنی انسان احتمال بدهد که مثلا یکی از ده نفری را که نهی از منکر می‌کند تحت تأثیر گفته او قرار گرفته و عمل منکر را ترك می‌کنند، هر چند بداند تنها گفته او مؤثّر نبوده، بلکه جزو تأثیرکنندگان می‌باشد.

مسأله۲۳۱۵: در صورتی که اسلام در خطر باشد، امر به معروف بر همه واجب است، به این معنی که باید اسلام را از خطر نجات دهند، هرچند که ضرر جانی داشته یا موجب هلاکت گردد.

مسأله۲۳۱۶: یکی از اقسام امر به معروف، امر به عمل نمودن به کلیه احکام اسلام است مانند: قوانین تجارت، زراعت، رهن، وقف، امور زناشویی، طلاق، قضاوت، شهادت، احکام ارث، حقوق، قصاص، دیات و غیر آن. و همچنین امر به

پیاده کردن آزادی‌های اسلامی، اخوت اسلامی و امّت واحده اسلامی لازم می‌باشد.

مسأله۲۳۱۷: یکی از اقسام نهی از منکر، نهی از عمل کردن به قوانین غرب و شرق است، مانند قوانینی که امروزه در کشورهای اسلامی حکم فرما است، همچون جلوگیری از آزادی‌های مشروع مردم، بیگانه خواندن مسلمانان، استبداد در جامعه، تصرّف و مصادره اموال دیگران، مالیات‌ها، تجسّس بر مردم و مرزهای جغرافیایی بین کشورهای اسلامی.

مراتب امر و نهی

مسأله۲۳۱۸: امر به معروف و نهی از منکر، سه مرتبه دارد: ۱ـ انسان فقط اظهار نفرت کند، مانند اینکه صورت را ترش نماید، یا از تارك واجبات، اجتناب کند و یا مانند آن. ۲ـ انسان با زبان انکار کند و با وعظ و ارشاد، نفرت خود را آشکار نماید. ۳ـ عملا انکار کند، مثلا مرتکب حرام را بزند.

مسأله۲۳۱۹: هریك از این سه مرتبه، درجاتی دارد که انسان باید در ابتدا، خفیف‌تر از همه را اختیار کند و اگر فایده نبخشید، به مرتبه بالاتر رود.

مسأله۲۳۲۰: بر هر مکلّفی واجب است، منکرات را به قلب خود انکار نماید، چه بتواند انکار و نفرت خود را اظهار کند، یا نتواند.

مسأله۲۳۲۱: انکار عملی در صورتی جایز است که به اجازه حاکم شرع باشد.

چند مسأله

مسأله۲۳۲۲: اگر مرتکب منکَر معذور باشد، مثلاً مظلومی غیبت ظالمش را می‌کند نهی او واجب نیست، زیرا این فعل، در این حال، منکر نمی‌باشد.

مسأله۲۳۲۳: هرگاه مرتکب منکر، جاهل یا غافل نسبت به موضوع باشد، نهی او واجب نیست، مگر اینکه انسان بداند شارع مقدّس به هیچ وجه نمی‌خواهد آن منکر واقع شود، که در این صورت نهی او از باب ارشاد جاهل و تنبیه غافل واجب است، اما جاهل یا غافل به حکم، واجب است تذکر داده شود.

مسأله۲۳۲۴: امر به معروف و نهی از منکر، فقط بر اهل علم واجب نیست، بلکه همه مسلمانان موظفند که به معروف، امر کرده و از منکر، نهی نمایند.

مسأله۲۳۲۵: هرگاه بعضی بتوانند امر به معروف کنند و دیگران نتوانند، مثلا اگر

دولت بتواند نهی از منکر کند، ولی ملّت نتواند در این صورت، فقط بر کسانی که می‌توانند امر به معروف کنند، واجب خواهد بود.

مسأله۲۳۲۶: هرگاه عملی به عقیده کسی که آن را انجام می‌دهد جایز و نزد دیگری حرام باشد، امر یا نهی او واجب نخواهد بود، در صورتی که عقیده فاعل آن، بر مبنای شرعی باشد.

احکام تولّی و تبرّی

مسأله۲۳۲۷: دوست داشتن خداوند، پیامبران، ائمّه معصومین علیهم‌السلام، حضرت زهرا علیهاالسلام و اولیاء خدا واجب است.

مسأله۲۳۲۸: دشمن داشتن دشمنان خداوند، دشمنان پیامبران و ائمّه اطهار علیهم‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام و اولیای خدا واجب است.

مسأله۲۳۲۹: انسان باید دوستی خود را با خدا، پیامبران، ائمّه علیهم‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام و همچنین دشمنی خود را با دشمنان آنان، اظهار دارد.

مسأله۲۳۳۰: اگر انسان نتواند، دوستی خود را اظهار کند، مثلا در بلاد کفر باشد و می‌داند اگر اسلام خود را اظهار کند کشته خواهد شد، یا مجبور شود انکار کند، مانعی ندارد، چنانچه قرآن می‌فرماید: «مگر کسی که مجبور شده، ولی قلب او مطمئن به ایمان باشد»(سوره نحل/آیه۱۰۶).

مسأله۲۳۳۱: دوستی با مؤمنان و دشمنی با دشمنان آن‌ها، در قول و عمل واجب است.

مسأله۲۳۳۲: دوستی با دشمنان دین، هرگاه به جهت تقیّه یا مصلحتی که به نظر شرع اهمّ باشد، اشکال ندارد.

مسأله۲۳۳۳: دوستی با مؤمنان و دشمنی با دشمنان آن‌ها چند مرتبه دارد: ۱ـ دوستی یا دشمنی قلبی. ۲ـ اظهار دوستی و دشمنی به زبان. ۳ـ اظهار دوستی و دشمنی با عمل، مانند آنکه با مؤمنان رفیق و از کفّار دوری جوید.

مسأله۲۳۳۴: نیکی کردن به کفّار، هرگاه به جهت کفر آن‌ها نباشد، بلکه به جهتی که در انسانیّت با او شریکند مانعی ندارد، چنانچه قرآن می‌فرماید: «خداوند شما را از کسانی که با شما جنگ نکرده‌اند، منع نمی‌کند»(سوره‌ممتحنه/آیه۸).

مسأله۲۳۳۵: طلب آمرزش برای کفّار جایز نیست، ولی طلب هدایت، جایز است.

مسأله۲۳۳۶: بجا آوردن اعمال خیریّه، برای ارحامی که کافر هستند، چنانکه در بعضی از روایات تصریح شده مانعی ندارد، بلکه برای تمام انسان‌ها، خوب است.

مسأله۲۳۳۷: کسی که یکی از اصول دین، یا ضروری دین را منکر باشد از دشمنان به شمار می‌آید و باید سعی نمود تا هدایت شود.

مسأله۲۳۳۸: منافقی که در ظاهر، مسلمان و در باطن کافر است، از دشمنان به‌شمار می‌آید.

مسأله۲۳۳۹: سزاوار است، مؤمنان نسبت به یکدیگر، رحیم، نرم و مهربان بوده و نسبت به کفّار در موارد لازم سختگیر باشند. وگرنه اصل در اسلام، سلم و مهربانی است حتّی با کفّار، همان‌طوری که از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و بقیّه معصومین علیهم السلام به دست می‌آید.

مسأله۲۳۴۰: کسی که منکر پیامبری یکی از پیامبران پیش از اسلام، یا پیامبری حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله باشد از دشمنان به شمار می‌آید و باید کوشش کرد تا هدایت شود.

احکام خرید و فروش

مسأله۲۳۴۱: در خرید و فروش چند چیز مستحب است، **اوّل:** یاد گرفتن احکام آن بیش از مقداری که مورد حاجت و ابتلاست، امّا یادگیری به مقدار حاجت، واجب است، حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: «کسی که می‌خواهد خرید و فروش کند، باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش از یادگرفتن احکام آن، خرید و فروش کند، بر اثر معامله‌های باطل و شبهه ناك به هلاکت می‌افتد». **دوم:** در قیمت جنس بین مشتری‌های مسلمان فرق نگذارد. **سوم:** در قیمت جنس سختگیری نکند. **چهارم:** چیزی را که می‌فروشد زیادتر بدهد و آنچه را می‌خرد کمتر بگیرد. **پنجم:** کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند معامله را برهم بزند، بپذیرد.

مسأله۲۳۴۲: اگر انسان نداند معامله‌ای که کرده صحیح است یا باطل، چنانچه بعد از معامله باشد، می‌تواند در مالی که گرفته تصرّف نماید.

مسأله۲۳۴۳: کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است، مانند خرج زن و بچّه، باید کسب کند، امّا برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا، کسب کردن مستحب است.

معاملات مکروه

مسأله۲۳۴۴: عمده معاملات مکروه از این قرار است: ۱ـ ملك فروشی. ۲ـ قصابی. ۳ـ کفن فروشی. ٤ـ معامله با مردمان پست. ۵ـ معامله بین اذان صبح و اوّل آفتاب. ٦ـ کار خود را خرید و فروش گندم، جو و مانند آن قرار دادن. ۷ـ برای خرید جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد، داخل معامله او شدن.

معاملات حرام

مسأله۲۳۴۵: معاملات حرام شش قسم است: **اوّل:** خرید و فروش عین نجس، مگر سگ شکاری و عبد کافر. و چنانچه عین نجس منفعت عقلایی داشته باشد و آن منفعت، حلال باشد معامله با آن صحیح است. **دوم:** خرید و فروش مال غصبی. **سوم:** خرید و فروش چیزی که مال نیست، مانند بعضی از حیوانات درنده، البته برای منفعت عقلایی اشکال ندارد. **چهارم:** معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد، مانند وسایل قمار. **پنجم:** معامله‌ای که در آن ربا باشد. **ششم:** فروش جنسی که با چیز دیگری مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده نیز به خریدار نگوید، مانند فروختن روغنی که با پیه مخلوط شده است، این عمل را «غِش» می‌گویند، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند و یا تقلّب و حیله نماید و هرکه با برادر مسلمان خود غِش کند خدا برکت را از روزی او می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند».

مسأله۲۳۴۶: فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن باشد، اشکال ندارد. و اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهد که شرط آن پاك بودن است، مثلا لباس است و می‌خواهد با آن نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید فروشنده، نجس بودن آن را به او بگوید.

مسأله۲۳۴۷: اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست، نجس شود، چنانچه آن را برای کاری بخواهد که شرطش پاك بودن است، مثلا روغن نجس را برای خوردن بخواهد، لازم است فروشنده نجاست آن را به مشتری بگوید، و همچنین است اگر در معرض نجاست خوراك مشتری باشد «مثلا» سبب گردد که مشتری خوراك نجس بخورد، ویا وضو و غسل او باطل باشد حرام است

ولی اگر برای کاری بخواهد که شرط آن پاك بودن نیست، مثلا بخواهد نفت نجس را بسوزاند، فروش آن اشکال ندارد.

مسأله۲۳۴۸: خرید و فروش داروهای نجس، در صورت اعلام نجاست آن به مشتری، اشکال ندارد.

مسأله۲۳۴۹: خرید و فروش روغن، دواهای روان و عطرهایی که از کشورهای غیر اسلامی می‌آورند، اگر نجس بودن آن معلوم نباشد، اشکال ندارد، امّا روغنی را که از حیوان، بعد از جان دادن آن می‌گیرند، چنانچه در شهر کفّار، از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند، نجس است و معامله آن، در صورتی که دارای منفعت عقلائی باشد جایز است، بله آن را در کاری که شرطش پاک بودن باشد نباید استفاده شود.

مسأله۲۳۵۰: اگر روباه و مانند آن را به غیر از دستور شرعی، کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن در صورتی که آن منفعت عقلائی داشته باشد اشکال ندارد.

مسأله۲۳۵۱: خرید و فروش گوشت، پیه و چرمی که از کشورهای غیراسلامی می‌آورند، یا از دست کافر گرفته می‌شود اگر منفعت عقلائی داشته باشد غیر از اکل و شرب، یا برای اکل و شرب مستحل ـ در غیر خنزیر ـ جایز است، ولی اگر انسان بداند از حیوانی است که به دستور شرعی کشته شده، خرید و فروش آن اشکال ندارد.

مسأله۲۳۵۲: خرید و فروش گوشت، پیه و چرمی که از دست مسلمان گرفته می‌شود، اشکال ندارد، امّا اگر انسان بداند آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرعی کشته شده یا نه، خرید و فروش آن جایز نیست، مگر برای مستحل آن، یا جهت منفعت عقلائی اگر داشته باشد غیر از اکل و شرب جایز است.

مسأله۲۳۵۳: خرید و فروش مُسکرات، یعنی چیزهایی که انسان را مست می‌کند، حرام و معامله آن باطل است.

مسأله۲۳۵۴: فروختن مال غصبی باطل است و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته، به او برگرداند.

مسأله۲۳۵۵: اگر خریدار قصدش از اوّل معامله این باشد که پول جنس را ندهد، معامله اشکال دارد.

مسـأله۲۳۵۶: اگر مشتری بخواهد پول جنس را بعداً از حرام بدهد، معاملـه صـحیح است، ولی باید مقداری که بدهکار است از مال حلال بدهد.

مسـأله۲۳۵۷: خرید و فروش آلات لهو، مانند تار و سـاز، حتّـی سـازهای کوچـك، حرام است.

مسـأله۲۳۵۸: اگر چیزی را که مـی‌تـوان اسـتفاده حـلال از آن بـرد، بـه قصـد ایـن بفروشد که در حرام مصرف شود، مثلا انگور را به قصد تهیّه شراب بفروشـد، معاملـه آن حرام و باطل است.

مسـأله۲۳۵۹: ساختن مجسّمه جاندار مانند انسان و حیوان چنانچه به قصـد عبـادت یا در معرض عبادت نباشد بنابر احتیاط مستحب تـرك شـود، امّـا خریـد و فـروش آن مکروه است، ولی ساختن مجسّمه غیر جاندار مانند درخت و کوه اشـکال نـدارد، بلـه اگر آن مجسّمه برای عبادت باشد حرام است مطلقاً.

مسـأله۲۳۶۰: خرید چیزی که از قمار، یا دزدی و یـا از معاملـه باطـل، تهیّـه شـده حرام است و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلی آن برگرداند.

مسـأله۲۳۶۱: اگر روغنی را که با پیه مخلـوط اسـت بفروشـد، چنانچـه آن را معـیّن کند، مثلا بگوید این یك مَن روغن را می‌فروشم، معامله به مقدار پیه آن باطـل مـی‌باشـد و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفتـه، مـال مشـتری و پیـه مـال فروشـنده اسـت و مشتری می‌تواند، معامله روغن خالصی را نیز که در آن است برهم بزند، ولـی اگـر آن را معیّن نکند بلکه یك مَن روغن بفروشد، بعـد روغنـی کـه پیـه دارد بدهـد، مشـتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید.

مسـأله۲۳۶۲: اگر مقداری از جنسی که با وزن یا پیمانه می‌فروشند را، به زیـادتر از همان جنس بفروشد، مثلا یك من گندم را بـه یـك مـن و نـیم گنـدم بفروشـد، ربـا و حرام است و گناه یك درهم ربا بزرگتر از هفتاد مرتبه زنا با محرم می‌باشد، بلکـه اگـر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خـوب و جـنس دیگـری بـد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقـداری کـه مـی‌دهـد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، بنابراین اگر مس درست را بدهد و بیشـتر از آن مـس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن بـرنج گـرده بگیـرد و یـا طـلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای ناساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد.

مسـأله۲۳۶۳: اگر چیزی که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشـد، مـثلا یك من گندم را به یك من گندم و صد تومان بفروشد باز هم ربا و حـرام اسـت، بلکـه

اگر چیزی زیادتر نگیرد، ولی شرط کند خریدار کاری برای او انجام دهد، ربا و حرام می‌باشد.

مسأله۲۳۶۴: اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد چیزی ضمیمه کند، مثلا یك مَن گندم و یك دستمال را به یك مَن و نیم گندم بفروشد، اشکال ندارد به شرطی که بنابر احتیاط واجب معامله عقلایی باشد و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند، مثلاً یك من گندم و یك دستمال را به یك من و نیم گندم و یك دستمال بفروشد.

مسأله۲۳۶۵: اگر چیزی که مانند پارچه با متر و ذرع می‌فروشند، یا چیزی که مانند گردو و تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند را، بفروشد و زیادتر بگیرد، مثلا ده تخم مرغ بدهد و یازده بگیرد، اشکال ندارد.

مسأله۲۳۶۶: جنسی که در بعضی از شهرها با وزن، یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند، در هر شهری حکم خود آن شهر را دارد.

مسأله۲۳۶۷: اگر چیزی که می‌فروشد و عوضی که می‌گیرد از یك جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یك من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.

مسأله۲۳۶۸: اگر جنسی که می‌فروشد و عوضی که می‌گیرد، از یك چیز تهیّه شده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، امّا اگر یك مَن روغن بفروشد و در عوض یك مَن و نیم پنیر بگیرد، اشکال ندارد گرچه خلاف احتیاط است. و اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله کند زیادی نگیرد و یا مصالحه کند.

مسأله۲۳۶۹: جو و گندم در ربا یك جنس حساب می‌شود، پس اگر مثلا یك من گندم بدهد و یك من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است و نیز اگر مثلا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدّتی گندم را می‌دهد، مانند گرفتن زیادی بوده و حرام می‌باشد.

مسأله۲۳۷۰: اگر مسلمان از کافر مطلقاً ـ چه ذمی و چه غیر ذمی ـ ربا بگیرد، اشکال ندارد و نیز پدر و فرزند پسر باشد یا دختر و زن و شوهر گرچه عقد غیر دائم باشند علی الأظهر، می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله۲۳۷۱: در فروشنده و خریدار اجمالا چند شرط لازم است، **اوّل:** بالغ باشند. **دوم:** عاقل باشند. **سوم:** سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف

نکنند و همچنین نباید حاکم شرع، آن‌ها را از تصرّف در اموالشان، منع کرده باشد. **چهارم:** قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر مثلا به شوخی بگوید: مال خود را فروختم، معامله باطل است. **پنجم:** کسی آن‌ها را مجبور نکرده باشد. **ششم:** جنس و عوضی را که می‌دهند مالك باشند. و تفصیل آن در مسائل ذیل بیان خواهد شد.

مسأله۲۳۷۲: معامله با بچّه ممیز نابالغ، اگر پدر یا جدّ آن بچّه، به او اجازه داده باشند اشکال ندارد و همچنین اگر طِفل، وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند، معامله صحیح است، زیرا در واقع دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند.

مسأله۲۳۷۳: در جایی‌که معامله با بچّه صحیح نیست، اگر از بچّه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته، به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد واگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او نیز وسیله‌ای ندارد، باید چیزی را که از بچّه گرفته، از طرف صاحب آن، ردّ مَظالِمْ بدهد.

مسأله۲۳۷۴: در جایی که معامله با بچّه صحیح نباشد اگر کسی با بچّه نابالغ معامله کند و جنس، یا پولی که به بچّه داده از بین برود، نمی‌تواند از بچّه یا ولیّ او مطالبه نماید.

مسأله۲۳۷۵: اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم، معامله صحیح است و لازم نیست دوباره صیغه معامله خوانده شود.

مسأله۲۳۷۶: اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه ندهد، معامله باطل است.

مسأله۲۳۷۷: پدر و جدّ پدری طفل و نیز وصیّ پدر و وصیّ جدّ پدری، می‌توانند در صورتی که ضرری در کار نباشد، مال طفل را بفروشند، مجتهد عادل نیز می‌تواند با شرایط خاصّی مال دیوانه، طفل یتیم و کسی را که غایب است، بفروشد.

مسأله۲۳۷۸: اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال، معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است و چیزی که غصب کننده، به مشتری داده و منفعت‌های آن از هنگام معامله، ملك مشتری است و چیزی را که مشتری داده و منفعت‌های آن از موقع معامله، ملك کسی است که مال او را غصب کرده‌اند.

مسـأله ۲۳۷۹: اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد، به قصد اینکـه پـول آن مـال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه ندهد، معاملـه باطـل اسـت و اگـر برای کسی که مال را غصب کرده اجازه نماید، صحیح است علی الأظهر.

شرایط جنس و عوض آن

مسـأله ۲۳۸۰: جنسی که می‌فروشند و چیزی که عوض آن مـی‌گیرنـد، چنـد شـرط دارد، **اوّل:** مقدار آن با وزن یا پیمانه، یا شماره و مانند آن معلوم باشـد. **دوم:** بتـوان آن را تحویل داد، بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست، ولـی اگـر اسـبی را که فرار کرده با چیزی که می‌تواند تحویل دهد، مثلا با یك فـرش بفروشـد، اگرچـه آن اسب پیدا نشود، معامله صحیح است. **سوم:** خصوصیّاتی که در جنس و عـوض هسـت و بر اثر آن میل مردم نسبت به معامله فرق می‌کند، معـیّن نماینـد. **چهـارم:** در جـنس، یا در عوض آن، کسی حقّی نداشته باشد، پس مالی را کـه انسـان پـیش دیگـری گـرو گذاشته، بـدون اجـازه او نمـی‌توانـد بفروشـد. **پـنجم:** بنـابر احتیـاط خـود جـنس را بفروشد، نه منفعت آن را، مثلا اگر منفعت یـك سـاله خانـه را بفروشـد بنـابر احتیـاط اشکال دارد، ولی چنانچه خریدار به جـای پـول، منفعـت ملـك خـود را بدهـد، مـثلا فرشی را از کسی بخرد و عوض آن، منفعت یك سال خانه خود را به او واگـذار کنـد، اشکال ندارد.

مسـأله ۲۳۸۱: جنسی که در شهری با وزن یا پیمانـه معاملـه مـی‌شـود، در آن شـهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد ولی می‌تواند همان جـنس را در شـهری کـه مـثلا بـا دیدن معامله می‌کنند، با دیدن خریداری نماید.

مسـأله ۲۳۸۲: چیزی که با وزن خرید و فروش مـی‌شـود، بـا پیمانـه نیـز مـی‌تـوان معامله کرد، به این صورت که مثلا اگر می‌خواهد ده مَن گنـدم بفروشـد، بـا پیمانـه‌ای که یك مَن گندم می‌گیرد، ده پیمانه بدهد.

مسـأله ۲۳۸۳: اگر یکی از شرط‌هایی که گفته شـد، در معاملـه نباشـد معاملـه باطـل است، ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشـند کـه در مـال یکـدیگر تصـرّف کننـد، تصرّف آن‌ها اشکال ندارد.

مسـأله ۲۳۸۴: معامله چیزی که وقف شده باطل است، امّا اگر طـوری خـراب شـود که نشود از آن استفاده کرد، مثلا حصیر مسجد، طوری پاره شـود کـه نتواننـد روی آن

نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشد، باید پول آن را در همان مسجد برای چیزی مصرف کنند که به مقصود وقف کننده، نزدیکتر باشد.

مسأله۲۳۸۵: هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند، اختلاف پیدا شود به طوری که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال، یا جان شخصی تلف شود، می‌توانند آن مال را بفروشند و در موردی که به مقصود وقف‌کننده، نزدیك‌تر است مصرف نمایند.

مسأله۲۳۸۶: خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند، اشکال ندارد ولی استفاده از آن ملك در مدّت اجاره، مال مستأجر است و اگر خریدار نداند آن ملك را اجاره داده‌اند، یا به گمان اینکه مدّت اجاره کم است، ملك را خریده باشد، پس از اطلاع می‌تواند معامله خود را برهم بزند.

صیغه خرید و فروش

مسأله۲۳۸۷: در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلا اگر فروشنده به فارسی بگوید: «این مال را به صد تومان فروختم» و مشتری بگوید: «قبول کردم» معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی به گفتن این دو جمله، مقصودشان خرید و فروش باشد.

مسأله۲۳۸۸: اگر هنگام معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می‌گیرد، مال خود را ملك او کند و او بگیرد معامله صحیح است و هر دو مالك می‌شوند.

خرید و فروش میوه ها

مسأله۲۳۸۹: فروش میوه‌ای که گل آن ریخته و دانه بسته، پیش از چیدن، صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت، اشکال ندارد.

مسأله۲۳۹۰: اگر بخواهد میوه‌ای را که بر درخت است، پیش از آنکه دانه ببندد و گلش بریزد بفروشد، بنابر احتیاط باید چیزی از حاصل زمین، مانند سبزی‌ها را با آن بفروشد، یا با مشتری شرط کند میوه را پیش از دانه بستن بچیند، یا میوه بیش از یك سال را به او بفروشد.

مسـأله۲۳۹۱: اگر خرمایی را که بر درخـت اسـت و زرد یـا سـرخ شـده، بفروشـد اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را از خرمای همان درخت قرار دهد، امّا اگـر کسـی یك درخت خرما در خانه یا بـاغ دیگـری داشـته باشـد، در صـورتی کـه مقـدار آن را تخمین بزند و صاحب درخت، آن را به صـاحب خانـه یـا بـاغ بفروشـد و عـوض آن خرما بگیرد، چنانچه خرمایی را که می‌گیرد کمتر یا زیادتر از مقداری کـه تخمـین زده نباشد، اشکال ندارد.

مسـأله۲۳۹۲: فروختن خیار، بادنجان، سبزی‌ها و ماننـد آن، کـه سـالی چنـد مرتبـه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معـیّن شـود کـه مشـتری در سال، چند دفعه آن را بچیند، اشکال ندارد.

مسـأله۲۳۹۳: اگر خوشه گندم و جو را بعد از دانه بستن، بـه چیـز دیگـری غیـر از گندم و جو بفروشد، اشکال ندارد.

نقد و نسیه

مسـأله۲۳۹۴: اگـر جنسـی را نقـد بفروشـد، خریـدار و فروشـنده پـس از معاملـه، می‌توانند جنس و پول را از یکـدیگر مطالبـه نمـوده و تحویـل بگیرنـد، و تحویـل دادن خانه، زمین و مانند آن به این است که آن را در اختیار خریدار بگـذارد کـه بتوانـد در آن تصرّف کند. و تحویل دادن فرش، لباس و مانند آن بـه ایـن اسـت کـه آن را در اختیـار خریدار بگذارد و اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد، فروشنده جلوگیری نکند.

مسـأله۲۳۹۵: در معامله نسیه باید مدّت کـاملا معلـوم باشـد، پـس اگـر جنسـی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد و عرفاً این مدّت مجهـول باشـد، چـون مـدّت کاملا معیّن نشده، معامله باطل است.

مسـأله۲۳۹۶: اگر جنسی را نسـیه بفروشـد، پـیش از تمـام شـدن مـدّتی کـه قـرار گذاشته‌اند، نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید. ولی اگـر خریـدار بمیـرد و از خود مالی داشته باشد، فروشنده می‌تواند پـیش از تمـام شـدن مـدّت، طلبـی را کـه دارد از ورثه او مطالبه نماید.

مسـأله۲۳۹۷: اگر جنسـی را نسـیه بفروشـد، بعـد از تمـام شـدن مـدّتی کـه قـرار گذاشته‌اند، می‌تواند عوض آن را از خریـدار مطالبـه نمایـد ولـی اگـر خریـدار نتوانـد بپردازد، باید او را مهلت دهد.

مسـأله۲۳۹۸: اگر به کسی که قیمـت جـنس را نمـی‌دانـد، مقـداری نسـیه بدهـد و قیمت آن را به او نگوید، معامله باطل است.

مسـأله۲۳۹۹: اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌دانـد نسـیه بدهـد و گرانتـر حساب کند، مثلا بگوید: جنسی را که بـه تـو نسـیه مـی‌دهـم، تومـانی یـك ریـال، از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می‌کنم و او قبول کند، اشکال ندارد.

مسـأله۲۴۰۰: کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پـول آن، مـدّتی قـرار داده است، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدّت، مقداری از طلب خـود را کـم کنـد و بقیّه را نقد بگیرد، اشکال ندارد.

معامله سلف

مسـأله۲۴۰۱: معامله سلف، یعنی مشتری، پول را بدهد که بعـد از مـدّتی جـنس را تحویل بگیرد. این معامله صحیح است، مثلا می‌گوید: این پول را مـی‌دهـم تـا بعـد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده می‌گوید: قبول کـردم، یـا فروشـنده پـول را می‌گیرد و می‌گوید: فلان جنس را فروختم تا بعد از شش ماه تحویل بدهم.

مسـأله۲۴۰۲: اگر طلا و نقره را چه سکه و چه غیر سکه باشد را به صورت سـلف بفروشد و عوض آن را طلا و نقره چـه سـکه و چـه غیـر سـکه بگیـرد معاملـه باطـل است، ولی اگر جنس یا اسکناس تومان را به صورت سـلف بفروشـد و عـوض آن را جنس دیگر یا اسکناس دینار و یا طلا و نقره بگیرد معامله صحیح است.

شروط معامله سلف

مسـأله۲۴۰۳: معامله سلف شش شرط دارد: **اوّل:** خصوصیّاتی را که قیمت جـنس، بـر اثر آن فرق می‌کند معیّن نماید، ولـی دقّـت زیـاد لازم نیسـت و همـین کـه مـردم بگوینـد خصوصیّات آن معلوم شده کافی است. **دوّم:** پـیش از آنکـه خریـدار و فروشـنده از هـم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا بـه مقـدار پـول آن، از فروشـنده طلبکار باشـد و طلـب خـود را بابـت قیمـت جـنس حسـاب کنـد و او قبـول نمایـد و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگرچه معامله بـه آن مقـدار صـحیح اسـت، ولـی فروشنده می‌تواند همه معامله را برهم بزند. **سـوم:** مـدّت را معـیّن کننـد، امّـا اگـر مـثلا بگوید: تا اوّل خرمن جنس را تحویل می‌دهم و عرفاً مجهول باشـد چـون مـدّت معلـوم نشده معامله باطل است. **چهارم:** وقتی را که برای تحویل جنس، معیّن می‌کننـد، جـنس به قدری کمیاب نباشد تا فروشنده نتوانـد آن را تحویـل دهـد. **پـنجم:** مکـان تحویـل

جنس را معین نمایند، ولی اگر از حرف‌های آنان مکان معلوم باشد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند. **ششم:** وزن یا پیمانه آن را معیّن کنند و جنسی را که معمولا با دیدن معامله می‌شود اگر به صورت سلف بفروشند اشکال ندارد ولی باید مانند بعضی گردوها و تخم‌مرغ‌ها، تفاوت آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند.

احکام معامله سلف

مسأله۲۴۰۴: انسان نمی‌تواند جنسی را که به صورت سلف خریده، پیش از تمام شدن مدّت بفروشد، ولی بعد از تمام شدن مدّت، اگرچه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد ولی فروختن غلّه، مانند: گندم و جو، پیش از تحویل گرفتن آن مکروه است.

مسأله۲۴۰۵: در معامله سلف، اگر فروشنده همان جنسی را که قرار شده است، بدهد، مشتری باید قبول کند و نیز اگر بهتر از آن را بدهد و طوری باشد که از همان جنس حساب شود و منّتی نباشد، مشتری باید قبول نماید.

مسأله۲۴۰۶: اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد، پست‌تر از جنسی باشد که قرار شده است، مشتری می‌تواند قبول نکند.

مسأله۲۴۰۷: اگر فروشنده، به جای جنسی که قرار شده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود، اشکال ندارد.

مسأله۲۴۰۸: اگر جنسی را که به صورت سلف فروخته، هنگام تحویل نایاب شود و نتواند آن را تهیّه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا فروشنده آن را تهیّه نماید و می‌تواند معامله را برهم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.

مسأله۲۴۰۹: اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی، تحویل دهد و پول آن را نیز بعد از مدّتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره، به طلا و نقره

مسأله۲۴۱۰: اگر طلا را به طلا، یا نقره را به نقره بفروشد، سکّه دار باشد یا بی‌سکّه، در صورتی که وزن یکی از دیگری زیادتر باشد، معامله حرام و باطل است.

مسأله۲۴۱۱: اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آن‌ها مساوی باشد.

مسـأله۲۴۱۲: اگر طلا یا نقره را، به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشـنده و خریـدار پیش از جدا شدن از یکدیگر، جنس و عوض آن را به یکـدیگر تحویـل دهنـد و اگـر هیچ مقدار از آن را تحویل ندهند، بیع باطل است و باید مصالحه شود.

مسـأله۲۴۱۳: اگر فروشنده یا خریدار، تمام چیزی را که قـرار گذاشـته‌انـد تحویـل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شـوند، اگرچـه معاملـه آن مقدار صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می‌توانـد معاملـه را برهم زند.

مسـأله۲۴۱۴: اگر خاك نقره معدن را به نقره خـالص و خـاك طـلای معـدن را بـه طلای خالص بفروشد، معامله باطل است و چنانچـه مصـالحه شـود، اشـکال نـدارد و همچنین فروختن خاك نقره، به طلا و خاك طلا به نقره، اشکال ندارد.

برهم زدن معامله

مسـأله۲۴۱۵: حقّ برهم زدن معامله را «خیار» می‌گویند. خریدار و فروشـنده در یـازده صورت، می‌توانند معامله را برهم بزننـد، **اوّل:** از مجلـس معاملـه، متفـرّق نشـده باشـند و این خیار را «خیار مجلس» می‌گوینـد. **دوم:** مغبـون شـده باشـند «خیـار غـبن». **سـوم:** در معامله قرار بگذارند که مدّت معیّنی، هردو یـا یکـی از آنـان بتوانـد معاملـه را بـرهم بزنـد «خیار شرط». **چهارم:** فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتـر از آنچـه هسـت، نشـان دهـد طوری که قیمت مال، در نظر مردم زیاد شود «خیار تدلیس». **پنجم:** فروشـنده یـا خریـدار، شرط کند کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می‌دهد بـه طـور مخصوصـی باشـد و به آن شرط عمل نکند، در این صـورت دیگـری مـی‌توانـد معاملـه را بـرهم بزنـد «خیـار تخلّف شرط». **ششم:** در جنس یا عوض آن، عیبی باشد «خیـار عیـب». **هفـتم:** معلـوم شود مقداری از جنس فروخته شده، مال دیگری است، که اگر صـاحب آن بـه معاملـه راضی نشود، خریدار مـی‌توانـد همـه معاملـه را بـرهم بزنـد، یـا پـول آن مقـدار را از فروشنده بگیـرد. و نیـز اگـر معلـوم شـود مقـداری از عـوض، مـال دیگـری اسـت و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزنـد، یـا عـوض آن مقـدار را از خریدار بگیرد «خیار شـرکت». **هشـتم:** فروشـنده خصوصـیّات جـنس معیّنـی را بگوید که مشتری ندیـده اسـت، بعـد معلـوم شـود طـور دیگـری اسـت، کـه در ایـن صورت مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند. و نیز اگر مشـتری خصوصـیات عـوض معیّنی را که می‌دهد، بگوید، بعد معلوم شود طوری کـه گفتـه نبـوده اسـت، فروشـنده

می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار رؤیت». **نهم:** مشتری پول جنسی را که نقد خریده، تا سه روز ندهد و فروشنده نیز جنس را تحویل ندهد، که اگر مشتری شرط نکرده باشد دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده، می‌تواند معامله را برهم بزند. ولی اگر جنسی را که خریده مانند بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یك روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه تا آن مدّت پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار تأخیر». **دهم:** حیوانی را خریده باشد که در این صورت، تا سه روز، می‌تواند معامله را برهم بزند. و اگر در عوض حیوانی که خریده، حیوان دیگری داده باشد، فروشنده نیز تا سه روز، می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار حیوان». **یازدهم:** فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلا اسبی را که فروخته فرار نماید، که در این صورت، مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند «خیار تعذّر تسلیم».

مسأله۲۴۱۶: اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا هنگام معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیّت می‌دهند، می‌تواند معامله را برهم بزند. و نیز اگر فروشنده، قیمت جنس را نداند، یا هنگام معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیّت بدهند، می‌تواند معامله را برهم بزند.

مسأله۲۴۱۷: در معامله بیعِ شرط که مثلا جنس هزار تومانی را به دویست تومان، می‌فروشند و قرار می‌گذارند اگر فروشنده سر مدّت، پول را بدهد، بتواند معامله را برهم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، بیع صحیح است.

مسأله۲۴۱۸: در معامله بیع شرط، اگرچه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدّت پول را ندهد، خریدار ملك را به او پس می‌دهد معامله صحیح است، ولی اگر سر مدّت پول را ندهد، حق ندارد ملك را از خریدار مطالبه کند.

مسأله۲۴۱۹: اگر چای اعلا را با چای غیر اعلا، مخلوط کند و به نام چای اعلا بفروشد، مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند.

مسأله۲۴۲۰: اگر خریدار بفهمد، مالی را که گرفته عیبی دارد، مثلا حیوانی بخرد و بفهمد یك چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را برهم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را

معیّن کند و به نسبت تفاوت آن، از پولی که به فروشنده داده، پس بگیرد، مثلا مالی را که چهار هزار تومان خریده، اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت هزار تومان و قیمت معیوب آن شش هزار تومان باشد، چون تفاوت سالم و معیوب، یك چهارم می‌باشد، می‌تواند یك چهارم پولی را که داده، یعنی یك هزار تومان، از فروشنده بگیرد.

مسأله۲۴۲۱: اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست، چنانچه آن عیب پیش از معامله بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را برهم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به کیفیّتی که در مسأله پیش گفته شد بگیرد.

مسأله۲۴۲۲: اگر بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را برهم بزند و نیز اگر در عوض مال، بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزند، ولی اگر بخواهند، تفاوت قیمت بگیرند، با رضایت طرفین اشکال ندارد.

مسأله۲۴۲۳: اگر بعد از معامله، عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را برهم نزند، بنابر احتیاط دیگر حقّ برهم زدن معامله را ندارد.

مسأله۲۴۲۴: هرگاه بعد از خریدن جنس، عیب آن را بفهمد، اگرچه فروشنده نباشد، می‌تواند معامله را برهم بزند.

مسأله۲۴۲۵: در چهار صورت، اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را برهم بزند و یا تفاوت قیمت را بگیرد، **اوّل:** هنگام خریدن، عیب مال را بداند. **دوم:** به عیب مال راضی شود. **سوم:** در وقت معامله بگوید: «اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت نیز نمی‌گیرم». **چهارم:** فروشنده در وقت معامله بگوید: این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم، ولی اگر عیبی را معیّن کند و بگوید: «مال را با این عیب می‌فروشم» و بعد معلوم شود عیب دیگری نیز دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معیّن نکرده، مال را پس بدهد یا تفاوت قیمت آن را بگیرد.

مسأله۲۴۲۶: در سه صورت، اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را برهم بزند ولی می‌تواند تفاوت قیمت را بگیرد: **اوّل:** بعد از معامله در مال تصرّف کند. **دوم:** بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و تنها حقّ برگرداندن آن را ساقط کرده باشد. **سوم:** بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز، عیب دیگری در آن پیدا شود،

اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، باز هم می‌تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار، تا مدّتی حقّ برهم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدّت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، می‌تواند معامله را برهم بزند.

مسأله۲۴۲۷: اگر انسان مالی داشته باشد که آن را ندیده است، امّا دیگری خصوصیّات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیّات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد بهتر از آن بوده، می‌تواند معامله را برهم بزند.

مسائل متفرقه خرید و فروش

مسأله۲۴۲۸: اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که بر اثر آن قیمت، کم یا زیاد می‌شود بگوید، اگرچه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد، مثلا بگوید که نقد خریده است یا نسیه.

مسأله۲۴۲۹: اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معیّن کند و بگوید: «این جنس را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتر فروختی، مال خودت باشد» هرچه زیادتر از آن بفروشد، مال دلاّل است و همچنین اگر بگوید: «این جنس را به این قیمت به تو فروختم» و او بگوید: «قبول کردم» یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او نیز به قصد خریدن بگیرد، هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد، مال خود اوست.

مسأله۲۴۳۰: اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن، گوشت ماده بدهد گناه کرده است، پس اگر آن گوشت را معیّن کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم، مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند و اگر آن را معیّن نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد.

مسأله۲۴۳۱: اگر مشتری به بزّاز بگوید: «پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود» و بزّاز پارچه‌ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می‌تواند معامله را برهم بزند.

مسأله۲۴۳۲: قَسَم خوردن در معامله، اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

احکام شِرکت

مسأله۲۴۳۳: اگر دو نفر بخواهند با هم شریك شوند، چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری، طوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و

به عربی یا به زبان دیگر، صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شریك شوند، شرکت آنان صحیح است.

مسأله۲۴۳۴: اگر چند نفر در مزدی که از کار خود می‌گیرند با یکدیگر شریك شوند، مثلاً اگر دلاّك‌ها قرار بگذارند هرقدر مزد گرفتند، با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست، ولی اگر با رضایت، آنچه را مزد گرفته‌اند تقسیم کنند اشکالی ندارد.

مسأله۲۴۳۵: اگر دو نفر با یکدیگر شریك شوند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خود بدهکار شود، ولی در جنسی که هر کدام خریده‌اند و در استفاده آن با یکدیگر شریك باشند صحیح نیست، امّا اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد، بعد هر شریکی جنس را برای خود و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند، شرکت صحیح است.

مسأله۲۴۳۶: کسانی که به جهت عقد شرکت با هم شریك می‌شوند، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصرّف نمایند، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، چون حق ندارد در مال خود تصرّف نماید، اگر شرکت کند، صحیح نیست.

مسأله۲۴۳۷: اگر در عقد شرکت شرط شود، کسی که کار می‌کند یا بیشتر از شریك دیگر کار می‌کند، بیشتر سود ببرد باید طبق شرط عمل شود، بلکه اگر شرط شود کسی که کار نمی‌کند، یا کمتر کار می‌کند، بیشتر سود ببرد، شرط و شرکت صحیح است.

مسأله۲۴۳۸: اگر قرار بگذارند همه استفاده را یك نفر ببرد، یا تمام ضرر و یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد، شرکت و نیز شرط آن صحیح است.

مسأله۲۴۳۹: اگر شرط نکنند یکی از شریك‌ها بیشتر سود ببرد، چنانچه سرمایه آنان یك اندازه باشد، سود و ضرر را نیز به یك اندازه می‌برند و اگر سرمایه آنان یك اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلا اگر دو نفر شریك شوند و سرمایه یکی از آنان، دو برابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از سود و ضرر، دو برابر سهم دیگری است، چه هر دو به یك اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند.

مسأله۲۴۴۰: اگر در عقد شرکت شرط کنند هر دو با هم، خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهایی معامله کند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند.

مسـأله۲۴۴۱: اگر معیّن نکنند کدام یك از آنان، با سرمایه، خریـد و فـروش نمایـد، هیچ یك از آنان بدون اجازه دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند.

مسـأله۲۴۴۲: شریکی که اختیار سرمایه شرکت بـا اوسـت، بایـد بـه قـرارداد شـرکت عمل کند، مثلا اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد، یـا نقـد بفروشـد و یـا جـنس را از محل مخصوصی بخرد، باید طبق قرارداد رفتار نماید و اگر بـا او قـراری نگذاشـته باشـند، باید به طور معمول معامله کند و داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد.

مسـأله۲۴۴۳: شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر بر خـلاف قـراردادی که با او شده، خرید و فروش نماید و ضرری برای شرکت پیش آیـد، ضـامن اسـت و نیز اگر با او قراردادی نشده باشد و برخلاف معمول معامله کند، ضامن می‌باشد.

مسـأله۲۴۴۴: شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر زیـاده روی ننمایـد و در نگهداری سرمایه، کوتاهی نکنـد و اتّفاقـاً مقـداری از آن یـا تمـام آن تلـف شـود، ضامن نیست.

مسـأله۲۴۴۵: شریکی که با سرمایه شرکت معاملـه مـی‌کنـد، اگـر بگویـد «سـرمایه تلف شده است» و پیش حاکم شرع قَسَم بخورد، حرف او قبول می‌شود، مگـر دلیلـی بر خلاف آن باشد.

مسـأله۲۴۴۶: اگر تمام شریك‌ها از اجازه‌ای که به تصرّف در مـال یکـدیگر داده‌انـد برگردند، هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصـرّف کننـد و همچنـین اگـر یکـی از آنان از اجازه خود برگردد، شریك‌های دیگر حقّ تصرّف ندارند.

مسـأله۲۴۴۷: هر وقت یکی از شریك‌ها، تقاضا کند که سـرمایه شـرکت را قسـمت کنند، اگرچه شرکت، مدّت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند.

مسـأله۲۴۴۸: اگر یکی از شریك‌ها بمیرد، یا دیوانه شود، یا بی‌هـوش گـردد ـ البتـه نه بیهوشی کوتاه مدّت و نه دیوانه ادواری ـ شـریك‌هـای دیگـر، نمـی‌تواننـد در مـال شرکت تصرّف کنند و همچنین است اگـر یکـی از آنـان محجـور شـود، چـه مفلّـس گردد و چه سفیه شود که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید.

مسـأله۲۴۴۹: اگر شریك، چیزی را نسیه بـرای خـود بخـرد، نفـع و ضـررش مـال خود اوست، ولی اگر برای شرکت بخرد، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است.

مسـأله۲۴۵۰: اگر با سرمایه شرکت معامله‌ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطـل بـوده، چنانچه، حتّی اگر می‌دانسـتند شـرکت درسـت نیسـت، بـه تصـرّف در مـال یکـدیگر راضی بوده‌اند، معامله صحیح است و سود آن، مال همه آن‌هاست، امّا اگـر ایـن گونـه

نباشد و کسانی که به تصرّف دیگران راضی نبوده‌اند، بگویند: «به آن معامله راضی هستیم»، معامله صحیح وگرنه باطل می‌باشد و در هر صورت هر کدام که برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد، می‌تواند مزد زحمت‌های خود را به اندازه معمول از شریك‌های دیگر بگیرد.

احکام اجاره

مسأله ۲۴۵۱: عقد «اجاره» یعنی منفعت مالی را با شرایطی به دیگری تملیك کند و در مقابل چیزی بگیرد، مثلا خانه‌ای را به کسی اجاره دهد تا در آن سکونت کند و در عوض، پولی از او بگیرد.

مسأله ۲۴۵۲: اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید بالغ و عاقل باشند، به اختیار خودشان، اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود، حق تصرّف داشته باشند، بنابراین سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده، مصرف می‌کند، حق ندارد چیزی را اجاره کند یا اجاره دهد.

مسأله ۲۴۵۳: انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد.

مسأله ۲۴۵۴: اگر ولیّ یا قیّم بچّه، مال او را اجاره دهد و یا خود او را اجیر دیگری نماید، اشکال ندارد و اگر مدّتی از زمان بالغ شدن او را، جزو مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچّه بالغ شد، می‌تواند بقیّه اجاره را برهم بزند، ولی اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچّه را، جزو مدّت اجاره نمی‌کرد، برخلاف مصلحت بچّه بود، در این صورت اگر صغیر بالغ شد و راضی به آن نباشد، ولایت امضا و یا فسخ مختص به حاکم شرع فقط می باشد.

مسأله ۲۴۵۵: بچّه صغیری که ولیّ ندارد، بدون اجازه مجتهد، نمی‌شود او را اجیر کرد و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می‌تواند از مؤمنی که عادل باشد، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.

مسأله ۲۴۵۶: اجاره‌دهنده و مستأجر، لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالك به شخصی بگوید: ملك خود را به تو اجاره دادم، و او بگوید: قبول کردم، اجاره صحیح است. و نیز اگر حرفی نزنند و مالك به قصد اینکه ملك را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند و او نیز به قصد اجاره کردن بگیرد، اجاره صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۴۵۷: اگر انسان بدون خواندن صیغه، بخواهد برای انجام کاری اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد، اجاره صحیح است.

مسأله۲۴۵۸: کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند ملك را اجاره داده یا اجاره کرده، صحیح است.

مسأله۲۴۵۹: اگر خانه یا دکّان و یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملك با او شرط کند که فقط خود او از آن استفاده نماید، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد و اگر شرط نکند، می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد، ولی اگر بخواهد زیادتر از مقداری که اجاره کرده اجاره دهد، علی الاظهر کراهت دارد، و بنا بر احتیاط مستحب در آن، کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد یا به غیر از جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد، مثلا اگر با پول، اجاره کرده به گندم یا چیز دیگری، اجاره دهد.

مسأله۲۴۶۰: اگر اجیر با انسان شرط کند فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد واگر شرط نکند، چنانچه او را به چیزی که اُجرت او قرار داده اجاره دهد، بنا بر احتیاط مستحب زیادتر نگیرد واگر به چیز دیگری اجاره دهد، می‌تواند زیادتر بگیرد.

مسأله۲۴۶۱: اگر غیر از خانه، دکّان، اطاق و اجیر، چیز دیگری، مثلا زمین را اجاره کند و مالك با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگرچه بیشتر از مقداری که اجاره کرده، آن را اجاره دهد، اشکال ندارد.

مسأله۲۴۶۲: اگر خانه یا دکّانی را مثلا یك ساله صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می‌تواند نصف دیگر آن را صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را زیادتر از مقداری که اجاره کرده، مثلا صد و بیست تومان اجاره دهد، بنا بر احتیاط مستحب در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده بدهد.

شرایط اجاره

مسأله۲۴۶۳: مالی را که اجاره می‌دهد چند شرط دارد. **اوّل:** معیّن ولو في الجملة باشد، پس اگر بگوید: یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم و في الجمله معین بوده به صورتی که غرری نباشد اجاره صحیح است. **دوم:** مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیّات آن را بگوید که کاملا معلوم باشد. **سوم:** تحویل دادن آن ممکن باشد. پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده، باطل است. **چهارم:** آن مال بر اثر استفاده از بین نرود، پس اجاره دادن نان، میوه و خوردنی‌های دیگر صحیح نیست. **پنجم:** استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت نکند و از آب دیگری نیز

استفاده نشود، صحیح نیست. **ششم:** چیزی که اجاره می‌دهد مال خود او باشد یا وکیل مالك یا ولی بر مالك باشد، امّا اگر مال دیگری را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

مسأله۲۴۶۴: اجاره دادن درخت برای استفاده از میوه‌اش، اشکال ندارد.

مسأله۲۴۶۵: زن می‌تواند برای شیردادن اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر بر اثر شیردادن، حقّ شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود.

مسأله۲۴۶۶: استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند، چهار شرط دارد: **اوّل:** حلال باشد، بنابراین اجاره دادن دکّان برای شراب فروشی یا نگهداری آن و کرایه دادن حیوان، برای حمل و نقل شراب باطل است. **دوم:** پول دادن برای آن استفاده، در نظر مردم بیهوده نباشد. **سوم:** اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چندین استفاده دارد، استفاده آن را معیّن نمایند، مثلا اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند، در موقع اجاره معیّن کنند که سواری یا بارگیری و یا همه استفاده‌های آن، مال مستأجر است. **چهارم:** مدّت استفاده را معیّن نمایند. و اگر مدّت معلوم نباشد، ولی عمل را معیّن کنند، مثلا با خیاط قرار بگذارند که لباس معیّنی را، به طور مخصوصی بدوزد کافی است.

مسأله۲۴۶۷: اگر ابتدای مدّت اجاره را معیّن نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره می‌باشد.

مسأله۲۴۶۸: اگر خانه‌ای را مثلا یك ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یك ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند، اجاره صحیح است، اگرچه موقعی که صیغه می‌خوانند، خانه در اجاره دیگری باشد.

مسأله۲۴۶۹: اگر مدّت اجاره را معلوم نکند و بگوید: هر وقت در خانه نشستی اجاره آن، ماهی ده هزار تومان است، اجاره ظاهراً صحیح است، اگرچه احتیاط مستحب است که این عبارت را توکیل در اجاره قرار دهند.

مسأله۲۴۷۰: اگر به مستأجر بگوید: خانه را ماهی ده هزار تومان به تو اجاره دادم، یا بگوید: خانه را یك ماهه به ده هزار تومان به تو اجاره دادم و بعد از آن نیز هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده هزار تومان است، در صورتی که ابتدای مدّت اجاره را معیّن کنند ولو ارتکازاً یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره صحیح است اگرچه احتیاط مستحب است که این عبارت را توکیل در اجاره و یا جعاله قرار دهند.

مسـأله ۲۴۷۱: خانه‌ای را که زوّار و افراد غریب در آن منزل مـی‌کننـد و معلـوم نیسـت چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی هـزار تومـان بدهنـد و صـاحب‌خانـه راضی شود، استفاده از آن خانه، اشکال ندارد، حتی اگر مدّت اجـاره را معلـوم نکـرده‌انـد، اگرچه احتیاط مستحب است که این عبارت را توکیل در اجاره و یا جعاله قرار دهند.

مسائل متفرقه اجاره

مسـأله ۲۴۷۲: مالی که مستأجر، بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشـد، بنـابراین اگـر مانند گندم با وزن معامله می‌شود، باید وزن آن معلوم باشد و اگر ماننـد تخـم مـرغ بـا شماره معامله می‌شود، باید شماره آن معیّن باشد و اگر مانند اسـب و گوسـفند اسـت، باید اجاره دهنده آن را ببیند یا مستأجر خصوصیّات آن را به او بگوید.

مسـأله ۲۴۷۳: اگر زمینی را برای زراعتِ جو یا گندم، اجاره دهـد و اُجـرت را جـو یا گندم همان زمین قرار دهد، بنابر احتیاط اجاره صحیح نیست.

مسـأله ۲۴۷۴: کسی که چیزی را اجـاره داده، تـا آن را تحویـل ندهـد، حـق نـدارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملـی اجیـر شـده باشـد، پـیش از انجـام عمل، حق مطالبه اُجرت ندارد.

مسـأله ۲۴۷۵: هرگاه چیـزی را کـه اجـاره داده تحویـل دهـد، اگرچـه مسـتأجر تحویـل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدّت اجاره، از آن استفاده نکند، باید اُجرت آن را بدهد.

مسـأله ۲۴۷۶: اگر انسان اجیر شود کـه در روز معیّنـی، کـاری انجـام دهـد و در آن روز، برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگرچه آن کـار را بـه او مراجعه ندهد، باید اُجرت او را بپردازد، مثلا اگر بنّایی را در روز معیّنـی، اجیـر نمایـد و بنّا در آن روز آماده کار باشد، اگرچه به او کار ندهد، باید اُجرتش را بپردازد.

مسـأله ۲۴۷۷: اگر بعد از تمام شدن مدّت اجـاره، معلـوم شـود اجـاره باطـل بـوده، مستأجر باید اُجرت را بـه مقـدار معمـول بـه صـاحب ملـك بدهـد، در صـورتی کـه اجاره دهنده غیر خود مالك یا وکیل او باشد مثلا اگر خانه‌ای را یك سـاله صـد تومـان اجاره کند، بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانـه معمـولا پنجـاه تومـان است، باید پنجاه تومان بدهد و اگر دویست تومان است، باید دویست تومـان بپـردازد و امّا اگر اجاره دهنده خود مالـك یـا وکیـل او باشـد، فقـط در صـورت کمتـر بـودن، معمول مال الاجاره آن را می‌پردازد، ولی در صورت بیشتر بودن همان مـذکور را بایـد بپردازد و نیز اگر بعد از گذشتن مقـداری از مـدّت اجـاره، معلـوم شـود اجـاره باطـل

بوده، باید اُجرت آن مدّت را به تفصیل مذکور بپردازد.

مسأله۲۴۷۸: اگر چیزی که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده از آن نیز زیاده روی ننموده، ضامن نیست و همچنین اگر مثلا پارچه‌ای را که به خیاط داده از بین برود، در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن کوتاهی ننموده باشد، لازم نیست عوض آن را بدهد و ادعای او در این باره مسموع است.

مسأله۲۴۷۹: هرگاه صنعت گر، چیزی را که گرفته ضایع کند، ضامن است.

مسأله۲۴۸۰: اگر قصّاب، سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند، چه مزد گرفته باشد و چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله۲۴۸۱: اگر حیوانی را اجاره کند و معیّن نماید چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود، ضامن است و همچنین اگر مقدار بار را معیّن نکرده، امّا بیشتر از معمول، بار کند و حیوان تلف شود یا معیوب گردد، ضامن می‌باشد.

مسأله۲۴۸۲: اگر حیوانی را برای بردن بارِ شکستنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حَیوان ضامن نیست، ولی اگر بر اثر زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار بشکند، ضامن است.

مسأله۲۴۸۳: مستأجر و مالك، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را برهم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آن‌ها، حقّ برهم زدن معامله را داشته باشد، می‌تواند طبق قرارداد، اجاره را برهم بزند.

مسأله۲۴۸۴: اگر اجاره دهنده، یا مستأجر بفهمد مغبون شده است، چنانچه در هنگام خواندن صیغه، متوجّه نباشد مغبون است، می‌تواند اجاره را برهم بزند، ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند اگر مغبون نیز باشند، حقّ برهم زدن معامله را ندارند، نمی‌توانند اجاره را برهم بزنند.

مسأله۲۴۸۵: اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از تحویل، شخصی آن را غصب نماید، مستأجر می‌تواند اجاره را برهم بزند و اُجرتی که به اجاره دهنده داده، پس بگیرد یا اجاره را برهم نزند و اُجرت مدّتی که در تصرّف غصب کننده بوده به اندازه معمول از غاصب بگیرد، پس اگر حیوانی را یك ماهه، به ده هزار تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده هزار تومان باشد، می‌تواند پانزده هزار تومان از غصب کننده بگیرد.

مسـأله۲۴۸۶: اگر چیزی را که اجـاره کـرده تحویـل بگیـرد و بعـد، دیگـری آن را غصب کند، نمی‌تواند اجاره را برهم بزند و فقط حق دارد، کرایه آن چیز را بـه مقـدار معمول، از غصب کننده بگیرد.

مسـأله۲۴۸۷: اگر پیش از تمام شدن مـدّت اجـاره، ملـك را بـه مسـتأجر بفروشـد، اجاره به هم نمی‌خورد و مستأجر باید اُجرت را به فروشـنده بدهـد و همچنـین اسـت اگر آن را به دیگری بفروشد.

مسـأله۲۴۸۸: اگر پیش از ابتدای مدّت اجاره، ملك طـوری خـراب شـود کـه هـیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره باطـل مـی‌شـود و پولی که مستأجر به صاحب ملك داده به او بـر مـی‌گـردد، بلکـه اگـر بتوانـد اسـتفاده مختصری نیز از آن ببرد، می‌تواند اجاره را برهم بزند.

مسـأله۲۴۸۹: اگر ملکی را اجاره کند و بعـد از گذشـتن مقـداری از مـدّت اجـاره، طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده‌ای کـه شـرط کـرده‌انـد نباشد، اجاره مدّتی که باقیمانده باطل می‌شود، بلکه اگر بتواند اسـتفاده مختصـری نیـز از آن ببرد، می‌تواند اجاره مدّت باقیمانده را، بر هم بزند.

مسـأله۲۴۹۰: اگر خانه‌ای را که مـثلا دو اطـاق دارد، اجـاره دهـد و یـك اطـاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نـرود، اجـاره باطل نمی‌شود و مستأجر نمی‌تواند اجاره را برهم بزند، ولی اگر سـاختن آن بـه قـدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود، اجاره آن مقدار، باطـل مـی‌شـود و مستأجر می‌تواند اجاره باقیمانده را نیز برهم بزند.

مسـأله۲۴۹۱: اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطـل نمـی‌شـود، ولـی اگـر خانه، ملك اجاره دهنده نباشد، مثلا دیگری وصیّت کـرده کـه تـا اجـاره دهنـده زنـده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهـد و پـیش از تمـام شـدن مدّتِ اجاره بمیرد، از وقتی که مرده است اجاره باطل خواهد بود، مگـر مالـك، اجـاره را امضا کند.

مسـأله۲۴۹۲: اگر صاحب‌کار، بنّا را وکیل کند کـه بـرای او عملـه بگیـرد، چنانچـه بنّـا کمتر از مقداری‌که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهد، زیـادی آن بـر او حـرام اسـت و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیـر شـود کـه سـاختمان را تمـام کنـد و بـرای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد، در صورتی‌کـه کمتـر از مقـداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن بر او بنابر احتیاط واجب حرام است.

مسـأله۲۴۹۳: اگر رنگرز قرار بگذارد مثلا پارچه را با نیـل رنـگ کنـد، چنانچـه بـا رنگ دیگری رنگ نماید، حق ندارد چیزی بگیرد.

مسـأله۲۴۹۴: اگر کسی بچّه‌ای را ختنه کند و ضرری بـه آن بچّـه برسـد یـا بمیـرد، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است و اگر بیشتر از معمـول نبریـده باشـد، ضامن نیست به شرط اینکه با اجازه ولی کودك اقدام کرده و ضـمان را از عهـده خـود ساقط کرده باشد.

مسـأله۲۴۹۵: اگر دکتر به دست خود به بیمار دارو بدهد، چنانچه در معالجـه خطـا کند و به بیمار ضرر برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است، امّـا اگـر درد و داروی بیمـار را بگوید و بیمار دارو را بخورد، حکم به ضمان مشکل است، مگر آنکه سـبب از مُباشـر اقوی باشد.

مسـأله۲۴۹۶: هرگاه دکتر به بیمار یا ولیّ او بگوید: اگـر ضـرری بـه بیمـار برسـد، ضامن نیستم، در صورتی که دقّت و احتیاط لازم را بنماید و به بیمـار ضـرر برسـد یـا بمیرد، دکتر ضامن نیست.

احکام شُفعه

مسـأله۲۴۹۷: اگر دو نفر در جنسی شریك باشند و یکی از آن‌ها سـهم خـود را بـه شخص سومی بفروشد، شریك می‌تواند آن را از دست او گرفتـه و قیمـتش را بدهـد، این را «اخذ به شُفعه» می‌گویند.

مسـأله۲۴۹۸: حقّ شُفعه، هشت شرط دارد: ۱ـ شریك قسمت خـود را بـه شـخص سوم، با فروختن انتقال دهد، امّا اگر با ارث، یا صلح و یـا مهریـه بـه او منتقـل شـود، شریك حقّ شُفعه ندارد. ۲ـ هر دو، شریك در جنس باشـند، پـس در مُجـاورت، حـقّ شُفعه نیست. ۳ـ فقط دو نفر باشند، پس اگر سه نفر یا بیشتر در جنسی شـریك باشـند و یکی از آن‌ها، سهم خود را بفروشد، بقیّه حقّ شُفعه نخواهنـد داشـت. ٤ـ شـریکی که جنس را از خریدار پـس مـی‌گیـرد، بتوانـد پـول آن را بپـردازد. ٥ـ اگـر مشـتری مسلمان است، شریکی که می‌خواهد اخذ به شُفعه کند نیـز مسـلمان باشـد و چنانچـه کافر باشد، حقّ شُفعه نـدارد. ٦ـ شـریك همـه قسـمتی را کـه مشـتری خریـده، از او بگیرد و چنانچه مثلا بخواهد نصـف آن را بگیـرد، حـق نخواهـد داشـت. ۷ـ شـریك وقتی که می‌خواهد اخذ به شُفعه کند، قیمت آن جنس را بدانـد، بنـابراین اگـر قیمـت را

نمی‌داند، در آن حال نمی‌تواند اخذ به شُفعه کند، اگرچه بگوید: «به هر اندازه که باشد، من اخذ به شُفعه می‌کنم». ۸ـ جنس قابل قسمت باشد، مانند: باغ و زمین، امّا در جنسی که قابل قسمت نیست، اظهر عدم شفعه است.

مسأله۲۴۹۹: شریکی که می‌خواهد اخذ به شُفعه کند، اگر در وقت فروختن حاضر نباشد، هنگامی که حاضر می‌شود، می‌تواند اخذ به شُفعه کند، هرچند مدّت زیادی بر آن گذشته باشد.

مسأله۲۵۰۰: سفیه، بچّه نابالغ و دیوانه حقّ شُفعه دارند، پس اگر جنسی، ملك سفیه و شخص دیگری باشد و آن شخص سهم خود را بفروشد، قیّم بر آن سفیه یا بچّه یا دیوانه می‌تواند برای او اخذ به شُفعه کند.

مسأله۲۵۰۱: کسی که می‌خواهد سهم شریك را از خریدار بگیرد، باید قیمت آن را به همان مقداری که او خریده بپردازد، چه قیمت حقیقی آن سهم، همان مقدار باشد یا نباشد.

مسأله۲۵۰۲: اگر دو شریك مال خویش را تقسیم کنند و بعد، یکی از آن‌ها سهم خود را بفروشد، دیگری نمی‌تواند اخذ به شُفعه کند، زیرا اخذ به شُفعه در صورتی است که مال، تقسیم نشده باشد.

مسأله۲۵۰۳: حقّ شُفعه فوری است و چنانچه شریك، بدون عذر آن را تأخیر بیندازد، دیگر نمی‌تواند اخذ به شُفعه کند.

مسأله۲۵۰۴: اگر یکی از شرط‌هایی که گفته شد در اخذ به شُفعه نباشد، شریك نمی‌تواند اخذ به شُفعه کند، بنابراین مواردی که قانون‌های غربی اخذ به شُفعه را اجازه می‌دهد، هرگاه یکی از این شرایط نباشد، باطل و حرام خواهد بود.

احکام مُضاربه

مسأله۲۵۰۵: عقد «مُضاربه» یعنی سرمایه از یک طرف و کار از طرف دوم و اینکه سرمایه به دست عامل باشد شرط نیست، و سپس سود آن تقسیم بین هر دو می‌شود به این معنی که عامل به مقدار قرارداد، از سود آن می‌گیرد.

مسأله۲۵۰۶: عقد مُضاربه احتیاج به «ایجاب» از طرف مالك و «قبول» از طرف عامل دارد ولی اگر مالك به قصد مُضاربه، سرمایه را به عامل بدهد و او نیز به همین قصد بگیرد، مُضاربه صحیح است.

مسـأله۲۵۰۷: مالك و عامل، بايد بالغ و عاقل باشند، كسـى آن‌هـا را مجبـور نكـرده باشد و قصد مُضاربه داشته باشند، پس اگر به شوخی بگويـد: ايـن مـال را بگيـر و بـا آن تجارت كن، مُضاربه تحقّق نمی‌پذيرد.

مسـأله۲۵۰۸: در عقد مُضاربه چند چيز معتبر است، گرچه بعضی از آن‌هـا، از بـاب احتياط می‌باشد. ۱ـ بايد مالك، سرمايه را معيّن كند و كافی است كه غـرری نباشـد. و اگر بگويد: «با يكی از اين دو مال مُضاربه كن» و هر دو به يـك مقـدار باشـد، صـحيح خواهد بود. ۲ـ بايد مقدار سـرمايه و خصوصـيّات آن را تعيـين كنـد و چنانچـه رافـع غرر باشد كافی است، مثلاً بگويد: «هزار اشـرفی طـلا». ۳ـ بايـد سـهم عامـل را فـي الجمله تعيين كند، همانند اينكه بگويد: «با اين مال تجـارت كـن، هـر قـدر فلانـی بـه عامل خود می‌دهد، برای تو باشد» مضاربه صحيح اسـت اگرچـه خصـوص مقـدار آن را ندانند. ٤ـ بايد سهمِ عامل مُشاع باشـد، يعنـی نصـف يـا ثُلـث و ماننـد آن، اگرچـه خصوصيات آن را فعلاً ندانند، مانند اينكـه بگوينـد: هماننـد سـهم فـلان كـه در سـال گذشته مقرر بوده، بنابراين اگر بگويد: «با اين مال تجارت كن و هـزار تومـان از سـود را بردار» صحيح نيست. ۵ـ بايد فقط مالك و عامل در سـود شـريك باشـند، پـس اگـر مقداری از آن را برای شخص ديگری قرار دهنـد، باطـل اسـت، مگـر بـه نحـو شـرط باشد. ٦ـ بايد عامل، مال را در تجارت صرف كنـد يـا در معاملـه‌ای كـه عنـوان شـرعی خاصـی ماننـد «مزارعـه و مسـاقات» نداشـته باشـد، مثـل اينكـه مـالی بـه او بدهـد تـا كارخانجات توليدی راه‌اندازی كند، پس اگر پولی را به عامل بدهد تـا آن را در زراعـت مصرف نمايد و در سود شريك باشند مُضاربه نيست، گرچه معامله صحيح است.

مسـأله۲۵۰۹: لازم نيست سرمايه، طلا يا نقره سكّه دار باشد. و اگر با جـنس يـا طـلا و نقره‌ای كه سكّه نخورده است و يا پول‌های رايج امروزی مُضاربه كنـد صـحيح اسـت گرچه احوط ترك مُضاربه با غير نقد اسـت و همچنـين لازم نيسـت پـولی كـه صـاحب مال می‌دهد، عين موجود باشد و اگر بدهی بر گردن عامل داشته باشـد، مـی‌توانـد آن را سرمايه قرار دهد.

مسـأله۲۵۱۰: صاحب مال و عامل، هر وقت بخواهند، مـی‌تواننـد معاملـه را بـر هـم بزنند، خواه قبل از شروع در عمل باشد، يا بعد از آن، سودی حاصل شده باشد، يا نه.

مسـأله۲۵۱۱: اگر صاحب مال يا عامل بميرد، معامله به هم می‌خورد.

مسـأله۲۵۱۲: عامل اگر در نگهداری پـول، كوتـاهی و زيـاده روی ننمايـد و اتّفاقـاً

سرمایه تلف شود، ضامن نیست و چنانچه مالك ادعا کند که عامل در حفظ مال کوتاهی کرده، عامل می‌تواند قَسَم بخورد و تبرئه شود.

مسأله۲۵۱۳: اگر در مُضاربه، تجارت خاصی را تعیین کنند، عامل نمی‌تواند تجارت دیگری در پیش گیرد و چنانچه تجارتی تعیین نکرده باشند، عامل باید سرمایه را در تجارتی که معمول است، صرف نماید.

مسأله۲۵۱۴: اگر یکی از شرط‌هایی که گفته شد، در مُضاربه نباشد، مالك می‌تواند سرمایه را به عامل فروخته و آنچه را که می‌خواهند، به صورت شرط در خرید و فروش ذکر نمایند، یا اینکه دو معامله بیع و شراء کنند یکی نقد یکی نسیه.

احکام صُلح

مسأله۲۵۱۵: عقد «صُلح» یعنی: انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او نماید، یا از طلب و یا حقّ خود بگذرد، که او نیز در مقابل، مقداری از مال، یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید، یا از طلب و یا حقّی که دارد بگذرد، بلکه اگر بدون گرفتن عوض مقداری از مال، یا منفعت، مال خود را به کسی واگذار کند، یا از طلب و یا حقّ خود بگذرد، صلح صحیح است.

مسأله۲۵۱۶: دو نفری که چیزی را با یکدیگر صلح می‌کنند، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آن‌ها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند.

مسأله۲۵۱۷: لازم نیست، صیغه صُلح به زبان عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صُلح و سازش کرده‌اند، صحیح است.

مسأله۲۵۱۸: اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد، که مثلا یك سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمت‌های چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است ولی اگر گوسفند را یك ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض، مقداری روغن همان گوسفند را بدهد، احتیاط واجب ترك آن است، امّا اگر شرط شود روغن گوسفندان دیگری را بدهد جایز است.

مسأله۲۵۱۹: اگر کسی بخواهد طلب یا حقّ خود را با دیگری صلح کند، در صورتی صحیح است که او قبول نماید ولی اگر بخواهد از طلب یا حقّ خود بگذرد، قبول کردن او لازم نیست.

مسـأله۲۵۲۰: اگر انسان مقدار بدهی خـود را بدانـد ولـی طلبکـار ندانـد، چنانچـه طلبکار، طلب خود را به کمتر از مقداری کـه هسـت صـلح کنـد، مـثلا پنجـاه تومـان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی آن بـرای بـدهکار حـلال نیست، مگر مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یـا طـوری باشـد کـه اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صُلح می‌کرد.

مسـأله۲۵۲۱: اگر بخواهند دو چیزی که از یـك جـنس اسـت و وزن آن‌هـا معلـوم می‌باشد به یکدیگر صُلح کنند، بنابر احتیاط وزن یکی بیشـتر از دیگـری نباشـد، ولـی اگر وزن آن‌ها معلوم نباشد، اگرچه احتمال دهنـد وزن یکـی بیشـتر از دیگـری اسـت صُلح صحیح است.

مسـأله۲۵۲۲: اگر دو نفر از یك‌نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفـر دیگـر طلبکـار باشند و بخواهند طلب‌های خود را با یکدیگر صُـلح کننـد، چنانچـه طلـب آنـان از یـك جنس است و وزن آن‌ها یکی باشد، مـثلا هـر دو ده مَـن گنـدم طلبکـار باشـند، مُصـالحه آنان صحیح است و همچنین اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مـثلا یکـی ده مَـن بـرنج و دیگری دوازده مَن گندم طلبکار باشد، صلح صحیح است، ولـی اگـر طلـب آنـان از یـك جنس بوده و چیزی باشد که معمولا با وزن یا پیمانه آن را معامله مـی‌کننـد، در صـورتی که وزن یا پیمانه آن‌ها مساوی نباشد، مصالحه آنان بنابر احتیاط واجب اشکال دارد.

مسـأله۲۵۲۳: اگر از کسی طلبی دارد که باید بعـد از مـدّتی بگیـرد، چنانچـه طلـب خود را، به مقدار کمتری صلح کند و مقصـودش ایـن باشـد کـه از مقـداری از طلـب خود گذشته و بقیّه را نقد بگیرد، اشکال ندارد.

مسـأله۲۵۲۴: اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کننـد، بـا رضـایت یکـدیگر مـی‌تواننـد صلح را برهم بزنند و نیز اگر در ضمن معامله، برای هر دو یا یکـی از آنـان، حـقّ بـر هـم زدن معامله را قرار داده باشند، در این صورت کسی که آن حـق را دارد، مـی‌توانـد صـلح را برهم بزند.

مسـأله۲۵۲۵: تا وقتـی خریـدار و فروشـنده، از مجلـس معاملـه متفـرّق نشـده‌انـد، می‌توانند معامله را برهم بزنند و نیز اگر مشتری حیـوانی را بخـرد، تـا سـه روز، حـقّ برهم زدن معامله را دارد و همچنین اگر پول جنسـی را کـه نقـد خریـده، تـا سـه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می‌تواند معامله را برهم بزند، ولـی کسـی کـه مالی را صلح می‌کند، در این سه صورت، حقّ برهم زدن صلح را نـدارد، امّـا در هشـت

صورت دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد، می‌تواند صلح را برهم بزند.

مسأله۲۵۲۶: اگر چیزی را که با صلح گرفته معیوب باشد، می‌تواند صلح را بر هم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد، مگر با رضایت طرفین.

مسأله۲۵۲۷: هرگاه مال خود را با کسی، صلح نماید و با او شرط کند بعد از مرگ من باید چیزی را که با تو صلح کردم وقف کنی و او قبول کند، عمل به این شرط لازم است.

احکام جُعاله

مسأله۲۵۲۸: عقد «جُعاله» یعنی انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معیّنی بدهد، مثلا بگوید: «هرکس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می‌دهم».

مسأله۲۵۲۹: به کسی که این قرار را می‌گذارد «جاعل» و به کسی که کار را انجام می‌دهد «عامل» می‌گویند و فرق بین جُعاله و اجیر نمودن شخص، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی که او را اجیر کرده، اُجرت را بدهکار می‌شود، ولی در جُعاله، عامل می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهکار نمی‌گردد.

مسأله۲۵۳۰: جاعل باید بالغ و عاقل باشد، از روی قصد و اختیار، قرارداد ببندد و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف نماید، بنابراین جعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند صحیح نیست.

مسأله۲۵۳۱: کاری را که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند، باید حرام یا بی‌فایده نباشد، پس اگر بگوید هرکس شراب بخورد، یا در شب به جای تاریکی برود، ده تومان به او می‌دهم، جعاله صحیح نیست.

مسأله۲۵۳۲: اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معیّن کند، مثلا بگوید هرکه اسب مرا پیدا کند، این گندم را به او می‌دهم، لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست، ولی اگر مال را معیّن نکند، مثلا بگوید: کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می‌دهم، باید خصوصیّات آن را معیّن نماید.

مسأله۲۵۳۳: اگر جاعل، مزد معیّنی برای کار قرار ندهد، مثلا بگوید: هر که بچّه

مرا پیدا کند، پولی به او می‌دهم و مقدار آن را معیّن نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را، به مقداری که کار او در نظر اهل خِبره ارزش دارد، بدهد.

مسأله۲۵۳۴: اگر عامل پیش از قرارداد، کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرارداد، به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد، نسبت به مزد حقّی ندارد.

مسأله۲۵۳۵: پیش از شروع عامل به کار، جاعل و عامل، می‌توانند جعاله را برهم بزنند، امّا بعد از آنکه عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را برهم بزند، اشکال دارد.

مسأله۲۵۳۶: عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد ولی اگر تمام نکردن عمل، باعث ضرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید، مثلا اگر کسی بگوید: «هرکه چشمم را عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم» و دکتر جراحی، شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقّی بر جاعل ندارد و اگر ضرری بر او وارد شود ضامن است.

مسأله۲۵۳۷: اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مانند پیدا کردن اسب باشد که تا تمام نشود، برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر جاعل، مزد را برای تمام کردن عمل قرار دهد، مثلا بگوید هرکس این کتاب را چاپ کند صد هزار تومان به او می‌دهم، ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری که انجام شده به عامل بدهد، اگرچه بنابر احتیاط با مصالحه، یکدیگر را راضی نمایند.

احکام مُزارعه

مسأله۲۵۳۸: عقد **«مُزارعه»** یعنی مالك با زارع این گونه معامله کند: زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالك بدهد.

مسأله۲۵۳۹: مُزارعه چند شرط دارد، **اوّل:** ایجاب و قبول، یعنی صاحب زمین به زارع بگوید: «زمین را به تو واگذار کردم» و زارع بگوید: «قبول کردم»، یا بدون اینکه حرفی بزنند، مالك زمین را واگذار کند و زارع قبول نماید، ولی در این صورت تا زارع مشغول کار نشده، مالك و زارع می‌توانند معامله را برهم بزنند. **دوم:** صاحب زمین و زارع هر دو بالغ و عاقل باشند، با قصد و اختیار خود، مزارعه را انجام دهند و سفیه

نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده صرف نکنند. **سوم:** مالك و زارع از تمام حاصل زمین سهم داشته باشند، پس اگر مثلا شرط کنند آنچه اوّل یا آخر می‌رسد، مال یکی از آنان باشد مزارعه باطل است و باید تصالح شود. **چهارم:** سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند آن باشد، پس اگر مالك بگوید در این زمین زراعت کن و هرچه می‌خواهی به من بده، صحیح نیست. **پنجم:** مدّتی را که زمین در اختیار زارع است، معیّن کنند و باید مدّت به قدری باشد که در آن مدّت، به دست آمدن حاصل ممکن باشد. **ششم:** زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد، امّا بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است. **هفتم:** اگر منظور هرکدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را که زارع باید بکارد معیّن کنند، ولی اگر زراعت معیّنی را در نظر ندارند یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن را معین نمایند. **هشتم:** زمین را معیّن کنند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید: در یکی از این زمین‌ها زراعت کن، مزارعه باطل است. **نهم:** خرجی که بر عهده هر کدام است معین نمایند، ولی اگر معلوم باشد، لازم نیست به آن تصریح نمایند.

مسأله۲۵۴۰: اگر مالك با زارع قرار بگذارد مقداری از حاصل، برای او باشد و بقیّه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه بدانند بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند، مزارعه صحیح است.

مسأله۲۵۴۱: اگر مدّت مُزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالك راضی شود با اجاره یا بدون اجاره، زراعت در زمین او بماند و زارع نیز راضی باشد مانعی ندارد و اگر مالك راضی نشود، می‌تواند زارع را وادار کند زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد، ولی زارع اگرچه راضی شود که به مالك چیزی بدهد، نمی‌تواند مالك را مجبور کند، که زراعت در زمین بماند.

مسأله۲۵۴۲: اگر بر اثر پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد، مثلا آب زمین قطع شود، مزارعه به هم می‌خورد. و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرّف او بوده و مالك در آن تصرّفی نداشته است، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول، به مالك بدهد.

مسأله۲۵۴۳: اگر مالك و زارع صیغه مُزارعه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر

نمی‌توانند مزارعه را برهم بزنند و نیز اگر مالك به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند، بعد از آنکه عامل مشغول عمل شد، جایز نیست بدون رضایت یکدیگر معامله را برهم بزنند، ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق برهم زدن معامله را داشته باشد، می‌توانند طبق قرارداد، معامله را برهم بزنند.

مسأله۲۵۴۴: اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالك یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی‌خورد و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع، زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند و حقوق دیگری نیز که زارع داشته، به ورثه‌اش می‌رسد و در این صورت نمی‌توانند مالك را مجبور کنند که زراعت، در زمین باقی بماند.

مسأله۲۵۴۵: اگر بعد از زراعت بفهمند مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر، مال مالك بوده، حاصلی که به دست می‌آید نیز مال اوست و باید مزد زارع، مخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان یا وسایل دیگری را که زارع در آن زمین به کار گرفته، به او بدهد و اگر بذر، مال زارع بوده بنابر مشهور زراعت نیز مال اوست و باید اجاره زمین و خرج‌هایی را که مالك کرده و کرایه گاو یا حیوان یا وسایل دیگری که مال او بوده و در آن زراعت به کار گرفته، به او بدهد، و احتیاط استحبابی مصالحه است بین مالك و زارع.

مسأله۲۵۴۶: اگر بذر، مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند مزارعه باطل بوده، چنانچه مالك و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی‌اجرت، زراعت در زمین بماند، اشکال ندارد و اگر مالك راضی نشود، پیش از رسیدن زراعت نیز می‌تواند زارع را وادار کند زراعت را بچیند و زارع اگرچه راضی شود، چیزی به مالك بدهد، نمی‌تواند او را مجبور کند تا زراعت را بچیند و زارع اگرچه راضی شود، چیزی به مالك بدهد، نمی‌تواند او را مجبور کند تا زراعت در زمین بماند و نیز مالك نمی‌تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین باقی بگذارد.

مسأله۲۵۴۷: اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مُزارعه، ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالك و زارع از زراعت صرف نظر نکرده باشند، حاصل سال دوم نیز، مانند سال اوّل می‌باشد.

احکام مُساقات

مسـأله۲۵۴۸: عقد «**مُساقات**» یعنی انسان با کسی معامله کند که درخـت‌هـای میـوه‌ای را که میوه آن مال خود اوست یا اختیار میوه‌های آن بـا اوسـت، تـا مـدّت معیّنـی بـه آن شخص واگذار کند تا آن را تربیت نموده، آب دهد و به مقداری که قـرار مـی‌گذارنـد از میوه آن بردارد.

مسـأله۲۵۴۹: معامله مساقات در درخت‌هایی که ماننـد بیـد و چنـار، میـوه نمـی‌دهـد بنابراحتیاط صحیح نیست و در مانند درخت حنا که از برگ آن اسـتفاده مـی‌کننـد، اشـکال ندارد، امّا در جاهایی که مزارعه و مساقات صحیح نیست، می‌توان مصالحه نمود.

مسـأله۲۵۵۰: در معامله مساقات، لازم نیسـت صـیغه بخواننـد، بلکـه اگـر صـاحب درخت به قصد مساقات، آن را واگذار کند و کسی که کار مـی‌کنـد، بـه همـین قصـد مشغول کار شود، معامله صحیح است.

مسـأله۲۵۵۱: مالك و کسی که تربیت درخت‌ها را بر عهده مـی‌گیـرد، بایـد بـالغ و عاقل باشـند، کسـی آن‌هـا را مجبـور نکـرده و سـفیه نباشـند، یعنـی مـال خـود را در کارهای بیهوده، مصرف نکنند.

مسـأله۲۵۵۲: مدّت مساقات، باید معلوم باشد و اگر اول آن را معـیّن کننـد و آخـر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال بدست می‌آید، صحیح است.

مسـأله۲۵۵۳: در مساقات باید سهم هرکـدام، نصـف یـا ثلـث حاصـل و ماننـد آن باشد، امّا اگر قرار بگذارند مثلا صد من از میوه‌ها، مال مالك و بقیّـه مـال کسـی باشـد که کار می‌کند، مساقات باطل است و می‌توان به عنوان صلح معامله کرد.

مسـأله۲۵۵۴: باید قرار معامله مساقات، پیش از ظاهر شدن میوه، باشـد و اگـر بعـد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارنـد، اگـر کـاری ماننـد آبیـاری کـه برای تربیت درخت لازم است، باقی مانده باشد، معامله صحیح اسـت. وگرنـه اشـکال دارد، گرچه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد امّـا مـی‌تـوان به عنوان صلح معامله کرد.

مسـأله۲۵۵۵: معامله مساقات، در بوته خربزه، خیار و مانند آن صحیح است.

مسـأله۲۵۵۶: درختی که از آب باران یا رطوبت زمـین اسـتفاده مـی‌کنـد و آبیـاری احتیاج ندارد، اگـر بـه کارهـای دیگـری، ماننـد بیـل زدن و کـود دادن محتـاج باشـد، مساقات نبوده و می‌توان به عنوان صلح معامله کرد.

مسـأله۲۵۵۷: دو نفری که مساقات کرده‌اند با رضایت یکدیگر می‌تواننـد معاملـه را برهم بزنند و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات، شرط کنند هـر دو، یـا یکـی از آنان، حق برهم زدن معامله را داشته باشد، در این صـورت طبـق قـرارداد، بـرهم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشـود، کسـی کـه بـرای نفع او شرط کرده‌اند، می‌تواند معامله را برهم بزند.

مسـأله۲۵۵۸: اگر مالك بمیرد، معاملـه مسـاقات بـرهم نمـی‌خـورد، و ورثـه‌اش بـه جای او هستند.

مسـأله۲۵۵۹: اگر کسی‌که تربیت درخت‌هـا بـه او واگـذار شـده بمیـرد، چنانچـه در عقد شرط نکرده باشند خـودش آن‌هـا را تربیـت کنـد، ورثـه‌اش بـه جـای او هسـتند و چنانچه خودشان انجام ندهنـد و اجیـر نیـز نگیرنـد، حـاکم شـرع از مـال میّـت، اجیـر می‌گیرد و حاصل را بین ورثه میّت و مالك، قسمت مـی‌کنـد و اگـر شـرط کـرده باشـند خود او درخت‌ها را تربیت نماید، پس اگر قرار گذاشته‌اند به دیگـری واگـذار نکنـد، بـا مردن او معامله به‌هم می‌خورد، امّا اگر قرار نگذاشته‌اند، مالـك مـی‌توانـد عقـد را بـرهم بزند یا راضی شود ورثه او یا کسی‌که آن‌ها اجیرش می‌کنند، درخت‌ها را تربیت نماید.

مسـأله۲۵۶۰: اگر شرط کند تمام حاصل برای مالك باشد، مسـاقات باطـل اسـت و میوه مال مالك می‌باشد و کسی که کار می‌کند، نمی‌توانـد مطالبـه اُجـرت نمایـد، زیـرا در حکم کسی است که کاری را مجانی انجام دهد، ولی اگر باطـل بـودن مسـاقات بـه جهت دیگری باشد، مالك باید مزد آبیاری و کارهـای دیگـر را بـه مقـدار معمـول، بـه کسی که درخت‌ها را تربیت کرده بدهد.

مسـأله۲۵۶۱: اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخـت بکـارد و آنچـه عمل می‌آید مال هر دو باشد، معامله صحیح است. و در صورت باطـل بـودن معاملـه، اگر درخت‌ها مال صاحب زمین بود، بعد از تربیت نیز مال اوسـت و بایـد مـزد کسـی که آن‌ها را تربیت کرده بدهد. و اگر مال کسی بوده که آن‌هـا را تربیـت کـرده، بعـد از تربیت نیز مال اوست و می‌تواند آن‌ها را بکنـد، ولـی گـودال‌هـایی کـه بـر اثـر کنـدن درخت‌ها پیدا شده باید پر کند و اجاره زمین را، از روزی که درخت‌هـا را کاشـته، بـه صاحب زمین بدهد و مالك نیز می‌تواند او را مجبور نمایـد کـه درخـت‌هـا را بکنـد و اگر بر اثر کندن درخت، عیبی در درخت پیدا شـود، لازم نیسـت عـوض آن را بدهـد، امّا اگر خود مالك زمین، درخـت‌هـا را بکنـد، بایـد تفـاوت قیمـت آن را بـه صـاحب

درخت بدهد و صاحب درخت نمی‌تواند او را مجبور کند با اجاره یا بدون اجاره، درخت را در زمین باقی بگذارد.

احکام وکالت

مسأله۲۵۶۲: عقد «**وکالت**»، یعنی انسان کاری را که می‌تواند شخصاً انجام دهد، به دیگری واگذار نماید، تا از طرف او انجام دهد، مثلا کسی را وکیل کند تا خانه او را بفروشد، یا زنی را برای او عقد نماید، بنابراین سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، چون حق ندارد در مال خود تصرّف نماید، نمی‌تواند برای فروش آن، کسی را وکیل گرداند.

مسأله۲۵۶۳: در وکالت لازم نیست، صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند او را وکیل کرده و او نیز بفهماند قبول نموده وکالت صحیح است، مثلا مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او آن را بگیرد.

مسأله۲۵۶۴: اگر انسان کسی را که در شهر دیگری است وکیل نماید، برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند، اگرچه وکالت نامه بعد از مدّتی برسد، وکالت صحیح است.

مسأله۲۵۶۵: موکِّل، یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند و نیز کسی که وکیل می‌شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام نمایند.

مسأله۲۵۶۶: کاری را که انسان نمی‌تواند انجام دهد، یا شرعاً نباید انجام دهد، نمی‌تواند برای انجام آن، از طرف دیگری وکیل شود، مثلا کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند، نمی‌تواند برای خواندن صیغه، از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله۲۵۶۷: اگر انسان کسی را، برای انجام تمام کارهای خود وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معیّن نکند، وکالت صحیح نیست.

مسأله۲۵۶۸: اگر وکیل را عزل نماید، یعنی از کار برکنار سازد، بعد از رسیدن خبر به او نمی‌تواند کاری را که وکالت داشته، انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر، آن کار را انجام داده باشد، صحیح است.

مسأله۲۵۶۹: وکیل می‌تواند خود را از وکالت، برکنار کند، حتّی اگر موکّل غایب باشد.

مسـأله ۲۵۷۰: وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که بـه او واگـذار شـده، دیگـری را وکیل نماید، ولی اگر موکّل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، همان‌طـوری کـه بـه او دستور داده، می‌تواند رفتار نماید، بنابراین اگر گفته بود: برای من وکیل بگیـر، بایـد از طرف او وکیل بگیرد و نمی‌تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

مسـأله ۲۵۷۱: اگر انسان با اجازه موکّل، کسی را از طرف او وکیل کنـد، نمـی‌توانـد آن وکیل را عزل نماید و اگر وکیل اوّل بمیرد یـا موکّـل، اوّلـی را عـزل کنـد، وکالـت دومی باطل نمی‌شود.

مسـأله ۲۵۷۲: اگر وکیل با اجازه موکّل، کسی را از طرف خود وکیـل سـازد، موکـل و وکیل اوّل، می‌توانند آن وکیل را عزل کنند و اگـر وکیـل اوّل بمیـرد یـا عـزل شـود، وکالت دومی باطل می‌گردد.

مسـأله ۲۵۷۳: اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیـل سـازد و بـه آن‌هـا اجـازه دهد که هر کدام، به تنهایی در آن کار اقدام کنند، هریك از آنان می‌توانـد، آن کـار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگـران باطـل نمـی‌شـود ولـی اگر نگفته باشد باهم یا به تنهایی انجام دهند، یـا گفتـه باشـد بـاهم انجـام دهنـد، نمی‌توانند به تنهایی اقدام نمایند و در صـورتی کـه یکـی از آنـان بمیـرد، وکالـت دیگران باطل می‌شود.

مسـأله ۲۵۷۴: اگر وکیل یا موکّل بمیرد، یا دیوانه شود، وکالـت باطـل مـی‌گـردد، امّـا اگر بیهوش شود اشکالی ندارد و نیز اگر چیزی که بـرای تصـرّف در آن وکیـل شـده، از بین برود، مثلا گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده، بمیرد، وکالت باطل می‌شود.

مسـأله ۲۵۷۵: اگر انسانی کسی را برای کاری وکیـل کنـد و چیـزی بـرای او مقـرّر سازد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته، باید به او بدهد.

مسـأله ۲۵۷۶: اگر وکیل در نگهداری مالی کـه در اختیـار اوسـت، کوتـاهی نکنـد و غیر از تصرّفی که به او اجازه داده‌اند، تصرّف دیگری ننمایـد و اتّفاقـاً آن مـال از بـین برود، ضامن نیست.

مسـأله ۲۵۷۷: اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیـار اوسـت، کوتـاهی کنـد یـا غیر از تصرّفی که به او اجازه داده‌اند، تصرّف دیگری بنمایـد و آن مـال از بـین بـرود، ضامن است، بنابراین اگر لباسی را که گفته‌اند بفروش، بپوشد و آن لبـاس تلـف شـود باید عوض آن را بدهد.

مسـأله۲۵۷۸: اگر وکیل، غیر از تصرّفی که بـه او اجـازه دادهانـد، تصـرّف دیگـری بکند، مثلا لباسی را که گفتهاند، بفـروش، بپوشـد و سـپس تصـرّفی بنمایـد کـه بـه او اجازه داده بودند، آن تصرّف صحیح است.

احکام اِقرار

مسـأله۲۵۷۹: اِقرار، یعنی انسان اعتراف کند حقّی بر او هست، مثلا بگویـد: محمّـد از من هزار تومان طلب دارد، یا اعتراف نماید که برکسـی حقّـی نـدارد، مـثلا بگویـد: علی هیچ بدهی به من ندارد.

مسـأله۲۵۸۰: اعتراف در صورتی نافذ و صحیح است که به صورت جزم و صـریح یا ظاهر باشد، بنابراین اگر بگوید: ممکن اسـت جعفـر از مـن ده تومـان طلـب داشـته باشد، صحیح نخواهد بود و نیز باید چیـزی کـه بـه آن اعتـراف مـی‌کنـد بـر ضـرر او باشد، پس اگر بگوید: من از زید ده تومان طلب دارم، باید دلیل بیاورد.

مسـأله۲۵۸۱: اعتراف بچّه، دیوانه، سفیه نسبت به مال خـود، کسـی کـه مجبـورش کرده‌اند، بَرده و کسی که قاصد نباشد، باطل است.

مسـأله۲۵۸۲: اگر به چیز مجهولی یا مردّدی اعتراف کند، مثلا بگویـد: حسـن از مـن چیزی می‌خواهد، یا بگوید: تقی از من یکی از ایـن دو مـال را طلـب دارد، یـا شخصـی که برای او اعتراف می‌کند، مجهول یا مردّد باشد، مثلا بگوید: شخصـی یـا یکـی از ایـن دو نفر از من ده تومان طلب دارد، در همه این موارد اعتراف او صحیح است.

مسـأله۲۵۸۳: مُقِرٌّلَه، یعنی کسی که بـرای او اعتـراف مـی‌شـود، بایـد بتوانـد مالـك شود، مثلا بگوید: چیزی را که در دست دارم ملك زید یـا وقـف ایـن مسـجد اسـت، پس اگر بگوید: چیزی را که در دست دارم ملك این حیوان است، چون حیـوان مالـك نمی‌شود، صحیح نخواهد بود.

مسـأله۲۵۸۴: اگر بگوید: تقی از من هزار تومان می‌خواهد، سپس انکار کنـد، بایـد هزار تومان را بدهد، ولی اگر بگوید: تقی از من هزار تومان طلب دارد، سـپس مقـدار معقولی را استثنا کند، مثلا بگوید: مگر صد تومان، قبول می‌شود.

مسـأله۲۵۸۵: اگر بگوید: این خانه مال کاظم است، سـپس بگویـد: مـال رضاسـت، بنابر احتیاط مصالحه کنند.

مسـأله۲۵۸۶: اگر بگوید: حسین پسر من است، یـا بگویـد: زینـب خـواهر زن مـن

است، قبول می‌شود و چنانچه بمیرد حسین از او ارث می‌برد، همچنین نمی‌تواند تا زمانی که خواهر زینب زن اوست، زینب را به عقد خود در آورد.

مسأله۲۵۸۷: حکم بیمار در اعتراف، حکم صحیح است، مگر در مرضی که با آن مرض می‌میرد بگوید: مقداری به کسی بدهکار است. و متّهم باشد که گفته او برای ضرر زدن به ورثه است، در این صورت باید مقداری را که معیّن کرده از ثلث او بدهند.

احکام هدیه

مسأله۲۵۸۸: هدیه، یعنی انسان چیزی را به کسی مجانی و بدون عوض ببخشد. و در این عقد، ایجاب و قبول لازم است. و اگر چیزی را به قصد هدیه، به کسی ببخشد و او آن را بگیرد، هدیه واقع می‌شود.

مسأله۲۵۸۹: کسی که هدیه می‌دهد، باید بالغ و عاقل باشد، از روی قصد و اختیار، هدیه نماید و بتواند در مال خود تصرّف کند، بنابراین اگر سفیه یا مفلّس، مال خود را به کسی ببخشد، صحیح نیست.

مسأله۲۵۹۰: کسی که به او چیزی بخشیده می‌شود باید با اجازه صاحب مال، آن را تحویل بگیرد، اگرچه در غیر از مجلس هدیه باشد.

مسأله۲۵۹۱: اگر طلبکار، طلب خود را به بدهکار ببخشد، دیگر نمی‌تواند آن را از بدهکار مطالبه کند.

مسأله۲۵۹۲: اگر انسان چیزی را به کسی ببخشد و او نیز آن را تحویل بگیرد، بخشنده می‌تواند هدیه را برهم زده و مال را پس بگیرد، مگر در چند صورت: ۱ـ اگر کسی که به او بخشیده است، با انسان خویشی داشته باشد، خواه نزدیك باشد، خواه دور، مانند پدر، مادر، پسر عمو و پسر خاله. ۲ـ اگر زن به شوهر، یا مرد به همسر خود، بخشیده باشد. ۳ـ اگر تمام یا قسمتی از هدیه، تلف شده باشد. ٤ـ اگر هدیه مُعَوّضه باشد، یعنی چیزی بخشیده و در عوض، چیزی دریافت کرده باشد، مانند آنکه خانه‌ای را در مقابل باغی به کسی ببخشد. ٥ـ اگر بخشنده، در هدیه قصد قربت کند. ٦ـ اگر بخشنده یا کسی که به او بخشیده شده، بمیرد. ۷ـ اگر کسی که به او چیزی بخشیده شده، در آن هدیه تصرّف کند، مثلا آن را بفروشد یا پارچه را بدوزد.

مسأله۲۵۹۳: اگر چیزی را که بخشیده و قبض داده، زیاد شود، مانند آنکه گوسفند، فربه گردد و یا بچّه بزاید، سپس بخشنده هدیه را برهم بزند، زیادی و بچّه، مال کسی است که به او بخشیده شده است.

مسأله۲۵۹۴: برهم زدن هدیه آن است که بخشنده بگوید: هدیه را برهم زدم، یا آن را پس بگیرد و یا بفروشد و لازم نیست کسی که به او بخشیده شده، بداند که بخشنده هدیه را برهم زده است.

مسأله۲۵۹۵: اگر بخشنده یا کسی که به او بخشیده شده است، بعد از عقد و قبل از تحویل گرفتن بمیرد، هدیه بهم می‌خورد.

مسأله۲۵۹۶: بخشیدن به قوم و خویش، یکی از اقسام صله رحم و از مستحبات اسلامی است و ثواب آن دو برابر بخشیدن به غیر فامیل است.

مسأله۲۵۹۷: مکروه است انسان، در بخشش، بعضی از بچّه‌های خود را، بر بعضی دیگر ترجیح دهد، حتّی در بوسیدن و مانند آن، بنابراین ترجیح دادن پسرها بر دخترها، در هدیه، وقف و مانند آن، اگر برای فایده دینی و دنیوی نباشد، مکروه است، امّا اگر ترجیح دادن، باعث فساد یا دشمنی شود، چه بسا حرام خواهد شد.

احکام صدقه

مسأله۲۵۹۸: صدقه دادن از کارهای مستحب است و در روایات اسلامی سفارش زیادی برآن شده، چنانچه در حدیث شریف آمده: «صدقه موجب زیادی مال، دفع بلا و سبب شفا، می‌شود».

مسأله۲۵۹۹: صدقه در صورتی موجب ثواب است که صدقه‌دهنده، قصد قربت کند.

مسأله۲۶۰۰: چنانچه به قصد صدقه، مال خود را به کسی بدهد و او نیز به همین قصد آن را بگیرد، صدقه واقع می‌شود و بعد از آنکه فقیر صدقه را گرفت، صدقه دهنده نمی‌تواند آن را برهم زده و مال خود را مسترد دارد.

مسأله۲۶۰۱: کسی که سیّد نیست نمی‌تواند زکات خود را به سیّد بدهد و همچنین است در زکات فطره، امّا نسبت به صدقه‌های مستحب و دیگر صدقه‌های واجب، غیر سیّد می‌تواند به سیّد بپردازد.

مسأله۲۶۰۲: صدقه مستحب را می‌توان به شخص ثروتمند، سنّی و کافر داد.

مسأله۲۶۰۳: اگر انسان چیزی را به فقیر صدقه دهد، می‌تواند آن را از او بخرد، یا به عنوان هدیه قبول کند، ولی مکروه است، البته این در صورتی است که آن صدقه، زکات نباشد و سبب تضییع حقوق فقیر نشود.

مسأله۲۶۰۴: اگر کسی از انسان بخواهد چیزی به او بدهد، مکروه است او را ردّ نماید هر چند گمان کند فقیر نیست.

مسأله۲۶۰۵: گدایی کردن در صورت احتیاج مکروه و در صورتی که احتیاج نداشته باشد، بعید نیست حرام باشد.

مسأله۲۶۰۶: مستحب است انسان واسطه رساندن صدقه شود و صدقه مستحب را اگر مخفی بدهد، بهتر است مگر به جهتی، علنی دادن بهتر باشد.

مسأله۲۶۰۷: مستحب است انسان زیاد صدقه بدهد، به ویژه در اوایل روز و اوایل شب و همچنین مستحب است دست خودش را که با آن صدقه داده، ببوسد.

مسأله۲۶۰۸: مستحب است انسان، در صدقه دادن، قوم و خویش و همسایگان را بر دیگران مقدم بدارد.

احکام قرض

مسأله۲۶۰۹: قرض دادن، از کارهای بسیار مستحب است که در آیات قرآن و روایات، سفارش زیادی بر آن شده است، پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «هرکس به برادر مسلمان خود قرض بدهد، مال او زیاد می‌شود، ملائکه بر او رحمت می‌فرستند، اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می‌گذرد. و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود».

مسأله۲۶۱۰: در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او نیز به همین قصد بگیرد، صحیح است، امّا مقدار آن باید کاملا معلوم باشد.

مسأله۲۶۱۱: هر وقت بدهکار، بدهی خود را بدهد، طلبکار باید قبول نماید.

مسأله۲۶۱۲: اگر در هنگام قرض، برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند، واجب است طلبکار پیش از تمام شدن مدّت، طلب خود را مطالبه نکند، ولی اگر مدّت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد، می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.

مسأله۲۶۱۳: اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد، گناهکار است.

مسـأله۲۶۱۴: اگر بدهکار غیر از مستثنیات دَیـن ماننـد خانـه‌ای کـه در آن نشسـته، اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که بـه آن احتیـاج دارد، چیـزی نداشـته باشـد، طلبکـار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نمایـد، بلکـه بایـد صـبر کنـد، تـا بـدهکار بتوانـد بدهی خود را بدهد.

مسـأله۲۶۱۵: کسی که بدهکار است و نمـی‌توانـد بـدهی خـود را بدهـد، چنانچـه بتواند کاسبی کند، بدون حرج واجب است کسب نماید و بدهی خود را بدهد.

مسـأله۲۶۱۶: کسی‌که به طلبکار خود دسترسی ندارد،چنانچه امیـد نداشـته باشـد او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع، طلب او را به فقیر بدهد واگـر طلبکـار او سـیّد نباشـد، واجب نیست که طلب او را به غیرسیّد بدهد، بلکه می‌تواند به سیّد فقیر نیز بدهد.

مسـأله۲۶۱۷: اگر مال میّت، بیشتر از خرج واجب کفـن، دفـن و بـدهی او نباشـد، باید مال را برای آن مصرف نموده و به وارث او چیزی نمی‌رسد.

مسـأله۲۶۱۸: اگر کسی مقداری پول، طلا یا نقره، قرض کند و قیمـت آن کـم شـود، یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته، پس بدهـد کـافی اسـت، ولـی اگـر هر دو به غیر آن راضی شوند، اشکال ندارد و در بعضی موارد مصالحه کنند.

مسـأله۲۶۱۹: اگر مالی را که قرض کرده، از بین نرفته باشـد و صـاحب مـال، عـین آن را مطالبه کند، بنابر احتیاط مستحب بدهکار، همان مال را به او بدهد.

مسـأله۲۶۲۰: اگر کسی که قرض می‌دهد، شرط کند که زیادتر از مقداری که مـی‌دهـد بگیرد، مثلا یك من گندم بدهد و شرط کنـد کـه یـك مـن و پـنج سـیر بگیـرد، یـا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است، بلکـه اگـر قـرار بگـذارد بـدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده، بـا مقـداری جـنس دیگـر پـس دهد، مثلا شرط کند یك تومانی را که قرض کرده، بـا یـك کبریـت پـس دهـد، ربـا و حرام است. و نیز اگر شرط کند قرض را به طور مخصوصی پـس دهـد، مـثلا مقـداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند، ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حـرام مـی‌باشـد. ولی اگر بدون شرط، خود بدهکار زیادتر از آنچـه قـرض کـرده پـس بدهـد، اشـکال ندارد، بلکه مستحب است.

مسـأله۲۶۲۱: ربا دادن مانند ربا گرفتن حرام است و کسی که قـرض ربـایی گرفتـه مالك آن نمی‌شود و نمی‌تواند در آن تصرّف کند، ولی چنانچـه طـوری باشـد کـه اگـر ربا قرار نبود، صاحب پول نسبت به تصرّف آن، راضی بود، قـرض گیرنـده مـی‌توانـد در آن تصرّف نماید.

مسأله۲۶۲۲: اگر گندم، یا چیزی مانند آن را به صورت قرض ربایی بگیرد و با آن زراعت کند، حاصلی که از آن به دست می‌آید، بعید نیست مال قرض گیرنده باشد گرچه احوط مصالحه است.

مسأله۲۶۲۳: اگر لباسی را بخرد و سپس از پولی که به قرض ربایی گرفته، یا از پول حلالی که با ربا مخلوط است، به صاحب لباس بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد، ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می‌خرم، پوشیدن آن لباس حرام است و اگر بداند پوشیدن آن حرام است، نماز نیز با آن باطل می‌باشد.

مسأله۲۶۲۴: اگر انسان مقداری پول، به کسی بدهد که در شهر دیگری از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را «صرف برات» می‌گویند.

مسأله۲۶۲۵: اگر مقداری پول، به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگری زیادتر بگیرد، مثلا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز، در شهر دیگری هزار تومان بگیرد، ربا و حرام است ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد در مقابل زیادی، جنسی بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد.

مسأله۲۶۲۶: اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد، سفته یا چك داشته باشد و بخواهد طلب خود را پیش از سر رسید آن به کمتر از آن بفروشد، اشکال ندارد.

احکام حواله

مسأله۲۶۲۷: حواله، یعنی انسان بدهی خود را به دیگری واگذار کند.

مسأله۲۶۲۸: اگر بدهکار، طلبکار خود را حواله بدهد که طلبش را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از درست شدن حواله، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود و طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از بدهکار اوّلی مطالبه نماید.

مسأله۲۶۲۹: بدهکار، طلبکار و کسی که به او حواله شده، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آن‌ها را مجبور نکرده و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

مسأله۲۶۳۰: حواله دادن به کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگری حواله دهد، مثلا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند، حواله صحیح نیست.

مسـأله۲۶۳۱: طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگرچـه کسـی کـه بـه او حوالـه شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله نیز کوتاهی ننماید. و هنگـامی کـه انسـان حوالـه می‌دهد لازم نیست بدهکار باشد، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تـا وقتـی از او قرض نکرده، می‌تواند او را به دیگری حواله دهد که آنچه را بعـداً قـرض مـی‌دهـد از او بگیرد، صحّت این حواله بعید نیست گرچه خلاف احتیاط است.

مسـأله۲۶۳۲: حواله دهنده و طلبکار، باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند، پـس اگـر مثلا ده من گندم و ده هزار تومان پول، به یك نفر بـدهکار باشـد و بـه او بگویـد: یکـی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آن را معیّن نکند، حواله درست نیست علی الأظهر.

مسـأله۲۶۳۳: اگر بدهی در واقـع معـیّن باشـد، ولـی بـدهکار و طلبکـار در هنگـام حواله دادن، مقدار یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است، مثلا اگـر طلـب کسـی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیـدن دفتـر، حوالـه بدهـد و بعـد دفتـر را ببینـد و بـه طلبکار مقدار طلبش را بگوید، بعید نیست حواله صحیح باشد.

مسـأله۲۶۳۴: اگر به کسی حواله بدهـد کـه بـدهکار نیسـت، چنانچـه او حوالـه را قبول کند، پیش از پرداختن حواله، می‌توانـد مقـدار حوالـه را از حوالـه دهنـده بگیـرد ولی اگر طلبکار، طلب خود را به مقدار کمتری صلح کنـد، کسـی کـه حوالـه را قبـول کرده همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

مسـأله۲۶۳۵: بعد از درست شدن حواله، حوالـه دهنـده و کسـی کـه بـه او حوالـه شده، نمی‌توانند حواله را برهم بزنند و هرگاه کسـی کـه بـه او حوالـه شـده در موقـع حواله فقیر نباشد، اگرچه بعد فقیر شـود، طلبکـار نمـی‌توانـد حوالـه را بـرهم بزنـد و همچنین است اگر هنگام حواله، فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است، ولی اگـر ندانـد فقیر است و بعد بفهمد، اگرچه پولدار شده باشـد، طلبکـار مـی‌توانـد حوالـه را بـرهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

مسـأله۲۶۳۶: اگر بدهکار، طلبکار و کسی که به او حوالـه شـده، یـا یکـی از آنـان برای خود، حقّ برهم زدن حواله را قرار دهد، مطابق قراری که گذاشته‌انـد، مـی‌تواننـد حواله را برهم بزنند.

مسـأله۲۶۳۷: اگـر حوالـه دهنـده، خـودش طلـب طلبکـار را بدهـد، چنانچـه بـه درخواست کسی باشد که به او حواله شـده اسـت، مـی‌توانـد چیـزی را کـه داده از او بگیرد و اگر بـدون خـواهش او داده و قصـد داشـته عـوض آن را نگیـرد، نمـی‌توانـد چیزی را که داده، از او مطالبه نماید.

احکام رهن

مسأله۲۶۳۸: رهن، یعنی بدهکار مقداری از مال خود را به عنوان وثیقه و گرو نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد، طلبش را از آن مال، بردارد.

مسأله۲۶۳۹: در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و اگر بدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد و طلبکار نیز به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است.

مسأله۲۶۴۰: گرودهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد، باید بالغ و عاقل باشند، کسی آن‌ها را مجبور نکرده و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

مسأله۲۶۴۱: انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند و اگر مال دیگری را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید: «به گرو گذاشتن، راضی هستم».

مسأله۲۶۴۲: چیزی را که گرو می‌گذارند باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند، درست نیست.

مسأله۲۶۴۳: منافع چیزی را که گرو می‌گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته است.

مسأله۲۶۴۴: طلبکار و بدهکار نمی‌توانند مال گرو گذاشته شده را، بدون اجازه یکدیگر ملك کسی کنند، مثلا آن را ببخشند یا بفروشند. ولی اگر یکی از آنان، آن را ببخشد یا بفروشد، سپس دیگری بگوید: راضی هستم، اشکال ندارد.

مسأله۲۶۴۵: اگر طلبکار چیزی را که گرو گرفته، با اجازه بدهکار بفروشد، پول آن نیز مانند خود مال، گرو می‌باشد.

مسأله۲۶۴۶: اگر هنگامی که بدهکار باید بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه کند و او نپردازد، طلبکار می‌تواند مالی را که گرو گرفته، بفروشد و طلب خود را بردارد و باید بقیّه را به بدهکار بدهد. و اگر به حاکم شرع دسترسی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد.

مسأله۲۶۴۷: اگر بدهکار، غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیه خانه مورد احتیاج اوست، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته، خانه و اثاثیه باشد طلبکار می‌تواند آن را بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام حَجْر

مسأله۲۶۴۸: حَجْر، یعنی انسان به جهت یکی از هفت امری که بیان می‌شود، نتواند در تمام یا قسمتی از اموال خود، تصرّف کند: ۱ـ بچّه بودن. ۲ـ دیوانه بودن. ۳ـ سفیه بودن. ٤ـ مفلّس بودن. ٥ـ بیمار بودن. ٦ـ برده بودن. ۷ـ مردن. و تفصیل آن در مسائل ذیل بیان می‌شود.

مسأله۲۶۴۹: بچّه‌ای که هنوز به سنّ بلوغ شرعی نرسیده، یا بالغ شده امّا رشید نیست، نمی‌تواند در مال خود تصرّف کند، هر چند تصرّفش صحیح باشد.

نشانه های بلوغ

مسأله۲۶۵۰: نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است: ۱ـ روییدن موی درشت زیر شکم بالای عورت، ولی موی نازك علامت بلوغ نیست. ۲ـ مُحتلم شدن و بیرون آمدن منی و این علامت در زنان بسیار کم است. ۳ـ تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نُه سال قمری در زن.

مسأله۲۶۵۱: روییدن موی درشت در صورت، پشت لب، سینه و زیر بغل و خشن شدن صدا و مانند آن، نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان بر اثر آن به بالغ شدن یقین کند.

مسأله۲۶۵۲: ولیّ بچّه، یعنی کسی که می‌تواند در مال او تصرّف کند، در درجه اوّل پدر و جدّ پدری طفل است و در صورتی که آن‌ها موجود نباشند، قیّم از جانب آن‌ها و اگر او نیز نبود، حاکم شرع می‌باشد.

مسأله۲۶۵۳: پدر و جدّ پدری، هر کدام می‌توانند، در مال طفل تصرّف کنند، اگرچه جدّ پدری خیلی دور باشد و در صورتی که هر دو در آن تصرّف کنند، کسی که اوّل تصرّف نموده مقدّم است.

مسأله۲۶۵۴: دیوانه نمی‌تواند در مال خود تصرّف کند و در بقیّه احکام مانند بچّه است، ولی بنابر احتیاط مستحب، اگر بعد از بلوغ دیوانه شده باشد، حاکم شرع با پدر یا جدّ، با هم در امور او رسیدگی کنند گرچه کفایت پدر و جد مستقلا از حاکم شرع بعید نیست.

مسأله۲۶۵۵: کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرّفی که هنگام دیوانگی، در مال خود می‌کند، صحیح نیست.

مسأله۲۶۵۶: انسان می‌تواند در مرضی که با آن بیماری از دنیا می‌رود، هر مقدار از مال خود را برای خود، عیال، میهمان و کارهایی که اسراف نیست، مصرف نماید و نیز اگر مال خود را به قیمت آن بفروشد، یا اجاره دهد، اشکال ندارد، بلکه اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت آن بفروشد، خواه مقداری را که بخشیده یا ارزانتر فروخته، به اندازه ثُلث مال او بوده یا بیشتر باشد، تصرّف وی صحیح و در صورتی که بیشتر از ثُلث باشد، احتیاج به اجازه ورثه ندارد.

مسأله۲۶۵۷: سفیه: (کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می‌کند) نمی‌تواند در مال خود تصرّف نماید و ولایت بر او، به عهده پدر و جدّ پدری است اگر قبل از بلوغ سفیه باشد ولی اگر بعد از بلوغ سفیه شده باشد، ولیّ او حاکم شرع است به همراه پدر یا جدّ پدری بنابر احتیاط، گرچه کفایت پدر و جد بعید نیست.

مسأله۲۶۵۸: تصرّفات سفیه، در بعضی از موارد صحیح است.

مسأله۲۶۵۹: مفلّس: (کسی است که به اصطلاح امروز «ورشکست» شده و حاکم شرع، روی املاك او دست گذاشته است) نمی‌تواند در اموال خود تصرّف کند، ولی اگر پیش از آنکه حاکم شرع، حکم به مفلّس بودنش بکند می‌تواند در اموال خود تصرّف کند، هرچند قرض‌های او چند برابر ثروتش باشد.

مسأله۲۶۶۰: مفلّس با چهار شرط نمی‌تواند در اموال خود تصرّف کند: ۱ـ قرض‌های او شرعاً ثابت شده باشد. ۲ـ مُمتلکات و طلب‌هایی که از مردم دارد، کمتر از بدهی او باشد، البته خانه و چیزهای دیگری که در احکام قرض، استثنا شده در اینجا نیز مستثنی است. ۳ـ مدّت قرض‌هایی که کرده است، تمام شده باشد یا آن مقداری که مدّتشان تمام شده، بیش از املاك او باشد. ٤ـ طلبکارها از حاکم شرع، بخواهند که نگذارد در مال خود تصرّف کند.

مسأله۲۶۶۱: بعد از آنکه حاکم شرع، حکم نمود مفلّس در اموال خود تصرّف نکند، حقّ طلبکارها به آن اموال تعلّق گرفته و باید آن‌ها را بفروشند و به طلبکارها بپردازند.

مسأله۲۶۶۲: قسمت کردن اموال مفلّس در بین طلبکاران، به نسبت طلب آن‌ها صورت می‌گیرد، مثلا اگر مفلّس فقط سی تومان دارد و شخصی از او صد و دیگری پنجاه تومان طلب داشته باشد، بیست تومان به کسی که صد تومان طلب دارد و ده تومان به دیگری می‌دهند.

مسـأله۲۶۶۳: اگر انسان در مرضی که به سبب آن از دنیا می‌رود، مقـداری از مـال خود را مجّانی مصرف کند، مثلا آن را به کسی ببخشـد یـا چیـزی کـه هـزار تومـان می‌ارزد به صد تومان بفروشد، این تصـرّفات از اصـل مـال، خـارج مـی‌شـود و آن را «مُنجّزات مریض» می‌نامند.

مسـأله۲۶۶۴: تصرّفاتی را که برده، بدون اجازه آقای خود می‌کنـد، باطـل اسـت و در این که آیا برده مالك چیزی می‌شود یا نه، خلاف است و بنابر اقوی مالك می‌شود.

مسـأله۲۶۶۵: اگر کسی وصیّت کند بعد از مردنش، مقداری از اموالش را بـه کسـی ببخشند، چنانچه بیشتر از ثُلث نباشد یا اگر بیشتر از ثلـث اسـت ورثـه اجـازه بدهنـد، باید به وصیّت عمل کنند و اگر بیشتر نباشد و ورثه اجازه ندهند، فقط بـه مقـدار ثلـث صحیح و نسبت به بقیّه باطل است و همچنین دیگر وصیّت‌هـایی کـه واجـب شـرعی مالی نباشد، مانند وصیّت به خیرات و مبرّات.

احکام ضمانت

ضمانت، یعنی انسان بدهی کسی را به عهده بگیرد.

مسـأله۲۶۶۶: اگر انسان بخواهد ضامن شود تا بدهی کسـی را بدهـد، بایـد بـه هـر لفظی اگرچه عربی نباشد، به طلبکار بگوید: من ضامن شده ام طلـب تـو را بـدهم، یـا کاری کند کـه بـر ضـمانت او دلالـت داشـته باشـد و طلبکـار نیـز رضـایت خـود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست.

مسـأله۲۶۶۷: ضامن و طلبکار، بایـد بـالغ و عاقـل باشـند، کسـی آن‌هـا را مجبـور نکرده و سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهـوده مصـرف نکننـد، ولـی ایـن شرط‌ها در بدهکار نیست، مثلا اگر کسی ضـامن شـود کـه بـدهی بچّـه یـا دیوانـه را بدهد، صحیح است.

مسـأله۲۶۶۸: هرگاه برای ضامن شدن خود، شرطی قـرار دهـد، مـثلا بگویـد: اگـر بدهکار قرض تو را نداد من می‌دهم، اقرب صحت ضمان است.

مسـأله۲۶۶۹: کسی که ضامن بدهی او می‌شوند باید بدهکار باشد، پس اگـر کسـی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده، انسان نمی‌توانـد ضـامن او شـود. امّا اگر بگوید: به فلانی قرض بده و من ضامن هستم، صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۶۷۰: در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار، بدهکار و جنس بدهی، معیّن باشد، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم طلب یکی از شما را بدهم، چون معین نکرده طلب کدام را می‌دهد، ضامن شدن او اشکال دارد و نیز اگر کسی، از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید: من ضامن هستم بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معیّن نکرده بدهی کدام را می‌دهد ضامن شدن او اشکال دارد. و همچنین اگر کسی از دیگری، مثلا ده من گندم و ده هزار تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید: من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معیّن نکند ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست علی الأظهر.

مسأله ۲۶۷۱: اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد واگر مقداری از آن را ببخشد،نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

مسأله ۲۶۷۲: اگر انسان ضامن شود بدهی کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.

مسأله ۲۶۷۳: ضامن و طلبکار، می‌توانند شرط کنند هر وقت بخواهند، ضمانت را بر هم بزنند.

مسأله ۲۶۷۴: هرگاه انسان در هنگام ضمانت، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگرچه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را برهم زند و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد، ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.

مسأله ۲۶۷۵: اگر انسان در هنگامی که ضامن می‌شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد متوجّه شود، می‌تواند ضامن بودن او را برهم بزند و اگر پیش از آنکه طلبکار متوجّه شود، ضامن قدرت پیدا کرده باشد، چنانچه بخواهد ضمانت او را برهم بزند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۷۶: اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود بدهی او را بدهد، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد.

مسأله ۲۶۷۷: اگر کسی با اجازه بدهکار، ضامن شود بدهی او را بدهد، می‌تواند مقداری که ضامن شده، از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده، جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلا اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن، ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج از او مطالبه نماید، امّا اگر خودش راضی شود که برنج بدهد، اشکال ندارد.

احکام کفالت

مسـأله۲۶۷۸: کفالت، یعنی انسان ضامن شود هر وقت طلبکار بـدهکار را خواسـت، به دست او بدهد. و به کسی که این گونه ضامن می‌شود «کفیل» می‌گویند.

مسـأله۲۶۷۹: کفالت در صورتی صحیح است که کفیل، به هر لفظی اگرچـه عربـی نباشد، به طلبکار بگوید: من ضامنم هر وقـت شـخص بـدهکارِ خـود را بخـواهی بـه دست تو بدهم و طلبکار نیز قبول نماید.

مسـأله۲۶۸۰: کفیل باید بالغ و عاقل باشد، او را در کفالت مجبـور نکـرده باشـند و بتواند کسی را که کفیل او شده، حاضر نماید.

مسـأله۲۶۸۱: کفالت با یکی از پنج چیز به هم می‌خورد: **اوّل:** کفیل، بـدهکار را بـه دست طلبکـار بدهـد. **دوم:** طلـب طلبکـار داده شـود. **سـوم:** طلبکـار از طلـب خـود بگذرد. **چهارم:** بدهکار یا کفیل بمیرد. **پنجم:** طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

مسـأله۲۶۸۲: اگر کسی بـه زور، بـدهکار را از دسـت طلبکـار رهـا کنـد، چنانچـه طلبکار دسترسی به او نداشته باشـد، کسـی کـه بـدهکار را رهـا کـرده، بایـد او را بـه دست طلبکار بدهد.

احکام ودیعه (امانت)

«ودیعه»، یعنی انسان چیزی را نزد دیگری بگذارد تا از آن نگهداری نماید.

مسـأله۲۶۸۳: اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید: نزد تو امانـت باشـد و او نیز قبول کند، یا بدون اینکه حرفـی بزنـد بـه صـاحب مـال بفهمانـد مـال را بـرای نگهداری به او می‌دهد و او نیز به همین قصد بگیرد، در این صـورت بایـد بـه احکـام ودیعه و امانتداری که بیان می‌شود عمل نماید.

مسـأله۲۶۸۴: امانتدار و کسی که مال را امانت می‌گذارد، باید هـر دو بـالغ و عاقـل باشند، پس اگر مالی را پیش بچّه یا دیوانه، امانت بگـذارد، یـا دیوانـه و بچّـه مـالی را پیش کسی امانت بگذارند، صحیح نیست.

مسـأله۲۶۸۵: اگر از بچّه یا دیوانه، چیزی را به صورت امانت قبـول کنـد، بایـد آن را به صاحبش بدهد. و اگر آن چیز مال خود بچّه یا دیوانه اسـت، بـه ولـیّ او برسـاند و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسـأله۲۶۸۶: کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید، نباید قبول کند.

مسـأله۲۶۸۷: اگر انسان بـه صـاحب مـال بفهمانـد بـرای نگهـداری مـال او حاضـر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، کسـی کـه امانـت را قبـول نکرده ضامن نیست. ولی بنابر احتیاط مستحب اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

مسـأله۲۶۸۸: کسی که چیزی را امانت می‌گذارد، هر وقت بخواهد مـی‌توانـد آن را پس بگیرد و کسی که امانت را قبول می‌کنـد، هـر وقـت بخواهـد مـی‌توانـد آن را بـه صاحبش برگرداند.

مسـأله۲۶۸۹: اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شـود و امانـت را بـرهم بزنـد، باید هرچه زودتر مال را به صاحب آن، یا وکیل و یا ولـیّ صـاحبش برسـاند و یـا بـه آنان خبر دهد که برای نگهداری حاضـر نیسـت و اگـر بـدون عـذر، مـال را بـه آنـان نرساند و خبر نیز ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسـأله۲۶۹۰: کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر بـرای آن، مکـان مناسـبی نـدارد، باید جای مناسب تهیّه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مـردم نگوینـد در امانـت خیانت کرده و یا در نگهداری آن کوتاهی نموده اسـت. و اگـر در جـایی کـه مناسـب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسـأله۲۶۹۱: کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتـاهی نکنـد و تعدّی، یعنی زیاده روی نیز ننماید و اتّفاقاً آن مال تلـف شـود ضـامن نیسـت، مگـر از قبل شرط شده باشد. و اگر آن را در جایی بگذارد که گمان می‌رود، ظـالمی بفهمـد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

مسـأله۲۶۹۲: اگر صاحب مال، برای نگهداری مال خود، جایی را معـیّن کنـد و بـه کسی که امانت را قبول کرده بگوید: «باید مـال را در اینجـا حفـظ کنـی و حتّـی اگـر احتمال بدهی از بین برود، نباید آن را به جای دیگر ببری» چنانچه امانـت دار احتمـال دهد در آنجا، از بین برود و بداند چون آنجا در نظر صـاحب مـال، بـرای حفـظ بهتـر بوده، گفته است نباید از آنجا بیرون برود، می‌تواند آن را به جای دیگـری ببـرد و اگـر در آنجا ببرد و تلف شود ضامن نیست، ولی اگر نداند بـه چـه جهـت گفتـه بـه جـای دیگر نبر، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، واجب است عوض آن را بدهد.

مسـأله۲۶۹۳: اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود، جـایی را معـیّن کنـد ولـی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید آن را بـه جـای دیگـر نبـر، چنانچـه امانـت دار احتمال دهد در آنجا از بین برود، می‌تواند آن را بـه جـای دیگـری کـه مـال در آنجـا محفوظ‌تر است ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود، ضامن نیست.

مسـأله۲۶۹۴: اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی کـه امانـت را قبـول کـرده بایـد فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد و اگـر بـدون عـذر شـرعی، مال را به ولیّ او ندهد و از خبـر دادن نیـز کوتـاهی کنـد و مـال تلـف شـود، بایـد عوض آن را بدهد.

مسـأله۲۶۹۵: اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید مال را به وارث او برسـاند، یـا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را، به وارث او ندهد و از خبـر دادن نیـز کوتـاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آنکه بفهمد کسی کـه مـی‌گویـد مـن وارث میّتم، راست می‌گوید یا نه، یا میّت وارث دیگـری دارد یـا نـه، مـال را ندهـد و خبر نرساند و مال تلف شود، ضامن نیست.

مسـأله۲۶۹۶: اگر صاحب مال بمیرد و چنـد وارث داشـته باشـد، کسـی کـه امانـت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان قبـول دارنـد، پـس اگر بدون اجازه دیگران، تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است.

مسـأله۲۶۹۷: اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود، وارث یـا ولـیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد و یا امانت را به او برساند.

مسـأله۲۶۹۸: اگر امانت دار نشـانه‌هـای مـرگ را در خـود ببینـد، چنانچـه ممکـن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکـن نیسـت، بایـد آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسـی نـدارد، در صـورتی کـه وارث او امین است و از امانت اطـلاع دارد، لازم نیسـت وصـیت کنـد وگرنـه بایـد وصـیّت نماید، شاهد بگیرد، به وصیّ و شاهد اسم صاحب مـال، جـنس، خصوصـیّات مـال و محل آن را بگوید.

مسـأله۲۶۹۹: اگر امانت دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و بـه وظیفـه‌ای کـه در مسأله پیش گفته شد، عمل نکند و بیماری او خـوب شـود یـا بعـد از مـدّتی پشـیمان شود و وصیّت کند چنانچه آن امانت از بـین بـرود، اگرچـه در نگهـداری آن کوتـاهی نکرده باشد بنابر احتیاط، عوض آن را بدهد.

احکام عاریه

مسـأله۲۷۰۰: عاریه، یعنی انسان مال خود را بـه دیگـری بدهـد کـه از آن اسـتفاده کند و در عوض، چیزی از او نگیرد.

مسأله۲۷۰۱: لازم نیست در عاریه، صیغه بخوانند و اگر مثلا لباس را به قصد عاریه، به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است.

مسأله۲۷۰۲: عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده، مثلا آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا مستأجر بگوید: به عاریه دادن راضی هستم.

مسأله۲۷۰۳: چیزی که منفعتش مال انسان است، مثلا آن را اجاره کرده، می‌تواند عاریه بدهد ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه بدهد.

مسأله۲۷۰۴: اگر دیوانه و بچّه، مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، امّا اگر ولیّ بچّه مصلحت بداند که مال او را عاریه دهد و بچّه آن مال را به دستور ولیّ، به عاریه کننده برساند، اشکال ندارد.

مسأله۲۷۰۵: اگر در نگهداریِ چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده آن نیز زیاده روی ننماید و اتّفاقاً آن چیز تلف شود، ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند اگر تلف شود، عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.

مسأله۲۷۰۶: اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود، ضامن نیست.

مسأله۲۷۰۷: اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده، به ورثه او بدهد.

مسأله۲۷۰۸: اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرّف کند، مثلا دیوانه شود، عاریه کننده باید مالی که عاریه کرده، به ولیّ او بدهد.

مسأله۲۷۰۹: کسی که چیزی عاریه داده، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی که عاریه کرده، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد.

مسأله۲۷۱۰: عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد، مانند آلات قمار، باطل است.

مسأله۲۷۱۱: عاریه دادن گوسفند، برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده، صحیح است.

مسأله۲۷۱۲: اگر چیزی را که عاریه کرده به مالك، یا وکیل و یا ولیّ او بدهد و بعد، آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست، ولی اگر بدون اجازه صاحب مال، یا وکیل و یا ولیّ او، آن را به جایی ببرد ولو آن که صاحبش معمولا به آنجا

می‌برده، مثلا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده، ببندد و بعد تلف شود، یا کسی آن را تلف کند ضامن است.

مسأله۲۷۱۳: اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد، مثلا لباس را عاریه دهد که با آن نماز بخوانند، بنابر احتیاط واجب، باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند بگوید.

مسأله۲۷۱۴: چیزی را که عاریه کرده، بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره، یا عاریه بدهد.

مسأله۲۷۱۵: اگر چیزی را که عاریه کرده، با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه عاریه گیرنده اوّل بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود.

مسأله۲۷۱۶: اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.

مسأله۲۷۱۷: اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ببرد و در دست او از بین برود، مالك می‌تواند عوض مال و عوض استفاده را از او و یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالك می‌دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

مسأله۲۷۱۸: اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او نیز می‌تواند آنچه را به صاحب مال داده، از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده، طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود، عوضش را بدهد، نمی‌تواند چیزی را که به صاحب مال می‌دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

احکام ازدواج

مسأله۲۷۱۹: به سبب عقد ازدواج، زن به مرد حلال می‌شود. و ازدواج بر دو قسم است: دائم و غیردائم، عقد دائم یعنی مدّت زناشویی در آن معیّن نشود. و زنی را که به این قسم عقد می‌کنند «دائمه» گویند. و عقد غیردائم یا موقّت، یعنی مدت زناشویی در آن معین شود، مثلاً زن را به مدّت یك ساعت، یا یك‌روز، یا یك‌ماه، یا یك‌سال و یا بیشتر، عقد نمایند و زنی را که به این قسم عقد کنند «مُتعه» و«صیغه» می‌نامند.

مسأله۲۷۲۰: در زناشویی چه دائم و چه غیر دائم، باید صیغه عقد خوانده شود و

تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست. و صیغه عقد را یا خود زن و مرد می‌خوانند و یا دیگری را وکیل می‌کنند که از طرف آنان بخواند.

مسأله۲۷۲۱: وکیل لازم نیست مرد باشد، زن نیز می‌تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری، وکیل شود.

مسأله۲۷۲۲: زن و مرد تا یقین نکنند وکیل آن‌ها صیغه را خوانده است، نمی‌توانند به یکدیگر نگاه مَحرمانه نمایند و گمان به اینکه وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی‌کند، ولی اگر وکیل بگوید: صیغه را خوانده ام، کافی است.

مسأله۲۷۲۳: اگر زنی شخصی را وکیل کند که مثلا ده روز، او را به عقد مردی درآورد و ابتدای ده روز را معیّن نکند، وکیل می‌تواند هر وقت بخواهد، او را ده روز، به عقد آن مرد در آورد، ولی اگر معلوم باشد که زن، روز یا ساعت معینی را قصد کرده، باید عقد را مطابق قصد او بخواند.

مسأله۲۷۲۴: یك نفر می‌تواند برای خواندن صیغه عقد دائم، یا غیر دائم از طرف دو نفر وکیل شود. و نیز می‌تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود، به صورت دائم یا غیر دائم عقد کند، ولی بنابر احتیاط مستحب، عقد را دو نفر بخوانند.

کیفیت خواندن عقد دائم

مسأله۲۷۲۵: اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند، باید پس از تعیین مهر، اوّل زن بگوید: «**زَوَّجْتُكَ نَفْسي عَلَى الصِّداقِ الْمَعْلُوم**» یعنی: «خود را به ازدواج تو درآوردم به مهری که معین شده است»، پس از آن بدون فاصله، مرد بگوید: «**قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ**» یعنی: «قبول کردم ازدواج را» و ترجمه فارسی آن چنین است که زن بگوید: «خودم را به زوجیت و همسری دائمی تو بر مهریه تعیین شده درآوردم» و سپس مرد بلافاصله بگوید: «این ازدواج دائم را با مهریه معلوم قبول کردم» در این صورت عقد صحیح است.

مسأله۲۷۲۶: اگر زن و مرد، دیگری را وکیل کنند که از طرف آن‌ها صیغه عقد را بخواند، چنانچه مثلا اسم مرد احمد و اسم زن، فاطمه باشد و وکیل زن بگوید: «**زَوَّجْتُ مُوَكِّلَتي فاطِمَة مُوَكِّلَكَ أَحْمَد عَلَى الصِّداقِ الْمَعْلُوم**»، پس بدون فاصله، وکیل مرد بگوید: «**قَبِلْتُ لِمُوَكِّلي أحْمَد عَلَى الصِّداق**» صحیح می‌باشد.

مسأله۲۷۲۷: واجب نیست لفظی را که مرد می‌گوید، با لفظی که زن می‌گوید مطابق باشد، بنابراین اگر زن «**زَوَّجْتُ**» بگوید، مرد می‌تواند «**قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ**» یا «**قَبِلْتُ النِّكاحَ**» بگوید.

کیفیت خواندن عقد موقّت

مسأله۲۷۲۸: اگر خود زن و مرد، بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند، بعد از آنکه مدّت و مهر را معیّن کردند، چنانچه زن بگوید: «**زَوَّجْتُكَ نَفْسي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلى الْمَهْرِ الْمَعْلُوم**»، بعد بدون فاصله، مرد بگوید: «**قَبِلْتُ**» صحیح است و ترجمه فارسی آن چنین است که زن بگوید: «خودم را به زوجیت و همسری تو در مدت تعیین شده و بر مَهریه معیّن گردیده درآورم» و سپس مرد بگوید: «این ازدواج را با خصوصیات یاد شده قبول کردم». و اگر دیگری را وکیل کنند، اوّل وکیل زن به وکیل مرد بگوید: «**مَتَّعْتُ مُوَكِّلَتي مُوَكِّلَكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلى الْمَهْرِ الْمَعْلُوم**»، پس بدون فاصله، وکیل مرد بگوید: «**قَبِلْتُ لِمُوَكِّلي هكَذا**» صحیح می‌باشد.

شرایط عقد

مسأله۲۷۲۹: عقد ازدواج چند شرط دارد: **اوّل:** به زبان عربی صحیح بنابر احتیاط مستحب خوانده شود و اگر خود مرد و زن نتوانند، صیغه را به عربی صحیح بخوانند، بنابر احتیاط مستحب کسی را که می‌تواند به عربی صحیح بخواند، وکیل کنند و الا خودشان می‌توانند به غیر عربی بخوانند، امّا باید لفظی بگویند که معنای «**زَوَّجْتُ**» و «**قَبِلْتُ**» را بفهماند. **دوم:** مرد و زن، یا وکیل آن‌ها که صیغه عقد را می‌خوانند، قصد انشاء داشته باشند، یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می‌خوانند، زن به گفتن «**زَوّجْتُكَ نَفْسي**» قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و مرد به گفتن «**قَبِلتُ التّزويج**» زن بودن او را برای خود قبول نماید. و اگر وکیل مرد و زن، صیغه را می‌خوانند، به گفتن «**زوّجت**» و «**قبلت**» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده‌اند، زن و شوهر شوند. **سوم:** کسی که صیغه عقد را می‌خواند بالغ و عاقل باشد، چه برای خودش بخواند یا از طرف دیگری وکیل شده باشد. اگرچه در وکیل اشتراط بلوغ و عدم کفایت رشد بنابر احتیاط است. **چهارم:** اگر وکیل زن و شوهر یا ولیّ آن‌ها، صیغه عقد را می‌خوانند، در عقد، زن و شوهر را معین کنند، مثلا اسم آن‌ها را ببرند یا به آن‌ها اشاره نمایند، پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید: «**زَوّجْتُكَ إحْدى بَناتِي**» یعنی یکی از دخترانم را به ازدواج تو درآوردم، و او بگوید: «**قَبِلْتُ**» یعنی قبول کردم، چون در هنگام عقد، دختر را معین نکرده‌اند، عقد باطل است. **پنجم:** زن و مردٍ به ازدواج راضی باشند ولی اگر زن در ظاهر با کراهت اجازه دهد و معلوم باشد قلباً راضی است، عقد صحیح است.

مسأله ۲۷۳۰: اگر در عقد ازدواج یك حرف غلط خواند شود که معنای آن را عوض کند، بنابر احتیاط عقد باطل است.

مسأله ۲۷۳۱: کسی که دستور زبان عربی را نمی‌داند، اگر قرائتش صحیح باشد و معنای صیغه عقد را بداند و آن را قصد نماید، می‌تواند عقد بخواند.

مسأله ۲۷۳۲: اگر زنی را برای مردی، بدون اجازه آنان عقد کنند و بعد زن و مرد بگویند به آن عقد راضی هستیم، عقد صحیح است.

مسأله ۲۷۳۳: اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد، راضی شوند و بگویند به آن عقد راضی هستیم، بنابر احتیاط مستحب دوباره عقد را بخوانند.

مسأله ۲۷۳۴: پدر و جدّ پدری می‌توانند برای فرزند نابالغ یا دیوانه خود که در حال دیوانگی بالغ شده است همسر بگیرند. و بعد از آنکه طفل بالغ شد، یا دیوانه، عاقل گردید، اگر ازدواجی‌که برای او کرده‌اند، مفسده‌ای نداشته، بنابر احتیاط نمی‌تواند آن را برهم بزند، امّا اگر مفسده‌ای داشته، می‌تواند آن را برهم بزند.

مسأله ۲۷۳۵: دختری که به سنّ بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می‌دهد، اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، بنابر احتیاط باید از پدر، یا جدّ پدری خود اجازه بگیرد، امّا اجازه مادر و برادر، لازم نیست.

مسأله ۲۷۳۶: اگر پدر و جدّ پدری غایب باشند، به طوری که نتوان از آن‌ها اجازه گرفت، یا دختر باکره نباشد اجازه پدر و جدّ لازم نیست.

مسأله ۲۷۳۷: اگر پدر یا جدّ پدری، برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، پسر بعد از بالغ شدن، باید خرج آن زن را بدهد.

مسأله ۲۷۳۸: اگر پدر یا جدّ پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، چنانچه پسر در هنگام عقد، مالی داشته، مهر زن را بدهکار است و اگر در موقع عقد، مالی نداشته، بنابر احتیاط باید پدر یا جدّ او، مهر زن را بدهند.

برهم زدن عقد ازدواج

مسأله ۲۷۳۹: اگر مرد بعد از عقد بفهمد زن یکی از این هفت عیب را داراست می‌تواند عقد را برهم بزند، **اوّل:** دیوانگی. **دوم:** بیماری خوره. **سوم:** بیماری بَرَص. **چهارم:** کوری. **پنجم:** زمین گیر بودن. **ششم:** افضا بودن، یعنی راه بول و حیض، یا راه حیض و غایط زن یکی شده باشد. **هفتم:** گوشت، یا استخوانی در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.

مسـأله ۲۷۴۰: اگر زن، بعد از عقد بفهمد شوهر او دیوانه است، یا آلت مـردی نـدارد، یا مرضی دارد که نمی‌تواند نزدیکی نماید و یا تخم‌های او را کشیده‌اند، مـی‌توانـد عقـد را برهم بزند.

مسـأله ۲۷۴۱: اگر مرد یا زن، به جهت یکی از عیـب‌هـایی کـه در دو مسـأله پـیش گفته شد، عقد را برهم بزند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند.

مسـأله ۲۷۴۲: اگر به جهت آنکه مرد نمی‌تواند نزدیکی کند چه بـدلیل عنـین بـودن یا غیر آن، زن عقد را برهم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهـد ولـی اگـر بـه جهـت یکی دیگر از عیب‌ها، مرد یـا زن، عقـد را بـرهم بزنـد، چنانچـه مـرد بـا زن نزدیکـی نکرده باشد، چیزی بر او نیست، امّا اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد.

زن هایی که ازدواج با آنها حرام است

مسـأله ۲۷۴۳: ازدواج با زن‌هایی که با انسان مَحرم هستند، حرام است، ماننـد مـادر، دختر، خواهر، مادر زن، عمّه، خاله، مادر بزرگ، نوه دختـر بـرادر، دختـر خـواهر، زن پدر و زن پسر.

مسـأله ۲۷۴۴: اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگرچـه بـا او نزدیکـی نکنـد، مادر، مادر مادر آن زن و مادر پدر او هرچه بالا روند، بـا آن مـرد مَحـرم مـی‌شـوند و نمی‌تواند با آن‌ها ازدواج کند.

مسـأله ۲۷۴۵: اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکـی نمایـد، دختـر و نـوه دختـری و پسری آن زن هر چه پایین روند، چه در وقت عقد باشند یا بعد بـه دنیـا بیاینـد، بـا آن مرد محرم می‌شوند.

مسـأله ۲۷۴۶: اگر با زنی که برای خود عقد کرده، نزدیکی نکـرده باشـد، تـا وقتـی آن زن در عقد اوست، نمی‌تواند با دختر او ازدواج کند.

مسـأله ۲۷۴۷: عمّه و خاله پدر، عمّه و خاله پدرِ پدر، عمّـه و خالـه مـادر و عمّـه و خاله مادرِ مادر، هرچه بالا روند با انسان محرمند.

مسـأله ۲۷۴۸: پدر و جدّ شوهر، هرچه بالا روند و پسـر و نـوه پسـری و دختـری او هرچه پایین آیند، چه در موقع عقد باشند، یا بعد به دنیا بیایند، با زن او محرم هستند.

مسـأله ۲۷۴۹: اگر زنی را برای خود عقد کند، چه دائم باشد و چه موقت، تـا وقتـی که آن زن در عقد اوست، نمی‌تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

مسـأله ۲۷۵۰: اگر شخصی زن خود را به صورتی که در احکام طلاق گفتـه مـی‌شـود

«طلاق رجعی» دهد، در بین عدّه نمی‌تواند خواهر او را عقد نماید، لکن در عدّه «طلاق باین» که بعد بیان می‌شود، بنابر احتیاط مستحب با خواهر او ازدواج نکند و همچنین اگر زنی را مُتعه نماید، بنابر احتیاط مستحب از ازدواج با خواهر او، در مدّت عِدّه، هر چند مدت مُتعه گذشته و یا متمتّع مدّت را بخشیده باشد، خودداری نماید.

مسأله۲۷۵۱: انسان نمی‌تواند بدون اجازه زن خود، با خواهرزاده و برادرزاده او ازدواج کند. و اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد نماید و بعد زن بگوید به آن عقد راضی هستم، اشکال ندارد.

مسأله۲۷۵۲: اگر زن بفهمد شوهرش، برادرزاده و یا خواهرزاده او را عقد کرده و حرفی نزند، چنانچه بعد رضایت ندهد، عقد آنان باطل است.

مسأله۲۷۵۳: اگر انسان پیش از ازدواج با دختر عمّه یا دختر خاله خود، با مادر آنان زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آنان ازدواج نماید.

مسأله۲۷۵۴: اگر با دختر عمّه یا دختر خاله خود، ازدواج نماید و پیش از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید، بنابر احتیاط مستحب از آن‌ها جدا شود.

مسأله۲۷۵۵: اگر با زنی، غیر از عمّه و خاله خود زنا کند بنابر احتیاط مستحب با دختر او ازدواج نکند، امّا اگر زنی را عقد نماید و با او نزدیکی کند، سپس با مادر او زنا کند آن زن بر او حرام نمی‌شود و همچنین است اگر پیش از آنکه با او نزدیکی کند با مادر او زنا نماید، گرچه بنابر احتیاط مستحب، از آن زن با طلاق جدا شود.

مسأله۲۷۵۶: زن مسلمان نمی‌تواند به عقد کافر درآید، چه اهل کتاب باشد یا کتاب نداشته باشد، مرد مسلمان نیز نمی‌تواند با زن‌های کافر که اهل کتاب نیستند ازدواج کند، ولی ازدواج با زن‌های اهل کتاب یعنی یهود، نصاری و مجوس، به عقد دائم یا موقّت، مانعی ندارد.

مسأله۲۷۵۷: اگر با زنی که در عدّه طلاق رجعی است، زنا کند بنابر احتیاط واجب آن زن بر او حرام می‌شود و اگر با زنی که در عدّه متعه، یا طلاق باین و یا عدّه وفات است زنا کند، بعداً می‌تواند او را عقد نماید، اگرچه بنابر احتیاط مستحب با او ازدواج نکند. و معنای «طلاق رجعی»، «طلاق بایِن»، «عدّه متعه» و «عدّه وفات» در احکام طلاق بیان خواهد شد.

مسأله۲۷۵۸: اگر با زن بی‌شوهری که در عدّه نیست زنا کند، بعد می‌تواند آن زن را برای خود عقد نماید، ولی بنابر احتیاط مستحب صبر کند تا آن زن حیض ببیند،

سپس او را عقد نماید و همچنین است اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند، ولی اگر با زن شوهرداری زنا کند، بنابر احتیاط واجب آن زن بر او حرام می‌شود.

مسأله۲۷۵۹: اگر زنی را که در عدّه دیگری است برای خود عقد کند، چنانچه مرد و زن، یا یکی از آنان بدانند که عدّه زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عدّه، حرام است، آن زن بر او حرام می‌شود، اگرچه مرد بعد از عقد، با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

مسأله۲۷۶۰: اگر زنی را برای خود عقد کند و بعد معلوم شود که در عدّه بوده، چنانچه هیچ کدام نمی‌دانسته‌اند زن در عدّه است و نمی‌دانسته‌اند عقد کردن زن در عدّه حرام است، در صورتی که مرد با او نزدیکی کرده باشد، آن زن بر او ـ بنابر احتیاط واجب ـ حرام می‌شود.

مسأله۲۷۶۱: اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و با او ازدواج کند، باید از او جدا شود. و بعد نیز او را برای خود عقد نکند.

مسأله۲۷۶۲: زن شوهردار، اگر زنا بدهد بر شوهر خود حرام نمی‌شود و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است شوهر او را طلاق دهد، ولی باید مهرش را بدهد.

مسأله۲۷۶۳: زنی را که طلاق داده‌اند و زنی که متعه بوده و شوهرش مدّت او را بخشیده یا مدّتش تمام شده، چنانچه بعد از مدّتی دوباره شوهر کند و بعد شك کند هنگام عقد شوهر دوم، عدّه شوهر اوّل تمام بوده یا نه، نباید به شك خود اعتنا کند.

مسأله۲۷۶۴: مادر، خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده حرام است در صورتی که لواط کننده بالغ و لواطَ داده نابالغ باشد ولی اگر گمان کند که دخول نشده، یا شك کند دخول شده یا نه، بر او حرام نمی‌شوند.

مسأله۲۷۶۵: اگر با مادر، یا خواهر و یا دختر کسی ازدواج نماید و بعد از ازدواج، با آن شخص لواط کند، آن‌ها بر او حرام نمی‌شوند.

مسأله۲۷۶۶: اگر کسی در حال احرام که در احکام حج گذشت، با زنی ازدواج نماید عقد او باطل است. و چنانچه می‌دانسته زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی‌تواند آن زن را عقد کند.

مسأله۲۷۶۷: اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند، عقد او باطل است و اگر زن می‌دانسته ازدواج کردن در حال احرام حرام است، بنابر احتیاط واجب بعداً با آن مرد ازدواج نکند.

مسأله ۲۷۶۸: اگر مرد «طواف نساء» را که یکی از اعمال حج و یا عمره مفرده است بجا نیاورد، زن بر او حرام می‌شود مادامی که ماه ذی‌الحجة تمام نشده در حج، و مادامی که یک ماهِ کامل بر عمره نگذشته باشد در عمره مفرده، و همچنین اگر زن «طواف نساء» نکند شوهرش بر او حرام می‌شود، بله اگر ماه ذی‌الحجة تمام شد، و یا یک‌ماه از عمره گذشت به یکدیگر حلال می‌شوند، البته بر هر کدام از این دو واجب است طواف نساء را بجا آورند و اگر نتوانند نائب بگیرند.

مسأله ۲۷۶۹: اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند، جایز نیست قبل از بلوغ یعنی: پیش از آنکه نه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی کند ولی اگر نزدیکی کرد و او را افضا نمود بر او حرام ابدی نمی‌شود.

مسأله ۲۷۷۰: زنی را که در سه نوبت طلاق داده‌اند، بر شوهرش حرام می‌شود، ولی اگر با شرایطی که در احکام طلاق گفته می‌شود، با مرد دیگری ازدواج کند سپس طلاق بگیرد، شوهر اوّل می‌تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

احکام عقد دائم

مسأله ۲۷۷۱: زنی که به عقد دائم درآمده، نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود و باید خود را برای هر لذّتی که او می‌خواهد تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند و اگر در این‌ها از شوهر اطاعت نماید، تهیّه غذا، لباس و منزل او بر شوهر واجب است و اگر تهیّه نکند چه توانایی داشته باشد یا نداشته باشد، به زن بدهکار است.

مسأله ۲۷۷۲: اگر زن در کارهایی‌که در مسأله پیش گفته شد، از شوهر اطاعت نکند، گناهکار است وحقّ غذا، لباس، منزل و همخوابی ندارد، ولی مهر او از بین نمی‌رود.

مسأله ۲۷۷۳: مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه، مجبور کند.

مسأله ۲۷۷۴: مخارج سفر زن، اگر بیشتر از مخارج وطن باشد، بر شوهر نیست، ولی اگر شوهر مایل باشد زن را سفر ببرد، باید خرج سفر او را بدهد.

مسأله ۲۷۷۵: زنی که از شوهر اطاعت می‌کند و شوهر خرج او را نمی‌دهد، در صورت امکان می‌تواند خرجی خود را بدون اجازه، از مال او بردارد و اگر ممکن نیست، چنانچه ناچار باشد معاش خود را تهیّه کند، در موقعی که مشغول تهیّه معاش است، اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

مسـأله۲۷۷۶: اگر مرد فقط يك زن دائمی دارد واجـب نیسـت علـی الأظهـر کـه در هر چهار شب، يك شب نزد او بماند.

مسـأله۲۷۷۷: شوهر نمی‌تواند بیش از چهار ماه، با زن دائمی خود نزدیکی نکند.

مسـأله۲۷۷۸: اگر در عقد دائمی، مهر را معیّن نکند، عقد صـحیح اسـت و چنانچـه مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر او را مطابق مهر زن‌هایی که مانند او هستند، بدهد.

مسـأله۲۷۷۹: اگر هنگام خواندن عقد دائـم، بـرای دادن مهـر، مـدّتی معـیّن نکـرده باشند، زن می‌تواند پیش از گرفتن مهر، از نزدیکی کردن شـوهر جلـوگیری کنـد، چـه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد چه نداشته باشد، ولی اگر پـیش از گـرفتن مهـر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند، دیگر نمی‌تواند بدون عـذر شـرعی، از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

احکام عقد موقّت

مسـأله۲۷۸۰: مُتعه کردن زن، اگرچه برای لذّت بردن نباشد، صحیح است.

مسـأله۲۷۸۱: شوهر نباید بیش از چهار ماه، نزدیکی بـا متعـه خـود را تـرك کنـد و بلکه باید طبق مقتضای معاشرت به معروف باشد.

مسـأله۲۷۸۲: زنی که مُتعه می‌شود اگر در عقـد شـرط کنـد شـوهر بـا او نزدیکـی نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می‌تواند لذّت‌هـای دیگـر از او ببـرد، ولی اگر بعد به نزدیکی راضی شود، شوهر می‌تواند با او نزدیکی نماید.

مسـأله۲۷۸۳: زنی که متعه شده اگرچه آبستن شود، حقّ خرجی ندارد.

مسـأله۲۷۸۴: زنی که متعه شده حـق همخـوابی نـدارد، از شـوهر ارث نمـی‌بـرد و شوهر نیز از او ارث نمی‌برد.

مسـأله۲۷۸۵: زنی که متعه شده اگر نداند که حـقّ خرجـی و قَسـم نـدارد، عقـد او صحیح است و برای آنکه نمی‌دانسته، حقّی بر شوهر پیدا نمی‌کند.

مسـأله۲۷۸۶: زنی که متعه شده، می‌تواند بدون اجازه شـوهر، از خانـه بیـرون رود، ولی اگر بر اثر بیرون رفتن، حقّ شوهر از بین می‌رود، بیرون رفتن او حرام است.

مسـأله۲۷۸۷: اگر زن، مردی را وکیل کند تـا بـه مـدّت و مبلـغ معـیّن، او را بـرای خودش متعه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود درآورد، یا به غیـر از مـدّت یـا مبلغی که معیّن شده، او را متعه کند، وقتی آن زن فهمید، اگـر بگویـد: راضـی هسـتم، عقد صحیح وگرنه باطل است.

مسأله۲۷۸۸: اگر پدر یا جدّ پدری، برای محرم شدن، یك ساعت یا دو ساعت زنی را به عقد پسر نابالغ خود درآورد کافی است و نیز می‌تواند دختر نابالغ خود را برای محرم شدن، به عقد کسی درآورد و باید آن عقد برای دختر نابالغ و پسر نابالغ نفعی داشته باشد. و لازم نیست مدّت زناشویی را قدری قرار دهند که شوهر بتواند از زن لذّت ببرد.

مسأله۲۷۸۹: اگر پدر یا جدّ پدری، طفل خود را که در جای دیگری است و نمی‌داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسی درآورد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می‌شود و چنانچه بعد معلوم شود هنگام عقد، آن دختر زنده نبوده، عقد باطل است و کسانی که بر اثر عقد به ظاهر محرم شده بودند نامحرمند.

مسأله۲۷۹۰: اگر عقد موقتی انجام گیرد و مدت آن به پایان برسد، زوجه مستحق کل مهر بوده اگرچه نزدیکی انجام نشده یا زوجه شرط عدم نزدیکی کرده باشد، بله اگر مرد مدّت متعه را ببخشد، چنانچه با زن نزدیکی کرده، باید تمام مهر را به او بدهد و اگر نزدیکی نکرده باشد، باید نصف آن را بپردازد.

مسأله۲۷۹۱: مرد می‌تواند زنی را که متعه او بوده و هنوز عدّه‌اش تمام نشده، به عقد دائم خود درآورد، یا اینکه او را به مدّت بیشتری دوباره متعه کند ولی بنابر احتیاط واجب تا مدت صیغه باقی است به عقد دائم خود، یا صیغه با مدت بیشتر ننماید، مگر بعد از آنکه مدت صیغه قبلی را به او ببخشد.

احکام نگاه کردن

مسأله۲۷۹۲: نگاه کردن مرد به بدن زن نامَحرم و موی آن مطلقاً حرام است. و نگاه کردن به صورت و دست‌ها اگر با لذّت باشد بنابر احتیاط واجب حرام است، و بنابر احتیاط مستحب بدون لذّت نیز به آن نگاه نکند و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم، حرام می‌باشد.

مسأله۲۷۹۳: نگاه کردن به دختری که نُه سالش تمام نشده باشد چه خوب و بد را تشخیص دهد یا نه، چنانچه موجب ریبه یا وسوسه شدن و یا لذت بردن باشد بنابر احتیاط واجب حرام است.

مسأله۲۷۹۴: اگر انسان بدون قصد لذّت، به صورت و دست‌های زن‌های اهل کتاب، بلکه به آن مقدار که در زمان معصومین علیهم‌السلام اظهار آن نزد آنان متعارف بود نگاه کند در صورتی که نترسد به حرام بیفتد، اشکال ندارد. و بنابر احتیاط مستحب به غیر صورت و دست‌های آنان نگاه نکند.

مسأله۲۷۹۵: زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند، بلکه بنابر احتیاط واجب بدن و موی خود را از پسری که بالغ نشده، ولی خوب و بد را می‌فهمد، بپوشاند.

مسـأله۲۷۹۶: نگاه کردن به عورت دیگری، حتّی عورت بچّه ممیّـزی کـه خـوب و بد را می‌فهمد حرام است، اگرچه از پشت شیشه، یا در آینه، یا آب صـاف و ماننـد آن باشد، ولی زن و شوهر می‌توانند به تمام بدن یکدیگر، نگاه کنند.

مسـأله۲۷۹۷: مرد و زنی که با یکدیگر محرمنـد، اگـر قصـد لـذّت نداشـته باشـند، می‌توانند غیر از عورت، به تمام بدن یکدیگر، نگاه کنند.

مسـأله۲۷۹۸: مرد نباید با قصد لذّت، به بدن مرد دیگر نگاه کنـد و نگـاه کـردن زن نیز به بدن زن دیگر، با قصد لذّت حرام است.

مسـأله۲۷۹۹: مرد نباید عکس زن نامحرم را بیندازد، چنانچـه موجـب نگـاه کـردن به آن زن یا عکس آن زن باشد و اگر زن نامحرمی را بشناسد، نباید به عکـس او نگـاه کند و نیز در مورد عکس زنی که نمی‌شناسد، بنابر احتیاط واجب، ترك است.

مسـأله۲۸۰۰: اگر در حال ناچاری و اضطرار، زن بخواهد زن دیگر و یا مردی غیـر از شوهر خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب کشـد، حتـی الامکـان بایـد چیـزی در دست کند که دستش به عورت او نرسـد. و همچنـین اسـت اگـر مـرد بخواهـد مـرد دیگری یا زنی غیر از زن خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد.

مسـأله۲۸۰۱: اگر مرد برای معالجه زن نـامحرم ناچـار باشـد کـه او را نگـاه کنـد و دست به بدن او بزند، اشکال ندارد، ولی اگر با نگاه کردن بتوانـد معالجـه کنـد، نبایـد دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند، نباید او را نگاه کند.

مسـأله۲۸۰۲: اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگـاه کنـد و چاره‌ای جز آن نباشد به اندازه ضرورت اشکال ندارد.

مسائل متفرّقه زناشویی

مسـأله۲۸۰۳: کسی که به جهت نداشتن زن به حرام می‌افتد، واجب است زن بگیرد.

مسـأله۲۸۰۴: اگر شوهر در عقد شرط کند زن بـاکره باشـد و بعـد از عقـد معلـوم شود باکره نبوده، می‌تواند عقد را برهم بزند.

مسـأله۲۸۰۵: ماندن مرد و زن نامحرم، در مکان خلوتی که کسی در آنجـا نیسـت و دیگری نیز نمی‌تواند وارد شود بنابر احتیاط حرام اسـت، چـه بـه ذکـر خـدا مشـغول باشند یا به صحبت دیگر، خواب باشند یا بیدار، ولـی اگـر طـوری باشـد کـه دیگـری بتواند وارد شود یا بچّه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد در آنجا باشد، اشکال ندارد.

مسـأله۲۸۰۶: اگر مرد، مهر زن را در عقد معیّن کند و قصدش ایـن باشـد کـه آن را ندهد، عقد صحیح است، ولی مهر را باید بدهد.

مسـأله۲۸۰۷: مسلمانی که منکِر خدا یا پیامبر ﷺ شـود، یـا حکـم ضـروری دیـن، یعنی حکمی که همه مسلمانان آن را جزو دین می‌داننـد، ماننـد واجـب بـودن نمـاز و روزه را انکار کند، در صورتی که بداند آن حکم، ضروری دیـن اسـت و منکـر شـدن آن، به انکار خدا یا پیامبر ﷺ برگردد، مُرتد می‌شود.

مسـأله۲۸۰۸: اگر زن پیش از آنکه شوهر بـا او نزدیکـی کنـد مرتـد شـود، عقـد او باطل می‌گردد. و همچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شـود و یائسـه باشـد، یعنـی اگر سیّده است شصت سال وگرنه، پنجاه سـال او تمـام شـده باشـد ـ بنـا بـر احتیـاط واجب ـ امّا اگر یائسه نباشد، باید به دستوری که در «احکام طلاق» گفته خواهـد شـد عدّه نگه دارد، پس اگر در بین عدّه، مسلمان شود عقد باقی و اگر تا آخـر عـدّه، مرتـد بماند، عقد باطل است.

مسـأله۲۸۰۹: مردی که مسلمان زاده است اگر مرتد شود، زنش بـر او حـرام مـی‌شـود و زن باید به مقداری که در «احکام طلاق» گفته می‌شود، عدّه وفات نگه دارد.

مسـأله۲۸۱۰: مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان بـه دنیـا آمـده و مسـلمان شـده، اگر پیش از نزدیکی با همسرش مرتـد شـود، عقـد او باطـل مـی‌گـردد و اگـر بعـد از نزدیکی مرتد شود، چنانچه زن او در سن زن‌هایی باشد که حیض مـی‌بیننـد، بایـد بـه مقداری که در «احکام طلاق» گفته می‌شود، عـدّه نگـه دارد، پـس اگـر پـیش از تمـام شدن عدّه، شوهر او مسلمان شود، می‌تواند به او برگردد ولی با عقد جدید حتـی اگـر عده‌ی زن به پایان نرسیده باشد.

مسـأله۲۸۱۱: اگر زن در عقد، با مرد شرط کند او را از شـهری بیـرون نبـرد و مـرد نیز قبول کند، نباید زن را از آن شهر بیرون ببرد، مگر با رضایت او.

مسـأله۲۸۱۲: اگر زن انسان، از شوهر دیگرش دختری داشته باشد، انسـان مـی‌توانـد آن دختر را برای پسر خود که از آن نیست عقد کنـد و نیـز اگـر دختـری را بـرای پسـر خود عقد کند، پدر می‌تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

مسـأله۲۸۱۳: اگر زنی از زنا آبستن شود، جایز نیست بچّه را سقط کند.

مسـأله۲۸۱۴: اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عدّه کسی نیز نیست زنـا کنـد، چنانچه بعد او را عقد کند و بچّه‌ای از آنان پیدا شود، در صـورتی کـه ندانـد از نطفـه حلال است یا حرام، آن بچّه حلال زاده است.

مسـأله۲۸۱۵: اگر مرد نداند زن در عده است و با او ازدواج کنـد، چنانچـه زن نیـز نداند و بچّه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال زاده اسـت و شـرعاً فرزنـد هـردو مـی‌باشـد، ولی اگر زن می‌دانسته در عدّه است و ممکن باشد بچّه از شوهر باشـد، شـرعاً بچّـه از اوست ولی در هردو صورت، عقد آنان باطل و به یکدیگر حرام می‌باشند.

مسـأله۲۸۱۶: اگر زن بگوید یائسه ام یا شوهر ندارم، حرف او قبول می‌شـود، مگـر مورد اتهام باشد، بنابر احتیاط مستحب فحص کند.

مسـأله۲۸۱۷: اگر بعد از آنکه انسان با زنی ازدواج کرد، کسی بگویـد آن زن شـوهر داشته و زن بگوید نداشته ام، چنانچه شرعاً ثابت نشـود زن شـوهر داشـته، حـرف زن قبول می‌شود.

مسـأله۲۸۱۸: تا هفت سال از دختر تمام نشده، پدر نمی‌تواند او را از مادرش جـدا کند. و پسر را پیش از تمام شدن دو سال، نباید از مادر جدا کرد.

مسـأله۲۸۱۹: مستحب است در شوهر دادن دختری که بـالغ اسـت، یعنـی بـه سـنّ تکلیف رسیده عجله کنند. حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «یکی از سـعادت‌هـای مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند».

مسـأله۲۸۲۰: اگر زن مهر خـود را بـا شـوهر صـلح نمایـد تـا زن دیگـری نگیـرد، واجب است زن مهر را نگیرد و شوهر نیز با زن دیگری ازدواج نکند.

مسـأله۲۸۲۱: کسی که از زنا به دنیا آمـده، اگـر زن بگیـرد و بچّـه‌ای پیـدا کنـد، آن بچّه حلال زاده است.

مسـأله۲۸۲۲: هرگاه مرد در روزه ماه رمضـان یـا در حـال حـیض زن خـود، بـا او نزدیکی کند، گناه کرده، ولی اگر بچّه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال زاده است.

مسـأله۲۸۲۳: زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده، اگر بعد از عدّه وفـات کـه در «احکام طلاق» بیان خواهد شد، شوهر کند و شـوهر اوّل از سـفر برگـردد، بایـد از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اوّل حلال است، ولی اگر شـوهر دوم بـا او نزدیکـی کرده باشد، زن باید از شوهر دوم جدا شده و عدّه نگهدارد و شوهر دوم بایـد مهـر او را مطابق زن‌هایی که مانند او هستند بدهد، ولی خرج عده ندارد.

احکام شیر دادن

مسـأله۲۸۲۴: اگر زن با شرایطی که در «**مسأله ۲۸۳٤**» گفتـه مـی‌شـود بچّـه‌ای را شـیر دهد، آن بچّه با افراد زیر محرم می‌شود، **اوّل:** خود زن، و او را مـادر رِضـاعی مـی‌گوینـد.

دوم: شوهر زن که شیر مال اوست و او را پدر رضاعی می‌گویند و همسران او چه دائم و چه منقطع در صورتی که همسران متعدد داشته باشد. **سوم:** پدر و مادر آن زن، هرچه بالا روند، اگرچه پدر و مادر رضاعی او باشند. **چهارم:** بچّه‌هایی که از آن زن، به دنیا آمده‌اند، یا به دنیا می‌آیند. **پنجم:** بچّه‌های اولاد آن زن هرچه پایین روند، چه از اولاد او به دنیا آمده و یا اولاد او آن بچّه‌ها را شیر داده باشند. **ششم:** خواهر و برادر آن زن، اگرچه رضاعی باشند، یعنی بر اثر شیر خوردن، با آن زن خواهر و برادر شده باشند. **هفتم:** عمو و عمّه آن زن، اگرچه رضاعی باشند. **هشتم:** دایی و خاله آن زن، اگرچه رضاعی باشند. **نهم:** اولاد شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هرچه پایین روند اگرچه اولاد رضاعی او باشند. **دهم:** پدر و مادر شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هرچه بالا روند. **یازدهم:** خواهر و برادر شوهری که شیر مال اوست، اگرچه خواهر و برادر رضاعی او باشند. **دوازدهم:** عمو، عمّه، دایی و خاله شوهری که شیر مال اوست هرچه بالا روند، اگرچه رضاعی باشند. و نیز عده دیگری که در مسائل بعد بیان می‌شود، به سبب شیر دادن محرم می‌شوند.

مسأله۲۸۲۵: اگر زن با شرایطی که در «**مسأله ۲۸۳٤**» گفته می‌شود بچّه‌ای را شیر دهد، پدر آن بچّه نمی‌تواند با دخترهایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند ازدواج کند و نیز نمی‌تواند دخترهای شوهری را که شیر مال اوست، اگرچه دخترهای رضاعی او باشند برای خود عقد نماید، ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند، اگرچه بنابر احتیاط مستحب با آنان ازدواج نکند و نگاه محرمانه، یعنی نگاهی که انسان می‌تواند به محرم‌های خود کند، به آنان ننماید.

مسأله۲۸۲۶: اگر زن با شرایطی که گفته می‌شود بچّه‌ای را شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است، به خواهرهای آن بچّه محرم نمی‌شود، ولی بنابر احتیاط مستحب با آنان ازدواج ننماید. و نیز خویشان شوهر، به خواهر و برادر آن بچّه محرم نمی‌شوند.

مسأله۲۸۲۷: اگر زن بچّه‌ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچّه محرم نمی‌شود و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر بچّه‌ای که شیر خورده، محرم نمی‌شوند.

مسأله۲۸۲۸: اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن نزدیکی نماید، دیگر نمی‌تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

مسأله۲۸۲۹: اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی‌تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

مسـأله ۲۸۳۰: انسان نمی‌تواند با دختری که مادر یا مـادر بـزرگ انسـان، او را شـیر کامل داده ازدواج کند. و نیز اگر زن پدر انسان، از شـیر پـدر او، دختـری را شـیر داده باشد، انسان نمی‌تواند با آن دختر ازدواج نماید. و چنانچه دختـرِ شـیرخواری را بـرای خود عقد کند، سپس مادر، یا مادر بزرگ و یا زن پدر او، آن دختر را شیر دهـد، عقـد باطل می‌شود.

مسـأله ۲۸۳۱: با دختری که خواهر یا زن برادر انسان، او را شیر کامل داده، نمـی‌شـود ازدواج کرد. و همچنین است اگر خواهرزاده، یا بـرادرزاده، یـا نـوه خـواهر و یـا نـوه برادر انسان، آن دختر را شیر داده باشد.

مسـأله ۲۸۳۲: اگر زن، بچّه دختر خود را شیر کامل دهد، آن دختر بـر شـوهر خـود حرام می‌شود. و همچنین است اگر بچّه‌ای را که شـوهر دختـرش، از زن دیگـری دارد شیر دهد. ولی اگر بچّه پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفـل شـیرخوار است، بر شوهر خود حرام نمی‌شود.

مسـأله ۲۸۳۳: اگر زن پدر دختری، بچّه شوهر آن دختر را شـیر دهـد، آن دختـر بـه شوهر خود حرام می‌شود، چه بچّه از همان دختر، یا از زن شوهر او باشد.

شرایط شیردادنی که باعث محرم شدن است

مسـأله ۲۸۳۴: شیر دادنی که باعث محرم شدن می‌شود، هشت شرط دارد:

اوّل: بچّه، شیر زن زنده را که جهت زایمان جاری شده باشد بخورد، پـس اگـر از سـینه زنی که مُرده و یا بدون زایمان جاری شده است شیر بخورد فایـده نـدارد. **دوم:** شـیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچّه‌ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه دیگر بدهنـد، بـر اثر آن شیر، بچّه با کسی محرم نمی‌شود. **سوم:** بچّه شـیر را از پسـتان بمکـد، پـس اگـر شیر را در گلوی او بریزند، نتیجه ندارد. **چهارم:** شیر، خالص بـوده و یـا چیـز دیگـری مخلوط نباشد. **پنجم:** شیر از یك شوهر باشد، پس اگر زن شیر دهـی را طـلاق دهنـد، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تـا هنگـام زاییـدن، شـیری کـه از شـوهر اوّل داشته باقی باشد و مثلا هشت دفعه پیش از زاییـدن، از شـیر شـوهر اوّل و هفـت دفعه بعد از زاییدن، از شـیر شـوهر دوم بـه بچّـه‌ای بدهـد، آن بچّـه بـا کسـی محـرم نمی‌شود. **ششم:** بچّه به جهت بیماری، شیر را قی نکند. و اگر قی کنـد، بنـابر احتیـاط کسانی که بر اثر شیر خوردن با آن بچّه محرم مـی‌شـوند، بـا او ازدواج نکننـد و نگـاه

محرمانه نیز به او ننمایند. **هفتم:** پانزده مرتبه، یا یك شبانه روز به طوری که در مسأله بعد گفته می‌شود، شیر سیر بخورد، یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر، استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است بلکه اگر ده مرتبه نیز به او شیر دهند، بنابر احتیاط مستحب کسانی که بر اثر شیر خوردن، با او محرم می‌شوند، با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه نیز به او ننمایند. **هشتم:** دو سال بچّه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال، او را شیر دهند با کسی محرم نمی‌شود. بلکه اگر مثلا پیش از تمام شدن دو سال، چهارده مرتبه و بعد از آن، یك مرتبه شیر بخورد، به کسی محرم نمی‌شود ولی چنانچه از هنگام زاییدن زن شیرده، بیشتر از دو سال گذشته و شیر او باقی باشد و بچّه‌ای را شیر دهد که هنوز دوسال او تمام نشده، آن بچّه بنابر احتیاط واجب، با کسانی که گفته شد، محرم می‌شود.

مسأله۲۸۳۵: باید بچّه در بین یك شبانه روز، غذا یا شیر زن دیگری را نخورده، ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین، غذا خورده، اشکال ندارد. و نیز باید پانزده مرتبه، از شیر یك زن بخورد و در بین پانزده مرتبه، شیر زن دیگری را نخورده و غذایی که او را سیر نموده و از شیر خوردن بی‌نیاز کند نباشد و هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد، ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند، یا کمی صبر کند که از اوّلی که پستان در دهان می‌گیرد تا وقتی سیر می‌شود، یك دفعه حساب شود، اشکال ندارد.

مسأله۲۸۳۶: اگر زن از شیر شوهر خود، بچّه‌ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگری کند و از شیر آن شوهر نیز بچّه دیگری را شیر دهد، آن دو بچّه با یکدیگر محرم نمی‌شوند، اگرچه بهتر است باهم ازدواج نکنند و نگاه محرمانه به یکدیگر ننمایند.

مسأله۲۸۳۷: اگر زن از شیر یك شوهر، چندین بچّه را شیر دهد، همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده، محرم می‌شوند.

مسأله۲۸۳۸: اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان، با شرایطی که بیان شد، بچّه‌ای را شیر دهد، همه آن بچّه‌ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زن‌ها محرم می‌شوند.

مسأله۲۸۳۹: اگر کسی دو زن شیرده، داشته باشد و یکی از آنان بچّه‌ای را مثلا هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد، آن بچّه با کسی محرم نمی‌شود.

مسأله۲۸۴۰: اگر زنی از شیر یك شوهر، پسر و دختری را شیر کامل بدهد، خواهر و برادر آن دختر، با خواهر و برادر آن پسر، محرم نمی‌شوند.

مسأله۲۸۴۱: انسان نمی‌تواند بدون اجازه زن خود، با زن‌هایی که بر اثر شیرخوردن، خواهرزاده یا برادرزاده زن او شده‌اند ازدواج کند. و نیز اگر با پسری لواط کند، بنابر احتیاط واجب دختر، خواهر، مادر و مادربزرگ رضاعی آن پسر را، یعنی کسانی‌که براثر شیرخوردن، دختر، خواهر ومادر او شده‌اند، برای خود عقد نکند.

مسأله۲۸۴۲: زنی که برادر انسان را شیر داده، با انسان محرم نمی‌شود، اگرچه بنابر احتیاط مستحب خوب است با او ازدواج نکند.

مسأله۲۸۴۳: انسان نمی‌تواند با دو خواهر، اگرچه رضاعی باشند، یعنی به جهت شیر خوردن خواهر یکدیگر شده باشند، ازدواج کند و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده‌اند، در صورتی که عقد آنان در یك وقت بوده، هردو باطل است و اگر در یك وقت نبوده، عقد اوّلی صحیح و عقد دوّمی باطل می‌باشد.

مسأله۲۸۴۴: اگر زن از شیر شوهر خود، افراد زیر را شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی‌شود، اگرچه بهتر است احتیاط کند و آن‌ها را شیر ندهد. **اوّل:** برادر و خواهر خود زن. **دوم:** عمو، عمه، دایی و خاله خود زن. **سوم:** اولاد عمو و اولاد دایی آن زن. **چهارم:** برادر زاده آن زن. **پنجم:** برادر شوهر، یا خواهر شوهر آن زن. **ششم:** خواهرزاده آن زن، یا خواهرزاده شوهرش. **هفتم:** عمو، عمه، دایی و خاله شوهرش. **هشتم:** نوه زن دیگر شوهرش.

مسأله۲۸۴۵: اگر زن شیردهی دختر عمّه یا دختر خاله انسان را شیر دهد، آن زن به این انسان محرم نمی‌شود، زیرا با این شیر دادن آن زن عمّه و یا خاله این انسان نمی‌شود.

مسأله۲۸۴۶: مردی که دو زن دارد، اگر یکی از آن دو زن، فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده، به شوهر خود حرام نمی‌شود، زیرا دختر عموی او که زوجه وی است دختر برادر او نمی‌شود.

آداب شیر دادن

مسأله۲۸۴۷: برای شیردان بچّه، بهتر از هر کس مادر اوست. و مستحب است مادر، از هر دو پستان خود، به نوزاد شیر بدهد.

مسأله۲۸۴۸: سزاوار است مادر، برای شیر دادن از شوهر خود مزد نگیرد و خوب است شوهر مزد بدهد و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می‌تواند بچّه را از او گرفته و به دایه بدهد.

مسأله۲۸۴۹: مستحب است دایه‌ای که برای طفل می‌گیرند، دوازده امامی، دارای عقل، عفّت و صورت نیکو باشد. و مکروه است کم عقل، یا غیر دوازده امامی، یا بد صورت، یا بد خلق و یا زنازاده باشد و نیز مکروه است دایه‌ای بگیرند که از زنا بچّه دار شده و شیرش از زنا باشد.

مسأله۲۸۵۰: مستحب‌است نگذارند زن‌ها هربچّه‌ای را شیر دهند،زیرا ممکن است فراموش شود به چه کسانی شیر داده‌اند و بعد دونفر محرم بایکدیگر، ازدواج نمایند.

مسأله۲۸۵۱: کسانی که به سبب شیر خوردن، خویشی پیدا می‌کنند، مستحب است یکدیگر را احترام نمایند ولی از یکدیگر ارث نمی‌برند و حقوق خویشاوندی که انسان با خویشان خود دارد، برای آنان نیست.

مسأله۲۸۵۲: احوط استحبابی آن است که: بچّه را دو سال تمام شیر بدهند و اقلّ آن بیست ویك ماه می‌باشد، و بنا بر احتیاط مستحب کمتر از آن نشود مگر در صورت ضرورت، و نیز احوط استحبابی آن است که: پس از دو سال او را از شیر بگیرند.

مسأله۲۸۵۳: بهترین شیر برای نوزاد، شیر مادر است، اگرچه بر مادر واجب نیست نوزاد خود را شیر دهد، بلکه سیر کردن نوزاد به عهده پدر است، بنابراین، مادر می‌تواند در مقابل شیردادن به نوزاد خود از پدر نوزاد، اُجرت مطالبه نماید، امّا اگر پدر نوزاد مرده باشد و یا پدر، توان نفقه واجب فرزند و پرداخت اُجرت شیردهی مادر را نداشته باشد، بر مادر واجب است، به نوزاد خود شیر دهد.

مسأله۲۸۵۴: اگر فرزند دارای مال و ثروت باشد، پدر می‌تواند از مال فرزند، اُجرت شیر دادن او را بپردازد.

مسأله۲۸۵۵: اگر مادر حاضر شود مجانی و یا به اندازه‌ای که دیگران اُجرت می‌گیرند، به نوزاد شیر دهد، پدر نمی‌تواند فرزند را از مادر بگیرد.

مسأله۲۸۵۶: مادر حق دارد، فرزند پسر را تا دو سال و دختر را تا هفت سال، تربیت کند، البتّه اگر مادر، مسلمان، آزاد، عاقل، امین و همسر پدر همین نوزاد باشد، در این صورت پدر نمی‌تواند در این مدّت، فرزند را از مادر جدا کند.

مسأله۲۸۵۷: بعد از مدّت یاد شده در مسأله پیش، حقّ تربیت و نگهداری فرزند به پدر می‌رسد و اگر پدر مرده باشد، بنابر احتیاط این حق، به مادر باز می‌گردد و وصیّ نمی‌تواند، مزاحمتی برای مادر به وجود آورد.

مسائل متفرّقه شیردادن

مسـأله۲۸۵۸: اگر بر اثر شیر دادن، حقّ شـوهر از بـین نـرود، زن مـی‌توانـد بـدون اجازه شوهر، بچّه شخص دیگری را شیر دهد، ولی جایز نیست نوزادی را شـیر دهـد که بر اثر شـیر دادن بـه او، بـر شـوهر خـود حـرام شـود، مـثلا اگـر شـوهر او دختـر شیرخواری را برای خود عقد کرده باشد، زن نباید آن دختر را شـیر دهـد، چـون اگـر آن دختر را شیر دهد، خودش مادر زن شوهر می‌شود و بر او حرام می‌گردد.

مسـأله۲۸۵۹: اگر کسی بخواهد زن برادرش، با او محرم شود، باید دختـر شـیرخواری را با شرایطی که بیان شد، برای خود متعه کند و زن برادرش آن دختر را شیر دهد.

مسـأله۲۸۶۰: اگر مرد پیش از آنکه زنی را برای خود عقد کنـد، بگویـد: بـه جهـت شیر خوردن، آن زن بر او حرام شده، مـثلا بگویـد: شـیر مـادر او را خـورده، چنانچـه تصدیق او ممکن باشد، نمی‌تواند با آن زن ازدواج کنـد و اگـر بعـد از عقـد بگویـد و خود زن نیز حرف او را قبول نماید، عقد باطـل اسـت، پـس اگـر مـرد بـا او نزدیکـی نکرده باشد، یا نزدیکی کرده باشد ولی در وقت نزدیکی، زن بدانـد بـر آن مـرد حـرام است، مهر ندارد و اگر بعد از نزدیکی بفهمد بر آن مرد حرام بـوده، شـوهر بایـد مهـر او را مطابق زن‌هایی که مانند او هستند، بدهد.

مسـأله۲۸۶۱: اگر زن پیش از عقد، بگوید: به جهت شیرخوردن بر مردی حـرام شـده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی‌تواند با آن مـرد ازدواج کنـد، امّـا اگـر بعـد از عقـد بگوید، مانند آن است که مرد بعد از عقد بگوید و حکم آن، در مسأله پیش گفته شد.

مسـأله۲۸۶۲: شیردادنی که سبب محرم شدن می‌باشد، با دو چیـز ثابـت مـی‌گـردد: اوّل: خبر دادن عدّه‌ای که انسان، از گفته آنان یقـین پیـدا کنـد. دوم: شـهادت دو مـرد عادل، یا چهار زن عادل، که بنابر احتیاط واجب باید شرایط شـیردادن را نیـز بگوینـد، مثلا بگویند: ما دیده ایم فلان بچّه یك شبانه روز کامل از سینه فلان زن، شـیر خـورده و چیزی نیز در بین آن نخورده است.

مسـأله۲۸۶۳: اگر شك کنند، بچّه به مقدار مَحرم شدن، شیر خورده یا نه، یـا گمـان داشته باشند به آن مقدار شیر خورده و یا گمان داشته باشـد کـه شـیر نخـورده، نـوزاد با کسی محرم نمی‌شود ولی بهتر است احتیاط کنند و در صورت امکـان، فحـص لازم است احتیاطاً.

آداب نوزاد

مسأله ۲۸۶۴: مستحب است، نوزاد را هنگام تولّد، غسل دهند، اذان در گوش راست، اِقامه در گوش چپ او بگویند، کام کودك را با آب فرات و تربت حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام باز کنند، به او جامه سفید بپوشانند و برای وی نامی خوب انتخاب نمایند، مانند نام‌های پیامبران، ائمّه اطهار، حضرت زهرا، حضرت زینب، حضرت معصومه و حضرت نرجس علیهاالسلام همچنین مستحب است در روز هفتم سر نوزاد را بتراشند و به وزن موی او طلا یا نقره صدقه بدهند و اگر روز هفتم این کار انجام نشود، استحباب آن ساقط می‌شود.

مسأله ۲۸۶۵: مستحب است، در روز هفتم برای نوزاد، گوسفند یا شتری را عقیقه کنند، عقیقه هرچه بزرگتر و نیکوتر باشد، بهتر است. و مستحب است پا و کفل عقیقه را به قابله دهند و اگر قابله‌ای نداشته باشد، آن را به مادر نوزاد بدهند تا به هرکسی که می‌خواهد ببخشد. و اگر قابله یهودی باشد که از قربانی مسلمانان نمی‌خورد، یك چهارم قیمت گوسفند را به وی دهند. و مستحب است قسمتی از گوشت حیوان ذبح شده را، صدقه داده و بقیّه آن را پخته و ده نفر از مؤمنان را به اطعام دعوت کنند، البته هرچه بیشتر دعوت کنند بهتر است.

مسأله ۲۸۶۶: اگر در روز هفتم برای نوزاد عقیقه نکنند، تا آخر عمر و بلکه پس از مرگ وی نیز مستحب است عقیقه نمایند.

مسأله ۲۸۶۷: بهتر است عقیقه پسر، حیوان نر و در عقیقه دختر، مخیر است چه حیوان ماده باشد و چه نر، اگرچه اصل عقیقه ولو ماده باشد برای نر هم کافی است و در عقیقه، شرایط گوسفند قربانی که در احکام حج بیان شده، لازم نیست.

مسأله ۲۸۶۸: اگر عقیقه‌ای یافت نشد، باید صبر کنند تا پیدا شود و کفایت نمی‌کند که قیمت آن را صدقه بدهند.

مسأله ۲۸۶۹: مکروه است پدر و مادر از عقیقه فرزند خود بخورند، بلکه خوردن عقیقه بر کسانی که تحت کفالت پدر هستند نیز کراهت دارد، امّا کراهت خوردن عقیقه فرزند برای مادر بیشتر است.

مسأله ۲۸۷۰: بهتر است عقیقه را قطعه قطعه کنند ولی استخوان‌های آن را نشکنند، امّا آنچه بین عوام شهرت دارد که باید استخوان عقیقه را دفن کنند، دلیلی برای آن نیافتیم.

مسأله۲۸۷۱: جایز است عقیقه را قطعه قطعه کنند و به ارحام همسایگان و دیگران هدیه نمایند، امّا بهتر است عقیقه را پخته و جمعی از ارحام، همسایگان و دیگر مؤمنان را برای اطعام دعوت نمایند یا آن طعام را برای آن‌ها بفرستند.

مسأله۲۸۷۲: عقیقه، تنها به فقرا، اختصاص ندارد، بلکه جایز است آن را به ثروتمندان نیز بدهند و همچنین جایز است عقیقه را به سادات بدهند، اگرچه عقیقه دهنده غیر سیّد، یا از غیر سیّد باشد.

مسأله۲۸۷۳: اگر پدری برای فرزندش عقیقه نکرد، بر خود فرزند مستحب است عقیقه بدهد و قربانی کردن در روز عید قربان به جای عقیقه کفایت می‌کند.

مسأله۲۸۷۴: مستحب است برای نوزادی که تا روز هفتم زنده می‌ماند، عقیقه دهند، اگرچه بعد از ظهر روز هفتم بمیرد، امّا اگر پیش از ظهر روز هفتم بمیرد، عقیقه ساقط می‌شود.

مسأله۲۸۷۵: مستحب است، نوزاد را در روز هفتم ختنه کنند، بلکه بنابر احتیاط واجب باید ولیّ، پیش از بلوغ بچّه، او را ختنه کند و اگر ختنه را انجام نداد، بر خود طفل واجب است وقتی بالغ شد ختنه نماید.

مسأله۲۸۷۶: مستحب است، هنگام ختنه کردن، این دعا را بخوانند: «**اللّهُمَّ هذِهِ سُنَّتُكَ وَ سُنَّةُ نبَيِّكَ صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَاتِّباعٌ مِنّا لَكَ وَلنَبِيِّكَ بِمَشيَّتِكَ وبِإرادَتِكَ وَقَضائِكَ لأمْرٍ أرَدْتَهُ وَقَضاء حَتَمْتَهُ وَأمْرٍ أنْفَذْتَهُ وأذَقْتَهُ حَرَّ الْحَديدِ فِي خِتانِهِ وَحِجامَتِهِ لأمْرٍ أنْتَ أعْرَفُ بِهِ مِنّي، اللّهُمَّ فَطَهِّرْهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَزِدْ فِي عُمْرِهِ وَادْفَعِ الآفات عَنْ بَدَنِهِ وَالأوْجاعَ عَنْ جِسْمِهِ وَزِدْهُ مِنَ الْغِنى وَادْفَعْ عَنْهُ الْفَقْرَ، فَإنَّكَ تَعْلَمُ وَلا نَعْلَمُ**». از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است: «اگر این دعا را در هنگام ختنه کردن نخوانده باشد، مستحب است تا پیش از رسیدن، به بلوغ این دعا را بر آن بچّه قرائت کنند، زیرا خداوند گرمی آهن چه کشته شدن و چه غیر آن را، از نوزاد دفع می‌کند».

احکام طلاق

مسأله۲۸۷۷: مردی که زن خود را طلاق می‌دهد، باید بالغ و عاقل باشد، به اختیار خود طلاق دهد و اگر او را مجبور کنند زنش را طلاق دهد، طلاق باطل است و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید، صحیح نیست.

مسأله۲۸۷۸: زن باید در وقت طلاق، از خون حیض و نفاس پاك باشد و شوهرش در آن پاکی، با او نزدیکی نکرده باشد.

مسأله۲۸۷۹: طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس، در سه صورت صحیح است، اوّل: شوهرش بعد از ازدواج، با او نزدیکی نکرده باشد. دوم: معلوم باشد که آبستن است و اگر معلوم نباشد و شوهر، در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، بنابر احتیاط دوباره او را طلاق دهد. سوم: مرد به جهت غایب بودن نتواند بفهمد که زن، از خون حیض یا نفاس پاك است یا نه.

مسأله۲۸۸۰: اگر بداند زن از خون حیض پاك است و طلاقش بدهد، بعد معلوم شود موقع طلاق در حال حیض بوده، طلاق او باطل است و اگر او را در حیض بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود پاك بوده، طلاق او صحیح است.

مسأله۲۸۸۱: کسی که می‌داند زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غایب شود، مثلا مسافرت کند و بخواهد او را طلاق دهد، باید تا مدّتی که معمولا زن از حیض یا نفاس پاك می‌شود، صبر کند. و بعداً او را طلاق دهد.

مسأله۲۸۸۲: اگر مردی که غایب است بخواهد زن خود را طلاق دهد، چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه، اگرچه از روی عادت حیض زن یا نشانه‌های دیگری باشد که در شرع معیّن شده، باید تا مدّتی که معمولا زن از حیض یا نفاس پاك می‌شود، صبر کند.

مسأله۲۸۸۳: اگر با همسرش که از خون حیض و نفاس پاك است، نزدیکی کند و بخواهد طلاقش دهد، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاك شود، ولی زنی را که نُه سالش تمام نشده، یا آبستن است، اگر بعد از نزدیکی طلاق دهد اشکال ندارد. و همچنین است اگر یائسه باشد، یعنی اگر سیّده است بیش از شصت سال و اگر سیّده نیست، بیش از پنجاه سال، داشته باشد.

مسأله۲۸۸۴: اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاك است، نزدیکی کند و در همان پاکی، طلاقش دهد، چنانچه بعد معلوم شود هنگام طلاق آبستن بوده بنابر احتیاط مستحب، باید دوباره او را طلاق دهد.

مسأله۲۸۸۵: اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاك است، نزدیکی کند مسافرت نماید، چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد باید به قدری که معمولا زن بعد از آن پاکی، خون می‌بیند و دوباره پاك می‌شود، صبر کند.

مسأله۲۸۸۶: اگر مرد بخواهد زن خود را که به جهت بیماری، حیض نمی‌بیند، طلاق دهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده، تا سه ماه، از جماع با او خودداری نماید و بعد او را طلاق دهد.

مسـأله۲۸۸۷: طلاق باید به صیغه عربی صحیح، خوانـده شـود و دو مـرد عـادل آن را بشنوند. و اگر خـود شـوهر بخواهـد صـیغه طـلاق را بخوانـد و اسـم زن او، مـثلا فاطمه باشد، باید بگوید: «زَوْجَتي فاطِمَة طالِق» یعنی زن مـن فاطمـه رهاسـت. و اگـر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: «**زَوْجَةُ مُوَكِّلي فاطمَة طالِق**».

مسـأله۲۸۸۸: زنی که متعه شده، مثلا یك ماهه یـا یـك سـاله او را عقـد کـرده‌انـد، طلاق ندارد و رها شدن او، به این است که مدّتش تمام شود، یـا مـرد مـدّت را بـه او ببخشد، یعنی بگوید: «مدّت را بـه تـو بخشـیدم» و شـاهد گـرفتن و پـاك بـودن او از حیض لازم نیست.

عدّه طلاق

مسـأله۲۸۸۹: زنی که نُه سالش تمام نشده و زن یائسـه عـدّه نـدارد، یعنـی اگرچـه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می‌تواند فوراً شوهر کند.

مسـأله۲۸۹۰: زنی که نُه سالش تمـام شـده و یائسـه نیسـت، اگـر شـوهرش بـا او نزدیکی کند و طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عدّه نگـه دارد، یعنـی بعـد از آنکـه در پاکی طلاقش داد، صبر کند تا دوبار حیض ببیند و پاك شود و همین کـه حـیض سـوم را دید، عده او تمام می‌شود و می‌توانـد شـوهر کنـد، ولـی اگـر اصـلا بـا او نزدیکـی نکرده باشد و طلاقش بدهد عدّه ندارد، یعنی می‌تواند بعد از طلاق، فوراً شوهر کند.

مسـأله۲۸۹۱: زنی که حیض نمی‌بیند، اگر در سنّ زن‌هایی باشد که حیض مـی‌بیننـد، چنانچه شوهرش او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق، سه ماه، عدّه نگه دارد.

مسـأله۲۸۹۲: زنی که عدّه او سه ماه است، اگر اوّل ماه طلاقـش بدهنـد، بایـد سـه ماه قمری، یعنی از موقعی که ماه دیده می‌شود، تا سه ماه عدّه نگهدارد و اگـر در بـین ماه، طلاقش بدهند، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری مـاه اوّل را از مـاه چهارم، عدّه نگه دارد تا سه ماه تمام شود، مثلا اگـر غـروب روز بیسـتم مـاه طلاقـش بدهند و آن ماه بیست و نه روز باشد، باید نه روز باقی مـاه را بـا دو مـاه بعـد از آن و بیست روز از ماه چهارم عدّه نگه دارد و بنابر احتیاط مستحب از ماه چهـارم بیسـت و یك روز عدّه نگه دارد، تا با مقداری که از ماه اوّل عدّه نگه داشته، سی روز شود.

مسـأله۲۸۹۳: اگر زنِ آبستن را طلاق دهد، عدّه‌اش تا به دنیا آمدن یا سـقط شـدن

بچّه اوست، بنابراین اگر مثلا یك ساعت بعد از طلاق، بچّـه بـه دنیـا آیـد، عـدّه‌اش تمام می‌شود.

مسـأله۲۸۹۴: ابتدای عدّه طلاق از وقتی است که خواندن صیغه طلاق تمـام مـی‌شـود، چه زن بداند طلاقش داده‌اند یا نداند، پس اگر بعد از تمام شدن زمان عـدّه، بفهمـد او را طلاق داده‌اند، لازم نیست دوباره عدّه نگه دارد.

عدّه ازدواج موقّت

مسـأله۲۸۹۵: زنی که نُه سالش تمام شده و یائسه نیست، اگر مُتعه شـود، مـثلا یـك ماهه یا یك ساله شوهر کند، چنانچـه شـوهرش بـا او نزدیکـی نمایـد و مـدّت آن زن تمام شود یا شوهر مدّت را به او ببخشد، باید عدّه نگه دارد، پس اگر حـیض مـی‌بینـد بنابر احتیاط مستحب به مقدار دو حیض، عدّه نگه دارد، گرچـه بعیـد نیسـت کـه یـك حیض کامل کفایت کند، و جایز نیست در عده شـوهر کنـد و اگـر حـیض نمـی‌بینـد، بنابر احتیاط واجب، چهل و پنج روز از شوهر کردن، خودداری نماید.

مسـأله۲۸۹۶: زن یائسه، یعنی زنی‌که اگر سیّده است بیش از شصت‌سال واگـر سـیّده نیست بیش از پنجاه‌سال داشته باشد، چنانچه مُتعه شود وهمچنـین زنـی‌کـه کمتـر از نُـه سال دارد و زنی‌که اصلاً شوهر با او نزدیکی نکرده اسـت، عـدّه ندارنـد و پـس از تمـام شدن مدّت مُتعه، یا بعد از آنکه شوهر مدّت را بخشید، فوراً می‌توانند شوهر کنند.

عدّه زن شوهر مرده

مسـأله۲۸۹۷: زنی که شوهرش بمیرد اگر آبستن نباشد، باید تا چهـار مـاه و ده روز عدّه نگه دارد، یعنی از شوهر کردن خودداری نماید، اگرچه یائسه یا مُتعـه باشـد و یـا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد و اگر آبستن باشد، باید تا موقع زاییـدن عـدّه نگـه دارد، ولی اگر قبل از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچّه‌اش به دنیا آیـد، بایـد تـا چهـار ماه و ده روز از مرگ شوهرش، صبر کند. این عدّه را «عدّه وفات» می‌گویند.

مسـأله۲۸۹۸: زنی که در عدّه وفات می‌باشد، حرام اسـت لبـاس زینتـی بپوشـد، سـرمه بکشد و عطر بزند و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب می‌شود، بر او حرام است.

مسـأله۲۸۹۹: اگر زن یقین کند شوهرش مـرده و بعـد از تمـام شـدن عـدّه وفـات، شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعداً مـرده اسـت، بایـد از شـوهر دوّم، جـدا شود. و در صورتی که آبستن باشد، به مقداری که در عدّه طلاق گفتـه شـد، از شـوهر

دوّم، عدّه طلاق و بعد برای شوهر اوّل عدّه وفات نگه دارد و اگر آبستن نباشد، برای شوهر اوّل عدّه وفات و بعد، از شوهر دوم، عدّه طلاق نگه دارد.

مسأله۲۹۰۰: ابتدای عدّه وفات از موقعی است که زن از مرگ شوهر، باخبر شود.

مسأله۲۹۰۱: اگر زن بگوید عدّه ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می‌شود.

اوّل: بنابر احتیاط مستحب مورد تهمت نباشد. **دوم:** از طلاق یا مردن شوهرش، مدّتی گذشته باشد که تمام شدن عدّه، ممکن باشد.

طلاق بائن و رجعی

مسأله۲۹۰۲: طلاق بائن، یعنی: مرد بعد از طلاق، حق ندارد بدون عقد جدید، به زن خود رجوع کند.

مسأله۲۹۰۳: طلاق بائن، پنج قسم است، **اوّل:** طلاق زنی که نُه سالش تمام نشده باشد. **دوم:** طلاق زنی که یائسه باشد، یعنی اگر سیّده است بیشتر از شصت سال و اگر سیّده نیست، بیش از پنجاه سال داشته باشد. **سوم:** طلاق زنی که شوهرش، بعد از عقد، با او نزدیکی نکرده باشد. **چهارم:** سومین طلاق زنی که او را در سه نوبت طلاق داده‌اند. **پنجم:** طلاق خُلع و مُبارات که بعد گفته خواهد شد.

مسأله۲۹۰۴: طلاق رجعی، یعنی بعد از طلاق، تا وقتی زن در عدّه است، مرد می‌تواند بدون عقد جدید به زن رجوع نماید و غیر از موارد یاد شده در مسأله قبل، طلاق رجعی است.

مسأله۲۹۰۵: کسی که زنش را طلاق رجعی داده، حرام است او را از خانه‌ای که هنگام طلاق در آنجا بوده بیرون کند. و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم، از آن خانه بیرون رود، ولی در بعضی موارد از جمله آنکه آن زن زنا کند، بیرون کردن او از خانه اشکال ندارد.

احکام رجوع کردن

مسأله۲۹۰۶: در طلاق رجعی، مرد به دو صورت می‌تواند به زن خود برگردد.

اوّل: حرفی بزند که دلالت کند او را دوباره زن خود قرار داده است. **دوم:** کاری کند که بفهمند رجوع کرده است.

مسأله۲۹۰۷: برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون اینکه کسی بفهمد، بگوید به زن خود رجوع کردم، صحیح است.

مسـأله۲۹۰۸: مردی که زن خود را طلاق رجعی داده، اگر مالی از او بگیـرد و بـا او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند، حق رجوع او از بین نمی‌رود.

مسـأله۲۹۰۹: اگر زنی را سه بار طلاق دهد و در بین آن‌ها بـه او رجـوع کنـد و یـا بعد از دو طلاق عقدش کند، بعد از طلاق سوم آن زن بر او حـرام مـی‌شـود، امّـا اگـر زن بعد از طلاق سوم، با دیگری شوهر کنـد، بـا چهـار شـرط، بـه شـوهر اوّل حـلال می‌شود، یعنی می‌تواند آن زن را دوباره عقد نماید، **اوّل:** عقد شوهر دوم دائمـی باشـد و اگر مثلا یك ماهه یا یکساله او را متعه کند، بعد از آنکه از او جـدا شـد، شـوهر اوّل نمی‌تواند او را عقد کند. **دوم:** شوهر دوم با او نزدیکی و دخـول کنـد و بنـابر احتیـاط منی بیرون آید. **سوم:** شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد. **چهـارم:** عـدّه طـلاق یـا عـدّه وفات شوهر دوم، تمام شود.

طلاق خُلْع

طلاق زنی که به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را بـه او مـی‌بخشـد تا طلاقش دهد، طلاق «خلع» است.

مسـأله۲۹۱۰: اگر شوهر بخواهد صـیغه طـلاق خُلـع را بخوانـد، چنانچـه اسـم زن مثلا فاطمه باشد، می‌گوید: **«زَوْجَتـي فاطِمَة خالَعْتُها عَلـى ما بَـذَلَتْ»** و افـزودن **«هِـيَ طالِق»** بهتر است.

مسـأله۲۹۱۱: اگر زن، کسی را وکیـل کنـد کـه مهـر او را بـه شـوهرش ببخشـد و شوهر نیز همان شخص را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچـه مـثلا اسـم شـوهر محمّد و اسم زن فاطمـه باشـد، وکیـل صـیغه طـلاق را ایـن گونـه مـی‌خوانـد: **«عَـنْ مُوَكِّلَتـي فاطِمَة بَذَلْتُ مَهْرَها لِمُوَكِّلي مُحَمَّد لِيَخْلَعَها عَلَيْـهِ»** پـس از آن بـدون فاصـله می‌گوید: **«زَوْجَةُ مُوَكِّلي خالَعْتُها عَلـى مـا بَـذَلَتْ، هِـيَ طـالِق»** و اگـر زن، شخصـی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری به شوهر او ببخشد که او را طـلاق دهـد، وکیـل باید به جای کلمه «**مَهْرَهـا**» آن چیز را بگوید، مـثلا اگـر صـد هـزار تومـان داده، بایـد بگوید: **«بَذَلْتُ مائةَ ألف تُومـان»** و تبرع دیگری از زوجه در خلع بـودن صـحیح نبـوده مگر به وکالت زوجه باشد.

طلاق مبارات

مسـأله۲۹۱۲: اگر زن و شوهر، یکدیگر را نخواهند و زن مالی به مـرد بدهـد کـه او را طلاق دهد «طلاق مبارات» نام دارد.

مسـأله۲۹۱۳: اگر شوهر بخواهد صیغه طلاق مبارات را بخواند، چنانچه مـثلا اسـم زن، فاطمه باشد، باید بگوید: **«بارَأْتُ زَوْجَتـي فاطِمَـة عَلـى مَهْرِهـا فَهِـي طـالِق»** یعنـی مبارات کردم زن خود فاطمه را در مقابل مهـرش پـس او رهاسـت. و اگـر دیگـری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: **«بارَأْتُ زَوْجَةَ مُوَكِّلي فاطِمَة عَلـى مَهْرِهـا فَهِـي طـالِق»** و در هر دو صورت اگر به جای کلمه **«عَلى مَهْرِها» «بِمَهْرِها»** بگوید، اشکال ندارد.

مسـأله۲۹۱۴: صیغه طلاق خُلع و مبارات، باید به عربی صحیح خوانده شـود، ولـی اگر زن برای بخشیدن مال خود به شوهر، مثلا به فارسی بگویـد: «بـرای طـلاق، فـلان مال را به تو بخشیدم» اشکال ندارد.

مسـأله۲۹۱۵: اگر زن در بین عدّه طلاق خلع یا مبارت، از بخشـش خـود برگـردد، شوهر می‌تواند رجوع کند و بدون عقد، دوباره او را زن خود قرار دهد.

مسـأله۲۹۱۶: مالی که شوهر برای طلاق مبارات می‌گیرد، باید بیشتر از مهـر نباشـد بلکه بنابر احتیاط مستحب است کـه کمتـر از مهـر باشـد، ولـی در طـلاق خلـع، اگـر بیشتر باشد اشکال ندارد.

چند مسأله

مسـأله۲۹۱۷: اگر با زن نامحرمی، به گمان اینکه همسر خود اوسـت، نزدیکـی کنـد، چه زن بداند او شوهرش نیست یا گمان کند شوهرش می‌باشد، باید عدّه نگه دارد.

مسـأله۲۹۱۸: اگر با زنی که می‌داند همسرش نیست زنا کند، چه زن بدانـد آن مـرد شوهر او نیست یا گمان کند شوهرش می‌باشد، لازم نیست عدّه نگه دارد.

مسـأله۲۹۱۹: اگر مرد، زنی را گـول بزنـد کـه از شـوهرش طـلاق بگیـرد و زن او شود، طلاق و عقد آن زن صحیح است، ولی هردو مرتکب گناه بزرگی شده‌اند.

مسـأله۲۹۲۰: هرگاه مرد در ضمن عقد لازم، زن خود را بـر طـلاق خـودش وکیـل نماید، که مثلا اگر شوهرش مسافرت طولانی نمایـد و یـا مـثلا شـش مـاه نفقـه او را ندهـد، زن وکیـل باشـد در طـلاق دادن خـود، ایـن وکالـت صـحیح اسـت و زن در صورتی که آن شرط محقّق شود، اختیار طلاق دارد.

مسـأله۲۹۲۱: زنی که شوهرش گم شده است، اگر بخواهد با دیگـری شـوهر کنـد، باید نزد مجتهد عادل یا وکیل مجتهد برود و به دستور او عمل نماید.

مسـأله۲۹۲۲: پدر و جدّ پدری دیوانه، می‌توانند زن او را طلاق دهنـد، در صـورتی که دیوانگی او، به زمان قبل از بلوغ متّصل باشد.

مسـأله۲۹۲۳: اگر پدر یا جدّ پـدری، بـرای طفـل خـود زنـی را متعـه کننـد، اگرچـه مقداری از زمان تکلیف بچّه، جزو مدّت مُتعه باشد، مثلا برای پسر چهـارده سـاله خـود، زنی را دو ساله مُتعه نمایند، پدر یا جدّ پدری می‌توانند در صـورتی کـه مصـلحت بچّـه باشد مدّت متعه آن زن را ببخشند، ولی زن دائمی او را نمی‌توانند طلاق دهند.

مسـأله۲۹۲۴: اگر انسان از روی نشانه‌های شرعی، دو نفر را عادل بدانـد و زن خـود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری کـه آنـان را عـادل نمـی‌دانـد، بنـابر احتیـاط مسـتحب نمی‌تواند آن زن را بعد از تمام شدن عدّه‌اش، برای خود یا برای دیگری عقد کند.

مسـأله۲۹۲۵: اگر شخصی زن خود را بدون اینکه او بفهمد، طـلاق دهـد، چنانچـه مخارج او را مانند وقتی که زنش بوده بدهد و مثلا بعد از یك سال بگویـد: یـك سـال پیش تو را طلاق دادم و شرعاً نیز ثابت کند، مـی‌توانـد چیزهـایی را کـه در آن مـدّت برای زن تهیّه نموده و او مصرف نکرده است از او پس بگیـرد، ولـی چیزهـایی را کـه مصرف کرده، نمی‌تواند مطالبه نماید.

مسـأله۲۹۲۶: اگر زن شوهر خود را نخواهد ومالی به مرد بدهـد کـه طلاقـش دهـد، آن‌را «طلاق‌خلع» می‌گویند، ودر آن، همه شرایط طلاق که قبلاً گذشت، لازم می‌باشد.

مسـأله۲۹۲۷: واجب است طلاق خُلع پس از آنکه زن بخشـش مـال را اعـلام کنـد اجرا گردد و اگر مرد در صیغه خلع، مالی را تعیـین کنـد کـه زن آن را بـه او بدهـد و زن قبول کند، صحیح است.

مسـأله۲۹۲۸: هر چیزی که مالیّت دارد، می‌شود مـورد بخشـش خلـع قـرار گیـرد، خواه عین باشد یا منفعت. و همچنین جایز است بخشش خلع، تمام یا بعضـی از مهـر باشد و اگر بیشتر از مهر نیز بود، اشکال ندارد.

مسـأله۲۹۲۹: اگر بین زن و مرد کدورتی نباشـد و مـرد طـلاق خلـع بدهـد، خلـع واقع نمی‌شود، ولی طلاق صـحیح اسـت، پـس چنانچـه مـورد طـلاق رجعـی اسـت، رجعی وگرنه طلاق باین واقع می‌شود.

مسـأله۲۹۳۰: زن می‌تواند کسی را وکیل کند که بخشـش را بدهـد، چنانچـه جـایز است بخشش دین و بدهی باشد، مثلا بگوید: در مقابل آنکـه فـلان مقـدار مـدیون تـو باشم، مرا طلاق خلع بده.

مسأله۲۹۳۱: طلاق مبارات در تمام احکام مانند طلاق خلع است، مگر در سه چیز که باهم فرق دارد، اوّل: طلاق مبارات در صورتی است که زن و شوهر، هریك دیگری را نخواهد ولی در طلاق خلع، فقط زن از شوهر بدش می‌آید. دوم: مالی که شوهر، برای طلاق مبارات می‌گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد بلکه بنابر احتیاط مستحب است که کمتر از مهر باشد. سوم: اگر شوهر طلاق را به صیغه «مبارات» بخواند، بنابر احتیاط مستحب بعد از آن، صیغه طلاق را نیز بگوید، مثلا اگر بگوید: **«بارئتُكِ...»** باید فوراً بگوید: **«فأنْتِ طالِق»**.

احکام ظِهار

مسأله۲۹۳۲: ظهار، یعنی مرد زن خود را به پشت مادر خویش تشبیه کند و آن حرام است و موجب کفاره نیز می‌باشد و اگر مرد با زن خود «ظهار» کرد، آن زن بر او حرام می‌شود و نزدیکی با او جایز نیست، بله بقیه استمتاعات حرام نیست ولی کراهت دارد، و اگر بخواهد به او رجوع نماید، باید کفّاره بدهد.

مسأله۲۹۳۳: صیغه ظهار آن است که مرد به زن بگوید: **«أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي»** یعنی: تو بر من مانند پشت مادرم هستی، یا به جای «**أَنْت**» بگوید: «**زَوْجَتِي**» یا «**هذِه**» یا «فاطمة» اگر اسم زن فاطمه باشد و چنانچه به غیر از پشت تشبیه کند، مثلاً بگوید: **«أَنْتِ عَلَيَّ كَبَطْنِ أُمِّي»** یعنی: تو بر من مانند شکم مادرم هستی، بنابر احتیاط واجب ظهار واقع می‌شود.

مسأله۲۹۳۴: اگر زن خویش را به یکی از محارم، غیر از مادر تشبیه کند، مثلا بگوید: **«أنتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُخْتِي»** یا «عمّتي» یا «خالَتي» ظهار واقع می‌شود علی الأقرب.

مسأله۲۹۳۵: کسی‌که با زن خود ظِهار می‌کند باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار ظهار کند و باید زنی‌که با او ظِهار می‌کند در حال حیض یا نفاس نباشد و در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد، چنانچه در احکام طلاق ذکر شد. وبنابر احتیاط واجب باید بعد از عقد با او نزدیکی کرده و دو مرد عادل، صیغه ظهار را بشنوند.

مسأله۲۹۳۶: در ظِهار لازم نیست، زن را به عقد دائم گرفته باشد، بلکه زنی که در عقد موقّت او می‌باشد یا کنیز انسان است، ظهار او صحیح می‌باشد.

مسأله۲۹۳۷: کسی که ظهار می‌کند نمی‌تواند پیش از آنکه کفّاره بدهد، با زن

خود نزدیکی نماید و چنانچه بدون کفّاره با او نزدیکی کند، باید دو کفّاره بدهد، امّا بعد از کفّاره، نزدیکی مانعی ندارد.

مسأله۲۹۳۸: کفّاره کسی که ظهار می‌کند، یك برده آزاد کردن است و اگر نمی‌تواند دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر از این نیز عاجز است، باید شصت فقیر را اطعام دهد.

مسأله۲۹۳۹: اگر کسی با زن خود ظهار کند، چنانچه زن صبر کند، چیزی بر شوهر واجب نیست، ولی اگر صبر نکند، باید به حاکم شرع مراجعه نماید و حاکم شرع در این مورد، شوهر را نسبت به یکی از دو امر مخیّر می‌سازد: یا کفاره بدهد و به زن خود رجوع نماید و یا زن را طلاق دهد، امّا اگر هیچ یك را اختیار نکند، او را زندان نموده تا یکی از آن دو را اختیار نماید و اگر زندان نیز نتیجه نداشت، در صورتی که زن مطالبه طلاق کند، حاکم شرع می‌تواند او را طلاق دهد.

احکام ایلاء

مسأله۲۹۴۰: ایلاء یعنی مرد قَسَم بخورد با همسر دائمی خود که بعد از عقد با او نزدیکی کرده، تا ابد یا بیشتر از چهار ماه، به قصد ضرر رساندن به او، نزدیکی نکند، و آن حرام است و موجب کفاره نیز می‌باشد و کفاره آن مانند کفاره قسم است بنابراین اگر قسم بخورد با همسر موقّت خود یا کنیز خود نزدیکی نکند، یا قسم بخورد کمتر از چهار ماه با او نزدیکی نکند، یا زنی را که هنوز با او نزدیکی نکرده، ایلاء کند و یا به قصد ضرر رساندن نباشد، بلکه برای مصلحتی بوده، مثلا اگر آبستن شدن برای زن ضرر دارد، قسم بخورد که با او نزدیکی نکند، ایلاء نخواهد بود.

مسأله۲۹۴۱: اگر شرایط ایلاء موجود نباشد، قَسَم او صحیح است، ولی حکم ایلاء ندارد، بلکه آثار قَسَم که در احکام قسم خوردن گفته می‌شود بر آن مترتّب می‌گردد.

مسأله۲۹۴۲: در ایلاء باید به یکی از اسم‌های خداوند، که به غیر ذات مقدّس او گفته نمی‌شود قسم بخورد، مانند «اللّه» و همچنین اگر به اسمی قسم بخورد که غالباً بر خدا گفته می‌شود اگرچه گاهی به غیر خدا نیز بگویند، صحیح است.

مسأله۲۹۴۳: اگر ایلاء انجام شود، مرد نمی‌تواند با زن خود نزدیکی کند و در این صورت، چنانچه زن صبر کند، چیزی بر شوهر واجب نیست، وگرنه باید به حاکم شرع مراجعه کند و حاکم شرع چنانکه در احکام ظهار گفته شد، عمل می‌نماید.

مسـأله۲۹۴۴: اگر شوهر بعد از ایلاء با زن خود نزدیکـی کنـد، بایـد کفّـاره بدهـد، زیرا به قسم خود عمل نکرده است.

مسـأله۲۹۴۵: کسی که ایلاء مـی‌کنـد بایـد بـالغ و عاقـل باشـد و از روی قصـد و اختیار ایلاء کند.

احکام لعان

لعان از واژه «لعنت» گرفته شده و مراد، آن است که هریـك از زن و مـرد، یکـدیگر را به کیفیّت و شرایط مخصوصی لعن کنند.

مسـأله۲۹۴۶: لعـان دو مـورد دارد، **اوّل:** مـرد ادّعـا کنـد زن او زنـا داده اسـت. **دوم:** مرد، بچّه‌ای را که ممکن است بچّه او باشـد و در فـراش او بـه دنیـا آمـده، نفـی کند، یعنی بگوید: بچّه من نیست.

مسـأله۲۹۴۷: مرد نمی‌تواند به همسر خود به گمان، شك و گفته مـردم، حتّـی قـول شخص موثّق، نسبت زنا بدهد، مگر یقـین پیـدا کنـد و در صـورتی کـه یقـین داشـته باشد، چنانچه او را متّهم کند، گفته او قبول نمی‌شـود مگـر زن اقـرار نمایـد یـا چهـار شاهد عادل با شرایط خاصی شهادت دهند.

مسـأله۲۹۴۸: اگر شوهر به زن خود نسبت زنا بدهد، چنانچـه چهـار مـرد عـادل، یـا اقرار زن در کار نباشد و زن مطالبه کند، باید هشتاد تازیانـه بـه شـوهر بزننـد، ولـی اگـر بین زن و مرد با شرایط و خصوصیّاتی «لعان» واقع شود، کیفر از مرد برداشته می‌شود.

مسـأله۲۹۴۹: اگر کسی به زن خود نسبت زنا بدهـد، چنانچـه چهـار شـاهد عـادل «بیّنه» داشته باشد نمی‌تواند لعان کند، ولی اگر بیّنه ندارد، می‌تواند لعان نماید.

مسـأله۲۹۵۰: مردی‌که به زن خود نسبت زنا می‌دهد، در صورتی می‌تواند لعـان کنـد که ادعا نماید به چشم خود دیده است، پس اگر کور باشـد یـا ادعـای دیـدن نمـی‌کنـد، حقّ لعان ندارد.

مسـأله۲۹۵۱: لعان چند شرط دارد: ۱ـ زنی را کـه بـه زنـا نسـبت مـی‌دهـد همسـر او باشد، پس اگر غیر از همسر را، چه محرم باشد و چه غیـر محـرم، بـه زنـا نسـبت بدهـد، نمی‌تواند لعان بکند. ۲ـ زن دائمی او باشد، پس در مُتعه، لعان صـحیح نیسـت. ۳ـ بعـد از عقد با او نزدیکی کرده باشد، پس در زنی که با او مقاربت نکرده، لعـان ثابـت نمـی‌شـود. ٤ـ زن مشهور به فاحشه و زنا نباشد.

مسـأله۲۹۵۲: در مواردی که لعان صحیح نیست، چنانچه مرد بـه کسـی نسـبت زنـا بدهد، اگر چهار شاهد نیاورد باید او را حدّ بزنند.

مسـأله۲۹۵۳: اگر زن فرزندی زاید کـه ممکـن اسـت از شـوهرش باشـد، شـوهر نمی‌تواند ادّعا کند که از او نیست و اگر چنین ادّعایی نماید بایـد لعـان کنـد، خـواه بچّه به دنیا آمده باشد، یا نه.

مسـأله۲۹۵۴: اگر شوهر ادّعا کند بچّه‌ای را که زن آورده، بچّـه او نیسـت، در صـورتی می‌تواند لعان کند که قبلا به فرزندی آن اعتراف نکرده باشد، پس اگر قـبلا اعتـراف کـرده، چه صریح گفته باشد: این فرزند من است، یا هنگـامی کـه مـردم بـه او گفتـه‌انـد: مبـارك باشد، او در جواب «آمین» یا «ان شاء اللّه» گفته باشد، نمی‌تواند لعان کند.

مسـأله۲۹۵۵: لعان در صورتی واقـع مـی‌شـود کـه نـزد حـاکم شـرع یـا نایـب او، صورت بگیرد.

مسـأله۲۹۵۶: اگر شوهر به زن خود نسبت زنا بدهد، یا بچّه‌اش را انکار کنـد، بایـد در محضر حاکم شرع و پس از آنکه حـاکم، بـه آن‌هـا صـیغه لعـان را القـاء مـی‌کنـد، یکدیگر را لعن کنند و در حال لعان، باید هر دو ایستاده باشند.

مسـأله۲۹۵۷: صیغه لعان آن است که مـرد بگویـد: **«أَشْـهَدُ اللّـهَ أنّـي لَمِـنَ الصّـادِقِينَ فيما قُلْتُ مِنْ قَذْفِها أوْ مِنْ نَفْي وَلَدِها»** یعنی: خدا را شاهد می‌گیرم که راست مـی‌گـویم در نسبت دادن زن خود به زنا، یا انکار کردن بچّه‌ای کـه آورده اسـت. و ایـن عبـارت را باید چهار مرتبه تکرار کند، سپس یك مرتبه بگویـد: **«لَعْنَـةُ اللّـهِ عَلَـيَّ إنْ كُنْـتُ مِـنَ الْكـاذِبِينَ»** یعنی: لعنت خدا بر من باد اگر دروغ گفته باشم. و پس از آنکـه مـرد چنـین گفت، زن بگوید: **«أَشْهَدُ بِاللّهِ إنَّهُ لَمِـنَ الْكـاذِبِيَن فِي مَقالَتِـهِ مِـنَ الرَّمْـي بِالزِّنـا أوْ نَفْـيِ الْوَلَد»** یعنی: به خدا قسم که او دروغ می‌گوید در نسبت دادن زنا و یا انکار بچّـه مـن. و این عبارت را باید چهار مرتبه تکرار کند، سپس یك مرتبـه بگویـد: **«إنَّ غَضَـبَ اللّـهِ عَلَيَّ إنْ كانَ مِنَ الصّادِقِينَ»** یعنی غضب خدا بر من باد، اگر او راست گفته باشد.

مسـأله۲۹۵۸: اگر شوهر به زن خـود نسـبت زنـا بدهـد یـا بچّـه او را انکـار کنـد، چنانچه لعان نکند باید حدّش بزنند و چنانچه مرد لعان کند ولـی زن لعـان نکنـد بایـد زن را حدّ بزنند، زیرا لعان مرد همانند بیّنه و شاهد است.

مسـأله۲۹۵۹: اگر لعان با همه شرایط و خصوصیّاتش واقع شود، چهـار امـر بـر آن مترتّب می‌شود، **اوّل:** ازدواج آن‌ها به هم می‌خورد و باید از هم جدا شوند، چـه بـرای

انکار بچّه لعان کرده باشند، یا برای نسبت دادن به زنا. **دوم:** آن زن تا ابد بـر ایـن مـرد حرام می‌شود و دیگر آن مرد حق ندارد به هیچ وجه آن زن را بـه عقـد خـود درآورد، چه برای انکار بچّه لعان کرده باشند، یا برای نسبت دادن به زنا. **سوم:** اگـر مـرد لعـان کند، حد تهمت (قَذْف) از او ساقط می‌شود و اگر زن لعان کند حـدّ زنـا، از او سـاقط می‌گردد. **چهارم:** اگر به جهت انکار بچّه لعان کرده باشند، شرعاً بچّـه بـه مـرد ملحـق نمی‌شود، بنابر این اگر مرد بمیرد، بچّه از او ارث نمی‌برد و اگر بچّه بمیـرد، مـرد از او ارث نمی‌برد، ولی اگر بعد از لعان، مرد به بچّه اقرار نماید، چنانچـه مـرد بمیـرد، بچّـه ارث می‌برد، ولی اگر بچّه بمیرد، مرد از او ارث نمی‌برد.

احکام مسابقه

مسـأله۲۹۶۰: مسابقه دادن با اسب، قاطر، الاغ، شتر و فیـل جـایز اسـت و چنانچـه در این مسابقه‌ها چیزی برای شخص سابق (برنده) معیّن کنند، اشکال ندارد.

مسـأله۲۹۶۱: شرط کردن مـال در مسـابقه بـا شمشـیر، تیـر و حربـه متعـارف روز اشکال ندارد.

مسـأله۲۹۶۲: شرط کـردن مـال، در بقیّـه انـواع مسـابقه جـایز نیسـت، ولـی خـود مسابقه، اگر عنوان حرامی بر آن صدق نکند، مـانعی نـدارد، ماننـد: کشـتی، قـایقرانی، ماشین‌سواری، هواپیما، دو، شنا، فوتبال، وزنه‌برداری، سنگ‌پرانی و... .

مسـأله۲۹۶۳: اگر در یکی از مسابقه‌هایی کـه در مسـأله پـیش گفتـه شـد جُعالـه‌ای قرار دهند، چون به عنوان شرط نیست، اشکال ندارد.

مسـأله۲۹۶۴: مسابقه بوکس که در این زمـان معمـول شـده، چنانچـه در آن شـرط نشود و موجب ضرر به کسـی نباشـد حـلال اسـت، ولـی اگـر در آن شـرط کننـد یـا موجب ضرر حرامی شود، جایز نخواهد بود.

مسـأله۲۹۶۵: گاوبازی که در بعضی از شهرها معمول است، کـه در معـرض ضـرر حرام است، جایز نیست.

مسـأله۲۹۶۶: در مسابقه، باید صیغه خوانـده شـود، ولـی لازم نیسـت کـه بـه لفـظ عربی باشد، بلکه به هر لفظی صحیح است.

مسـأله۲۹۶۷: کسانی که مسابقه می‌دهنـد، بایـد بـالغ و عاقـل باشـند و بـا قصـد و اختیار خود مسابقه دهند.

مسأله۲۹۶۸: در مسابقه‌هایی که شرط کردن جایز است، پولی را که شرط می‌کنند باید معیّن باشد و جایز است آن را یکی از آن‌ها، یا هر دو، یا بیت المال و یا شخص سومی بدهد.

مسأله۲۹۶۹: در مسابقه لازم نیست داور قرار دهند، یعنی کسی که میان آن‌ها حکم کند.

مسأله۲۹۷۰: در مسابقه باید مقدار مسافت، ابتدا و انتهای آن معیّن باشد و نیز باید چیزی را که بر آن مسابقه می‌دهند تعیین کنند و لازم است هر یك احتمال داشته باشد سبقت پیدا کند، پس اگر یکی از آن‌ها به قدری ضعیف باشد که یقیناً سبقت نمی‌گیرد، مسابقه او صحیح نیست.

مسأله۲۹۷۱: در مسابقه تیراندازی باید تعداد تیرها، تعداد رسیدن به هدف و چگونگی آن معیّن باشد، مثلا باید معلوم باشد که ده تیر بزنند و در این ده تیر، چند عدد از آن‌ها به هدف برسد و هدف را پاره کرده، خارج آن بیفتد، یا فقط آن را پاره کند و نیز باید دوری هدف از تیرانداز، مقدار هدف و جنس کمان معین باشد.

مسأله۲۹۷۲: چنانچه مسابقه تمام شود، کسی که سبقت گرفته و برنده شده است، عوضی را که قرار داده‌اند، مالك می‌شود و جایز است بر آن عوض مصالحه کند یا آن را هدیه نماید.

مسأله۲۹۷۳: اگر عوضی که برای مسابقه تعیین کرده‌اند، چیز معیّنی باشد، مثلا کتابی را که در جلوی آن‌هاست، عوض قرار دهند و بعد از مسابقه معلوم شود آن کتاب مال دیگری است، باید مثل یا قیمت آن را بپردازند و اگر چیز کلی را عوض قرار دهند، مثلا بگویند: یك کیلو گندم، چنانچه بعد معلوم شود یك کیلو گندمی را که دارند، مال دیگری است، باید یك کیلو گندم دیگر بدهند.

مسأله۲۹۷۴: اگر شخصی یا انجمنی، کاپ یا مدالی، به شخص سابق (برنده) بدهد، اشکال ندارد و جایز است آن را در ضمن عقد لازمی، مانند خرید و فروش، به صورت شرط ذکر کنند.

احکام بردگی

مسأله۲۹۷۵: موضوع بردگی در اسلام مورد مناقشه‌هایی واقع شده، از این جهت خوب است قبل از ذکر مسائل آن به این مقدّمه توجّه شود: اسلام از روی حکمت و برای مصلحت بزرگی، قانون بردگی را که قبل از اسلام وجود داشت، امّا به مقدار محدود، با کیفیّت مخصوص، با آداب و شرایط خاص، با بهترین و پاکترین روش،

اجازه داده است. موارد بردگی در اسلام منحصر به کفّاری است که با مسلمانان جنگ می‌کنند و اگر مسلمانان در جنگ پیروز شوند، می‌توانند طبق نظر حاکم شرع اسرای جنگ را برده خود قرار دهند و بدون شك این کار بهتر از آن است که آن‌ها را زندان کنند، یا بکشند و یا آزاد بگذارند، زیرا زندان کردن موجب بیکاره شدن آن‌ها می‌شود، مخارج بسیاری را بر گردن دولت اسلامی گذارده و مضرّات بسیاری را در بر دارد. و کشتن، آن‌ها را فانی می‌گرداند و آزاد گذاردن، موجب مزید تخریب می‌شود. قوانین امروز با اسیران جنگی، یکی از این سه کار را می‌کند، در صورتی که هر سه مورد، مخالف عقل و فطرت است، امّا اسلام به جای اینکه آن‌ها را نابود سازد، یا زندان و یا آزاد گذارد، به آن‌ها آزادی محدودی می‌دهد که از آن به بردگی تعبیر می‌شود تا از خیر آن‌ها استفاده شده و از شرّشان ایمن باشند. البته بردگی که در دنیای امروز لغو شده، غیر از بردگی است که اسلام آن را تجویز کرده است، در نظر اسلام بردگی که در غرب وجود داشت یکی از بدترین انواع توحّش بود، دین اسلام هرگز چنین بردگی را تجویز نمی‌کرد. اضافه بر اینکه در اسلام، برده بر گردن آقای خود حقوق بسیاری دارد و آقا وظیفه دارد با او به طور انسانی برخورد نماید و روایات بسیاری در فضیلت آزادسازی بردگان موجود است.

مسأله۲۹۷۶: اگر شخص بالغ و عاقل، با قصد و اختیار خود اعتراف کند برده است، چنانچه یقین نداشته باشیم دروغ می‌گوید، گفته او قبول می‌شود و نیز اگر کسی بگوید آزاد است، چنانچه شاهدی بر برده بودن او نباشد، گفته او قبول می‌شود.

مسأله۲۹۷۷: انسان مالك پدر و مادر خود نمی‌شود، هر چند بالا روند، مانند جدّ مادری و جدّ پدری. و نیز مالك فرزندان خود نمی‌گردد، هرچند پایین آیند، مانند نوه و نتیجه و همچنین انسان، مالك محرم‌های خود نمی‌شود و در این حکم، رضاع در حکم نسب است.

مسأله۲۹۷۸: مستحب است انسان برده خود را آزاد کند و اگر قصد قربت نماید ثواب زیادی خواهد داشت و این استحباب نسبت به برده‌هایی که هفت سال یا بیشتر در بردگی او بودند تأکید بیشتری دارد. و صیغه آزاد کردن چنین است: «أنتَ حُرٌّ» یعنی: تو آزادی.

مسأله۲۹۷۹: در مورد اینکه برده می‌تواند مالك چیزی شود یا نه، اقوی این است که مالك می‌شود اگر مالك او را تملیك کند یا دیگری به او هبه کند یا حیازت کند به اذن مولایش مثلا.

مسأله۲۹۸۰: اگر برده کور شود، یا مرض جذام بگیرد، یا زمین گیر شود و یا صاحب او چشم یا گوش او را قطع کند، آزاد می‌شود و همچنین است اگر پیش از آقای خود اسلام بیاورد.

مسأله۲۹۸۱: مولا می‌تواند به مجردی که کنیزی خریداری کرد، با او نزدیکی کند و احتیاج به عقد ندارد، امّا اگر زن، برده‌ای را بخرد، نمی‌تواند با او همبستر شود.

مسأله۲۹۸۲: اگر مولا، دختر خود را به عقد برده‌اش درآورد و بعد مولا بمیرد و آن برده به عنوان ارث به دختر برسد، عقد به هم می‌خورد.

مسأله۲۹۸۳: اگر مولی کنیز خود را برای کسی تحلیل کند، یعنی بگوید: این کنیز بر تو حلال است، آن شخص می‌تواند با شرایط خاصی با او نزدیکی کند.

مسأله۲۹۸۴: اگر با کنیز خود نزدیکی کند و از او صاحب فرزندی گردد، دیگر مولا نمی‌تواند او را بفروشد، مگر در مواردی که در کتب مفصّله بیان شده است.

مسأله۲۹۸۵: کسی که برده خود را آزاد می‌کند باید عاقل و مالك باشد و از روی قصد و اختیار برده خود را آزاد کند و چنانچه پیش از بلوغ، برده خود را آزاد نماید محل اشکال بلکه منع است.

مسأله۲۹۸۶: اگر انسان مثلا نصف یا ثلث برده‌اش را آزاد کند، آزادی به همه او سرایت می‌کند.

احکام تدبیر

مسأله۲۹۸۷: تدبیر، یعنی مولا به برده خود بگوید: «**أَنْتَ حُرٌّ دُبْرَ وَفاتِی**» یعنی: بعد از مردن من تو آزاد هستی. در این صورت باید پس از مرگ مولا، برده‌اش را از ثلث مال آزاد کنند و چنانچه مولا بدهی داشته باشد، باید اوّل، بدهی را از مجموع مال خارج کنند و بعد، برده را از ثلث بقیه مال، آزاد نمایند.

مسأله۲۹۸۸: جایز است انسان از تدبیر خود برگردد.

مسأله۲۹۸۹: اگر فقط کنیزی را که آبستن است تدبیر کند، یعنی به او بگوید: تو بعد از مردن من آزاد هستی، تدبیر نسبت به کنیز صحیح است، ولی بچّه او بر بردگی باقی است، مگر دلیلی باشد که بچّه را نیز تدبیر کرده است.

مسأله۲۹۹۰: کسی که تدبیر می‌کند باید بالغ و عاقل باشد، از روی قصد و اختیار تدبیر کند و مالك برده باشد، پس اگر انسان برده دیگری را تدبیر کند صحیح نیست. و در مورد صحّت تدبیر بچّه‌ای که ده سال دارد، اشکال بلکه منع است.

مسـأله۲۹۹۱: اگر برده‌ای که تدبیر شده، از دست صاحب خود فرار کنـد، تـدبیر او باطل می‌شود.

مسـأله۲۹۹۲: اگر کسی بر برده تدبیر شده جنایتی وارد سازد، دیـه آن مـال مولاسـت و اگر برده تدبیر شده جنایتی بکند، دیه به عهده خود برده تعلّق مـی‌گیـرد، ولـی مـولا می‌تواند دیه او را بدهد.

احکام مُکاتبه

مسـأله۲۹۹۳: مکاتبه، یعنی: مولا با برده خود قرار بگـذارد کـه در مقابـل پرداخـت مقدار معیّنی آزاد شود و صیغه آن چنین است که مولا بگوید: «**كاتَبْتُكَ أيّها العَبدُ عَلى أَلْفِ دِينار ـ مثلا ـ فَإذا أَدَّيْتَها فَأَنْتَ حُرٌّ**» یعنی با تو قرارداد گذاشـتم کـه مـثلا در مقابـل پرداخت هزار دینار آزاد باشی، پس اگر آن را بپردازی، آزاد خواهی بود.

مسـأله۲۹۹۴: جایز است در صیغه مکاتبه شرط کنند مال را یك مرتبه بدهـد، یـا بـه صورت اقساط بپردازد.

مسـأله۲۹۹۵: مکاتبه دو قسم است: ۱ــ مکاتبـه مطلقـه کـه ذکـر شـد، ۲ــ مکاتبـه مشروطه که مولا در ضمن عقد شرط کند اگر برده نتواند همه مـال را کـاملا بپـردازد، بر بردگی خود باقی می‌ماند، پس مولا بعد از خواندن صیغه مکاتبه باید بگویـد: «**فَـإِنْ عَجِزْتَ فَأَنْتَ رَدٌّ فِي الرِّقّ**» یعنی: و چنانچه نتوانی مال را بدهی بر بردگی باقی هستی.

مسـأله۲۹۹۶: اگر برده‌ای که با مولای خود مکاتبه مطلقه کرده، نتواند همه مـالی را کـه قرار گذاشته‌اند بپردازد، به‌همان مقداری‌که پرداخته آزاد خواهد شد، مـثلاً اگـر نصـف مال را بدهد، نصف او آزاد می‌شود واگر ثلث مال را بدهـد، ثلـث او آزاد مـی‌شـود و در این‌صورت مولا نمی‌تواند مکاتبه را بـرهم بزنـد و چنانچـه بـرده نتوانـد باقیمانـده مال‌الکتابه را بدهد، امام معصوم علیه‌السلام یا نایب او از سهم رقاب زکات،او را آزاد می‌کند.

مسـأله۲۹۹۷: اگر برده‌ای‌که مکاتبه مطلقه شده بمیرد، چنانچه چیزی از مـال الکتابـه را نداده باشد، هرچه مـال دارد بـه مـولا ارث مـی‌رسـد و اگـر مقـداری از آن را داده است، به نسبتی که پرداخت نکرده، به مولا ارث می‌رسد، مثلا اگر نصـف مـال را داده باشد، نصف ارث او به مولا می‌رسد و باقیمانده ارث، به بازماندگان برده می‌رسد.

مسـأله۲۹۹۸: برده‌ای که مکاتبه مشروطه شده است، تا همـه مـال الکتابـه را ندهـد، آزاد نمی‌شود.

مسـأله۲۹۹۹: اگر برده‌ای که مکاتبه مشروطه شده، بمیرد، چنانچه تمام مـال الکتابـه

را نداده باشد، همه ارثش به مولا می‌رسد، هر چند مثلا نصف یا ثلث مال الکتابه را، پرداخته باشد.

مسأله۳۰۰۰: برده‌ای که مکاتبه می‌کند، باید بالغ و عاقل باشد و با قصد و اختیار خود مکاتبه کند، زیرا مکاتبه احتیاج به قبول دارد و قبول بدون این شرایط صحیح نیست، ولی برده‌ای را که مولا می‌خواهد آزاد کند لازم نیست عاقل یا بالغ باشد، بلکه بچّه و دیوانه را نیز اگر آزاد کند صحیح است.

مسأله۳۰۰۱: مال الکتابه، دین و بدهی است و باید معلوم بوده، وقت آن نیز معیّن گردد.

مسأله۳۰۰۲: اگر برده با مولای خود مرافعه کند، باید به حاکم شرع مراجعه شده و به قوانین مرافعات عمل کنند.

احکام غصب

مسأله۳۰۰۳: غصب، یعنی انسان از روی ظلم بر مال و یا حق کسی مسلّط شود، غصب از گناهان بزرگ است و اگر کسی مرتکب آن شود، در قیامت به عذابی سخت گرفتار می‌شود، از حضرت پیامبر ﷺ روایت شده است: «**هر کس، یک وجب زمین از دیگری غصب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مانند طوق، به گردن او می‌اندازند**».

مسأله۳۰۰۴: اگر انسان نگذارد مردم، از مسجد، مدرسه، پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده و همچنین اگر کسی در مسجد، جایی برای خود بگیرد و دیگری نگذارد که از آنجا استفاده نماید.

مسأله۳۰۰۵: چیزی را که انسان، پیش طلبکار به عنوان گرو می‌گذارد، باید نزد طلبکار بماند که اگر طلب او را ندهد، طلب خود را از آن بردارد، پس اگر بدهکار پیش از پرداخت بدهی، آن چیز را بدون رضایت، از او بگیرد، حقّ او را غصب کرده است.

مسأله۳۰۰۶: مالی را که نزد کسی گرو گذاشته‌اند، اگر دیگری غصب کند، صاحب مال و طلبکار می‌توانند چیزی را که غصب کرده، از او مطالبه نمایند و چنانچه آن را از او بگیرند، باز هم در گرو می‌باشد و اگر از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض نیز مانند خود آن چیز، گرو خواهد بود.

مسأله۳۰۰۷: اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند و اگر از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد.

مسـأله۳۰۰۸: اگر از چیزی که غصب کرده، منفعتی به دست آید، مـثلا از گوسـفندی که غصب کرده برهای پیدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسـی کـه مـثلا خانـه‌ای را غصب کرده، اگرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.

مسـأله۳۰۰۹: اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولـیّ او بدهـد و اگر از بین رفته، باید عوض آن را بپردازد.

مسـأله۳۰۱۰: هرگاه دونفر با هم چیزی را غصب کنند، اگر هریـك اسـتیلاء بـر همـه آن داشته باشند هریك ضامن تمام آن هستند، وگرنه هرکدام، ضامن نصف آن هستند.

مسـأله۳۰۱۱: اگر چیزی را که غصـب کـرده بـا چیـز دیگـری مخلـوط کنـد، مـثلا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جـدا کـردن آن ممکـن اسـت، اگرچه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و صاحبش برگرداند.

مسـأله۳۰۱۲: اگر ظرف طلا، نقره یا چیـز دیگـری را کـه سـاختنش حـرام اسـت، غصب کند و خراب نماید، لازم نیست مـزد سـاخت آن را بـه صـاحبش بدهـد، ولـی اگر مثلا گوشواره‌ای را که غصب کرده خراب نماید، بایـد آن را بـا مـزد سـاختش بـه صاحب آن بدهد و چنانچه برای اینکه مزد ندهد، بگوید آن را مانند اوّلـش مـی‌سـازم، مالك مجبور نیست قبول نماید و مالك نیز نمی‌تواند او را مجبور کنـد کـه آن را ماننـد اوّلش بسازد، اگرچه بنابر احتیاط واجب با هم مصالحه نمایند.

مسـأله۳۰۱۳: اگر چیزی را که غصب کرده، طوری تغییـر دهـد کـه از اوّلـش بهتـر شود، مثلا طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگویـد مـال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی‌توانـد بـرای زحمتـی کـه کشـیده مـزد بگیرد، بلکه بدون اجازه مالك حق ندارد، آن را به صورت اوّلش درآورد و اگـر بـدون اجازه او آن چیز را مانند اوّلش کند، باید مزد سـاختن آن را نیـز بـه صـاحبش بدهـد، اگرچه احتیاط در این مسأله نیز، مصالحه است.

مسـأله۳۰۱۴: اگر چیزی را که غصب کرده، طوری تغییـر دهـد کـه از اوّلـش بهتـر شود و صاحب مال بگوید: باید آن را به صورت اوّل درآوری، واجب اسـت آن را بـه صورت اوّلش درآورد و چنانچه قیمت آن بر اثر تغییر کمتر شـود، بایـد تفـاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلایی را که غصب کرده، اگر گوشـواره بسـازد و صـاحب آن بگوید: «باید به صورت اوّلش درآوری» در صورتی کـه بعـد از آب کـردن، قیمـت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد.

مسـأله۳۰۱۵: اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کنـد یـا درخـت بنشـاند، بنـابر

مشهور زراعت، درخت و میوه آن، مال خود اوست، ولی بنابر احتیاط مصالحه شود. و چنانچه مالك زمین راضی نباشد زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده، باید فوراً زراعت یا درخت خود را، اگرچه ضرر نماید از زمین بکند. و نیز باید اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده، به مالك زمین بدهد و خرابی‌هایی را که در زمین پیدا شده درست کند، مثلا جای درخت‌ها را پر نماید و اگر بر اثر آن، قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را نیز بپردازد و نمی‌تواند مالك زمین را مجبور کند زمین را به او بفروشد و یا اجاره دهد. و نیز مالك زمین نمی‌تواند او را مجبور کند درخت یا زراعت را به او بفروشد.

مسأله۳۰۱۶: اگر مالك زمین، راضی شود زراعت و درخت، در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده، تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد. و غاصب پس از رضایت صاحب زمین حق دارد اجرت المثل آن را در صورتی که صاحب زمین استفاده آن را ببرد مطالبه نماید، و همین حکم نیز جاری است در صورتی که غاصب بر زمین ساختمان کند.

مسأله۳۰۱۷: اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مانند گاو و گوسفند باشد که قیمت اجزای آن با هم فرق دارد، مثلا گوشت آن یك قیمت و پوست آن قیمت دیگری دارد، باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت وقت تسلیم، یعنی روز پرداخت را بدهد و بنابر احتیاط مستحب بالاترین قیمت را از زمان غصب تا وقت تسلیم بپردازد.

مسأله۳۰۱۸: اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته، مانند گندم و جو باشد که قیمت اجزایش با هم فرق ندارد، باید مانند همان چیزی که غصب کرده بدهد، ولی چیزی که می‌دهد باید خصوصیّاتش مانند چیزی باشد که غصب کرده و از بین رفته است. و بعید نیست معیار در مِثلی و قیمی، عرف باشد.

مسأله۳۰۱۹: اگر چیزی را که مانند گوسفند، قیمت اجزای آن باهم فرق دارد، غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد، ولی در مدّتی که پیش او بوده، مثلا چاق شده باشد، باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد.

مسأله۳۰۲۰: اگر چیزی را که غصب کرده، دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر یك از آنان بگیرد، یا از هر کدام مقداری از عوض آن را مطالبه نماید و چنانچه عوض مال را از اوّلی بگیرد، اوّلی می‌تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی‌تواند از اوّلی مطالبه نماید.

مسـأله۳۰۲۱: اگر چیزی را که می‌فروشند یکی از شرطهـای معاملـه در آن نباشـد، مثلا چیزی را که باید بـا وزن خریـد و فـروش کننـد، بـدون وزن معاملـه نماینـد، آن معامله باطل است و چنانچه فروشنده و خریدار، با قطع نظر از معامله راضـی باشـند کـه در مال یکدیگر تصرّف کنند، اشکال ندارد وگرنـه چیـزی را کـه از یکـدیگر گرفتـه‌انـد مانند مال غصبی است و باید آن را برگردانند. و اگر مال هـر یـك، در دسـت دیگـری تلف شود، چه بدانند معامله باطل است و چه ندانند، باید عوض آن را بدهند.

مسـأله۳۰۲۲: هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را مـدّتی نـزد خـود نگـه دارد تـا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

احکام زمین های موات

مسـأله۳۰۲۳: زمین‌های بیکاره‌ای که فعلا مالـك نـدارد، چـه اصـلا مالـك نداشـته، مانند بیشتر صحراها، یا قبلا مالك داشته و خـراب شـده، ماننـد شـهرهایی کـه از بـین رفته است «موات» نام دارد و هر کسی آن را آباد کند، مالك آن می‌شود.

مسـأله۳۰۲۴: کسی یا دولتی حق ندارد بر زمین‌هـای مـوات، دسـت‌گذاشـته و مـانع آبادی و احیای آن شود و همچنین دریافت هرگونه عـوارض و مالیـاتی بابـت آن جـایز نیست، بلکه مردم آزادند به مقداری‌که حقّ دیگران از بین نرود، زمین‌ها را آباد سازند.

مسـأله۳۰۲۵: اگر زمینی ملك شخصی باشد و بعد خـراب شـود، چنانچـه مالـك از آن اعراض کند، حکم موات را خواهد داشت، ولی اگر اعـراض نکـرده و آبـادش نیـز نمی‌کند بر ملك او باقی است علی الأظهر.

مسـأله۳۰۲۶: کسی که زمینی را آباد می‌کند، مقـداری از اطـراف آن، عنـوان حـریم دارد و قابل تملك دیگران نیست. و حریم هر چیـزی مقـدار مخصوصـی اسـت، مـثلا حریم خانه، مقداری است که خاك‌ها و خاکروبه‌ها را در آن مـی‌ریزنـد. و راه رفـت و بازگشت به خانه، حریم آن محسـوب مـی‌شـود، بنـابراین اگـر کسـی در صـحراخانه بسازد، دیگران نمی‌توانند در حریم آن، تصرّف کنند.

مسـأله۳۰۲۷: حریم نهر، مقداری است که گل و خاك نهـر را در آن مـی‌ریزنـد و حریم چاه مقـداری اسـت کـه بـرای آب دادن حیوانـات و ماننـد آن، لازم اسـت و حریم ده، مقداری است که اهل آن برای زراعـت و چـرا احتیـاج دارنـد و همچنـین بقیّه موارد.

مسأله۳۰۲۸: حریم در صورتی است که انسان در زمین‌های بیکاره، مثلا خانه بسازد یا چاه بکند، ولی اگر در زمین‌های آباد، خانه‌ای بخرد یا باغی احداث کند، حریم نخواهد داشت.

مسأله۳۰۲۹: اگر کسی زمینی را سنگ‌چین کند، دیگری نمی‌تواند آن را آباد سازد و اگر کسی آن را به تصرّف درآورد، غاصب است. سنگ چین کردن، یعنی مثلا زمین را صاف کرده و دور آن را علامت بگذارند.

مسأله۳۰۳۰: سنگ چین کردن زمین، در صورتی مانع از تصرّف دیگران است که شخصی که آن را سنگ چین کرده، بتواند آن را آباد کند، ولی اگر نمی‌تواند، سنگ چین کردن او اثری نخواهد داشت.

مسأله۳۰۳۱: اگر سنگ چینی شخص باطل شود، حق او نیز باطل می‌گردد و دیگران می‌توانند آباد کنند و اگر کسی که سنگ چیده آن را آباد نکند، در صورتی که دیگران بخواهند آن را آباد کنند، حاکم شرع می‌تواند او را مجبور کند یا آن را آباد نماید و یا دست از آن بردارد.

مسأله۳۰۳۲: کسی که زمین را سنگ می‌چیند و یا آباد می‌کند باید قصد تملّك داشته باشد، پس اگر برای بازی چاهی را حفر کند و یا زمینی را سنگ چین نماید، دیگران می‌توانند آن را تصرّف کنند.

مسأله۳۰۳۳: کسی که سنگ چیده بنابر اقوی مالك زمین می‌شود، پس اگر آن را بفروشد معامله صحیح است و همچنین اگر زمین را آباد نماید مالك آن خواهد شد.

احکام اماکن عمومی

مسأله۳۰۳۴: از جمله چیزهایی که مردم در آن شریك هستند: راه، مسجد، مدرسه، آب، جنگل‌ها، کوه‌ها و معادن می‌باشد. و جاهایی که مختص به فقرا، زائران و مانند آن‌هاست برای آنان مشترك می‌باشد.

مسأله۳۰۳۵: راه‌های عمومی، مال همه مردم است و کسی نمی‌تواند در آن، خانه‌ای بسازد یا چاهی بکند، ولی راه خصوصی که در رو ندارد (بن بست)، مال کسانی است که در آن، خانه دارند و کسی نمی‌تواند بدون اجازه آن‌ها، آن را به تصرّف درآورد، بلکه اگر کسی دیواری در آن داشته باشد بدون اجازه آن‌ها، نمی‌تواند دری از آن باز نماید.

مسأله۳۰۳۶: خوابیدن، نماز گزاردن و معامله کردن در راه‌های عمومی اشکال

ندارد، بلکه اگر آن را محل بساط و دکان خود قرار دهد جایز است، به شرط آنکه به مردمی که عبور و مرور می‌کنند، صدمه‌ای وارد نسازد. و اگر کسی زودتر از همه، در آن بساط پهن کند، دیگران نمی‌توانند مزاحم او شوند.

مسأله۳۰۳۷: راه عمومی به چند سبب پیدا می‌شود، **اوّل:** کسی ملك خود را، راه قرار دهد. **دوم:** چند نفر زمینی را آباد کنند و قرار بگذارند فلان زمین، راه آن باشد. **سوم:** مردم در زمین بیکاره ای، عبور و مرور کنند تا آنکه راه عمومی شناخته شود و در این صورت، کسی حق ندارد اطراف آن را به مقداری که برای راه احتیاج است آباد کند و همچنین اگر فرد، یا شرکت، یا گروه و یا دولتی راه سازی کند.

مسأله۳۰۳۸: اگر راه، از راه بودن بیفتد، مثلا دیگر کسی در آن عبور و مرور نکند، حکم راه از آن برطرف شده و به حال سابق باز می‌گردد.

مسأله۳۰۳۹: یکی از چیزهایی که بین مسلمانان مشترك می‌باشد مسجد است و مسلمانان هر کاری را که منافات با مسجد بودن نداشته باشد، می‌توانند در آن انجام دهند، ولی حق نماز مقدّم بر کارهای دیگر است.

مسأله۳۰۴۰: اگر کسی در جایی از مسجد قرار گیرد، دیگری نمی‌تواند جای او را غصب نماید و چنانچه از جای خود برخیزد و چیزی باقی نگذارد، حقّ او ساقط می‌شود و اگر چیزی باقی گذارد، ولی آنقدر طول بدهد که موجب تعطیل آن مکان شود، در صورتی که مردم به آن احتیاج داشته باشند، می‌توانند آن را تصرّف نمایند، امّا اگر طول ندهد حقّ او باقی خواهد ماند.

مسأله۳۰۴۱: حرم‌های مطهر امامان معصوم علیهم‌السلام حکم مسجد را دارد، ولی معلوم نیست نمازگزار مقدّم بر زائر باشد، یا زوّار مقدم بر مجاور باشند.

مسأله۳۰۴۲: مدرسه‌های دینی، مشترك بین طلاب است و کسی که زودتر از دیگران حجره‌ای را تصرّف کند، مقدّم بر دیگران است، مگر مثلا سفر او به طول انجامد، یا مخالف شرط واقف باشد.

مسأله۳۰۴۳: جاهایی که برای فقرا اختصاص دارد و آن را «رباط» می‌گویند در حکم مدارس دینی است و همچنین خانه‌های بین راه.

مسأله۳۰۴۴: آب‌ها و معادن، بین مردم مشترك است، پس اگر کسی در زمین‌های مباح، معدنی استخراج کند یا نهری حفر نماید، مالك آن می‌شود.

مسأله۳۰۴۵: اگر چند نفر نهری حفر کنند یا زمینی را آباد نمایند، هر یك به اندازه سهم خود، در آن شریك خواهد بود.

مسأله۳۰۴۶: آب، معادن و زمین‌های بیکاره، ملك دولت نیست، بله اگر دولت شرعی باشد می‌تواند به عنوان مشرف، آن را به مصرفی که در اسلام تعیین شده برساند.

مسأله۳۰۴۷: در معادن، خمس واجب است چنانچه در احکام خمس بیان شد.

احکام «لُقطه» یا مالی که پیدا می شود

مسأله۳۰۴۸: لُقطه: و مراد از آن مالی است که مالک آن معلوم نباشد، مثلاً: مالی که انسان پیدا می‌کند، اگر نشانه‌ای نداشته باشد که بر اثر آن، مالکش معلوم شود، امر آن راجع به حاکم شرع بوده و به او داده می‌شود، یا بنابر احتیاط واجب با اذن او خود تملک نماید و یا از طرف مالکش صدقه بدهد.

مسأله۳۰۴۹: اگر مالی پیدا کند چه با نشانه باشد و یا نباشد، در صورتی که قیمت آن از «۱۲/٦ نخود» نقره سکّه دار کمتر است، چنانچه مالك آن معلوم باشد نمی‌تواند بدون اجازه او، آن را بردارد و اگر مالك آن معلوم نباشد، می‌تواند آن را به قصد تملّك بردارد، بله بنابر احتیاط مستحب است که آن را تملک ننموده و هر وقت صاحبش پیدا شد ـ در صورت تلف شدن اختیاری آن ـ عوض آن را به او بدهد.

مسأله۳۰۵۰: هرگاه چیزی که پیدا کرده، نشانه‌ای دارد که بر اثر آن می‌تواند مالکش را پیدا کند، اگرچه بداند صاحب آن سُنّی یا کافِر محترمی است، در صورتی که قیمت آن «۱۲/٦ نخود»، نقره سکّه دار که مساوی «۲/٦ گرم» تقریباً یا بیشتر باشد، باید در محل اجتماع مردم به طور معمول اعلان کند و بعید نیست اعلان کفایت کند، تا زمانی که از پیدا کردن مالك مأیوس شود ولو به کیفیّت ذکر شده نباشد، بلکه اگر یقین دارد اعلان اثر ندارد أیضاً بعید نیست عدم لزوم اعلان، و حکم آن چیزی که پیدا شده منوط به حاکم شرع است.

مسأله۳۰۵۱: اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می‌تواند به کسی که اطمینان دارد، بگوید که از طرف او اعلان نماید.

مسأله۳۰۵۲: اگر تا مأیوس شدن اعلان کند و مالك مال پیدا نشود، امر آن راجع به حاکم شرع بوده و به او داده می‌شود، یا بنابر احتیاط واجب با اذن او خود تملک نموده و یا از طرف مالکش صدقه بدهد.

مسـأله۳۰۵۳: اگر بعد از آنکه به اندازه لازم اعلان کرد و مالك مال پیـدا نشـد، مـال را برای مالکش، نگهداری کنـد و از بـین بـرود، چنانچـه در نگهـداری آن کوتـاهی و زیاده روی ننموده، ضامن نیست، و همچنین است اگر از طرف مـالکش بـا اذن حـاکم شرع صدقه داده باشد ولی اگر برای خود برداشته باشد، در هر صورت ضامن است.

مسـأله۳۰۵۴: کسی که مالی پیدا کرده، اگر عمداً به کیفیّت یـاد شـده اعـلان نکنـد، گذشته از اینکه گناه کرده، باز هم واجب است اعـلان نمایـد در صـورتی کـه احتمـال بدهد صاحب آن پیدا شود.

مسـأله۳۰۵۵: اگر بچّه‌ای نابالغ چیزی پیدا کند، ولیّ او باید اعلان نماید.

مسـأله۳۰۵۶: اگر انسان در بین مدّتی که اعلان می‌کند و یا قبـل از آن، از پیـدا شـدن مالك مال ناامید شود امر آن راجع به حاکم شـرع بـوده و بـه او داده مـی‌شـود، یـا بنـابر احتیاط واجب با اذن او خود تملک نموده و یا آن را از طرف مالکش صدقه بدهد.

مسـأله۳۰۵۷: اگر در بین مدّتی که اعـلام مـی‌کنـد مـال از بـین بـرود، چنانچـه در نگهداری آن کوتاهی یا زیاده روی کرده باشد، باید عـوض آن را بـه مـالکش بدهـد و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی ننموده، چیزی بر او واجب نیست.

مسـأله۳۰۵۸: اگر مالی که نشانه دارد و قیمت آن به «۱۲/٦ نخـود»، نقـره سـکّه دار می‌رسد، در جایی پیدا کند که می‌داند بر اثر اعلان، مالـك آن پیـدا نمـی‌شـود، امـر آن راجع به حاکم شرع بوده و به او داده مـی‌شـود، در همـان روز اوّل، یـا بنـابر احتیـاط واجب با اذن او خود تملـک نمـوده و یـا از طـرف مـالکش صـدقه بدهـد و چنانچـه مالکش پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود ضامن نخواهد بـود، بلـه بنـابر احتیـاط مستحب عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه‌ای که داده، برای خود اوست.

مسـأله۳۰۵۹: اگر چیزی پیدا کند و به خیال اینکه مال خود اوسـت بـردارد، سـپس بفهمد مال خودش نبوده، باید اعلان نماید و همچنین است اگر مثلا پـای خـود را بـه گمشده‌ای ـ مال یا غیر مال ـ بزند و آن را از جای خودش حرکـت دهـد و بـه جـای دیگر ببرد.

مسـأله۳۰۶۰: لازم نیست هنگام اعلان، جنس چیزی را که پیدا کـرده بگویـد، بلکـه اگر بگوید چیزی پیدا کرده ام، کافی است.

مسـأله۳۰۶۱: اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگـری بگویـد مـال مـن اسـت، در صورتی باید به او بدهد که نشانه‌های آن را بگوید یا به نحـو دیگـری مطمـئن شـود

مال اوست، ولی لازم نیست نشانه‌هایی را بگوید که بیشتر اوقات، مالك متوجّه آن-ها نیست.

مسأله۳۰۶۲: اگر قیمت چیزی که پیدا کرده و دست بر آن نهاده است به «۱۲/٦نخود»، نقره سکّه دار برسد، چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری که محلّ اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

مسأله۳۰۶۳: هرگاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود، می‌تواند با اذن حاکم شرع یا وکیل او ـ در صورت امکان ـ قیمت آن را معیّن نموده و آن را بفروشد و پولش را نگه دارد و اگر صاحب آن پیدا نشد، امر آن راجع به حاکم شرع بوده و به او داده می‌شود، یا بنابر احتیاط واجب با اذن او خود تملک نموده و یا از طرف مالکش صدقه بدهد.

مسأله۳۰۶۴: اگر چیزی که پیدا کرده، هنگام وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصد دارد مالك آن را پیدا کند و به وظیفه خود در معرفی آن اقدام نماید اشکال ندارد.

مسأله۳۰۶۵: اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده، می‌تواند آن را به جای کفش خود بردارد، ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد، باید هر وقت مالك آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و چنانچه از پیدا شدن او ناامید شود، امر آن راجع به حاکم شرع بوده و به او داده می‌شود، یا بنابر احتیاط واجب با اذن او خود تملک نموده و یا از طرف مالکش، صدقه بدهد، و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده، در صورتی که قیمت آن «۱۲/٦ نخود»، نقره سکّه دار کمتر باشد، می‌تواند برای خود بردارد و اگر بیشتر باشد، باید اعلان کند و بعد از آن با اذن حاکم شرع بنابر احتیاط واجب می‌تواند تملک نموده و یا از طرف صاحبش، صدقه بدهد.

مسأله۳۰۶۶: اگر مالی که کمتر از «۱۲/٦ نخود»، نقره سکّه دار ارزش دارد، پیدا کند و از آن صرف نظر نماید و در مسجد یا جای دیگر بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است اگرچه بنابر احتیاط مستحب طبق **«مسأله ۳۰٤۹»** رفتار شود.

مسأله۳۰۶۷: اگر مثلا برای تعمیر، چیزی را نزد کسی ببرند و به دنبال آن نیایند، چنانچه پس از جستجو، از آمدن مالك آن نا اُمید شود، بنابر احتیاط واجب آن را با

اجازه حاکم شرع می‌تواند به فروش رسانده اجرت خود را دریافت و مابقی آن را از طرف مالکش صدقه بدهد.

احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات

مسأله۳۰۶۸: اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که گفته خواهد شد، سر ببرند، وحشی باشد یا اهلی، بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاك است.

مسأله۳۰۶۹: حیوانی که انسان با آن نزدیکی کرده و همچنین حیوانی که نجاست خوار شده و به دستور شرعی، استبراء نشده باشد، بعد از سر بریدن، گوشت آن حلال نیست.

مسأله۳۰۷۰: حیوان حلال گوشت و وحشی، مانند آهو، کبك و بزکوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و وحشی شده، مانند گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است، اگر به دستوری‌که گفته خواهد شد، آن‌ها را شکار کنند، پاك و حلال است، ولی حیوان حلال گوشت اهلی، مانند گوسفند و مرغ‌خانگی وحیوان حلال گوشت وحشی که بر اثر تربیت، اهلی شده است، با شکار، پاك وحلال نمی‌شود.

مسأله۳۰۷۱: حیوان حلال گوشت وحشی، در صورتی با شکار پاك و حلال می‌شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید، بنابراین بچّه آهو اگر نمی‌تواند فرار کند و جوجه کبك اگر نمی‌تواند پرواز نماید، با شکار پاك و حلال نمی‌شود. و اگر آهو و بچّه‌اش را که نمی‌تواند فرار کند، با یك تیر شکار نماید، آهو حلال و بچّه‌اش حرام است.

مسأله۳۰۷۲: حیوان حلال گوشتی که خون جهنده ندارد مانند ماهی، اگر به خودی خود بمیرد پاك است، ولی گوشت آن را نمی‌شود خورد.

مسأله۳۰۷۳: حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، مانند مار، با سر بریدن حلال نمی‌شود، ولی مرده آن پاك است.

مسأله۳۰۷۴: سگ و خوك، بر اثر سر بریدن یا شکار پاك نمی‌شود و خوردن گوشت آن نیز حرام است. و حیوان حرام گوشتی که درنده و گوشتخوار است، مانند گرگ و پلنگ، اگر به دستور شرعی سر ببرند، یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاك است، ولی گوشت آن حلال نمی‌شود، امّا اگر با سگ شکاری شکار کنند، پاك شدن بدنش اشکال دارد.

مسأله۳۰۷۵: فیل، خرس، بوزینه و مانند آن از حیواناتی که خون جهنده داشته

باشد اگر به خودی خود، بمیرد نجس است، امّا اگـر سـر آن را ببرنـد یـا آن را شـکار نمایند، پاك می‌شود ولی حلال نمی‌گردد.

مسـأله۳۰۷۶: اگر از شکم حیوان زنده، بچّـه مـرده‌ای بیـرون آیـد، یـا آن را بیـرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوانات

مسـأله۳۰۷۷: برای سربریدن حیوان، بایـد چهـار رگ بـزرگ گـردن آن را از پـایین برآمدگی زیر گلو، به طور کامل ببرند و اگر آن را بشکافند کافی نیست.

مسـأله۳۰۷۸: اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیـرد، سـپس بقیّه را ببرند فایده ندارد، بلکه اگر بـه ایـن مقـدار نیـز صـبر نکننـد، امّـا بـه صـورت معمول، چهار رگ را پشت سرهم نبرند، اگر پیش از جـان دادن حیـوان، بقیّـه رگ‌هـا را ببرند، حلال است ولی بنابر احتیاط مستحب اجتناب کنند.

مسـأله۳۰۷۹: اگر گرگ گلوی گوسـفند را، طـوری بکنـد کـه از چهـار رگ گـردن چیزی نماند، آن حیوان حرام می‌شود، ولی اگر مقداری از گردن یـا جـای دیگـر بـدنِ او را بکند، در صورتی که چهار رگ باقی بوده و هنوز زنده است و به دسـتور شـرعی سر او را ببرند، حلال و پاک می شود، و همچنین اگـر گـرگ بعضـی از چهـار رگ را کنده باشد و بلافاصله با صدق وحدت عرفی بقیه را ببرند حلال خواهد بود.

شرایط سر بریدن حیوانات

مسـأله۳۰۸۰: سر بریدن حیوان پنج شرط دارد:

اوّل: کسی که حیوان را سر می‌بـرد، مـرد باشـد یـا زن، بایـد مسـلمان باشـد و بـا اهل بیت پیامبر ﷺ اظهار دشمنی نکند. **دوم:** سر حیوان را با چیزی ببرند کـه از آهـن باشد و استیل فعلی هم مانعی ندارد. **سوم:** در هنگام سر بریدن، صورت، دسـت، پـا و شکم حیوان رو به قبله باشد. **چهارم:** وقتی می‌خواهد سر حیوان را ببرد، یـا کـارد بـه گلویش بگذارد، به نیّت سر بریدن، نـام خـدا را ببـرد و همـین قـدر کـه «**بِسـم اللّـه**» بگوید کافی است. **پنجم:** حیوان بعد از سر بریدن، حرکتی بکنـد، اگرچـه مَـثلا چشـم یا دم خود را حرکت دهد و یا پای خود را بر زمین بزند.

مسـأله۳۰۸۱: بچّه مسلمان اگر ممیّز باشد، یعنی خـوب و بـد را بفهمـد، مـی‌توانـد سر حیوان را ببرد.

مسـأله۳۰۸۲: اگر برای سر بریدن حیوان، آهن یا فلز دیگری پیدا نشـود و چنانچـه سر حیوان را نبرند می‌میرد، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند، ماننـد شیشـه و سنگ تیز، می‌توان سر آن را برید.

مسـأله۳۰۸۳: کسی که می‌داند باید رو به قبله حیوان را سر ببرد، اگر عمـداً حیـوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می‌شود. ولی اگر فراموش کند، یا مسـأله را ندانـد، یـا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است و یا نتواند حیوان را رو به قبلـه کنـد، اشکال ندارد.

مسـأله۳۰۸۴: اگر بدون قصد سر بریدن حیوان، نـام خـدا را ببـرد، آن حیـوان پـاك نمی‌شود و گوشت آن حرام است، و همچنین اگر از روی جهل نام خدا را نبـرد ولـی اگر از روی فراموشی، نام خدا را نبرد اشکال ندارد.

دستور کشتن شتر

مسـأله۳۰۸۵: برای کشتن شتر، اضافه بر پنج شرطی که برای سـر بریـدن حیوانـات گفته شد، باید کارد یا چیز برنده دیگری کـه از آهـن اسـت در گـودی بـین گـردن و سینه‌اش فرو کند و استیل فعلی هم مانعی ندارد.

مسـأله۳۰۸۶: وقتی می‌خواهد کارد را به گردن شتر فـرو ببـرد، بهتـر اسـت کـه شـتر ایستاده باشد، ولی اگر در حالی که زانوها را بر زمین زده، یا بر پهلـو خوابیـده و دسـت، پا و سینه‌اش رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کند، اشکال ندارد.

مسـأله۳۰۸۷: اگر به جای اینکه کارد را در گودی گردن شـتر فـرو کنـد، سـر آن را ببرد، یا گوسفند و گاو و مانند آن را همچون شتر، کارد در گودی گـردنش فـرو کنـد، گوشت آن حرام و بدنش نجس می‌شود، ولی اگر چهار رگ شـتر را ببـرد و تـا زنـده است به دستوری که گفته شد، کارد در گودی گردنش فرو کنـد، گوشـت آن حـلال و بدنش پاك است و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند و مانند آن، فـرو کنـد و تا زنده است، سر آن را ببرد، حلال و پاك می‌باشد.

مسـأله۳۰۸۸: اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دسـتور شـرعی بکشـند، یـا مثلا در چاه بیفتد و احتمال بدهند در آنجا بمیرد و کشتن آن بـه دسـتور شـرعی ممکـن نباشد، هرجای بدنش را که زخم بزنند و در اثر زخم، جـان بدهـد حـلال مـی‌شـود، در این صورت رو به قبله بودن آن لازم نیسـت، ولـی بایـد شـرطهـای دیگـر سـر بریـدن حیوانات را دارا باشد.

مستحبات سر بریدن حیوانات

مسأله ۳۰۸۹: چند چیز در سر بریدن حیوانات مستحب است، **اوّل:** هنگام سر بریدن گوسفند، دو دست و یك پای آن را ببندند و پای دیگرش را باز بگذارند و هنگام سر بریدن گاو، چهار دست و پایش را ببندند و دم آن را باز بگذارند و موقع کشتن شتر، دو دست آن را از پایین تا زانو یا زیر بغل، به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند. و مستحب است مرغ را بعد از سر بریدن رها کنند، تا پر و بال بزند. **دوم:** کسی که حیوان را می‌کشد رو به قبله باشد. **سوم:** پیش از کشتن حیوان، آب جلو آن بگذارند. **چهارم:** کاری کنند که حیوان، کمتر اذیّت شود، مثلا کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

مکروهات کشتن حیوانات

مسأله ۳۰۹۰: چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است، **اوّل:** کارد را پشت حلقوم حیوان فرو کنند و به طرف جلو بیاورند که حلقوم از پشت آن بریده شود. **دوم:** پیش از بیرون آمدن روح، سر حیوان را از بدن جدا کنند، ولی اگر از روی غفلت یا بر اثر تیز بودن کارد، بی‌اختیار سر حیوان جدا شود مکروه نیست. **سوم:** پیش از بیرون آمدن روح، پوست حیوان را بکنند. **چهارم:** پیش از بیرون آمدن روح، مغز حرام را که در تیره پشت حیوان است ببرند. **پنجم:** در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگری آن را ببیند. **ششم:** در شب یا پیش از ظهر روز جمعه، سر حیوان را ببرند، ولی در صورت احتیاج اشکال ندارد. **هفتم:** خود انسان چهارپایی را که پرورش داده است، بکشد.

شکار با اسلحه

مسأله ۳۰۹۱: اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند، با پنج شرط حلال و بدنش پاك می‌باشد، **اوّل:** اسلحه شکار، مانند کارد و شمشیر برنده باشد یا مثل نیزه و تیر، تیز باشد که بر اثر تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند، امّا اگر به وسیله دام، چوب، سنگ و مانند آن حیوانی را شکار کنند، پاك نمی‌شود و خوردن آن‌ها حرام است مگر اینکه آن را زنده گرفته و به دستور شرعی بکشند. و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند، چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند پاك و حلال است و همچنین اگر گلوله تیز نباشد، و با فشار

در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد، حلال می‌شود ولی اگر بر اثر حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن، حیوان بمیرد، پاك و حلال بودنش اشکال دارد. **دوم:** کسی که شکار می‌کند باید مسلمان یا بچّه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که با اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام اظهار دشمنی می‌کند، حیوانی را شکار نماید، آن شکار حلال نیست. **سوم:** اسلحه را برای شکار حیوان به کار برد و اگر مثلا جایی را نشان کند و اتّفاقاً حیوانی را بکشد، آن حیوان پاك نیست و خوردن آن حرام است. **چهارم:** در وقت به کار بردن اسلحه، نام خدا را ببرد و چنانچه عمداً نام خدا را نبرد شکار حلال نمی‌شود، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد. **پنجم:** وقتی به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن، وقت نباشد و چنانچه به اندازه سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حرام است.

مسأله۳۰۹۲: اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند و یکی از آنان مسلمان و دیگری کافر باشد، یا یکی از آن دو نام خدا را ببرد و دیگری عمداً نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نیست.

مسأله۳۰۹۳: اگر بعد از آنکه حیوانی را تیر زدند، مثلا در آب بیفتد و انسان بداند بر اثر تیر و افتادن در آب جان داده حلال نیست، بلکه اگر شك کند فقط برای تیر بوده یا نه، حلال نمی‌باشد.

مسأله۳۰۹۴: اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی حیوانی را شکار کند، شکار حلال است و مال خود او می‌شود، ولی گذشته از اینکه گناه کرده، باید اُجرت اسلحه یا سگ را به مالکش بدهد.

مسأله۳۰۹۵: اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار با آن صحیح است، حیوان را دو قسمت کند و سر و گردن در یك قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است. و همچنین است اگر حیوان زنده باشد، ولی به اندازه سر بریدن وقت نباشد، امّا اگر به اندازه سر بریدن وقت باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر سر آن را به دستور شرعی ببرند حلال است وگرنه تمام آن حرام می‌شود.

مسأله۳۰۹۶: اگر با چوب یا سنگ و یا چیز دیگری که شکار با آن صحیح نیست، حیوانی را دو قسمت کند، قسمتی که سر و گردن ندارد، حرام است و قسمتی که سر

و گردن دارد، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند و سر آن را به دستور شرعی ببرند، حلال است وگرنه تمام آن قسمت هم حرام می‌شود.

مسأله۳۰۹۷: اگر حیوانی را شکار کند یا سر ببرد و بچّه زنده‌ای از آن بیرون آید، چنانچه آن بچّه را به دستور شرعی، سر ببرد حلال است وگرنه حرام می‌باشد.

مسأله۳۰۹۸: اگر حیوانی را شکار کند یا سر ببرد و بچّه مرده‌ای از شکمش بیرون آورد، چنانچه خلقت آن بچّه کامل و مو یا پشم در بدنش روییده باشد و در اثر کشتن مادرش، مرده باشد و بعد از کشتن حیوان، فوراً شکم او را پاره کند، پاك و حلال است.

شکار با سگ شکاری

مسأله۳۰۹۹: اگر سگ شکاری، حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند، پاك بودن و حلال بودن آن حیوان، شش شرط دارد، **اوّل:** سگ طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستد برود و هر وقت از رفتنش جلوگیری کنند بایستد و نیز باید عادتش این باشد که تا صاحبش نرسد از شکار نخورد، ولی اگر اتّفاقاً از شکار بخورد، اشکال ندارد. **دوم:** صاحبش آن را بفرستد، امّا اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند، خوردن آن حیوان حرام است، بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعد صاحبش بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند، اگرچه بر اثر صدای صاحبش شتاب کند، بنابر احتیاط باید از خوردن آن شکار، خودداری نماید. **سوم:** کسی که سگ را می‌فرستد باید مسلمان یا بچّه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که با اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام اظهار دشمنی می‌کند سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است. **چهارم:** وقت فرستادن سگ، نام خدا را ببرد و اگر عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است، امّا اگر فراموش کند، اشکال ندارد. **پنجم:** شکار بر اثر زخمی که از دندان سگ پیدا شده بمیرد، پس اگر سگ، شکار را خفه کند، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد حلال نیست. **ششم:** کسی که سگ را فرستاده، وقتی برسد که حیوان مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن، وقت نباشد و چنانچه وقتی برسد که به اندازه سر بریدن وقت باشد، مثلا حیوان چشم یا دم خود را حرکت دهد و یا پای خود را بر زمین بزند، چنانچه سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حلال نیست.

مسـأله۳۱۰۰: کسی که سگ را فرستاده، اگر وقتی برسـد کـه بتوانـد سـر حیـوان را ببرد، چنانچه مثلا بر اثـر بیـرون آوردن کـارد و ماننـد آن، وقـت بگـذرد و آن حیـوان بمیرد حلال است، ولی اگر چیزی همـراه او نباشـد کـه بـا آن، سـر حیـوان را ببـرد و حیوان بمیرد، بنا بر احتیاط واجب از خوردن آن خودداری شود.

مسـأله۳۱۰۱: اگر چند سگ را بفرستد و بـا هـم حیـوانی را شـکار کننـد، چنانچـه همه آن‌ها دارای شرط‌های یاد شده باشند، شـکار حـلال اسـت و اگـر یکـی از آن‌هـا دارای شرایط نبوده، شکار حرام است، مگر هنوز شکار زنده باشـد و شـکارچی طبـق دستور شرعی آن حیوان را سر ببرد.

مسـأله۳۱۰۲: اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیـوان دیگـری را شکار کند، آن شکار حلال و پاك است و نیز اگر آن را با حیوان دیگـری شـکار کنـد، هر دوی آن‌ها حلال و پاك می‌باشند.

مسـأله۳۱۰۳: اگر چند نفر، با هم سگی را بفرستند و یکی از آن‌هـا کـافر باشـد، یـا عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است و نیز اگـر یکـی از سـگ‌هـا دارای شـرایط نباشد، آن شکار حرام می‌شود.

مسـأله۳۱۰۴: اگر باز یا حیوان دیگـری، غیـر از سـگ شـکاری، حیـوانی را شـکار کند، آن شکار حلال نیست، ولی اگر وقتی برسد که حیـوان زنـده باشـد و بـه دسـتور شرعی، سر آن را ببرد، حلال است.

صید ماهی

مسـأله۳۱۰۵: اگر ماهی پولك دار را زنده از آب بگیرد و بیرون آب جان دهـد، پـاك و خوردن آن حلال است و چنانچه در آب بمیرد پاك است امّا خوردن آن حـرام مـی‌باشـد. و ماهی بی‌پولك را اگرچه زنده از آب بگیرد و بیرون آب جان دهد، حرام است.

مسـأله۳۱۰۶: اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا مـوج آن را بیـرون بینـدازد و یـا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آنکه بمیرد، شخصی آن را بـا پـای خود کنار زند یا با دست و یا با وسیله دیگری آن را بگیـرد، بعـد از جـان دادن حـلال است و بنابر احتیاط واجب تنها نگاه انداختن بر آن، جهت حلّیت کفایت نمی‌کند.

مسـأله۳۱۰۷: کسی که ماهی صـید مـی‌کنـد، لازم نیسـت مسـلمان باشـد و هنگـام گرفتن، نام خدا را ببرد، ولی باید مسـلمان گـرفتن آن را دیـده باشـد یـا علـم حاصـل شود که صید آن توسط انسان بوده و زنده از آب گرفته شده است.

مسـأله۳۱۰۸: ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته‌انـد یـا مـرده، چنانچه در دست مسلمان باشـد، حـلال اسـت و اگـر در دسـت کـافر باشـد، اگرچـه بگوید آن را زنده گرفته ام حرام می‌باشد، مگر برای انسان اطیمنان حاصل شود.

مسـأله۳۱۰۹: لازم نیست از خوردن ماهی زنده، خودداری کرد.

مسـأله۳۱۱۰: اگر ماهی زنـده را بریـان کنـد یـا در بیـرون آب پـیش از جـان دادن بکشد، لازم نیست از خوردن آن خودداری نماید.

مسـأله۳۱۱۱: اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کند و یك قسمت آن در حـالی کـه زنده است در آب بیفتد، لازم نیست از قسمتی کـه بیـرون آب مانـده اجتنـاب کـرد و می‌توان آن را خورد.

صید ملخ

مسـأله۳۱۱۲: اگر ملخ را با دسـت یـا وسـیله دیگـری زنـده بگیـرد، بعـد از جـان دادن، خوردن آن حلال است. و لازم نیست کسی که آن را می‌گیرد مسلمان باشد و هنگـام گـرفتن نام خدا را ببرد ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد آن را زنده گرفتـه یـا نه، اگرچه بگوید زنده گرفته ام، حلال نیست، مگر برای انسان اطمینان حاصل شود.

مسـأله۳۱۱۳: خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی‌تواند پرواز کند حرام است.

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

مسـأله۳۱۱۴: خوردن گوشت مرغی که مانند شاهین چنگال دارد، حرام اسـت ولـی پرستو حلال می‌باشد و خوردن گوشت هُدهُد، کراهت دارد.

مسـأله۳۱۱۵: بنا بر احتیاط مستحب از خوردن پوست چهارپایان اهلـی «گوسـفند، بـز، گاو، شتر» خودداری شود، بله خوردن پوست پرندگان حـلال و مـاهی حـلال و ماننـد آن جایز بوده و کراهت آن معلوم نیست، و همچنین پوست سر و صورت چهارپایان اهلی.

مسـأله۳۱۱۶: اگر چیزی که روح دارد، از حیوان زنـده جـدا نماینـد، مـثلا دنبـه یـا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند، نجس و حرام می‌باشد.

مسـأله۳۱۱۷: خوردن پانزده چیز از حیوانات حلال گوشت، حرام یـا بنـابر احتیـاط واجب، ترك آن است: ۱) خون، ۲) فضـله، ۳) نـری، ٤) فـرج، ٥) بچّـه دان، ٦) غُـدد (دشـول)، ۷) تخـم (دنـبلان)، ۸) چیـزی کـه در مغـز کلّـه اسـت و بـه شـکل نخـود می‌باشد، ۹) مغز حرام که میان تیره پشت اسـت، ۱۰) پـی کـه دو طـرف تیـره پشـت

است، ۱۱) زهره‌دان، ۱۲) سپرز (طحال)، ۱۳) بول دان (مثانه)، ١٤) حدقه چشم، ۱۵) چیزی که میان سم است و «ذات الاشاجع» نام دارد.

مسأله۳۱۱۸: خوردن سرگین، بول حیوان، آب دماغ و چیزهای خبیث دیگر که طبیعت انسان از آن متنفّر است، حرام می‌باشد ولی اگر پاك باشد و مقداری از آن طوری با چیز حلال مخلوط شود که در نظر مردم نابود حساب شود، خوردن آن اشکال ندارد.

مسأله۳۱۱۹: خوردن خاك حرام است، ولی خوردن کمی از تربت حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام برای شفا و خوردن گل داغستان و گل ارمنی برای معالجه، اشکال ندارد.

مسأله۳۱۲۰: فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهان آمده، حرام نیست گرچه احوط استحبابی ترك آن است و نیز فرو بردن غذایی که موقع خلال کردن، از لای دندان بیرون می‌آید، اشکال ندارد.

مسأله۳۱۲۱: خوردن چیزی که برای انسان، ضرر زیاد دارد حرام است.

مسأله۳۱۲۲: خوردن گوشت اسب، قاطر و الاغ مکروه است و اگر کسی با آن نزدیکی نماید حرام می‌شود و باید آن‌را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفروشند.

مسأله۳۱۲۳: اگر با حیوان حلال گوشتی، مانند گاو، گوسفند و غیر از آن نزدیکی کند، بول و سرگین آن نجس می‌شود و آشامیدن شیر آن نیز حرام است و باید فوراً آن حیوان را بکشند سپس بسوزانند و کسی که با آن نزدیکی کرده، پول آن را به صاحبش بدهد.

مسأله۳۱۲۴: آشامیدن شراب، حرام و در روایات بزرگترین گناه شمرده شده است. و اگر کسی آن را حلال بداند چنانچه موجب تکذیب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شود در حکم کافر است. حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند: «شراب ریشه بدی‌ها و منشأ گناهان است، کسی که شراب می‌خورد عقل خود را از دست می‌دهد، در آن موقع خدا را نمی‌شناسد، از هیچ گناهی باك ندارد، احترام هیچ کس را نگه نمی‌دارد، حق خویشان نزدیك را رعایت نمی‌کند، از پلیدی آشکار رو نمی‌گرداند، روح ایمان و خداشناسی از او بیرون می‌رود، روح خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می‌ماند، خدا، فرشتگان، پیامبران و مؤمنین او را لعنت می‌کنند، تا چهل روز نماز او قبول نمی‌شود، روز قیامت روی او سیاه است، زبان از دهانش بیرون می‌آید، آب دهان او به سینه‌اش می‌ریزد و فریاد تشنگی او بلند است».

مسأله۳۱۲۵: شستن بر سر سفره‌ای که در آن شراب می‌خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود، حرام می‌باشد و خوردن چیزی از آن سفره نیز حرام است.

مسـأله۳۱۲۶: بر هر مسلمان واجب اسـت، مسـلمان دیگـری کـه نزدیـك اسـت از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، آب و نان داده و او را از مرگ نجات دهد.

مستحبات غذا خوردن

مسـأله۳۱۲۷: چند چیز در غذا خوردن مستحب است: ۱ـ هـر دو دسـت را پـیش از غذا بشوید. ۲ـ بعد از غذا دست خود را بشوید و بـا دسـتمال خشـك کنـد. ۳ـ میزبـان پیش از همه، به غذا خوردن شروع کند و بعد از همه دست بکشـد. ٤ـ اوّل غـذا «بسـم اللّه» بگوید، ولی اگر سر یك سفره، چند نوع غذا باشـد، در وقـت خـوردن هـر نـوع از آن، گفتن «بسم اللّه» مستحب است. ٥ـ با دست راست غذا بخورد. ٦ـ بـا سـه انگشـت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد. ۷ـ اگر چند نفر سر یك سـفره نشسـته‌انـد هریك از غذای جلوی خود بخورد. ۸ـ لقمه را کوچـك بـردارد. ۹ـ سـر سـفره زیـاد بنشیند و غذا خوردن را طـول بدهـد. ۱۰ـ غـذا را خـوب بجـود. ۱۱ـ بعـد از غـذا خداوند را شکر کند. ۱۲ـ انگشت‌ها را بلیسد. ۱۳ـ بعد از غذا خـلال نمایـد، ولـی بـا چوب انار، چوب ریحان، نی و برگ درخـت خرمـا خـلال نکنـد. ١٤ـ آنچـه بیـرون سفره می‌ریزد جمع کند و بخورد، ولـی اگـر در بیابـان غـذا بخـورد، مسـتحب اسـت آنچه می‌ریـزد، بـرای پرنـدگان و حیوانـات بگـذارد. ۱٥ـ اوّل روز و اوّل شـب غـذا بخورد و بین روز یا شب غذا نخورد. ١٦ـ بعـد از خـوردن غـذا بـر پشـت بخوابـد و پـای راسـت را روی پـای چـپ بینـدازد. ۱۷ـ قبـل و بعـد از غـذا نمـك بخـورد. ۱۸ـ میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

مکروهات غذا خوردن

مسـأله۳۱۲۸: چند چیز در غـذا خـوردن مکـروه اسـت: ۱ـ در حـال سـیری غـذا خوردن. ۲ـ زیاد خوردن، در روایت است: خدا بیشتر از هـر چیـز از شـکم پـر بـدش می‌آید. ۳ـ نگاه کردن به صورت دیگران هنگام غذا خوردن. ٤ـ خـوردن غـذای گـرم. ٥ـ دمیدن در چیزی که می‌خورد یا می‌آشامد. ٦ـ پاره کردن نان با کـارد. ۷ـ گذاشـتن نان زیر ظرف غذا. ۸ـ پاك کردن گوشتی که به استخوان چسبیده، طـوری کـه چیـزی در آن نماند. ۹ـ پوست کندن میوه‌هایی که بتوان با پوست خـورد. ۱۰ـ دور انـداختن میوه، پیش از خوردن کامل آن.

مستحبات آشامیدن آب

مسأله ۳۱۲۹: در آشامیدن آب چند چیز مستحب است: ۱ـ آب را به طور مکیدن بیاشامد. ۲ـ در روز ایستاده آب بیاشامد. ۳ـ پیش از آشامیدن آب «بسم اللّه» و بعد از آن «الحمد للّه» بگوید. ٤ـ به سه نفس آب بیاشامد. ٥ـ از روی میل آب بیاشامد. ٦ـ بعد از آشامیدن آب، حضرت اباعبداللّه الحسین علیه‌السلام و اهل بیت مظلوم ایشان علیهم‌السلام را یاد کرده و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

مکروهات آشامیدن آب

مسأله ۳۱۳۰: زیاد آشامیدن آب، آشامیدن آن بعد از غذای چرب و در شب در حال ایستاده مکروه است و نیز آشامیدن آب با دست چپ و همچنین از جای شکسته ظرف و دسته آن مکروه می‌باشد.

احکام نذر و عهد

مسأله ۳۱۳۱: نذر یعنی انسان، بر خود واجب کند کار خیری را برای خدا بجا آورد. یا کاری که نکردن آن بهتر است برای خدا ترك نماید.

مسأله ۳۱۳۲: در نذر باید صیغه خوانده شود یعنی آنچه را که نذر کرده همراه نام خدا به زبان جاری کند و لازم نیست به عربی بخوانند، پس اگر بگوید: چنانچه بیماری من خوب شود، بر من است که برای خدا ده تومان به فقیر بدهم، نذر او صحیح است.

مسأله ۳۱۳۳: نذر کننده باید بالغ و عاقل باشد و با اختیار و قصد خود نذر کند، بنابراین نذر کسی که او را مجبور کرده‌اند، یا بر اثر عصبانی شدن بی‌اختیار نذر کرده صحیح نیست.

مسأله ۳۱۳۴: سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می‌کند، اگر مثلا نذر کند، چیزی به فقیر بدهد، صحیح نیست.

مسأله ۳۱۳۵: اگر شوهر از نذر کردن زن جلوگیری نماید، زن نمی‌تواند نذر کند و اگر با جلوگیری شوهر، نذر کند نذر او باطل است گرچه در صورت عدم منافات حقّ شرعی زوج یا نذر زن در مال خود مسأله بنابر احتیاط مستحب است.

مسأله ۳۱۳۶: اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهرش نمی‌تواند نذر او را برهم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر باز دارد.

مسـأله۳۱۳۷: اگر فرزند با اجازه پدر نذر کند، باید بـه آن نـذر عمـل نمایـد. بلکـه اگر بدون اجازه او نذر کند، بنابر احتیاط عمل کردن به آن نذر واجب است مگـر پـدر نذر او را باز کند و همچنین اگر شوهر نذر زن را باز کند.

مسـأله۳۱۳۸: انسان می‌تواند کاری را نذر کند که انجـام آن، بـرایش ممکـن باشـد، بنابراین کسی که نمی‌تواند پیاده به کربلای معلاّ برود، اگر نذر کنـد پیـاده بـرود، نـذر او صحیح نیست.

مسـأله۳۱۳۹: اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی انجام دهـد، یـا کـار واجـب یـا مستحبی را ترک کند، نذر او صحیح نیست.

مسـأله۳۱۴۰: اگر نذر کند کار مباحی را انجام دهد یا تـرک نمایـد، چنانچـه شـرعاً بجا آوردن آن و ترکش از هر جهـت مسـاوی باشـد، نـذر او صـحیح نیسـت. و اگـر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهـت نـذر کنـد، مـثلا نـذر کنـد غذایی بخورد که برای عبادت نیرو بگیرد، نذر او صحیح است. و نیـز اگـر تـرک آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهـت نـذر کنـد آن را تـرک نمایـد، مـثلا بـرای اینکه دخانیات مضرّ است نذر کند آن را استعمال نکند، نذر او صحیح می‌باشد.

مسـأله۳۱۴۱: اگر نذر کند نماز واجب خود را در جایی بخواند کـه بخـودی خـود، ثواب نماز در آنجا زیاد نیست، مثلا نذر کند نماز را در اطـاق بخوانـد، چنانچـه نمـاز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد، مثلا بر اثـر خلـوت بـودن، انسـان حضـور قلـب پیدا می‌کند، نذر او صحیح است.

مسـأله۳۱۴۲: اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید همان‌طـور کـه نـذر کـرده بجـا آورد، پس اگر نذر کند روز اوّل ماه صدقه بدهـد، یـا روزه بگیـرد و یـا نمـاز اوّل مـاه بخواند، چنانچه قبل از آن روز و یا بعد از آن بجا آورد، کفایت نمـی‌کنـد. و نیـز اگـر نذر کند وقتی بیمار او خوب شد صدقه بدهـد، چنانچـه پـیش از آنکـه خـوب شـود، صدقه بدهد کافی نیست.

مسـأله۳۱۴۳: اگر نذر کند روزه بگیرد، ولی وقت و مقدار آن را معـیّن نکنـد، چنانچـه یك روز روزه بگیرد، کافی است. و اگر نذر کند نمـاز بخوانـد و مقـدار و خصوصـیّات آن را معیّن نکند، اگر یك نماز دو رکعتی بخوانـد، کفایـت مـی‌کنـد و اگـر نـذر کنـد صـدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معیّن نکند، اگر چیزی بدهد که بگوینـد صـدقه داده، بـه نـذر خود عمل کرده است و اگر نذر کند، کاری برای خدا بجا آورد، در صورتی کـه یـك نمـاز بخواند یا یك روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.

مسـأله۳۱۴۴: اگر نذر کند روز معیّنی روزه بگیـرد، بایـد همـان روز روزه بگیـرد و سفر در آن روز مشکل است و اگر بر اثر مسافرت روزه نگیـرد، بنـابر احتیـاط واجـب باید گذشته از قضای آن روز، کفّاره نیز بدهد یعنـی: یـك بـرده آزاد کنـد، یـا ده فقیـر سیر نماید یا آنان را بپوشاند و اگر نتواند، باید سه روز روزه بگیـرد، ولـی اگـر ناچـار شود مسافرت کند، یا عذر دیگری مانند بیماری یا حیض بـرای او پـیش آیـد، قضـای تنها بنابر احتیاط مستحب کافی است.

مسـأله۳۱۴۵: اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید به مقـداری کـه در مسأله پیش گفته شد، کفّاره بدهد.

مسـأله۳۱۴۶: اگر نذر کند تا وقت معیّنی، عملی را تـرك کنـد، بعـد از گذشـتن آن وقت، می‌تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پـیش از گذشـتن وقـت، از روی فراموشـی یا ناچاری انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست، ولـی بـاز هـم لازم اسـت کـه تـا آن وقت، آن عمل را بجا نیاورد و چنانچه پیش از رسیدن آن وقت، بـدون عـذر آن عمـل را انجام دهد، باید کفّاره بدهد.

مسـأله۳۱۴۷: کسی که نذر کرده عملی را ترك کند و وقتـی بـرای آن معـیّن نکـرده است، اگر از روی فراموشی، یا ناچاری و یا ندانستن، آن عمـل را انجـام دهـد، کفّـاره بر او واجب نیست، ولی بعداً هر وقت از روی اختیـار آن را بجـا آورد، بنـابر احتیـاط باید کفّاره بدهد.

مسـأله۳۱۴۸: اگر نذر کند در هر هفته، روز معیّنـی، مـثلا روز جمعـه روزه بگیـرد، چنانچه یکی از جمعه‌ها، عید فطر یا عید قربان باشد یا در روز جمعـه، عـذر دیگـری مانند حیض برای او پیدا شود، بایـد آن روز را روزه نگیـرد و بنـابر احتیـاط مسـتحب قضای آن را بجا آورد.

مسـأله۳۱۴۹: اگر نذر کند مقدار معیّنی صدقه بدهد، چنانچـه پـیش از دادن صـدقه بمیرد، باید آن مقدار را از مال او صدقه بدهند.

مسـأله۳۱۵۰: اگر نذر کند به فقیر معیّنـی صـدقه بدهـد، نمـی‌توانـد آن را بـه فقیـر دیگری بپردازد و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط واجب به ورثه او بدهد.

مسـأله۳۱۵۱: اگر نذر کند به زیارت یکی از امامـان معصـوم علیهم‌السلام مـثلا بـه زیـارت حضرت امام حسین علیه‌السلام مشرّف شود، چنانچه بـه زیـارت امـام دیگـری بـرود، کـافی نیست. و اگر بر اثر عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.

مسـأله۳۱۵۲: کسی که نذر کرده زیارت برود ولی غسل زیـارت و نمـاز آن را نـذر

نکرده باشد، لازم نیست آن‌ها را بجا آورد.

مسأله۳۱۵۳: اگر برای حرم یکی از امامان معصوم علیهم‌السلام یا امام زادگان، چیزی نذر کند، باید آن را در تعمیر، روشنایی، فرش حرم و مانند آن مصرف کند، یا به زائران و یا خادمان حرم بدهد.

مسأله۳۱۵۴: اگر برای خود امام علیه‌السلام چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معیّنی را قصد کرده، باید برای همان مصرف کند و اگر مصرف معیّنی را قصد نکرده، باید به فقرا و زوّار بدهد، یا مسجد و مانند آن بسازد و ثواب آن را هدیه آن امام علیه‌السلام نماید و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده‌ای نذر کند.

مسأله۳۱۵۵: گوسفندی که برای صدقه یا برای یکی از امامان علیهم‌السلام نذر کرده‌اند، اگر پیش از آنکه به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچّه بیاورد، مال کسی است که نذر کرده، ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می‌شود جزو نذر است.

مسأله۳۱۵۶: هرگاه نذر کند اگر بیمار او خوب شود یا مسافر او بیاید، عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود پیش از نذر کردن، بیمار خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل به نذر لازم نیست.

مسأله۳۱۵۷: اگر پدر یا مادر نذر کند دختر خود را، به سیّد شوهر دهد، بعد از آنکه دختر به سنّ تکلیف رسید، اختیار با خود اوست و نذر آنان اعتباری ندارد.

مسأله۳۱۵۸: هرگاه با خدا عهد کند اگر به حاجت شرعی خود برسد، کار خیری را انجام دهد، بعد از آنکه حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آنکه حاجتی داشته باشد، عهد کند عمل خیری انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود.

مسأله۳۱۵۹: در عهد نیز مانند نذر باید صیغه خوانده شود با همان کیفیتی که در نذر گفته شد و نیز کاری که عهد می‌کند آن را انجام دهد، باید یا عبادت باشد مانند نماز واجب و مستحب، یا کاری باشد که انجام آن بهتر از ترکش است.

مسأله۳۱۶۰: اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد، یعنی: یک برده آزاد کند، یا ده فقیر سیر نماید، یا آنان را بپوشاند و اگر نتواند، باید سه روز روزه بگیرد.

احکام قَسَم خوردن

مسأله۳۱۶۱: اگر قسم بخورد کاری انجام دهد یا ترک کند، مثلا قسم بخورد روزه بگیرد، یا دخانیات استعمال نکند، چنانچه عمداً مخالفت کند باید کفّاره بدهد،

یعنی یك برده آزاد کند، یا ده فقیر سیر نماید، یا آنـان را بپوشـاند و اگـر نتوانـد، بایـد سه روز روزه بگیرد.

مسـأله۳۱۶۲: قسم چند شرط دارد، **اوّل:** کسی که قسم می‌خورد باید بـالغ و عاقـل باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خـوردن بچّـه، دیوانـه، مسـت و کسی که مجبورش کرده‌اند، درست نیست و همچنـین اسـت اگـر در حـال عصـبانیت بدون قصد قسم بخورد. **دوم:** باید کاری کـه قسـم مـی‌خـورد انجـام دهـد، حـرام یـا مکروه نباشد و کاری که قسم می‌خورد ترك کند، واجـب یـا مسـتحب نباشـد. و اگـر قسم بخورد که کار مباحی را بجا آورد، باید ترك آن در نظـر مـردم، بهتـر از انجـامش نباشد و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترك کند، باید انجام آن در نظر مـردم، بهتـر از ترکش نباشد. **سوم:** به یکی از نام‌های خدا قسم بخورد که بـه غیـر از ذات مقـدّس او گفته نمی‌شود، مانند «خدا» و «اللّه». و نیز اگر به اسمی قسم بخـورد کـه بـه غیـر از خدا نیز بگویند ولی به قدری به خدا گفته مـی‌شـود کـه هـر وقـت کسـی آن اسـم را بگوید، ذات مقدّس حـق در نظـر مـی‌آیـد، ماننـد «خـالق» و «رازق»، صـحیح اسـت. **چهارم:** قسم را بر زبان بیاورد و اگر بنویسـد یـا در قلـبش آن را قصـد کنـد، صـحیح نیست، ولی اگر شخص لال با اشاره قسم بخورد صـحیح اسـت. **پـنجم:** عمـل کـردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم مـی‌خـورد ممکـن باشـد و بعـد از عمل به آن عاجز شود از وقتی که عاجز می‌شود قسم او به هم مـی‌خـورد و همچنـین است اگر عمل کردن به نذر به قدری مشقّت پیدا کند که نشود آن را تحمّل کرد.

مسـأله۳۱۶۳: اگر پدر از قسم خوردن فرزنـد جلـوگیری کنـد، یـا شـوهر از قسـم خوردن زن جلوگیری نماید در صورتی که با حق واجب پدر یا شوهر منافـات داشـته باشد، قسم آنان صحیح نیست.

مسـأله۳۱۶۴: اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجـازه شـوهر، قسـم بخـورد، پدر و شوهر می‌توانند قسم آنان را باز کنند.

مسـأله۳۱۶۵: اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری به قسم عمل نکند، کفّـاره بـر او واجب نیست و همچنین است اگر اکراهش کنند که به قسم عمل ننمایـد. و قسـمی کـه شخص وسواس می‌خورد، مانند اینکه بگوید: واللّه الآن مشغول نماز می‌شـوم، و بـر اثـر وسواس مشغول نشود، اگر وسواس او طوری باشد که بی‌اختیـار بـه قسـم عمـل نکنـد، کفّاره ندارد.

مسـأله۳۱۶۶: کسی که بر ادعای خود قسم می‌خورد، اگـر حـرف او راسـت باشـد، قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشـد، حـرام و از گناهـان کبیـره مـی‌باشـد، ولی اگر برای اینکه خود یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجـات دهـد، قسـم دروغ بخورد اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می‌شود، امّا اگـر بتوانـد «توریـه» کنـد، یعنـی هنگام قسم خوردن طوری نیّت کنـد کـه دروغ نشـود، بنـابر احتیـاط مسـتحب، بایـد توریه نماید، مثلا اگـر ظـالمی بخواهـد کسـی را اذیّـت کنـد و از انسـان بپرسـد او را ندیده ای؟ و انسان یك سـاعت قبـل او را دیـده باشـد، بایـد بگویـد او را ندیـده ام و بنابر احتیاط مستحب قصد کند از پنج دقیقه پیش ندیده ام.

احکام کفّارات

مسـأله۳۱۶۷: کفاره، چیزی است که «غالباً» بـه جهـت بجـا آوردن حـرام یـا تـرك واجبی، بر انسان واجب می‌شود.

مسـأله۳۱۶۸: کفّاره گناهان بسیار است، از جمله: ۱ــ کفّـاره کشـتن مـؤمن از روی عمد: باید یك برده آزاد کند و شصت روز روزه بگیرد و شصـت فقیـر را اطعـام کنـد. ۲ـ کفّاره کسی که در روز ماه رمضان، با چیز حرامی ماننـد شـراب، روزه‌اش را باطـل کند، همان کفّاره کشتن مـؤمن از روی عمـد اسـت بنـابر احتیـاط واجـب. ۳ــ کفّـاره کسی که از روی خطا یا شبه عمد، مؤمنی را بکشـد: بایـد یـك بـرده آزاد کنـد و اگـر نمی‌تواند شصت روز روزه بگیرد و چنانچه عاجز باشد، شصـت فقیـر را اطعـام کنـد. ٤ـ کفّاره کسی که با زن خود ظِهار کند، همان کفّاره کشتن مـؤمن، از روی خطاسـت. ۵ـ کفّاره کسی که در قضای ماه رمضان، بعد از ظهـر عمـداً کـاری کـه روزه را باطـل می‌کند انجام دهد، باید ده فقیر را اطعام کند و اگر نمـی‌توانـد، سـه روز روزه بگیـرد. ٦ـ کفّاره کسی که با چیز حلال، روزه ماه رمضان را باطل کـرده اسـت: بایـد یـك بـرده آزاد کند، یا دو ماه روزه بگیرد و یا شصت فقیر را اطعام کنـد. ۷ــ کفّـاره کسـی کـه بـه عهد، یا نذر و یا قسم خود عمل نکرده، باید یك برده آزاد کند یا ده فقیر سـیر نمایـد یـا آنان را بپوشاند و اگر نتواند، باید سه روز روزه بگیرد. ۸ـ کفّاره زنی کـه گیسـوان خـود را در مصیبت چیده، مانند کفّاره کسی است کـه در مـاه رمضـان، بـه غیـر حـرام افطـار کرده است. ۹ـ کفّاره کسی که در روز یا شبی کـه اعتکـاف کـرده نزدیکـی کنـد، ماننـد کفّاره کسی است که در ماه رمضـان، بـا چیـز حـلال روزه خـود را باطـل کـرده اسـت.

۱۰ـ کفّاره زنی که در مصیبت گیسوان خود را کنده، یا صورت خود را مجروح نموده و همچنین کفّاره زنی یا مردی که در مصیبت همسر یا فرزند خود، پیراهنش را پاره کرده است، بنابر احتیاط مستحب مانند کسی است که به قسم خود، عمل نکرده باشد.

مسأله۳۱۶۹: برده‌ای که در کفّاره آزاد می‌شود، باید مسلمان باشد و فرق نمی‌کند مرد باشد یا زن، بچّه باشد یا بزرگ.

مسأله۳۱۷۰: در کفّاره نیّت، قصد قربت و اخلاص شرط است و اگر چند کفّاره بر او واجب باشد باید کفّاره را معیّن نماید.

مسأله۳۱۷۱: آنچه در حال عجز و ناتوانی معتبر است، وقت ادای کفّاره می‌باشد نه وقت وجوب آن، پس اگر وقت وجوب کفّاره، می‌توانسته برده‌ای آزاد کند، ولی وقتی که می‌خواهد کفّاره بدهد عاجز شود، باید روزه بگیرد.

مسأله۳۱۷۲: کسی که می‌خواهد دو ماه روزه کفّاره بگیرد، باید در بین آن فاصله نیندازد ولی جایز است سی و یك روز آن را پی در پی روزه گرفته و بقیّه را جدا جدا بجا آورد. و چنانچه در بین سی و یك روز، روزی را عمداً روزه نگیرد یا روزه دیگری بگیرد، باید آن را از سر بگیرد.

مسأله۳۱۷۳: اگر در بین روزهایی که باید پی در پی روزه بگیرد، سفر ضروری پیش آید، یا او را مجبور کنند روزه‌اش را بخورد، یا حیض و یا نفاس ببیند، لازم نیست بعد از برطرف شدن عذر، روزه‌ها را از سر بگیرد، بلکه آن را ادامه می‌دهد.

مسأله۳۱۷۴: در اطعام کفّاره، باید یا شصت فقیر را سیر کند، یا به هرکدام، یك مدّ یعنی تقریباً ده سیر «هفتصد و پنجاه گرم» طعام بدهد و بنابر احتیاط مستحب آن‌ها را با نان و قاتق سیر نماید و همچنین باید شصت فقیر باشند، پس اگر فقیری را دو مرتبه سیر کند، کافی نیست.

مسأله۳۱۷۵: اگر بچّه‌های فقیر را به همراه بزرگان سیر کند، هر بچّه‌ای یك نفر حساب می‌شود ولی اگر بچّه‌ها را به تنهایی طعام دهد، باید هر دو بچّه را یکی حساب کند.

مسأله۳۱۷۶: لباسی که در کفّاره به فقیر می‌دهد، باید به مقدار متعارف باشد، مثلا پیراهن کوتاه و شلوار، یا پیراهن بلند کامل، یا قبا، و نحو آن.

مسأله۳۱۷۷: اگر در کفّاره جمع، نتواند برده‌ای آزاد کند، برده آزاد کردن ساقط می‌شود و چیزی بر او نیست.

مسأله۳۱۷۸: اگر نتواند شصت روز روزه بگیرد، باید به جای آن هیجده روز پی‌درپی روزه بگیرد، و اگر نتواند، باید هر چند روز که می‌تواند روزه بگیرد، یا هرچند «مدّ» که می‌تواند به فقیر اطعام بدهد، امّا اگر نتواند روزه بگیرد و نه طعام بدهد، باید استغفار کند.

احکام وقف

مسأله۳۱۷۹: اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملك او خارج می‌شود و خود او و دیگران، نمی‌توانند آن را ببخشند یا بفروشند و کسی نیز از آن ملك، ارث نمی‌برد. ولی در بعضی موارد که در احکام خرید و فروش گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد.

مسأله۳۱۸۰: لازم نیست صیغه وقف را به زبان عربی بخوانند، بلکه مثلا اگر بگوید: خانه خود را وقف کردم و کسی که خانه‌ای را برای او وقف کرده، یا وکیل و یا ولیّ او بگوید: قبول کردم، وقف صحیح است، ولی اگر برای افراد مخصوصی وقف نکند، بلکه مانند مسجد و مدرسه برای عموم وقف کند، یا مثلا برای فقرا یا سادات وقف نماید، قبول کردن کسی لازم نیست.

مسأله۳۱۸۱: اگر ملکی را برای وقف نمودن قصد کند ولو معیّن هم کند، و پیش از خواندن صیغه وقف، پشیمان شود یا بمیرد، وقف صحیح نیست.

مسأله۳۱۸۲: لازم نیست وقف کننده، قصد قربت داشته باشد اگرچه بهتر است. امّا باید از هنگام خواندن صیغه، مال را برای همیشه وقف کند. و اگر مثلا بگوید: این مال بعد از مردنم وقف باشد چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش، وقف نبوده است، صحیح نیست. و نیز اگر بگوید: تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، یا بگوید: تا ده سال وقف باشد و بعد پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد، بنابر مشهور وقف صحیح نمی‌باشد.

مسأله۳۱۸۳: وقف در صورتی صحیح است که آن را، به کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولیّ او بدهند. و اگر چیزی را برای اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد اینکه ملك آنان شود، از طرف آن‌ها قبض و نگهداری نماید، وقف صحیح است.

مسأله۳۱۸۴: در اوقاف عامه مثل مساجد، مدارس و حسینیّه‌ها قبض لازم نیست علی الأظهر، بلکه به مجرّد وقف نمودن تحقق پیدا می‌کند.

مسأله۳۱۸۵: وقف کننده باید بالغ، عاقل، با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند. بنابراین سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می‌کند،

چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست.

مسأله۳۱۸۶: اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده‌اند وقف کند، درست نیست ولی اگر برای زندگان و بعد از آن‌ها، برای کسانی که بعد به دنیا می‌آیند وقف نماید، مثلا چیزی را برای اولاد خود وقف کند که بعد از آنان، وقف نوادگان او باشد و هر دسته‌ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند، صحیح است.

مسأله۳۱۸۷: اگر چیزی برای خودش وقف کند، مثلا دکّانی را وقف کند که درآمدش را بعد از مرگ، برای او خرج نمایند صحیح نیست، ولی اگر مثلا مالی را برای فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید.

مسأله۳۱۸۸: اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کند، باید طبق قرار او رفتار نمایند و اگر معیّن نکند، چنانچه برای افراد مخصوصی، مثلا بر اولاد خود وقف کرده باشد و آن‌ها بالغ باشند، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولیّ آن‌هاست. و برای استفاده از وقف، اجازه حاکم شرع لازم نیست.

مسأله۳۱۸۹: اگر ملکی را مثلا برای فقرا یا سادات وقف سازد، یا مالی را وقف کند که منافعش برای خیرات مصرف شود، در صورتی که برای آن، متولی معیّن نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.

مسأله۳۱۹۰: اگر ملکی را برای افراد مخصوصی، مثلا بر اولاد خود وقف کند که هر نسلی بعد از نسل دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولّی، آن را اجاره دهد و بمیرد اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر متولّی نداشته باشد و یك نسل از کسانی که ملك برای آن‌ها وقف شده، آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرند، اجاره باطل می‌شود و در صورتی که مستأجر کل مبلغ اجاره را داده باشد، باقی را پس می‌گیرد.

مسأله۳۱۹۱: اگر ملك وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود.

مسأله۳۱۹۲: ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست، اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولّی وقف، می‌تواند با نظر اهل خبره (کارشناس) سهم وقف را جدا کند.

مسأله۳۱۹۳: اگر متولّی وقف، خیانت کند و درآمد آن را به مصرفی که معیّن شده، نرساند، حاکم شرع می‌تواند همراه با او ناظر امینی معیّن نماید.

مسأله۳۱۹۴: فرشی را که مثلا برای حسینیه وقف کرده‌اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگرچه آن مسجد نزدیك حسینیّه باشد.

مسأله۳۱۹۵: اگر ملکی را برای تعمیر مسجد وقف نمایند چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار نمی‌رود مدّتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، می‌توانند درآمد آن ملك را برای مسجد دیگری که احتیاج به تعمیر دارد مصرف کنند.

مسأله۳۱۹۶: اگر ملکی را وقف کند که درآمد آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می‌گوید بدهند، در صورتی که بدانند برای هریك چه مقدار معیّن کرده، باید همان‌طور مصرف کنند و اگر یقین نداشته باشند، بنابر احتیاط، اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد، بین امام جماعت و کسی که اذان می‌گوید به طور مساوی قسمت نمایند و بهتر است دو نفر در تقسیم با یکدیگر مصالحه نمایند، ولی اگر وقف مطلق باشد طبق نظر متولّی عمل می‌شود.

احکام رقبی یا عمری یا سکنی

مسأله۳۱۹۷: اگر شخصی بخواهد در حالی که ملک او در مالکیت وی باقی باشد، دیگری را مسلّط به انتفاع از منفعت آن کند، مانند اینکه بخواهد همسر یا یکی از فرزندان و یا شخص دیگری در منزل وی بعد از وفات خود سکونت داشته باشد و ورثه نتوانند او را مادامی که زنده است از آن منزل بیرون کنند، می‌تواند عقد «سکنی، یا عمری، یا رقبی» با شخص مورد نظر جاری کند به این صورت که به او بگوید: «سکنی، یا عمری و یا رقبای این منزل را مادامی که زنده هستید به شما واگذار کردم»، و یا کاری که این معنا را برساند انجام دهد، و آن شخص بگوید: «قبلت» یا کاری که به معنای قبول است انجام دهد و منزل را قبض کند، پس هرگاه صاحب خانه قبل از او فوت کند، ورثه حق ندارند او را از آن منزل اخراج نمایند، ولی بعد از فوت او، آن منزل به ورثه بر خواهد گشت.

مسأله۳۱۹۸: هر آنچه وقف آن جایز است، «سکنی، عمری و رقبی»ی آن مانند منزل، زمین و اثاث نیز جایز می‌باشد و با فروختن آن باطل نمی‌گردد، بلکه مشتری ملزم است به آنچه که برای آن طرف شرط شده وفا کند.

مسأله۳۱۹۹: اگر صاحب خانه «سکنی، عمری و رقبی»ی خانه را برای دیگری به طور مطلق قرار داد، اطلاق اقتضا می‌کند که او و زن و فرزندان او در آن خانه باشند و سکونت در آن بنمایند ولی حق ندارد دیگران را در این خانه جای دهد مگر اینکه در این زمینه شرطی شده باشد، و نیز برای او جایز نیست سکنی را اجاره دهد، یا به دیگری واگذار کند مگر اینکه با اذن صاحب خانه باشد.

مسـأله۳۲۰۰: اگر مالک خانه «سکنی» را برای مدت معیّنی مانند یک سال یـا بیشـتر قرار دهد و به قبض طرف بدهد، لازم الوفاء می‌گردد و نه صاحب خانه و نـه ورثـه او نمی‌توانند آن را به هم بزنند مگر اینکه آن مدت معیّن به پایان برسد.

مسـأله۳۲۰۱: اگر مالکِ خانه «سکنی» را مدت عمر خود قـرار دهـد و معمَـر آن را قبض کند اما قبل از مالک بمیرد، «سکنی» به مالک برنمي‌گردد، بلکـه منتقـل بـه ورثـه معمَر می‌شود، تا زمانی که مالک از دنیا برود.

احکام وصیّت

مسـأله۳۲۰۲: وصیّت، یعنی انسان سفارش کند، بعد از مـرگش بـرای او کارهـایی، انجام دهند، یا بگوید: بعد از مرگش چیزی از مال او ملك کسی باشـد، یـا بـرای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قیّم و سرپرست معیّن کنـد. و کسـی را کـه بـه او وصیّت می‌کند «وصی» می‌گویند.

مسـأله۳۲۰۳: کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خـود را بفهمانـد، برای هر کاری می‌تواند وصیت کنـد، امّـا کسـی کـه مـی‌توانـد حـرف بزنـد، چـه در کارهای کوچك و کم ارزش و چه در کارهای بزرگ، بنابر احتیـاط مسـتحب اشـاره او فایده ندارد.

مسـأله۳۲۰۴: اگر نوشته‌ای به امضـاء یـا مهـر میّـت ببیننـد، چنانچـه مقصـود او را بفهماند و معلوم باشد برای وصیت نوشته، باید طبق آن عمل شود.

مسـأله۳۲۰۵: کسی که وصیت می‌کنـد بایـد بـالغ و عاقـل باشـد و از روی اختیـار وصیّت کند و نیز در وصیّت به امور مـالی بایـد سـفیه نباشـد، یعنـی مـال خـود را در کارهای بیهوده مصرف نکند، بلـه وصـیّت کـردن بچّـه‌ای کـه ده سـال دارد، چنانچـه عاقل بوده و در وجوه معروف باشد نیز صحیح است.

مسـأله۳۲۰۶: کسی که از روی عمد، مثلا زخمـی بـه خـود زده یـا سـمی خـورده است که بر اثر آن یقین یا گمان به مردن او پیدا می‌شود، اگر وصـیّت کنـد مقـداری از مال او را به مصرف برسانند، صحیح نیست.

مسـأله۳۲۰۷: اگر انسان وصیّت کند چیزی به کسی بدهنـد، آن شـخص آن چیـز را مالك می‌شود، چه بعد از مردن وصیّت کننـده آن را قبـول کنـد و چـه در زمـان زنـده بودن او.

مسـأله۳۲۰۸: وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دیـد، بایـد فـوراً امانـت‌هـای مردم را به صاحبانش برگرداند و اگـر بـه مـردم بـدهکار اسـت و موقـع پرداخـت آن رسیده، باید آن را بپردازد و اگر خـود نمـی‌توانـد بپـردازد یـا موقـع پـرداختن بـدهی نرسیده، باید وصیّت کند و بر وصیّت شاهد بگیرد، ولـی اگـر بـدهی او معلـوم باشـد، وصیّت کردن لازم نیست.

مسـأله۳۲۰۹: کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بینـد، اگـر خمـس، زکـات و مظالم بدهکار است، باید فوراً بپردازد و اگر نمـی‌توانـد بپـردازد، چنانچـه از خـودش مال دارد و یا احتمال می‌دهـد کسـی آن را ادا نمایـد، بایـد وصـیت کنـد. و همچنـین است اگر حج بر او واجب باشد.

مسـأله۳۲۱۰: کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بینـد، اگـر نمـاز و روزه قضـا دارد و پسر بزرگتر وی انجام نمی‌دهد، باید وصیّت کند که از مال خـودش بـرای بجـا آوردن آن‌ها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد، ولی احتمـال بدهـد کسـی بـدون آنکه چیزی بگیرد آن‌ها را انجام می‌دهد، واجب اسـت وصـیّت نمایـد، و اگـر قضـای نماز و روزه، به تفصیلی که در «**مسأله ۱۵۱۹**» گفته شـد، بـر پسـر بزرگتـرش واجـب باشد، باید به او اطّلاع دهد و یا وصیّت کند که برای او بجا آورند.

مسـأله۳۲۱۱: کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بینـد، اگـر مـالی پـیش کسـی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند، چنانچه بر اثر ندانسـتن، حقّشـان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد. و لازم نیست برای بچّه‌هـای صـغیر خـود قـیّم و سرپرست معیّن کند، ولـی در صـورتی کـه بـدون قـیّم، مالشـان از بـین مـی‌رود و یـا خودشان ضایع می‌شوند، باید برای آنان سرپرست امینی معیّن نماید.

مسـأله۳۲۱۲: وصیّ، در تنفیذ امور واجبـه بـر موصـی، مثـل دیـون و نحوهـا بایـد مسلمان، بالغ، عاقل و مورد اطمینان باشد، امّا در غیـر ایـن‌هـا در غیـر عاقـل بـودن و علی الاحوط بالغ بودن، اظهر عدم اشتراط است.

مسـأله۳۲۱۳: اگر کسی چند وصی معیّن کند، چنانچه اجـازه داده باشـد هـر کـدام به تنهایی بـه وصـیّت عمـل کننـد، لازم نیسـت در انجـام وصـیّت از یکـدیگر اجـازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که هر دو با هم به وصـیّت عمـل کننـد، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصـیّت عمـل نماینـد و اگـر حاضـر نشـوند بـا یکدیگر به وصیّت عمل کنند، حاکم شرع آن‌ها را مجبور می‌کند و اگر اطاعـت نکننـد همراه با آنان، دیگری را معیّن می‌نماید.

مسـأله۳۲۱۴: اگر انسان از وصیّت خـود برگـردد، مـثلا بگویـد: ثلـث مـالش را بـه کسی بدهند، بعد بگوید: به او ندهند، وصیّت باطل مـی‌شـود و اگـر وصـیّت خـود را تغییر دهد، مانند آنکه قیّمی برای بچّه‌های خود معیّن کند، بعد دیگـری را بـه جـای او برگزیند، وصیّت اوّل باطل می‌شود و باید به وصیّت دوم او عمل نمایند.

مسـأله۳۲۱۵: اگر کاری کند که معلوم شود از وصـیّت خـود برگشـته اسـت، مـثلا خانه‌ای که وصیّت کرده تا به کسی بدهند، بفروشد و یـا دیگـری را بـرای فـروش آن وکیل نماید، وصیّت باطل می‌شود.

مسـأله۳۲۱۶: اگر وصیّت کند، چیز معیّنی را به کسی بدهند، بعد وصـیّت کنـد کـه نصف همان را بـه دیگـری بدهنـد، بایـد آن را دو قسـمت کننـد و بـه هرکـدام، یـك قسمت بدهند.

مسـأله۳۲۱۷: اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میـرد، مقـداری از مـالش را بـه کسی ببخشد باید همان مقدار را به آن شخص بدهند، امّا اگر وصیت کنـد بعـد از مـردن او مقداری به کسی بدهند، چنانچه بیشتر از ثلث مـال او باشـد، در بیشـتر از ثلـث بایـد ورثه اجازه دهند. و اگر اجازه ندهند وصیّت نسبت به بیشتر از ثلث صحیح نمی‌باشد.

مسـأله۳۲۱۸: اگـر وصـیّت کنـد ثلـث مـال او را نفروشـند بلکـه درآمـد آن را بـه مصرفی برسانند، باید طبق گفته او عمل نمایند.

مسـأله۳۲۱۹: اگر در مرضی که به آن مرض مـی‌میـرد، بگویـد: مقـداری بـه کسـی بدهکار است، چنانچه متّهم باشد برای ضرر زدن به ورثـه گفتـه اسـت، بایـد مقـداری که معیّن کرده، از ثلث او بدهند و اگر متّهم نباشد، باید از اصل مالش بپردازند.

مسـأله۳۲۲۰: کسی که انسان وصیّت می‌کند چیزی به او بدهند، باید وجـود داشـته باشد، پس اگر وصیّت کند به بچّه‌ای که ممکن اسـت فـلان زن حاملـه شـود، چیـزی بدهند باطل است، ولی اگر وصیّت کند بـه بچّـه‌ای کـه در شـکم مـادر اسـت چیـزی بدهند، اگرچه هنوز روح نداشته باشد، وصیّت صحیح است، پـس اگـر زنـده بـه دنیـا آمد، باید آنچه وصیّت کرده، بـه او بدهنـد و اگـر مـرده بـه دنیـا آمـد، وصـیّت باطـل می‌شود و آنچه که برای او وصیّت کرده، میان ورثه تقسیم می‌شود.

مسـأله۳۲۲۱: اگر وصیّت کننده شخصي را جهت انجام وصـیت تعیـین نمایـد، بـر آن شخص واجب نیست قبول نماید، چه وصیت کننده در حالي باشـد کـه بتوانـد بـه دیگری وصیت کند یا خیر، و چه آن شخص پیش از مـردن وصـیت کننـده بفهمـد او

را وصي كرده و چه نفهمد، و چه عمل كردن به وصيت براى او مشقت داشته باشد و چه نداشته باشد، اگر چه بنا بر احتياط مستحب قبول نمودن است، بله گر او قبول نمود ديگر جايز نيست ردّ نمايد مگر در صورتى كه ردّ خود را به وصيت كننده در حال حياتش ابلاغ نمايد.

مسأله۳۲۲۲: اگر كسى كه وصيّت كرده بميرد، وصىّ نمى‌تواند ديگرى را براى انجام كارهاى ميّت معيّن كند و خود از انجام وصيّت كناره گيرى نمايد، ولى اگر بداند مقصود ميّت اين نبود كه خود وصىّ آن كار را شخصاً انجام دهد، بلكه مقصود فقط انجام گرفتن كار بوده، مى‌تواند ديگرى را از طرف خود وكيل نمايد.

مسأله۳۲۲۳: اگر كسى دو نفر را وصىّ كند، چنانچه يكى از آن دو بميرد، يا ديوانه و يا كافر شود، حاكم شرع يك نفر ديگر را به جاى او معيّن مى‌كند و اگر هر دو بميرند، يا ديوانه و يا كافر شوند، حاكم شرع، دو نفر ديگر را معيّن مى‌كند ولى اگر يك نفر بتواند وصيّت را عملى كند، معيّن كردن دو نفر لازم نيست.

مسأله۳۲۲۴: اگر وصىّ نتواند به تنهايى، كارهاى ميّت را انجام دهد، حاكم شرع براى كمك او، يك نفر ديگر را معيّن مى‌كند.

مسأله۳۲۲۵: اگر مقدارى از مال ميّت در دست وصىّ تلف شود، چنانچه در نگهدارى آن كوتاهى و يا تعدّى نموده، مثلا ميّت وصيّت كرده است فلان مقدار، به فقراى فلان شهر بده و او مال را به شهر ديگرى برده و در راه از بين رفته، ضامن است و اگر كوتاهى نكرده و تعدّى نيز ننموده، ضامن نيست.

مسأله۳۲۲۶: هرگاه انسان كسى را وصىّ كند و بگويد اگر وصىّ بميرد فلانى وصىّ باشد، بعد از مردن وصىّ اوّل، وصىّ دوم بايد كارهاى ميّت را انجام دهد.

مسأله۳۲۲۷: حجّى كه بر ميّت واجب است و بدهكارى و حقوقى را كه مانند خمس، زكات و مظالم ادا كردن آن‌ها واجب مى‌باشد، بايد از اصل مال ميت بدهند، اگرچه ميّت براى آن‌ها وصيّت نكرده باشد.

مسأله۳۲۲۸: اگر مال ميّت از بدهى، حج واجب و حقوقى كه مانند خمس، زكات و مظالم بر او واجب است زياد بيايد، چنانچه وصيّت كرده باشد كه ثلث يا مقدارى از ثلث را به مصرفى برسانند، بايد به وصيّت او عمل كنند و اگر وصيّت نكرده باشد، آنچه مى‌ماند مال ورثه است.

مسأله۳۲۲۹: اگر مصرفى كه ميّت معيّن كرده، از ثلث مال او بيشتر باشد، وصيّت او در بيشتر از ثلث، در صورتى صحيح است كه ورثه حرفى بزنند يا كارى كنند كه

معلوم شود، عملی شدن وصیّت را اجازه داده‌اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست. و اگر مدّتی بعد از مردن او نیز اجازه بدهند، صحیح است.

مسأله ۳۲۳۰: اگر مصرفی که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او، ورثه اجازه بدهند که وصیّت او عملی شود، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند.

مسأله ۳۲۳۱: اگر وصیّت کند از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحب نیز مانند اطعام فقرا انجام دهند، باید اوّل بدهی او را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن نیز زیاد آمد، برای کار مستحبی که معیّن کرده مصرف نمایند و چنانچه ثلث مال او، فقط به اندازه بدهی باشد و ورثه نیز اجازه ندهند بیشتر از ثلث مال مصرف شود، وصیّت برای نماز و روزه و در کارهای مستحب باطل است.

مسأله ۳۲۳۲: اگر وصیّت کند بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحب نیز انجام دهند، چنانچه وصیّت نکرده باشد که این‌ها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را برای نماز، روزه و کارهای مستحبی که معیّن کرده مصرف کنند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصیّت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد برای کار مستحبی که معیّن کرده مصرف نمایند.

مسأله ۳۲۳۳: اگر کسی بگوید میّت وصیّت کرده، فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یك مرد عادل نیز گفته او را تصدیق نماید، یا یك مرد عادل و دو زن عادل و یا چهار زن عادل به گفته او شهادت دهند، باید مقداری که می‌گوید به او بدهند. و اگر یك زن عادل شهادت دهد، باید یك چهارم چیزی که مطالبه می‌کند به او بدهند. و اگر دو زن عادل شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادل شهادت دهند، باید سه چهارم آن را به او بدهند. و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادل باشند، گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میّت ناچار بوده است وصیّت کند و مرد و زن عادلی در موقع وصیّت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند.

مسـأله۳۲۳۴: اگر کسی بگوید من وصی میّتم که مال او را بـه مصـرفی برسـانم، یـا میّت مرا قیّم بچّه‌های خود قرار داده، در صورتی باید حـرف او را قبـول کـرد کـه دو مرد عادل، گفته او را تصدیق نمایند.

مسـأله۳۲۳۵: اگر وصیّت کند چیزی به کسی بدهند و آن شخص پیش از قبـول یـا رد بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیّت را رد نکرده‌اند، می‌تواننـد آن چیـز را قبـول نماینـد، امّا اگر وصیّت کننده از وصیّت خود برگردد حقّی ندارند.

احکام ارث

مسـأله۳۲۳۶: کسانی که به جهت خویشی ارث می‌برند سه دسته‌اند:

دسته اوّل: پدر، مادر و فرزندان میت می‌باشند. و با نبودن اولاد، فرزندان اولاد هرچـه پایین روند، هر کدام که به میّت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یك نفـر از ایـن دسـته هست، دسته دوم ارث نمی‌برد. **دسته دوم:** جدّ یعنـی پـدر بـزرگ، جـدّه یعنـی مـادر بزرگ، خواهر و برادر می‌باشند و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان، هـر کـدام کـه به میّت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یك نفر از این دسـته هسـت، دسـته سـوم ارث نمی‌برند. **دسته سوم:** عمو، عمّه، دایی، خاله و فرزندان آنان می‌باشند و تا یـك نفـر از عموها، عمّه‌ها، دایی‌ها و خاله‌های میّت زنده‌اند، اولاد آنان ارث نمـی‌برنـد، ولـی اگـر میّت، عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، ارث به پسر عمـوی پـدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.

مسـأله۳۲۳۷: اگر عمو، عمه، دایی، خالـه خـود میّـت، اولاد آنـان و فرزنـدان اولاد آنان نباشند، عمو، عمّه، دایی و خاله پدر و مـادر میّـت ارث مـی‌برنـد. و اگـر ایـن‌هـا نباشند، اولادشان ارث می‌برند و اگر این‌ها نیز نباشند، عمو، عمّـه، دایـی و خالـه جـدّ و جدّه میّت ارث می‌برند و اگر این‌ها نباشند، اولادشان ارث می‌برند.

مسـأله۳۲۳۸: زن و شوهر به تفصیلی که گفته می‌شود، از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث دسته اوّل

مسـأله۳۲۳۹: اگر وارث میّت فقط یك نفر از دسته اوّل باشد، مثلا پدر، یا مـادر، یـا یك پسر و یا یك دختر باشد، همه مال میّت به او می‌رسد. و اگـر فقـط چنـد پسـر یـا چند دختر باشند، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شـود. و اگـر یـك پسـر

و یك دختر باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت به پسر و یك قسمت به دختر می‌رسد. و اگر چند پسر و چند دختر باشند، مال را بطوری قسمت می‌کنند که به هر پسری دو برابر دختر برسد.

مسأله۳۲۴۰: اگر وارث میّت، فقط پدر و مادر او باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت به پدر و یك قسمت به مادر می‌رسد، ولی اگر میّت دو برادر، یا چهار خواهر و یا یك برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان از یك پدر باشند، خواه مادرشان نیز با مادر میّت یکی باشد یا نه، اگرچه، تا میّت پدر و مادر دارد این‌ها ارث نمی‌برند، امّا بر اثر بودن این‌ها، مادر یك ششم مال را می‌برد و بقیّه را به پدر می‌دهند.

مسأله۳۲۴۱: اگر وارث میّت، فقط پدر و مادر و یك دختر باشد، چنانچه میّت دو برادر، یا چهار خواهر یا یك برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، به پدر و مادر، هر کدام یك قسمت و به دختر سه قسمت می‌رسد. و اگر دو برادر، یا چهار خواهر و یا یك برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، به پدر و مادر هر کدام یك قسمت و به دختر سه قسمت می‌رسد. و یك قسمت باقیمانده را چهار قسمت می‌کنند یك قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند، مثلا اگر مال میّت را ٢٤ قسمت کنند، پانزده قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر و چهار قسمت آن را به مادر می‌دهند.

مسأله۳۲۴۲: اگر وارث میّت، فقط پدر و مادر و یك پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، به پدر و مادر هر کدام یك قسمت و به پسر چهار قسمت می‌رسد. و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که به هر پسر دو برابر دختر برسد.

مسأله۳۲۴۳: اگر وارث میّت، فقط پدر و یك پسر، یا مادر و یك پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت آن را به پدر و یا مادر و پنج قسمت را به پسر می‌دهند.

مسأله۳۲۴۴: اگر وارث، پدر یا مادر و پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت آن را پدر یا مادر می‌برد و بقیّه را طوری قسمت می‌کنند که به هر پسری دو برابر دختر برسد.

مسأله۳۲۴۵: اگر وارث میّت، فقط پدر و یك دختر، یا مادر و یك دختر باشد، مال را چهار قسمت می‌کنند، یك قسمت آن را به پدر یا مادر و بقیّه را به دختر می‌دهند.

مسـأله۳۲۴۶: اگر وارث میّت، فقط پدر و چند دختر یا مـادر و چنـد دختـر باشـد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یك قسمت به پدر یا مـادر مـی‌رسـد و چهـار قسـمت بـه طور مساوی بین دخترها تقسیم می‌شود.

مسـأله۳۲۴۷: اگر میّت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او، اگرچه دختر باشـد، سـهم پسر میّت را می‌برد و نوه دختری او اگرچه پسر باشد، سـهم دختـر میّـت را مـی‌بـرد، مثلا اگر میّت یك پسر از دختر خود و یك دختر از پسرش داشـته باشـد، مـال را سـه قسمت می‌کنند، یك قسمت را به پسرِ دختر و دو قسمت را به دخترِ پسر می‌دهند.

ارث دسته دوم

مسـأله۳۲۴۸: دسته دوم از کسانی که به جهت خویشـی ارث مـی‌برنـد، جـدّ یعنـی پدر بزرگ، جدّه یعنی مادر بزرگ، بـرادر و خـواهر میّـت مـی‌باشـند. و اگـر بـرادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می‌برند.

مسـأله۳۲۴۹: اگر وارث میّت، فقط یك برادر یا یك خواهر باشـد، همـه مـال بـه او می‌رسد اگر فقط چند برادر پدر و مادری، یا فقط چند خـواهر پـدر و مـادری باشـند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود. و اگر برادر و خـواهر پـدر و مـادری بـا هم باشند، به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد، مثلا اگر دو برادر و یـك خـواهر پـدر و مادری دارد، مال را پنج قسـمت مـی‌کننـد، بـه هریـك از برادرهـا دو قسـمت و بـه خواهر یك قسمت می‌رسد.

مسـأله۳۲۵۰: اگر میّت برادر و خواهر پدر و مـادری ـ حتـی اگـر یـک بـرادر و یـا یک خواهر باشد ـ دارد، برادر و خـواهر پـدری کـه از مـادر بـا میّـت جداسـت ارث نمی‌برد و اگر برادر و یا خواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط یـك خـواهر یـا یـك برادر پدری داشته باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر فقط چنـد بـرادر یـا فقـط چنـد خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنـان قسـمت مـی‌شـود و اگـر هـم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد.

مسـأله۳۲۵۱: اگر وارث میّت، فقط یك خواهر یا یك برادر مادری باشـد کـه از پـدر با میّت جداست، همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر مادری یا چنـد خـواهر مـادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود.

مسـأله۳۲۵۲: اگر میّت، برادر و خواهر پدر و مادری ـ حتـی اگـر یـک بـرادر و یـا یک خواهر باشد ـ و برادر و خواهر پدری و یك برادر یـا یـك خـواهر مـادری داشـته

باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت به برادر یا خواهر مادری و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد.

مسأله۳۲۵۳: اگر میّت، برادر و خواهر پدر و مادری ـ حتی اگر یک برادر و یا یک خواهر ـ و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند. و مال را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت آن را به برادر و خواهر مادری می‌دهند تا مساوی بین خود تقسیم کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد.

مسأله۳۲۵۴: اگر وارث میّت، فقط برادر و خواهر پدری و یك برادر مادری یا یك خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت به برادر یا خواهر مادری می‌رسد و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد.

مسأله۳۲۵۵: اگر وارث میّت، فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد. مال را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت بین برادر و خواهر مادری به طور مساوی تقسیم می‌شود و بقیّه به برادر و خواهر پدری، به هر برادر دو برابر خواهر می‌رسد.

مسأله۳۲۵۶: اگر وارث میّت، فقط برادر، خواهر و زن او باشد، ارث زن به تفصیلی است که گفته می‌شود وارث خواهر و برادر، همان‌طوری است که در مسائل گذشته گفته شد. و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر، برادر و شوهر او باشد، به شوهر نصف مال می‌رسد و ارث خواهر و برادر، به طوری که در مسائل پیش گفته شد می‌باشد. و چون زن یا شوهر، ارث می‌برد از سهم برادر و خواهر مادری، چیزی کم نمی‌شود ولی از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود، مثلا اگر وارث میّت شوهر، برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و یك قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه باقی می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر، دو تومان به برادر و خواهر مادری و یك تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌رسد.

مسأله۳۲۵۷: اگر میّت، خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود

و سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد، به هر پسر دو برابر دختر می‌رسد.

مسأله۳۲۵۸: اگر وارث میّت، فقط یك جدّ یا یك جدّه است، چه پدری باشد یا مادری، همه مال به او می‌رسد و با بودن جدّ میّت، پدر جدّ او ارث نمی‌برد.

مسأله۳۲۵۹: اگر وارث میّت، فقط جدّ و جدّه پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت به جدّ و یك قسمت به جدّه می‌رسد و اگر جدّ و جدّه مادری باشد، مال به طور مساوی بین آن‌ها تقسیم می‌شود.

مسأله۳۲۶۰: اگر وارث میّت، فقط یك جدّ یا جدّه پدری و یك جدّ یا جدّه مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت به جدّ یا جدّه پدری و یك قسمت به جدّ یا جدّه مادری می‌رسد.

مسأله۳۲۶۱: اگر وارث میّت، جدّه پدری و جدّه و جدّه مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود، یك قسمت بین جدّ و جدّه مادری، به طور مساوی تقسیم می‌شود و دو قسمت آن را به جدّ وجدّه پدری می‌دهند و به جدّ دو برابر جدّه می‌رسد.

مسأله۳۲۶۲: اگر وارث میّت، فقط زن، جدّ و جده پدری و جدّ و جده مادری او باشد، ارث زن به تفصیلی است که گفته می‌شود و یك قسمت از سه قسمت اصل مال، به طور مساوی بین جد و جده مادری تقسیم می‌گردد و بقیّه را به جد و جده پدری می‌دهند و به جدّ دو برابر جده می‌رسد. و اگر وارث میّت، شوهر، جدّ و جده باشد، به شوهر نصف مال می‌رسد و ارث جدّ و جدّه، به دستوری است که در مسائل گذشته گفته شد.

ارث دسته سوم

مسأله۳۲۶۳: دسته سوم: عمو، عمّه، دایی، خاله و اولاد آنان هستند و به تفصیلی که گفته شد اگر از طبقه اوّل و دوم کسی نباشد، این‌ها ارث می‌برند.

مسأله۳۲۶۴: اگر وارث میّت، فقط یك عمو یا یك عمّه است، چه با میّت از یك پدر و مادر باشد و چه پدری یا مادری باشد، همه مال به او می‌رسد. و اگر چند عمو یا چند عمّه باشند و همه از یك پدر و مادر، یا همه از یك پدر باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر عمو و عمّه هر دو باشند و همه از یك پدر و مادر، یا همه از یك پدر باشند، عمو دو برابر عمه می‌برد، مثلا اگر وارث میّت دو عمو و یك عمّه باشد مال را پنج قسمت می‌کنند، یك قسمت را به عمّه می‌دهند

و چهار قسمت، به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود.

مسأله۳۲۶۵: اگر وارث میّت، فقط چند عموی مادری، یا چند عمّه مادری و یا عمو و عمّه مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود.

مسأله۳۲۶۶: اگر وارث میّت، عمو و عمّه باشد و بعضی از پدر و بعضی از مادر و بعضی از پدر و مادر باشند، عمو و عمّه پدری ارث نمی‌برند، پس اگر میّت یك عمو یا یك عمّه مادری دارد، مال را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری، می‌دهند و عموی پدر و مادری، دو برابر عمّه پدر و مادری می‌برد. و اگر هم عمو و هم عمّه مادری دارد، مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را به عمو و عمّه پدر و مادری می‌دهند و به عمو دو برابر عمّه می‌رسد و یك قسمت را به طور مساوی بین عمو و عمّه مادری تقسیم می‌کنند. و بنابر احتیاط در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.

مسأله۳۲۶۷: اگر وارث میّت، فقط یك دایی یا یك خاله باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر هم دایی و هم خاله باشد و آن‌ها پدر و مادری، یا پدری و یا مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود. و بنابر احتیاط در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.

مسأله۳۲۶۸: اگر وارث میّت، فقط یك دایی یا یك خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری و دایی و خاله پدری باشد، به دایی و خاله پدری ارث نمی‌رسد و مال را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت به دایی یا خاله مادری و بقیّه به دایی و خاله پدر و مادری، می‌رسد و بنابر احتیاط در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.

مسأله۳۲۶۹: اگر وارث میّت، فقط دایی و خاله پدری، دایی و خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برد و باید مال را سه قسمت کنند، یك قسمت را به طور مساوی بین دایی و خاله مادری تقسیم نمایند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری بدهند و بنابر احتیاط در تقسیم، با یکدیگر مصالحه کنند.

مسأله۳۲۷۰: اگر وارث میّت، یك دایی یا یك خاله و یك عمو یا یك عمّه باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت را به دایی یا خاله و بقیّه را به عمو یا عمّه می‌دهند.

مسأله۳۲۷۱: اگر وارث میّت، یك دایی یا یك خاله و عمو و عمّه باشد، چنانچه عمو و عمّه از یك پدر و مادر یا از یك پدر باشند، مال را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت به دایی یا خاله می‌رسد و از بقیّه، دو قسمت به عمو و یك قسمت به عمّه

می‌دهند، بنابراین اگر مال را نُه قسمت کند، سه قسمت به دایی یا خاله و چهار قسمت به عمو و دو قسمت به عمّه می‌دهند.

مسأله۳۲۷۲: اگر وارث میّت، یك دایی یا یك خاله و یك عمو یا یك عمّه مادری و عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌دهند و به عمو دو برابر عمّه می‌رسد. بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت به دایی یا خاله و یك قسمت به عمو یا عمّه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌دهند.

مسأله۳۲۷۳: اگر وارث میّت، یك دایی یا یك خاله و عمو و عمّه مادری و عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت به دایی یا خاله می‌رسد و دو قسمت باقیمانده را سه سهم می‌کنند، یك سهم به طور مساوی بین عمو و عمّه مادری تقسیم می‌شود و دو سهم دیگر را بین عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری، قسمت می‌نمایند و به عمو دو برابر عمّه می‌رسد، بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت آن، سهم خاله یا دایی و دو قسمت، سهم عمو و عمّه مادری و چهار قسمت، سهم عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌باشد.

مسأله۳۲۷۴: اگر وارث میّت، چند دایی و چند خاله باشد، که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمّه نیز داشته باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، بین عمو و عمّه تقسیم می‌شود و یك سهم به طور مساوی بین دایی‌ها و خاله‌ها، قسمت می‌گردد.

مسأله۳۲۷۵: اگر وارث میّت، دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمّه باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم به دستوری که گفته شد بین عمو و عمّه تقسیم می‌شود، پس اگر میّت، یك دایی یا یك خاله مادری دارد، یك سهم دیگر آن را شش قسمت می‌کنند، یك قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند و بنابر احتیاط در تقسیم آن با هم مصالحه کنند. و اگر چند دایی مادری، یا چند خاله مادری و یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد، آن یك سهم را سه قسمت می‌کنند، یك قسمت به طور مساوی بین دایی‌ها و خاله‌های مادری تقسیم می‌شود و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند و بنابر احتیاط در تقسیم با هم مصالحه نمایند.

مسـأله۳۲۷۶: اگر میّت، عمو، عمّه، دایی و خاله نداشته باشد، مقداری کـه بـه عمـو و عمّه می‌رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد، بـه اولاد آنـان داده می‌شود.

مسـأله۳۲۷۷: اگر وارث میّت، عمو، عمّه، دایی و خاله پدر و عمـو، عمّـه، دایـی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می‌شود، یك سهم به طور مسـاوی بـین عمـو، عمّـه، دایی و خاله مادر میّت تقسیم می‌شود و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می‌کننـد، یـك قسمت را به طور مساوی به دایی و خاله پدر میّـت داده و دو قسـمت دیگـر آن را بـه عمو و عمّه پدر میّت می‌دهند و به عمو دو برابر عمّه می‌رسد.

ارث زن و شوهر

مسـأله۳۲۷۸: اگر زن بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصـف همـه مـال بـه شـوهر او و بقیّه به ورثه دیگر می‌رسـد. و اگـر از آن شـوهر یـا از شـوهر دیگـری، فرزنـد داشـته باشد، یك چهارم همه مال به شوهر و بقیّه به ورثه دیگر می‌رسد.

مسـأله۳۲۷۹: اگر مرد بمیرد و فرزند نداشته باشد، یك چهارم مال او بـه زن و بقیّـه به ورثه می‌رسد. و اگر از آن زن یا از زن دیگر، فرزند داشته باشد، یك هشتم مـال بـه زن و بقیّه به ورثه دیگر می‌رسد.

مسـأله۳۲۸۰: زن از زمین و از قیمت آن ارث نمی‌برد و همچنین از خـود متعلّقـات به زمین مانند بنا و درخت ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آن‌ها ارث می‌بـرد. مگـر اینکـه تجارت زوج در زمین اعم از منزل، باغ، مزرعه و غیره باشـد کـه زوجـه ماننـد دیگـر ورثه از آن ارث خواهد برد.

مسـأله۳۲۸۱: اگر زن بخواهد در چیزهـایی کـه از آن ارث نمـی‌بـرد، ماننـد زمـین تصرّف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد و نیز بنابر احتیـاط واجـب ورثـه تـا سـهم زن را نداده‌اند، در چیزهایی که زن از قیمت آن‌ها ارث مـی‌بـرد، ماننـد بنـا و درخـت، بدون اجازه او تصـرّف نکننـد و چنانچـه پـیش از دادن سـهم زن، آن را بفروشـند در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح، و در غیر این صورت باطل است.

مسـأله۳۲۸۲: اگر بخواهند بنا، درخت و ماننـد آن را قیمـت نماینـد، بایـد حسـاب کنند که اگر بدون اجاره، در زمین بمانـد تـا وقتـی از بـین بـرود، چقـدر ارزش دارد، سپس سهم زن را از قیمت آن بدهند.

مسـأله۳۲۸۳: مجرای آب قنات و مانند آن، حکم زمین را دارد. و آجر و چیزهـایی

که در آن به کار رفته، در حکم ساختمان است.

مسأله۳۲۸۴: اگر میّت بیش از یك زن داشته باشد، چنانچه فرزند نداشته باشد، یك چهارم مال و اگر اولاد داشته باشد، یك هشتم مال، به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زن‌های او تقسیم می‌شود، اگرچه شوهر با هیچ یك از آنان یا بعضی از آنان نزدیکی نکرده باشد. ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد و حقّ مهر نیز ندارد.

مسأله۳۲۸۵: اگر زن در حال بیماری، شوهر کند و به همان بیماری بمیرد، شوهرش اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می‌برد.

مسأله۳۲۸۶: اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهد و در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد و نیز اگر شوهر در بین عدّه زن بمیرد، زن او ارث می‌برد، ولی اگر بعد از گذشتن عدّه رجعی یا در عدّه طلاق باین، یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.

مسأله۳۲۸۷: اگر شوهر در حال بیماری، همسرش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد، **اوّل:** در بین این مدّت شوهر دیگری نکرده باشد. **دوم:** به جهت بی‌میلی به شوهر خود، مالی به او نداده باشد که او را طلاق دهد، بلکه اگر چیزی نیز به شوهر ندهد، ولی طلاق به تقاضای زن باشد، ارث بردنش، محل اشکال است. **سوم:** شوهر در مرضی که در آن زن را طلاق داده، بر اثر آن بیماری یا به جهت دیگری بمیرد، امّا اگر از آن بیماری خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد.

مسأله۳۲۸۸: لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته و به زن نبخشیده، اگرچه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزو مال شوهر است.

مسائل متفرقه ارث

مسأله۳۲۸۹: قرآن، انگشتر، شمشیر میّت و لباسی که پوشیده، مال پسر بزرگتر است و اگر میّت، از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلا دو قرآن یا دو انگشتر دارد، بنابر احتیاط پسر بزرگ در آن با ورثه دیگر مصالحه کند.

مسأله۳۲۹۰: اگر پسر بزرگ میّت، بیش از یکی باشد، مثلا از دو زن او در یك وقت، دو پسر به دنیا آمده باشد، باید لباس، قرآن، انگشتر و شمشیر میّت را به طور مساوی بین آن‌ها تقسیم کنند.

مسـأله۳۲۹۱: اگر میّت بدهی داشته باشد، چنانچه بدهی به اندازه مال او یـا زیـادتر باشد، باید چهار چیزی نیز که مال پسـر بزرگتـر اسـت و در مسـأله پـیش گفتـه شـد، بابت بدهی او بدهند. و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، بایـد از آن چهـار چیـز نیـز به نسبت، بدهی او را بدهند، مثلا اگر همه دارایی او شصت تومان اسـت و بـه مقـدار بیست تومان آن، چیزهایی است که مال پسر بزرگتـر اسـت و سـی تومـان نیـز بـدهی دارد، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چهار چیز بابت بدهی میّت بدهد.

مسـأله۳۲۹۲: مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر اگرچه پدر یا پسر میّـت باشـد از مسلمان ارث نمی‌برد.

مسـأله۳۲۹۳: اگر کسی یکی از خویشـان خـود را عمـداً و بـه نـاحق بکشـد، از او ارث نمی‌برد، ولی اگر از روی خطا باشد، مثلا سـنگ را بـه هـوا بینـدازد و اتّفاقـاً بـه یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد، از او ارث می‌برد، ولی بنـا بـر اقـوی از دیـه قتل، ارث نمی‌برد.

مسـأله۳۲۹۴: هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچّه‌ای کـه در شـکم اسـت که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌بـرد، سـهم دو پسـر را کنـار مـی‌گذارنـد، ولـی اگـر احتمال بدهند بیشتر است، مثلا احتمال بدهند که زن، به سه بچّه حاملـه باشـد، سـهم سه پسر را کنار می‌گذارند و چنانچه مثلا یك پسر یا یك دختر به دنیـا آمـد، زیـادی را بین ورثه تقسیم می‌کنند.

احکام قضاوت و شهادت

مسـأله۳۲۹۵: قاضی باید بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی، حـلال زاده، مـرد، عـالم و عادل باشد. و نیز باید فراموشی زیاد نداشته باشد، پـس کسـی کـه زیـاد فرامـوش می‌کند نمی‌تواند قاضی شود. و چنانچه مقلِّد، از روی فتـوای مجتهـد خـود قضـاوت کند، ـ در صورت کمبود قضات مجتهد ـ صحیح است، علی الأقرب.

مسـأله۳۲۹۶: مستحب است قاضی، نشست خود را در مکانی که وسط شهر اسـت قرار دهد و در وقت قضاوت پشت به قبله بنشیند.

مسـأله۳۲۹۷: مکروه اسـت قاضـی هنگـامی‌کـه در حـال غضـب، یـا گرسـنگی ویـا تشنگی است قضاوت کند وهمچنین مکروه است در وقتی که بسیار غمنـاك ویـا بسـیار شاد است حکم کند. ونیز مکروه است قاضی، حاجب ودربانی برای خود بگمارد.

مسـأله۳۲۹۸: سزاوار است قاضی با علما زیاد نشسـت و برخاسـت کنـد و همیشـه در این فکر باشد که خصوصیّات دقیق و ریزه‌کـاری‌هـایی کـه در قضـاوت مـدخلیّت

دارد، کشف کند. و نیز سزاوار است شاهدها را جدا نموده، از هر کدام به تنهایی سؤال کند و احوالات قاضی‌ها و کیفیت حکم آن‌ها را مطالعه نماید، به ویژه قضاوت‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، که برای او بسیار مفید خواهد بود.

مسأله۳۲۹۹: به جهتی که قضاوت کار بس سنگین و پر خطری است، سزاوار است قاضی در قضاوت خود، از خداوند کمك بخواهد، زیرا روایت شده: «قاضی بر لب جهنّم است» و «قاضی میان دو گل آتش می‌باشد»[۱].

مسأله۳۳۰۰: گر در یك شهر، چند قاضی باشد، اشکال ندارد و در این صورت، حکم هر کدام نافذ و صحیح است.

مسأله۳۳۰۱: قضاوت کردن به غیر احکام و قانون‌های اسلامی در هر صورتی که باشد، حرام و باطل است، خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «**وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ**»[۲] یعنی: کسانی که به قوانین الهی حکم نمی‌کنند کافر هستند.

مسأله۳۳۰۲: رشوه گرفتن در حکم، حرام است اگرچه برحق حکم کند. و همچنین رسومی که در دادگاه‌های این زمان مرسوم شده، حرام می‌باشد.

مسأله۳۳۰۳: اگر مدّعی از قاضی بطلبد که طرف دعوی را احضار نماید، بر قاضی واجب است اجابت نموده و طرف را احضار کند و چنانچه طرف دعوی، زن عفیفه یا بیمار یا شخص محترمی باشد، باید قاضی کسی را نزد او بفرستد تا بین آن‌ها داوری کند.

مسأله۳۳۰۴: قاضی باید به عدالت رفتار کند و سزاوار است با طرفین دعوی، به یك اندازه صحبت کند و در سلام، نگاه کردن و گوش دادن، بین آن‌ها فرق نگذارد.

مسأله۳۳۰۵: اگر شخص مُنکر، اعتراف کند، قاضی باید بر طبق ادعای مدعی حکم کند و چنانچه مدعی از قَاضی بخواهد حکم را در دفتری ثبت کند، قاضی باید در صورتی که مدعی را بشناسد یا دو نفر عادل او را بشناسند، آن را ثبت نماید.

مسأله۳۳۰۶: اگر کسی ادّعا کند که مبلغی از شخصی طلب دارد و طرف اعتراف کند، ولی بگوید: «پول ندارم» چنانچه مدعی گفته او را تصدیق نماید یا دو نفر شاهد بر طبق قول او شهادت دهند، قاضی او را مهلت می‌دهد.

---

۱. تهذیب الأحکام: ج٦، ص٢٩٢.

۲. سوره مائده: آیه٤٤.

مسـأله۳۳۰۷: اگر مدّعی علیه انکار کند، چنانچه مدعی شاهد بیـاورد قـول او قبـول شده و مدّعی علیه باید حق او را بپردازد و اگر مـدعی شـاهد نداشـته باشـد، چنانچـه مُنکِر قسم بخورد، گفته مُنکِر قبول می‌شود و چیزی بر او نخواهد بود، امّـا اگـر مُنکِـر قسم نخورد، بعضی فرموده‌اند: باید به گفته مدعی حکـم شـود و بعضـی فرمـوده‌انـد: بعد از آنکه مدّعی علیه قسم نخورد، باید مدعی قسم بخورد.

مسـأله۳۳۰۸: اگر مدّعی علیه قسم بخورد، مـدعی نمـی‌توانـد چیـزی از مـال او را بدون اجازه، به عنوان «مقاصّه» بردارد.

مسـأله۳۳۰۹: اگر کسی بگوید:من از میّت چیزی طلبکارم، درصورتی بایـد حـرف او را قبول کرد که دو مرد عادل، گفته او را تصدیق نمایند و خود مدعی هم قَسَم بخورد.

مسـأله۳۳۱۰: اگر مدّعی علیه سکوت نماید، یعنی نه اعتـراف کنـد و نـه رد نمایـد، چنانچه بر اثر بیماری باشد، باید به وسیله اشاره و غیـر آن، از دل او بـاخبر شـد ولـی اگر ثابت شود که از روی عناد ساکت شده، او را زندان می‌نمایند تا حرف بزند.

مسـأله۳۳۱۱: قسم خوردن، به غیر اسـم خـدای متعـال صـحیح نیسـت و چنانچـه قسم دادن کافر ذمّی به مقدّسـات او مفیـدتر باشـد، جـایز اسـت بـه غیـر اسـم خـدا، قسمش دهند و در مواردی که به وسیله قسم دادن به غیـر نـام خـدای متعـال موجـب اظهار حق شود، به عنوان اظهار حقّ استفاده از آن جایز است.

مسـأله۳۳۱۲: مستحب است پیش از آنکه قسـم بخورنـد، حـاکم آن‌هـا را از قسـم بترساند تا قسم دروغ نخورند و چنانچه حاکم از مـدّعی علیـه بخواهـد قسـم غلیظـی بخورد، یا در مکان مقدّس و یا زمان محترمی، مانند روز جمعـه یـا مـاه رمضـان قسـم یاد کند اشکال ندارد، ولی مدّعی علیه می‌تواند قبول نکند و احتمـال دارد حـاکم حـق داشته باشد از او قسم غلیظ بخواهد.

مسـأله۳۳۱۳: کسی که قسم می‌خورد، باید در مجلس قضاوت حاضر باشد.

مسـأله۳۳۱۴: قسم خوردن لال با اشاره است.

مسـأله۳۳۱۵: کسی که قسم می‌خورد باید قاطعانه قسم بخـورد، مـثلا اگـر بگویـد: «و اللّه» شاید فلان طور باشد صحیح نیست، ولی اگر بخواهـد عمـل دیگـری را نفـی کند، مثلا اگر بخواهد بگوید: علی کاری نکـرده اسـت و چنـین بگویـد: «و اللّـه» مـن خبر ندارم که علی چنین کاری انجام داده باشـد، در بعضـی مـوارد ایـن چنـین قسـم، کافی می‌باشد.

مسأله۳۳۱۶: بنابر احتیاط واجب، جایز نیست قاضی چیزی به یکی از طرفین دعوی یاد بدهد و یا به طرفی یاد بدهد که چگونه طرف خود را مُجاب کند.

مسأله۳۳۱۷: قاضی نباید شاهد را در غلط بیندازد، مثلا در حرف او حرف بدواند، بلکه باید صبر کند تا حرف‌هایش تمام شود.

مسأله۳۳۱۸: کسی که در مجلس قضاوت حاضر نیست، چنانچه مدّعی بیّنه اقامه کند، قاضی می‌تواند حکم غیابی درباره او صادر نماید، این در صورتی است که حقوق مردم باشد، امّا در حقوق اللّه مانند حدود، حکم غیابی صادر نمی‌شود.

مسأله۳۳۱۹: مدعی باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار اقامه دعوی کند و نیز باید برای خود یا کسی که بر او ولایت دارد، مانند صغیر و موکّل و مانند آن، اقامه دعوی نماید.

مسأله۳۳۲۰: اگر ادّعا کند فلان چیز مال من است، چنانچه دست کسی بر آن نباشد و کسی نیز با او منازعه نکند، آن را به او می‌دهند.

مسأله۳۳۲۱: شاهد یا گواه باید بالغ، عاقل، مؤمن، عادل و حلال زاده باشد و نیز باید متّهم نباشد، ولی شهادت اطفال، در بعضی از موارد که در «الفقه» مرحوم اخوی‌ﷺ بیان شده است قبول می‌شود و همچنین شهادت کافر ذمّی در وصیّت، در صورتی که میّت ناچار بوده وصیت کند و مرد و زن عادلی نیز در آن هنگام نبوده باشند، قبول می‌شود.

مسأله۳۳۲۲: شخصی که قبلا فاسق بوده، اگر ثابت شود شرعاً توبه کرده، گواهی او قبول می‌شود.

مسأله۳۳۲۳: شهادت و گواهی اشخاص زیر قبول نمی‌شود: ۱ــ شهادت شریك برای شریك خود در مالی که شریك هستند. ۲ــ شهادت وصیّ در چیزهایی که تحت اختیار اوست. ۳ـ شهادت فرزند علیه پدر علی الأصح. ٤ــ شهادت دشمن علیه دشمن خود. ٥ـ شهادت قذف کننده، که مثلا به کسی نسبت زنا داده است. ٦ــ شهادت برده علیه ارباب خود. ۷ـ شهادت زن‌ها در ثبوت ماه، حدود و طلاق، امّا شهادت زن به ضمیمه مرد در اموال و حقوق قبول می‌شود.

مسأله۳۳۲۴: شهادت زن بدون ضمیمه مرد، در چهار مورد قبول می‌شود: ۱ـ در باکره بودن. ۲ـ در عیب‌های زنان که بر اثر آن عیب‌ها مرد می‌تواند عقد را برهم بزند. ۳ـ در وصیت، مثلا اگر کسی بگوید که میّت وصیّت کرده، فلان مبلغ را

به من بدهند، چنانچه یك زن بـه گفتـه او شـهادت دهـد، یـك چهـارم چیـزی را کـه مطالبه می‌کند باید بـه او بدهنـد و اگـر دو زن شـهادت دهنـد نصـف و اگـر سـه زن شهادت دهند سه چهارم و اگر چهار زن شهادت بدهند، باید همه آن را بـه او بدهنـد.
٤ـ در زنده بودن طفل هنگام ولادت که اگر قابله بگوید: بچّه زنده به دنیـا آمـد سـپس مرد، باید یك چهارم ارث پدرش را، اگر پدر مرده باشد، به بچّه بدهند.

مسـأله۳۳۲۵: جایز نیست شاهد آنچه را که می‌داند کتمان کند، به شرطی کـه یقـین داشته باشد و از شهادت ضرر زیادی که مستحق آن نیست به او نرسد.

مسـأله۳۳۲۶: هرگاه کسی را برای گواهی خواستند، و بر او حرج یـا ضـرری نبـود باید حاضر شده و شهادت را متحمّل شود، ولی اگر کسـانی کـه شـهادت آن‌هـا قبـول می‌شود متحمّل آن شدند، از دیگران ساقط می‌شود و چنانچه عـدّه‌ای را بـرای تحمّـل آن طلبیدند و هیچ یك اجابت نکردند با عدم عذر، همه گناه نموده‌اند.

مسـأله۳۳۲۷: شهادت دادن انسان به چیزی که از آن خبر نـدارد، حـرام اسـت، امّـا اگر کسی اعتراف کند مثلا کتابی که در دست دارد مال زید است، شاهد مـی‌توانـد بـه گفته او شهادت دهد، هرچند یقین نداشته باشد که راست می‌گوید یا دروغ.

مسـأله۳۳۲۸: اگر دو نفر به چیزی شهادت دهند و بعد، از گفته خود رجـوع کننـد، مثلا بگویند: این خانه مال حسن است، سپس بگویند مـا دروغ گفتـیم، چنانچـه هنـوز قاضی حکم نکرده باشد، نباید طبـق شـهادت آن‌هـا حکـم کنـد و اگـر بعـد از حکـم رجوع کنند، نباید حکم را برهم زد. و در این صورت، دو شاهد ضامن خواهند بود.

مسـأله۳۳۲۹: اگر چند نفر شهادت دهند مثلا «زید فلانی را کشـته» و بعـد از آنکـه زید را قصاص کرده و او را کشتند، شاهدها از گفته خـود رجـوع کننـد چنانچـه ادعـا نمایند خطا کرده‌اند، باید دیه زید را بـه ورثـه‌اش بدهنـد و اگـر بگوینـد: دروغ گفتـه بودیم، ورثه زید می‌توانند آن‌ها را قصاص کنند و همچنین اگر دو نفـر شـهادت دهنـد «فلانی مالی را دزدیده است» و بعد از قطع دست او، شـاهدها بگوینـد: خطـا کـردیم، باید دیه دست را به آن شخص بدهند.

مسـأله۳۳۳۰: کسانی که به ناحق گواهی مـی‌دهنـد، بایـد بـه انـدازه‌ای کـه قاضـی مصلحت می‌داند مجازات کنند و آنـان را در همـه محافـل، بـه دروغ گفـتن، رسـوا و معرّفی نمایند.

مسـأله۳۳۳۱: اگر انسان چیزی نزد کسی داشته باشد می‌توانـد، آن را بـه هـر صـورتی

که شده بگیرد، مگر موجب مفسده‌ای شود و اگر انسان مالی از کسی طلب داشته و او منکر شده، می‌تواند بدهی خود را بی‌اجازه مُنکِر، از مال او بردارد و بنابر احتیاط واجب، باید از حاکم شرع اجازه بگیرد و بنابر احتیاط انحصار انقاذ است به این طریق.

مسأله۳۳۳۲: اگر کسی عملی را به کسی نسبت بدهد که موجب حدّ می‌شود، چنانچه شاهد نیاورد، گفته او قبول نمی‌شود و بر مُنکِر لازم نیست قسم بخورد و اگر کسی ادّعا کند فلانی دزدی کرده، چنانچه شاهد نیاورد، منکر باید قسم بخورد و در این صورت، چیزی بر او لازم نمی‌شود.

احکام حدود

مسأله۳۳۳۳: دین اسلام برای جلوگیری از مفاسد فردی و اجتماعی، حدود و تعزیراتی را مقرّر نموده است، البته اسلام مفاسد و مشکلات را به طور اساسی حل نموده تا انسان به طرف فساد رو نیاورد. در روایات وارد شده است: پیاده کردن حدود باعث می‌شود مردم کار نامشروع نکنند، دنیا و آخرت آنان را حفظ می‌کند و سودش برای آنان بیشتر است از اینکه چهل روز باران ببارد.

مسأله۳۳۳۴: اجرای حدود دارای شرایط بسیاری است که در «الفقه» مرحوم اخوی قدّس‌سرّه و دیگر کتب مفصّله ذکر شده و در اینجا تنها به بعضی از حدود و قوانین کیفری اسلام اشاره می‌کنیم.

مسأله۳۳۳۵: اگر کسی با یکی از مَحرم‌های خود که مانند مادر و خواهر با او نسبت دارند زنا کند در صورت وجود تمام شروط شرعیّه آن، به حکم حاکم شرع، کشته می‌شود. و همچنین است اگر مرد کافر با زن مسلمان، زنا کند.

مسأله۳۳۳۶: اگر مرد آزادی زنا کند، به حکم حاکم شرع او را صد تازیانه می‌زنند و چنانچه سه مرتبه زنا کند و هر دفعه تازیانه‌اش بزنند، دفعه چهارم او را می‌کشند، ولی کسی که زن عقدی دائمی دارد و در حالی که بالغ، عاقل و آزاد بوده با او نزدیکی کرده، هر وقت نیز بخواهد و در هر حالی که میل داشته باشد می‌تواند با او نزدیکی کند، اگر با زنی که بالغ و عاقل است زنا کند، با تمام شروط او را رجم می‌نمایند.

مسأله۳۳۳۷: اگر مرد ببیند کسی با زن او زنا می‌کند، جایز نیست آن دو را بکشد مادامی که تمامی شروط آن جمع نبوده و ایمن از رسیدن ضرر به خویشتن نباشد و با این کار آن زن بر او حرام نمی‌شود.

مسـأله۳۳۳۸: اگر مرد بالغ و عاقلی که محصن باشد با مرد بالغ و عاقل دیگـری کـه او نیز محصن باشـد لـواط کنـد، اگـر تمـام شـروط موجـود باشـد هـر دوی آنـان را می‌کشند و در صورت عدم احصان این حکم بنابر احتیاط واجب است.

مسـأله۳۳۳۹: اگر شخصی دیگری را امـر کنـد کـه بـه نـاحق کسـی را بکشـد، در صورتی که قاتل و کسی که بـه او دسـتور داده، هـر دو بـالغ و عاقـل باشـند، قاتـل را می‌کشند و کسی که او را امر کرده حبس ابد می‌نمایند.

مسـأله۳۳۴۰: اگر فرزند، پدر یا مـادر را عمـداً بکشـد، او را مـی‌کشـند، ولـی اگـر پدری فرزند خود را عمداً بکشد، به دستوری که در احکام دیـه گفتـه مـی‌شـود، دیـه می‌پردازد و هر قدر حاکم شرع صلاح می‌داند او را می‌زنند.

مسـأله۳۳۴۱: هرگاه کسی پسری را از روی شهوت ببوسد، حاکم شـرع از سـی تـا نود تازیانه هر قدر صلاح بداند، به او می‌زند و روایـت شـده اسـت خـدا، افسـاری از آتش به دهان او می‌زند، ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضـب بـر او لعـن می‌کنند و جهنم برای او مهیّا خواهد بود[1]، ولی اگر توبه کند توبه او قبول می‌شود.

مسـأله۳۳۴۲: اگر کسی مرد و زن را برای زنا، یا مرد و پسر را بـرای لـواط بـه هـم برساند، چنانچه آن شخص زن باشد، هفتاد و پنج تازیانـه بـه او مـی‌زننـد و اگـر مـرد باشد، بعد از هفتاد و پنج تازیانه، سر او را تراشیده، در کوچه و بازار مـی‌گردانـند و از محلی که در آنجا این کار را کرده، بیرونش می‌کنند.

مسـأله۳۳۴۳: اگر کسی بخواهد با زنی زنا کند، یا بـا پسـری لـواط نمایـد و بـدون آنکه او را بکشند، جلوگیری از او ممکن نباشد، کشتن او جایز است.

مسـأله۳۳۴۴: اگر کسی به مرد یا زن مسلمانی که بـالغ، عاقـل و آزاد اسـت نسـبت زنا یا لواط بدهد و یا «ولد الزّنا» بگوید، هشتاد تازیانه از روی لباس به او می‌زنند.

مسـأله۳۳۴۵: کسی کـه بـالغ و عاقـل اسـت، اگـر از روی اختیـار شـراب بخـورد، هشتاد تازیانه به او می‌زنند، و چنانچه او سه بـار تکـرار نمایـد و هـر بـار تازیانـه زده شد، در مرتبه چهارم ـ چنانچه تمامی شرایط آن که در کتاب‌های فقهـی مفصّـل آمـده ـ او را می‌کشند.

---

۱. مستدرك الوسائل: ج۱٤، ص۳۵۱.

مسـأله۳۳۴۶: کسی که بالغ و عاقل است اگر چهار نخود و نیم طـلای سـکّه دار یـا چیز دیگری که به این مقدار ارزش دارد بـدزدد[1]، چنانچـه شـرط‌هـایی کـه در شـرع معین شده را دارا باشد، در دفعه اوّل چهار انگشت دست راست او را می‌برنـد و کـف دست و شست او را باقی می‌گذارند و در دفعه دوم بنـابر احتیـاط پـای چـپ او را از وسط قدم می‌برند و در دفعه سوم او را زندان ابد می‌نمایند تـا بمیـرد و چنانچـه مـال دارد، خرج او را از مال خودش و اگر ندارد از بیت المال می‌دهنـد و در صـورتی کـه در زندان نیز دزدی کند او را می‌کشند.

احکام قصاص

مسـأله۳۳۴۷: قصاص یا در جان است، مثلا کسـی را بکشـند. و یـا در اعضاسـت، مثلا چشم کسی را بیرون بیاورند و یا گوشش را قطع کنند.

مسـأله۳۳۴۸: قتل بر سه قسم است، **اوّل:** قتل عمد، یعنی کسـی عمـداً و بـه نـاحق دیگری را با حربه‌ای که کشنده است بکشد، یا قصد کند با حربـه‌ای کـه غالبـاً کشـنده است او را بزند هرچند قصد کشتن نداشته باشد. **دوم:** قتـل شـبیه عمـد، یعنـی قصـد زدن داشته باشد نه قصد کشتن، مثلا بچّه‌ای را به جهت تأدیـب بزنـد و اتّفاقـاً بمیـرد. **سوم:** قتل خطای محض، یعنی نه قصد زدن داشته باشد و نه قصد کشـتن، مـثلا بـرای صید آهو تیر بیندازد و اشتباهاً به انسانی بخورد و او را بکشد، یـا شخصـی در خـواب با پای خود، کسی را پرت کرده و از بالا بیندازد و موجب مرگ او شود.

مسـأله۳۳۴۹: اگر کسی عمداً و به ناحق دیگری را بکشد، ولیّ مقتول مـی‌توانـد بـا شرایط خاصی قاتل را بکشد، ولی در صورت دوم و سوم، یعنی در قتل شـبیه عمـد و قتل خطا، ولی حقّ ندارد او را بکشد. بلکه می‌تواند دیه (خون‌بها) بگیرد.

مسـأله۳۳۵۰: ولیّ مقتول با پنج شرط می‌توانـد قاتـل را بکشـد، **اوّل:** اگـر قاتـل آزاد است، مقتول نیز آزاد باشـد، پـس اگـر شـخص آزادی بـرده‌ای را بکشـد، ولـیّ مقتـول نمی‌تواند او را بکشد. **دوم:** اگر قاتل مسلمان است مقتول نیز مسـلمان باشـد، پـس اگـر مسلمان کافری را بکشد، ولیّ او نمی‌تواند از قاتل قصاص کند. **سوم:** قاتـل پـدرِ مقتـول

---

۱. دینار شرعی: سه چهارم مثقال فعلی است، یعنی هجده نخود از طلای خالص. و یـك چهـارم دینـار: چهار نخود ونیم از طلای خالص است.

نباشد، پس اگر پدری فرزند خود را عمداً بکشد، نباید او را بکشند. **چهارم:** قاتل بالغ و عاقل باشد، پس اگر بچّه یا دیوانه، کسی را بکشد، نباید از او قصاص کرد. **پنجم:** مقتول، مهدورالدم نباشد، یعنی از کسانی نباشد که قتل آن‌ها جایز است، پس اگر کسی را که در شرع، قتل او جایز است بکشد، نباید او را بکشند.

مسأله۳۳۵۱: اگر کسی شخصی را از روی عمد بکشد، چه او را خفه کند یا با کارد و مانند آن بکشد، یا دیواری روی او خراب کند، یا او را از بلندی بیندازد، یا غرق کند، یا بسوزاند، یا به قدری او را با چوب بزند تا بمیرد، یا هوا یا غذا را مسموم کند و بر اثر آن او را تلف کند و یا شیری بر او مسلّط نماید که او را بدرد و مانند آن. و همچنین اگر کسی دیگری را طوری مجروح کند که بمیرد یا او را شکنجه کند تا بمیرد. در همه این اقسام ولیّ مقتول، حق دارد با دارا بودن تمام شرایط، قاتل را بکشد.

مسأله۳۳۵۲: اگر کسی شخصی را بگیرد و دیگری او را بکشد و شخص سومی ایستاده، آن‌ها را تماشا نماید و چیزی نگوید، قاتل را می‌کشند، کسی که او را گرفته حبس ابد نموده و چشم‌های کسی که آن‌ها را دیده و چیزی نگفته است، بیرون می‌آورند.

مسأله۳۳۵۳: اگر مسلمانی کافری را بکشد، ولیّ مقتول نمی‌تواند قاتل را بکشد، هرچند کافر ذمّی باشد، بلکه باید هر قدر که حاکم شرع صلاح می‌داند، قاتل را تعزیر کنند و باید قاتل دیه مقتول را بپردازد امّا اگر کافر، مسلمانی را بکشد، ولیّ مقتول می‌تواند کافر را بکشد و اگر کافر، کافر دیگری را بکشد ولیّ مقتول می‌تواند قصاص کند و اگر کافر ذمّی مسلمانی را از روی عمد بکشد، باید قاتل را با همه اموالش به ولیّ مقتول، بدهند و او می‌تواند او را برده کرده یا بکشد یا عفو کند.

مسأله۳۳۵۴: اگر پدری فرزند خود را عمداً بکشد، به دستوری که در احکام دیه گفته می‌شود، دیه می‌پردازد و هر قدر حاکم شرع صلاح می‌داند، او را تعزیر می‌نماید، امّا اگر قاتل یکی دیگر از خویشان باشد، ولیّ مقتول می‌تواند قاتل را بکشد، اگرچه مثلا مادری فرزند خود را بکشد، پدر می‌تواند او را بکشد.

مسأله۳۳۵۵: اگر بچّه یا دیوانه، شخصی را بکشد، ولیّ مقتول نمی‌تواند او را بکشد و دیه مقتول بر «عاقله» یعنی ارحام پدری قاتل خواهد بود، زیرا کاری که بچّه یا دیوانه از روی عمد انجام می‌دهد، خطا حساب می‌شود. و اگر مردی بچّه‌ای را

بکشد، ولیّ مقتول می‌تواند قاتل را بکشد، امّا اگر کسی دیوانه‌ای را بکشد، باید دیه بدهد، مگر به او هجوم آورده باشد و در حال دفع او، دیوانه بمیرد، در این صورت خونش هدر است.

مسأله۳۳۵۶: دیه زن، نصف دیه مرد است، بنابراین اگر دو زن یك مرد را بکشند، ولیّ مقتول می‌تواند بدون آنکه چیزی به ورثه زن‌ها رد کند، هر دو را بکشد، امّا اگر دو مرد یك مرد را بکشند، ولیّ مقتول در صورتی می‌تواند هر دو را بکشد که به ورثه هر یك نصف دیه را بپردازد.

مسأله۳۳۵۷: اگر چند نفر شخصی را بکشند، ولیّ مقتول می‌تواند همه آن‌ها را بکشد، ولی باید دیه‌ای که زیادتر از جنایت آن‌ها است، به ورثه شان بپردازد، مثلا اگر پنج نفر دسته جمعی، یك نفر را بکشند ولیّ مقتول می‌تواند همه آن‌ها را بکشد و مقدار چهار دیه، به ورثه آن‌ها بپردازد و می‌تواند بعضی را بکشد و از بعضی دیگر به اندازه جنایت آن‌ها دیه بگیرد و در این صورت باید به ورثه آن‌هایی که کشته است، زیادی بر جنایتشان را دیه بپردازد.

مسأله۳۳۵۸: اگر چند زن، مردی را بکشند، اگر ولیّ مقتول همه آن‌ها را بکشد، باید زیادی بر دیه دو زن را به ورثه آن‌ها بدهد، زیرا دیه هر کدام آن‌ها پانصد دینار است.

مسأله۳۳۵۹: اگر یك مرد و یك زن، شخصی را بکشند، چنانچه ولیّ مقتول هر دوی آن‌ها را بکشد، باید نصف دیه را به ورثه مرد بدهد ولی لازم نیست به ورثه زن چیزی بدهد و چنانچه فقط زن را بکشد، می‌تواند نصف دیه را از مرد بگیرد و اگر فقط مرد را بکشد، باید نصف دیه را به ورثه مرد بدهد و نصف دیه را از زن بگیرد.

مسأله۳۳۶۰: اگر برده و آزادی، یك نفر آزاد را بکشند، ولیّ مقتول می‌تواند هر دوی آن‌ها را بکشد و در این صورت، باید نصف دیه را به ورثه آزاد بدهد و چنانچه قیمت برده، بیش از پانصد دینار که نصف دیه است باشد، باید اضافی را به مالك برده بپردازد، مثلا اگر قیمت برده، ششصد دینار باشد، باید صد دینار به مالك برده بدهد.

مسأله۳۳۶۱: قتل از سه راه ثابت می‌شود، **اوّل:** خود قاتل، در صورتی که تمام شرایط اقرار در او باشد، به قتل اقرار کند. **دوم:** دو نفر عادل شهادت بدهند. **سوم:** با قَسامه به «فتح قاف»، یعنی قَسَم‌هایی که بر اولیای مقتول تقسیم می‌شود، پس اگر ادعا شود شخصی قاتل است، چنانچه دلیلی باشد که موجب ظن به درستی گفته مدعی شود، مثلا قاتل را، در حالی که اسلحه خون آلودی به دست دارد، نزد مقتول

دیده باشند، یا مقتول را در خانه‌ای ببینند که در آن خانه کسانی باشند، یا یك نفر عادل شهادت داده باشد و یا چند نفر فاسق شهادت دهند، در این صورت قتل به «قَسامه» ثابت می‌شود. ولی اگر دلیلی نباشد، مُنکِر می‌تواند یك قسم بخورد و تبرئه شود و چنانچه قسم نخورد، اگر مدّعی قسم بخورد، ثابت می‌شود منکِر قاتل است.

مسأله۳۳۶۲: در صورت اوّل که دلیل ظنی هست، اگر مدعی و خویشان او پنجاه قسم یاد کنند که متّهم قاتل است، قتل ثابت می‌شود. و چنانچه قوم و خویش نداشته باشد، یا کمتر از پنجاه نفر باشند یا بعضی از آن‌ها حاضر نباشند قسم بخورند، کسانی که قسم می‌خورند باید مکرر قسم بخورند، مثلا اگر کسانی که آمده‌اند و حاضرند قسم بخورند بیست و پنج نفر باشند باید هر کدام، دو مرتبه قسم بخورد و اگر ده نفر باشند، باید هر کدام پنج مرتبه قسم بخورد که متّهم، قاتل است. و چنانچه مدعی قسم نخورد، اگرچه خویشان او حاضر باشند قَسَم بخورند، اگر منکر و خویشان او پنجاه مرتبه قَسَم بخورند که متّهم مبرّا است، قتل ثابت نمی‌شود و اگر خویشان او قسم نخورند، متّهم باید پنجاه مرتبه قسم بخورد.

مسأله۳۳۶۳: اگر کشته‌ای بین دو روستا پیدا شود، چنانچه کشته به یکی از آن‌ها نزدیك‌تر باشد، ورثه مقتول می‌توانند با «قَسامه» اهل روستایی که به آن نزدیکتر بوده محکوم کنند، ولی اگر نسبت به هر دو، یك اندازه باشد، ورثه مقتول می‌توانند با اهل هر دوی آن‌ها، با «قَسامه» رفتار کنند. و اگر کشته‌ای در صحرا، یا بازار و مانند آن پیدا شود، ورثه حق ندارند با کسی «قَسامه» نمایند، زیرا دلیلی نیست که موجب ظن به گفته مدعی شود.

مسأله۳۳۶۴: اگر یکی از طرفین یقین نداشته باشد، نمی‌تواند قسم بخورد، چنانچه «قَسامه» در صورتی صحیح است که دو شاهد عادل در کار نباشد.

مسأله۳۳۶۵: اگر کسی عمداً و به ناحق دیگری را بکشد، ولیّ مقتول می‌تواند قاتل را بکشد و می‌تواند او را عفو کند و می‌تواند مقداری که در احکام دیه گفته می‌شود از او به عنوان «دیه» بگیرد، به شرط آنکه قاتل راضی شود. و اگر ولیّ برای گذشت از قصاص، بیشتر از دیه بخواهد اشکال ندارد و در این صورت قاتل می‌تواند با دادن اضافی، خود را از مرگ نجات دهد، چنانچه جایز است قاتل با ورثه مقتول به کمتر از دیه، مصالحه کند.

مسأله۳۳۶۶: حقّ قصاص به کسی که از مال ارث می‌برد، ارث می‌رسد، مگر شوهر و زوجه. و در اینکه برادران مادری میّت، از حق قصاص ارث می‌برند تردّد است، بنابراین اگر کسی را به قتل برسانند و پیش از آنکه ولیّ او را قصاص کند فوت شود، حق قصاص به ورثه ولیّ می‌رسد.

مسأله۳۳۶۷: اگر ولیّ مقتول بخواهد قصاص کند، بنابر احتیاط واجب با شمشیر یا چیزی که حاکم شرع اجازه دهد، قاتل را بکشد. و جایز نیست او را قطعه قطعه کنند، چه او مقتول را با شمشیر کشته باشد یا به وسیله مسموم کردن هوا و یا غذا، یا آتش زدن و یا غرق کردن و مانند آن کشته باشد.

مسأله۳۳۶۸: اگر ولیّ مقتول چندنفر باشند، باید همگی به قصاص مطالبه کنند واگر بعضی دیه بطلبند وقاتل نیز بپردازد، بقیّه می‌توانند دیه بگیرند یا قصاص کنند، ولی اگر قصاص کنند، باید به مقداری‌که به عنوان دیه به بقیّه داده است به او بپردازند.

مسأله۳۳۶۹: اگر پیش از آنکه از قاتل قصاص کنند وی بمیرد، ولیّ مقتول می‌تواند دیه را از ارث قاتل بگیرد.

مسأله۳۳۷۰: اگر قاتل به حرم مکّه مکرّمه پناه ببرد، نباید از او قصاص کنند، بلکه در غذا و آب بر او تنگ می‌گیرند، تا از حرم خارج شده و از او قصاص نمایند، امّا اگر در حرم کسی را بکشد، او را نیز در حرم می‌کشند.

مسأله۳۳۷۱: اگر کسی یکی از اعضای شخصی را ناقص کند، آن شخص می‌تواند از او قصاص کند، به شرطی که همه شرایط قصاص، موجود باشد.

مسأله۳۳۷۲: اگر کسی گوش شخصی را بکند، یا چشم کسی را بیرون بیاورد، یا زبانش را قطع کند، یا بینی کسی را ببرد، یا دست و یا پایش را قطع نماید، مجنی علیه می‌تواند متقابلا از او قصاص نماید، مثلا اگر چشمش را بیرون آورده او نیز چشمش را بیرون آورد و فرقی بین کندن و بریدن نیست.

مسأله۳۳۷۳: اگر کسی دست راست شخصی را قطع کند، دست راست او را قطع می‌نمایند و اگر دست چپ او را قطع کرده، دست چپش را قطع می‌کنند و همچنین است پا. و اگر شست کسی را ببرد، می‌توانند شست او را ببرند و چنانچه جنایت کار مثلا دست راست ندارد و جنایت بر دست راست واقع شده، مجنی علیه می‌تواند دست چپ او را به جای دست راست قطع کند.

مسأله۳۳۷۴: کسی که یك چشم دارد، چنانچه یك چشم کسی را که دو چشم او

سالم است کور کند، مجنی علیه می‌تواند چشم او را کور نماید، هرچند موجب کوری کامل او شود و نیز اگر جانی یک پا داشته باشد و پای کسی را قطع کند مجنی علیه می‌تواند پای او را قطع کند، هرچند موجب زمین گیر شدن او شود. و اگر مجنی علیه، یك چشم داشته باشد و جانی آن را کور نماید، فقط یك چشم جانی را می‌تواند کور نماید. و همچنین است در پا، دست و مانند آن.

مسأله۳۳۷۵: اگر قصاص کردن در گیسوان ممکن باشد، مثلا مویی که می‌روید در مقابل مویی که جانی تراشیده و می‌روید بتراشند، یا مویی که نمی‌روید در مقابل مویی که تراشیده و معمولا نمی‌روید بتراشند، مجنی علیه می‌تواند قصاص کند.

مسأله۳۳۷۶: قصاص کردن در کفل، آلت، دندان، تخم‌ها و مانند آن جاری است.

مسأله۳۳۷۷: مجنی علیه می‌تواند با جانی سازش و صلح کند که در عوض قصاص، به مقدار دیه یا بیشتر یا کمتر، از او پول بگیرد.

مسأله۳۳۷۸: هر عضوی که قصاص دارد، چنانچه جانی آن را نداشته باشد باید دیه آن را بپردازد.

مسأله۳۳۷۹: در قصاص، بزرگ و کوچك فرق نمی‌کند، البته بعد از بلوغ، بنابراین اگر پیر مردی دست جوانی را قطع کند، مجنی علیه می‌تواند دست او را قطع نماید و همچنین است اگر جوانی دست پیری را قطع کند. و نیز عالم و جاهل و شریف و غیر شریف در قصاص یکسانند.

مسأله۳۳۸۰: اگر زن دست مردی را قطع کند، مرد بدون آنکه از او چیزی بگیرد می‌تواند دستش را قطع کند، ولی اگر مرد دست زن را قطع کند، زن در صورتی می‌تواند قصاص کند که تفاوت بین دیه دست مرد را که پانصد دینار است و بین دیه دست زن که دویست و پنجاه دینار است، یعنی دویست و پنجاه دینار به مرد بدهد.

مسأله۳۳۸۱: اگر شخصی انگشت کسی را جدا کند و بعد دست شخص دیگری را قطع نماید، باید اوّل انگشت او را برای جنایت اوّل ببرند، سپس برای جنایت دوم دستش را قطع نمایند. و در این صورت باید دیه یك انگشت را به دومی بدهند و اگر برعکس باشد، یعنی اوّل دست کسی را قطع نماید و بعد انگشت دیگری را جدا کند، باید دستش را برای اوّلی قطع نمایند و دیه انگشت را به دومی بدهند.

مسأله۳۳۸۲: اگر مسلمانی دست کافر ذمّی را قطع کند، ذمّی نمی‌تواند از او قصاص کند و همچنین اگر آزادی دست برده‌ای را جدا نماید، برده نمی‌تواند دستش را جدا کند. بلکه باید دیه بپردازد و تفصیل مسأله در کتب مفصله بیان شده است.

مسأله۳۳۸۳: در شدّت گرما یا شدّت سرما نمی‌توان برای اعضا قصاص کرد. و همچنین قصاص با وسیله غیر صحیح جایز نیست، زیرا احتمال سرایت وجود دارد و حال آنکه باید در قصاص منتهای دقّت به عمل آید.

مسأله۳۳۸۴: اگر کسی بر دیگری جراحتی وارد آورد، مجنی علیه می‌تواند قصاص کند، به شرط آنکه عمق جراحت و طول و عرض آن را ملاحظه کرده و به همان اندازه قصاص کند و اضافه بر آن حرام است و در این صورت فرق نمی‌کند، بدن جانی بزرگتر باشد یا کوچکتر، مثلا اگر شخص لاغری مقدار چهار انگشت از دست آدم فربهی پاره کند، مجنی علیه می‌تواند به همان اندازه، از دست او پاره کند، هرچند چهار انگشت در دست لاغر بیشتر باشد.

مسأله۳۳۸۵: اگر جراحتی که در قصاص، بر جانی وارد ساخته زیادتر از جنایت او باشد، مجنی علیه ضامن است، خواه از روی عمد بوده یا از روی جهل باشد.

مسأله۳۳۸۶: اگر زن آبستن، کسی را بکشد، تا وقتی که بچّه به دنیا نیامده و کاملا از مادر بی‌نیاز نشده، نباید او را بکشند، ولی اگر دست کسی را قطع کند یا جراحتی بر شخصی وارد سازد، چنانچه قصاص کردن ضرری بر بچّه وارد نسازد، می‌توانند دستش را قطع کنند یا به مقدار آن جراحت او را مجروح کنند وگرنه جایز نیست.

مسأله۳۳۸۷: اگر کسی که دستش سالم است، دست جذام داری را قطع کند، مجنی علیه می‌تواند دست او را قطع نماید و همچنین اگر کسی که قوه شامه دارد، بینی کسی را که قوّه شامه ندارد، ببرد اگر بینی او را ببرند مانعی ندارد و نیز اگر کسی که گوش شنوا دارد، گوش کری را قطع نماید، مجنی علیه حق دارد گوش او را هرچند که شنواست، قطع نماید.

مسأله۳۳۸۸: اگر کسی بر طفل یا دیوانه جنایت کند، ولیّ با حاکم شرع نسب به قصاص، دیه و مانند آن، توافق می‌کنند.

مسأله۳۳۸۹: اگر کسی به وسیله‌ای از وسایل پزشکی، کبد، یا قلب، یا کلیه ویا ریه کسی را قطع کند، مجنی علیه نمی‌تواند از او قصاص کند، بلکه می‌تواند دیه بگیرد.

احکام دیه

مسأله۳۳۹۰: اگر کسی عمداً و به ناحق دیگری را بکشد، ولیّ کشته می‌تواند قاتل را عفو کند، یا بکشد و یا مقداری که در مسأله بعد گفته می‌شود از او دیه بگیرد، امّا

در قتل شبیه عمد و در قتلی که خطا می‌باشد، مثلا بر حیوانی تیر بیندازد و اشتباهاً کسی را بکشد، ولیّ کشته، حق ندارد قاتل را بکشد، بلکه می‌تواند دیه بگیرد.

مسأله۳۳۹۱: دیه‌ای که قاتل در قتل عمد می‌پردازد، یکی از شش چیز است:

اوّل: صد شتر. **دوم:** دویست گاو. **سوم:** دویست حُلّه و هر حُلّه دو پارچه‌ای است که در یمن می‌بافند. **چهارم:** هزار گوسفند. **پنجم:** هزار دینار: یعنی هزار مثقال شرعی طلا که هر مثقال هیجده نخود است که تقریباً معادل (۳/٦) گرم است، بنابراین هزار دینار تقریباً مساوی (۳/٦) کیلوگرم است. **ششم:** ده هزار درهم نقره که هر درهمی «۱۲/٦ نخود» نقره سکّه دار می‌باشد.

مسأله۳۳۹۲: واجب است دیه را در یك سال بدهد. و چنانچه قبلا گفته شد، در صورتی قاتل می‌تواند دیه بدهد که با ولیّ مقتول به توافق رسیده باشد وگرنه ولیّ مقتول در چنین قتلی می‌تواند قاتل را بکشد، چنانچه اگر ولیّ مقتول دیه را اختیار کند قاتل مجبور نیست قبول کند.

مسأله۳۳۹۳: بنابر احتیاط واجب شترها و گاوها باید «مُسن» باشند، یعنی شتری که وارد سال ششم شده باشد و گاوی که بین دو تا سه سال بوده و یا به اندازه سال‌های شتر باشد.

مسأله۳۳۹۴: مراد از حُلّه دو قطعه پارچه‌ای است که یکی به عنوان «پیراهن» و دیگری به عنوان «لنگ» می‌باشد، بله کفایت یک پیراهن بلند که همه بدن را بپوشاند، بعید نیست و در گوسفند کافی است به آن گوسفند گفته شود.

مسأله۳۳۹۵: جایز است قاتل یا ولی مقتول بر دادن یکی از انواع ششگانه دیه مصالحه نماید.

مسأله۳۳۹۶: اگر شخص دیگری را از روی خطا یا شبه‌عمد به قتل رساند، ولیّ مقتول حق قتل او را ندارد، بله جایز است از او دیه بگیرد، و دیه قتل خطا و قتل شبه‌عمد سبک‌تر است از دیه قتل عمد، همچنانکه دیه قتل خطای محض آسان‌تر است از دیه شبه‌عمد.

مسأله۳۳۹۷: دیه قتل شبیه عمد، همان شش چیز است، با این فرق که شترها باید چنین باشد: سی و سه «بِنْت لَبُون» یعنی شتر مادّه‌ای که دو سال به بالا داشته باشد و سی و سه «حِقّه» یعنی شَتری که سه سال به بالا باشد و سی و چهار «ثنیّه» یعنی شتری که پنج سال به بالا داشته باشد. و بعید نیست آنچه شتر نام دارد کافی باشد. و این دیه را در مدّت دو سال باید بپردازد.

مسـأله۳۳۹۸: دیه قتل خطای محض، همان شش مورد اسـت، بـا ایـن تفـاوت کـه شترها باید چنین باشد: بیست «بِنْت مَخاض» یعنی شتری که داخـل سـال دوم شـده و بیست «اِبْن لَبُون» یعنی شتر نریَ که دو سال به بـالا داشـته باشـد و سـی «بِنْـت لَبُـون» یعنی شتر مادّه‌ای که دو سال به بالا باشد و سی «حقّه» یعنی شـتری کـه سَـه سـال بـه بالا داشته باشد. و بعید نیست آنچه شتر نامیده می‌شود کـافی باشـد. و ایـن دیـه را در مدّت سه سال باید بپردازد.

مسـأله۳۳۹۹: دیه قتل عمد و دیه شبیه عمد را باید از مال قاتـل بدهنـد، ولـی دیـه خطای محض را باید «عاقِله» یعنی کسانی که از طرف پـدر و مـادر یـا فقـط پـدر بـه قاتل می‌رسند، مانند پدران، فرزندان و مانند آن‌ها بدهند.

مسـأله۳۴۰۰: در قتل عمد و شـبیه بـه آن، اختیـار بـا قاتـل اسـت و هرکـدام از شـش چیزی که خود او بدهد، باید قبول کنند و در قتل خطای محض، اختیار با «عاقله» است.

مسـأله۳۴۰۱: دیه زن نصف دیه مرد است، یعنی پنجاه شتر، یا صد گاو، تا آخر.

مسـأله۳۴۰۲: دیه خُنثی، سه چهارم دیه مرد است یعنی هفتاد وپنج شـتر، یـا یکصـد وپنجاه گاو، تا آخر.

مسـأله۳۴۰۳: دیه برده، قیمت اوست و در صورتی که قیمـت او بیشـتر از دیـه آزاد باشد، قاتل باید همان دیه آزاد را بدهد. و دیه کنیز قیمت اوست، مگر اینکـه بیشـتر از دیه زن آزاد باشد که در این صورت، قاتل فقط دیـه زن آزاد را بایـد بدهـد. و در دیـه کافر ذمّی خلاف است و باید طبق نظر حاکم شرع عمل شـود و همچنـین دیـه دیگـر کفّاری که مُحارب نیستند.

مسـأله۳۴۰۴: اگر کسی در یکی از ماه‌هـای حـرام یعنـی: ذي القعـده، ذي الحجّـه، محرّم و رجب، کسی را بکشد، باید به مقدار ثلث دیه برای هتك حرمـت ایـن مـاه‌هـا، اضافه بدهد.

مسـأله۳۴۰۵: دیه چند چیز مانند دیه کشتن است که مقدار آن بیان شد:

اوّل: دو چشم کسی را کور کند، یا چهار پلك چشم او را از بین ببـرد. و اگـر یـك چشم او را کور کند، باید نصف دیه کشتن را بدهد. **دوم:** دو گوش کسـی را ببـرد، یـا کاری کند که هر دو گوش او کر شود و اگر یك گـوش او را ببـرد یـا کـر کنـد، بایـد نصف دیه کشتن را بدهد و اگر نرمه گوش او را ببرد، باید ثلث دیـه کشـتن را بدهـد. **سوم:** تمام بینی یا نرمه بینی کسی را ببرد. **چهارم:** زبان کسـی را از بـیخ ببـرد. و اگـر مقداری از آن را ببرد باید به نسبت آن، دیه بدهد، مثلا اگر نصـف زبـان را ببـرد بایـد

نصف دیه کشتن را بدهد. **پنجم:** تمام دندان‌های کسی را از بین ببرد. و دیه هر کدام از دوازده دندان جلوی دهان که شش عدد بالا و شش عدد پایین می‌باشد، پنجاه مثقال شرعی طلاست. و هر مثقال شرعی هیجده نخود است. و اگر یکی از شانزده دندان عقب را که هشت عدد آن بالا و هشت عدد پایین است از بین ببرد، باید بیست و پنج مثقال شرعی طلا بدهد. **ششم:** هر دو دست کسی را از بند جدا کند. و اگر یك دست را از بند جدا کند، باید نصف دیه کشتن را بدهد. **هفتم:** ده انگشت کسی را ببرد. و دیه هر انگشت، یك دهم دیه کشتن است. **هشتم:** پشت کسی را طوری بشکند که دیگر خوب نشود. **نهم:** هر دو پستان زنی را ببرد. و اگر یکی از آن‌ها را ببرد، باید نصف دیه کشتن را بدهد. **دهم:** هر دو پای کسی را تا مفصل یا همه ده انگشت پا را ببرد و دیه هر انگشت، یك دهم دیه کشتن است. **یازدهم:** بیضتین مردی را از بین ببرد. **دوازدهم:** طوری به کسی آسیب برساند که عقل او از بین برود. **سیزدهم:** به کسی صدمه‌ای بزند که دیگر بوی خوب و بد را نفهمد، یا منی از او خارج نشود. و غیر از این مواردی که گفته شد، موارد دیگری نیز هست که در کتب مفصله مثل «الفقه» مرحوم اخوی قدس سره ذکر شده است.

مسأله۳۴۰۶: اگر اشتباهاً کسی را بکشد، باید دیه او را بدهد و یك برده آزاد کند و اگر نتواند برده آزاد کند، دو ماه روزه بگیرد و اگر نتواند، شصت فقیر را سیر کند. و اگر عمداً و بناحق بکشد، در صورت عفو یا گرفتن دیه، باید هر سه کفّاره را انجام دهد یعنی دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را اطعام کند و یك برده آزاد نماید.

مسأله۳۴۰۷: کسی که سوار حیوان است، اگر کاری کند که آن حیوان به شخصی آسیب برساند، ضامن است و اگر دیگری کاری کند که حیوان به سوار خود یا به شخص دیگری صدمه بزند، خود او ضامن می‌باشد.

مسأله۳۴۰۸: اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند، چنانچه سقط شده «نُطفه» باشد، دیه‌اش بیست مثقال شرعی طلاست، که هر مثقال آن هیجده نخود می‌باشد. امّا اگر (عَلَقَه) یعنی خون بسته باشد، چهل مثقال. اگر «مُضْغَه» یعنی پاره گوشت باشد، شصت مثقال. اگر استخوان شده باشد، هشتاد مثقال. اگر گوشت آورده، ولی هنوز روح در او دمیده نشده، صد مثقال. و اگر روح در او دمیده شده، چنانچه پسر باشد، دیه او هزار مثقال. و اگر دختر باشد، دیه او پانصد مثقال شرعی طلاست و ممکن است برای هر مرتبه از مراتب ذکر شده چهل روز تعیین کرد و

کسی که نتواند زمان سقط شدن، موضوع را تشخیص بدهد باید فحص و بررسی نماید، و اگر به نتیجه‌ای نرسید استصحاب را جاری کند.

مسأله۳۴۰۹: اگر زن حامله کاری کند که بچّه‌اش سقط شود، باید دیه آن را به تفصیلی که در مسأله پیش گفته شد، به وارث بچّه بدهد و به خود زن چیزی از آن نمی‌رسد.

مسأله۳۴۱۰: اگر کسی زن حامله را بکشد، باید دیه زن و بچّه را بدهد.

مسأله۳۴۱۱: اگر پوست سر یا صورت مردی را پاره کند، باید یك شتر به او بدهد، اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم ببرد، باید دو شتر بدهد. اگر خیلی از گوشت را پاره کند، باید سه شتر بدهد. اگر به پرده نازك استخوان برسد، چهار شتر. اگر استخوان نمایان شود، پنج شتر. اگر استخوان بشکند، ده شتر. اگر بعضی از ریزه‌های استخوان از جای خود بیرون آید، پانزده شتر و اگر به پرده مغز سر برسد، باید سی و سه شتر بدهد.

مسأله۳۴۱۲: اگر به صورت کسی سیلی یا چیز دیگر بزند، طوری که صورت او سرخ شود، باید یك مثقال و نیم شرعی طلا، که هر مثقال هیجده نخود است بدهد. اگر کبود شود، سه مثقال و اگر سیاه شود باید شش مثقال شرعی طلا بدهد، ولی اگر جای دیگر بدن کسی را بر اثر زدن، سرخ یا کبود یا سیاه کند، باید نصف آنچه را که گفته شد بدهد.

مسأله۳۴۱۳: اگر به حیوان حلال گوشت کسی زخم بزند، یا چیزی از بدن آن ببرد، باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را به مالکش بدهد.

مسأله۳۴۱۴: اگر انسان، سگ شکاری یا سگی که خانه را نگهداری می‌کند، یا سگ گله و یا سگی که زراعت را پاسبانی می‌کند را بکشد، باید قیمت آن را به صاحبش بپردازد.

مسأله۳۴۱۵: اگر حیوانی زراعت یا مال کسی را از بین ببرد، چنانچه صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید مقداری که ضرر زده به صاحب مال، یا زراعت بدهد.

مسأله۳۴۱۶: اگر بچّه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد، ولیّ یا معلّم او می‌تواند به قدری که ادب شود و دیه واجب نگردد او را بزند. و تفصیل مسأله در کتب مفصله فقهیّه ذکر شده است.

مسأله۳۴۱۷: اگر کسی بچّه‌ای را طوری بزند که دیه واجب شود، دیه مال طفل

است و اگر آن بچّه بمیرد، باید به ورثه او بدهد. و چنانچه مثلا پـدر، بچّـه را بـه قـدری بزند که بمیرد، دیه او را ورثه دیگرش می‌برند و به خود پدر، از دیه چیزی نمی‌رسد.

مسائل متفرّقه

مسـأله۳۴۱۸: اگر ریشـه درخـت همسـایه در ملـك انسـان بیایـد، مـی‌توانـد از آن جلوگیری کند و چنانچه ضرری از ریشه درخـت بـه او برسـد مـی‌توانـد از صـاحب درخت بگیرد.

مسـأله۳۴۱۹: جهیزیّه‌ای که پدر به دختر می‌دهد، اگر به سبب صـلح یـا بخشـش و مانند آن ملك او کرده باشد، نمی‌تواند از او پس بگیـرد و اگـر ملـك او نکـرده باشـد، گرفتن آن اشکال ندارد.

مسـأله۳۴۲۰: اگر کسی بمیرد، ورثه بالغ او می‌تواننـد از سـهم خودشـان، خـرج عزاداری میّت نمایند، ولی از سـهم صـغیر بـرای عـزاداری و ماننـد آن نمـی‌شـود چیزی برداشت.

مسـأله۳۴۲۱: اگر انسان مؤمنی را غیبت کند، بنابر احتیاط مسـتحب اگـر مفسـده‌ای پیدا نشود، از آن مؤمن خواهش کند او را ببخشد. و چنانچه ممکن نباشد، بایـد بـرای او طلب آمرزش کند. و اگر به سبب غیبت، مسلمانی اهانت شده، در صـورت امکـان، واجب است آن اهانت را برطرف نماید.

مسـأله۳۴۲۲: انسان نمی‌تواند بدون اجازه حاکم شـرع از مـال کسـی کـه مـی‌دانـد خمس نمی‌دهد، خمس را بردارد و به حاکم شـرع برسـاند، و همچنـین اسـت حکـم زکات، و کفّارات، و فطره، و فدیه و نحوها.

مسـأله۳۴۲۳: آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است، غنا و حـرام مـی-باشد. و اگر نوحه یا روضه و یا قرآن را نیز با غنا بخوانند حرام است، ولـی اگـر آن را با صدای خوب بخوانند که غنا نباشد، اشکال ندارد.

مسـأله۳۴۲۴: موسیقی که غالباً با آلات لهو نواخته می‌شود یـا مشـتمل بـر غناسـت حرام می‌باشد.

مسـأله۳۴۲۵: کشتن حیوانی که اذیّت می‌رساند و مال کسی نیست، اشکال ندارد.

مسـأله۳۴۲۶: جایزه‌ای را کـه بانـك بـه بعضـی از کسـانی‌کـه در صـندوق پـس‌انـداز حساب دارند می‌دهد چون برای تشویق مردم است و از حساب بانك پرداخـت مـی‌شـود و ضرر آن به کسی نمی‌رسد، حلال است.

مسـأله۳۴۲۷: اگر چیزی را به صنعتگری بدهند که درست کند و صـاحب آن نیایـد آن را ببرد، چنانچه صنعتگر جسـتجو کنـد و از پیـدا کـردن صـاحب آن ناامیـد شـود، احتیاط واجب آن است که با اجازه حاکم شرع آن را به نیّت صاحبش صدقه بدهد.

مسـأله۳۴۲۸: سینه زدن در کوچه و بازار با اینکه زنها عبور می‌کنند اشـکال نـدارد ولی بر زنها جایز نیست به سینه مردان نگاه کنند. و نیز اگـر جلـوی جمعیّـت عـزادار بیرق و مانند آن ببرند، مانعی ندارد، ولی باید آلات لهو استعمال نشود.

مسـأله۳۴۲۹: کلیه انـواع عـزاداری بـرای حضـرت امـام حسـین علیه‌السلام جـایز، بلکـه مستحب می‌باشد.

مسـأله۳۴۳۰: گذاشتن دندان طلا و دندانی که روکـش طـلا دارد، بـرای زن مـانعی ندارد و برای مرد خلاف احتیاط اولی است.

مسـأله۳۴۳۱: حرام است انسان استمناء کند، یعنی با خود کاری کند کـه منـی از او بیرون آید. و استمناء زن و شوهر با یکدیگر مانعی ندارد.

مسـأله۳۴۳۲: تراشیدن ریش و ماشین کردن آن، اگـر ماننـد تراشـیدن باشـد حـرام است و حکم خدا با مسخره مردم تغییر نمی‌کند، پـس کسـی کـه اوّل تکلیـف اوسـت یا اگر ریش نتراشد، مردم او را مسخره می‌کنند، چنانچه بتراشد یا طـوری ماشـین کنـد که مانند تراشیدن باشد حرام است.

مسـأله۳۴۳۳: بنابر احتیاط واجب پیش از آنکه بچّه بالغ شود ولیّ او، باید نسـبت بـه ختنه‌اش اقدام نماید. و اگر او را ختنه نکند، بعد از بلوغ بر خود بچّه، واجب است.

مسـأله۳۴۳۴: اگر پدر و مادر فقیر باشند و نتوانند کاسبی کنند، چنانچه فرزنـد آنـان بتواند، باید خرجی آنان را بدهد.

مسـأله۳۴۳۵: اگر کسی فقیر باشد و نتواند کاسبی کنـد، پـدر او بایـد خرجـی او را بدهد و اگر پدر ندارد، یا پدرش نمی‌تواند خرجی او را بدهـد، چنانچـه فرزنـدی نیـز نداشته باشد که بتواند خرجی او را بدهد، جدّ پـدری او بایـد خرجـی او را بپـردازد و اگر جدّ پدری ندارد، یا مادرش نمی‌تواند خرجی او را بدهد، بایـد مـادر پـدر و مـادر مادر و پدر مادر با هم خرجی او را بدهند و اگر مادر پـدر و مـادر مـادر نـدارد، پـدر مادر، باید خرجی او را بدهد.

مسـأله۳۴۳۶: دیواری که ملك دو نفر است، هیچ کـدام از آنـان حـق نـدارد بـدون اجازه شریك دیگر، آن را بسازد یا سر تیر یـا پایـه سـاختمان خـود را روی آن دیـوار بگذارد، یا به دیوار میخ بکوبد، امّا کارهـایی کـه معلـوم اسـت شـریك راضـی اسـت،

مانند تکیه دادن به دیوار و لباس انداختن روی آن اشکال ندارد و اگر شریك او بگوید به این کارها راضی نیستم، انجام آن جایز نیست و می‌تواند برای تقسیم مال، به حاکم شرع مراجعه کند.

مسأله۳۴۳۷: عکاسی و نقاشی صورت جایز است.

مسأله۳۴۳۸: درخت میوه داری که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمده، اگر انسان نداند صاحبش راضی است، نمی‌تواند از میوه آن بچیند و اگر میوه آن، روی زمین ریخته باشد، نمی‌تواند آن را بردارد، مگر با شرایط «حق المارّه».

مسأله۳۴۳۹: ستحب است در روز اوّلی که بچّه به دنیا می‌آید یا پیش از آنکه بند نافش بیفتد، در گوش راست او «اذان» و در گوش چپش «اقامه» بگویند.

مسائل جدید

مسأله۳۴۴۰: حکم مسافرت با وسایل نقلیه جدید، همان حکم مسافرت با وسایل قدیمی می‌باشد، پس اگر روزه دار، با هواپیما، کشتی، قطار، ماشین یا سفینه‌های فضایی مسافرت کند و هشت فرسخ مسافت را طی نماید، افطار بر او واجب و نمازش شکسته می‌شود.

مسأله۳۴۴۱: مسافرت شرعی با پیمودن هشت فرسخ تحقّق می‌یابد، چه این مسافت در خطی افقی، یا عمودی و یا مورّب باشد، چه در کره زمین یا فضا یا آب و چه در کرات آسمانی دیگر باشد. پس اگر شخصی با هر نوع وسیله ای، مسافت هشت فرسخ را در فضا، به طور عمودی بپیماید، یا رفت و برگشتش هشت فرسخ شود، لازم است روزه‌اش را بخورد و نمازش را شکسته بخواند و اگر شخصی با هر نوع زیردریایی مسافت هشت فرسخ را به طور عمودی در عمق آب پیمود و یا رفت و برگشتش هشت فرسخ گردید، افطار بر او واجب شده، نمازش شکسته می‌شود و همچنین است حکم مسافرت در کرات دیگر یا بین آن‌ها. بنابراین زمان هیچ اعتباری در تحقق مسافرت شرعی و پیاده کردن احکام آن ندارد، بلکه مسافت معتبر است.

مسأله۳۴۴۲: حدّ ترخّص، یعنی جایی که مسافر باید احکام شرعی مسافرت را انجام دهد، با طیّ مسافتی که پس از آن، دیوارهای شهر دیده نشود و صدای اذان به گوش نرسد تحقّق پذیر است. البته این امر در جایی است که مسافرت در خطی افقی باشد، ولی اگر دیوارها و صدای اذان، حتی با طی مسافت معتبر مخفی نشد، مثلا به علت اینکه شهر غیر عادی و ساختمان‌های بسیار بلندی داشت یا صدای اذان

غیر طبیعی بود و با بلندگوهای متعدّد و قوی پخش می‌شد و یا به علّت اینکه مسافرت در خط عمودی بود، در تمام این موارد، همان مسافت معتبر است و این علائم اعتباری ندارد.

مسأله۳۴۴۳: حدّ ترخّص با طی مسافت معمولی که دیوارها و اذان مخفی گردد، تحقّق می‌یابد و فرقی نمی‌کند مبدأ مسافرت، شهر کوچك، یا بزرگی بوده باشد.

مسأله۳۴۴۴: اگر ظهر شرعی، در شهری تحقّق یافت و مسافر نماز خود را در آن شهر خواند، سپس با وسیله‌ای به مسافرت پرداخت و به جایی رسید که هنوز ظهر نشده بود، بنابر احتیاط مستحب دوباره نماز بخواند. و همین حکم نسبت به سایر اوقات و بقیّه نمازها نیز جاری است.

مسأله۳۴۴۵: اگر کسی با وسیله‌ای روی زمین یا در فضا مسافرت کرد که با حرکت خورشید و با همان سرعت حرکت می‌نمود، طوری‌که همیشه در یك موقعیت ثابتی در مقابل خورشید قرار داشت، این شخص باید در هر ٢٤ ساعت، پنج نماز بخواند. و همین نسبت در مورد کمتر از ٢٤ ساعت یا بیشتر نیز باید رعایت شود.

مسأله۳۴۴۶: اگر روزه دار در شهری قرار داشت و خورشید غروب کرد و او افطار نمود، سپس به شهری مسافرت کرد که هنوز خورشید غروب نکرده بود، بنابر احتیاط مستحب، امساك کند امّا اگر روزه دار در شهری بود و صبح شد و روزه خود را آغاز نمود سپس به شهر دیگری مسافرت کرد که هنوز فجر نشده بود، جایز است تا وقتی که فجر طلوع نکرده، افطار کند.

مسأله۳۴۴۷: در افق‌هایی که شش ماه شب و شش ماه روز است و همچنین در افق‌هایی که شب یا روز ٢٤ ساعت یا بیشتر باشد واجب است نماز و روزه و بقیّه عباداتی که وقت معیّن دارد، به وقت آفاق متوسطه دیگر چون مکه مکرّمه یا عراق و ایران و سوریه و مانند آن‌ها برگزار شود.

مسأله۳۴۴۸: در اینگونه افق‌ها حکم غیر عبادات مثل: شیردادن، عدّه، و سه روز و ده روز از ایّام حیض و نفاس، و ده روز و یك ماه در وطن و اقامت و غیره، حکم عبادات را دارد.

مسأله۳۴۴۹: خرید و فروش قرآن، علی الأقرب مکروه است و بهتر است به عنوان هدیه معامله شود.

مسأله۳۴۵۰: کلیه مؤمنان در تمام کشورهای اسلامی، در سفر، اقامت، زراعت، ساختمان، کار، تجارت، نشر کتاب، مجله، روزنامه، استفاده از رادیو، تلویزیون،

تشکیل احزاب سالم و انجمن‌ها، تألیف، سخنرانی، ازدواج و تمامی فعالیّت‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره ـ مگر در موارد محرّمات شرعیّه ـ آزاد می‌باشند و اَحدی حقّ جلوگیری از آزادی‌های مذکور را ندارد.

مسأله۳۴۵۱: به غیر از حقوق شرعیّه (خمس، زکات، جزیه و خراج) جعل قانون، و یا دریافت هیچ نوع عوارض و مالیاتی جایز نیست.

مسأله۳۴۵۲: جایز است انسان در وسایل نقلیّه زمین پیما یا هواپیما سوار شود، گرچه بداند تمام وقت نماز را در حرکت خواهد بود و نمی‌تواند برای انجام نماز از آن خارج شود، در این صورت باید نماز را در همان وسیله نقلیه به کیفیّت ممکن بخواند.

مسأله۳۴۵۳: کسی که به فضا مسافرت کند، قبله او کره زمین خواهد بود، پس کسی که در سفینه‌های فضایی یا در یکی از کرات آسمانی، مانند ماه یا مریخ یا غیره باشد، واجب است هنگام نماز، به سوی کره زمین توجّه کند.

مسأله۳۴۵۴: حکم کسی که در کرات دیگر ساکن است، مانند حکم کسی است که در کره زمین سکونت دارد و تمام احکام را که به طلوع و غروب مربوط است، باید در محل خود و طبق افق خود عمل کند، مگر از حدّ متعارف خارج باشد، در این صورت حکم افق‌های قطبی را پیدا می‌کند.

مسأله۳۴۵۵: کسی که در کره‌ای زندگی می‌کند که خورشید دیگری غیر از خورشید منظومه ما بر آن طلوع می‌کند، واجب است اعمال خود را با حرکت همان خورشید وفق بدهد، مگر از حدّ متعارف خارج باشد.

مسأله۳۴۵۶: کسی که در کره‌ای زندگی می‌کند که دو خورشید یا خورشیدهای متعدّدی بر آن طلوع می‌کند، جایز است برای تعیین وقت عبادت‌های خود، حرکت یکی از آن خورشیدها را انتخاب کند. این در صورتی است که مسافت کره او با آن دو خورشید یا خورشیدها مساوی باشد، و الاّ بنابر احتیاط واجب، حرکت خورشیدی را انتخاب کند که کره مسکونی او، گرد آن می‌چرخد.

مسأله۳۴۵۷: کسی که در کره‌ای زندگی می‌کند که دو ماه یا بیشتر بر آن طلوع می‌کند، برای تعیین وقت عبادت‌هایی که با حرکت ماه انجام می‌پذیرد، مانند روزه، خمس، زکات و غیره، جایز است حرکت هر کدام از آن‌ها را انتخاب کند. این در صورتی است که ماه‌ها، به طور مساوی از کره او دور باشند، اگر نه حرکت ماهی را انتخاب کند که نسبت به بقیّه نزدیکتر است.

مسأله۳۴۵۸: تیمّم بر خاك كرات دیگر كافی است، اگر اسم خاك بر آن صدق كند، در غیر این صورت احتمال كفایت آن خاك‌ها، با احتمال لزوم تیمّم بر خاك زمین در صورتی كه عُسر و حَرَج نباشد مساوی است، لكن احوط تقدیم خاك زمین است در صورتی كه ممكن باشد.

مسأله۳۴۵۹: اگر معدّل سن بلوغ در جایی از زمین یا در كرات دیگر، تأخیر یافت، هر كدام از سن و احتلام و روییدن موی بالای آلت، یا حیض متأخّر نیز دلیل بر بلوغ است علی الأقرب.

مسأله۳۴۶۰: حاكمیّت در اسلام، نسبت به غیر معصومین علیهم‌السلام در موضوعاتی كه احكام عمومی بر آن‌ها مترتب است در صلاحیّت فقهای مراجع تقلید و مستند به مشورت فیمابین است و باید سایر شرایط شرعی نیز فراهم باشد و استبداد در حكومت جایز نیست.

مسأله۳۴۶۱: اگر طول روز، یا ماه و یا سال، در بعضی از كرات بیشتر یا كمتر از زمین باشد، همان معیار می‌باشد، مگر تفاوت زیاد بوده، مانند اینكه یك ماه آن مساوی با دو ماه زمین، یا یك روز آن معادل نصف روز در زمین باشد كه باید به موازین زمین و در صورت امكان بنابر احتیاط بر طبق وقت مكّه مكرّمه یا دیگر آفاق متوسطه رفتار كرد.

مسأله۳۴۶۲: حركت كرات آسمانی، برای ساكنان آن‌ها مسافرت به حساب نمی‌آید، مگر طوری باشد كه عرفاً برای آن‌ها سفر حساب شود، مانند اینكه حركت انتقالی نداشته، ناگهان به طور موقّت حركت انتقالی پیدا كند، یا به اندازه‌ای كوچك باشد كه بیشتر به یك سفینه فضایی شباهت داشته باشد تا به یك كره، در صورتی كه سفر بر آن‌ها صدق كند.

مسأله۳۴۶۳: اگر در اثر دارو و درمان، نشانه‌های بلوغ پسران از وقت مقرّر خود جلو بیفتد، مثلاً دارویی مصرف كند كه احتلام یا روییدن مو را تقدیم نماید، باید به این‌ها عمل شود، مگر این تقدیم خیلی خارق‌العاده بوده، مانند اینكه كودك خردسالی را با دارو، وادار به احتلام كنند. این در پسران بوده و اما نسبت به دختران، پس اعتباری به جلو افتادن رؤیت خون نسبت به تكلیف دختر، یا قطع شدن و یا به تأخیر افتادن رؤیت خون نسبت به یائسه شدن خانم نیست، بلكه اعتبار تكلیفِ دختر به تمام شدنِ نُه سال قمری و یائسه بودن به تمام شدنِ پنجاه سال قمَری در غیر سادات و تمام شدن شَصت سال قمری در سادات است.

مسأله۳۴۶۴: پیوندَ نمودن منی زن با منی شوهر خود جایز است و فرزند به آنان ملحق می‌شود.

مسـأله۳۴۶۵: پیوند نمودن منی زن و مـرد اجنبـی، جـایز نیسـت لکـن فرزنـد ایـن پیوند ملحق به آن مرد و زن خواهد بـود ـ در صـورتی کـه امکـان الحـاق بـه شـوهر شرعی نباشد ـ در جمیع احکـام حتّـی ارث و مَحرمیّـت و اگـر پیونـد از روی اشـتباه انجام پذیرد «ولَد شبهه» است و أیضاً جمیع احکام ولد حلال را دارد.

مسـأله۳۴۶۶: پیوند حیوانات به پودر شده منی، جایز است.

مسـأله۳۴۶۷: پیوند زدن منی زن و شوهر در لوله آزمایشی کـه در نتیجـه، فرزنـدی به وجود آید، جایز است و فرزند هم ملحق می‌باشد.

مسـأله۳۴۶۸: حکم فرزندی که در غیر رحم خلق می‌شود حکم فرزندی اسـت کـه در رحم به وجود می‌آید، پس اگـر از منـی زن و شـوهر شـرعی باشـد فرزنـد حـلال است و اگر از زن و مرد اجنبی باشد این پیوند جایز نیسـت، امّـا فرزنـد ملحـق بـه آن مرد و زن می‌باشد در جمیع احکام.

مسـأله۳۴۶۹: رعایت حقوق بشر، به نحوی که اسلام دستور فرمـوده، شـرعاً ثابـت است، منتهی بعضی واجب و بعضی مستحب است.

مسـأله۳۴۷۰: جلوگیری دائمی از باردار شدن جایز نیسـت، چـه بـا از کارانـداختن بعضی آلات تناسلی مرد یا زن باشد و چه بـا ایجـاد مصـونیت در مقابـل سـلول‌هـای زنده در مرد یا زن، ولی جلوگیری موقّت جایز است.

مسـأله۳۴۷۱: سقط جنین گرچه نطفه باشد جایز نیست، مگر امر مهم‌تـری در میـان باشد، مثلا اگر حیات مادر بر سقط جنین بستگی داشته باشـد جـایز اسـت و چنانچـه از مصداق دفاع باشد، پرداخت دیه لازم نیست.

مسـأله۳۴۷۲: جایز نیست زن، خود را در معرض برخورد با منی مـرد بیگانـه قـرار دهد ـ اگر حامله گردد ـ ماننـد اینکـه در حمّـام یـا جـایی بنشـیند کـه در آنجـا منـی بیگانه‌ای باشد ولی اگر چنین کاری را از روی علم کرد، بچّـه فرزنـدش خواهـد بـود، امّا نسبت به منی شوهر خودش اشکالی ندارد.

مسـأله۳۴۷۳: جایز نیست مرد، آلت پلاستیکی زنانه استعمال کند و همچنـین جـایز نیست عروسك‌های پلاستیکی که به شکل زن ساخته‌اند، اسـتعمال نمایـد، همـان‌طـور که برای زن نیز جایز نیست آلت پلاستیکی مردانه و عروسـك‌هـای پلاسـتیکی مردانـه را استعمال کند. و همچنین در صورتی که باعث برانگیخته شدن شهوت باشـد، جـایز نیست آن‌ها را لمس کند اگر موجب خروج منی شود و الاّ احتیاط در ترك است.

مسـأله۳۴۷۴: استمناء به وسـیله خـواب مصـنوعی و ماننـد آن جـایز نیسـت، ولـی

مُحتلم شدن در خواب طبیعی، حتّی در صورتی که می‌داند چنانچه بخوابد محتلم خواهد شد، جایز است.

مسأله۳۴۷۵: برای مرد استمناء جایز نیست، مگر با همسر خود. و برای زن نیز جایز نیست مگر با شوهر خود، چه با دست، یا نگاه به عکس، یا بازی با مجسّمه یا عروسك و یا تخیّل باشد و چه با خوردن چیزی که به آن منجر گردد.

مسأله۳۴۷۶: هرگونه مصادره اموال، دستگیری افراد، تبعید و زندانی نمودن آن‌ها ـ در غیر موارد مقرّره شرعی ـ جایز نیست و موجب ضمان می‌گردد و در موارد شرعی واجب است به کیفیّت شرعی عمل شود.

مسأله۳۴۷۷: خوردن موادی که در درون انسان به مشروب مبدّل شود، جایز نیست.

مسأله۳۴۷۸: هر چیزی که به چیز دیگری مُنقلب گردد، به صورتی که دیگر، آن چیز اوّل نباشد، احکام چیز دوّم را در بر خواهد گرفت. پس هر حرامی که به حلال منقلب گردد، مثلا گوشت حرام یا نجاست، خاکستر گردد و یا نجاست که پای بُتّه یا درخت میوه قرار دهند و مبدّل به آن شود، حلال خواهد شد. و حلالی که به حرام منقلب گردد، مانند سرکه‌ای که شراب شود حرام خواهد شد. و چیز پاکی که به چیز نجس، یا نجسی که به پاك منقلب گردد حکم همان را پیدا خواهد کرد.

مسأله۳۴۷۹: هرگونه اعمال خشونت و تندروی که باعث ایذاء مردم یا بدنامی اسلام و مسلمین می‌شود جایز نیست.

مسأله۳۴۸۰: تشریح بدن مرده انسان جایز نیست و ممکن است طب را با تشریح بدن حیوانات و با استفاده از پیکره‌های پلاستیکی که به شکل و خصوصیّات انسان درست کرده‌اند، آموخت.

مسأله۳۴۸۱: اگر جزیی از بدن «نجس العین» مانند سگ یا کافر را، به بدن مسلمانی پیوند زدند، پاك خواهد شد. و اگر جزیی از بدن حیوان یا انسان پاکی را به بدن نجس العین پیوند زدند نجس خواهد شد، البته این در صورتی است که جزو پیوند شده، عرفاً از اجزای دومی به حساب آید.

مسأله۳۴۸۲: پیوند زدن اعضای حیوان به انسان، جایز است، مانند تبدیل بیضتین یا قلب یا سایر اعضای آن.

مسأله۳۴۸۳: مرزهای جغرافیایی بین کشورهای اسلامی، صحیح نیست وتمامی کشورهای اسلامی یك‌کشور می‌باشد ومسلمانان در سراسر بلاد اسلامی، باهم بیگانه

نبوده و از کلیّه حقوق، به طور مساوی برخوردارند، مگر در مواردی که شارع اِستثنا فرموده است.

مسأله۳۴۸۴: سرمایه گذاری خصوصی در خدمات عامّه، مانند جاده سازی، برق رسانی، آب، گاز، تلفن، فرودگاه‌ها، بنادر کشتیرانی، راه آهن و غیره، برای عموم مردم ـ به ذات خود ـ جایز می‌باشد.

مسأله۳۴۸۵: تکثیر فرزند به وسیله دارو جایز است، مانند اینکه زن دارویی بخورد که منجر به باردار شدن دو یا چندین فرزند شود، چنانچه جایز است کاری کنند که زن، سالانه بیش از یك بار باردار گردد.

مسأله۳۴۸۶: جایز است جنین را از رحم مادر، به خارج آن منتقل کنند و همچنین جایز است آن را از خارج، به رحم زن نقل دهند. البته در صورتی که منجر به مرگ جنین یا رسیدن ضرری به او یا به زن نگردد.

مسأله۳۴۸۷: جایز نیست زن در مورد فرزند، تشریك نماید، یعنی از دو مرد باردار گردد، گرچه هر دو منی هنگام جدا شدن از دو مرد برای زن حلال باشد، مثلا اگر منی شوهر اوّل او را در لوله آزمایشی نگهداری کنند و پس از طلاق دوباره شوهر کند و سرانجام منی نگهداری شده را با منی شوهر دوم مخلوط کنند و در یك بار آن را به زن تلقیح کنند و اگر چنین کاری انجام دهند، فرزند در حکم «ولد شبهه» خواهد شد.

مسأله۳۴۸۸: جایز نیست منی شوهر را پس از طلاق بائن به زن پیوند زنند ولی منی شوهر را اگر پیش از ازدواج گرفته و نگه داشته باشند، و به زن بعد از ازدواج پیوند زنند مانعی ندارد علی الأقرب، و در هر دو صورت فرزند ملحق به هر دو است در جمیع احکام.

مسأله۳۴۸۹: جایز نیست منی حیوانی را به زن پیوند زنند.

مسأله۳۴۹۰: هر عضوی که از حیوان یا انسانی به دیگری نقل داده شود، مانند قلب و چشم و کبد و بیضه و غیره، پس از انتقال از اعضای منقول الیه یعنی شخصِ دوم به حساب خواهد آمد و تمام احکام دومی را خواهد داشت، به شرط آنکه عرفاً جزء دومی حساب شود.

مسأله۳۴۹۱: اگر در صورت امکان، سر انسانی را به دیگری پیوند زنند، مانند اینکه سر انسان مُحتضری را قطع کرده، بر بدن انسانی قرار دهند که مثلا از سر درد شکایت دارد، احتمالا انسان جدیدی خواهد شد و در این صورت، احکام خاصه

صاحب سر و احکام خاصه صاحب بدن بر او جاری نخواهد شد. و در این مسأله فروع و احتمالات متعدّده‌ای است.

مسأله۳۴۹۲: اگر مسلمانی عضوی از اعضای باطنی بدن خود را اجازه دهد بعد از مرگش از بدن او، به نفع انسان زنده جدا کنند، جایز است اگر زندگی انسان زنده یا تمامیّت آن، بر این کار متوقّف باشد، مثلا اگر سعید اجازه داد که پس از مرگش، کلیه‌اش را قطع کرده و به احمد پیوند زنند و در این صورت نیازی به اجازه ورثه نیست.

مسأله۳۴۹۳: زنده کردن مردگان با روش‌های علمی در صورت امکان جایز است. و روشن است که حیات از خدای توانا و با قدرت کامله اوست و انسان تنها وسیله‌ای است برای اجرای اراده پروردگار.

مسأله۳۴۹۴: اگر انسانی را پس از مرگش زنده کردند، احکام جدیدی بر او مترتّب می‌شود و این مسأله دارای فروع و احتمالات بسیاری است.

مسأله۳۴۹۵: خون گرفتن از زنده جایز است ولی خون گرفتن از مرده جایز نیست مگر اینکه در حال حیات اجازه داده باشد.

مسأله۳۴۹۶: جایز نیست مرد را به زن و زن را به مرد، تبدیل کنند، البته در مورد حیوانات جایز است.

مسأله۳۴۹۷: پیوند زدن آلت مرد، به بدن زن یا آلت زن به بدن مرد، جایز نیست.

مسأله۳۴۹۸: اگر شوهر یا زن، عضوی از اعضای مرد و زن بیگانه‌ای را به خود پیوند زند، از اجزای خود آن‌ها، محسوب خواهد شد.

مسأله۳۴۹۹: جایز است علم و دانش را به وسیله ای، از مغزی گرفته و به مغز دیگری منتقل نمود و اگر این کار تصرّف در مغز دومی به حساب نیاید، احتمال دارد رضایتش لازم و احتمال دارد لازم نباشد ولی اگر تصرّف به حساب آید، اجازه او شرط است.

مسأله۳۵۰۰: آزمایش تمام تجارب علمی بر حیوانات جایز است، حتّی اگر آن‌ها را در معرض بیماری‌های روانی یا بدنی قرار دهد.

مسأله۳۵۰۱: اجرای تمام آزمایش‌ها بر انسان، با اجازه او جایز است، در صورتی که ضرر بالغی به او نرسد. امّا اگر برای او ضرر بالغ داشته باشد، حتّی با اجازه او نیز جایز نیست، مگر ضرر کمی باشد، یا اینکه امر مهم‌تری از نظر شرع، در نظر باشد.

مسأله۳۵۰۲: تجسّس بر مسلمانان و گماردن جواسیس بر آن‌ها حرام می‌باشد.

مسـأله۳۵۰۳: استفاده از تمام وسایل نوین، مانند رادیو و تلویزیون اگـر برنامـه‌هـای آن از حرام پاك باشد جایز است.

مسـأله۳۵۰۴: تماشای فیلم یا نمایشنامه‌هایی کـه هـیچ گونـه حرامـی در آن نباشـد جایز است.

مسـأله۳۵۰۵: بیمه کردن زندگی یا سایر اموال انسـان جـایز اسـت، مـثلا مـی‌تـوان کشتی در دریا، یا هواپیما در فضا را بیمه کرد، زیرا معاملـه‌ای اسـت عقلایـی و عمـوم آیه «**أَوْفُوا بِالْعُقُود**» شامل آن می‌شود.

مسـأله۳۵۰۶: حقوق چاپ، ترجمه، نقل، تألیف، حتّی حـق انحصـاری مخترعـان و غیره اگر از نظر عرف، به عنوان حق شناخته شده باشد، احتیـاط لازم اسـت کـه آن‌هـا را مراعات نموده گرچه مسأله محلّ تأمّل است.

مسـأله۳۵۰۷: معاملات بانك‌ها و معامله با آن‌ها حلال است، مگـر بعضـی از آن‌هـا مثل معاملات ربوی که هم گرفتن و هم پـرداختن آن حـرام مـی‌باشـد، و نیـز معاملـه کالی به کالی و مانند آن نسبت به بعضی بانك‌ها، و نیـز معاملـه‌ای کـه عنـوان حرامـی بر آن منطبق گشت، آن نیز حرام خواهد شد.

مسـأله۳۵۰۸: جوایزی که تجّار برای تشویق فروش کالاهای خود، یـا مؤسّسـات و یا افراد مختلفی برای تشویق در هر کار حلالی قرار می‌دهند، حلال می‌باشد.

مسـأله۳۵۰۹: بلیط‌های شانسی، از نـوع قمـار و حـرام محسـوب مـی‌شـود، مگـر گردانندگانش آن را طبق مـوازین شـرعی وضـع کننـد کـه در ایـن صـورت، حـلال خواهد شد.

مسـأله۳۵۱۰: مسابقه اسب‌دوانی که امروزه از آن به «ریسـز» تعبیـر مـی‌کننـد حـرام است، مگر به شکل مسابقه اسب‌دوانی شرعی باشد که در احکام مسـابقه و تیرانـدازی ذکر شده است.

مسـأله۳۵۱۱: واگذاری پول اجاره بـه صـندوق ثبـت «اجـراء» جـایز نیسـت و اگـر مستأجر این کار را کرد و صاحب ملك راضی نبود، غصب خواهد بود.

مسـأله۳۵۱۲: نماز خواندن در زمین‌های زراعتی غصبی جایز نیسـت، همچنـان کـه تصرّف و کار در کارخانه‌های غصبی جایز نمی‌باشد.

مسـأله۳۵۱۳: تصرّف در زمین‌ها یا کارخانه‌هایی که دولت بـدون رضـایت مالکـان، آن‌ها را می‌گیرد و به کشاورزان یا کارگران می‌دهد، جایز نیست.

مسـأله۳۵۱۴: پولی که به نام «سرقفلی» گرفته می‌شود، اگر مالك آن را بگیـرد جـایز

است و همچنین اگر مستأجر آن را در مقابل اثاث دکان بگیرد یا اینکه عنوان حلال دیگری بر آن صدق کند جایز می‌باشد.

مسأله۳۵۱۵: سلامی که از طریق تلفن شنیده می‌شود، جوابش واجب و سلامی که از رادیو و تلویزیون شنیده می‌شود، جوابش واجب نیست.

مسأله۳۵۱۶: حضور بر تشریح مرده، برای تعلیم یا تعلّم یا تماشا یا غیر ذلك اگر اعانت بر اثم عرفاً نباشد اشکال ندارد.

مسأله۳۵۱۷: نگاه کردن به عکس زنان شناخته شده و معروف جایز نیست. و در مورد نگاه به عکس زن ناشناخته نیز، بنابر احتیاط واجب ترك آن است.

مسأله۳۵۱۸: نگاه کردن به نقاشی خیالی زنان اگر شهوت برانگیز نبوده و در نگاه کردن به آن مفاسد دیگری نباشد اشکال ندارد.

مسأله۳۵۱۹: کاستن قیمت سفته حقیقی، جایز و کاستن قیمت سفته غیر حقیقی، جایز نیست.

مسأله۳۵۲۰: حواله دادن پول کشوری، به کمتر یا بیشتر از آن در کشور دیگر جایز است، مانند حواله دادن دینار یا تومان به کمتر از قیمت واقعی آن در غیر کشوری که پول در آن رایج است، زیرا این امر، نتیجه اختلاف ارزش پول است و «ربا» نمی‌باشد.

مسأله۳۵۲۱: همکاری با حکومت‌های ظالم جایز نیست.

مسأله۳۵۲۲: گوش دادن به سخنانی که از رادیو و تلویزیون پخش می‌شود و همچنین سخنرانی در آن‌ها جایز است و نگاه کردن به عکس‌های حلالی که از صفحه تلویزیون نمایش داده می‌شود جایز می‌باشد، البته حلال بودن همه این امور در صورتی است که حرام دیگری در کار نیاید و محذور شرعی دیگری در میان نباشد.

مسأله۳۵۲۳: جایز است برای رفع و منع مُنکِرات با دولت‌ها تماس گرفت، حتّی اگر دولت، آن منکرات را از راه‌های شرعی رفع نکند، مانند زندان کردن دزد، البته این کار در صورتی جایز است که ضررش کمتر از نفعش باشد و از راه‌های دیگر ممکن نباشد.

مسأله۳۵۲۴: اگر کشته‌ای در خانه کسی پیدا شود و او ادعا کند خود مقتول، خودکشی کرده است، این امر «لوث» حساب می‌شود و باید احکام «قسامه» که در مبحث قصاص گذشت، عملی گردد.

مسأله۳۵۲۵: شکنجه در اسلام حرام است و اعتراف گرفتن از کسی که درباره‌اش،

احتمال جرمی داده شده است، به وسیله زدن و شکنجه جایز نیست و اگر در این حال اعتراف کرد اعتباری ندارد، بلکه باید از راه‌های شرعی به آن دست یافت.

مسأله۳۵۲۶: قانون‌گذاری استناد به «مصالح مرسله» جایز نیست، ولی حکومت اسلامی که زیر نظر فقهای مراجع تقلید است می‌تواند اموری را که به مصالح مسلمین لطمه وارد می‌سازد و با مشورت فیمابین منع کند، مثلاً می‌تواند رفت وآمد وسایل نقلیّه را برای رفاه حال مردم، طبق اصل صحیح وضع کند. این صلاحیت از قانون «لا ضرار» و «رفع عُسر و حَرَج» و «اَهمّ و مُهم» و غیر آن استفاده می‌شود.

مسأله۳۵۲۷: اگر امر به معروف و نهی از منکر، به مجروح ساختن شخصی یا تلف نمودن مالی منجر شود احتیاج به اجازه حاکم شرع دارد و در مواردی که این امور جایز باشد، بعید نیست ضمانتی نباشد.

مسأله۳۵۲۸: حکم شهید بر کسی که در جنگ‌های غیر منطبق بر میزان جهاد شرعی کشته می‌شود جاری نیست، بلکه احکام مرده بر او جاری می‌شود، بنابراین در صورت امکان باید او را غسل بدهند وگرنه واجب است او را تیمّم داده، حنوط و کفن کنند، سپس بر او نماز بخوانند حتی اگر بر قطعه‌های پراکنده و نامشخص او باشد، سپس او را دفن کنند.

مسأله۳۵۲۹: نقاشی روح داران به وسیله قلم یا چتکه نقاشی مکروه است و عکس برداری و تهیّه فیلم با دوربین و مانند آن جایز است.

مسأله۳۵۳۰: اگر فتنه و آشوبی بر مسلمانان وارد آمد که در اثر آن، گروه زیادی از آنان مُرتدّ شدند و سپس به اسلام باز گشتند، محرز نیست که حکم مرتد بر آن‌ها جاری شود، بنابراین جدایی ابدی همسران، تقسیم اموال و کشتن و نجاست آن‌ها اجرا نخواهد شد و امیرالمؤمنین علیه السلام این احکام را بر کسانی که در بصره و صفین و نهروان بر علیه او خروج کردند، حتّی پس از دست یافتن بر آن‌ها، اجرا نکرد.

مسأله۳۵۳۱: در قبول توبه مرتد فطری دو احتمال است و بعید نیست که قبول شود.

مسأله۳۵۳۲: در مانند این زمان واجب نیست، با گناهکاران قطع رابطه کرد، بلکه لازم است با آنان مدارا نمود، تا از گمراهی باز گردند، حتّی اگر نماز را ترک کرده یا سایر گناهان را مرتکب شده باشند، مگر در معاشرت با آنان محذور دیگری باشد.

مسأله۳۵۳۳: اگر با زن پنجم، پس از مرگ زن چهارم ازدواج کند، سپس زن چهارم زنده شود، زن پنجم، زن او به حساب آمده و زن زنده شده، زن او نخواهد بود علی الأقرب.

مسـأله۳۵۳۴: اگر پس از عدّه گرفتن زن، شوهر مرده‌اش زنـده گردیـد، زن نمـی‌توانـد بـه شوهر برگردد، مگر با عقدی جدید، ولی اگر در حال عدّه زنده شود دو احتمال وجود دارد.

مسـأله۳۵۳۵: مؤمن حق ندارد، بـرادر مـؤمن خـود را بیگانـه بخوانـد، هرچنـد کـه اختلافی در نژاد، صورت، زبان و کشور داشـته باشـند و بیگانـه در نظـر اسـلام فقـط کسانی می‌باشند که از دین اسلام خارجند.

مسـأله۳۵۳۶: هیچ کس حق ندارد مؤمنی را از کشور اسلامی خارج کنـد، گرچـه از کشور دیگری بوده و یا زبان دیگری داشته باشد.

مسـأله۳۵۳۷: خودکشی به هیچ وجه، در اسلام جایز نیست.

مسـأله۳۵۳۸: انسان حق ندارد خودش را بکشد، گرچه بدانـد پـس از چنـدی فـوت خواهد کرد، مانند کسی که به سرطان مبتلا باشد. و یـا از بیمـاری در شـدّت و نـاراحتی بسیار باشد.

مسـأله۳۵۳۹: الکل و ادکلن و مانند آن، که نجس بودنش ثابت نیسـت، محکـوم بـه طهارت است.

مسـأله۳۵۴۰: گذاردن مردهـا مـوی سـر را اگـر تشـبّه بـه کفّـار یـا زنهـا باشـد و همچنین گذاردن زنها موی سر را اگر تشبّه بـه کفـار یـا مردهـا باشـد، بنـابر احتیـاط واجب حرام است.

مسـأله۳۵۴۱: زدن آمپول مقوّی برای روزه دار جایز است.

مسـأله۳۵۴۲: طـواف کعبـه مکرّمـه دورتـر از بیسـت وشـش ذراع فقـط در حـال اضطرار، یا عسر و حرج جایز است.

مسـأله۳۵۴۳: اگر زن دارویی آشامید که حیضش تأخیر بیفتـد، حکمـش در اعمـال حج، حکم زن پاك می‌باشد.

مسـأله۳۵۴۴: نمی‌توان به خبر دادن مغز الکترونی نسبت به اوّل ماه، یا متّهم بـودن و برائت اشخاص و مانند آن اعتماد کرد.

مسـأله۳۵۴۵: جایز نیست، انسانی که بیمـاری مُسـری دارد در اجتماعـات و امـاکن عمومی حاضر شود. و اگر چنین کرد و شخصی بدون اختیار بـه سـبب او بیمـار و یـا تلف شد، ضامن است.

مسـأله۳۵۴۶: اگر شخص بیمار، بداند یـا احتمـال عقلایـی بدهـد اگـر بـه پزشـك مراجعه نکند بیماریش شدّت پیدا می‌کند و به او ضرر بـالغ مـی‌رسـاند، جـایز نیسـت مراجعه نکند و واجب است دارویی که پزشك مورد وثوق می‌دهد، مصرف کند.

مسـأله۳۵۴۷: تشخیص احکام عامّه، موضوعات آن و عنـاوین ثانویـه عامـه و پیـاده کردن آن در جامعه، متوقّف بر تأیید فقهای مراجع تقلید و مستند به مشـورت فیمـابین می‌باشد، و اگر آن حکم یا موضوع یا عنوان ثانوی شخصی باشـد فتـوای فقیـه جـامع الشرایط کافی است.

مسـأله۳۵۴۸: کشتن حیوانات موذی مانند موش، پشه، مگس و غیره بـا مـواد سـمّی، جایز است.

مسـأله۳۵۴۹: اگر انسان در کره ماه یا دیگر کرات آسمانی سکونت کرد، در تمـامی احکام، ماننـد نمـاز، روزه، ازدواج، طـلاق، حـدود، ارث، معـاملات و دیگـر احکـام، مانند انسان‌های ساکن کره زمین می‌باشد.

مسـأله۳۵۵۰: داد و ستد میان ما و انسان‌های دیگـر کـرات آسـمانی، هماننـد داد و سـتد میان ما و افراد کره زمین است و از نظر ازدواج، ارث و دیگر مسائل، تکلیف یکی است.

مسـأله۳۵۵۱: تولید ماهی در دریا و استخرها جایز است، همان گونـه کـه امـروزه در میان بعض ملّت‌ها متداول می‌باشد و غذایی که به مـاهی‌هـا مـی‌دهنـد حتّـی اگـر حـرام باشد تأثیری در حرمت ماهی نخواهد نمود، امّا اگـر عـذره انسـان بـه مـاهی بدهنـد کـه موجب «جلاّله» گردیدن ماهی شود، باید ماهی را طبق دستور شـرعی تطهیـر و اسـتبراء نمایند به اینکه آنقدر به او طعام طاهر دهند که اسم «عذره خوار» از آن برداشته شود.

مسـأله۳۵۵۲: اگر ماهی از خوراکی تغذیه نماید کـه موجـب ریخـتن پولـك‌هـایش گردد، گوشت آن حرام نخواهد شد، بلکه اگـر ایـن موضـوع بـه نسـل آن مـاهی نیـز سرایت کند بعید نیست حلال باشد، ولی چنانچه به نوع دیگـری از مـاهی‌هـای بـدون پولك تبدیل شود حرام خواهد شد.

مسـأله۳۵۵۳: اگر ماهی بدون پولك از خوراکی تغذیـه نمایـد کـه سـبب در آوردن پولك گردد، بنابر احتیاط واجب از آن اجتناب شود هر چند که این موضـوع بـه نسـل آن ماهی انتقال یابد، مگر به نوع دیگری از ماهی‌هـای پولـك دار تبـدیل شـود کـه در این صورت، حلال خواهد شد.

مسـأله۳۵۵۴: اگر بر اثر بمب‌های باران زا، ایجاد ابر و باران نمایند، حکـم آن بـاران در طهارت، حکم باران‌های طبیعی است علی الأقرب.

مسـأله۳۵۵۵: مسافرت نمودن به کشورهای کفّار به منظـور تحصـیل دانـش، جـایز است، به شرطی که انسان مرتکب محرّمات نگـردد، ماننـد خـوردن گوشـتی کـه غیـر مسلمان ذبح کرده و به شرطی که به چیزهـایی کـه نگـاه کـردن آن حـرام اسـت نگـاه

نکند، مانند زنان و دختران و نباید با دختران و زنان، طرح دوستی بریزد و باید واجبات خود را، مانند نماز و روزه بجا آورد.

مسأله۳۵۵۶: دانشجویانی که به کشورهای غربی مسافرت می‌کنند، می‌توانند با دختران اهل کتاب یعنی مسیحی، یهودی و زردشتی، به عقد موقّت بلکه أیضاً علی الأقرب عقد دائم ازدواج کنند، به شرطی که صیغه عقد به طور صحیح اجرا گردد و می‌توانند با کشورهای اسلامی تماس گرفته و کسانی به وکالت از طرف مرد و زن، صیغه را اجرا نمایند، امّا ازدواج با غیر اهل کتاب، از دیگر کفّار جایز نیست.

مسأله۳۵۵۷: دانشجویانی که به کشورهای غربی مسافرت می‌کنند، در صورتی که در مقابل آنان به دین اسلام حمله نمایند، بر آنان واجب است با شرایط امر به معروف و نهی از منکر از اسلام دفاع کنند و چنانچه نتوانند از عهده پاسخ برآیند، باید در تهیّه پاسخ اشکالات، از کشورهای اسلامی، کمك بگیرند.

مسأله۳۵۵۸: در مسابقات شنای طولانی که سبب از بین رفتن نماز اختیاری می‌شود شرکت نکنند ولی اگر از اوّل بدون توجّه، به شنا پرداخت و در بین شنا متوجّه شد که وقت می‌گذرد، چنانچه دسترسی به قایق یا خشکی دارد باید از آب بیرون آمده و نماز خود را بخواند، امّا اگر دسترسی نیست یا وقت بسیار تنگ است، در همان حالتِ شنا به هر ترتیب که می‌تواند، نمازش را بخواند و برای رکوع و سجود، با سر اشاره کند. و دیگر مسابقات نیز به همین ترتیب است، مانند دوچرخه‌سواری، اتومبیل‌رانی، قایقرانی، خلبانی و... .

مسأله۳۵۵۹: سپردن امتیاز به شرکت و یا فردی، در مورد چیزهایی که همه مردم در آن مساوی هستند، یا در مواردی که با قانون «تسلّط مردم بر اموالشان» منافات دارد، جایز نیست.

مسأله۳۵۶۰: اگر شخصی، عضوی از اعضای باطنی بدن خود مانند قلب و کلیه را بفروشد، یا اجازه دهد که بعد از مرگش از بدن او جدا کنند و به بدن دیگری پیوند بزنند، بعید نیست جایز باشد اگر موجب احیاء نفس محترمه باشد واللّه العالم.

مسأله۳۵۶۱: برگزاری کلیه عزاداری‌ها و همچنین برپایی همه شعائر حسینی حتی مثل قمه زنی و عزای آتش و آنچه که متعارف نزد محبان اهل بیت علیهم‌السلام است جایز بلکه مستحب می‌باشد.

مسأله۳۵۶۲: آواز (غنا) حرام است گرچه در تلاوت قرآن مجید و یا سرود و مدح و یا مصیبت اهل بیت علیهم‌السلام به کار گرفته شود، البته خواندن آن با صدای زیبا که عرفاً غنا شمرده نشود جایز است.

مسـأله۳۵۶۳: موسیقی با آلات لهو حرام است و همچنین اگـر بـا آلات لهـو نبـوده ولی مؤدّای موسیقی باشد.

مسـأله۳۵۶۴: حق قانون گذاری و حق حاکمیت مخـتص بـه خـدای متعـال اسـت، زیرا که او خالق انسان و روزی دهنـده او و آشـنا بـه آنچـه در آن مصـلحت انسـان و عامل سعادت و خوشبختی اوست، سپس خدای متعـال حـق حاکمیـت را بـه رسـول خود و بعد از رسول به امیرمؤمنان و سپس یازده امام معصوم احالـه فرمـود، تـا اینکـه نوبت به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رسید و عصر غیبت کبری شروع شد، که حضرت ایـن حـق را با توقیع شریف خود «**فـانهم حجّتـي علـيكم و أنـا حجـة الله علـيهم**» بـه مجتهـدان و مراجع جامع الشرائط احاله فرمودند. بنابراین قانون گذاری برای احدی جـایز نیسـت، و آنچه اسلام به عنوان احکام به ارمغان آورده تا روز قیامت برای بشـر کـافی اسـت و همچنین برای احدی حق حاکمیت جز خـدا، رسـول، اهـل بیـت، سـپس مجتهـدان و مراجع جامع الشرائط و آنکه آنان او را تعیین می‌کنند نمی‌باشد.

وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، وَصَلّىَ اللّهُ عَلى مُحَمَّد وآلِهِ الطّاهِرِينَ

برخی از واژه های شرعی رساله

آب جاری: آبی‌که بر زمین جریان دارد، مانند آب چشمه، قنات و رودخانه، به «مسأله۳۱» مراجعه شود.
آب کُر: آبی که اگر در ظرفی بریزند در مجموع ۲۷ وجب یا بیشتر شود.
آب قلیل: آبی که از کر کمتر باشد و از زمین نجوشد.
آب مضاف: آبی که از چیزی گرفته شود و یا با چیزی مخلوط گردد.
آب مطلق: آب خالص،که نه از چیزی گرفته‌شده ونه باچیزی مخلوط گشته است.
اثنا: وسط، در بین.
اجمالا: به طور کلّی، قطع نظر از جزئیّات.
اجیر: کسی که در مقابل دریافت مزد، کاری انجام دهد.
احتمال عقلایی: احتمالی که در نظر عقلا و مردم بجا باشد.
احتیاط مستحب: احتیاطی که بهتر است به آن عمل شود و می‌توان آن را ترک کرد.
احتیاط واجب: احتیاطی که باید به آن عمل کرد.
احتیاطاً: بنابر احتیاط.
احوط: بنابر احتیاط.
احوط اوّلی: احتیاطی که سزاوار است رعایت شود.
آداب: مستحبّات و مکروهات.
اذن: اجازه.
ارحام: خویشان.
استبراء: عمل مستحبّی که مردها بعد از بول انجام می‌دهند، به «مسأله۷۷» مراجعه شود.
استبراء حیوان: پاك نمودن حیوانی که به خوردن نجاست عادت کرده باشد.
استمتاع: لذّت بردن، بهره بردن.
استنشاق: بالا کشیدن آب در بینی.
اشتباهاً: از روی اشتباه.
اصول دین: پایه‌های اعتقادی دین، که عبارت است از: توحید، عدل، نبوّت، امامت و معاد.
اضطرار: ناچاری.
اطفال: کودکان.
اعاده: دوباره بجا آوردن.
اکل میته: خوردن مردار.

امام جماعت: پیشنماز.
آمر: امرکننده.
امساك: خودداری.
امین: شخص مورد اطمینان.
اهل کتاب: کفّاری که دارای کتاب آسمانی هستند، یعنی: مسیحیان، یهودیان و زردشتیان.
اولاد: فرزندان.
اولیاء: جمع ولیّ، سرپرستان.
ایذاء: آزار، اذیّت.
باطن: داخل، درون.
بعید: دور.
بُغاة: کسانی که علیه امام معصوم علیه السلام قیام کنند.
بول: ادرار.
بیّنه: دو شاهد عادل.
تارك: ترك کننده.
تامّ الاجزاء: دارای اجزای کامل.
تامّل: تردّد.
تخلّی: بول و غایط کردن.
تذکیه: کشتن حیوان به دستور شرعی.
تربت امام حسین علیه السلام: خاك حرم امام حسین علیه السلام.
تروك حایض: آنچه بر حایض لازم است ترك کند.
تصاحب: به ملکیّت در آوردن.
تضییع: از بین رفتن.
تطهیر: پاك کردن.
تعدّد: چندبار.
تعدّی: تجاوز، زیاده روی.
تقیید: قید کردن.
تکلیف: وظیفه شرعی.
تلف: از بین رفتن.
توطّن: جایی را وطن خویش قرار دادن.

تیمّم بدل از غسل: تیمّم به جای غسل.
تیمّم بدل از وضو: تیمّم به جای وضو.
ثِقه: شخص مورد اطمینان.
ثُلث: یك سوّم.
جاهل: نادان، کسی که چیزی را نمی‌داند.
جاهل قاصِر: کسی که چیزی را نمی‌داند و در ندانستن، کوتاهی نکرده است.
جاهل مُقَصِّر: کسی که چیزی را نمی‌داند ولی در ندانستن کوتاهی کرده باشد.
جبیره: چیزی‌که با آن زخم یا شکستگی را می‌بندد، یا دارویی‌که بر زخم می‌گذارند، به «مسأله ۳۷۱» مراجعه شود.
جدّ: پدر بزرگ.
جدّه: مادر بزرگ.
جُعاله: جایزه.
جِماع: نزدیکی و مقاربت.
جُنُب: کسی که غسل جنابت بر او واجب است.
جهل: نادانی، ندانستن.
حاجت: نیاز.
حاشیه قرآن: گوشه‌های قرآن، کنار صفحه‌ها.
حاکم شرع: مرجع تقلید، مجتهد جامع الشرایط.
حدّ: اندازه.
حدّ شرعی: کیفری که دین اسلام نسبت به بعضی گناهان مقرّر فرموده است.
حَدَث: چیزی که وضو را باطل می‌کند.
حدث اصغر: چیزی که وضو را باطل می‌کند.
حدث اکبر: چیزی که غسل را واجب می‌کند.
حرام: کاری که باید ترك شود و انجام آن جایز نیست.
حرام گوشت: حیوانی که خوردن گوشت آن جایز نیست.
حلال: جایز.
حلال گوشت: حیوانی که خوردن گوشت آن جایز است.
حیات: زندگانی.
خطا: اشتباه.
خطیب: گوینده.

دارالحرب: کشوری که در حال جنگ با مسلمانان است.
دُبُر: پشت.
دیه: خون‌بها.
ذبح: کشتن.
ذراع: تقریباً نیم متر.
ذرع: تقریباً نیم متر
ذمّه: عهده.
رجای مطلوبیّت: به اُمید آنکه مورد خواست خدا باشد.
رجوع: برگشت.
ردّ تحیّت: جواب سلام.
رطوبت: نم.
زراعت: کشاورزی.
زوال نجاست: برطرف شدن نجاست.
سجده تلاوت: سجده‌ای که برای آیه‌های سجده قرآن، واجب می‌شود.
سهواً: از روی اشتباه، غیر عمدی.
سوره توحید: سوره «**قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَد**».
شارع: خداوند متعال، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمّه معصومین علیهم السلام که احکام شرعی را دستور فرموده‌اند.
شُرب خمر: شراب خواری.
شرعاً: از نظر شرع.
شك: تردید.
شك عقلایی: شکی که درنظر عقلا معتبر باشد.
شهادتین: «**أَشْهَدُ أَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّه وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّه**».
صاع: تقریباً سه کیلوگرم.
صحّت: صحیح بودن.
صغیر: کودك، بچّه نابالغ.
صیغه عقد: لفظ مخصوصی که در عقد خوانده می‌شود.
طهارت: پاکی.
ظاهر: روی، آشکار.
ظاهراً: آنچه از ظاهر روایات استفاده می‌شود.

ظنّ: گمان.
عاجز: ناتوان.
عدم: نیستی، نبودن.
عرفاً: در نظر مردم.
عُسر و حرج: سختی، تنگنا.
عفو: بخشش.
عمداً: از روی عمد.
عمل: کار.
عناد: لجاجت.
عهد: پیمان بستن با خدا.
عیال: همسر.
عیالات: کسانی که نان خور انسان می‌باشند.
عین نجس: چیزی که ذاتاً نجس است، مانند بول و خون.
غایط: مدفوع.
غفلت: بی‌توجّهی.
فحص: بررسی، تحقیق، جستجو.
فرادا: نمازی که به تنهایی خوانده می‌شود، نه با جماعت.
الفقه: بزرگترین دائرةالمعارف فقه شیعه در بیش از ۱۵۰ جلد، از برادر مؤلّف محترم آیة اللّه العظمی سیدمحمّد شیرازی‌قدّس‌سرّه.
قُبُل: فرج.
قسم: سوگند.
قصد قربت: برای انجام فرمان خداوند و تقرّب به درگاه الهی.
قضا کند: بعداً بجا آورد.
قلباً: در قلب.
قول: گفته، سخن.
قوّه شامّه: حسّ بویایی.
قیّم: سرپرست.
کبائر ضروریّه: گناهانی که به روشنی، کبیره بودن آن‌ها ثابت شده است.
لاابالی: کسی که به چیزی اهمیّت نمی‌دهد.

مؤکَّد: تأکید شده.
مال التجاره: سرمایه.
مأموم: کسی که در نماز، به امام جماعت اقتدا کرده است.
مُباح: کاری که انجام و ترك آن یکسان است، غیر غصبی.
مبطلات وضو: چیزهایی که وضو را باطل می‌کند.
متعارف: معمول.
متمکّن: دارا.
متنجّس: چیزی که نجس شده است.
متولّی: کسی که تولیت چیزی را به عهده دارد.
مجتهد: کسی که می‌تواند احکام شرعی را استنباط کند.
مجنی علیه: کسی که جنایتی بر او شده است.
محاسن: ریش، موی صورت.
مُحتلم: کسی که در خواب، منی از او بیرون آید.
محذور شرعی: اشکال شرعی.
محلّ تامّل: مورد اشکال.
مخرج: محلّ بیرون آمدن، جای خروج.
مُدّ: تقریباً ۷۵۰ گرم.
مدّعی: ادّعا کننده.
مدّعی علیه: کسی که علیه او ادّعایی شده است.
مرتدّ: کسی که از دین برگشته است.
مسّ: لمس کردن.
مستأجر: کسی که چیزی را اجاره می‌کند.
مستحب: کاری که انجام آن بهتر است.
مستراح: توالت، دستشویی.
مستمعین: شنوندگان.
مسح: کشیدن دست.
مُسلّم: حتمی و یقینی.
مشاهد مشرّفه: حرم‌های امامان معصوم علیهم‌السلام.
مشتمل: دربر گیرنده.

مشقّت: سختی.
مشکوك: مورد شك و تردید.
مشهور علما: آنچه بیشتر علما بر آن عقیده دارند.
مضطر: ناچار، کسی که ضرورتی برای او پیش آید.
مضمضه: گردانیدن آب در دهان.
مطلق: بدون قید و شرط.
مطهِّرات: پاك کننده‌ها.
معتکف: اعتکاف کننده.
معذور: کسی که دارای عذر مقبولی است.
معیوب: دارای عیب.
مغبون: گول خورده.
مفسده: ضرر، آنچه موجب فساد می‌شود.
مقارن: همراه.
مقتول: کشته.
مُقلِّد: کسی که از مجتهد تقلید می‌نماید و به دستور او عمل می‌کند.
مکروه: کاری که ترك آن بهتر است.
مکلّف: شخص بالغ و عاقلی که مورد تکلیف الهی قرار می‌گیرد.
ملاعبه: بازی کردن.
مُلاقی: ملاقات کننده، برخوردکننده.
منازعه: نزاع، درگیری.
مُنجِّس: نجس کننده.
مُنفرِد: کسی که نماز را تنها می‌خواند نه با جماعت.
منفعت: سود.
مُنکِر: انکار کننده.
منکَر: ناپسند، بدی.
منکرات: بدی‌ها، زشتی‌ها.
مَنی: مایعی که هنگام شهوت از انسان خارج می‌شود، به «مسأله۳۹۵» مراجعه شود.
مَوات: زمین خشك و بایر، زمینی که مالك نداشته باشد.
موازین: معیارها.

موجب: سبب.
موكِّل: کسی که دیگری را وکیل خود می‌نماید.
میّت: مرده.
نافله: نماز مستحب.
ناهی: نهی کننده.
نایب: کسی که کاری را به جای دیگری انجام دهد.
نجس العین: انسان یا حیوانی که ذاتاً نجس است، مانند کافر، سگ و خوک.
نذر: پیمان بستن با خدا.
نقدَین: طلا و نقره.
نماز ادا: نمازی که در وقت خود بجا آورده شود.
نماز قضا: نمازی که خارج از وقت آن، خوانده شود.
نماز یومیّه: نمازهای واجب شبانه روز، که در «مسأله۸۰٤» گذشت.
نیّت: قصد انجام کار.
نیّت رجاء: به قصد اینکه اگر خداوند دستور داده باشد، این‌کار را انجام می‌دهم.
نیّت قربت مطلقه: تنها به قصد تقرّب به درگاه الهی، بدون اینکه خصوصیّتی را قید نماید.
هتك: بی‌احترامی.
واجب: کاری که باید انجام شود.
واجب کفایی: واجبی که اگر یکی، آن را انجام دهد، از دیگران ساقط می‌شود.
وارث: کسی که ازانسان ارث می‌برد.
وجه تقیید: فقط آنچه را نیّت کرده، نه چیز دیگر.
ورثه: جمع وارث، کسانی که از انسان ارث می‌برند.
وصی: کسی که انسان به او وصیّت می‌کند.
وطی: نزدیکی و مقاربت.
وقت تعلّق کفّاره: وقتی که کفّاره بر او واجب می‌شود.
ولیّ: کسی که اختیار انسان با اوست، سرپرست.
یائسه: زنی که دیگر خون حیض نمی‌بیند، یعنی اگر سیّده است شصت سال و اگر سیّده نیست پنجاه سال او تمام شده باشد، به «مسأله٤٤٧» مراجعه شود.

فهرست

سخن ناشر ۴
مقدمه ۵
بخش اوّل: فهرستی از اصول عقاید اسلام ۶
۱ ـ توحید ۶
صفات جمال و کمال خدا ۷
صفات جلال خدا ۸
۲ ـ عدل ۸
۳ ـ نبوّت ۹
راهنما کیست؟ ۱۰
پیامبر کیست و راه شناخت او چیست؟ ۱۱
پیامبران بر دو دسته‌اند: ۱۱
پیامبر گرامي اسلام ۱۲
نخستین مؤمن و مؤمنه ۱۳
هجرت به مدینه ۱۳
رهبري دین و دنیا ۱۴
حجّه الوداع و ماجراهاي بعد از آن ۱۵
قرآن کریم، معجزه‌ی جاودان ۱۶
فضیلت فراگیری، آموزش و عملی کردن قرآن کریم ۱۷
مؤمن و قرآن کریم ۱۹
قرآن، شافع پذیرفته شده ۲۱
پیامبر اکرم ﷺ و قرآن کریم ۲۳
برتری اهل قرآن ۲۴
جوانان و قرائت قرآن ۲۵
ویژگی های حاملان قرآن ۲۷
عالم به قرآن، غیر از عامل به آن است ۲۹
همیشه قرآن بخوانید ۳۱
پاداش گوش دادن به قرآن ۳۲
فضیلت سوره‌ی فاتحه ۳۴

آن که قرآن را حفظ، سپس فراموش کند..... ۳۵
در آداب قرائت قرآن کریم..... ۳۷
قرآن پیمان الهی..... ۳۹
تاجران، کاسبان و قرآن..... ۴۱
روخوانی قرآن..... ۴۲
ترتیل قرآن کریم..... ۴۳
قرائت قرآن با صدای بلند و آهسته خوانی..... ۴۵
آداب تلاوت و گوش فرادادن به قرآن..... ۴۶
۴ ـ امامت..... ۴۹
ضرورت وجود امام..... ۴۹
تعیین امام به عهده کیست؟..... ۵۰
مسأله‌ای که نمی‌توان نادیده گرفت..... ۵۱
ماجرای غدیر خُم..... ۵۲
امامت: اوّلین و آخرین دستور وحی..... ۵۳
جانشینان بر حق پیامبر..... ۵۴
شیعه: نام آسمانی..... ۵۵
اهل بیت خاندان وحی..... ۵۵
دختر پیامبر..... ۵۵
امام اوّل..... ۵۶
امام دوم..... ۵۸
امام سوم..... ۵۹
امام چهارم..... ۶۱
امام پنجم..... ۶۳
امام ششم..... ۶۴
امام هفتم..... ۶۵
امام هشتم..... ۶۶
امام نهم..... ۶۷
امام دهم..... ۶۸
امام یازدهم..... ۶۹

امام دوازدهم ۷۰
۵ ـ معاد «بازگشت جاودانه انسانها» ۷۱
برزخ یا عالم پس از مرگ ۷۱
قیامت و عالم آخرت ۷۲
بخش دوم: فروع دین ۷۳
جامعه و نظام اسلامی ۷۴
سیاست ۷۴
اسلام استبداد ستیز است ۷۵
اسلام و بیمه اجتماعی ۷۶
نمونه هایی از بیمه اجتماعی اسلام ۷۷
نمونه اوّل ۷۷
نمونه دوم ۷۷
نمونه سوم ۷۸
نمونه چهارم ۷۹
نمونه پنجم ۷۹
اقتصاد ۸۱
وجوهات چهارگانه اسلامی ۸۱
بیت المال در اسلام ۸۲
ارتش و مقرّرات نظامی ۸۴
مفاسد اجتماعی ۸۵
قضاوت و عدالت خواهی ۸۶
حرّیت و آزادی ۸۶
آزادی کسب و تجارت ۸۶
آزادی زرع و زراعت ۸۷
آزادی عمران و آبادانی ۸۷
آزادی صنعت و تولید ۸۸
آزادی اقامت و مسافرت ۸۸
آزادی فعالیّت های سیاسی و اجتماعی ۸۸
فرهنگ ۸۹

بهداشت ۹۰
تشکیل خانواده ۹۱
اسلام و اداره جوامع بشری ۹۲
بخش سوم: اخلاق و آداب دین ۹۴
اخلاق ۹۴
واجبات ۹۵
محرمات ۹۸
ضد ارزش‌ها ۱۰۳
اخلاق والا و خصلت‌های نیکو ۱۰۵
رسـالـه توضیح المسائل ۱۰۷
احکام تقلید ۱۰۹
احکام طهارت ۱۱۱
آب مطلق و مضاف ۱۱۱
۱ ـ آب کُر ۱۱۲
۲ ـ آب قلیل ۱۱۳
۳ ـ آب جاری ۱۱۳
۴ ـ آب باران ۱۱۴
۵ ـ آب چاه ۱۱۵
احکام آبها ۱۱۵
احکام تخلّی ۱۱۷
بول و غایط کردن ۱۱۷
استبراء ۱۱۹
آداب تخلّی ۱۲۰
نجاسات ۱۲۰
۱ و ۲ ـ بول و غایط ۱۲۱
۳ ـ منی ۱۲۱
۴ ـ مردار ۱۲۱
۵ ـ خون ۱۲۲
۶ و ۷ ـ سگ و خوک ۱۲۳

۸ ـ کافر ۱۲۳
۹ ـ شراب ۱۲۴
۱۰ ـ فُقّاع ۱۲۴
۱۱ ـ عرق حیوان نجاست خوار ۱۲۵
عرق جُنُب از حرام ۱۲۵
ثابت شدن نجاست ۱۲۵
نجس شدن چیزهای پاک ۱۲۶
چند مسأله ۱۲۸
مُطهِّرات ۱۲۹
۱ ـ آب ۱۳۰
۲ ـ زمین ۱۳۴
۳ ـ آفتاب ۱۳۵
۴ ـ استحاله ۱۳۶
۵ ـ کم شدن دو سوم آب انگور جوشیده ۱۳۷
۶ ـ انتقال ۱۳۸
۷ ـ اسلام ۱۳۸
۸ ـ تبعیّت ۱۳۹
۹ ـ برطرف شدن عین نجاست ۱۳۹
۱۰ ـ استبراء حیوان نجاست خوار ۱۴۰
۱۱ ـ غایب شدن مسلمان ۱۴۰
۱۲ ـ خارج شدن خون متعارف حیوان ۱۴۱
چند مسأله در مطهّرات ۱۴۱
احکام ظرفها ۱۴۱
احکام وضو ۱۴۳
شستن صورت ۱۴۳
شستن دستها ۱۴۴
مسح سر ۱۴۴
مسح پاها ۱۴۵
وضوی ارتماسی ۱۴۶

وضوهای مستحب ۱۴۷
دعاهای مستحب هنگام وضو گرفتن ۱۴۸
شرایط وضو ۱۴۸
شرط اوّل و دوم ۱۴۹
شرط سوم ۱۴۹
شرط چهارم ۱۵۰
شرط پنجم ۱۵۱
شرط ششم ۱۵۱
شرط هفتم ۱۵۲
شرط هشتم ۱۵۲
شرط نهم ۱۵۲
شرط دهم ۱۵۳
شرط یازدهم ۱۵۳
شرط دوازدهم ۱۵۳
مسائل متفرقه وضو ۱۵۵
چیزهایی که باید برای آنها وضو گرفت ۱۵۷
چیزهایی که وضو را باطل می کند ۱۵۸
وضوی جبیره ۱۵۸
غُسلهای واجب ۱۶۱
احکام جنابت ۱۶۱
اعمالی که صحت آن متوقف بر غُسل است ۱۶۳
اموری که بر جُنُب حرام است ۱۶۳
اموری که بر جُنُب مکروه است ۱۶۳
چند مسأله ۱۶۴
۱. غُسل ترتیبی ۱۶۴
۲. غُسل ارتماسی ۱۶۵
۳. غسل زیر باران، دوش و مانند آن ۱۶۶
احکام غُسل کردن ۱۶۶
حیـض ۱۶۹

احکام حایض ۱۷۱
اقسام حایض ۱۷۴
۱ ـ عادت وقتیّه و عددیّه ۱۷۴
۲ ـ عادت وقتیّه ۱۷۷
۳ ـ عادت عددیّه ۱۷۹
۴ ـ مُضطربه ۱۸۰
۵ ـ مُبتدئه ۱۸۱
۶ ـ ناسیه ۱۸۱
مسائل متفرّقه حیض ۱۸۱
استحاضه ۱۸۳
احکام استحاضه ۱۸۴
احکام نِفاس ۱۸۹
غُسل مَسِّ مَیِّت ۱۹۱
احکام محتضر ۱۹۲
احکام بعد از مرگ ۱۹۳
احکام غسل، کفن، نماز و دفن میّت ۱۹۴
احکام غسل میّت ۱۹۵
احکام کفن میّت ۱۹۷
احکام حنوط ۱۹۹
احکام نماز میّت ۱۹۹
کیفیّت نماز میّت ۲۰۱
مستحبّات نماز میّت ۲۰۲
احکام دفن ۲۰۳
مستحبّات دفن ۲۰۴
نماز وحشت ۲۰۷
نبش قبر ۲۰۷
غسل‌های مستحب ۲۰۸
احکام تیمّم ۲۱۰
مورد اوّل ۲۱۰

مورد دوم ۲۱۲
مورد سوم ۲۱۳
مورد چهارم ۲۱۳
مورد پنجم ۲۱۴
مورد ششم ۲۱۴
مورد هفتم ۲۱۴
چیزهایی که تیمّم بر آن صحیح است ۲۱۵
کیفیت تیمّم بدل از وضو ۲۱۷
کیفیت تیمّم بدل از غسل ۲۱۷
مسائل متفرّقه تیمّم ۲۱۸
احکام نماز ۲۲۱
نمازهای واجب ۲۲۲
نمازهای واجب یومیّه ۲۲۲
وقت نماز ظهر و عصر ۲۲۲
وقت نماز مغرب و عشا ۲۲۳
وقت نماز صبح ۲۲۵
احکام وقت نماز ۲۲۵
نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود ۲۲۷
نمازهای مستحب ۲۲۸
وقت نافله های یومیّه ۲۲۹
نماز شب ۲۳۰
نماز غُفَیْله ۲۳۰
احکام قبله ۲۳۱
پوشاندن بدن در نماز ۲۳۲
شرایط لباس نمازگزار ۲۳۴
شرط اوّل ۲۳۴
شرط دوّم ۲۳۷
شرط سوم ۲۳۷
شرط چهارم ۲۳۸

شرط پنجم ۲۳۹
شرط ششم ۲۳۹
چند مسأله ۲۴۰
مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد ۲۴۱
مستحبّات لباس نمازگزار ۲۴۳
مکروهات لباس نمازگزار ۲۴۴
مکان نمازگزار ۲۴۴
شرط اوّل ۲۴۴
شرط دوم ۲۴۶
شرط سوم ۲۴۶
شرط چهارم ۲۴۶
شرط پنجم ۲۴۶
شرط ششم ۲۴۷
شرط هفتم ۲۴۷
شرط هشتم ۲۴۷
شرط نهم ۲۴۷
چند مسأله ۲۴۷
مستحبات مکان نماز ۲۴۸
مکروهات مکان نماز ۲۴۹
احکام مسجد ۲۴۹
اذان و اقامه ۲۵۲
ترجمه اذان و اقامه ۲۵۲
احکام اذان و اقامه ۲۵۲
واجبات نماز ۲۵۵
۱ ـ نیّت ۲۵۵
۲ ـ تکبیره الاحرام ۲۵۶
۳ ـ قیام «ایستادن» ۲۵۷
۴ و ۵ـ قرائت و ذِکر ۲۶۰
۶ ـ رکوع ۲۶۵

۷ ـ سجود ۲۶۸
چیزهایی که سجده بر آن صحیح است ۲۷۲
مستحبات و مکروهات سجده ۲۷۴
سجده‌های واجب قرآن ۲۷۵
۸ ـ تشهّد ۲۷۶
۹ ـ سلام نماز ۲۷۷
۱۰ ـ ترتیب ۲۷۷
۱۱ ـ موالات ۲۷۸
قنوت ۲۷۸
ترجمه نماز ۲۷۹
ترجمه سوره حمد ۲۷۹
ترجمه ذکر رکوع، سجود و دیگر ذکرهای مستحب ۲۷۹
ترجمه قنوت ۲۸۰
ترجمه تسبیحات اربعه ۲۸۰
ترجمه تشهّد و سلام ۲۸۰
تعقیب نماز ۲۸۱
صلوات بر پیغمبر ۲۸۱
مُبطلات نماز ۲۸۱
بعضی از احکام سلام ۲۸۳
مکروهات نماز ۲۸۶
شکستن نماز واجب ۲۸۶
شکیّات نماز ۲۸۷
شک هایی که نماز را باطل می‌کند ۲۸۷
شک هایی که نباید به آن اعتنا کرد ۲۸۸
۱ ـ شک بعد از محل ۲۸۸
۲ ـ شک بعد از سلام ۲۹۰
۳ ـ شک بعد از وقت ۲۹۰
۴ ـ کثیرالشّک ۲۹۱
۵ ـ شک امام و مأموم ۲۹۲

۶ ـ شک در نماز مستحب ۲۹۲
شک های صحیح ۲۹۳
چند مسأله ۲۹۴
نماز احتیاط ۲۹۶
سجده سهو ۲۹۹
کیفیّت سجده سهو ۳۰۱
قضای سجده و تشهّد فراموش شده ۳۰۱
کم و زیاد کردن اجزا و شرایط نماز ۳۰۳
نماز مسافر ۳۰۴
شرط اوّل ۳۰۴
شرط دوم ۳۰۶
شرط سوم ۳۰۷
شرط چهارم ۳۰۸
شرط پنجم ۳۰۸
شرط ششم ۳۱۰
شرط هفتم ۳۱۰
شرط هشتم ۳۱۲
احکام وطن و اقامت ده روز ۳۱۳
مسائل متفرّقه نماز مسافر ۳۱۷
احکام نماز قضا ۳۱۹
نماز قضای پدر و مادر ۳۲۲
اجیر گرفتن برای نماز ۳۲۳
نماز آیات ۳۲۵
کیفیّت نماز آیات ۳۲۸
نماز عید فطر و قربان ۳۲۹
نماز جمعه ۳۳۱
نماز جماعت ۳۳۳
شرایط امام جماعت ۳۴۰
احکام نماز جماعت ۳۴۰

مستحبات نماز جماعت ۳۴۳
مکروهات نماز جماعت..... ۳۴۳
احکام روزه..... ۳۴۴
نیّت..... ۳۴۴
چیزهایی که روزه را باطل می کند..... ۳۴۷
۱ ـ خوردن و آشامیدن..... ۳۴۷
۲ ـ جِماع..... ۳۴۸
۳ ـ اِستمناء..... ۳۴۹
۴ ـ دروغ بستن به خدا و پیامبر..... ۳۵۰
۵ ـ رساندن غبار غلیظ به حلق..... ۳۵۰
۶ ـ فرو بردن سر در آب..... ۳۵۱
۷ ـ باقی ماندن بر جنابت، حیض و نفاس تا اذان صبح..... ۳۵۲
۸ ـ اِماله کردن..... ۳۵۶
۹ ـ قی کردن..... ۳۵۶
احکام مُفطرات..... ۳۵۶
مکروهات روزه..... ۳۵۷
موارد قضا و کفّاره..... ۳۵۷
کفّاره روزه..... ۳۵۸
موارد قضای روزه..... ۳۶۱
احکام روزه قضا..... ۳۶۲
روزه بر چه کسانی واجب نیست؟..... ۳۶۵
احکام روزه مسافر..... ۳۶۶
ثابت شدن اوّل ماه..... ۳۶۷
روزه های حرام..... ۳۶۸
روزه های مستحب و مکروه..... ۳۶۹
اِمساک مستحب..... ۳۷۰
احکام اعتکاف..... ۳۷۰
احکام خمس..... ۳۷۲
۱ ـ منفعت کسب..... ۳۷۲

۲ ـ معدن ۳۷۹
۳ ـ گنج ۳۸۰
۴ ـ مال حلال مخلوط با حرام ۳۸۱
۵ ـ جواهری که از دریا به دست می آید ۳۸۲
۶ ـ غنیمت ۳۸۴
۷ ـ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد ۳۸۴
مصرف خمس ۳۸۵
احکام زکات ۳۸۷
شرایط واجب شدن زکات ۳۸۷
زکات گندم، جو، خرما و کشمش ۳۸۸
مقدار زکات ۳۸۹
نصاب طلا ۳۹۳
نصاب نقره ۳۹۳
چند مسأله ۳۹۴
زکات شتر، گاو و گوسفند ۳۹۵
نصاب شتر ۳۹۵
نصاب گاو ۳۹۶
نصاب گوسفند ۳۹۷
چند مسأله ۳۹۷
مصرف زکات ۳۹۸
شرایط مستحقّ زکات ۴۰۱
نیّت زکات ۴۰۲
مسائل متفرّقه زکات ۴۰۳
احکام زکات فِطره ۴۰۷
مصرف زکات فطره ۴۱۰
مسائل متفرّقه زکات فطره ۴۱۱
احکام حج ۴۱۲
اقسام حج ۴۱۴
عمره تمتّع ۴۱۴

حجّ تمتّع ۴۱۵
۱ ـ اِحرام ۴۱۵
میقات ۴۱۵
واجبات احرام ۴۱۵
مُحرّمات اِحرام ۴۱۶
کفّاره مُحرّماتِ اِحرام ۴۱۷
۲ ـ طواف ۴۱۹
۳ ـ نماز طواف ۴۱۹
۴ ـ سعی ۴۱۹
۵ ـ تقصیر ۴۲۰
۱. احرام حج ۴۲۰
۲. وقوف به عرفات ۴۲۰
۳. وقوف به مشعر ۴۲۰
۴ ـ ۶. اعمال منی: رَمی، ذِبح، حلق ۴۲۱
۷ ـ ۱۱. اعمال مکّه مکرّمه ۴۲۱
۱۲. ماندن در منی ۴۲۲
۱۳. رمی جمرات ۴۲۲
احکام جهاد ۴۲۲
احکام غنیمت ۴۲۶
احکام امر به معروف و نهی از منکر ۴۲۸
مراتب امر و نهی ۴۳۰
چند مسأله ۴۳۰
احکام تولّی و تبرّی ۴۳۱
احکام خرید و فروش ۴۳۲
معاملات مکروه ۴۳۳
معاملات حرام ۴۳۳
شرایط فروشنده و خریدار ۴۳۶
شرایط جنس و عوض آن ۴۳۸
صیغه خرید و فروش ۴۳۹

خرید و فروش میوه ها ۴۳۹
نقد و نسیه ۴۴۰
معامله سلف ۴۴۱
شروط معامله سلف ۴۴۱
احکام معامله سلف ۴۴۲
فروش طلا و نقره، به طلا و نقره ۴۴۲
برهم زدن معامله ۴۴۳
مسائل متفرقه خرید و فروش ۴۴۶
احکام شِرکت ۴۴۶
احکام اجاره ۴۴۹
شرایط اجاره ۴۵۰
مسائل متفرقه اجاره ۴۵۲
احکام شُفعه ۴۵۵
احکام مُضاربه ۴۵۶
احکام صُلح ۴۵۸
احکام جُعاله ۴۶۰
احکام مُزارعه ۴۶۱
احکام مُساقات ۴۶۴
احکام وکالت ۴۶۶
احکام اِقرار ۴۶۸
احکام هدیه ۴۶۹
احکام صدقه ۴۷۰
احکام قرض ۴۷۱
احکام حواله ۴۷۳
احکام رهن ۴۷۵
احکام حَجْر ۴۷۶
نشانه های بلوغ ۴۷۶
احکام ضمانت ۴۷۸
احکام کفالت ۴۸۰

احکام ودیعه (امانت) ۴۸۰
احکام عاریه ۴۸۲
احکام ازدواج ۴۸۴
کیفیت خواندن عقد دائم ۴۸۵
کیفیت خواندن عقد موقّت ۴۸۶
شرایط عقد ۴۸۶
برهم زدن عقد ازدواج ۴۸۷
زن هایی که ازدواج با آنها حرام است ۴۸۸
احکام عقد دائم ۴۹۱
احکام عقد موقّت ۴۹۲
احکام نگاه کردن ۴۹۳
مسائل متفرّقه زناشویی ۴۹۴
احکام شیردادن ۴۹۶
شرایط شیردادنی که باعث محرم شدن است ۴۹۸
آداب شیر دادن ۵۰۰
مسائل متفرّقه شیردادن ۵۰۲
آداب نوزاد ۵۰۳
احکام طلاق ۵۰۴
عدّه طلاق ۵۰۶
عدّه ازدواج موقّت ۵۰۷
عدّه زن شوهر مرده ۵۰۷
طلاق بائن و رجعی ۵۰۸
احکام رجوع کردن ۵۰۸
طلاق خُلْع ۵۰۹
طلاق مبارات ۵۰۹
چند مسأله ۵۱۰
احکام ظِهار ۵۱۲
احکام ایلاء ۵۱۳
احکام لعان ۵۱۴

احکام مسابقه ۵۱۶
احکام بردگی ۵۱۷
احکام تدبیر ۵۱۹
احکام مُکاتبه ۵۲۰
احکام غصب ۵۲۱
احکام زمین های موات ۵۲۴
احکام اماکن عمومی ۵۲۵
احکام «لُقطه» یا مالی که پیدا می شود ۵۲۷
احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات ۵۳۰
دستور سر بریدن حیوانات ۵۳۱
شرایط سر بریدن حیوانات ۵۳۱
دستور کشتن شتر ۵۳۲
مستحبات سر بریدن حیوانات ۵۳۳
مکروهات کشتن حیوانات ۵۳۳
شکار با اسلحه ۵۳۳
شکار با سگ شکاری ۵۳۵
صید ماهی ۵۳۶
صید ملخ ۵۳۷
احکام خوردنیها و آشامیدنیها ۵۳۷
مستحبات غذا خوردن ۵۳۹
مکروهات غذا خوردن ۵۳۹
مستحبات آشامیدن آب ۵۴۰
مکروهات آشامیدن آب ۵۴۰
احکام نذر و عهد ۵۴۰
احکام قَسَم خوردن ۵۴۳
احکام کفّارات ۵۴۵
احکام وقف ۵۴۷
احکام رقبی یا عمری یا سکنی ۵۴۹
احکام وصیّت ۵۵۰

احکام ارث..... ۵۵۵
ارث دسته اوّل ۵۵۵
ارث دسته دوم ۵۵۷
ارث دسته سوم ۵۵۹
ارث زن و شوهر ۵۶۲
مسائل متفرقه ارث ۵۶۳
احکام قضاوت و شهادت ۵۶۴
احکام حدود ۵۶۹
احکام قصاص..... ۵۷۱
احکام دیه ۵۷۷
مسائل متفرّقه..... ۵۸۲
مسائل جدید ۵۸۴
برخی از واژه های شرعی رساله..... ۵۹۹
فهرست..... ۶۰۷